



مَجْمُوعَةُ الدِّرَاسَاتِ الْعِلْمِيَّةِ وَاللِّغَوِيَّةِ / الْبَحْثُ الشَّرْعِيُّ

The Institute of Higher Education in Linguistics and Religious Studies

مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان شناسی

مجموعه پایان نامه های علمی - شماره ۱۱

ارزش ذاتی متن دینی

پژوهشی انتقادی برای برگزیدن رویکرد نقد متن
و کنار گذاشتن رویکرد سندی

تحقیق ارائه شده به

مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان شناسی

که بخشی از ملزومات برای دستیابی به مدرک دکتری در علوم دینی و زبان شناسی است

ناظم فلیح عبدالسید العقیلی

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام



مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی
نجف اشرف

ارزش ذاتی متنی دینی

پژوهشی انتقادی برای برگزیدن رویکرد نقد متن،
و کنار گذاشتن رویکرد سندی

ناظم فلیح عبدالسید العقیلی

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

ارزش ذاتی متن دینی	نام کتاب
القيمة الذاتية للنص الديني	نام کتاب اصلی
ناظم فلیح عبدالسید العقیلی	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>علیه السلام</small>	مترجم
اول	نوبت انتشار
۱۴۰۲	تاریخ انتشار
۱۴۳۹ق / ۲۰۱۸م	تاریخ انتشار کتاب اصلی
پایان نامه شماره ۱۱	کد کتاب
اول	ویرایش ترجمه

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک **سید احمد الحسن علیه السلام** به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

تقدیم.....	۱۳
چکیده.....	۱۵
مقدمه.....	۱۷
اهمیت و اهداف این پژوهش.....	۲۷
پرسش‌های این پژوهش.....	۲۹
شیوه این پژوهش.....	۳۰
مطالعات تحقیقاتی قبلی.....	۳۱
موانع این پژوهش.....	۳۲
گام‌های این پژوهش.....	۳۲
فصل اول: روش‌های سند و ادله آن.....	۳۹
روش سند و ادله آن.....	۴۰
مبحث اول: اصل، عدم حجیت ظن است.....	۴۶
مبحث دوم: عدم حجیت خبر آحاد مجرد در روزگار صحابه.....	۵۴
مبحث سوم: استدلال به سیره و دلیل عقلی.....	۱۲۱
نکته اول.....	۱۲۵
نکته دوم.....	۱۲۶
نکته سوم.....	۱۲۷
نکته چهارم.....	۱۲۹
نکته پنجم.....	۱۲۹
نکته ششم.....	۱۳۱
نکته هفتم.....	۱۳۱
مبحث چهارم: ادعای اجماع شیعه بر عمل به خبر آحاد.....	۱۳۹
فصل دوم: روش سند، شکل‌گیری و مشروعیت آن.....	۱۸۱
مبحث اول: پیدایش تعبد به خبر آحاد مجرد.....	۱۸۲
مبحث دوم: مشروعیت رویکرد سند.....	۲۱۴
بخش اول: مشروعیت بدعت‌گذاری رویکرد سند.....	۲۱۴
بخش دوم: مشروعیت بدگویی از راویان مسلمان.....	۲۵۳

۲۷۰	مبحث سوم: نقاط ضعف در رویکرد سندی
۲۷۰	نکته اول
۲۷۱	نکته دوم
۲۷۴	نکته سوم
۲۷۵	نکته چهارم
۲۷۶	نکته پنجم
۲۷۷	نکته ششم
۲۸۱	۱- رجال گسی
۲۸۳	۲- رجال شیخ طوسی (ت ۴۶۰ق)
۲۸۹	۳- فهرست شیخ طوسی
۲۹۲	۴- فهرست شیخ نجاشی (ت ۴۵۰ق)، مشهور به رجال نجاشی
۳۲۱	نکته هفتم
۳۲۲	نکته هشتم
۳۲۸	فصل سوم: ارزش ذاتی متن دینی
۳۲۹	ارزش ذاتی متن دینی
۳۳۰	مبحث اول: دلیل عقلی
۳۳۶	اول: حکمت
۳۳۹	دوم: عدم مخالفت با اخلاق و جوانمردی
۳۴۲	سوم: عدم مخالفت با دلایل قطعی
۳۴۲	۱. محکم قرآن کریم
۳۴۵	۲. سنت قطعی الصدور و قطعی الدلاله
۳۴۷	۳. مُسَلِّمات عقلی
۳۵۰	چهارم: عدم مخالفت با تاریخ ثابت شده و مشهور
۳۵۵	پنجم: مخالفت با علوم تجربی ثابت شده
۳۵۹	ششم: مخالفت حس و مشاهده
۳۶۲	هفتم: سُستی و سیخافت لفظ یا معنا
۳۶۸	خلاصه آنچه گفته شد
۳۷۰	مبحث دوم: دلیل قرآنی

.....	مبحث سوم: دلیل روایی	۴۱۲
.....	فصل چهارم: رویکرد محمدی برای محافظت از سنت	۴۵۳
.....	پیشگفتار	۴۵۵
.....	مبحث اول: دوران‌دیشی پیامبر ﷺ درباره آینده امت	۴۶۰
.....	اول: معرفی امام پس از خودش	۴۶۱
.....	دوم: بیان فتنه‌ها و برحذر داشتن از کثرت دروغ‌پردازی در حدیث	۴۷۸
.....	سوم: تأکید بر سنت و اهمیت و حجیت آن	۴۸۲
.....	چهارم: امر به کتابت، و تأکید و تشویق به تدوین	۴۸۵
.....	پنجم: تمجید امینان و حواریون ائمه که از سنت محافظت کردند	۴۸۸
.....	ششم: تشویق به تفقه و طلب علم	۴۹۲
.....	هفتم: تأسیس روش حدیثی محمدی	۴۹۴
.....	مبحث دوم: اصل در حجیت سنت است	۴۹۴
.....	روش اول	۴۹۷
.....	روش دوم	۵۱۱
.....	مبحث سوم: تأسیس روش حدیثی محمدی	۵۱۲
.....	دلیل قرآنی	۵۱۵
.....	دلیل روایی	۵۲۶
.....	مجموعه اول: موافقت و مخالفت با کتاب و سنت	۵۲۹
.....	مجموعه دوم: هر چیزی اصل و شاهی در کتاب خدا دارد	۵۳۴
.....	مجموعه سوم: حصر تعبد به اخبار یقینی و قطعی	۵۳۷
.....	مجموعه چهارم: موافقت حدیث با حق و خیر... و با آنچه دل‌ها می‌شناسند	۵۴۱
.....	مجموعه پنجم: چیزی حلال نمی‌کنم جز آنچه خدا در کتابش حلال کرده است... فقط آنچه را خدا در کتابش حلال کرده است حلال کردند	۵۴۵
.....	مجموعه ششم: آنچه از صحابه و تابعین و علما آمده است	۵۴۸
.....	مبحث چهارم: قطعیت سنت طبق روش عرضه	۵۵۱
.....	فصل پنجم: پژوهشی در روش «عرضه»	۵۶۷
.....	پژوهشی در روش «عرضه»	۵۶۹
.....	مبحث اول: دسته‌بندی روایات عرضه	۵۶۹

.....	گروه اول: روایات عرضه به قرآن کریم	۵۷۰
.....	گروه دوم: روایات عرضه به قرآن و سنت	۵۷۶
.....	گروه سوم: عرضه به احادیث امامان <small>علیهم السلام</small>	۵۷۷
.....	مبحث دوم: اثبات صحت صدور روایات عرضه	۵۸۳
.....	مبحث سوم: تحقیقی در دلالت روایات عرضه	۵۹۹
.....	مفهوم موافقت و مخالفت	۶۰۲
.....	پایان	۶۴۱
.....	Summary	۶۵۵
.....	پیوست شماره ۱	۶۵۹
.....	دسته اول: موافقت با کتاب و سنت	۶۵۹
.....	دسته دوم: هرچیزی اصل و شاهی در کتاب خدا دارد	۶۷۰
.....	دسته سوم: منحصر کردن تعبد به اخبار قطعی علم آور	۶۷۵
.....	دسته چهارم: موافقت حدیث با حق و خیر ... و آنچه دل هایبتان می شناسد	۶۷۹
.....	دسته پنجم: چیزی جز آنچه خدا در کتابش حلال کرده، حلال نیست... آنچه را خداوند در کتابش حلال کرده است حلال کرده اند	۶۸۵
.....	دسته ششم: آنچه از صحابه و تابعین و علما آمده است	۶۸۶
.....	پیوست شماره ۲	۶۹۱
.....	منابع	۷۱۱

خداوند سبحان و متعال می فرماید:

﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا

الْأَلْبَابِ﴾

(آنان که سخن را می شنوند و از بهترینش پیروی می کنند، اینان اند کسانی که خدا هدایتشان کرده، و اینان همان خردمندان اند).

(زمر، ۱۸)

تقدیم

به آن کسی که به من آموخت چگونه در کنار حق بایستم، حتی اگر تنها باشم...

به تو ای احمدالحسن...

این اندک تلاش را تقدیم می‌کنم

امید که پذیرفته شود!

چکیده

این پژوهش در تلاش است تا بر قانون و روش الهی برای تعامل با میراث حدیثی روایت‌شده از خلفای خداوند سبحان تأملی داشته باشد. در دوران دوری از امام یا غیبت امام، امت در برابر حجم بسیار زیادی از احادیث روایت‌شده که به خلفای خداوند متعال منتسب هستند قرار می‌گیرند، و به این ترتیب امت سه گزینه در برابر خود می‌بینند (به‌طوری که حق انتخاب چهارمی وجود ندارد): پذیرفتن همه روایات، رد همه روایات، یا فقط پذیرفتن برخی از روایات؛ و پوشیده نیست انتخاب سوم، گزینه درست و صحیح است.

اما مشکل در دل تعریف ضابطه مشخص کردن روایت قابل قبول و صحیح از میان این میراث حدیثی است. ما از کجا بدانیم این حدیث صحیح است تا پذیرفته شود، و آن دیگری دروغین است تا رها شود و پذیرفته نشود؟ اگر امام معصوم، حاضر یا در دسترس بود راه‌حل برای تعیین احادیث روایت‌شده صحیح عبارت می‌شد از مراجعه به وی؛ اما اگر مراجعه به امام معصوم سخت یا ناممکن باشد راه‌حل چیست؟

از آنجا که روش و رویکرد حدیثی مشهور کنونی عبارت است از «رویکرد سندی» - که مبتنی بر تکیه به اوصافی از روایان است که در راست‌گویی و دقتشان در روایت تأثیر می‌گذارد- لازم بود این روش مورد بحث و بررسی قرار گیرد و میزان صلاحیت و کارایی اش مشخص شود؛ همچنین مشخص شود آیا این دیدگاه از نظر شرعی ضمانتی دارد یا خیر؟ آیا از نظر شرعی جایز است «کلام» را فقط به دلیل اینکه راوی اش ثقة یا عادل است به خلفای خدا نسبت داد و آن را به‌صورت تعبدی پذیرفت؟ و آیا نسبت‌دادن خصوصیات مثل وثاقت یا ضعف به روایان مشمول معیارهای واقع‌گرایانه منصفانه‌ای بوده است؟ یا تابع رأی و نظر شخصی، و هوا و هوس‌ها و تعصبات قومی و مذهبی و سیاسی بوده است؟ و آیا رویکرد سندی برای

محافظت از این «منظومه معرفتی دینی»^۱ از تحریف و دروغ‌پردازی موفق بوده، و در نتیجه امت - با توجه به اینکه بیش از هزار سال بر این دیدگاه بوده - بر مسیر حق و راه هدایت بوده است؟ یا اوضاع به‌طور کامل برعکس شده است؟!

این پژوهش، بررسی همه این مسائل و مسائل دیگر را عهده‌دار شده است تا پس از آن به طرح رویکرد حدیثی بپردازد که به‌خوبی - از شایستگی جایگزین شدن «رویکرد سندی» برخوردار است. این روش جایگزین، بر ارزش ذاتی و درونی خود متن دینی استوار است؛ یعنی خود متن دینی، عهده‌دار اثبات صحت خود و تعلق داشتنش به منظومه معرفتی دینی است. پس به هیچ سازوکاری خارج از خود این منظومه دینی به‌عنوان راه و طریقی برای اثبات و تعیین احادیث صحیح از این میراث حدیثی نیاز نیست؛ و از طریق دقت در مزایا و ویژگی‌هایی که متن دینی (محکّمات قرآن و سنّت قطعی) به آن آراسته است می‌توان به تعیین آنچه متعلق به این دژ مستحکم است دست یافت.

در این دیدگاه، میراث حدیثی باید به محکّمات قرآن و سنّت قطعی - که صدور و دلالتش قطعی است - عرضه و در ترازوی سنجش قرار گیرد تا میزان موافقتش با دین الهی دانسته شود؛ و این همان رویکردی است که روایات متواتر رسول خدا محمد و اوصیای پاکش (صلوات الله علیهم) بر آن تأکید ورزیده‌اند؛ و برای شناخت تمامی این مباحث و جزئیات، ناگزیر باید فصول این پژوهش را به دقت مطالعه کنیم.

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آله الطاهرين الاثمة و المهديين و سلم تسليمًا

وقتی مردم جامعه در زمینی پراکنده می‌شوند، حکمتی است که می‌گویید:

«حق را از اهل باطل بگیرید، اما باطل را از اهل حق نگیرید. سخنان را نقد کنید؛ چه بسیار ضلالتی که به آیه‌ای از کتاب خدا آراسته شده است؛ درست مثل درهمی مسی که به روکشی نقره‌ای آراسته شده و هر دو یکسان به نظر می‌رسند، ولی افراد با بصیرت از آن آگاه‌اند.»^۱

بدانید چنین جامعه‌ای، سرزمینی است پاک که گیاهانی پاک می‌رویند؛ همان طور که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِي خَبِثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا﴾^۲ (و زمین پاک، گیاهش به اذن پروردگارش بیرون می‌آید، و زمینی ناپاک جز گیاهی اندک و بی‌سود از آن بیرون نمی‌آید)؛ و بدان چنین جامعه‌ای است که عدالت و آزادی و انصاف و ترک ستم و گناه و استعمار را به جهان صادر خواهد کرد. شعار آزادگان عبارت است از:

«خداوند تو را راست‌قامت آفرید، پس برای هیچ‌کسی جز همان که تو را آفرید خم نشو.»

کسانی هستند که زندگی را چیزی جز تقلید و اطاعت از دیگران نمی‌بینند، و شادمان نمی‌گردند مگر با انتخاب کسی که به‌جای آن‌ها فکر کند و تصمیم بگیرد. چنین افرادی زندگی خود را در رنج اطاعت و اجرای تمایلات و نظرات کسانی که آنان را رهبرانی می‌پندارند

۱. المحاسن، ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد البرقی (ت ۲۷۴ق)، تصحیح و تعلیق: سید جلال‌الدین حسینی، ۱۳۳۰

تا ۱۳۷۰ش، ناشر: دارالکتب الاسلامیه - تهران، ج ۱ ص ۲۲۹ و ۲۳۰، از پیامبر خدا عیسی بن مریم علیه السلام.

۲. اعراف، ۵۸.

که شایسته نیست در محضرشان سر خود را بلند کنند تباه می‌کنند!

اطاعت هیچ‌کسی بر هیچ‌کس دیگری به‌هیچ‌وجه واجب نیست. اطاعت فقط از آن خداوند سبحان و حجت‌هایش - انبیا و اوصیا - است؛ و دیگر افراد امت، در تفکر و تصمیم‌گیری آزاد هستند و بر آن‌ها واجب نیست از ذهن‌های ناقصی که امکان خطا و توهم و انحراف در آن‌ها هست اطاعت کنند. پس هرچیزی که از ضروریات دین نباشد و به سلب حقوق مردم در زندگی کریمانه و حفظ کرامتشان مربوط نشود در تیررس رقابت ذهن‌ها و افکار قرار دارد، و در چنین فضایی هیچ سخن یا اظهارنظری که فراتر از نقد و بررسی باشد یافت نمی‌شود؛ البته مادام که صاحب آن رأی یا گفته، معصوم نباشد و اطاعتش بر مردم واجب نبوده باشد. بنابراین تمامی این دوران تاریک فقط در اثر فرهنگی پست و فرومایه پدیدار شده است؛ فرهنگی که به‌دنبال تسلیم‌شدن مردم در برابر تحکیمات برخی افراد و طبقات جامعه ایجاد شده است تا به این ترتیب آن‌ها آنچه را به سرنوشت دنیوی و اخروی‌شان مربوط می‌شود برایشان مقرر بدارند و بر آنان حکم برانند و عقل و اراده‌شان را سلب کنند؛ به‌طوری که گویا آن‌ها فقط به‌عنوان بندگان حقیر و دنباله‌رو آفریده شده‌اند و حق ندارند غبار از عقل‌های خود بزدایند یا آنچه را در زوایای پنهان افکارشان است برانگیزند!

و اگر ایام -روزی روزگاری- شاهد بارقه‌ای از نور بوده باشد حتماً به لطف نافرمانی از آن فرهنگ پست و پلید، و بیداری اندک‌افرادی از جامعه بوده است که ضرورت برون‌رفت از تاریکی‌های زدودن عقل و فکر و اراده به‌سوی نور آزادی و تعقل و تفکر را درک می‌کرده‌اند. همچنین ضرورت نفی خودکامگی سردمداران و طرد اسارت در تصمیم‌گیری سرنوشت مردم، و خروج از جماعتی گله‌وار که از آنان خواسته شده است تا آخرین نفس‌ها رنج بکشند تا آن رهبر و پیشوا ضرورتاً در آرامش و آسایش باقی بماند و مزاجش از نافرمانی یا نقد رعیت دچار هیچ کدورتی نشود!

پس لازم است مردم و امت‌ها به‌طور قطعی و یقینی - اصول و مبادی و ثوابت دینی خود را مشخص کنند، و از اصول و مبادی و ثوابتی که عامدانه در جامعه تزریق شده‌اند به‌شدت

برحذر باشند؛ همان اصول و ثوابتی که [باید] به صورت تدریجی به عنوان رویه‌ای معمول تلقی شوند تا در آینده به عنوان همان دین به ارث رسیده‌ای تلقی شوند که مردم آن را می‌پسندند و به آن عادت می‌کنند، و تا همان خط قرمزی بشود که به خاطرش خون‌ها می‌ریزد و آبروها ریخته می‌شود و اموال مصادره می‌شود! و حتی به خاطرش با ابراهیم و موسی و عیسی و محمد پیکار می‌شود! و امیرالمؤمنین و حسن و حسین و سایر اوصیای محمد ﷺ به اسم دین و قرآن محمد مصطفی ﷺ به قتل می‌رسند؛ و به همین ترتیب با امام مهدی ﷺ نیز جنگ خواهد شد؛ چراکه او بدعت‌گذار است و دین و کتاب جدیدی آورده است، و او تلاش می‌کند دین و شریعت را خراب، و مسلمان‌ها را گمراه کند! پس اهل مشرق و مغرب او را لعنت می‌کنند و از او براءت می‌جویند!

همه این‌ها به سبب رخنه اصول و مبادی و ثوابتی به دین جریان می‌یابند که جایگاه ثوابت و اصول و مبادی حقه الهی را اشغال می‌کند؛ تا آنجا که دین ذوب و به طور کامل منحرف می‌شود، و دین حقیقی همان طور که غریبانه آغاز شده بود غریبانه بازمی‌گردد؛ طبق آنچه رسول خدا محمد ﷺ خبر داده و فرموده است: «اسلام غریبانه آغاز شد و همان طور که آغاز شده بود غریبانه باز خواهد گشت؛ پس خوشا به حال غریبان.»^۱ و همان طور که امام علی ﷺ در توصیف آینده امت فرموده است: «و اسلام همچون پوستینی وارونه به تن می‌شود.»^۲

برای اینکه دین الهی به کنار نهاده شود و امامانش عزل و با کسانی که ذهن‌های ناقص

۱. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (ت ۳۸۱ق)، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، ۱۴۰۵ق / ۱۳۶۳ش، ناشر: مؤسسة النشر الاسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم مشرفه، ص ۲۰۱؛ صحیح مسلم، ابوالحسین مسلم بن حجاج بن مسلم قشیری نیشابوری (ت ۲۶۱ق)، ناشر: دارالفکر، بیروت - لبنان، ج ۱ ص ۹۰.

۲. نهج البلاغه، شریف ابوالحسن محمد رضی بن حسن موسوی (ت ۴۰۶ق)، تحقیق دکتر صبحی صالح، چاپ اول، ۱۳۸۷ق / ۱۹۶۷م، بیروت، ص ۱۵۷ و ۱۵۸.

به دنبالشان هستند جایگزین شوند باید متون دینی دست‌کاری شوند، و مرجعیت و روشی بنیان نهاده شود که دستش برای دخل و تصرف بر میراث حدیثی گشوده باشد و آنچه را می‌خواهد حذف کند و آنچه را می‌خواهد اثبات کند؛ البته به مقتضای آنچه به مصلحت طاغوتیان و علمای بدنهاد و واعظان سلاطین و فقهای درباری است! و در نتیجه، اسلامی جدید با نظام عقیدتی و فقهی و اخلاقی و تاریخی جدیدی متولد خواهد شد که در جهت مصالح و نفوذ جهت‌گیری‌های سیاسی و دین‌دولتی در هر نسلی خدمت‌رسانی خواهد کرد! اما آن اندک‌گروه مؤمنان مستضعفی که بر راه حق ثابت‌قدم هستند، همان‌طور که رسول خدا ﷺ فرموده است: «چون یکی از آنان حقی را بگوید یا سخن راستی بر زبان براند به او گویند: ساکت شو، که تو هم‌نشین شیطان و سررشته‌گمراهی هستی.»^۱

بنده معتقدم ما امروز به شدت نیازمند آراسته‌شدن به شجاعت و واقع‌گرایی و جسارتی هستیم که ما را شایسته تحقیق درباره میراث فکری بگرداند؛ همان میراث فکری که اراده شده است بدون دلیل محکمی که عقل‌ها به آن راه داشته باشد برای نسل‌ها ذخیره شود. شایسته است ما بدون هیچ کوتاهی یا سازش‌کاری - جلوه‌ای از سیره انبیا و اوصیا در شجاعت و جسارت و صبر و پایداری و چگونگی برخوردشان در رویارویی با بدعت‌ها و گمراهی‌ها و بیان حق شویم؛ و باید به صخره قرآن و سنت تکیه دهیم، و برای نقد و پاک‌سازی بقایای اعصار گذشته به ریسمان ثقلین تمسک جوییم، نه اینکه فقط به گفته‌ها و نظرات رجال تکیه کنیم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «کسی که دین خود را از کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله بگیرد کوه‌ها از بین می‌روند ولی او استوار است؛ و کسی که دین خود را از دهان مردم بگیرد مردم

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، حاج میرزا حسین نوری طبرسی (ت ۱۳۲۰ق)، تحقیق مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، چاپ اول تحقیقی، ۱۴۰۸ق / ۱۹۸۷م، ناشر: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، بیروت - لبنان، ۱۲ ص ۵۶ تا ۵۸ شماره ۱۳۵۰۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ابوالقاسم علی بن حسن ابن هبة الله بن عبدالله شافعی معروف به ابن عساکر (ت ۵۷۱ق)، پژوهش و تحقیق علی شیری، دارالفکر، بیروت - لبنان، ۱۴۱۵ق / ۱۹۹۵م، ج ۸ ص ۷۶.

او را [از دین] برمی‌گردانند.»^۱

شاید مهم‌ترین و خطرناک‌ترین میراث‌هایی که دقت در شرعیت آن و نقد ادله‌اش با واقع‌گرایی کامل واجب و ضروری باشد روش و رویکرد حدیثی حاکم بر احادیث روایت‌شده برای پذیرفتن یا رد آن‌هاست؛ چراکه این روش، به‌مثابه غربال و فیلتری است که فقط چیزی از سنت را برمی‌گیرد که از آن عبور کرده باشد. واقعیت این است که چنین برخورد با میراثی جداً جای نگرانی دارد، و بار دیگر باید با دقتی فراوان غربال و در ترازوی کتاب و سنت قطعی گذاشته شود، و فقط در صورتی به آن اعتماد و پذیرفته شود که دلیل صریح قطعی برایش حاصل گردد؛ به‌طوری که به روشنی تمام گواهی دهد این همان راه و روش و رویکرد الهی بوده که خداوند آن را برای محافظت از دین و حفظ مؤمنین، برگزیده و پسندیده، و واقعاً از رحم تقلین متولد شده است.

رویکرد مشهور تعامل با احادیث در طول بیش از هزار سال گذشته «رویکرد سندمحور» بوده است، که از پایه و اساس به صفات راویان حدیث و میزان صلاحیت آن‌ها برای روایت و دقت در نقل حدیث و وثاقت و علم و تقوا و راست‌گویی‌شان در حمل و ادای حدیث تکیه می‌کند؛ حال اگر همهٔ سند حدیث تا اتصال به معصوم علیه‌السلام متصل به راوی ثقة^۲ ضابط^۳ از

۱. کافی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی (ت ۲۳۸ / ۳۲۹ق)، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، چاپ پنجم، ۱۳۶۳ش، چاپخانه حیدری، ناشر: دار الکتب الاسلامیة، طهران- ایران، ج ۱ ص ۷؛ مقدمهٔ شیخ کلینی، روضة الواعظین، محمد بن فتال نیشابوری (ت ۵۰۸ق)، تقدیم: سید محمد مهدی سید حسن خراسان، ناشر: منشورات شریف رضی - قم، ص ۲۲؛ وسائل الشیعة، شیخ محمد بن حسن حرّی عاملی (ت ۱۱۰۴ق)، تحقیق مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق، چاپخانه: مهر - قم، ناشر: مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث قم مشرفه، ج ۲۷ ص ۱۳۲ شماره ۳۳۴۰۳.

۲. ثقة‌واژه‌ای در علم رجال، که نشانگر مورداعتمادبودن راوی است. (مترجم، منبع: سایت ویکی‌شیعه)

۳. ضابط، از اصطلاحات به‌کاررفته در علم حدیث بوده و از صفات راوی به شمار می‌آید و تعاریف متعددی دارد؛ از جمله: کسی است که یادآوری وی بر سهوش غالب باشد؛ به کسی اطلاق می‌شود که در نقل حدیث اهتمام بیشتری

همانند خودش، و فاقد شذوذ^۱ و عارضه و آسیبی باشد آن حدیث پذیرفته می‌شود؛ ولی اگر یکی از رجال سند مجهول یا مجروح^۲ و تضعیف شده باشد^۳ آن حدیث مردود و غیرقابل احتجاج می‌شود. این خلاصه و ویژگی رویکرد سندمحور است، و جزئیات دیگری نیز وجود دارد که در جای خود بیان خواهد شد.

این روش در زمان تابعین پدید آمد و در زمان پیامبر خدا محمد ﷺ یا صحابه وجود نداشت. از محمد بن سیرین (ت ۱۱۰ق) نقل شده است:

«در دوران نخست، از سند پرسیده نمی‌شد. وقتی فتنه اتفاق افتاد درباره سند پرس و جو می‌کردند تا حدیث اهل سنت را بگیرند و حدیث اهل بدعت را رها کنند.»^۴

سپس عده‌ای از راه رسیدند و در تلاش برای جبران کاستی‌هایی که رویکرد سندی داشت فریاد برآوردند که این روش منسوب به دین است، همان طور که از سخن عبدالله بن مبارک

داشته باشد و به مجرد شنیدن حدیث آن را می‌نویسد، حفظ می‌کند و به آن مراجعه می‌کند و با آن مباشرت دارد، اگرچه کثیر السهو باشد؛ کسی است که حافظه‌اش ضعیف‌تر از متعارف نباشد؛ مراد از «ضبط» شنیدن حدیث به نحو شایسته و فهم معنای آن و تلاش زیاد در حفظ آن تا زمان ادای آن است. (مترجم، منبع: برگرفته از سایت ویکی‌فقه)

۱. حدیث شاذ، به روایتی گفته می‌شود که تنها دارای یک سند است و راویان آن ثقة باشند؛ اما از جهت متن مخالف روایتی است که مشهور آن را نقل کرده‌اند. به روایت شاذ، نادر نیز می‌گویند. (مترجم، منبع: سایت ویکی‌پرسش)

۲. در اصطلاح علوم حدیث، «مجروح» نوعی وصف برای شاهد و راوی است که وقتی به آن موصوف شود نشان‌دهنده عادل نبودن اوست، و در نتیجه به قول وی نمی‌توان عمل کرد. (مترجم، منبع: سایت ویکی‌شعبه)

۳. حدیث ضعیف حدیثی است که خصوصیات حدیث صحیح، حدیث حسن و حدیث موثق را ندارد یا اینکه راویان آن متهم به دروغ‌گویی یا عقاید انحرافی هستند. همچنین به احادیثی که سلسله‌راویان آن، سند متصل ندارد نیز حدیث ضعیف گفته می‌شود. (مترجم، منبع: سایت ویکی‌شعبه)

۴. سنن الترمذی (الجامع الصحیح)، ابوعیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی (ت ۲۷۹ق)، تحقیق و تصحیح: عبدالوهاب عبداللطیف، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م، ناشر: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت - لبنان، ج ۵ ص ۳۹۶ شماره ۴۰۵۲؛ الکفایة فی علم الروایة، خطیب بغدادی، ابو احمد بن علی معروف به خطیب بغدادی (ت ۴۶۳ق)، تحقیق: احمد عمر هاشم، چاپ اول، ۱۴۰۵ق / ۱۹۸۵م، ناشر: دار الکتب العربی - بیروت، ص ۱۵۰.

ت (۱۸۱ق) چنین برمی‌آید. او گفته است:

«از نظر من بررسی سند جزو دین است، و اگر بررسی سند نباشد هرکس هرچه بخواهد می‌گوید.»^۱

محمد بن احمد ذهبی (ت ۷۴۸ق) گفته است:

«نخستین کسانی که در پایان عصر صحابه اقدام به تزکیه^۲ و جرح^۳ کردند شعبی و ابن سیرین و افراد دیگری امثال این دو بودند، و از آن‌ها توفیقات یک گروه و تضعیفات گروه دیگر باقی مانده است ... وقتی عموم تابعین در حدود سال ۱۵۰ در شُرُف انقراض بودند گروهی از "جهابذة" در توثیق و تضعیف سخن سرایی کردند...»^۴

و ابوحنیفه و اعمش و شعبه بن حجاج و مالک بن انس را ذکر کرده است.^۴

در پایان قرن دوم هجری تألیفات در زمینه جرح و تعدیل آغاز شد و سپس در قرن سوم و پس از آن قوت گرفت^۵ و این دیدگاه رفته‌رفته در میان طوایف اسلامی شروع به ریشه‌دواندن کرد. نسل‌های بعدی بر آن اساس پدیدار شدند و این را پذیرفتند و در تعامل با میراث حدیثی به آن تکیه کردند؛ و این روش گویی همچون وحیی شد که جبرئیل امین (علیه السلام) بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

۱. صحیح مسلم: ج ۱ ص ۱۲.

۲. تزکیه، واژه‌ای مطرح در فرهنگ تربیتی قرآن و اصطلاحی در علم حدیث و امر قضا که از آن مفهوم پاکیزه‌سازی اراده می‌شود. (مترجم، منبع: سایت ویکی‌فقه)

۳. «جرح و تعدیل» یکی از اصطلاحات حدیثی درباره تعیین وثاقت یا عدم وثاقت راویان اخبار است. «جرح» به معنای بیان کلماتی درباره شخص است که موجب عدم وثوق به روایت اوست؛ در مقابل آن «تعدیل» قرار دارد که به معنی موثق و عادل دانستن راوی حدیث است. (مترجم، منبع: سایت دانشنامه اسلامی <https://wiki.ahlolbait.com>)

۴. اربع رسائل فی علوم الحدیث؛ ذکر کسانی که به قولشان در جرح و تعدیل اعتماد می‌شود، ذهبی، به همت عبدالفتاح ابوغده، ناشر: مکتبه المطبوعات الاسلامیه بحلب، چاپ و استخراج دار الشائر الاسلامیه للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت - لبنان، چاپ چهارم، ص ۱۷۲ تا ۱۷۵.

۵. مراجعه کنید به: علم الرجال نشأته و تطوره، د. محمد بن مطر الزهرانی، دار الخضیری: ص ۳۲.

نازل کرده بود تا دژ و زره‌ای برای سنت نبوی باشد؛ تا آنجا که کسی که در علم سند و جرح و تعدیل، شناخت یا خبرگی نداشت مورد عیب‌جویی یا تخریب قرار می‌گرفت!

پس از سال‌های طولانی جست‌وجو در روش‌های سند و علم رجال و آنچه به آن تعلق دارد روشن شده است این دیدگاه - از نظر پیدایش، مشروعیت، دیدگاه، سازوکار، محتوا، صلاحیت، و ... - از نقیصه‌های بزرگی رنج می‌برد؛ و هیچ دلیل شرعی صریح ثابت‌شده‌ای وجود ندارد که به مشروعیت رویکرد سندی یا پایه‌گذاری آن توسط پیامبر خدا محمد ﷺ یا یکی از اوصیای آن حضرت ﷺ تصریح کرده باشد، و حتی بنده مسئله را کاملاً معکوس یافتم! به طوری که هیچ تفویض یا جوازی به علمای رجال برای پرداختن به ارزش‌گذاری مردم یا مسلمان‌ها و اشکال وارد کردن به آن‌ها و آشکار کردن عیوبشان پیدا نمی‌شود. حرمت غیبت مسلمان و برشمردن عیوب مسلمانان به طور قطعی با قرآن و سنت ثابت شده است، و از این نهی مطلق قطعی نمی‌توان خارج شد مگر با دلیل قطعی الصدور قطعی الدلاله؛ به طوری که به‌عنوان مثال - غیبت را در جرح و تعدیل استثنا کرده باشد؛ در حالی که بنده در این عرصه هیچ‌چیزی نیافتم که موجب آرامش خاطر شود.

به‌علاوه کسی که از روش و سازوکار رجالیون در نحوه صدور داوری‌های رجالی برای راویان مطلع باشد بسیار شگفت‌زده خواهد شد؛ چراکه رأی و نظر و هوا و هوس‌ها و ذوق و سلیقه شخصی و تعصبات عقیدتی و سیاسی و قومی و قبیله‌ای نقش بزرگی در ایجاد و شکل‌گیری مواد رجالی بازی کرده‌اند، که نتیجه آن حکم‌راندن بر دین خداوند سبحان و متعال بوده است. کسی که از این اطلاعات و مانند آن اطلاع داشته باشد متوجه می‌شود تکیه به روش سندی برای حفظ دین و سنت، و شایستگی این روش برای برآوردن این هدف، گزافه‌ای بیش نیست؛ و چه بسا خواننده محقق در این باور که رویکرد سندی، نقش اساسی و بزرگی در پراکندگی و اختلاف امت اسلامی و تحریف دین از بُعد اعتقادات و فقه و تاریخی بازی کرده است با بنده هم‌عقیده باشد! به‌خصوص پس از اطلاع از مضامین فصل‌ها و مباحث مندرج در این پایان‌نامه.

بنده وضوح و روشنایی رویکرد حدیثی دیگری را نیز مورد ملاحظه قرار داده‌ام که بر ادوات داخلی و ذاتی خود نظام معرفتی دینی متکی است، و در احادیث فرستاده خدا محمد و اوصیایش (صلوات الله علیهم) با زبان و لحن شدیدی بر آن تأکید شده است. از جمله این احادیث، احادیثی هستند که رویکرد سندی را تحقیر کرده، و عدم مشروعیت یا عدم شایستگی آن را بیان داشته‌اند. این احادیث «احادیث عرضه» نامیده می‌شوند؛ یعنی احادیثی که به ضرورت عرضه احادیث روایت شده، به محکمت قرآن و سنت قطعی الصدور و قعطی الدلاله تصریح و اشاره می‌فرمایند. کسی که این احادیث را مورد ملاحظه و تأمل قرار دهد خواهد دید دو هدف اساسی را دنبال می‌کنند:

اول: پایه‌گذاری بنیانی شرعی برای رویکردی که عهده‌دار محافظت از میراث حدیثی محمدی در برابر تحریف و تزویر و جعل باشد.

دوم: رد عملکرد و کارایی روش و رویکرد حدیثی که میان مسلمین مشهور بوده و به کار گرفته می‌شده است، و تلاش برای اعلام ضعف و عدم مشروعیت آن.

خلاصه «روش عرضه» عبارت است از کفایت «قرآن و سنت» برای رفع تمامی نیازهای حلال و حرام مکلفین؛ و اینکه هر حدیث صحیح روایت شده‌ای، دارای شاهد یا اصل و ریشه‌ای در کتاب خداوند متعال یا سنت ثابت شده رسول خدا ﷺ است، و حدیثی که در کتاب و سنت اصل و ریشه‌ای نداشته باشد مردود است یا حجت نیست؛ و این به آن معناست که «منظومه معرفتی دینی» به خودی خود از هر عامل بیرونی بی‌نیاز است. پس «منظومه معرفتی دینی» از صلاحیت جذب هرآنچه به آن منتسب است برخوردار است و هرچیز وارد شده‌ای را که به اصل و معدنش مرتبط نباشد طرد می‌کند.

به همین دلیل بنده عنوان این پژوهش را «ارزش ذاتی متن دینی» در نظر گرفتم؛ به این معنا که خود «متن دینی» دارای ارزش و اعتباری است که به‌طور خاص از درون و جنس خودش سرچشمه می‌گیرد؛ چه این ملاحظه در سطح کل یک حدیث باشد، یا به این اعتبار

باشد که یک حدیث جزئی از مجموعه معرفتی دینی یا منسوب به آن مجموعه باشد. به عبارت روشن‌تر: هر متن دینی، متصف به مزایایی است که - از نظر سلبی یا ایجابی - به تعیین هویت و سطح‌گوینده‌اش از نظر فصاحت و بلاغت و حسن و قبح و ... کمک می‌کند. حال وقتی گوینده «خداوند سبحان» یا یکی از حجت‌های او بر خلقتش باشد وضعیت چگونه خواهد بود؟ متن دینی گاهی با چشم‌پوشی از همراهی یا قیاس آن با متون دیگر عهده‌دار اثبات نسبت خودش به گوینده‌اش است. همان‌طور که وضعیت قرآن کریم و بعضی از خطبه‌ها و احادیث روایت‌شده از انبیا و اوصیا این‌چنین است. و گاهی نیز عرضه و مقایسه آن متن با کتاب و سنت قطعی، شناخت صحت یا عدم صحت آن را قطعی می‌گرداند؛ همان‌طور که در متونی که عهده‌دار تشریح هستند - چه در سطح عقیدتی و چه فقهی - چنین وضعیتی غالب است؛ و در هر حال متن دینی به هیچ‌چیزی خارج از مجموعه شرعی (قرآن و سنت) نیازمند نیست. بنابراین خود متن، ابزارها و ادوات اثباتی‌اش را در درون خودش دارد، و حقیقت مضمونش عبارت است از گد و رمزی که چگونگی حاصل‌شدن «اذن دخول» برای واردشدن به مجموعه شرعی و انتساب به آن را تضمین می‌کند، و به هیچ شاهد یا یاری‌رسان بیگانه از جنس خودش نیازمند نیست.

باید خاطر نشان کنم موضوع «روش عرضه به کتاب و سنت» حدیث روایت‌شده از رسول خدا یا اوصیای او (صلوات الله علیهم) را شامل می‌شود، نه فقط حدیثی را که به‌طور مستقیم از آن‌ها علیهم‌السلام شنیده شود. حدیثی که به‌طور مستقیم از حجت معصوم شنیده شود صحیح و پذیرفتنی واجب است و فرقی نمی‌کند مکلف موافقت آن با قرآن و سنت را درک کرده باشد یا نه؛ زیرا چنین حدیثی به‌خودی‌خود - سنتی قطعی‌الصدر است، و خداوند سبحان در آیات زیر به امتثال و تسلیم در برابر چنین حدیثی فرمان داده است:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۱ (آنچه را پیامبر به شما عطا کرد

بگیرید و از آنچه شما را از آن نهی کرد باز ایستید).

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۱ (و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید * گفتار او چیزی جز وحیی که به او نازل می‌شود نیست).

پس حدیثی که روایت شده است با حدیثی که به‌طور مستقیم از حجت خدا شنیده می‌شود تفاوت دارد؛ زیرا حدیث روایت‌شده، سخنی است که راوی به حجت خدا نسبت می‌دهد و ما به‌طور یقینی نمی‌دانیم آیا واقعاً سخن حجت خدا بوده است یا نه؛ و حتی اگر راوی ثقة و از تعدد در دروغ‌گویی و تحریف در امان باشد باز هم از اشتباه و توهم و فراموشی در امان نخواهد بود؛ پس صرفاً به‌دلیل وثاقت وی نمی‌توانیم باور کنیم هرآنچه او روایت می‌کند کلام معصوم بوده است.

اهمیت و اهداف این پژوهش

شاید خواننده متفکر نیز همچون بنده به ضرورت پژوهش این موضوع حساس و بسیار مهم تمایل داشته باشد، و اینکه وقوف بر پیچیدگی‌های این موضوع از طریق نقد موضوعی جدی، جرئت و جسارت و شجاعت و به‌کنار گذاشتن ترس از ورود به نقادی دیدگاه مشهور را می‌طلبد. چه بسیار نظرات مشهوری بوده‌اند که هیچ ریشه و اصلی نداشته‌اند. پژوهش و نقد موضوعی، بیهوده‌گویی را رسوا، و حقیقت را نمایان و آشکار می‌گرداند؛ و همان طور که از امام صادق علیه السلام روایت شده است حجت خدا حجتی واضح است: «کسی که شک یا ظنی داشته باشد و بر اساس شک یا ظن خود عمل کند خداوند عملش را باطل می‌گرداند. به‌راستی حجت خدا، حجت واضح است.»^۲ اگر رویکردی سندی، رویکردی الهی بود باید حجتی واضح

۱. نجم: ۳ و ۴.

۲. کافی: ج ۲ ص ۴۰۰.

می‌بود، و نقد موضوعی به حجت واضح هیچ خدشه‌ای وارد نمی‌کند، بلکه فقط روشنی و وضوح و استواری‌اش را نمایان‌تر می‌کند.

پس انتظار می‌رود نتایج این پژوهش عبارت باشد از:

اول: اطلاع از میزان استحکام روش سندی، و اینکه آیا روش سندی، سهمی از شرعی بودن یا انتساب و ارتباط به دین الهی دارد؟ و آیا این روش با مزایایی توصیف می‌شود که آن را شایسته دژی مستحکم برای حفاظت از سنت نبوی کند؟

دوم: اطلاع از ابعاد رویکرد عرضه به قرآن و سنت، و میزان جحیت ادله آن و دلالت این ادله بر مطلوب؛ و اینکه آیا چنین دیدگاهی عملاً توسط رسول خدا محمد ﷺ پایه‌گذاری و تأسیس شده است؟

سوم: مشارکت در حل مشکلات حدیثی برای عموم مسلمانان، حتی اگر با وضع جایگزین دیگری - که با صفت ارجحیت و انتساب به شرع الهی متّصف می‌شود - انجام شود؛ حتی اگر حرکتی به اندازه یک گام در مسیر درست باشد.

چهارم: ارائه پژوهشی جسورانه به مکتب اسلامی که به نقادی نظر مشهور در میان مسلمانان ورود کرده است؛ پژوهشی که درباره آزادی فکر و اندیشه اسلامی، با سرخم نکردن در برابر غیر از حجت و برهان واضح، و توانایی ابراز و بیان حقیقت - گرچه هزینه‌اش مخالفت با عموم و نظر مشهور باشد - پیامی به دیگر امت‌ها و ادیان نیز تقدیم می‌کند.

پنجم: تشویق محققین و نویسندگان برای غنی‌سازی پژوهشی و نقدی این موضوع، تا نقشه در پیش گرفته شده کامل‌تر شود و ویژگی‌های شاخصش روشن‌تر و بارزتر شود، و به بهترین شکل ممکن زوایای این مسئله آشکار گردد.

ششم: تشویق جامعه به نقادی میراث دینی و بسنده نکردن به قبول نظرات گذشتگان بدون یافتن اصول آن در محکّمات کتاب و سنت قطعی؛ تا از کسانی نباشیم که خداوند متعال آن‌ها را به سبب پیروی‌شان از پدران و اجداد و بزرگان و رؤسایان، به دلیل مخالفت با حقایق

پسندیده نزد خداوند جلیل، نکوهش کرده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانُوا آبَائُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ﴾^۱ (و هنگامی که به آنان گویند به‌سوی آنچه خدا نازل کرده و به‌سوی پیامبر آید، گویند روش و آیینی که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم ما را بس است. آیا هرچند پدرانمان چیزی نمی‌دانستند و هدایت نیافته باشند؟)

﴿وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَصْلُونَا السَّبِيلَا﴾^۲ (و گویند پروردگارا! همانا ما از سروران و بزرگانمان اطاعت کردیم؛ پس آن‌ها گمراهمان کردند).

پرسش‌های این پژوهش

این پژوهش به طرح پرسش‌های بسیار مهمی خواهد پرداخت؛ از جمله:

۱. رویکرد سندی چه زمانی ایجاد شد؟ و آیا در زمان رسول ﷺ یا زمان اصحاب آن حضرت ﷺ وجود داشت؟
۲. آیا روش سندی توسط رسول خدا ﷺ پایه‌گذاری شده است؟ یا رأی و روشی است که پس از ایشان ﷺ ایجاد شده است؟
۳. آیا ادله قرآنی و حدیثی در جهت اعتمادسازی و پشتیبانی روش سندی وجود دارد؟
۴. روش و رویکردی که مسلمان‌ها در قرن اول برای تعامل با احادیث روایت‌شده به کار می‌بستند چه بود؟

۱. مائده: ۱۰۴.

۲. احزاب: ۶۷.

۵. آیا در میان مسلمان‌ها اجماعی برای حجیت خبر آحاد وجود داشته است؟ یا این مسئله‌ای مورد اختلاف بوده است؟
۶. آیا شیعه در گذشته، با تعبد به خبر آحاد شناخته می‌شده است؟ یا مشهور این بوده که آن‌ها خبر آحاد را رها می‌کردند؟
۷. آیا رسول خدا محمد ﷺ روش و رویکردی حدیثی برای پشتیبانی از سنت پایه‌گذاری فرموده است؟ یا این کار را ترک گفته و در آن کوتاهی فرموده است؟
۸. اگر فقط به سنت قطعی بسنده شود، آیا می‌توان در فقه و عقیده، شریعتی کافی به دست آورد؟

پوشیده نیست این پرسش‌ها اهمیت فراوانی - چه در حال حاضر و چه آینده امت - دارند، و نیافتن پاسخ‌های درست برای پرسش‌هایی از این دست قطعاً به معنای وجود مشکلی بسیار بزرگ است، و شفاف‌سازی و روشن‌گری از آن‌ها تلاش و کوشش فراوانی را می‌طلبد؛ چراکه این قضیه مربوط به میراث دینی است که به‌طور مستقیم به آینده دنیوی و اخروی فرد مکلف ارتباط دارد.

شیوه این پژوهش

بنده پایه و اساس این رساله را بر «پژوهش معیارمحور» بنا کردم، نه اینکه فقط به «پژوهش توصیف‌محور» بسنده کنم.^۱ این روش مبتنی بر ارزیابی، ارزش‌گذاری و

۱. پژوهش به دو نوع اساسی تقسیم می‌شود: پژوهش معیارمحور، و پژوهش توصیف‌محور.

پژوهش معیارمحور به معیار منتسب است. علوم معیاری، علمی هستند که از چیزی که هست به پژوهش چیزی باید باشد گذر می‌کنند... و به‌عبارت دیگر پژوهش معیارمحور در مطالعه یک تفکر یا یک پدیده، از توصیف واقعیت آن تفکر یا پدیده فراتر می‌رود؛ یعنی به ارزش‌گذاری بر اساس معیارها، و اعطای داورهای ارزش‌گذاری بر اساس آن معیارها اقدام می‌کند.

پژوهش توصیف‌محور پژوهشی است که از توصیف یک تفکر یا پدیده فراتر نمی‌رود؛ بلکه فقط به توضیح وضعیت آن

مشخص کردن چیزی است که باید باشد؛ بنابراین لازم بود ابتدا بنده در حد توانم به قضایا و ادله صاحبان رویکرد سندی و حجیت خبر مجزّد واحد، و ارزیابی و نقد ماهیت آن و اثبات ضعف و عدم استواری اش احاطه داشته باشم، و سپس ادله اثبات «ارزش ذاتی متن دینی» و استدلال برای استواری و سودمندی آن را مطرح کنم، و ادله قرآنی و حدیثی را برای مشروعیت «روش عرضه» و اینکه این روش، همان روش اصیلی است که رسول خدا ﷺ پایه‌گذاری فرموده است ارائه نمایم.

به همین دلیل غالب این پژوهش عبارت است از استدلال و نقادی و تمایل به تعیین و تعریف تکلیف و موضع‌گیری صحیح در جهت رویکرد حدیثی پسندیده و مورد رضای خداوند جلیل؛ و بنده تلاش کردم تا آنجا که امکان‌پذیر است موضوع این پژوهش را ریشه‌یابی کنم تا به اصل و ریشه و تاریخ مسئله دست یابم، و حکم نهایی صرفاً بر اساس دلیل و برهان قطعی باشد، و نیز حکم و استدلال پژوهشگر فقط در راستای نقد و ارزیابی علمی قرار بگیرد.

مطالعات تحقیقاتی قبلی

تا جایی که بنده مطلع شدم موضوع این پژوهش جدید است و پیش‌تر کسی در این زمینه ننوشته است. به‌رغم وجود پژوهش‌هایی در زمینه حجیت سنت و بررسی متن حدیث و مانند این‌ها در میان سنی و شیعه با توجه به تحقیقاتی که انجام داده‌ام بنده هیچ پژوهشی نیافتم که به اثبات روشی جایگزین برای روش سندی (یعنی روش ارزش ذاتی متن دینی) و اثبات ارزش ذاتی متن دینی، به همراه نقد موضوعی روش سندی و حجیت خبر آحاد و ریشه‌یابی

بسنده می‌کند. بی‌آنکه هیچ‌گونه ارزیابی یا ارزش‌گذاری بر اساس مقیاس‌های فکری و معیارهای عقلی انجام دهد؛ یعنی مطالعه چیزی که وجود دارد، بدون آنکه به آنچه باید باشد بپردازد. اصول البحث، دکتر شیخ عبدالهادی فضلی، دار الکتب الاسلامی - قم، چاپ دوم، ۱۴۲۷ق / ۲۰۰۷م، (با تصرف و اختصار).

مسئله حجیت متون دینی برای بندگان، و نقادی مفصل علم جرح و تعدیل پرداخته باشد.

موانع این پژوهش

مهم‌ترین مانع در راه انجام این پژوهش، بکر بودن اصل موضوع این پژوهش یعنی «ارزش ذاتی متن دینی» بود. هیچ پژوهش تخصصی در این عرصه وجود نداشت تا در حمایت از این تحقیق سهمی داشته باشد و فرآیند جمع‌آوری داده‌ها و ادله را تسهیل نماید، و این ویژگی باعث شد برای بنیان‌نهادن این موضوع و استحکام ارکان آن پس از توکل بر خدا به تلاش شخصی اتکا کنم. پس تا آنجا که در توانم بود و فرصت اجازه می‌داد سعی و تلاش خود را در جست‌وجو و گردآوری قطعه‌های پراکنده این موضوع از قرآن کریم و سنت شریف و میراث اسلامی به کار بستم، تا این پژوهش نخستین بذر و گام در این راه باشد، و چشم‌انتظار برداشتن گام‌های بعدی توسط پژوهشگران و نقادان و کامل کردن این طرح علمی باقی بمانم.

گام‌های این پژوهش

این پژوهش به پنج فصل تقسیم می‌شود:

در فصل اول به روش سندی و ادله آن و حجت‌نبودن خبر واحد مجرد پرداختم. پس مبحث اول این پژوهش را به اصل در حجیت و تعبد، و اینکه پیش از هرچیز- هیچ جوازی برای تعبد به ظنیات وجود ندارد، و تنها اصل اصالت‌دار بسنده‌کردن به تعبد مبتنی بر یقین است اختصاص دادم، و اینکه نمی‌توان از این اصل خارج شد مگر با دلیل قطعی‌الصدور قطعی‌الدلاله.

مبحث دوم از فصل اول به بررسی دوران رسول خدا ﷺ و روزگار صحابه اختصاص داده شده است، تا ماهیت روش و رویکرد رایج در آن زمان در تعامل با احادیث و اخبار به اثبات برسد، و اینکه هیچ اثری از فرهنگ حجیت خبر آحاد مجرد در آن دوران وجود نداشته است.

مبحث سوم از فصل اول به بحث و بررسی احتجاج با سیره شرعی و عقلایی برای حجیت خبر واحد، و بسط کلام درباره میزان رجحان این ادعا، و اینکه آیا سهمی در تحکیم و اثبات داشته یا نه، اختصاص یافته است.

آخرین مبحث فصل اول یعنی مبحث چهارم به بررسی ادعای اجماع شیعه برای عمل به خبر آحاد اختصاص یافته است، و به بررسی اقوال و گفته‌ها در این مسئله و مناقشه و رد آن‌ها همّت گماشتم.

در فصل دوم از این پژوهش، به مشروعیت روش سندی و خاستگاه آن پرداختم. بنابراین مبحث اول از فصل دوم به پیدایش تعبد به خبر آحاد، و اینکه آیا پیدایش و پایه‌ریزی آن به دست رسول خدا محمد ﷺ انجام شده، یا واقعیت برخلاف چیزی است که در اذهان جای گرفته است اختصاص دادم، و اینکه رویکرد سندی، روش جدیدی است که نخستین بذر آن در زمان تابعین و توسط افرادی کاشته شد که خداوند به آن‌ها اجازه پایه‌گذاری و تشریح هیچ‌چیزی را در دینش نداده است!

مبحث دوم به تحقیق درباره مشروعیت روش سندی اختصاص داده شده است و اینکه آیا شرع مبارک، اجازه رویکرد سندی را صادر کرده، و اینکه آن‌گونه که عده‌ای مایل‌اند روش سندی را ترویج دهند. آیا این یک روش الهی برای حفظ سنت بوده است؟! یا اینکه شرع به‌هیچ‌وجه به شرعیت روش سندی نپرداخته است، و در عین حال متونی شرعی وجود دارند که درست در جبهه مقابل رویکرد سندی موضع‌گیری می‌کنند؟

در ادامه این مبحث به مهم‌ترین ادله‌ای که ادعا می‌شود به تشریح روش سندی و حجیت خبر آحاد دلالت می‌کنند پرداخته شده است، و سپس درباره این ادعا که بنا به مصلحت اسلام و مسلمان‌ها، جرح راویان و ایجاد شهرت با عمل حرام غیبت، استثنا شده است بحث می‌شود، و بنده در این قسمت سخن را بسط دادم تا به حقیقت این پندار و میزان واقع‌گرایانه‌بودنش واقف شویم.

مبحث سوم از فصل دوم به صورت اجمالی و به اختصار - به ذکر نقاط ضعف روش سندی اختصاص داده شده است، و با توجه به محتوای آن میزان ضعف روش سندی به خودی خود - چه برسد به اینکه رقیبی برای روش دیگر باشد - روشن می‌شود.

فصل سوم سهم اصلی از اصل مطلب و عنوان این پژوهش یعنی «ارزش ذاتی متن دینی» را به خود اختصاص داده است. در این فصل به ادله و شواهدی پرداختیم که نشان می‌دهند متن دینی الهی آراسته به صفات و مزیت‌های ذاتی است که از شرافت و بلندی مرتبه آن، و عظمت و بزرگی گوینده و صاحبش خبر می‌دهد؛ و اینکه گوینده‌اش همچون ستاره‌ای در شب تاریک بوده است که هرگاه تاریکی اطرافش بیشتر شود نور و درخشش او نیز بیشتر می‌شود. پس متن دینی، ابزارهای اثباتی را از خارج از مجموعه معرفتی خود وارد سیستم نمی‌کند، بلکه این سازوکارها یا از هر کلمه یا جمله یا متن به تنهایی سرچشمه می‌گیرد، یا از مجموع منظومه دینی ثابت شده به بیرون تراوش می‌کند؛ یعنی از محک‌های قرآن و سنت قطعی الصدور و قطعی الدلاله. این سیستم چیزی جز از جنس خود و آنچه با معدن و اصلش تناسب دارد نمی‌پذیرد؛ و به این ترتیب همه اغیار و بیگانگان را طرد و از ورودشان به قلعه مستحکم دین الهی جلوگیری می‌کند، و مانع از انتساب آن‌ها به دین الهی می‌شود.

این فصل سه مبحث را در خود جای داده است: مبحث اول درباره دلیل عقلی برای ثبوت ارزش ذاتی متون به طور کلی، و ارزش ذاتی متون دینی به طور خاص بحث می‌کند. مبحث دوم را به بیان برخی ادله و شواهد قرآنی برای ثبوت ارزش ذاتی متن دینی اختصاص داده‌ام؛ و مبحث سوم به ارائه دلایلی چند از ادله و شواهد روایی اختصاص داده شده است که بر ارزش ذاتی متن دینی متمثل در قرآن کریم و سنت شریف تأکید می‌ورزد. بنده در مباحث دوم و سوم - فقط به بیان برخی ادله و شواهد بسنده کردم؛ زیرا شرح و بازگویی همه یا بیشتر دلایل نیازمند تلاش و وقت فراوان بود که بنده در اختیار نداشتم.

اما فصل چهارم این پژوهش، به مثابه تجسم و تبلور و پیاده‌سازی اصل و عنوان پژوهش «ارزش ذاتی متن دینی» است. این فصل از چهار مبحث تشکیل شده است که همه در

مجرای استدلال برای اثبات رویکرد حدیثی الهی برآمده از دل طرح «ارزش ذاتی متن دینی» جریان یافته است، و اینکه همان طور که خداوند بی نیاز از خلقش است کلام الهی نیز بی نیاز از خلق است، و رسول خدا محمد ﷺ در حق اسلام و مسلمین به هیچ وجه کوتاهی نفرمود، و با دقت بسیار مبادرت به پایه‌گذاری و قانون‌گذاری روشی حدیثی نمود که محافظت از دین الهی را از دست تحریف و تزویر به‌خصوص هنگام غیبت امام یا عدم امکان اتصال او به مردم و سختی مراجعه به او- ضمانت می‌کند.

مبحث اول از فصل چهارم به تدبیر و دوراندیشی رسول خدا محمد ﷺ درباره آینده امتش، و آگاهی‌بخشی و تشویق به راه‌هایی که در حفظ امت و صیانت میراث حدیثی سهیم است می‌پردازد؛ به‌خصوص اینکه آن حضرت ﷺ سرنوشت و آینده امت را می‌دانست و از فتنه‌ها و پراکندگی‌ها و جنگ‌ها و دور شدن امت از خلیفه شرعی آگاهی داشت؛ همان خلیفه‌ای که از صلاحیت حل و فصل اختلافات، و استواری برای حمایت از دین و رسواسازی دروغ‌گویان و تحریف‌گران برخوردار است.

مبحث دوم به بیان جزئیات در مسئله ریشه‌یابی حجیت سنت، و بسط کلام درباره سنت مسموعه (شنیده‌شده) و سنت حکایت‌شده و روایت‌شده اختصاص داده شده است؛ همچنین به بیان مغز روایات متواتری پرداخته است که به جواز و وجوب تعبد به احادیثی تصریح می‌کنند که برخی از افراد مورد اعتماد ائمه - که به اسم مشخص شده‌اند- روایت کرده‌اند؛ و اینکه آیا این به معنای حجیت خبر آحاد مجرد است؟ یا معنای دیگری دارد؟

سپس نوبت به مبحث سوم می‌رسد که عهده‌دار وظیفه پایه‌گذاری رویکرد حدیثی محمدی، و ارائه ادله و شواهد قرآنی و روایی آن است؛ یعنی روش و رویکرد «عرضه به قرآن و سنت» که از بطن رساله «ارزش ذاتی متن دینی» برآمده و متولد شده است. خواننده در این مبحث متون فراوانی را خواهد دید که عهده‌دار تشریح و پایه‌گذاری و تأیید این روش هستند، و میزان شدت تأکید بر مرجعیت و حاکمیت این روش را بر میراث حدیثی، و ضرورت مراجعه

و حاکم قرار دادن آن برای مشخص کردن مقبول و مردود از این میراث را مشاهده خواهد کرد.

مبحث چهارم را به بحث و بررسی قطعیت سنت مطابق با «روش عرضه» اختصاص دادم، و اینکه آیا با استفاده از روش عرضه، می‌تواند میراثی حدیثی به وجود بیاید که عهده‌دار ساختن یک سیستم معرفتی باشد که از نظر اعتقادی و فقه و اخلاق، دربردارنده نیازمندی‌های امت به تشریح باشد؟

و آیا در گذشته امت، تجربه‌هایی مبتنی بر اصل قطعیت سنت وجود داشته است که امت بتواند بر اساس آن آثاری علمی ایجاد کند که مأموریتش بیان تکلیف امت در مسیر دین الهی - چه در زمینه عقیدتی و چه فقهی - بوده باشد؟

اما فصل پنجم و پایانی: این فصل را به مطالعه برخی از جوانب مهم «روش عرضه» مثل تصنیف روایات عرضه - اختصاص دادم؛ که موضوع مبحث اول از فصل پنجم است.

بحث صحت صدور و تواتر روایات عرضه به مبحث دوم موكول شده است. بنده در این مبحث فقط به روایاتی که از یک طایفه وارد شده است بسنده نکردم؛ بلکه به روایات هر دو طایفه شیعه و سنی پرداختم، تا این پژوهش موضوعیت و واقع‌گرایی بیشتری داشته باشد و بهره‌مندی عام‌تری از آن حاصل شود.

اما مبحث سوم: این مبحث به بررسی دلالت احادیث عرضه، و وقوف به برخی از جوانب دلالتی، و مناقشه برخی از نظرات درباره آن اختصاص داده شده است، تا برای خواننده تصویری اجمالی از ماهیت عرضه به قرآن و سنت، و اینکه موافقت و مخالفت با قرآن و سنت چه معنایی دارد شکل بگیرد.

اما جزئیات ضوابط و سازوکارها و راه‌های عرضه به کتاب و سنت، این موضوع نیازمند پژوهشی مستقل و گسترده است؛ و پس از آن نوبت به پیاده‌سازی این طرح بر روی همه میراث حدیثی می‌رسد که به فعالیت مؤسساتی و تلاش‌های مستمر و مدت‌زمانی طولانی

نیازمند است که چه بسا چندین دهه را شامل شود؛ و خداوند یاری‌رسان است.

فصل اول

روش سندی و ادله آن

- مبحث اول: اصل، عدم حجیت ظن است.
- مبحث دوم: عدم حجیت خبر آحاد در روزگار صحابه.
- مبحث سوم: احتجاج به سیره و دلیل عقلی.
- مبحث چهارم: ادعای اجماع شیعه برای تعبد به خبر آحاد.

روش سندی و ادله آن

در تعامل با حدیث - برای پذیرفتن یا نپذیرفتن احادیث - دو روش و رویکرد اصلی وجود دارد: روش عرضه به قرآن و سنت (روش نقد و بررسی متن)، و روش سندی. در این فصل روی اصل ایده رویکرد سندی - بدون پرداختن به جزئیات جانبی - تمرکز خواهیم کرد؛ به این معنا که آیا «رویکرد سندی» از نظر شرعی ایمن‌سازی و قانون‌گذاری شده است؟ و آیا با روش‌ها و محتوای فعلی‌اش برای حل مشکل تعامل با احادیث، مفید و موفق بوده است یا خیر؟ و دیگر مسائل از این دست.

روش و رویکرد سندی بر اصل و پایه‌ای استوار است که اگر آن اصل نابود شود این رویکرد نیز از عرصه روزگار محو خواهد شد، و سخن‌پردازی درباره‌اش بی‌فایده و صرفاً اطاله کلام بدون هیچ منفعتی خواهد بود. این اصل و پایه اساسی عبارت است از «حجیت خبر واحد مجرد» که به‌مثابه «موضوع» برای «رویکرد سندی» برشمرده می‌شود.

به همین دلیل سید مرتضی (ت ۴۳۶ق) گفته است:

«بدان وقتی ما استدلال کردیم خبر واحد در احکام شرعی پذیرفته نیست، پس دیگر هیچ وجهی نخواهد داشت به فروع این اصلی بپردازیم که برای بطلانش استدلال کرده‌ایم؛ زیرا فرع، تابع اصل خود است. پس ما نیازی نداریم درباره اینکه روایات مرسل، مقبول هستند یا مردود سخن بگوییم، و همچنین درباره ترجیح برخی از اخبار بر برخی دیگر، و نیز اینکه در صورت تعارض اخبار، کدام خبر پذیرفته می‌شود و کدام پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا همه این‌ها مشغولیت‌هایی هستند که وقتی اصل این فروع را باطل کردیم - از ما ساقط شده‌اند. فقط کسی در سخن‌سرایی درباره این فروع خود را به زحمت می‌اندازد که معتقد به صحت اصلش باشد که عبارت است از عمل به خبر واحد.»^۱

۱. الذریعة فی اصول الفقه، سید مرتضی علم‌الهدی ابوالقاسم علی بن حسین موسوی (ت ۴۳۶ق)، تحقیق، تصحیح و تقدیم و تعلیق: ابوالقاسم گرجی، ۱۳۴۶ش، چاپخانه: دانشگاه تهران؛ ج ۲ ص ۵۵۴ و ۵۵۵.

شیخ عبدالله مامقانی (ت ۱۳۵۱ق) گفته است:

«کسی که در علم اصول- حجیت خبر واحد را انکار، و به عمل به خبر متواتر یا خبر محفوف به قرائن قطعی بسنده کند ... [چنین شخصی] فقط در مقام ترجیح می‌تواند به رجال مراجعه کند؛ اما کسانی که قائل به حجیت خبر واحد هستند ... عمل به خبر صحیح و موثق و حسن و ضعیفی را که با شهرت جبران می‌شود جایز دانسته، و از عمل به خبر شاذی که اصحاب از آن روی‌گردان شده و ترکش کرده‌اند، و نیز خبری که معارضی مثل خودش دارد منع کرده‌اند مگر در صورت وجود مرجح.»^۱

پس همه در درجه اول- قائل‌اند به اینکه تعبد صحیح نیست، مگر با علمی که قطع و یقین یا دست‌کم اطمینان و اعتماد نزدیک به علم را می‌رساند، و خداوند جلّ جلاله بندگان را به تعبد به ظنیات فرمان نداده است^۲ و شیعه و همه اهل سنت اجماع دارند به اینکه اخبار آحاد

۱. مقیاس الهدایة فی علم الدرایة، شیخ عبدالله مامقانی (ت ۱۳۵۱ق)، تحقیق شیخ محمدرضا مامقانی، انتشارات دلیل ما، ایران- قم، چاپ دوم مختصر، ۱۴۳۵ق / ۱۳۹۳ش، ج ۱ ص ۱۵۳.

۲. سید خوبی در معجم رجال الحدیث، چاپ پنجم، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۲م، ج ۱ ص ۱۹ گفته است:

«با ادله چهارگانه ثابت شده است عمل به ظن حرام است، و نسبت‌دادن حکم به خداوند سبحان-مادام که با دلیل قطعی یا با چیزی که منتهی به دلیل قطعی شود ثابت نشده باشد- جایز نیست، و این فرمایش خداوند سبحان شما را از این کار نهی می‌کند: ﴿اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ﴾ (آیا خدا به شما اذن داده است؟ یا به خدا افترا می‌بندید؟). این آیه دلالت می‌کند بر اینکه نسبت‌دادن هرچیزی که در آن اذنی از سوی خداوند متعال ثابت نشده باشد به خداوند سبحان افترا بر اوست؛ و با همان ادله ثابت شده است که ظن به خودی خود-منجز به واقع نمی‌شود، و در صورت مخالفت با چیزی که با وجود منجزی منجز باشد معذور نخواهد بود؛ و این فرمایش حق تعالی در این خصوص شما را کفایت می‌کند: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ (واز چیزی که به آن علمی نداری تبعیت نکن)؛ و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ (و بیشترشان از چیزی جز ظن و گمان تبعیت نمی‌کنند). به راستی ظن و گمان هرگز به جای حق بی‌نیاز نمی‌کند).

اما روایاتی که از عمل بدون علم نهی می‌فرمایند بیش از آن است که شمارش شود. در حدیث صحیح ابوبصیر روایت شده است، گفت: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: چیزهایی از ما پرسیده می‌شود که آن‌ها را در کتاب خدا یا سنت نمی‌شناسیم. آیا درباره‌شان چاره‌جویی کنیم؟ فرمود: «نه، بدان که اگر درست نظر بدهی اجر و پاداشی نخواهی داشت،

راویانش به هر درجه‌ای از عدالت و وثاقت هم که برسند^۱ - جز ظن و گمان نمی‌رسانند؛ چراکه

و اگر اشتباه کنی به خداوند دروغ بسته‌ای...»

۱. ابن حزم اندلیسی در الإحکام فی اصول الأحکام، چاپ العاصمة - القاهرة، ناشر: زکریا علی یوسف، اشراف: احمد شاکر، ج ۱ ص ۱۰۷ گفته است:

«و حنفی‌ها و شافعی‌ها و همه مالکی‌ها و همه معتزله و خوارج گفته‌اند خبر واحد موجب علم نیست؛ و معنای این عقیده این است که از نظر آن‌ها ممکن است دروغ یا موهوم باشد. آن‌ها همه بر این سخن اتفاق نظر دارند.»

و عبدالملک بن عبدالله بن یوسف جوینی ابوالمعالی در کتاب خود «البرهان فی اصول الفقه»، تحقیق دکتر عبدالعظیم دیب، چاپ اول، ۱۳۹۹ق، ج ۱ ص ۶۰۶ گفته است:

«حشویه حنبلی و نویسندگان حدیث اعتقاد داشته‌اند خبر واحد عادل، موجب علم است؛ ولی این یک رسوایی است و درک آن برای عاقل پوشیده نیست. ما به این افراد می‌گوییم آیا شخص عادل که توصیف کردید امکان دارد دچار لغزش و خطا شود؟ اگر بگویند نه، این مایه شگفتی و هتک و نقض حجاب الهی است، و نیاز به توضیح بیشتری ندارد.

سخن نزدیک در این خصوص آن است که تعدادی از راویان و افراد معتمد - که زیاد نیستند - دچار لغزش شده‌اند، و اگر بروز هیچ‌گونه اشتباهی قابل تصور نمی‌بود در این صورت هیچ کدام از راویان از روایت خود بر نمی‌گشت؛ اما اوضاع بر خلاف خیال آن‌هاست.

پس وقتی امکان بروز «خطا» ثابت شد در این صورت «قطع و یقین به درستی» محال خواهد شد؛ به‌علاوه این مسئله مربوط به عدالتی است که فقط در علم خداوند متعال وجود دارد و ما به عدالت هیچ‌کسی یقین نداریم؛ بلکه ممکن است باطن برخلاف ظاهر باشد، و آن‌ها چیزی جز ظن به اینکه خبر واحد موجب عمل است ندارند؛ و ما در این خصوص به قدر قانع‌کننده سخن گفتیم.»

و سید شهید محمد باقر صدر رحمته‌الله در دروس فی علم الاصول، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق / ۱۹۸۶م، ناشر: دار الکتب اللبنانی، بیروت - لبنان، مکتبه المدرسه، بیروت - لبنان، ج ۳ ص ۱۵۲ گفته است:

«وسایل اثبات تعدی: معمولاً مهم‌ترین چیزی که در این عرصه گفته می‌شود خبر واحد است. خبر واحد عبارت است از هر خبری که مفید علم نباشد؛ و شکی نیست که خبر واحد به‌هیچ‌وجه و در هیچ حالتی حجت نیست؛ اما روی سخن در خصوص حجیت برخی از اقسام آن است، مثل خبر تقه...»

و شیخ عبدالهادی فضلی در دروس فی اصول فقه الامامیه، مرکز الغدیر للدراسات و النشر و التوزیع، لبنان - بیروت، ۱۴۲۸ق / ۲۰۰۷م، ج ۱ ص ۲۸۲ گفته است:

«نظر اصولی امامی بنا بر آنچه از کتاب‌های اصولی از جمله «الذریعه» و «العدة» و چند کتاب پس از

امکان وجود خطا و توهم و اشتباه در آن‌ها وجود دارد.

پس برای آنکه خبر آحاد مفید علم شود «وثاقت» کافی نیست؛ چراکه هیچ ملازمی میان عدالت و وثاقت با عدم وقوع خطا و توهم و اشتباه و فراموشی وجود ندارد؛ در نتیجه ما یقین نداریم خبر ثقة خالی از خطا باشد؛ پس در وجود ما هیچ علم و یقینی به‌عنوان شرطی برای جواز تعبد شرعی- ایجاد نمی‌شود.

حال وقتی حجیت اخبار آحاد منتفی شود رویکرد سند‌پژوهی و علم رجال (جرح و تعدیل) نیز از پایه و اساس منتفی و بی‌فایده خواهد شد؛ زیرا پس از منتفی شدن حجیت خبر واحد، بحث درباره احوال راویان سند و شایستگی آن‌ها سخنی بیهوده خواهد شد و هیچ نتیجه‌ای به دنبال نخواهد داشت؛ پس اثبات وثاقت یا ضعف راویان هیچ‌گونه ارزش واقعی ندارد؛ چراکه حجیت خبر واحد راوی از پایه و اساس منتفی است، حال چه ثقة عادل بوده باشد، و چه ضعیف و متروک؛ بنابراین شکی نیست که وقتی حجیت خبر آحاد منفی باشد رویکرد سند‌پژوهی و علم رجال نیز منتفی خواهد شد.

مگر اینکه ادعایی به این صورت مطرح شود که عمل به خبر ثقة، استثنا شده است؛ به این معنا که شرط علم فقط به مسائل علمی (اعتقادات) و مانند آن اختصاص دارد، اما در

آن به ما رسیده است. این است که خبر واحد اگر شروط قبول در آن وجود داشته باشد مثل عادل یا ثقة بودن راوی اش و.... مفید ظن است.»

و گفته شده است: احمد بن حنبل و پیروانش در این مسئله مخالفت کرده و پنداشته‌اند خبر واحد مفید علم است. شیخ حسن سقاف در صحیح شرح العقیده الطحاویة، چاپ اول، ۱۴۱۶ق/ ۱۹۹۵م، ناشر: دار الامام النووی، عمان- اردن، ص ۱۴۱ گفته است:

«از نظر امام احمد بن حنبل (رحمه الله تعالی) خبر واحد چیزی بیش از ظن افاده نمی‌کند، و هرگاه چیزی قطعی یا چیزی قوی‌تر با آن معارضه کند [آن خبر واحد] کنار گذاشته می‌شود؛ در حالی که اگر مفید علم بود کنار گذاشته نمی‌شود. این دیدگاهی بود که او در آخرین بیماری که بر اثرش درگذشت به آن معتقد بود.»

خصوص بُعد عملی (فقهی) شرط علم، شرطی ضروری نیست؛ بلکه غالباً به اخبار آحادی که برای حجیتشان دلیل اقامه شده است^۱ تکیه می‌شود؛ و حتی چه بسا ادعا می‌شود «ظن حاصل از خبر آحاد» در جایگاه علم می‌نشیند،^۲ و در نتیجه اشکال ظنی بودن اخبار آحاد - از پایه و اساس - منتفی می‌شود!

کسانی که قائل به حجیت اخبار آحاد هستند به شواهدی تکیه کرده، و آن‌ها را به‌عنوان دلایلی برای ادعای خود اظهار داشته‌اند؛ اما هنگام تحقیق، این ادله به چیزی که روح و روان انسان به آن اطمینان پیدا کند نمی‌رسند، و هیچ‌کدام از این ادله هرگز به‌شکل قاعده‌مند و قانونی وارد نشده‌اند؛ بلکه عبارت‌اند از تأویلاتی بعید و استحساناتی که از فقدان دلیل محکم رنج می‌برند؛ مثل استدلال به آیه نبأ^۳ و آیه نفر^۴ و برخی از روایاتی که به مراجعه به برخی افراد

۱. مراجعه کنید به: اصول الحدیث، شیخ عبدالهادی فضلی، مرکز الغدیر للدراسات و النشر و التوزیع، چاپ دوم، ۱۴۳۰ق/ ۲۰۰۹م، لبنان - بیروت، ص ۱۲۰ تا ۱۲۹.

۲. برخی متأخرین معاصر شیعه چنین دیدگاهی را مطرح کرده‌اند؛ مثل میرزا محمد حسین نائینی (ت ۱۳۵۵ق) در فوائد الاصول، از بیانات میرزا محمد حسین غروی نائینی، شیخ محمدعلی کاظمی خراسانی (ت ۱۳۶۵ق)، تعلیق شیخ آقا ضیاءالدین العراقي، ۱۴۰۴ق، الناشر: مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم مشرفه، ج ۳ ص ۱۶۰ و ۱۶۱ و ص ۱۹۵؛ و ضیاءالدین العراقي (ت ۱۳۶۱ق) در نه‌ایة الافکار، تقریر بحث آقا ضیاءالدین العراقي بروجردی، ۱۴۰۵ق/ ۱۳۶۴ش، ناشر: مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم مشرفه، ج ۳ ص ۱۰۲ و ۱۰۳؛ و سید خوبی (ت ۱۴۱۳ق) در مصباح الاصول تقریر بحث سید خوبی، بهسودی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق، چاپخانه: العلمیه - قم، ناشر: چاپخانه دآوری - قم، ج ۲ ص ۱۵۲.

۳. یعنی آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾ (ای اهل ایمان! اگر فاسقی خبری برایتان آورد، بررسی و تحقیق کنید تا مبادا از روی ناآگاهی، به گروهی آسیب و گزند رسانید و بر کرده خود پشیمان شوید). (حجرات: ۶)

۴. یعنی آیه: ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ (و مؤمنان را نسزد که همگی کوچ کنند؛ چرا از هر جمعیتی گروهی کوچ نمی‌کنند تا در دین آگاهی یابند و قوم خود را هنگامی که به‌سوی آنان بازگشتند بیم دهند؛ باشد که برحذر باشند). (توبه: ۱۲۲)

معتمد ائمه علیهم‌السلام با ذکر شخص و اسمشان^۱ - دستور می‌دهند؛ همچنین استدلال به سیره شرعی و عقلایی که به اعتراف خودشان عمده دلیل آن‌ها برای استدلال به حجیت اخبار آحاد مجرد است.^۲ این مسئله به محل اختلاف تبدیل شده و نزاع‌ها درباره‌اش نه در میان شیعیان و نه اهل سنت - تمامی نداشته است. این ادله مورد ادعا برای حجت‌بودن خبر واحد، هم توسط علمای شیعه و هم اهل سنت سنت به یک اندازه مورد استفاده قرار گرفته است. کمترین چیزی که درباره این مسئله گفته می‌شود این است که مسئله‌ای اختلافی است و درباره‌اش اجماع یا سازشی حاصل نشده است؛ و اگر به ادله محکم و استواری متکی بود دست‌کم درباره‌اش اجماع مذهبی شکل می‌گرفت؛ به‌خصوص وقتی غالباً اهمیت آن و متوقف‌بودن تکالیف شرعی بر آن را ملاحظه می‌کنیم.

در اینجا نمی‌خواهم به رد تفصیلی ادله آن‌ها بپردازم؛ این کاری است که در پژوهش ما خلل ایجاد می‌کند و با فرهنگ عمومی جامعه تناسبی ندارد؛ زیرا غالباً - حتی در میان خود اصولیون نیز- درباره‌اش سازشی ایجاد نشده است،^۳ و نیز به این دلیل که ورود به چنین جزئیاتی باعث تشویش ذهن خواننده می‌شود؛ بدون آنکه فایده‌ای قابل توجه به دنبال داشته باشد؛ آن هم پس از آنکه صاحبان این تفکر از آن کوتاه آمده و در خصوص میزان دلالتشان برای خواسته خود دچار اختلاف شده‌اند؛ این از یک سو؛ و اما از سوی دیگر بنده هنگام

۱. بررسی در این خصوص - ان شاء الله - به تفصیل خواهد آمد.

۲. شیخ نایینی گفته است: «اما طریقه عقلا، عمده ادله در این باب است؛ به‌طوری که اگر فرض شود در سایر ادله راهی برای مناقشه وجود داشته باشد، اما هیچ راهی برای مناقشه در طریقه عقلایی مبتنی بر اعتماد به خبر ثقه و اعتماد بر آن‌ها در گفت‌وگوهایشان وجود ندارد؛ بلکه چرخ آسیاب نظام آنان گرد آن می‌چرخد.»

فوائد الاصول، از بیانات میرزا محمدحسین غروی نائینی (۱۳۵۵ق)، شیخ محمدعلی کاظمی خراسانی (۱۳۶۵ق)، تعلیق شیخ آغا ضیاءالدین عراقی، ۱۴۰۴ق، ناشر: مؤسسه النشر الاسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم مشرفه، ج ۳ ص ۱۹۴ و ۱۹۵؛ السنه فی الشریعة الاسلامیة، محمد تقی حکیم، ص ۹۸.

۳. همان طور که در ادامه در این پژوهش روشن خواهد شد.

مطرح کردن ادله جامع برای تأسیس و قاعده‌مند کردن رویکرد شرعی صحیح برای چگونگی اعتماد به اخبار، و رد چنین ادله مورد ادعایی از پایه و اساس، کامل نبودن این ادله را بررسی خواهیم کرد، و به استدلال آن‌ها به سیره عقلایی و اعتبار آن به‌عنوان قوی‌ترین ادله برای حجیت خبر واحد خواهیم پرداخت.

حال به مباحث این فصل می‌پردازیم.

مبحث اول: اصل، عدم حجیت ظن است

می‌دانیم اصل این است که چیزی مفید یقین نیست تا وقتی که با دلیل قطعی یا با دلیلی که دست‌کم روح انسان با آن به اطمینان برسد اثبات گردد. خداوند جل جلاله در چند آیه قرآنی از پیروی از ظنّیات نهی فرموده است؛ از جمله:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾^۱
(و از چیزی که به آن علم نداری پیروی مکن؛ زیرا گوش و چشم و دل، همه درباره‌اش بازخواست می‌شوند).

﴿وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾^۲
(و بیشتر آنان جز از گمان و ظن پیروی نمی‌کنند. یقیناً گمان و ظن به هیچ‌وجه انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند، مسلماً خدا به آنچه انجام می‌دهند داناست).

سید خویی رحمته الله گفته است:

«با ادله چهارگانه ثابت شده عمل به ظن حرام است، و نسبت‌دادن حکم به خداوند سبحان - مادام که با دلیل قطعی یا با چیزی که منتهی به دلیل قطعی شود ثابت نشده باشد -

۱. اسراء: ۳۶.

۲. یونس: ۳۶.

جایز نیست، و این فرمایش خداوند سبحان شما را از این کار نهی می‌کند: ﴿اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ﴾ (آیا خدا به شما اذن داده است؟ یا به خدا دروغ می‌بندید؟). این آیه دلالت می‌کند بر اینکه نسبت دادن هرچیزی که در آن اذنی از سوی خداوند متعال ثابت نشده باشد، افترا به خداوند سبحان و دروغ بستن بر اوست؛ و با همان ادله ثابت شده است ظن به خودی خود مَنجَز به واقع نیست، و در صورت مخالفت با چیزی که با وجود منجزی منجز باشد معذور نخواهد بود؛ و این فرمایش حق تعالی در این خصوص شما را کفایت می‌کند: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ (واز چیزی که به آن علمی نداری تبعیت نکن)؛ و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ (و بیشترشان از چیزی جز ظن و گمان تبعیت نمی‌کنند. به راستی ظن و گمان هرگز به جای حق بی‌نیاز نمی‌کند).

اما روایاتی که از عمل بدون علم نهی می‌فرمایند بیش از آن است که شمارش شود. در حدیث صحیح ابوصیر روایت شده است، گفت: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: چیزهایی از ما پرسیده می‌شود که آن‌ها را در کتاب خدا یا سنت نمی‌شناسیم. آیا درباره‌شان چاره‌جویی کنیم؟ فرمود: «نه، بدان که اگر درست نظر بدهی اجر و پاداشی نخواهی داشت، و اگر اشتباه کنی به خداوند دروغ بسته‌ای...»^۱

اخبار در منع از تبعیت از ظن و تعبد بدون علم، به حد تواتر رسیده است؛ و برخی از آن‌ها را ذکر می‌کنم:

- ۱- از ابوسعید زهری، از ابوجعفر امام باقر (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «توقف هنگام شبهه بهتر از افتادن در هلاکت است؛ و اینکه حدیثی را روایت نکنی بهتر از آن است که حدیثی را نفهمیده روایت کنی.»^۲

۱. معجم رجال الحديث: ج ۱ ص ۱۹.

۲. کافی: ج ۱ ص ۵۰.

۲- هشام بن سالم گوید: به اباعبدالله امام صادق علیه السلام عرض کردم: حق خداوند بر خلقش چیست؟ فرمود: «اینکه چیزی را بگویند که می‌دانند، و پرهیز کنند از چیزی که نمی‌دانند. وقتی چنین کنند حق خدا را ادا کرده‌اند.»^۱

۳- از امام صادق علیه السلام روایت شده است، فرمود: «خداوند بندگان را به دو آیه از کتابش مخصوص گردانده است: اینکه نگویند تا وقتی که بدانند، و آنچه را نمی‌دانند رد نکنند. خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُؤْخَذُ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ (آیا از آنان پیمان کتاب گرفته نشد که نسبت به خدا جز حق نگویند؟) و می‌فرماید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾ (بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است).»^۲

۴- امام صادق علیه السلام فرموده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که بدون علم عمل کند فسادی که ایجاد می‌کند بیشتر از اصلاحش است.»^۳

۵- عبدالرحمان بن حجاج گفته است: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «از دو خصلت پرهیز کن که هرکسی که هلاک شده در آن دو هلاک شده است: پرهیز از اینکه به مردم با رأی خود فتوا دهی، یا ندانسته دینی را برگیری [از چیزی پیروی کنی].»^۴

۱. کافی: ج ۱ ص ۵۰.

۲. کافی: ج ۱ ص ۴۳.

۳. کافی: ج ۱ ص ۴۴.

۴. کافی: ج ۱ ص ۴۲.

- ۶- مفضل بن یزید گفته است: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «تو را از دو خصلت نهی می‌کنم که مردم در آن دو هلاک شده‌اند. تو را نهی می‌کنم از اینکه به باطل، خدا را بندگی کنی، و چیزی را که نمی‌دانی به مردم فتوا بدهی.»^۱
- ۷- زیاد بن ابورجاء از امام جواد علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «آنچه را می‌دانید بگویید، و درباره آنچه نمی‌دانید بگویید خدا داناتر است. شخصی از قرآن آیه‌ای استخراج می‌کند و با این کار به فاصله دورتر از آسمان تا زمین سقوط می‌کند.»^۲
- ۸- سماعة بن مهران، از موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «... وقتی چیزی پیش آمد که می‌دانید بگویید، و اگر چیزی پیش آمد که نمی‌دانید چنین کنید؛ و با دستش به دهان خود اشاره فرمود...»^۳
- ۹- علی بن حسین علیه السلام فرموده است: «نباید هرچه می‌خواهی بگویی؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ (و از چیزی که به آن علم نداری پیروی مکن)؛ و شایسته نیست هرچه را می‌خواهی بشنوی؛ زیرا خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ (بهراستی گوش و چشم و دل همه برایش بازخواست می‌شوند).»^۴
- ۱۰- در وصیت مفضل آمده است، گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «کسی که شک یا ظنی داشته باشد و براساس شک یا ظن خود عمل کند خداوند عملش را باطل می‌گرداند. به راستی حجت خدا، حجت واضح است.»^۵

۱. کافی: ج ۱ ص ۴۲.

۲. کافی: ج ۱ ص ۴۲.

۳. کافی: ج ۱ ص ۵۷.

۴. وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۱ ص ۱۷۱-۱۷۲.

۵. کافی: ج ۲ ص ۴۰۰.

۱۱- امام صادق (علیه السلام) فرمود: «امور بر سه دسته‌اند: امری که رشد و هدایتش روشن است پس پیروی می‌شود. امری که ضالالتش روشن است پس اجتناب می‌شود؛ و امری که مشکل دار است، که به خدا و به رسول خدا عرضه می‌شود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: [حُکْم] حلال روشن است، و حرام نیز روشن؛ ولی در این بین اموری شبهه‌ناک وجود دارند [که حکم صریحشان را مردم نمی‌دانند]. کسی که شبهات را ترک کند از محرمات نجات یابد و کسی که شبهات را اخذ کند مرتکب محرمات می‌شود، و از جایی که نمی‌داند هلاک می‌گردد.»^۱

همه ادله‌ای که برای خارج کردن یا استثنای خبر ثقه از این منع آورده‌اند ناقص است و حتی تکلفشان روشن است و هیچ ارتباط قابل‌ذکری با واقع‌گرایی ندارد. آنچه مایه شگفتی است این است که برخی از قائلین به حجیت خبر واحد ثقه، گویا به هر وجهی که ممکن باشد عزم و اصرار دارند که روش و دیدگاه خودشان درست است؛ حتی اگر ناگزیر به تأویلات بیهت‌برانگیز و دلسردکننده شوند!

سید مرتضی (ت ۴۳۶ق) در رد ادله مورد ادعای آن‌ها برای حجیت خبر آحاد، با ضرسی قاطع و بیانی قوی، به نیکویی پاسخ گفته است.^۲ چگونه می‌توان به صدها و هزاران خبر اعتماد کرد و به آن‌ها پایبند شد، بدون وجود چیزی که دست‌کم اعتماد یا جواز شرعی ایجاد کند و دل‌ها به آن اطمینان یابند؟! و در نتیجه صدها و هزاران مسئله شرعی را در دین خداوند متعال در زمینه‌های مختلف اعتقادی، فقهی، اخلاقی و تاریخی وارد نمود؛ بدون اینکه برهانی وجود داشته باشد که در برابر آیات و اخبار منع‌کننده از عمل به ظن ایستادگی کند و

۱. کافی: ج ۱ ص ۶۷ و ۶۸.

۲. الذریعة فی اصول الفقه، سید مرتضی علم‌الهدی، ج ۲ ص ۵۲۸ تا ۵۵۵؛ رسائل مرتضی، سید مرتضی علم‌الهدی، ابوالقاسم علی بن الحسین موسوی (ت ۴۳۶ق)، تقدیم: سید احمد الحسینی، اعداد: سید مهدی رجائی، ۱۴۰۵ق، چاپخانه سیدالشهداء - قم، ناشر: دار القرآن الکریم - قم، ج ۱ ص ۲۰۱ تا ۲۰۴.

بدون اینکه دلیلی وجود داشته باشد که ما را از اصل ثابت‌شده دلالت‌کننده به «حجیت‌نداشتن آنچه با دلیل قطعی ثابت نشده است» خارج کند؛ در حالی که این‌ها مسائلی هستند که شامل اخبار آحادند و اتفاق نظر وجود دارد که اخبار آحاد فقط مفید ظن هستند نه علم؛ پس همین که اصل، علیه ادعای حجیت خبر آحاد است آن را در برابر جریانی سهمگین قرار می‌دهد که نمی‌توان در برابرش ایستادگی یا از آن عبور کرد، مگر با سلاح علم و یقین؛ در حالی که چنین خصیصه‌ای در اخبار آحاد یافت نمی‌شود؛ اما کتمان واقعیت و کارهایی از این دست، این‌ها علیه طرف مقابل حجت نیست، و چه بسا حتی قادر به قانع کردن موافقینی هم نباشد که چه بسا اندکی در حجت‌های موجود در برابر مذهب حجیت خبر آحاد تأمل می‌کنند.

در حالی که آنچه موافق اصل است یعنی عدم حجیت- نیازمند استدلال نیست. سید محمد سعید حکیم در «المحکم فی اصول الفقه» به این نکته اشاره کرده و گفته است:

«مقام اول: دلایل مخالفین ...»

از جماعتی از بزرگانی مثل سیدین و قاضی و طبرسی و ابن‌ادریس عدم حجیت خبر واحد به‌طور کلی نقل شده است؛ و حتی چه بسا به مفید و شیخ (قدس سرهما) نیز نسبت داده شده است؛ و از آنجا که عدم حجیت مطابق با اصل است، پس به استدلال نیاز ندارد؛ اما آوردن استدلال از این نظر می‌تواند مفید باشد که اگر آورده شود مانع از ادله اثبات‌کنندگان [حجیت خبر آحاد] خواهد شد یا معارض با آن خواهد بود، حتی اگر فی‌نفسه کامل باشد. چگونه چنین باشد در حالی که با ادله اربعه برای عدم حجیت آن استدلال شده است...»^۱

همچنین «حیدر حب‌الله» در کتاب «نظریة السنة» بر این نکته تأکید کرده و گفته است:

۱. المحکم فی اصول الفقه، سید محمد سعید حکیم، چاپ اول، ۱۴۱۴ق/ ۱۹۹۴م، چاپخانه جاوید، ناشر: مؤسسه المنار، ج ۳، ص ۲۰۷ و ۲۰۸.

«اصل، مبنای عمل به یقین یا اطمینان به واقع است؛ اما درباره عمل به ظن - حتی اگر ظن معتبر باشد - در چنین قضایای مهمی برخلاف عادت جاری برای ما ظاهر می‌شود.»^۱

پس نمی‌توان از اصل و قدر متیقن خارج شد، مگر با دلیل قطعی دارای دلالت کامل، نه با اتکا بر ادله ادعایی که در جریان کشمکش‌ها و نزاع‌ها بوده‌اند، و علما در طول دوره‌ها آن‌ها را از انتقادهای و نقض‌ها اشباع کرده‌اند، و حتی در میان اهل یک مذهب هم اتفاق نظری برایشان حاصل نشده است!

ما از دینی سخن می‌گوییم که سعادت دنیا و آخرت به آن وابسته است، و از نسبت‌دادن کلام و تشریح به خداوند متعال سخن می‌رانیم؛ زیرا سنت فقط عبارت است از کلام رسول خدا ﷺ یا چیزی که در حکم آن است، و در نتیجه منسوب به خداوند متعال می‌شود؛ به دلیل این فرمایش حق تعالی: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۲ (و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید * گفتار او چیزی جز وحیی که به او نازل می‌شود نیست).

پس نسبت‌دادن سخن یا تشریحی به خداوند متعال بدون دلیل قاطع - جایز نیست؛ به‌خصوص با توجه به اینکه آیات قرآنی که از دروغ‌بستن به خداوند عزوجل بدون علم و برهان - منع می‌کنند فراوان‌اند. برخی از این آیات تقدیم حضور می‌شود:

۱- ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۳ (ای مردم! از آنچه در زمین حلال و پاکیزه است بخورید، و از گام‌های شیطان پیروی

۱. نظریه السنة فی الفكر الامامی الشیعی، حیدر حب‌الله، مؤسسه الانتشار العربی، بیروت - لبنان، چاپ اول، ۲۰۰۶م،

حیدر حب‌الله، ص ۷۲.

۲. نجم: ۳ و ۴.

۳. بقره: ۱۶۸ و ۱۶۹.

نکنید؛ زیرا او برای شما دشمنی آشکار است * او فقط شما را به بدی و زشتی فرمان می‌دهد، و اینکه چیزهایی را که نمی‌دانید به خدا نسبت دهید).

۲- ﴿أَلَمْ يُوَخِّذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقَ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾^۱ (آیا از آنان پیمان

کتاب گرفته نشده است که جز به حق نسبت به خدا سخن نگویند؟)

۳- ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ ءَلِلَّهِ أَذِنَ لَكُمْ

أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ﴾^۲ (بگو به من خبر دهید از آنچه خدا از رزق و روزی برای شما

نازل کرده و شما بخشی از آن را حرام و بخشی را حلال کردید. بگو آیا خدا این حرام

و حلال کردن را به شما اجازه داده است؟ یا به خدا دروغ می‌بندید؟)

۴- ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لَتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ

الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾^۳ (و به سبب دروغی که

زبانان گویای به آن است، نگویند این حلال است و این حرام؛ تا به دروغ به خدا

افترا بزنید. مسلماً کسانی که به خدا دروغ می‌بندند رستگار نخواهند شد).

۵- ﴿وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ

عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۴ (و گفتند «جز روزهایی چند، هرگز آتش

به ما نخواهد رسید». بگو مگر پیمانی از خدا گرفته‌اید؟ - که خدا از پیمان خود هرگز

خلاف نخواهد کرد- یا آنچه را نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟)

۱. اعراف: ۱۶۹.

۲. یونس: ۵۹.

۳. نحل: ۱۱۶.

۴. بقره: ۸۰.

۶- ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾^۱ (و کیست ستمکارتر از کسی که به خدا دروغ بسته یا آیات او را تکذیب کرده است؟ یقیناً ستمکاران رستگار نخواهند شد).

۷- ﴿وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲ (و چون کار زشتی مرتکب می‌شوند می‌گویند پدرانمان را بر آن یافتیم و خدا ما را به آن فرمان داده است. بگو یقیناً خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد. آیا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟!)

۸- ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْأَثَمَ وَ الْبَغْيَ بغير الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۳ (بگو پروردگار من فقط زشتکاری‌ها را -چه آشکارش و چه پنهان- و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است؛ و [نیز] اینکه چیزی را شریک خدا سازید که دلیلی برایش نازل نکرده؛ و اینکه چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت دهید).

شدت منع و شدت وعده عذاب را در زبان این آیات شریف، درباره کسی که سخن بدون علم به خداوند نسبت می‌دهد ملاحظه می‌کنید؛ پس کسی که وجود تخصیص یا تقیید معینی را ادعا می‌کند باید دلیل کاملی برای ادعای خود ارائه کند؛ چراکه این جایگاه، جایگاه دلیل و برهان است نه جایگاه دروغ و ظنیات.

مبحث دوم: عدم حجیت خبر آحاد مجرد در روزگار صحابه

در مبحث قبلی به اختلاف امت در حجیت خبر آحاد اشاره کردم. در این مبحث می‌خواهم

۱. انعام: ۲۱.

۲. اعراف: ۲۸.

۳. اعراف: ۳۳.

این مسئله را تا جایی که امکان داشته باشد باز کنم. در سطح اهل سنت، به‌رغم اینکه شهرت عمل به اخبار آحاد در میان اهل سنت آغاز گردید اما مخالفت‌ها با آن نیز از قرون اولیه پس از وفات پیامبر خدا محمد ﷺ آغاز شد، و حتی وجود این مخالفت در روزگار صحابه نیز برای ما واضح است؛ و در آن زمان کسانی بودند که برای خبر آحاد شروطی گذاشتند و آن را به‌طور مطلق نپذیرفتند.

از برخی از صحابه روایت شده است آن‌ها برای روایتی که یکی از صحابه نقل می‌کرد، با آوردن گواهی صحابی دیگر درخواست توثیق می‌کردند. برخی از آن‌ها از راوی می‌خواستند سوگند بخورد واقعاً حدیث را از رسول خدا شنیده است. عده‌ای هم بوده‌اند که بعضی از احادیث صحابه را رد و آن‌ها را به‌سبب تعارض روایتشان با قرآن کریم یا سنت مشخص و ثابت‌شده پیامبر تخطئه می‌کرده‌اند. اگر خبر آحاد در جامعه اسلامی در زمان پیامبر و در صدر اول مسلمان‌ها حجت بود اخذ توثیق از روایات صحابه مشهور نمی‌شد؛ و حتی در روایات بسیاری از آن‌ها تشکیک و متهم‌شدن به جعل یا کثرت توهّم و خطا و سهل‌انگاری در روایت وجود دارد.

از امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام روایت شده است که روایت هیچ‌کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله را تصدیق نمی‌کرد مگر پس از آنکه او قسم می‌خورد آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است.

احمد بن حنبل با سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است، فرمود: «وقتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیثی می‌شنیدم، خداوند با آنچه اراده کرده بود به من سود برساند سود می‌رساند؛ و وقتی شخص دیگری برای من حدیث می‌خواند او را سوگند می‌دادم؛ و هنگامی که او سوگند یاد می‌کرد تصدیقش می‌کردم.»^۱

۱. مسند احمد بن حنبل، احمد بن محمد بن حنبل، ناشر: دار صادر، بیروت - لبنان، ج ۱ ص ۲ و ص ۱۰؛ سنن

اگر خبر آحاد در آن زمان یا از نظر امیرالمؤمنین علیه السلام حجت و معتبر بود، چرا ایشان علیهم السلام راوی حدیث را تصدیق نمی‌فرمود و او را مجبور می‌کرد قسم یاد کند، با وجود اینکه این کار تشکیک و تنقیص را با خود به همراه دارد؛ در حالی که راوی آن حدیث، یک صحابی و در زمانی بوده که دروغ به‌شکلی که در زمان‌های بعدی شایع بود منتشر نشده بود، و هنوز کارها و فرمایش‌ها و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تروتازه بود، و مدینه منوره پر از اصحاب و حواریون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که فضای آن زمان را در نظر کذاب‌ها و دروغ‌گویان و عموم ناقلین پر از ترس و هیبت می‌کرد، و آن‌ها را غالباً ناگزیر به حفظ صداقت و دقت در نقل و دوری از دروغ‌پردازی می‌نمود.

ابوداود سجستانی، ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی (ت ۲۷۵ق)، تحقیق و تعلیق: سعید محمد لحام، چاپ اول، ۱۴۱۰ق / ۱۹۹۰م، ناشر: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ج ۱ ص ۳۴۰ شماره ۱۵۲۱؛ سنن الترمذی، ج ۴ ص ۲۹۶ شماره ۴۰۹۲؛ مسند ابوداود طیالسی، سلیمان بن داوود بن جارود فارسی بصری مشهور به ابوداود طیالسی (ت ۲۰۴ق)، ناشر: دارالمعرفة، بیروت - لبنان، ص ۲؛ مسند الحمیدی، عبدالله بن زبیر حمیدی (ت ۲۱۹ق)، تحقیق و تعلیق حبیب الرحمن اعظمی، چاپ اول: ۱۴۰۹ق / ۱۹۸۸م، ناشر: دار الکتب العلمیة، بیروت - لبنان، ج ۱ ص ۲ ح ۱ و ص ۴ ح ۴؛ مصنف ابن ابی شیبة فی الاحادیث و الآثار، عبدالله بن محمد بن ابی شیبة ابراهیم بن عثمان بن ابی‌بسکر بن ابی‌شیبة کوفی عبسی (ت ۲۳۵ق)، تحقیق و تعلیق: سعید اللحام، چاپ اول، ۱۴۰۹ق / ۱۹۸۹م، ناشر: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت - لبنان، ج ۲ ص ۲۸۰؛ السنن الکبری، ابوعبدالرحمان احمد بن شعیب النسائی (ت ۳۰۳ق)، تحقیق عبدالغفار سلیمان البنداری - سید کسروی حسن، چاپ اول، ۱۴۱۱ق / ۱۹۹۱م، ناشر: دار الکتب العلمیة، بیروت - لبنان، ج ۶ ص ۱۰۹ شماره ۱۰۲۴۷ و ص ۱۱۰ شماره ۱۰۲۵۰ و ص ۳۱۵ شماره ۱۱۰۷؛ مسند ابویعلی موصلی، احمد بن علی بن مثنی تمیمی (ت ۳۰۷ق)، تحقیق: حسین سلیم اسد، ناشر: دار المؤمن للتراث، ج ۱ ص ۲۳ و ص ۲۵.

شیخ محمد ناصرالدین آلبنی در صحیح سنن ابوداود، مکتبه المعارف للنشر و التوزیع - ریاض، چاپ اول، چاپ جدید، ۱۴۱۹ق / ۱۹۹۸م، ج ۱ ص ۴۱۶ شماره ۱۵۲۱ آن را صحیح دانسته و گفته است: «صحیح است.» ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب، چاپ اول، ۱۴۰۴ق / ۱۹۸۴م، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ج ۱ ص ۲۳۴ و ۲۳۵ در شرح حال اسماء بن الحکم فزاری شماره ۵۰۴ آن را حسن دانسته و گفته است: «سند این حدیث حسن است ... و ابن عدی گفته است: این حدیث حسن است.» و احمد شاکر آن را صحیح دانسته، و در تعلیقش بر مسند احمد بن حنبل، دارالحدیث - قاهره، چاپ اول، ۱۴۱۶ق / ۱۹۹۵م، ج ۱ ص ۱۶۵ و ۱۶۶ شماره ۲ و ص ۱۸۶ شماره ۴۷ گفته است: «سندش صحیح است.»

حال وضعیت در قرن‌های دور از روزگار صدر اسلام چگونه خواهد بود؟ آن‌ها چگونه می‌توانند به چیزی پناه ببرند که مردم صدر اسلام با وجود شایستگی‌هایی که داشتند و راه‌ها و قرائن اطمینان به خبر واحد که برایشان فراهم بود، از آن روی‌گردان بودند؟!

اما این ادعا که قسم‌دادنِ راویان توسط امیرالمؤمنین علیه السلام برای تأکید بیشتر و اعتمادسازی بوده، نه برای نفی صدق خبر واحد به‌طور کلی، با چنین ادعایی برای نفی حجیت اخبار آحاد نمی‌توان استدلال نمود؛ چراکه صرفاً ادعایی بدون دلیل است، و حتی مضمون حدیث آن را بر نمی‌تابد و به‌هیچ‌وجه با آن سازگار نیست. کلام مطلق است و بر عدم اعتماد به خبر ثقه مجرد دلالت دارد و اینکه چیزی باید به آن ضمیمه شود تا مفید و ثوق به متن یا مضمون خبر گردد.

آری، ما قائل به انحصار این مسئله فقط به قسم‌دادن نیستیم تا به پذیرفتن اخبار بدون قسم‌دادن توسط امیرالمؤمنین علیه السلام اعتراض شود؛ چراکه گاهی قرینه‌ای وجود دارد که در جایگاه قسم‌دادن قرار می‌گیرد و از قسم‌دادن بی‌نیاز می‌کند؛ در این صورت دیگر نیازی به قسم‌دادن نخواهد بود و به شاهدهی که به همان قوت یا قوی‌تر از آن است بسنده می‌شود.

این ابوبکر است که روایت مغیره بن شعبه را درباره میراث جدّه نمی‌پذیرد و از او راوی دیگری می‌طلبد که برایش گواهی بدهد که او نیز آن خبر را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است؛ و محمد بن مسلمة انصاری او را تأیید، و روایت مغیره را از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند؛ همان طور که در خبر زیر آمده است:

ابن‌ماجه در سنن خود با سند خودش از ابن‌ذویب نقل کرده است، گفت:

«جدّه‌ای نزد ابوبکر صدیق رفت و از او میراث خودش را درخواست کرد. ابوبکر گفت: در کتاب خدا چیزی به نفع تو وجود ندارد، و در سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز چیزی به نفع تو سراغ ندارم. بازگرد تا از مردم سؤال کنم؛ و از مردم سؤال کرد. مغیره بن شعبه گفت: من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که ایشان یک‌ششم را به جدّه داد. ابوبکر گفت: آیا کسی هم

همراهت بود؟ محمد بن مسلمه انصاری برخاست و گفته مغیره بن شعبه را تکرار کرد؛ و ابوبکر آن را اجرا نمود.»^۱

۱. این ماجرا در منابع مختلف با اندکی اختلاف در الفاظ روایت شده است: سنن ابن ماجه، ابو عبدالله محمد بن یزید قزوینی ابن ماجه (ت ۲۷۵ق)، تحقیق و شماره‌گذاری و تعلیق: محمد فؤاد عبدالباقی، ناشر: دار الکتف للطباعة و النشر و التوزیع، ج ۲ ص ۹۰۹ و ۹۱۰ ح ۲۷۲۴؛ سنن ابوداود: ج ۲ ص ۵ ح ۲۸۹۴؛ سنن الترمذی: ج ۳ ب ۱۰ ص ۲۸۴ ح ۲۱۸۴ و درباره‌اش گفته است: «این حدیث صحیح است.» السنن الکبری، نسائی: ج ۴ ص ۷۵ ح ۶۳۴۶؛ السنن الکبری، بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین بن علی بیهقی (ت ۴۵۸ق)، دارالفکر، ج ۶ ص ۲۳۴؛ المنتقی من السند المسندة، ابو محمد عبدالله بن جارود (ت ۳۰۷ق)، فهرست‌گذاری و تعلیق: عبدالله عمر البارودی، چاپ اول، ۱۴۰۸ق/ ۱۹۸۸م، ناشر: دارالجنان للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت - لبنان، مؤسسه الکتب الثقافیة، بیروت - لبنان، ص ۲۴۱ ح ۹۵۹؛ الموطأ، مالک بن انس (ت ۱۷۹ق)، تصحیح و تعلیق: محمد فؤاد عبدالباقی، ۱۴۰۶ق/ ۱۹۸۵م، ناشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان، ج ۲ باب میراث الجده ص ۵۱۳؛ مسند احمد: ج ۴ ص ۲۲۵ و ۲۲۶؛ مسند ابویعلی الموصلی: ج ۱ ص ۱۱۰ به‌اختصار؛ صحیح ابن‌حباب، به ترتیب ابن‌لبان، علاء‌الدین علی بن بلبان فارسی (ت ۷۳۹ق)، تحقیق شعیب ارنوط، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق/ ۱۹۹۳م، ناشر: مؤسسه الرساله، ج ۱۳ ص ۳۹۰ و ۳۹۱؛ المعجم الکبیر، ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی (۳۶۰ق)، تحقیق و تخریج: حمدی عبدالمجید السلفی، چاپ دوم، ناشر: دار احیاء التراث العربی، ج ۱۹ ص ۲۲۹ و ج ۲۰ ص ۴۳۸؛ الاستذکار، ابو عمر یوسف بن عبد البر النمزی القرطبی معروف به ابن‌عبدالبر، تحقیق: سالم محمد عطاء و محمد علی معوض، چاپ اول، ۲۰۰۰م، بیروت - دارالکتب العلمیة، ج ۵ ص ۸ میراث الجده ص ۳۴۶ ح ۱۰۴۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ابو عبدالله حاکم نیشابوری (ت ۴۰۵ق)، اشراف دکتر یوسف عبدالرحمان المرعشلی، دار المعرفه، بیروت - لبنان، ج ۴ ص ۳۳۸ و ۳۳۹ و درباره‌ این حدیث گفته است: «این حدیث بنا به شرط شیخین صحیح است اما آن‌ها آن را نیآورده‌اند.» و ذهبی نیز با او موافقت کرده و در تلخیص المستدرک گفته است: «بنا بر شرط بخاری و مسلم.» موارد الضمان، نورالدین علی بن ابی‌بکر هیشمی (ت ۸۰۷ق)، تحقیق حسین سلیم اسد الدارانی، چاپ اول، ۱۴۱۱ق/ ۱۹۹۰م، ناشر: دار الثقافة العربیة، ج ۴ ص ۱۴۰ و ۱۴۱ ح ۱۲۲۴؛ موافقة الخبر فی تخریج احادیث المختصر، علی بن احمد بن حجر عسقلانی (ت ۸۵۰ق)، تحقیق و تعلیق حمدی عبدالمجید سلفی و صبحی سید جاسم سامرائی، ناشر: مکتبه الرشید - ریاض، چاپ سوم، ۱۴۱۹ق/ ۱۹۹۸م، ج ۱ ص ۳۰۳ و درباره‌اش گفته است: «این حدیث صحیح است.» و ج ۲ ص ۴۱۵ و درباره‌اش گفته است «این حدیث صحیح است.» شرح السنة، حسین بن مسعود البغوی (ت ۵۱۶ق)، تحقیق شیب ارنووط، المکتب الاسلامیة - بیروت، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م، ج ۸ ص ۳۴۵ تا ۴۵۶ شماره ۲۲۲۱، و درباره‌ آن گفته است «این حدیث صحیح است.» البدر المنیر فی تخریج الاحادیث و الآثار الواقعة فی الشرح الکبیر، ابو حفص عمر بن علی بن احمد الانصاری الشافعی معروف به ابن‌ملقن (ت ۸۰۴ق)، تحقیق: مصطفی ابوغیط عبدالحی و ابو محمد عبدالله

عمر بن خطاب نیز پس از ابوبکر- روایت ابوموسی اشعری را نپذیرفت تا وقتی که شخص دیگری به همراهش گواهی داد، وگرنه او باید خود را آماده عقوبتی شدید می‌کرد. ابوموسی اشعری در مجلس انصار درخواست کمک کرد و از میان آن‌ها ابوسعید خدری برایش گواهی داد. این ماجرا در صحیح بخاری و مسلم به صورت زیر نقل شده است:

بخاری و مسلم در صحیح خود با سند خود از عبید بن عمیر نقل کرده‌اند، گفت:

«ابوموسی از عمر اذن ورود طلبید، و گویا او را مشغول دید و بازگشت. عمر گفت: آیا این صدای عبدالله بن قیس بود؟ به او اذن ورود بدهید. او را فراخواندند. گفت: چه چیزی باعث شد چنین کنی؟ پاسخ داد: ما امر می‌شدیم چنین کنیم. گفت: بینه‌ای برای این گفته‌ات بیاور که در غیر این صورت مجازاتت خواهم کرد. او به مجلس انصار رفت و آن‌ها گفتند: کم‌سن و سال‌ترین ما برای این گفته گواهی خواهد داد. ابوسعید خدری برخاست و گفت: ما مأمور به این کار می‌شدیم. عمر گفت: من از این دستور پیامبر ﷺ اطلاع نداشتم. معامله‌گری و کف‌زدن در بازارها مرا به خود مشغول کرده بود.»^۱

سپس بخاری و مسلم داستان دومی را از عمر بن خطاب برای ما نقل می‌کنند که تصریح می‌کند او روایت مغیره بن شعبه را از رسول خدا ﷺ درباره دیه سقط نپذیرفت تا اینکه محمد

بن سلیمان و ابوعمار یاسر بن کمال، دارالهجرة للنشر و التوزیع- ریاض، چاپ اول، ۱۴۲۵ق/ ۲۰۰۴م، ج ۷ ص ۲۰۶ و ۲۰۷، و درباره آن گفته است: «این حدیث صحیح است»؛ حمزة احمد الزین در تحقیق مسند احمد آن را صحیح دانسته است، دارالحدیث - قاهره، چاپ اول، ۱۴۱۶ق/ ۱۹۹۵م، ج ۱۴ ص ۲۵ و ۲۶ به شماره ۱۷۹۰۱ و ۱۷۹۰۳ و درباره هر دو گفته است «سندش صحیح است»؛ همچنین شعبی از نوووط در تحقیق مسند احمد آن را صحیح دانسته است، مؤسسة الرسالة - بیروت، ج ۲۹ ص ۴۹۳ به شماره ۱۷۹۷۸ و درباره‌اش گفته است: «صحیح است... و شواهدی دارد که آن را جبران، و به صحتش دلالت می‌کند.» و ج ۲۹ ص ۴۹۹ تا ۵۰۱ به شماره ۱۷۹۸۰ و درباره‌اش گفته است: «این حدیث با شواهدی که دارد صحیح است...»

۱. صحیح بخاری، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری جعفی (ت ۲۵۶ق)، ۱۴۰۱ق/

۱۹۸۱م، ناشر: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ج ۸ ص ۱۵۷؛ صحیح مسلم: ج ۶ ص ۱۷۹.

بن سلمه (مسلمه) نیز به همراه او گواهی داد که این سخن را از رسول خدا ﷺ شنیده است. بخاری در صحیح خود با سند خود از مغیره بن شعبه، از عمر بن خطاب حکایت کرده است:

«او در مسئله سقط جنین مشورت گرفت. مغیره گفت: پیامبر ﷺ حکم به «غزه»^۱ فرموده است؛ یعنی آزاد کردن یک بنده یا یک کنیز؛ و محمد بن سلمه گواهی داد پیامبر ﷺ را دیده که این حکم را صادر فرموده است.»

این روایت را با این لفظ نیز نقل کرده است:

«عمر از مردم پرسید: چه کسی از پیامبر ﷺ شنیده درباره سقط، حکمی صادر کرده باشد؟ مغیره گفت: من شنیدم به غره یعنی آزاد کردن بنده یا کنیز- حکم داد. عمر گفت: کسی را بیاور که در این باره با تو گواهی دهد. محمد بن سلمه گفت: من گواهی می‌دهم

۱. نووی در شرح صحیح مسلم، ابوزکریا محیی‌الدین بن شرف نووی دمشقی (ت ۶۷۶ق)، ۱۴۰۷ق / ۱۹۸۷م، ناشر: دار الکتاب العربی، بیروت - لبنان، ج ۱۱ ص ۱۷۵ و ۱۷۶ گفته است:

«غره» در حدیث به بنده یا کنیز تفسیر شده است. علما گفته‌اند «یا» در اینجا برای تقسیم‌بندی است نه از جهت شک و تردید، و مقصود از "غره" بنده یا کنیز است؛ و غزه اسمی برای هر کدام از این دو است. جوهری گوید مثل این است که با واژه «غره» (پیشانی) از کل جسم تعبیر فرموده است، همان طور که می‌گویند اعتق رقیبة (گردنی = بنده‌ای را آزاد کرد)، اصل «غره» سپیدی در صورت است، و به همین خاطر ابو عمرو گفته است مراد از «غره» شخص سفیدپوست است، و سیاه‌پوست کفایت نمی‌کند. او گفته است: اگر رسول خدا ﷺ معنایی بیش از خود بنده و کنیز اراده نکرده بود این طور نمی‌فرمود و به گفتن بنده یا کنیز بسنده می‌کرد. این نظر ابو عمرو است و برخلاف اتفاق نظر فقهاست که قائل‌اند شخص سیاه‌پوست نیز کفایت می‌کند، و فقط سفیدپوست مورد نظر نبوده است. آنچه نزد آن‌ها معتبر است این است که ارزش آن یک‌دهم دیه مادر یا نصف یک‌دهم دیه پدر است. زبان‌شناسان می‌گویند غره از نظر عرب، خود شیء است و اینجا بر انسان اطلاق شده است؛ زیرا خداوند متعال انسان را در نیکوترین اعتدال آفریده است، و اما آنچه در برخی از روایات ناصحیح، غره به‌عنوان بنده یا کنیز یا اسب یا استر آمده است باطل است ولی سلف آن را اخذ کرده‌اند.»

پیامبر ﷺ این حکم را صادر فرمود.»^۱

این اخبار و سایر اخبار- نشان می‌دهد در قرن اول، تأمل و درخواست بی‌نه برای پذیرفتن اخبار شایع و رایج بوده است. آن‌ها خبر ثقه تنها را قبل از ضمیمه‌شدن قرائن یا شواهدی که آن را تقویت و یاری کند نمی‌پذیرفتند، و این به معنای عدم حجیت اخبار آحاد در آن قرن است؛ به‌رغم اینکه میان آن‌ها و رسول خدا ﷺ فاصله بسیار اندکی- چیزی شبیه به قاب قوسین تا اُدی- وجود داشت؛ یعنی غالباً یک واسطه. حال با گذشت زمان‌ها و رسیدن واسطه‌ها تا پنج نفر و بیشتر، و شیوع فتنه‌ها و پراکندگی امت و گسترش دروغ‌پردازی و تحریفات با پشتوانه سلطه‌های حاکم، و به برکت و میمنت فقهای درباری که ﴿فِي كُلِّ وَادٍ يَهيمُونَ﴾ (در هر وادی حیران و سرگردان‌اند؟) و ﴿يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ﴾ (و می‌گویند آنچه را خود عمل نمی‌کنند) وضعیت چگونه خواهد شد؟

اما کسی که گمان و ادعا کند این داستان‌ها و اخبار به ترک خبر آحاد در قرن اول دلالت ندارند به این دلیل که آن‌ها اخبار بسیاری را بدون اینکه روایانش متعدد باشند یا بدون قسم‌دادن و مانند این‌ها پذیرفته‌اند،^۲ چنین پنداری به صاحب پندار برگردانده می‌شود؛ زیرا کسی قائل نیست برای دلالت این اخبار فقط تعدد روایان شرط بوده است؛ بلکه آنچه در آن زمان متعارف بود عدم حجیت اخبار آحاد بود تا وقتی قرینه یا شاهدهی پیدا شود که با توجه به حال و روز آن روزگار دل به آن اطمینان یابد؛ حال این قرینه می‌توانست شاهدهی باشد که

۱. صحیح بخاری: ج ۸ ص ۴۵ و ۴۶؛ و مراجعه کنید به صحیح مسلم: ج ۵ ص ۱۱۱ و ۱۱۲.

۲. ابوعمر یوسف بن عبدالبر نمری قرطبی، در التمهید تحقیق مصطفی بن احمد العلوی محمد عبدالکبیر بکری، مغرب-وزاره عموم الاوقاف و الشؤون الاسلامیة، ۱۳۸۷، ج ۳ ص ۱۹۸ در شرح خبر ابوموسی اشعری با عمر بن خطاب گوید: «عده‌ای پنداشته‌اند در این حدیث دلیلی هست که نشان می‌دهد عمر خبر واحد را نمی‌پذیرفت، ولی این درست نیست؛ زیرا ثابت شده است عمر رضی الله عنه به خبر واحد عمل می‌کرد و آن را می‌پذیرفت و حکم به آن را واجب می‌کرد...»
مراجعه کنید به سخن ابن حجر عسقلانی، در النکت علی کتاب ابن الصلاح، تحقیق مسعود عبدالحمید السعدی و محمد فارس، چاپ اول، ۱۴۱۴ق/ ۱۹۹۴م، ناشر: دار الکتب العلمیة، بیروت- لبنان، ص ۴۴.

شنیدن خبر راوی را تأیید می‌کند، یا قسم‌دادن راوی به اینکه واقعاً حدیث را از رسول خدا ﷺ شنیده است، یا می‌تواند دیگر قراینی باشد که در آن زمان در دسترس بوده است. پس اینکه صحابه اخباری را بدون تعدد راوی می‌پذیرفتند به معنای حجیت خبر آحاد مجرد نیست؛ زیرا قرائن آن‌ها فقط منحصر به تعدد راوی نبوده است. چه بسا آن‌ها آن اخبار را به دلیل داشتن قرائن دیگری غیر از تعدد می‌پذیرفتند، یا اینکه قبلاً از طرق دیگری برایشان نقل شده بود که برای ما نقل نشده است و خودشان هم به آن طرق تصریح نکرده‌اند، یا از سوی معصوم علیه السلام به وثاقت و صداقت ناقلش تصریح شده بود و آن‌ها را از درخواست قرینه یا شاهد بی‌نیاز می‌کرد؛ لذا خواننده یا محقق تصور می‌کند آن‌ها آن اخبار را فقط به دلیل وثاقت راوی و بدون هر گونه قرینه یا شهادی می‌پذیرفتند، در حالی که چه بسا آن اخبار قبلاً برای آن‌ها نقل شده بود، و چه بسا در آن زمان مشهور یا متواتر لفظی یا معنوی بوده است.^۱

۱. شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (ت ۴۶۰ق) در عده‌الاصول (ط.ج)، تحقیق محمدرضا انصاری قمی، چاپ اول، ۱۴۱۷ق / ۱۳۷۶ش، چاپخانه: ستاره - قم، ج ۱ ص ۱۱۴ تا ۱۲۱ گفته است: «عده‌ای از فقها و متکلمین آن‌ها به اجماع صحابه استدلال کرده و گفته‌اند: ما دیده‌ایم که صحابه به اخبار آحاد عمل می‌کردند و این کار در میانشان شایع بود؛ مثل روایتی که از عمر نقل شده است که خبر حمل بن مالک را درباره [دیه] جنین پذیرفت. و گفت: «چیزی نمانده بود در این موضوع به رأی و نظر خودم عمل کنم.» و خبر ضحاک در ارث زن از دیه شوهرش، و خبر عبدالرحمان درباره گرفتن جزیه از مجوسی‌ها. آن‌ها در این خصوص دو دسته می‌شدند: عده‌ای که به این اخبار عمل می‌کردند، و عده دیگری که به این روش معترض نبودند، اگر عمل به آن صحیح و جایز نبود. در غیر این صورت آن‌ها بر خطا اجماع کرده بودند که این جایز نیست.

استدلال به این روش بنا به دلایلی صحیح نیست، از جمله:

اول: این اخباری که روایت کرده‌اند همه اخبار آحاد است، و طریق به اینکه آن‌ها به این اخبار عمل می‌کرده‌اند نیز اخبار آحاد است؛ زیرا اگر متواتر بودند موجب علم ضروری برای آن‌ها می‌شد، در حالی که ما نمی‌دانیم صحابه الزاماً به اخبار آحاد عمل می‌کرده‌اند. بنابراین اعتماد به این اخبار صحیح نیست؛ زیرا کسی به آن‌ها اعتماد می‌کند که عمل به خبر واحد را واجب بداند؛ و این جایز نیست. همچنین اصولیون در این نکته اختلافی ندارند که عمل به اخبار آحاد واجب خواهد بود فقط در صورتی که طریق آن علم باشد، نه ظن؛ و توضیح دادیم اخبار آحاد علم‌آور نیست؛ پس این احتجاج به همین دلیل ساقط می‌شود.

پس کسی که ادعا می‌کند صحابه «تعدد» را در اخبار شرط نمی‌دانستند با این توجیه که درخواست تعدد و قسم‌دادن [راوی] توسط عده‌ای از صحابه، به عدم حجیت اخبار آحاد مجرد دلالت نمی‌کند. این ادعا محلی ندارد و با اندک تأملی سست می‌شود؛ زیرا همان طور که اندکی پیش‌تر گفتیم. صحت صدور فقط به تعدد منحصر نمی‌شود، و نیز روی سخن فقط درباره نفی آحادی که در برابر متواتر باشند نیست؛ بلکه موضوع ما آحادی است که در برابر خبر دارای قرینه صحت نیز قرار بگیرد. به همین دلیل از عبارت «آحاد مجرد» استفاده کردیم؛ یعنی مجرد از هرگونه قرائن صحت و وثوق.

اما اینکه «عبدالغنی عبدالخالق»^۱ و دیگران قائل شده‌اند به اینکه: «درخواست تعدد در روایت توسط صحابه به معنای ترک اخبار آحاد نیست، زیرا خبر دو و سه نفر نیز آحاد به شمار می‌رود و به حد تواتر نمی‌رسد، و در نتیجه خبر آحاد در قرن اول -چه مفرد بوده باشد و چه برایش یک یا چند شاهد طلب کرده باشند- مقبول بوده است»

در این ادعا چند اشکال وجود دارد:

۱- شرط وجود «شاهد» و «تعدد» برای پذیرفتن خبر آحاد ضرورتاً به معنای تحقق تواتر

دوم: اگر حتی بپذیریم آن‌ها به این اخبار عمل می‌کردند، از کجا معلوم به جهت اخبار آحاد بودن این اخبار به آن‌ها عمل می‌کردند؟ و چگونه به کسی پاسخ می‌دهند که می‌گوید آن‌ها بنا به دلیلی که صحت مضمون این اخبار را به آن‌ها نشان می‌داد به آن عمل کرده‌اند؟ یا به دلیل قرینه‌ای که همراه این اخبار وجود داشته و صحتش را واجب کرده است؟ یا اینکه عمل‌کننده به آن خودش نیز مثل راوی، خبر را شنیده است، به این معنا که وقتی خبر به او رسیده او نیز آنچه را فراموش کرده بود به یاد آورده، و وی به دلیل علمی که داشته به آن عمل کرده است نه فقط به خاطر روایت راوی؟ ...

سوم: اگر بپذیریم آن‌ها به خاطر خبر آحاد بودن این اخبار به آن‌ها عمل می‌کردند باز هم دلالتی در آن نیست؛ زیرا همه صحابه به آن اخبار عمل نمی‌کردند و فقط عده‌ای از آن‌ها عمل می‌کردند، و عمل یک عده از آن‌ها حجت نیست، و حجت در عمل همه آن‌هاست.»

۱. مراجعه کنید به: حجیة السنة، عبدالغنی عبدالباقی، مطابع الوفاء، المنصورة، ص ۴۱۹.

به معنای مصطلح نیست؛ بلکه ممکن است به جهت قرینه و تقویت حاصل شده از گواهی صحابی دیگری به این نکته باشد که همان خبر را از رسول خدا ﷺ شنیده است و از این طریق اعتبار حاصل شود و نفس به اطمینان برسد و شک و تردید به طور حقیقی یا حکمی - منتفی شود. در این صورت اعتبار به جهت شاهد و تعدد برای احراز تواتر نخواهد بود، بلکه برای احراز قرینه خواهد بود.

۲- چه بسا ما می‌توانیم قائل به تحقق تواتر در آن زمان با دو یا سه راوی بشویم؛ زیرا درست این است که برای تحقق «تواتر» تعداد معینی شرط نیست، و این نظر مشهور شیعه و اهل سنت است؛ بلکه اساساً این مسئله به احوال راویان و ماهیت مضمون خبر بازمی‌گردد، همان طور که متخصصین در این عرصه تصریح کرده‌اند.^۱ گاهی تواتر با کمتر از پنج طریق نیز محقق می‌شود و گاهی با صد طریق هم محقق نمی‌شود.

انصاف ما را وادار می‌کند اعتراف کنیم روایت در قرن اول، با روایت در قرن‌های بعدی در روزگار ما بسیار متفاوت بوده است. آن روزگار بسیار نزدیک به رسول خدا ﷺ بود و عموم جامعه کسانی بودند که با رسول خدا ﷺ معاشرت داشته و حدیثش را شنیده بودند؛ به علاوه اهل بیت و حواریون پیامبر ﷺ - که امینان بر دنیا و آخرت هستند - همه به اشکال گوناگون در کاستن مقدار احتمال کذب عامدانه سهم داشتند. به خصوص با توجه به اینکه اهداف دروغ و تحریف به شکلی که در قرن‌های پس از قرن صحابه فراوان و متنوع بودند در آن زمان این طور نبود، و چه بسا روایت دو صحابه در آن زمان معادل روایت ده راوی یا بیشتر در دوره‌های بعدی می‌شد، و در نتیجه تواتر با نقل دو یا سه راوی نیز می‌توانست محقق شود، و محال یا سخت

۱. مراجعه کنید به: الرعاية فی علم الدراية، شهيد ثانی زین‌الدین بن علی بن احمد جبعی عاملی (ت ۹۶۵ق)، تحقیق عبدالحسین محمد علی بقال، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق، چاپخانه: بهمن، ناشر: چاپخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی - قم مقدسه، ص ۶۲؛ وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۳۰ ص ۲۸۰؛ الإحکام فی اصول الأحکام، ابن حزم: ج ۱ ص ۹۶ و ۹۷.

نمود. ابن‌حزم اندلسی (ت ۴۵۶ق) به امکان‌پذیر بودن تحقق تواتر و یقین با روایت دو نفر و بیشتر از دو نفر تصریح کرده است.^۱

اما اینکه گفته‌اند سخت‌گیری صحابه در پذیرفتن اخبار، فقط ناشی از شک و تردید آن‌ها نسبت به برخی از راویان بوده است و به همین دلیل به درخواست شهادی دیگر یا قسم‌دادن راوی روی می‌آوردند،^۲ اشکالش این است که: این گفته صرفاً تأویل از پیش خود و فاقد دلیل، و مخالف اطلاق برخی از روایات و سیاق برخی دیگر از روایات است. این فرض و تأویل مبتنی است بر اینکه پذیرفتن اخبار آحاد دیگران توسط صحابه، فقط به جهت ویژگی حجیت آحاد بوده است، اما روشن است چنین برداشتی قابل‌احراز نیست؛ زیرا «قرینه» فقط به شاهد و تعدد منحصر نمی‌شود تا با فقدان آن، قرینه هم از بین برود؛ به علاوه، این تأویل با مذهب کسی که معتقد به عدالت و وثاقت همه صحابه است نیز در تضاد قرار می‌گیرد؛ زیرا اخباری که علی بن ابی‌طالب علیه السلام و ابوبکر و عمر و دیگران رد کرده‌اند اخبار صحابه‌ای بوده که به شنیدن از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تصریح کرده بودند و با این وجود به صورت مجرد، پذیرفته نشدند؛ پس آن‌ها میان دو انتخاب مخیر بودند که حتی بهترینش هم تلخ بود.

مسلم بن حجاج ماجرای دیگری نقل می‌کند که میان عمار بن یاسر و عمر بن خطاب و درباره تشریح تیمم بدل از غسل برای کسی که آب در اختیار ندارد اتفاق افتاده است:

مسلم در صحیح خود با سندش از سعید بن عبدالرحمان بن ابزی، از پدرش نقل کرده، گفته است:

۱. مراجعه کنید به: الإحکام فی اصول الأحکام: ج ۱ ص ۹۶ و ۹۷.

۲. مراجعه کنید به: الرسالة، محمد بن ادریس شافعی (ت ۲۰۴ق)، تحقیق و شرح احمد محمد شاکر، ناشر: المكتبة العلمية، بیروت - لبنان، ص ۴۳۳ تا ۴۳۵؛ السنة و مکانتها فی التشریح الاسلامی، دکتر مصطفی سباعی، المكتبة الاسلامی، دار الوراق للنشر و التوزیع، ص ۱۹۳ و ۱۹۴.

«مردی نزد عمر آمد و گفت: من جنب شدم و آب نیافتم. عمر گفت: نماز نخوان. عمار گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا یادت نیست وقتی من و تو در سپاه بودیم و جنب شدیم و آب نیافتیم؟ تو نماز نخواندی ولی من خودم را خاک آلود کردم و نماز خواندم. سپس پیامبر ﷺ فرمود: همین که دو دست را به زمین می‌زدی و فوت می‌کردی و دو دستت را روی صورت و دست‌هایت می‌کشیدی برایت کافی بود. عمر گفت: ای عمار از خدا بترس! گفت: اگر تو نمی‌خواهی من این ماجرا را نقل نمی‌کنم.»^۱

به‌رغم اینکه عمار بن یاسر از جایگاه بزرگی در اسلام برخوردار، و از تقرب و همراهی با رسول خدا ﷺ بهره‌مند بوده، و هیچ دو نفری از این امت اختلاف ندارند که او از جمله کسانی بوده که به بهشت بشارت داده شده است، اما در اینجا می‌بینیم عمر بن خطاب او را تصدیق نکرده است. ما ملاحظه می‌کنیم به‌رغم اینکه عمار از عدالت و وثاقت در حد اعلایی برخوردار بوده، اما عمر او را تصدیق نکرده و در جهت محکوم‌کردن او و تشکیک در روایتش - او را چنین خطاب قرار داده است: «ای عمار از خدا بترس.» این نکته‌ای است که همان‌طور که بخاری و مسلم در صحیح خود با اسناد از شقیق نقل کرده‌اند - عبدالله بن مسعود در گفت‌وگوی خود با ابوموسی اشعری در شرعی‌بودن تیمم بدل از غسل مورد تأکید قرار داده و

۱. این داستان در منابع متعدد با تفاوت در چند لفظ و زیاده‌هایی - روایت شده است که برخی از آن‌ها را ذکر می‌کنم. لفظ بالا از مسلم است: صحیح مسلم: ج ۱ باب تیمم ص ۱۹۳؛ مسند احمد: ج ۴ ص ۲۶۵ با اختلاف اندک؛ سنن ابن‌ماجه: ج ۱ ص ۱۸۸ ب ۹۱ ح ۵۶۹ با اختلاف بسیار کم؛ سنن ابوداود: ج ۱ ب ۱۲۲ ص ۸۱ ح ۳۲۲ همین داستان با لفظی متفاوت؛ صحیح بن خزيمة، ابوبکر محمد بن اسحاق بن خزيمة السلمی نیشابوری (ت ۳۱۱ق)، تحقیق و تعلیق و تخریج و تقدیم: دکتر محمد مصطفی اعظمی، چاپ دوم، ۱۴۱۲ق/ ۱۹۹۲م، ناشر: المکتب الاسلامی، ج ۱ ص ۱۳۵ همین داستان را با اختلاف در لفظ آورده است؛ صحیح بن حبان: ج ۴ ص ۱۳۱ همین داستان با تفاوت در لفظ؛ و بسیاری منابع دیگر.

شیخ محمد ناصرالدین آلبنی این داستان را با چشم‌پوشی از اختلاف الفاظ و زیاده‌ها صحیح دانسته است: در صحیح سنن ابوداود: ج ۱ ص ۹۶ و ۹۷ به شماره ۳۲۲ و گفته است «صحیح است»، و در صحیح سنن نسائی، شیخ محمد ناصرالدین آلبنی، مکتبه المعارف للنشر و التوزیع - ریاض، چاپ اول للطبعة الجديدة، ۱۴۱۹ق/ ۱۹۹۸م، ج ۱ ص ۱۰۲ و ۱۰۳ به شماره ۳۱۱، و گفته است «صحیح است...»، و سایر کتاب‌هایش.

در پاسخ به استدلال ابوموسی، به روایت عمار از رسول خدا ﷺ اشاره کرده و گفته است: «آیا ندیدی عمر با سخن عمار قانع نشد؟»^۱

حال اگر کسانی هستند که به نفع عمر در تشکیکش درباره روایت عمار بن یاسر از رسول خدا به این صورت عذر می‌آورند که عمر در این ماجرا همراه عمار بود ولی حکم پیامبر ﷺ را به یاد نداشت، پس چرا عبدالله بن مسعود همچنان به تکذیب روایت عمار در شرعی بودن تیمم بدل از غسل اصرار می‌ورزد و به قانع‌نشدن عمر به روایت عمار استدلال می‌کند، در حالی که عمار جایگاه و مقام بالایی داشت و روایتش نیز با متن کتاب خداوند متعال موافقت دارد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا﴾^۲ (ای اهل ایمان! در حالی که مست هستید به نماز نزدیک نشوید تا زمانی که بدانید چه می‌گویید. و در حال جنابت هم به نماز نزدیک نشوید تا غسل کنید مگر در حال سفر؛ و اگر بیماری یا در سفر یا یکی از شما از قضای حاجت آمده، یا با زنان آمیزش کرده‌اید و آبی نیافتید با خاکی پاک تیمم کنید و بخشی از صورت و دست‌هایتان را مسح نمایید یقیناً خدا همواره گذشت‌کننده و بسیار آمرزنده است).

حال اگر عمر بن خطاب و عبدالله بن مسعود به روایت عمار بن یاسر عمل نمی‌کردند پس دیگر چه حجیتی برای خبر آحاد در آن قرن باقی می‌ماند؟! و پس از رد روایت عمار بن یاسر دیگر کدام خبر باقی می‌ماند که سزاوار پذیرفتن باشد؟!

۱. صحیح بخاری: ج ۱ ص ۹۰ و ۹۱؛ صحیح مسلم: ج ۱ ص ۱۹۲ و ۱۹۳.

۲. نساء: ۴۳.

روایتی نقل شده است که مقدار سخت‌گیری عمر و حمله‌اش به ابی بن کعب را به دلیل حدیثی که از رسول خدا ﷺ روایت کرده و مخالف خواسته خودش بوده است. نشان می‌دهد؛ تا آنجا که او لباس ابی بن کعب را گرفته و با جدیت به مسجد می‌آورد تا راستی یا دروغ بودنش نزد دیگر صحابه مشخص شود.^۱

۱. اسماعیل بن عمر بن کثیر شافعی دمشقی (ت ۷۷۴ق)، در مسند الفاروق، تحقیق و تخریج: دکتر عبدالمعطی قلعجی، دار الوفاء للطباعة و النشر و التوزیع - المنصورة، چاپ اول، ۱۴۱۱ق / ۱۹۹۱م، از سالم ابی النظر نقل کرده است، گفت: «خانه عباس بن عبدالمطلب کنار مسجد بود و ناودان آن روی راه عبوری مردم می‌ریخت. عمر به او گفت: ناودان تو مسلمان‌ها را اذیت می‌کند؛ آن را به‌سوی خانه خودت بچرخان. گفت: این فقط آب باران است. عمر گفت: مسلمان‌ها دوست ندارند باران آسمان لباسشان را خیس کند. ناودان را بچرخان؛ و رسول خدا ﷺ اجازه این ناودان را به عباس داده بود. عمر دید مسجد النبی گنجایش مسلمانان را ندارد. عباس خانه‌های اطراف مسجد را خریداری کرده بود و فقط حجره‌های زنان پیامبر ﷺ و خانه عباس باقی مانده بود. عمر به عباس گفت: مسجد مسلمین برای مسلمان‌ها کوچک شده است و تو منازل اطراف مسجد را به غیر از حجره‌های زنان رسول خدا ﷺ خریدهای، پس راهی به آن‌ها و خانه تو نیست. آن‌ها را به من بفروش تا مسجد مسلمین را توسعه دهم. عباس گفت: نمی‌فروشم. عمر درخواست کرد و او امتناع ورزید. عمر گفت: چند پیشنهاد دارم. عباس گفت: پیشنهادهایت را بگو شاید یکی از آن‌ها کارساز باشد. گفت: یکی از این پیشنهادها را انتخاب کن: یا آن را به اراده خود در برابر دریافت از بیت‌المال مسلمین به من بفروش، یا جایی را که خودت دوست داری خط‌کشی می‌کنم و برای تو خانه‌ای مثل خانه خودت می‌سازم، یا آن را به مسلمان‌ها صدقه بده و مسجدشان را توسعه بده. عباس گفت: هیچ‌کدام را قبول نمی‌کنم. عمر گفت: میان من و خودت حکمی قرار بده. گفت: ابی بن کعب. هر دو به نزد ابی بن کعب رفتند. به عمر گفت: آیا برای مرافعه‌ای آمدید یا برای دیدار؟ گفت: برای مرافعه. گفت: پس بنشیند؛ و طرفین نشستند، و ما نیز آنجا نشستیم، و عمر داستان خود را تعریف کرد. ابی بن کعب گفت: اگر بخواهید حدیثی را برایتان می‌گویم که از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام. عمر گفت: بگو. گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: خداوند به داوود ﷺ وحی فرمود خانه‌ای برابم بساز تا در آنجا مرا یاد کنند. داوود ﷺ محل بیت‌المقدس را خط‌کشی کرد، و نقشه‌ای که او کشیده بود از خانه چند تن از بنی‌اسرائیل عبور می‌کرد. داوود ﷺ از آن‌ها درخواست کرد از آن محل را ترک کنند تا آنجا جزو مسجد شود. آن‌ها نپذیرفتند و داوود ﷺ تلاش کرد آنجا را بگیرد. خداوند متعال به او وحی فرمود: من به تو دستور دادم خانه‌ای برابم بسازی که در آن مرا یاد کنند ولی تو خواستی غصب را وارد خانه‌ام کنی، در حالی که غصب کردن در شأن من نیست و عقوبت تو این است که آن خانه را نسازی. داوود عرض کرد: پروردگارا! ذریه‌ام چه؟ فرمود: ذریه‌ات [آن را] بسازند. خداوند به سلیمان ﷺ وحی فرمود و او ساخت. عمر ﷺ لباس‌های ابی بن کعب را گرفت و گفت: چیزی

اما عایشه دختر ابوبکر در رد روایات صحابه و اصرار بر تخطئه آن‌ها بسیار فعال بود؛ به حدی که حتی کار به تکذیب و رسواسازی آن‌ها نیز می‌کشید؛^۱ تا جایی که ابوهیره موضع

گفتی که شدیدتر از آن نشنیده بودم ... باید برای گفته خود بینه‌ای بیاوری وگرنه چنین و چنان خواهم کرد. ایی گفت: ای عمر، آیا مرا درباره حدیث رسول خدا ﷺ متهم می‌کنی؟ گفت: همین که گفتیم. سپس او را بیرون و به مسجد آورد. آنجا جمعی از اصحاب رسول خدا ﷺ حضور داشتند. ایی را در برابر آن‌ها نگه داشت. ایی گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم کدامیک از شما از رسول خدا ﷺ شنیده‌اید که حدیث داوود را یاد می‌فرمود وقتی خداوند به او وحی فرمود خانه‌ای پاک و مطهر (بیت المقدس) برابم بساز؛ و حدیث را برایشان نقل کرد. شخصی از آن سوی مجلس گفت: من شنیده‌ام. دیگری از سوی دیگر مجلس گفت: من شنیده‌ام. پس ایی رضی الله عنه خشمگین شد و گفت: ای عمر، تو مرا درباره حدیث رسول خدا ﷺ متهم می‌کنی؟ عمر او را رها کرد و گفت: ای ابا المنذر نه؛ به خدایی که خدایی جز او نیست سوگند، تو را درباره حدیث رسول خدا ﷺ و نه چیز دیگری متهم نکردم اما خوش نداشتم علیه رسول خدا ﷺ جرأتی آشکار شود. عمر به عباس گفت: برخیز به خانه‌ات برو که من رهایش کردم و متعرضش نمی‌شوم. عباس گفت: آیا آن را رهایش کردی و دیگر متعرضش نمی‌شوی؟ گفت: آری. گفت: من نیز آن را برای مسلمین صدقه دادم تا مسجدشان را توسعه دهم، اما چون تو غاصب بودی من به حرف تو گوش نکردم. سپس عمر در بازار خطی کشید و در ازای خانه‌اش با اموال مسلمان‌ها برای او خانه‌ای ساخت که تا به امروز خانه اوست.»

مسند الفاروق: ج ۱ ص ۱۵۸ و ۱۵۹؛ الطبقات الکبری، ابو عبدالله محمد بن سعد بن منیع البصری الزهری (ت ۲۳۰ق)، دار صادر - بیروت، ج ۴ ص ۲۱ و ۲۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۲۶ ص ۳۷۰ و ۳۷۱؛ کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، علاءالدین علی المتقی بن حسام الدین الهمندی البرهان فوری (ت ۹۷۵ق)، ضبط و تفسیر: الشیخ بکری حیاتی، تصحیح و فهرسة: الشیخ صفوة السقا، ۱۴۰۹ق / ۱۹۸۹م، ناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت - لبنان، ج ۱۳ ص ۵۰۵ - ۵۰۷ به شماره ۳۷۲۹۹؛ الدر المنثور فی التفسیر بالماثور، جلال الدین السیوطی (ت ۹۱۱ق)، ناشر: دار المعرفة للطباعة و النشر، بیروت - لبنان، ج ۴ ص ۱۵۹.

۱. طبق آنچه ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبة الدینوری (ت ۲۷۶ق) در «تأویل مختلف الحدیث»، دار الکتب العلمیة، بیروت - لبنان، ص ۹۹ و ۱۰۰ از ابو حسان اعرج روایت کرده است که دو مرد نزد عایشه (رضی الله عنها) رفتند و گفتند: ابوهیره از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که فرمود: «سبک مغزی در زن و چهارپا و خانه است.» عایشه بسیار خشمگین شد و گفت: سوگند به آن که قرآن را بر ابوالقاسم نازل کرد کسی که این حدیث را از رسول خدا ﷺ نقل کرده دروغ گفته است. رسول خدا ﷺ فرموده است: «مردم جاهلیت می‌گفتند سبک مغزی در چهارپا و زن و خانه است.» و سپس این آیه را خواند: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ (هیچ گزند و آسیبی در زمین و در وجود خودتان روی نمی‌دهد مگر پیش از آنکه

منفی در برابر عایشه اتخاذ کرد؛ زیرا عایشه بسیار به او اعتراض، و او را مشهور به فراوانی روایت و ضعف در دقت و سهل‌انگاری در روایت توصیف می‌کرد، و ابوهریره نیز به او به‌خاطر آینه و سرمه‌دان ایراد می‌گرفت. حاکم در المستدرک این ماجرا را با سند صحیح برای ما روایت می‌کند:

از عایشه روایت شده است که او ابوهریره را فراخواند و گفت: «ای ابوهریره این چه احادیثی است که به ما می‌رسد و تو از نبی ﷺ نقل می‌کنی؟ آیا تو چیزی غیر از آنچه ما شنیده‌ایم شنیده‌ای؟ آیا چیزی غیر از آنچه ما دیده‌ایم دیده‌ای؟» وی پاسخ داد: «ای مادر، آینه و سرمه‌دان و آرایش، تو را از رسول خدا ﷺ بازمی‌داشت ولی به خدا قسم چیزی مرا از او بازمی‌داشت.»^۱

عایشه بارها و آشکار و بدون هیچ تردیدی ابوهریره را رد و تکذیب و تخطئه کرده است. بخاری و مسلم در صحیح خود نقل کرده‌اند و بنده لفظ را از مسلم نقل می‌کنم: از عروة بن زبیر، از عایشه نقل شده است، گفت: «آیا ابوهریره تو را به شگفتی وانمی‌دارد! او آمد و در کنار حجره من نشست، در حالی که از پیامبر ﷺ حدیث نقل می‌کرد و آن را به گوش من می‌رساند و من در حال تسبیح‌گفتن بودم. سپس قبل از آنکه تسبیحم را تمام کنم برخاست. اگر فرصت دست می‌داد پاسخ او را می‌دادم که رسول خدا این قدر پشت سر هم به اندازه شما حدیث نمی‌گفت.»^۲

ببینید ابوهریره چگونه عایشه را تحریک می‌کند! و ببینید عایشه چقدر در پاسخ به

آن را به وجود آوردیم و در کتابی ثبت است. بی تردید این بر خدا آسان است).

۱. المستدرک، حاکم نیشابوری: ج ۳ ص ۵۰۹ و درباره این حدیث گفته است: «این حدیث صحیح‌السند است ولی آن دو آن را نقل نکرده‌اند.» و ذهبی با او موافقت کرده و گفته است: «صحیح است.» ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، چاپ دوم، دار المعرفة للطباعة و النشر، بیروت - لبنان، ج ۷ ص ۶۱ آن را ذکر کرده و به صحتش گواهی داده است.
۲. صحیح مسلم: ج ۷ ص ۱۶۷؛ صحیح بخاری: ج ۴ ص ۱۶۸.

ابوهریره به خاطر نقل‌های فراوانش از رسول خدا ﷺ اصرار می‌ورزد!

احمد بن حنبل با سندهای صحیح ماجرای دیگری نقل کرده است که عایشه روایت ابوهریره را دربارهٔ باطل بودن روزهٔ کسی که در حالت جنب صبح کرده است رد می‌کند، و بنده این ماجرا را با لفظ زیر برایتان نقل می‌کنم:

از عبدالرحمان بن عتاب روایت شده است، گفت: «ابوهریره می‌گفت: کسی که در حالت جنب صبح کند روزه ندارد. گوید: مروان بن حکم مرا به همراه مردی دیگر به سوی عایشه و ام‌سلمه فرستاد تا از آن دو دربارهٔ شخصی که در رمضان در حالت جنب و پیش از غسل کردن، صبح کرده است سؤال کنیم. گوید: یکی از آن دو گفت رسول خدا ﷺ در حالت جنب، صبح و سپس غسل می‌کرد و روزهٔ آن روز را می‌گرفت. گوید: آن دیگری گفت: بی آنکه بخوابد در حالت جنب صبح می‌کرد و سپس روزه می‌گرفت. گوید: آن دو برگشتند و به مروان خبر دادند و عبدالرحمان گفت: سخن آن دو را به ابوهریره خبر دهید. ابوهریره گفت: من این‌طور حساب می‌کردم و این‌گونه گمان می‌کردم. مروان به او گفت: با حساب می‌کنم و گمان می‌کنم به مردم فتوا می‌دهی؟!»^۱

از ابوبکر بن عبدالرحمان روایت شده است، گفت: «ابوهریره گفت: کسی که در حالت جنب صبح کند روزه ندارد. پس مروان، عبدالرحمان را نزد عایشه فرستاد و به او گفت: ابوهریره می‌گوید کسی که در حالت جنب صبح کند روزه ندارد. عایشه گفت: رسول خدا ﷺ جنب می‌شد و روزه‌اش را می‌گرفت. سپس به نزد ابوهریره فرستاد و به او خبر داد عایشه گفته است: رسول خدا ﷺ جنب می‌شد و روزه‌اش را می‌گرفت. پس از آن ابوهریره دست برداشت.»^۲

۱. مسند احمد: ج ۶ ص ۱۸۴.

۲. مسند احمد: ج ۶ ص ۲۶۶؛ حمزه الزین: ج ۱۸ ص ۱۸۲ به شمارهٔ ۲۶۱۷۶، سندش صحیح است.

به‌رغم مخالفت شدید با ابوهیریه در خصوص مسئله روزه، و به‌رغم اعتراف و توقف او، جای شگفتی است می‌بینیم او به صدور این حکم از سوی رسول خدا ﷺ اصرار دارد و برایش قسم یاد می‌کند. در روایت مسند احمد بن حنبل آمده است: از عبدالله بن عمرو قاری روایت شده است، گفت: از ابوهیریه شنیدم که می‌گفت: «نه، به خدای این خانه سوگند که من نگفتم هرکس در حال جنابت صبح کند روزه نمی‌گیرد. به خدای این خانه قسم محمد چنین فرموده است. من از روزه روز جمعه نهی نکردم. به پروردگار این خانه قسم محمد نهی فرموده است.»^۱

روایات در رد احادیث ابوهیریه و تشکیک در آن‌ها توسط عایشه و دیگر صحابه بسیار هستند؛ تا آنجا که او به اتهام و ریب (شک‌و‌تردید) و بی‌مبالاتی در روایت متهم شد. محل شاهد از سیاق این حوادث و داستان‌ها بسیار واضح است که عبارت است از عدم حجیت خبر آحاد مجرد در قرن اول اسلامی؛ و هیچ راه‌گزینی از این متون و حوادث مشهور وجود ندارد مگر با چشم‌پوشی از قول به عدالت و وثاقت همه صحابه؛ و این از جمله نکاتی است که پیروان مکتب خلفا را دچار گرفتاری شدیدی می‌کند. با این وجود سخن برای نفی حجیت خبر واحد مجرد فقط به این جنبه محدود نمی‌شود، و ان‌شاءالله تعالی به‌زودی روشن خواهد شد. از مقدم، از پدرش، از عایشه روایت شده است، گفت: «هرکس بگوید رسول خدا ﷺ پس از نزول فرقان، ایستاده بول می‌کرد تصدیقش نکن. آن حضرت از وقتی که قرآن نازل شد ایستاده بول نکرد.»^۲

۱. مسند احمد: ج ۲ ص ۲۴۸.

۲. و در مسند احمد ج ۶ ص ۱۳۶ با این لفظ آمده است: کسی را که به تو بگوید رسول خدا ﷺ ایستاده بول می‌کرد تصدیق نکن. رسول خدا ﷺ از وقتی قرآن بر او نازل شد ایستاده بول نکرد.

۳. مسند احمد بن حنبل: ج ۶ ص ۲۱۳، و حمزه احمد الزین در تعلیقش بر مسند احمد: ج ۱۸ ص ۵۴ به شماره ۲۵۶۶۳ آن را صحیح دانسته و گفته است: سندش صحیح است.

در اینجا عایشه کسانی را که روایت می‌کنند رسول خدا ﷺ ایستاده بول کرده به‌طور کلی- تکذیب کرده است، و به این ترتیب صحابه‌ای مثل حذیفه را که چنین واقعه‌ای را روایت کرده‌اند آماج حملات خود قرار داده است؛ همان‌طور که در صحیح بخاری با سندش از حذیفه روایت شده است، گفت: «پیامبر ﷺ به محل زباله‌های مردم رسید و ایستاده بول کرد. سپس درخواست آب کرد و من برایش آب بردم و ایشان وضو گرفت.»^۱

در اینجا تلاش برای جمع بین «روایت حذیفه» و «نفی عایشه» هیچ سودی ندارد؛ با این توجیه که عایشه در تمامی رفع نیازهای پیامبر به‌همراهش نبود و در نتیجه بی‌اطلاعی او از آنچه حذیفه اثبات کرده است به عدم وقوع این کار دلالت ندارد؛ یا اینکه گفته شود پیامبر ﷺ به‌دلیل جراحتی که پشت زانویش بود و مانع از نشستن می‌شد ایستاده بول کرده است. در اینجا هیچ‌کدام از این توجیها اهمیت ندارد و خارج از موضوع ماست. غرض از ذکر این حادثه فقط بیان این بود که «ادعای حجیت خبر آحاد در آن زمان» هیچ بهره‌ای از صحت و درستی ندارد؛ چراکه عایشه با چشم‌پوشی از ناقل- روایت ایستاده بول کردن پیامبر را به‌طور قاطع و به‌صورت یقینی نفی و تکذیب کرده است، در حالی که صاحب آن خبر یکی از صحابه یعنی حذیفه بوده است.

همان‌طور که عایشه به‌طور کلی کسانی را که ایستاده بول کردن پیامبر را روایت کرده‌اند تکذیب کرده است، به همان صورت به‌طور کلی- کسانی را که روایت کرده‌اند پیامبر ﷺ پروردگارش را دیده است نیز تکذیب کرده است؛ همچنین همه کسانی را که روایت می‌کنند او حوادث فردا را می‌دانسته است، و همه کسانی را که روایت می‌کنند پیامبر ﷺ قسمتی از وحی را مخفی کرده است.

بخاری در صحیح خود با سندش از مسروق نقل کرده و گفت است:

«به عایشه (رضی الله عنها) گفتم: ای مادر! آیا محمد ﷺ پروردگارش را دیده است؟ گفت: موهامیم از این گفته تو سیخ شد. تو کدامیک از این سه [دسته] هستی؟ هرکس چنین چیزی برایت روایت کرده دروغ گفته است. هرکس برایت روایت کند محمد ﷺ پروردگارش را دیده دروغ گفته است. سپس این آیه را خواند: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ (چشم‌ها او را در نمی‌یابند، ولی او چشم‌ها را درمی‌یابد، و او لطیف و آگاه است) و ﴿وَمَا كَانَ لَيْسَرَ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾ (و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی)؛ و هرکس به تو بگوید او حوادث فردا را می‌داندست دروغ گفته است؛ و سپس این آیه را خواند: ﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا﴾ (و هیچ کس نمی‌داند فردا چه چیزی به دست می‌آورد)؛ و هرکس به تو بگوید که او [قسمت‌هایی از وحی را] کتمان کرده دروغ گفته است؛ و سپس این آیه را خواند: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ (ای رسول! آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است ابلاغ کن) تا انتهای آیه؛ ولی آن حضرت جبرئیل علیه السلام را دو بار در شکل خودش دیده بود.»^۱

اگر اصل حجیت خبر ثقه در آن زمان متعارف بود پس چگونه عایشه و دیگران به تکذیب صحابه پیامبر ﷺ اقدام کرده‌اند؟! و در این صورت دست‌کم باید کسی پیدا می‌شد که پاسخ عایشه را بدهد و به حجیت خبر ثقه احتجاج کند، و او را از اصرار آشکارا به رد اخبار منع کند، بدون آنکه توجه داشته باشد راویان این روایات، صحابی بوده و حتی برخی از آن‌ها حواریون رسول خدا ﷺ بوده‌اند؛ همان طور که درباره ماجرای روایت عمار بن یاسر در شرعی بودن تیمم بدل از غسل، و تشکیک عمر بن خطاب و عبدالله بن مسعود درباره آن گفتیم.

موضع‌گیری عایشه فقط به تکذیب ابوهریره و امثال او خلاصه نمی‌شد؛ بلکه او حتی به دروغ‌گویی و خطاکاری ابودرداء نیر تصریح کرده است، و این هنگامی بود که شنید ابودرداء روایت کرده است «کسی که صبح کند، نماز و تر را نمی‌خواند»، عایشه گفت: «ابودرداء دروغ

گفته است. رسول خدا ﷺ صبح می کرد و نماز وتر می خواند.»^۱

در اینجا اثبات قصد عایشه از گفتن «ابودرداء دروغ گفته است» اولویت ندارد؛ همین که او روایت ابودرداء را با لحنی تند و بدون هیچ تردیدی رد کرده است کفایت می کند؛ و این به ماهیت رفتار با اخبار آحاد دلالت می کند؛ یعنی به نپذیرفتن آن صرفاً با توجه به اینکه روایانش ثقه یا عادل باشند؛ و درباره خبر ثقه باید تحقیق و تفحص کرد تا معلوم شود با قرآن یا سنت ثابت شده رسول خدا ﷺ تعارضی ندارد.

همچنین عایشه در رد خبر عمر بن خطاب و پسرش عبدالله درباره معذب شدن میت در اثر گریه خانواده اش تردید نکرده است. به رغم اینکه مشهور است عمر در پذیرفتن حدیث سخت گیری می کرد. آنگونه که روایت شده است. اما این خصوصیت او و نیز شهرت پسرش در روایت، هیچ سودی به حالشان ندارد. عایشه قاطعانه و بدون هیچ تردید و نگرانی و بدون در نظر گرفتن جایگاه عمر بن خطاب نزد خود یا نزد قومش در آن زمان، خبر هر دو را رد کرد؛ و عایشه فقط به رد کردن خبر عمر و پسرش بسنده نکرد و گفته خودش را با متن قرآنی تقویت کرد تا ثابت کند روایت عمر و پسرش مخالف نص کتاب خداوند متعال است و در نتیجه توجهی به آن نمی شود.

بیاید ماجرا را از روایت بخاری در صحیحش بخوانیم، هر چند طولانی است:

عبدالله بن عبیدالله بن ابوملیکه گفته است:

«دختر عثمان رضی الله عنه در مکه درگذشت و ما برای دیدن وی آمدیم، و ابن عمر و ابن عباس

۱. المصنف: ابوبکر عبدالرزاق بن همام الصنعانی (ت ۲۱۱ق)، تحقیق و تخریج و تعلیق: شیخ حبیب الرحمن اعظمی، ج ۳ ص ۱۱؛ مسند احمد بن حنبل: ج ۶ ص ۲۴۲ و ۲۴۳؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، نورالدین علی بن ابی بکر هیثمی (ت ۸۰۷ق)، ۱۴۰۸/۱۹۸۸م، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت - لبنان، ج ۲ ص ۲۴۶ و گفته است: این حدیث را احمد و طبرانی در الاوسط روایت کرده اند و سندش صحیح است؛ السنن الکبری، البیهقی: ج ۲ ص ۴۷۹.

(رضی الله عنهما) نیز حضور داشتند، و من میان آن دو نشسته بودم یا گفت نزد یکی از آن دو نشستیم و سپس دیگری آمد و نزد من نشست. عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) به عمرو بن عثمان گفت: آیا از گریستن نهی نمی‌کنی؟ رسول خدا ﷺ فرموده است میت با گریستن خانواده‌اش معذب می‌شود. ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت: عمر رضی الله عنه قسمت‌هایی از این روایت را گفته بود. سپس گفت: من به همراه عمر رضی الله عنه از مکه خارج شدیم و چون به بیداء رسیدیم سوارانی زیر سایه درخت سمره بودند. عمر گفت: برو و تحقیق کن این سواران چه کسانی هستند؟ بررسی کردم و صهیب را دیدم و به عمر خبر دادم. عمر گفت او را به حضورم فربخوان. نزد صهیب رفتم و گفتم: از جایت برخیز و به امیرالمؤمنین ملحق شو. [بعدها] وقتی عمر مجروح شد صهیب آمد در حالی که گریه‌کنان می‌گفت: وای برادرم، وای صاحبم. عمر رضی الله عنه گفت: ای صهیب آیا برای من گریه می‌کنی؟ رسول خدا ﷺ فرموده است میت در اثر برخی از گریستن‌های اهلش، معذب می‌شود. ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت: وقتی عمر مُرد این را به عایشه (رضی الله عنها) گفتم. عایشه گفت: خداوند عمر را رحمت کند. به خدا سوگند رسول خدا ﷺ فرموده است خدا مؤمن را در اثر گریستن خانواده‌اش عذاب می‌کند، بلکه رسول خدا ﷺ فرموده است خداوند عذاب کافر را در اثر گریستن خانواده‌اش برایش بیشتر می‌کند. سپس عایشه گفت: قرآن برایتان کافی است که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ (و هیچ باربردارنده‌ای بار [گناه] دیگری را برنمی‌دارد).

ابن عباس (رضی الله عنهما) گوید: پس خداوند کسی است که می‌خنداند و می‌گریاند. ابن ابی‌ملیکه گفت: به خدا قسم این عمر درباره آن دو چیزی نگفته است.»^۱

همچنین بخاری با سند خود از هشام، از پدرش نقل کرده کرده است، گفت:

«نزد عایشه (رضی الله عنها) گفتند: ابن عمر این حدیث را به پیامبر ﷺ نسبت داده است: «میت در قبرش در اثر گریستن خانواده‌اش معذب می‌شود.» عایشه گفت:

ابن عمر رضی الله عنهما اشتباه کرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «میت در اثر خطا و گناه خود معذب می‌شود، و خانواده‌اش اکنون بر او می‌گریند.» سپس گفت: و این مثل این فرمایش است: رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای چاهی که کشتگان مشرکین در آن بودند ایستاد و گفته شده مثل چنین سخنی فرمود: «آن‌ها آنچه را می‌گویم می‌شنوند.» در حالی که چنین گفته بود: «آن‌ها اکنون می‌دانند آنچه به آن‌ها می‌گفتم درست بود.» و سپس عایشه این آیه را خواند: ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ﴾ (بی‌تردید تو نمی‌توانی به مردگان بشنوانی) و ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّنْ فِي الْقُبُورِ﴾ (تو نمی‌توانی به کسانی که در قبرها هستند بشنوانی). این آیه درباره هنگامی است که آن‌ها در جایگاه خود در آتش قرار می‌گیرند.^۱

نپذیرفتن خبر آحاد فقط از علی بن ابی‌طالب و ابوبکر و عمر و عثمان و عایشه و دیگر افراد مشهور سر زده است؛ بلکه به نظر می‌رسد نپذیرفتن خبر آحاد در میان صحابه شایع و رایج بوده، و هیچ مشکلی در این خصوص وجود نداشته است. این عمران بن حصین است که روایت سمرة بن جندب را درباره اینکه رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله در نماز دو بار سکوت می‌کرده است انکار می‌کند. این روایت را احمد بن حنبل و دارمی و ابن‌ماجه و ابوداوود و ابن‌ابی‌شبیبه و طبرانی و دیگران نقل کرده‌اند، و بنده لفظ را از احمد بن حنبل با سند خودش از حمید، از حسن، از سمرة می‌آورم: «پیامبر صلی الله علیه و آله دو بار سکوت می‌کرد یک بار موقع ورود به نماز و یک بار هنگام فارغ شدن از قرائت. عمران بن حصین این را انکار کرد و نامه‌ای به ابی‌بن کعب نوشت و درباره آن از او پرسید؛ و او نوشت: سمرة راست گفته است.»^۲

جامعه آن دوره به اعتراض عمران بن حصین نسبت به خبر یک صحابی که او را عادل و

۱. صحیح بخاری: ج ۵ ص ۹.

۲. مسند احمد: ج ۵ ص ۲۰؛ سنن دارمی، ابومحمد عبدالله بن رحمان بن فضل بن بهرام (ت ۲۵۵ق)، ۱۳۴۹ق، چاپخانه: اعتدال - دمشق: ج ۱ ص ۲۸۳؛ سنن ابن‌ماجه: ج ۱ ص ۲۷۵ و ۲۷۶؛ سنن ابوداوود سجستانی: ج ۱ ص ۱۸۰ به شماره ۷۷۷؛ المصنف، ابن‌ابی‌شبیبه: ج ۱ ص ۳۰۹؛ المعجم الکبیر، طبرانی: ج ۷ ص ۲۲۶.

ثقه می‌دانستند اعتراض نکرد، و اعتراض او را زشت ندانست، و به او نگفتند تو کار زشتی کرده‌ای، و با سیره و روش ما در پذیرفتن خبر ثقه مخالفت کرده‌ای؛ بلکه ما روایاتی را می‌بینیم که تصریح می‌کنند به اینکه -علاوه بر عمران بن حصین- مردم نیز به روایت سمرة بن جندب اعتراض کردند. در روایت عبدالرزاق صنعانی این روایت با لفظ «مردم از او ایراد گرفتند»^۱ آمده است و در لفظ دیگری در مسند احمد بن حنبل آمده است: «این گفته او را انکار کردند»^۲

بلکه می‌بینیم وقتی عمر بن خطاب تصریح می‌کند علی بن ابی‌طالب و عباس از رسول خدا روایت کردند اوضاع سخت‌تر و بدتر می‌شود؛ در حالی که آن‌ها ابوبکر را برای منع ارث فاطمه از پدرش رسول خدا ﷺ دروغ‌گو و خیانت‌کار و گناهکار می‌خواندند. ماجرا طولانی است و مسلم آن را در صحیح خود روایت کرده است، و ما فقط محل شاهد را می‌آوریم:

مسلم در صحیح خود با سندش از زهری نقل کرده است که مالک بن اوس به او گفته است:

«... وقتی رسول خدا ﷺ وفات کرد ابوبکر گفت: من جانشین رسول خدا ﷺ شدم و شما دو نفر^۳ آمده‌اید در حالی که تو میراث را از پسر برادرت طلب می‌کنی و او نیز میراث زنش را از پدر زنش؟ ابوبکر گفته: رسول خدا ﷺ فرموده است: ما ارث نمی‌گذاریم و آنچه باقی می‌گذاریم صدقه است. پس شما او را دروغ‌گو و گناهکار و حيله‌گر و خائن می‌دانید و خدا می‌داند که او راست‌گو و نیکوکار و عاقل و پیرو حق بود. سپس ابوبکر درگذشت و من جانشین رسول خدا ﷺ و جانشین ابوبکر شدم، و شما مرا دروغ‌گو و گناهکار و حيله‌گر و خائن می‌دانید، و خدا می‌داند که من راست‌گو و نیکوکار و عاقل و پیرو حق هستم، و ...»^۴

۱. المصنف، عبدالرزاق صنعانی: ج ۲ ص ۱۳۴.

۲. مسند احمد بن حنبل: ج ۵ ص ۲۲ و ۲۳.

۳ در اینجا گوینده عمر بن خطاب است که از ابوبکر نقل قول می‌کند و مقصود از آن دو نفر که مخاطب عمر بودند، عباس و امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه بوده‌اند. (مترجم)

۴. صحیح مسلم: ج ۵ ص ۱۵۱ تا ۱۵۳.

با چشم‌پوشی از پیچیدگی‌ها و ابهامات مسئله ارث رسول خدا ﷺ، عمر بن خطاب خودش علیه خودش گواهی می‌دهد که امیرالمؤمنین و عباس معتقد به کذب روایت ابوبکر از رسول خدا ﷺ هستند که گفته بود: «ما ارث نمی‌گذاریم و آنچه باقی می‌گذاریم صدقه است.» و نیز اینکه به کذب و دروغ‌گویی عمر بن خطاب معتقد هستند. فاطمه زهرا نیز احتجاج و مخاصمه‌ای با ابوبکر دارد که به او اعتراض کرده و روایتش را رد کرده بود؛ تا آنجا که همان طور که در صحیحین بخاری و مسلم ثبت شده است. در حالی فوت کرد که از ابوبکر روی برگردانده و بر او خشم گرفته بود.^۱

با توجه به گفته‌های عمر، مسئله از دو حالت خارج نیست: یا علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) معتقد به وثاقت ابوبکر بود و در عین حال روایتش را تکذیب و دارای اشکال خواند که این به نفع بحث ماست. یا او از همان ابتدا معتقد به دروغ‌گویی ابوبکر بود و به نقل وی اعتماد نمی‌کرد.

۱. بخاری در صحیح خود: ج ۴ ص ۴۲ با سند خود از عروة بن زبیر نقل کرده است که عایشه ام‌المؤمنین (رضی الله عنها) به او خبر داده و گفته است: «فاطمه دختر رسول خدا ﷺ پس از وفات رسول خدا ﷺ از ابوبکر صدیق خواست میراث و ماترک رسول خدا ﷺ را از آنچه به او ارزانی داشته است به او بازگرداند؛ و ابوبکر به او پاسخ داد رسول خدا ﷺ فرموده است ما ارث نمی‌گذاریم و آنچه باقی می‌گذاریم صدقه است. فاطمه دختر رسول خدا ﷺ خشمگین شد و از ابوبکر روی گرداند، و در همین حالت بود تا اینکه وفات کرد؛ و او پس از رسول خدا ﷺ شش ماه زنده بود...»

و بخاری در صحیح خود: ج ۵ ص ۸۲ با سند خود از عایشه نقل کرده است. گفت: «فاطمه دختر پیامبر ﷺ به سوی ابوبکر فرستاد و میراث خود را از رسول خدا ﷺ از آنچه خداوند در مدینه و فدک و باقی خمس بر او ارزانی داشته بود درخواست کرد. ابوبکر پاسخ داد رسول خدا ﷺ فرموده است ما ارث نمی‌گذاریم و آنچه می‌گذاریم صدقه است، و فقط آل محمد از این مال می‌خورند. من به خدا قسم چیزی از صدقه رسول خدا ﷺ را از همان وضعیتی که در زمان رسول خدا ﷺ داشته است تغییر نمی‌دهم، و درباره‌اش به همان شیوه‌ای عمل خواهیم کرد که رسول خدا ﷺ عمل می‌کرد. پس ابوبکر از دادن سهمی از آن به فاطمه امتناع ورزید، و فاطمه ابوبکر را این‌چنین دید و از او روی گرداند و با وی سخن نگفت تا اینکه از دنیا رفت؛ و او پس از پیامبر ﷺ شش ماه زنده بود؛ و وقتی وفات کرد همسرش علی او را شبانه دفن کرد و به ابوبکر خبر نداد...»

این روایت را مسلم نیز در صحیح خود: ج ۵ ص ۱۵۳ نقل کرده است.

و این حالتی است که به مذاق قائلین به امامت ابوبکر و عمر خوش نمی‌آید؛ پس این قضیه از نوع «مانعة الجمع» است؛ انتخاب با خودشان است.

عمر بن خطاب و عایشه و مروان بن حکم، حدیث فاطمه دختر قیس را درباره خروج زن مطلقه از خانه‌اش انکار کرده‌اند؛ همان‌طور که سلیمان بن اشعث سجستانی در سنن خود با سندش از ابواسحاق روایت کرده و گفته است: «به‌همراه اسود در مسجد جامع بودم که فاطمه دختر قیس نزد عمر بن خطاب آمد. عمر گفت: شایسته نیست ما به‌خاطر گفته‌های زنی که نمی‌دانیم آن را به‌خوبی حفظ کرده است یا نه، کتاب پروردگار و سنت نبی خود ﷺ را رها کنیم.»^۱

در اینجا مسئله پرداختن به پیچیدگی‌های فقهی این ماجرا اهمیتی ندارد. آنچه در اینجا برآیمان مهم است رد کردن و اعتراض به روایت فاطمه دختر قیس توسط عمر و مروان و عایشه است؛ در حالی که آن زن، یک صحابی بود؛ و این با ادعای حجیت خبر آحاد در جامعه آن

۱. سنن ابوداود، سلیمان بن اشعث سجستانی: ج ۱ ص ۵۱۲ به شماره ۲۲۹۱؛ سنن ابوداود: ج ۱ ص ۵۱۱ به شماره ۲۲۸۹:

از ابوسلمه، از فاطمه دختر قیس روایت شده است که به او خبر داد نزد ابوحفص بن مغیره بود، و اینکه ابوحفص بن مغیره او را سه‌طلاقه کرده بود. او ادعا کرد نزد رسول خدا ﷺ آمده و درباره خارج شدنش از خانه سؤال کرده و حضرت به او دستور داده بود به اعمی بن ام‌مکتوم منتقل شود. مروان از تصدیق حدیث فاطمه در خارج شدن زن مطلقه از خانه امتناع کرد. عروه گوید: عایشه (رضی الله عنها) این حدیث فاطمه دختر قیس را انکار کرد.

و مسلم در صحیح خود: ج ۴ ص ۱۹۸ از ابواسحاق آورده است، گفت: به همراه اسود بن یزید در مسجد اعظم نشسته بودم و شعبی با ما بود. شعبی ماجرای فاطمه دختر قیس را گفت که رسول خدا ﷺ برای او اسکان و نفقه‌ای معین فرموده بود. سپس اسود یک مشت سنگریزه برداشت و به طرف او پرتاب کرد و گفت: وای بر تو که چنین حدیثی می‌گویی. عمر گفت: ما کتاب خدا و سنت پیامبرمان ﷺ را به‌خاطر گفته‌های یک زن که نمی‌دانیم شاید به خوبی یادش مانده باشد یا فراموش کرده است رها نمی‌کنیم. او از حق اسکان و نفقه برخوردار است. خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿لَا تَخْرُجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَّةٍ﴾ (از خانه‌هایشان بیرون مکنید و آنان هم بیرون نروند مگر اینکه مرتکب عمل زشت آشکاری شوند).»

دوره در تعارض است.

دو صحابی در یک جمعی گواهی داده‌اند که رسول خدا ﷺ درباره «بروع» دختر واشق^۱ حکم به «مهر المثل» و میراث و عده داد؛ در تأیید فتوای عبدالله بن مسعود درباره مردی که با زنی که مهریه‌اش را تعیین نکرده بود ازدواج کرده و قبل از دخول مرده است. به روایت زیر توجه کنید:

مسند احمد: با سند از عبدالله بن عتبة بن مسعود، گفت:

«آن‌ها در این خصوص یک ماه یا نزدیک به یک ماه نزد ابن مسعود رفت‌وآمد می‌کردند، و گفتند: تو باید نظر بدهی. گفت: من برای همانند صدق (مهریه) زنی از زنانشان - نه کمتر و نه بیشتر - حکم می‌دهم، و اینکه او ارث می‌برد و باید عده نگه دارد. اگر حکم من درست باشد از سوی خداوند عزوجل است، و اگر خطا باشد از من و شیطان بوده است؛ و خدای عزوجل و فرستاده‌اش بری و پاک‌اند. عده‌ای از مردان اشجع که جراح^۲ و ابوسنان^۳ نیز در میانشان بودند برخاستند و گفتند: ما گواهی می‌دهیم که رسول خدا ﷺ درباره زنی از ما که برّوع دختر واشق نامیده می‌شود حکمی همانند حکمی که تو دادی داده بود. پس ابن مسعود به سبب اینکه سخنش با حکم رسول خدا ﷺ موافقت داشت بسیار خوشحال شد.»^۴

۱. وقتی شوهرش پیش از دخول و تعیین مهریه درگذشته بود.

۲. جراح بن ابی جراح اشجعی، ابن حجر در تهذیب التهذیب: ج ۲ ص ۵۷ به شماره ۱۰۵ شرح حال او را گفته است؛ و احمد بن علی بن حجر عسقلانی (ت ۸۵۲ق) در الاصابة فی تمیز الصحابة، تحقیق: شیخ عادل احمد عبدالموجود و شیخ علی محمد معوض، چاپ اول، ۱۴۱۵ق/ ۱۹۹۵م، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، ج ۱ ص ۵۷۷ به شماره ۱۱۱۹ او را ذکر کرده است.

۳. نام وی معقل بن سنان است. ابن حجر در تهذیب التهذیب: ج ۱۰ ص ۲۱۰ به شماره ۴۲۸ شرح حال او را آورده است؛ و ابن حجر در الاصابة: ج ۶ ص ۱۴۳ به شماره ۸۱۵۴ او را ذکر کرده است.

۴. مسند احمد: ج ۱ ص ۴۴۷. این ماجرا با الفاظ مختلفی حکایت شده است؛ در مسند احمد: ج ۴ ص ۲۷۹ و ۲۸۰؛

ولی می‌بینیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) به شدت در برابر روایت بنی‌اشجع که ابوسنان معقل بن سنان اشجعی صحابی نیز در میانشان حضور داشت ایستادگی کرد و فرمود: «گفته اعرابی اشجع با توجه به کتاب خداوند عزوجل پذیرفته نیست.»^۱

در حالی که همان طور که ترمذی و ابن تیمیه تصریح کرده‌اند عده‌ای دیگر از صحابه نیز با علی (علیه السلام) موافق بوده‌اند.

ترمذی گفته است: «عده‌ای از اهل علم از اصحاب نبی (صلی الله علیه و آله) از جمله علی بن ابی طالب و زید بن ثابت و پسر عمر گفته‌اند: وقتی مردی با زنی ازدواج کند و صداقش را تعیین نکرده باشد و بمیرد، گفته‌اند ارث می‌برد ولی صداقی ندارد، و باید عده نگه دارد؛ و این نظر شافعی است.»^۲

ابن تیمیه گفته است: «و نیز در زن مفوضه^۳ وقتی شوهرش بمیرد اختلاف کرده‌اند که آیا

سنن الدارمی: ج ۲ ص ۱۵۵؛ سنن ابن‌ماجه: ج ۱ ص ۶۰۹ به شماره ۱۸۹۱؛ سنن ابوداود: ج ۱ ص ۴۶۹ به شماره ۲۱۱۶ تا ۲۱۱۶؛ سنن الترمذی: ج ۲ ص ۳۰۶ به شماره ۱۱۵۴؛ سنن النسائی: ج ۶ ص ۱۲۱؛ المستدرک: ج ۲ ص ۱۸۰؛ و منابع دیگر.

این داستان را افراد زیر صحیح دانسته‌اند: ترمذی در سنن خود: ج ۲ ص ۳۰۶ به شماره ۱۱۵۴ و گفته است: «حسن و صحیح است.» حاکم در المستدرک: ج ۲ ص ۱۸۰ و گفته است: «این حدیث طبق شرط مسلم صحیح است ولی آن دو آن را نیاورده‌اند.» البانی در صحیح ابوداود: ج ۱ ص ۵۹۰ به شماره ۲۱۱۴ و ۲۱۱۶ و گفته است: «صحیح است.» شیخ محمد ناصرالدین البانی در تخریج مشکاة المصابیح (هدایة الرواة الی تخریج احادیث المصابیح و المشکاة)، احمد بن علی بن حجر عسقلانی (ت ۸۵۲ق)، تحقیق: علی بن حسن عبدالحمید حلبی، دار ابن‌القیم - الدمام، دار ابن‌عفان - قاهره، ۱۴۲۲ق / ۲۰۰۱م، ج ۳ ص ۲۸۴ به شماره ۳۱۴۳ و گفته است: «سندش طبق شروط شیخین صحیح است.»

۱. سنن سعید بن منصور، سعید بن منصور بن شعبه خراسانی مکی (ت ۲۲۷ق)، تحقیق و تعلیق: حبیب‌الرحمان اعظمی، ناشر: دارالکتب العلمیة، بیروت - لبنان، ج ۱ ص ۲۳۲ و ۲۳۳ به شماره ۹۳۱؛ السنن الکبری، بیهقی: ج ۷ ص ۲۴۷.

۲. سنن الترمذی: ج ۲ ص ۳۰۶ و ۳۰۷.

۳. زنی که بدون ذکر مهریه یا بدون مهریه به عقد ازدواج کسی درآمد باشد. (مترجم)

مهر المثل دارد یا خیر؟ ابن مسعود به رأی خود فتوا داده است که مهر المثل دارد، و سپس حدیث بروع دختر و اشق را در موافقت با آن روایت کرده‌اند، و علی و زید و سایرین مخالفت کرده و گفته‌اند: «مهری ندارد.»^۱

اجتماع بنی اشجع در روایت از رسول خدا ﷺ سودی برایشان نداشت، و همراهی معقل بن سنان و تأیید روایت وی توسط قومش برای وی إفاقه‌ای نکرد، و امیر المؤمنین (علیه السلام) در رد و تخطئه همه آن‌ها و کوچک شمردن شأن روایتشان در مخالفت با کتاب خدای متعال تردید نفرمود و به عدم استحقاق مهریه برای زنی که شوهرش مهرش را تعیین نکرده و قبل از دخول مرده حکم فرموده است.^۲

مسلم در صحیح خود با سند خود از عبدالله بن رافع غلام ام سلمه، از ابوهریره نقل کرده است، گفت: رسول خدا ﷺ دستم را گرفت و فرمود: «خداوند خاک را در روز شنبه آفرید، و کوه‌ها را در آن در روز یکشنبه آفرید، و درختان را در روز دوشنبه، و بدی را در روز سه‌شنبه، و نور را در چهارشنبه آفرید، و جنبندگان را در آن در روز پنجشنبه منتشر فرمود، و آدم (علیه السلام) را بعد

۱. مجموع الفتاوی، احمد بن تیمیة الحرانی (ت ۷۲۸ق)، چاپ شیخ عبدالرحمان بن قاسم: ج ۱۹ ص ۱۹۷.

۲. روایت زیر از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده است:

کافی: ج ۶ ص ۱۱۹: از ابن ابی یعفور، از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که زنی که قبل از دخول بمیرد مهریه و میرانش چگونه است فرمود: «اگر مرد برایش صدیقی تعیین کرده باشد نصف مهریه از آن زن است و مرد از آن زن ارث می‌برد، و اگر برایش صدیقی تعیین نکرده باشد او صدیقی نخواهد داشت.»

و درباره مردی که قبل از دخول به زن بمیرد فرموده است: «اگر برای زن مهری تعیین کرده باشد زن نصف مهریه را می‌برد و از مرد ارث می‌برد، ولی اگر برایش مهریه تعیین نکرده باشد مهری نخواهد داشت.»

و از عبید بن زراره، از امام صادق (علیه السلام) روایت شده درباره زنی که شوهرش قبل از دخول بمیرد فرموده است: «این زن به منزله زن مطلقه‌ای است که دخول نشده است؛ پس اگر برایش مهر ذکر کرده باشد نصف مهر را دارد و از مرد ارث می‌برد، ولی اگر مهری ذکر نکرده باشد مهر نمی‌برد و زن از او ارث می‌برد.»

از عصر روز جمعه در آخرین ساعت از ساعات جمعه میان عصر تا شب آفرید.»^۱

شرح این حدیث را به «شیخ محمد ابوریثه» واگذار می‌کنیم تا درباره برخی از گرفتاری‌های ابوهیره به ما بگوید؛ آنجا که گفته است:

«و بخاری و ابن‌کثیر و دیگران گفته‌اند ابوهیره این حدیث را از کعب الاحبار دریافت کرده است؛ زیرا مخالف نص قرآن در آفرینش آسمان و زمین در شش روز است.

و جای شگفتی است ابوهیره در این حدیث به شنیدن از پیامبر ﷺ تصریح کرده، و اینکه پیامبر هنگام فرمودن این حدیث دست او را گرفته بوده است. و بنده به‌جَد کسانی را که ادعا می‌کنند چیزی از علم حدیث دارند و تمام افراد همانند آنان در غیر از بلادمان را به چالش می‌کشم که این مشکل را حل‌وفصل کنند.

سند حدیث طبق قواعد آنان صحیح است به‌طوری که هیچ اختلافی در آن نیست. و مسلم آن را در صحیح خود روایت کرده و فقط به شنیدن وی از پیامبر تصریح نکرده، بلکه پنداشته است رسول خدا دست او را هنگام بیان حدیث گرفته است. ائمه حدیث حکم داده‌اند این حدیث از کعب‌الاحبار اخذ شده و مخالف کتاب عزیز است. بی‌شک چنین روایتی کذب صریح و افترا بر رسول خداست. حال حکم کسی که آن را آورده چیست؟ و آیا وارد حکم این حدیث از رسول خدا نمی‌شود: هرکس به من دروغ ببندد باید جایگاه خود را از آتش دریابد؟ یا آیا برای راوی این حدیث راه‌گریزی هست؟! ...»^۲

ابوایوب حدیث محمود بن ربیع^۳ از عتبان بن مالک انصاری از رسول خدا ﷺ را انکار کرده

۱. صحیح مسلم: ج ۸ ص ۱۲۷.

۲. اضواء علی السنة المحمدية، محمد ابوظریثه، چاپ پنجم، نشر البطحاء: ص ۲۰۹.

۳. وی از رجال صحاح سته است. ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب: ج ۱۰ ص ۵۷ به شماره ۱۰۳ شرح حال او را آورده و گفته است: «محمود بن ربیع بن سراقه ... انصاری خزرجی ابونعیم، و ابومحمد مدنی خوانده می‌شود. در نسبش غیر از این نیز گفته می‌شود. فرزند عبادة بن صامت بود. از پیامبر ﷺ و از عتبان بن مالک و عبادة و ابوایوب روایت کرده است؛ و انس بن مالک و زهری و رجاء بن حیوة مکحول شامی و هانی بن کلثوم و ابوبکر بن انس ساکن

که فرموده است: «خداوند آتش را بر کسی که بگوید لا اله الا الله در حالی که وجه خدا را طلب می‌کند حرام کرده است.» ابویوب به او گفت: «به خدا سوگند گمان نمی‌کنم هرگز رسول خدا ﷺ چیزی را که تو گفتی گفته باشد.»^۱

بیت المقدس از او روایت کرده‌اند. وافندی و ابراهیم بن منذر گفته‌اند در سال ۹۹ در حالی که ۹۳ سال داشت درگذشت. بنابراین تولد وی در سال ششم بوده و هنگام مرگ نبی ﷺ چهار سال سن داشته یا وارد پنج‌سالگی شده است. طبرانی با سند صحیح از او روایت کرده که او گفته است: وقتی پیامبر ﷺ وفات کرد من پنج سال داشتم. ابن حبان در الصحابة گفته است او در سال ۹۹ در حالی که ۹۴ سال سن داشت درگذشت. بیشتر روایات وی از صحابه است و ابن ابی حاتم درباره پدرش گفته است او [پیامبر را] ندیده و صحابه نبوده است. عجلی گفته است او تفه و از بزرگان تابعین است، و اسم او و اسم پدرش را تأیید کرده است.»

۱. بخاری در صحیح خود: اسحاق به من گفت، یعقوب بن ابراهیم به ما گفت، پدرم به ما گفت، از ابن شهاب، گفت: محمود بن ربیع انصاری به ما خبر داده است که او رسول خدا ﷺ را درک کرده است، و محمود ادعا می‌کند از عتبان بن مالک انصاری رضی الله عنه - که از کسانی بود که جنگ بدر را به همراه رسول خدا ﷺ دیده است - شنیده که می‌گفت: من برای قوم در بنی سالم نماز می‌گزاردم و میان من و آن‌ها دره‌ای بود و باران آمد و رفتن به مسجد آنان برایم سخت شد. نزد رسول خدا ﷺ رفتم و عرض کردم: سوی چشمم را از دست داده‌ام و به هنگام باران در دره میان من و قومم سیل می‌آید و رفتن برایم دشوار می‌شود. کاش بیابید و در خانه من در مکانی نماز بخوانید و من آن را محل نماز خود قرار دهم. رسول خدا ﷺ فرمود: «این کار را خواهم کرد.» فردای آن روز پس از بالا آمدن روز، رسول خدا ﷺ و ابوبکر آمدند. رسول خدا ﷺ اجازه خواست و من اجازه دادم ولی ننشست و فرمود: «دوست داری بجای خانه‌ات نماز بگزارم؟» به جایی که دوست داشتم در آن نماز بخوانم اشاره کردم. رسول خدا ﷺ ایستاد و تکبیر گفت و ما پشت‌سرش صف کشیدیم. دو رکعت نماز گزارد و وقتی سلام داد ما نیز به همراهش سلام گفتیم. من آن حضرت را برای صرف «حذیر» [نوعی غذا] که برایش آماده کرده بودم نگه داشتم. همسایه‌ها باخبر شدند رسول خدا ﷺ در خانه‌ام هست. مردانی از آن‌ها جمع شدند تا جایی که تعدادشان در خانه فزونی یافت. یکی از آن‌ها گفت: مالک چه کرده است نمی‌بینمش؟ مرد دیگری گفت: او منافقی است که خدا و رسولش را دوست ندارد. رسول خدا ﷺ فرمود: «چنین نگویید. آیا ندیدید که گفته لا اله الا الله، در حالی که با این گفته وجه خداوند متعال را طلب می‌کرد؟» گفت: خدا و رسولش دانانند ولی ما به خدا قسم محبت و حدیث او را فقط برای منافقین می‌بینیم. رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند آتش را بر کسی که برای طلب وجهش بگوید لا اله الا الله حرام کرده است.» محمود بن ربیع گفت: این را در میان جماعتی که ابویوب یار و همراه رسول خدا ﷺ در جنگی که در آن وفات کرد، و یزید پسر معاویه در سرزمین روم

پس محمود بن ربیع رسول خدا ﷺ را دیده و از بزرگان تابعین و از رجال صحاح سته بوده است، اما با این حال ابویوب حدیث وی را انکار کرده و تصدیقش نکرده است.

مطرف بن عبدالله روایت کرده که عمران بن حصین گفته است: «به خدا سوگند اگر می‌خواستیم از رسول خدا ﷺ حدیث بگویم دو روز کامل پشت‌سرهم حدیث می‌خواندم، اما مردانی از اصحاب رسول خدا ﷺ که شنیده‌های مرا شنیده‌اند و دیده‌هایی مرا دیده‌اند احادیثی می‌گویند که به آن صورتی که می‌گویند نیست، و این باعث سستی در من می‌شود؛ و می‌ترسم برای من نیز چیزی مشتبه شود همان طور که برای آن‌ها مشتبه شده است. پس من به تو می‌گویم آن‌ها در اشتباه‌اند، نه اینکه مورد اعتماد نباشند.»^۱

ما می‌بینیم با دور شدن از روزگار رسول خدا، نسبت‌دادن نکوهش به یکدیگر برای کذب و خطا در حدیث‌خوانی از رسول خدا فزونی می‌یابد؛ تا آنجا که می‌بینیم عبدالله بن عباس تلویحاً به فراوان بودن وهم و دروغ‌پردازی نسبت به رسول خدا ﷺ اشاره می‌کند؛ به طوری که این وضعیت او را به ترک حدیث‌خوانی از رسول خدا ﷺ فرامی‌خواند.

مسلم در مقدمه صحیح خود با سندش از طاووس نقل کرده و گفته است: «این شخص یعنی بشیر بن کعب- نزد ابن عباس آمد و شروع به حدیث‌گفتن کرد. ابن عباس به او گفت فلان و فلان حدیث را دوباره بگو. او هم دوباره تکرار کرد؛ و شروع به گفتن حدیث کرد. سپس گفت: فلان و فلان حدیث را تکرار کن؛ و او تکرار کرد. به او گفت: من متوجه نمی‌شوم آیا تو

مسئولشان بود- در میانشان حضور داشت گفتیم. ابویوب آن را انکار کرد و گفت: به خدا سوگند گمان نمی‌کنم هرگز رسول خدا ﷺ این حرفی را که تو گفتی گفته باشد. این گفته بر من گران آمد، خدا را قسم دادم اگر خدا مرا سلامت نگه دارد تا جنگم تمام شود این را از عتبای بن مالک - اگر او را زنده در مسجد قومش ببینم- سؤال کنم. جنگ تمام شد و به حج یا عمره رفتم. سپس به مدینه و نزد بنی‌سالم رفتم و عتبای شیخی بود نایبنا که برای قومش نماز می‌گزارد. وقتی سلام نمازش را گفت من به او سلام دادم و گفتم چه کسی هستم؛ و سپس آن حدیث را از وی پرسیدم، و او آن حدیث را همان طور برایم گفت که نخستین بار گفته بود.» صحیح بخاری: ج ۲ ص ۵۵ و ۵۶.

۱. تأویل مختلف الحدیث، ابن قتیبة دینوری (ت ۲۷۶ق): ص ۴۲.

همه احادیث مرا می‌دانی و این یکی را انکار می‌کنی، یا همه احادیث مرا انکار می‌کنی و این یکی را می‌دانی؟ ابن عباس گفت: وقتی دروغ به رسول خدا نسبت داده نمی‌شد ما از رسول خدا ﷺ حدیث می‌گفتیم، و وقتی مردم سوار بر مرکب سرکش و شتر رام شدند ما حدیث گفتن از آن حضرت را ترک گفتیم.»^۱

میزان اعتراض ابن عباس نسبت به بشیر بن کعب، و حتی اشاره به دروغ‌گویی وی در حالی که از تصریح به آن خودداری کرده واضح است؛ و چه بسا به قول معروف یک اشاره از صد تا تصریح بهتر است. این ماجرا حتی سرزنش و تحقیر بشیر بن کعب توسط ابن عباس را نشان می‌دهد؛ در حالی که بشیر بن کعب از تابعین است، و از ابوذر و ابودرداء و ابوهریره و دیگران روایت کرده، و بخاری در صحیح خود و دیگر صاحبان صحاح سته از او روایت کرده‌اند، و نیز نسایی و ابن سعد و عجلی و دارقطنی و دیگران او را توثیق کرده‌اند.^۲ اینکه «بشیر بن کعب» تابعی ثقه‌ای بوده، از نظر عبدالله بن عباس سودی برایش نداشته است، و او به حدیثش اهمیتی نداد و توجهی نکرد؛ بلکه منزلت او و حدیثش را به دلیل مخلوط شدن به وهم یا کذب با توجه به موضعی که ابن عباس در داستان فوق اتخاذ کرده، تحقیر کرده است.

مسلم در مقدمه صحیحش با سند خود از قیس بن سعد، از مجاهد نقل کرده است، گفت: «بشیر عدوی نزد ابن عباس آمد و شروع به حدیث‌خوانی کرد و گفت رسول خدا ﷺ چنین فرمود و رسول خدا ﷺ چنان فرمود. ابن عباس هم به حدیث او توجهی نداشت و به او نگاه نمی‌کرد. گفت: ای ابن عباس چه شده است که حدیثی را که از رسول خدا ﷺ برای تو

۱. صحیح مسلم: ج ۱ ص ۱۰.

۲. تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی: ج ۱ ص ۴۱۳ و ۴۱۴ به شماره ۸۷۳؛ سیر اعلام النبلاء، شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی (ت ۷۴۸ق)، اشراف و تخریج: شعیب ارنؤوط، تحقیق حسین اسد، چاپ نهم، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۳م، ناشر: مؤسسة الرسالة، بیروت - لبنان: ج ۴ ص ۳۵۱ به شماره ۱۳۱.

می‌خوانم می‌شنوی اما توجه نمی‌کنی؟ ابن عباس گفت: ما روزگاری وقتی می‌شنیدیم مردی از رسول خدا ﷺ حدیث می‌خواند چشمانمان گشاد می‌شد و به‌دقت به او گوش می‌کردیم؛ اما وقتی مردم سوار مرکب سرکش و شتر رام شدند ما هم دیگر از مردم چیزی اخذ نخواهیم کرد مگر آنچه را که خود می‌شناسیم.»^۱

در اینجا نیز ابن عباس احادیث بشیر بن کعب عدوی را رد می‌کند و کار به جایی می‌رسد که به او حتی نگاه نمی‌کند و گوش نمی‌دهد و به چیزی که بشیر از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند توجهی نشان نمی‌دهد، و این نهایت تحقیر و کوچک‌شمردن است. ابن عباس این رفتار خود را با فراوان بودن دروغ‌گویی‌ها و توهمات و اشتباهات در روایت کردن از پیامبر ﷺ توجیه می‌کند، و همان‌گونه که در این داستان روشن است. به بشیر بن کعب اعتراض می‌کند.

یکی از مهم‌ترین نکات این ماجرا، این گفته ابن عباس است: «از مردم چیزی نخواهیم گرفت جز آنچه را که خود می‌شناسیم.» یعنی آنچه را که از سنت و هدایت و سیره رسول خدا ﷺ شناخته شده است. او در مقابله با دروغ‌ها و خطاهای فراوان نگفت چیزی اخذ نخواهیم کرد به جز آنچه ثقات روایت می‌کنند، و این به دیدگاه و رویکرد استوارشده در ذهن صحابه درباره چگونگی ممانعت در برابر دروغ‌گویی‌ها و توهمات فراوان حدیثی دلالت می‌کند که همان دیدگاه نقد متن و عرضه به سنت‌های شناخته شده است، نه روش و رویکرد سندی؛ زیرا او روایت شخصی را که از نظر همه یک تابعی ثقة است رد کرده و به دیدگاه و روش خودش در چگونگی تعامل با روایات تصریح کرده، که عبارت است از اخذ آنچه خودش می‌شناسد نه آنچه را که نمی‌شناسد، و همان‌طور که واضح است. متمایز کردن حدیث معروف از حدیث منکر از طریق نقد متن انجام می‌شود، نه با استفاده از سند.

تأکید بر نقد و بررسی متن را پیش‌تر از سوی عایشه دختر ابوبکر نیز مشاهده کردیم.

ملاحظه می‌کنیم او بر احادیثی که از رسول خدا ﷺ شناخته شده‌اند و آنان که ناشناخته‌اند تأکید می‌ورزد؛ مثل در روایت زیر:

ابن‌عساکر با سند خود از زهری روایت کرده است که عایشه گفت: «ای اهل عراق، اهل شام بهتر از شما هستند. گروه بزرگی از اصحاب رسول خدا ﷺ به سوبشان رفتند و آن‌ها حدیث‌هایی برای ما گفتند که ما آن‌ها را می‌شناسیم، اما گروه کوچکی از اصحاب رسول خدا ﷺ به سوی شما آمدند و شما احادیثی برای ما خواندید که ما آن‌ها را هم می‌شناسیم و هم نمی‌شناسیم.»^۱

ملاحظه می‌کنید وی دربارهٔ اهل شام می‌گوید: «به ما احادیثی گفتند که ما آن‌ها را می‌شناسیم.» و دربارهٔ اهل عراق: «شما احادیثی برای ما خواندید که ما آن‌ها را هم می‌شناسیم و هم نمی‌شناسیم.» در حالی که چیزی از وثاقت یا عدالت راویان را برای اعتبارسنجی و نقد روایات ذکر نکرده است.

از آنچه تقدیم شد روشن می‌شود آنچه در آن زمان به آن تکیه می‌شد نقد متون احادیث و بسنده‌نکردن به فقط روایت ثقه بود، و فرقی نمی‌کرد این فرد ثقه از چه شهرت و جایگاهی برخوردار بوده است؛ و حتی اگر سیره‌ای برای متشرعین در جامعهٔ صحابهٔ پیامبر خدا محمد ﷺ وجود داشت بی‌شک سیرهٔ نقد و بررسی متن و عرضه به قرآن و سنت ثابت بوده است. شکی نیست که دیدگاه نقد سند و اعتماد بر اخبار آحاد به‌عنوان یک روش، بعدها توسط واعظان درباری به‌جهت بازارگرمی و تأیید مذاهب منحرف پایه‌ریزی شد، تا حکومت‌های طاغوتی را که با جعل اخبار توسط واعظان درباری حمایت می‌شد استوار سازند؛ همان کسانی که به‌عنوان ثقات اسلام و افراد معتمد در روایت ترویج شدند، و به‌دنبال آن علم رجال یا علم جرح‌و‌تعديل متولد شد؛ همان علمی که عموم امت شیفته‌اش شدند، آن هم چه شیفتگی‌ای!

۱. تاریخ مدینه دمشق، ابن‌عساکر: ج ۱ ص ۳۲۶ و ۳۲۷.

و هر مذهب و طایفه‌ای با روایانی متمایز شد که به آن‌ها اعتماد کردند و آن‌ها را به‌عنوان علمای اعلام مقدم دانستند؛ البته به‌همراه طعنه‌زدن و عیب‌جویی از روایانی که با نقل طعنه نسبت به ائمه‌شان شناخته می‌شوند یا خلاف عقیده و نظر مورد انتخابشان را نقل می‌کنند، چه در سطح عقیدتی، چه فقهی و چه عملی.

پس اثبات عدم حجیت خبر آحاد مجرد، رویکرد سندی را از پایه و اساس ویران می‌کند؛ زیرا این دیدگاه بر خبر ثقه استوار است نه چیز دیگر؛ و با معتبرنبودن خبر ثقه به‌تنهایی و پناه‌جستن به روش نقد و بررسی متن، روش سندی از اصل و اساس ویران می‌شود و صرفاً یک نام از آن باقی می‌ماند که هیچ فایده‌ای ندارد و سودی نمی‌رساند. پس فرقی نمی‌کند اخبار چه از طریق روایان عادل برای ما نقل شوند و چه از طریق غیر از آن‌ها، محور پذیرفتن و نپذیرش فقط عبارت است از نقد و بررسی متن و عرضه به قرآن و سنت ثابت‌شده. ثقه عادل هرچند دروغ نمی‌گوید و عامدانه خطا نمی‌کند، بی‌شک احتمال دارد دچار خطا و سهو و فراموشی شود؛ و شخص دروغ‌گو و فاسق ممکن است در بسیاری از خبرها راست گفته باشد، و بدون تحقیق و تبیین نمی‌توان به دروغ‌بودن همه اخبارش یقین حاصل کرد.

پس ادعای اعتماد صحابه به خبر آحاد مجرد، صرفاً گزافه‌گویی و تحکمی روشن است و نمی‌توان به آن اعتماد یا توجه کرد؛ البته پس از اینکه از موضع‌گیری آن‌ها در رد و اعتراض و نقادی احادیث یک‌دیگر مطلع شدیم و اینکه دیگر افراد جامعه نیز از پدیده رد یا اعتراض به اخبار ثقات شگفت‌زده نمی‌شدند؛ و این نشان‌دهنده مشروعیت این پدیده و مورد قبول بودنش برای همه بوده است. حتی از اخبار بسیاری مشاهده می‌کنیم برخی، اخبار آحاد را در جامعه در بوته نقد قرار می‌دادند، و جامعه نسبت به موضع‌گیری آن‌ها به دیده احترام نگاه می‌کرد، و ما ترک یا تقبیحی حتی نسبت به موضع‌گیری کسانی که در پذیرفتن اخبارشان سخت‌گیری می‌کردند مثل عمر بن خطاب و عایشه دختر ابوبکر و دیگران - نیافتیم. اگر راه و روش مورد اعتماد پذیرفتن خبر ثقه به طور مطلق بود، اعتراض و تقبیح جامعه آن زمان یا دست‌کم برخی مواضع طردکننده و محکوم‌کننده - که ناقض رویکرد رایج و شناخته‌شده در جامعه بود - برای

ما نقل می‌شد، و چنین پذیرفتن یا سکوتی دیده نمی‌شد؛ گویا کسانی که به رد و اعتراض به اخبار آحاد اقدام می‌کردند این کار را به‌عنوان یک تکلیف واجب شناخته‌شده مثل نماز و روزه و زکات انجام می‌دادند.

مسئله ریشه‌یابی و حقیقت‌پژوهی درباره روش صدر اول مسلمان‌ها برای اعتبارسنجی اخبار، در نهایت اهمیت و اولویت شمرده می‌شود؛ چراکه افراد بسیاری برای مخفی کردن و پوشاندن و منزوی و ضعیف کردن و کاستن از ارزش و اصالت آن تلاش کردند، تا آنکه کار به جایی رسید که عده‌ای اخباری را که روش عرضه به کتاب خداوند متعال را خاطر نشان می‌کنند به جعلیات زنداقه و ملحدین نسبت داده‌اند^۱ و این نشان می‌دهد این قوم چقدر از رویکرد اصیل مصطفی صاحب شریعت ﷺ و نسل اول امت او به‌دور هستند.

تلاش برای شناخت و بررسی وضعیت امت در قرن اول و چگونگی رفتارشان برای پذیرفتن یا نپذیرفتن اخبار، راه را در برابر بدعت‌گذاری رویکردهای جایگزین دیگر می‌بندد؛ رویکردها و روش‌های جایگزینی که جایگاه روشی را که محمد نبی ﷺ بنیان نهاده بود اشغال می‌کنند، و این عاملی است که در اثر نفوذ اخبار جعلی و دروغین به میراث احادیث اسلامی، به انحراف و ظهور بدعت‌ها و پراکندگی و هرج و مرج امت منجر می‌شود، که این به‌معنای بنا نهادن اعتقادات، فقه، اخلاق و تاریخ بر اساس اختلافات و جعلیات، و جا زدن آن‌ها در میان صفوف امت با لباس دین و به اسم پیامبر خدا محمد ﷺ است؛ و این به‌معنای واقعی کلمه نتیجه‌ای است سخت هولناک؛ چراکه دین‌ها قطعاً و یقیناً از طریق بنا نهاده شدن و استوار شدن بر متون وارداتی و جعلی، دچار دگرگونی می‌شوند؛ مصیبتی که ناشی از هوا و هوس و تعصب و حب دنیا و ایجاد حکومت‌ها و زمامداری‌های سیاسی کسانی است که بدون

۱. مراجعه شود به: البحر المحیط فی اصول الفقه، بدرالدین محمد بن بهادر بن عبدالله الزرکشی (ت ۷۹۴ق)، ضبط نصوص و تخریج احادیث و تعلیق: دکتر محمد محمد تامر، چاپ اول، ۱۴۲۱ق / ۲۰۰۰م، ناشر: دار الکتب العلمیة، بیروت - لبنان، ج ۳ ص ۲۳۷.

اذن و اجازه و شایستگی بر منبر رسول خدا ﷺ تکیه زده‌اند، و نیز ناشی از برکناری خلفای خدا و جانشینان رسول خدا و دور کردنشان از حق شرعی‌شان است که فقط در خور آنان بوده است؛ و حتی کار به جایی رسید که آن‌ها برای تقرب به مدعیان و فرزندان مدعیان یعنی همان کسانی که زمین از پلیدی و راه‌رفتنشان بر روی خود استغاثه می‌کند- برگزیدگان خلق خدا را طرد و زندانی کردند و به قتل رساندند.

اما استدلال برای پذیرفتن حجیت اخبار آحاد در روزگار صحابه، براساس پذیرفتن اخبار آحاد توسط صحابه بدون اینکه هیچ چیز دیگری غیر از وثاقت راوی مثل تعدد و قسم‌دادن- درخواست نمایند همان طور که بارها گفتیم هیچ کمکی به آن‌ها نمی‌کند؛ زیرا ممکن است آن خبر قبلاً از طرق دیگری- که به آن تصریح نکرده‌اند- به آن‌ها رسیده باشد، و نیز ممکن است به قرائن دیگری- اعم از قرائن داخلی و خارجی- که به صدق خبر گواهی می‌دهد تکیه کرده باشند، یا اینکه به موافق بودن آن با کتاب خداوند متعال و سنت نبی مصطفی ﷺ علم و یقین داشته‌اند. پس نمی‌توان به نفی اعتمادشان بر آن قرائن و شواهد قطع و یقین داشت؛ و بدیهی است این نکته، استدلال بر خلاف آن را نفی می‌کند. پس نظر کسانی که ادعا می‌کنند آن‌ها خبر را فقط به‌خاطر وثاقت راوی می‌پذیرفتند فقط در حد یک حدس و احتمال و بدون هیچ دلیلی باقی خواهد می‌ماند. اما اینکه گفته شود آن‌ها به نقد و بررسی متن و عرضه به کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ تکیه می‌کردند و به اخبار آحاد پاسخ می‌دادند، این روش از طریق اخبار صحیح و مشهور و روایت‌شده در صحاح و کتاب‌های سنت و مسندهای معتبر برای پیروان روش سندی، قطعی و یقینی است؛ پس چگونه می‌توان ظن را بر یقین، و حدس را بر حس مقدم نمود؟!

به این ترتیب روشن می‌شود استدلال به آیه نفر و آیه نبأ برای حجیت خبر آحاد تام و کامل نیست؛ زیرا:

۱. اگر از نظر مسلمان‌ها دلالت این آیات و دیگر آیات- بر حجیت خبر آحاد مشخص و معلوم بود سیره و روش آن‌ها مبتنی بر نقد و بررسی متون به‌جای در نظر گرفتن راویان

احادیث- بنا نمی‌شد، و به احادیث ثقات صحابه و... اعتراض و آن‌ها را رد نمی‌کردند، و اعتراض مسلمان‌ها به کسی که دربارهٔ خبر واحد ثقه شک و تردید روا می‌داشت یا آن را رد می‌کرد برای ما نقل می‌شد؛ چرا که وی در این صورت با متون قرآنی- که دلالتشان بر حجیت خبر آحاد معلوم و مشخص بوده است- مخالفت کرده است؛ یعنی چگونه آیهٔ نبأ یا آیهٔ نفر بر حجیت خبر آحاد دلالت می‌کند در حالی که ما می‌بینیم صحابه و دیگران اخبار ثقات را با جرئت و جسارت تمام و بدون کوچک‌ترین تردیدی رد می‌کنند؟!

۲. و اگر از نظر صحابه و تابعین و افراد پس از آنان آیاتی قرآنی با دلالت واضح و روشن بر حجیت خبر آحاد وجود می‌داشت قطعاً در این خصوص از آن‌ها احادیث یا روایاتی از پیامبر یا اوصیایش (صلوات الله علیهم) برای ما نقل می‌شد؛ زیرا این از جمله مسائل اساسی و جزو مغز و هستهٔ شریعت و از نخستین مصادیق مورد ابتلای همگان است؛ پس امکان ندارد به این نکته‌ای که تضمین‌کنندهٔ امنیت شریعت، و واسطه و حجت میان معصومین و شیعیانشان تا قیام قیامت به شمار می‌رود بی‌توجهی شده باشد، و این در حالی است که مسائلی با جزئیات کامل برای ما نقل شده است که به هیچ‌وجه با چنین مسئلهٔ عظیمی قابل قیاس نیست.

۳. مسئله فقط به نقل نشدن هیچ روایت یا خبری که دلالت آیه‌ای از قرآن را بر حجیت خبر آحاد تفسیر کند خلاصه نمی‌شود؛ بلکه حتی روایاتی نقل شده‌اند که رویکرد سندی و صرفاً اتکا به وثاقت راویان را نادیده گرفته و تحقیر کرده‌اند.

از محمد بن مسلم روایت شده است، گفت: اباعبدالله امام صادق علیه السلام فرمود: «ای محمد، روایتی که از شخص نیکوکار یا گناهکار به تو می‌رسد و موافق قرآن بود آن را بگیر، و روایتی

را که از شخص نیکوکار یا گناهکار به تو می‌رسد و مخالف قرآن بود آن را اخذ نکن.»^۱

دقت داشته باشید امام صادق علیه السلام روی ملاک پذیرفتن یا نپذیرفتن اخبار تأکید می‌کند، که عبارت است از موافقت یا مخالفت با کتاب خداوند متعال؛ و در عین حال خاطر نشان می‌کند وثاقت یا ضعف راوی در اعتماد به اخبار هیچ دخالتی ندارد. لذا آن حضرت روایت فرد نیکوکار و گناهکار را از نظر پذیرفتن - اگر موافق کتاب خدا باشد - یکسان قرار داده، و روایت فرد نیکوکار و گناهکار را نیز از نظر رد کردن - اگر مخالف کتاب خداوند عزوجل باشد - یکسان قرار داده است.

از ابن ابی‌یعفور نقل شده است که از امام صادق علیه السلام درباره اختلاف احادیثی سؤال کرد که راویان برخی از آن‌ها مورد وثوق ما هستند، در حالی که راویان برخی دیگر از نظر ما قابل اعتماد نیستند. ایشان علیه السلام فرمود: «وقتی به شما حدیثی رسید و برایش شاهدی از کتاب خدا یا از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یافتید که هیچ [و آن را بپذیرید]؛ در غیر این صورت کسی که آن را آورده است به آن سزاوارتر است.»^۲

به نظر می‌رسد روش مبتنی بر سند که در آن زمان و به‌خصوص در میان مخالفین اهل بیت علیهم السلام بر آن تأکید می‌شد به‌عنوان روش و رویکردی برای پذیرفتن اخبار از ثقات و رد اخبار غیرثقات در ذهن ابن ابی‌یعفور رسوخ کرده بود، و وی خواسته است اقراری برای این دیدگاه یا دلیلی شرعی برای کنار گذاشتن و ترک این روش به دست آورد؛ و بعید به نظر می‌رسد ابن ابی‌یعفور از قبل در ذهن خود هیچ پیش‌زمینه‌ای درباره یکی از این دو حالت نداشته باشد. پاسخ امام صادق علیه السلام چیزی را که در سؤال ابن ابی‌یعفور وجود داشت یعنی وثاقت و عدم

۱. تفسیر عیاشی، ابوالنظر محمد بن مسعود بن عیاش سلمی سمرقندی معروف به عیاشی، تحقیق حاج سید هاشم رسولی محلاتی، المكتبة العلمية الاسلامية - طهران، ج ۱ ص ۸؛ بحار الانوار، شیخ محمد باقر مجلسی، چاپ دوم تصحیح شده، ۱۴۰۳/ق ۱۹۸۳، م. ناشر: مؤسسه الوفاء، بیروت - لبنان، ج ۲ ص ۲۴۴.

۲. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

وثاقت. از صحنه خارج کرد و به‌طور کامل از آن چشم پوشید، و به‌طور مشخص بر رویکرد عرضه به کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ تأکید فرمود، و پذیرفتن اخبار را فقط به شرطی که شاهدی از کتاب خدا یا سنت رسول خدا ﷺ برایش وجود داشته باشد منحصر فرمود.

محقق یوسف بحرانی در شرح این روایت توضیح داده، گفته است:

«آن حضرت ﷺ وثاقت [راوی] را ترجیح نداد، و نفرمود فقط به روایتی که به راوی اش اطمینان داری عمل کن و آن دیگری را که به راوی اش اطمینان نداری رها کن؛ در حالی که سؤال دربارهٔ اختلاف ناشی از روایت ثقه و غیر ثقه بوده است.»^۱

و دلالت این روایات و دیگر روایات به‌طور کامل با ادعای دلالت برخی از آیات قرآنی مثل آیهٔ نفر و آیهٔ نبأ بر حجیت خبر آحاد در تضاد است. حجیت خبر آحاد قائم به وثاقت راوی است؛ در حالی که شما مشاهده کردید امام صادق ﷺ چگونه در گفت‌وگو با محمد بن مسلم و ابن ابی‌یعفور به‌طور کامل به این نکته بی‌توجهی می‌فرماید و به‌هیچ‌وجه توجهی به آن ندارد و حتی هیچ اشاره‌ای به وهن و سستی آن نمی‌کند و حتی تذکری جانبی هم نمی‌دهد، و تمامی تأکید خود را مبتنی بر موافق بودن با کتاب خدا و سنت نبی اش ﷺ قرار داده است.

از سماعه، از امام صادق ﷺ روایت شده است، گفت: از امام پرسیدم: مردی هست که دو نفر از هم‌مذهبان‌ش نسبت به موضوعی، دو روایت مختلف برایش نقل می‌کنند، به طوری که یکی او را به آن امر می‌کند و دیگری نهی‌اش می‌کند. او چه کند؟ فرمود: «آن را به تأخیر بیندازد تا کسی را ببیند که به او خبر دهد؛ پس در آسانی خواهد بود تا وقتی که او را ملاقات کند.» و در روایت دیگر: «هرکدام از آن دو را که از باب تسلیم اخذ کنی در آسایش و فراخی

۱. الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، شیخ یوسف بحرانی (ت ۱۸۶۱ق)، مؤسسة النشر الاسلامی تابع جامعه مدرسین قم مشرفه، نشر توسط شیخ علی آخوندی: ج ۱ ص ۹۷.

خواهی بود.»^۱

حر عاملی در «الوسائل» گفته است:

«محمد بن ادریس در پایان «السرائر» به نقل از «مسائل الرجال علی بن محمد امام هادی (علیه السلام)» نقل می‌کند که محمد بن علی بن عیسی به ایشان نامه نوشت و از ایشان پرسید در علمی که از پدران و اجداد شما (علیهم السلام) برای ما نقل می‌شود اختلافاتی ایجاد شده است؛ حال با وجود چنین اختلافاتی چگونه به آن‌ها عمل کنیم؟ آیا باید مسائل مورد اختلاف را فقط به شما ارجاع دهیم؟ امام (علیه السلام) نوشت: **به آنچه دانستید سخن ماست عمل کنید، و آنچه را ندانستید به ما بازگردانید.**»^۲

سماعة بن مهران از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است، گفت: عرض کردم: دو حدیث به ما می‌رسد که یکی دستور می‌دهد اخذ کن در حالی که دیگری نهی می‌کند. فرمود: «به هیچ کدام عمل نکن تا وقتی صاحب را ببینی و از او بپرسی.» عرض کردم: اگر مجبور باشیم به یکی از آن دو عمل کنیم چه؟ فرمود: «چیزی را اخذ کن که در آن مخالفت با عامه باشد.»^۳

در روایات فوق‌الذکر حیرت و سرگردانی روشنی را در کسانی که درباره اختلاف راویان در احادیث سؤال می‌کنند مشاهده می‌کنیم؛ و به‌رغم این، ما نمی‌بینیم ائمه (علیهم السلام) شیعیان خود را به ترجیح صفات راوی و اخذ روایات افراد ثقه و نه دیگران - حواله بدهند. اگر ائمه (علیهم السلام) به حجیت خبر واحد ثقه اعتقاد داشتند مسئله فیصله می‌یافت و آن‌ها (علیهم السلام) به حل مشکل از طریق ارجاع شیعیانشان به تمسک جستن به اخبار افراد ثقه و ترک اخبار کسانی که وثاقتشان ثابت نشده است اقدام می‌کردند.

۱. کافی: ج ۱ ص ۶۶.

۲. وسائل الشیعة (آل‌البيت): ج ۲۷ ص ۱۱۹ و ۱۲۰.

۳. وسائل الشیعة (آل‌البيت): ج ۲۷ ص ۱۲۲.

۴. اگر واقعاً متونی قرآنی برای اثبات حجیت خبر آحاد وجود داشت در این صورت روایات متواتر با زبان قاعده‌سازی و قانون‌سازی برای رویکرد عرضه به کتاب و سنت برای اعتماد و قبول اخبار وارد نمی‌شد؛ زیرا اخبار «عرضه» [به کتاب و سنت] حجیت خبر آحاد را به‌طور کامل منتفی می‌کنند؛ چراکه این روایات، پایه و اساس پذیرفتن را بر مدار عرضه به کتاب و سنت قرار می‌دهند، نه صرفاً توجه به وثاقت راویان؛ و به جان خودم سوگند این روایات هیچ ارزش حقیقی برای حجیت خبر آحاد باقی نمی‌گذارند؛ چراکه بدیهی است این دیدگاه، قانون‌سازی و قاعده‌سازی در برابر قانون‌سازی و قاعده‌سازی اهل بیت علیهم‌السلام است.

روایات «عرضه» فراوانند و بنده در اینجا فقط به تعدادی از آنها بسنده می‌کنم:

- أ - از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است، فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «بر هر حقیقی و بر هر درستی نوری است؛ پس آنچه را موافق کتاب خدا باشد بگیری و آنچه را مخالف کتاب خدا باشد رها کنی.»^۱
- ب - از ایوب بن راشد، از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است، فرمود: «حدیثی که موافق قرآن نباشد زخرف [آمیخته با دروغ] است.»^۲
- ج - هشام بن حکم و دیگران از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در منا خطبه ایراد کرد و فرمود: «ای مردم، آنچه از من به شما برسد که موافق کتاب خداست پس آن را من گفته‌ام، و آنچه به شما برسد و مخالف کتاب خدا باشد من آن را نگفته‌ام.»^۳

۱. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۲. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۳. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

د - از ایوب بن حر نقل شده است، گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

«هر چیزی به کتاب و سنت عرضه می‌شود، و هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد زخرف [آمیخته با دروغ] است.»^۱

ه - از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت شده است، فرموده‌اند: «هیچ گفته‌ای را نمی‌توان به ما نسبت داد مگر آنچه با کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله موافق باشد.»^۲

و - حسن بن جهم، از عبد صالح [امام رضا] علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود:

«اگر دو حدیث مختلف برای شما آمد هر دو را به کتاب خدا و احادیث ما عرضه

کنید؛ اگر شبیه آن‌ها بودند درست است، و اگر شبیه آن‌ها نبودند باطل است.»^۳

ه. از جمله شواهدی که قائل شدن به دلالت آیات قرآنی بر حجیت خبر واحد را سست

می‌کند نفی و انکار بزرگان علمای متقدمین شیعه است؛ علمایی مثل شیخ مفید (ت

۴۱۳ق)، ابن‌قبة،^۴ سید مرتضی (ت ۴۳۶ق)، قاضی عبدالعزیز بن براج طرابلسی (ت

۱. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۲. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۹؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۲۴۴.

۳. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۹.

۴. سید محسن امین در اعیان الشیعة، تحقیق و تخریج: حسن الامین، ناشر: دارالتعارف للمطبوعات، بیروت - لبنان (۳۸۰/۹) گفته است: «ظاهراً او از اهالی قرن چهارم است...» و شیخ ابوالعباس احمد بن علی بن احمد بن عباس نجاشی اسدی کوفی (ت ۴۵۰ق) در فهرست اسماء مصنفین شیعه (رجال نجاشی)، تحقیق: سید موسی شبیری زنجانی، مؤسسه النشر الاسلامی تابع جامعه مدرسین فی قم مشرفه، چاپ پنجم، ۱۴۱۶ق، ص ۳۷۵ به شماره ۱۰۲۳ گفته است: «محمد بن عبدالرحمان بن قبه: رازی ابوجعفر، متکلم، بزرگ‌منزلت، با حسن اعتقاد، با گفتاری قوی. وی قبلاً از معتزله بود، ولی بینا شد و تغییر مذهب داد...»

سید محسن امین در اعیان الشیعة (۳۸۰/۹) در شرح حال ابن‌قبة گفته است: «از او مشهور است که به محال بودن عقلی تعبد به خبر واحد قائل است، و استدلالش این است که عمل به اخبار آحاد موجب حلال کردن حرام و حرام کردن حلال می‌شود؛ و دلیل دومش این است که اگر در اخبار معصوم علیه السلام اعتماد به خبر واحد مجاز بود در این صورت اعتماد به آن در اخبار خداوند متعال نیز جایز می‌شد و این باطل است، پس آن نیز باطل می‌شود.»

(۴۸۱ق)، حمزة بن علی بن زهره حلبی (ت ۵۸۵ق)، شیخ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی (ت ۵۴۸ یا ۵۶۱ق)، ابن‌ادریس حلی (ت ۵۹۸ق)، و دیگران.^۱

حتی سید مرتضی علیه السلام به اجماع شیعه بر عدم تعبد به اخبار آحاد تصریح کرده، و این رویه را از ضروریات مذهب برشمرده است؛ به طوری که وی مخالف و موافق را از آن طریق می‌شناسند.

سید مرتضی گفته است:

«همه اصحاب ما از سلف و خلف و متقدمین و متأخرین از عمل به اخبار آحاد و قیاس در شریعت منع کرده‌اند. آن‌ها کسی را که قائل به این دو باشد و در شریعت به این دو تعلق خاطر داشته باشد، به شدت عیب‌جویی می‌کنند؛ تا آنجا که این رویکرد به دلیل وضوح و گسترشی که دارد- به یکی از بدیهیات آن‌ها تبدیل شده است، و در میان مذاهب هیچ شک‌وت‌زدیدی نسبت به آن وجود ندارد.»^۲

همچنین گفته است:

«... و بر این اساس که برای همه مخالفین و موافقین امامیه، علم [و یقین] حاصل شده است که آن‌ها در شریعت به خبری که علم‌آور نباشد عمل نمی‌کنند؛ و این، تبدیل به شعاری برای آن‌ها شده است که با آن شناخته می‌شوند؛ همان طور که نفی قیاس در شریعت از جمله شعارهای آنان است که هرکس با آن‌ها نشست و برخاستی داشته باشد این

۱. مراجعه کنید به: تاریخ التشریح الاسلامی، دکتر شیخ عبدالهادی فضلی، دار الکتب الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۷ق/ ۲۰۰۶م، ص ۳۴۷. فرائد الاصول، شیخ مرتضی انصاری، (ت ۱۲۸۱ق)، چاپ اول، ۱۴۱۹ق، چاپخانه: باقری- قم، ناشر: مجمع فکر الاسلامی، ص ۲۴۰؛ نظریة السنة فی الفكر الامامی الشیعی، حیدر حب الله: ص ۷۳ تا ۹۶.

۲. رسائل المرتضی، سید مرتضی علم الهدی ابوالقاسم علی بن حسین موسوی (ت ۴۳۶ق)، تقدیم سید احمد حسینی، آماده‌سازی: سید مهدی رجایی، ۱۴۰۵ق، چاپخانه: سیدالشهداء- قم، ناشر: دارالقرآن کریم، قم: ج ۱ ص ۲۰۳.

را می‌داند.»^۱

و ابن‌ادریس حلی بر اجماع سلف و خلف شیعه بر متعبد نبودنشان به خبر آحاد تأکید کرده^۲ و گفته است:

«... زیرا خبر واحد -راوی اش هرکسی که باشد- موجب علم و عمل نمی‌شود، و در میان اصحاب ما هیچ اختلافی در این خصوص وجود ندارد؛ و از جمله معلوماتی که تقریباً از جمله ضروریات محسوب می‌شود این است که روش اصحاب ما، ترک عمل به اخبار آحاد بوده است، و هیچ‌کدام از آن‌ها شک و تردید و مخالفتی در آن ندارند.»^۳

و نیز گفته است:

«... و به جریان انداختن آن با اخبار آحاد نه علمی به بار می‌آورد و نه عملی؛ به خصوص بر مبنای مذهب اصحاب ما فقهای اهل بیت (علیهم‌السلام) -چه سلف و چه خلفشان- درباره اخبار آحاد، و اینکه آن‌ها با توجه به آنچه در ابتدای این کتاب بیان کردیم و توضیح دادیم - بر ترک عمل به آن اجماع داشته‌اند.»^۴

این اجماع نقل شده حتی اگر عملاً به بطالان تعبد به اخبار آحاد و عدم وجود آیات قرآنی که دلالتشان در میان پیروان اهل بیت (علیهم‌السلام) برای عدم حجیت خبر آحاد معلوم است دلالت نکند، بدون تردید به ما نشان می‌دهد این مسئله دست‌کم محل نزاع و اختلاف بوده است. پس چگونه یک مذهب بر پایه و اساسی متزلزل بر پا می‌شود که علما در نفی و اثباتش به شدت دچار اختلاف بوده‌اند؟!

۱. رسائل المرتضی: ج ۳ ص ۳۰۹.

۲. مراجعه کنید به: نظریة السنة فی الفكر الامامی الشیعی: ص ۸۹ و ۹۰.

۳. السرائر، ابوجعفر محمد بن منصور بن احمد بن ادريس حلی (ت ۵۹۸ هـ). مؤسسه النشر الاسلامی تابع جامعه مدرسین قم مشرفه، چاپ دوم: ۱۴۱۰ ق: ج ۱ ص ۸۲.

۴. السرائر، ابن‌ادريس حلی: ج ۱ ص ۳۳۰.

۶. اگر آیاتی قرآنی برای عهده‌دار شدن بیان حجیت خبر آحاد وجود داشت، بی‌تردید ما این آیات را گویا به زبان ایجاد قواعدی برای این روش می‌یافتیم؛ به‌خصوص پس از اینکه میزان عظمت و خطیر بودن این موضوع را ملاحظه کردیم. این در حالی است که آیه نَبأ دربارۀ حادثۀ معروفی نازل شده است که از جایگاه قانون‌گذاری و قاعده‌سازی کاملاً به‌دور است؛ و آیه نَفَر نیز از قانون‌گذاری مورد ادعای قائلین به حجیت خبر آحاد کاملاً به‌دور است و اصلاً به خصوص آحاد نپرداخته، بلکه لفظ «طائفه» در آن آیه قصد «تعداد» را به ما می‌رساند؛ یعنی تعدادی که مفید تواتر یا استفاضۀ مفید علم عادی یا نظری است؛ به‌علاوه این آیه، اندارشوندگان را ملزم به پذیرفتن انذار «کوچ‌کنندگان» و تسلیم به آن‌ها فقط به‌صرف «انذار» نکرده است؛ بلکه قدر متیقن، مطلوب‌بودن حذری است که در نتیجۀ اطمینان آن‌ها به راست‌گویی انذار کوچ‌کنندگان حاصل می‌شود. پس نمی‌توان بدون اینکه هیچ اثباتی حاصل شود بگوییم انذار کوچ‌کنندگان، آثار وجوبی به‌دنبال داشته است؛ مگر با قائل‌شدن به عصمت این افراد کوچ‌کننده یا با «متن محافظت‌شده» مبنی بر وجوب تسلیم به آن‌ها و تصدیقشان بدون هرگونه مقدماتی؛ و بی‌تردید چنین وضعیتی در این جایگاه برقرار نیست.

پس چگونه ادعای قاعده‌مند کردن این روش به‌عنوان حاکم بر دین از سوی خداوند متعال ادعا می‌شود؛ آن هم با آیاتی که از موضوع این روش و رویکرد مورد ادعا کاملاً به‌دور هستند و برای حل و فصل حوادث و مشکلاتی نازل شده‌اند که هیچ ارتباطی با «خصوص حجیت خبر آحاد» ندارد؟! به‌علاوه ما هیچ‌کدام از اوصیا یا صحابه یا تابعین را نیافته‌ایم که با این آیات بر حجیت خبر آحاد استدلال کرده باشد. آیا همه این افراد از دلالت این آیات بر قانون‌سازی و پایه‌گذاری حجیت خبر آحاد غافل بوده‌اند، و صاحبان رویکرد سندی پس از سپری‌شدن صدها سال چنین دلالتی را دریافته‌اند؟!

حتی اگر کوتاه بیاییم و بگوییم خداوند متعال خواسته است این آیه را به همین صورت پیچیده و مبهم نازل فرماید در این صورت باز هم کسی که مکلف به توضیح و بیان این آیه است خود صاحب شرع است نه پیروان دین. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱ (و ما ذکر را به‌سوی تو نازل کردیم، به‌خاطر اینکه برای مردم آنچه را به‌سویشان نازل شده است بیان کنی و برای اینکه بیندیشند)؛ و می‌فرماید: ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^۲ (ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم، مگر برای اینکه حقایق را که در آن اختلاف کرده‌اند برایشان توضیح دهی و برای مردمی که ایمان دارند هدایت و رحمتی باشد).

پس ما باید فقط منتظر بیان آیات توسط صاحب شرع، محمد مصطفی و عترت پاک و مطهرش (صلوات الله علیهم) باشیم؛ در حالی که ما هیچ شرح یا تفسیری برای این آیات در راستای پایه‌گذاری و قاعده‌سازی برای رویکرد سندی یا حجیت خبر آحاد نیافته‌ایم، و حتی روایات متواتری یافته‌ایم که به زبان پایه‌گذاری و قاعده‌سازی در جهت روش و رویکرد تعامل با احادیث و روایات با لحنی تند و شدید نسبت به تأویل و تخصیص و استثنا-روایت شده‌اند. این‌ها روایات عرضه به کتاب و سنت، و روایاتی در این معنا هستند که در جایگاه مخالفت با رویکرد سندی و قول به حجیت خبر آحاد قرار می‌گیرند. حال چگونه می‌توان تأویلات دور و بعید را در برابر تصریحات قطعی الدلالة قطعی‌الصدر از حجت‌های خداوند متعال و خلفایش در زمینش پذیرفت؟!

نهایت آنچه آیه نذر دلالت می‌کند وجوب حذر است که تحقیق و تبیین را لازم می‌گرداند نه ضرورت قبول و تسلیم؛^۳ و بر این اساس مفاد دلالت آیه نذر هیچ تعارضی با دلالت اخبار

۱. نحل: ۴۴.

۲. نحل: ۶۴.

۳. مراجعه شود به: العدة فی اصول الفقه (ط.ج)، شیخ طوسی (۱۰۹/۱ - ۱۱۰)، الذریعة فی اصول الفقه، سید مرتضی

عرضه ندارد؛ مگر اینکه قائل شویم آیه نذر به وجوب قبول و تسلیم در برابر اذار کوچک‌کنندگان دلالت دارد؛ بدون آنکه توضیح و تحقیق صحت اذار آنان حاصل شده باشد؛ ولی این گفته‌ای است که هیچ راهی برای توجیهش وجود ندارد، مگر در صورت قائل شدن به عصمت

علم الهدی، ابوالقاسم علی بن حسین موسوی (ت ۴۳۶ق)، تحقیق و تصحیح و مقدمه و شرح: ابوالقاسم گرچی، ۱۳۴۶ش، چاپخانه: دانشگاه تهران، (۱۰۸/۱ - ۱۰۹)؛ فراند الاصول، شیخ انصاری، (۲۸۲/۱). وی گفته است:

«ولی انصاف عدم جواز برای استدلال به آن است؛ به چند دلیل:

اول: از این کلام چیزی جز مطلوبیت حذر پس از اذار نسبت به چیزی که در مجموع تقفه می‌کند دانسته نمی‌شود؛ ولی وجوب حذر در این آیه، اطلاق ندارد؛ بلکه وجوب حذر می‌تواند متوقف بر حصول علم باشد. پس معنا چنین می‌شود: شاید برایشان علم حاصل شود و حذر کنند؛ بنابراین آیه در سیاق بیان مطلوبیت اذار نسبت به آنچه تقفه می‌کند، و مطلوبیت عمل توسط اذارشوندگان نسبت به چیزی است که اذار می‌شوند؛ و این منافاتی با اعتبار علم در عمل ندارد؛ به همین دلیل درباره آنچه علم در آن شرط است صحیح است...

دوم: تقفه واجب چیزی جز شناخت امور واقعی دین نیست. پس اذار واجب نیز اذار به این امور تقفه شده است؛ و حذری واجب نخواهد بود مگر پس از اذار به آن. پس وقتی اذارشونده نداند آیا اذار درباره امور واقعی دین صورت گرفته است یا چه در اثر خطای اذارکننده و چه به صورت عامدانه چیز دیگری بوده است، در این صورت حذر کردن واجب نخواهد بود. پس وجوب حذر منحصر به مسائلی می‌شود که اذارشونده راستی و درستی اذارکننده را نسبت به احکام واقعی در اندازی که می‌دهد بداند. این وضعیت شبیه آن است که می‌گویند اوامر مرا به فلانی خبر بده شاید انجام دهد. این آیه هم شبیه همان وضعیتی است که درباره نقل روایات وارد شده است؛ زیرا مقصود از این سخن فقط وجوب عمل به امور واقعی است نه وجوب تصدیق وی درباره آنچه حکایت می‌شود حتی با وجود دانسته نشدن مطابقتش با واقع؛ و این یک ضابطه برای وجوب عمل به خبر ظنی صادر شده از سوی مخاطب در فلان مسئله نیست... سوم: اگر کوتاه بیاییم و بپذیریم آیه به‌طور کلی - بر وجوب حذر هنگام اذار اذارکننده دلالت دارد حتی اگر مفید علم نباشد، باز هم بر وجوب عمل به خبر از آن جهت که خبر بوده است دلالت نخواهد داشت؛ زیرا اذار، به معنی رساندن پیام است به همراه ترساندن؛ پس انشای «ترساندن» در آن گنجانده شده است، و حذر عبارت است از ترس حاصل شده پس از این ترساندن که به مقتضای آن به عمل فرامی‌خواند. و بدیهی است ترساندن فقط بر واعظان در مقام وعده عقوبت برای اموری که مخاطبین حکم و وجوب و حرمتش را می‌دانند واجب است؛ همان طور که نسبت به شراب‌خواری و زناکاری و ترک نماز وعده داده می‌شود؛ یا برای ارشادکنندگان در مقام ارشاد جاهلین واجب است. پس ترساندن فقط برای بندگان یا ارشادشونده واجب است، در حالی که می‌دانیم تصدیق لفظ خبری که شخص حکایت‌کننده حکایت می‌کند و محل کلام ماست خارج از این دو حالت است...»

انذارکنندگان یا نیابت خاص آنان از سوی معصومین علیهم‌السلام؛ و البته بدیهی است که تخصیص چنین وضعیت‌هایی خارج از محل کلام ماست.

سید سیستانی در کتاب «حجیة خبر الواحد» قائل به عدم دلالت آیهٔ نفر بر حجیت خبر واحد شده و گفته است:

«پس این آیه به اینکه تعلّم - از نظر عقلی - برای همه واجب باشد و درصدد تشریح روش دیگری برای تعلّم غیر از روش تعلّم یقینی حاصل از زبان رسول خدا باشد ارتباطی ندارد؛ پس این تلاش نیز برای اثبات حجیت خبر واحد سودی ندارد.»^۱

اما «آیهٔ نبأ» نهایت آنچه این آیه دلالت می‌کند تحقیق در پذیرفتن نبأ (خبر) شخص فاسق است. و مفهوم مخالفت (وصف یا شرط) از این آیه (یعنی پذیرفتن خبر شخص عادل) دانسته نمی‌شود؛ زیرا همان طور که محققین تصریح کرده‌اند - چنین مفهومی فاقد حجیت است و دست‌کم چیزی که درباره‌اش گفته می‌شود محل اختلاف بودن آن است؛^۲ همچنین به دلیل

۱. حجیة خبر الواحد، تقریر لایحات السید علی السیستانی، به قلم سید محمد علی ربانی، نسخهٔ اولیه با توزیع چاپ محدود، ۱۴۳۷ق: ص ۱۲۸.

۲. مراجعه کنید به: العدة فی اصول الفقه (ط.ج)، شیخ طوسی (۱۱۰/۱ تا ۱۱۳)؛ الذریعة فی اصول الفقه، سید مرتضی (۱۱۰/۱ تا ۱۱۳)؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی (ت ۴۶۰ق)، تحقیق و تصحیح: احمد حبیب قصیر عاملی، چاپ اول، ۱۴۰۹ق، ناشر: مکتب الاعلام الاسلامی، (۳۴۳/۹ و ۳۴۴)؛ تفسیر مجمع البیان، شیخ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، تحقیق و شرح: گروهی از علما و محققین اخصائی، تقدیم: سید محسن امین عاملی، چاپ اول، ۱۴۱۵ق/ ۱۹۹۵م، مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، بیروت - لبنان، (۲۲۱/۹)؛ تفسیر الکاشف، محمد جواد مغنیه، چاپ سوم، ۱۹۸۱م، دار العلم للملایین، بیروت - لبنان (۱۰۹/۷ و ۱۱۰)؛ فرائد الاصول، شیخ انصاری، (۲۵۶/۱ و ۲۵۷)، و وی هنگام فهرست کردن اشکالاتی بر آیهٔ نبأ که نمی‌توان به آن‌ها پاسخ داد گفته است: «به هر حال اشکالات فراوانی بر این آیه وارد شده است که چه بسا به بیست‌و‌اندی می‌رسد، ولی بیشتر آن‌ها را می‌توان پاسخ داد. پس ابتدا اشکالاتی را که راه چاره‌ای برایشان نیست ذکر می‌کنیم و سپس به چند تا از اشکالاتی که می‌توان پاسخ داد می‌پردازیم. اما اشکالاتی که نمی‌توان به آن‌ها پاسخ داد دو اشکال است:

اول: این استدلال اگر مبتنی بر معتبردانستن مفهوم «وصف» - یعنی فسق - باشد اشکالی که به آن وارد می‌شود این است که آنچه در محل آن محقق می‌شود عدم اعتبار مفهوم در وصف است؛ به‌خصوص در وصفی که اعتماد بر

موصوف ندارد، مثل وضعیتی که ما با آن روبه‌رو هستیم؛ چراکه به مفهوم لقب شبهه‌تر است. شاید این، مقصود از پاسخ‌گویی به این آیه مثل سیدین و امین الاسلام و محقق و علامه و دیگران- به این صورت باشد که این استدلال مبتنی بر دلیل خطاب است؛ و ما قائل به آن نیستیم.

و اگر مبتنی بر معتبردانستن مفهوم شرط باشد همان طور که از معالم برمی‌آید و از عده‌ای حکایت شده است- اشکالش در این است که: مفهوم شرط عبارت است نیاوردن خبر توسط شخص فاسق، و عدم تبیین در اینجا ناشی از عدم چیزی است که مورد تبیین قرار گرفته است. جمله شرطیه در اینجا برای بیان تحقق موضوع آمده است؛ مثلاً می‌گوییم «اگر فرزندی روزی‌ات شد او را ختنه کن» و «اگر زید سوار مرکب شد رکابش را بگیر» و «اگر فلانی از سفر آمد از او استقبال کن» و «اگر ازدواج کردی حق زنت را تباه نکن» و «وقتی درس خواندی آن را حفظ کن» و خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ انصِتُوا﴾ (و هنگامی که قرآن خوانده شود، به آن گوش فرادهید و سکوت کنید)؛ و ﴿وَ إِذَا حُيِّنْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوْهَا﴾ (و هنگامی که به شما درود گویند شما درودی نیکوتر از آن، یا همانندش را پاسخ دهید)؛ و مثال‌های فراوان دیگری که قابل شمارش نیستند.

با توجه به آنچه گفتیم فساد برخی از گفته‌هایی معلوم می‌شود که گاهی می‌گویند: نیامدن فاسق شامل حالتی که شخص عادل خبری بیاورد می‌شود و در این صورت تحقیق واجب نیست و مطلوب ثابت می‌گردد؛ و گاهی نیز می‌گویند: اینکه مدلول آیه را به‌خاطر نبودن فاسق، عدم وجوب تحقیق قرار دهیم موجب حمل سالبه بر منتفی به انتفای موضوع می‌شود و این برخلاف ظاهر است؛ و علت فساد: حکم وقتی برای خبر فاسق به‌شرط اینکه فاسق آن را بیاورد ثابت شود مفهوم آن بر حسب دلالت عرفی یا عقلی- انتفای حکم مذکور در منطوق از موضوع مذکور درباره آن در هنگام انتفای شرط مذکور درباره‌اش است؛ و این فرض که شخص عادل خبری را بدون شرط- که عبارت است از خبر آوردن شخص فاسق- بیاورد موجب منتفی شدن تحقیق درباره خبر شخص عادل است که آن را آورده است نمی‌شود؛ زیرا در منطوق ثابت نشده است تا در مفهوم منتفی شود. پس مفهوم در این آیه- امثال آن- غیرسالبه به انتفای موضوع را قبول نمی‌کند، و اینجا قضیه لفظی سالبه نیست که مسئله میان دو چیز بچرخد؛ بلکه میان سلب قضیه به‌خاطر سلب محمول از موضوع موجود، یا انتفای موضوع است.

و شیخ طوسی در «عدة الاصول» (ط.ج) ج ۱ ص ۱۱۰ تا ۱۱۳ گفته است: «همچنین با این آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلٰى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾ (ای اهل ایمان! اگر فاسقی خبری برایتان آورد بررسی و تحقیق کنید تا مبادا از روی ناآگاهی به گروهی آسیب و گزند رسانید و بر کرده خود پشیمان شوید) استدلال آورده و گفته‌اند: بر ما واجب است در خبر فاسق توقف کنیم؛ پس خبر عادل باید برخلاف آن باشد و عمل به آن واجب می‌شود و در آن توقف نمی‌شود. ولی این آیه دلالتی به آن ندارد؛ زیرا این گفته اولاً استدلال به دلیل خطاب است و عده‌ای از اصحاب ما قائل‌اند به اینکه دلیل خطاب، دلیل نیست. پس بنا بر این روش نمی‌توان به این آیه استدلال نمود.

معارضه مفهوم با عموم تعلیل در پایان آیه،^۱ و نیز به دلیل اینکه عده‌ای قائل‌اند این آیه چنین

اما کسی که قائل به دلیل خطاب است، چنین کسی نیز قائل است به اینکه استدلال به آن صحیح نیست؛ به چند دلیل: اول اینکه این آیه درباره فاسقی نازل شده است که به ارتداد قومی خبر بدهد و در این باره اختلافی وجود ندارد که خبر عادل نیز پذیرفته نیست؛ چون جایز نیست با خبر واحد عادل، حکم به ارتداد اقوام داده شود. دوم اینکه تعلیل آیه مانع از استدلال به آن می‌شود؛ زیرا خداوند متعال خبر فاسق را علت‌یابی کرده و فرموده است: ﴿أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ﴾ (تا مبادا از روی ناآگاهی به گروهی آسیب و گزند رسانید)؛ و این درباره خبر شخص عادل نیز برقرار است؛ زیرا خبر او وقتی موجب علم نباشد آنچه در خبر وی جایز خواهد بود مثل همان جایز بودن در خبر فاسق است.»

ابوبکر احمد بن علی رازی الجصاص (ت ۳۷۰ق) در احکام القرآن، ضبط نص و استخراج آیات: عبدالسلام محمد علی شاهین، دارالکتب العلمیه، بیروت - لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۵ق/ ۱۹۹۴م، ج ۳ ص ۵۳۰ و ۵۳۱ گفته است: ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ (اگر فاسقی برایتان خبری آورد تحقیق کنید) ... در این آیه دلالتی است بر اینکه خبر واحد موجب علم نمی‌شود؛ زیرا اگر موجب علم به چیزی می‌شد دیگر احتیاجی به تحقیق نبود. عده‌ای از مردم در جواز قبول خبر واحد عادل به آن استدلال می‌کنند، و تخصیص فاسق به تحقیق در خبرش را دلیلی بر این قرار می‌دهند که تحقیق در خبر عادل جایز نیست. اما این نادرست است؛ زیرا تخصیص یک چیز به ذکر، دلالت نمی‌کند به اینکه حکم غیر آن بر خلاف آن باشد.»

۱. نائینی در فوائد الاصول - افادات میرزای نائینی، شیخ کاظمی خراسانی، ج ۱ و ۲ ص ۵۵۸ و ۵۵۹: ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ﴾ (اگر فاسقی برایتان خبری آورد) تا آخر آیه، معارض با عموم تعلیل در این فرمایش است: ﴿أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلٰی مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾ (تا مبادا از روی ناآگاهی به گروهی آسیب و گزند برسانید)؛ زیرا مفهوم آن به حجیت سخن شخص عادل دلالت می‌کند که مفید علم نیست. و عموم تعلیل، بر عدم اعتبار سخن کسی دلالت می‌کند که مفید علم نیست؛ زیرا این از سنخ «اصابة القول بجهالة» است و فرقی نمی‌کند آن سخن از آن شخص عادل بوده باشد یا نه؛ و نسبت میان مفهوم و تعلیل، عموم مطلق است؛ زیرا مفهوم، شامل خبر مفید علم نیست، چون با تخصیص، از آیه خارج می‌شود. پس مفهوم، به خبر عادل اختصاص دارد که مفید علم نیست، و تعلیل، اعم از خبر عادل و غیرعادل می‌شود؛ و مقتضای قاعده، تخصیص عموم تعلیل با مفهوم است، ولی قوت تعلیل و امتناع آن از تخصیص، مانع از آن می‌شود؛ و این برخلاف آیاتی است که از عمل به ظن نهی می‌کنند. نسبت میان آن آیات و مفهوم نیز اگرچه عموم مطلق است اما مانعی برای تخصیص آن آیات با این مفهوم وجود ندارد؛ زیرا آن آیات منعی برای این تخصیص ندارند.»

و محقق حلی شیخ نجم‌الدین ابوالقاسم جعفر بن حسن هذلی صاحب شرائع (ت ۶۷۶ق) در معارج الاصول، تهیه و تنظیم محمدحسین رضوی، چاپ اول، ۱۴۰۳ق، چاپخانه سیدالشهداء (علیه السلام)، قم - ایران، ناشر: مؤسسه آل‌البتیت (علیه السلام)

مفهومی را نمی‌رساند؛ مثل این فرمایش خداوند متعال: ﴿وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۱ (و هنگامی که قرآن خوانده شود به آن گوش فرادهید و سکوت کنید تا مشمول رحمت شوید)؛ و این فرمایش حق تعالی: ﴿وَ إِذَا حُيِّنْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا﴾^۲ (و چون به شما درود گفته شد شما به [صورتی] بهتر از آن درود گوید یا همان را [در پاسخ] برگردانید؛ که خدا همواره به هر چیزی حسابرس است)؛ و نیز به دلیل اینکه حجیت خبر به صرف عادل بودن با توجه به اخباری که گفته شد و اخباری که خواهد آمد و براساس سیره متشرعه و آیاتی که از عمل به ظن نهی می‌کنند نفی شده است؛ همچنین به دلیل اینکه سبب نزول آیه برای هر دو گروه [شیعه و سنی] مشخص^۳ و به دور از تشریح است، و تسری دادن آن به تشریح فاقد دلیل است؛ زیرا

للطباعة و النشر، ص ۱۴۵ و ۱۴۶ در رد استدلال به آیه نبأ گفته است: «و پاسخ به آیه دوم این است که بگوییم: استدلال به آن مبتنی بر قائل شدن به دلیل خطاب است؛ و این باطل است.

اگر بگوید «علت تحقیق و بررسی، فاسق بودن خبردهنده است، و این عدم حکم در صورت عدم فاسق بودن خبردهنده را اقتضا می‌کند، پس تحقیق و بررسی خبر شخص عادل واجب نیست» (پاسخ می‌دهم): این با نبود امان از آسیب‌رساندن به قوم که علت وجوب تحقیق است در تعارض است، و در خبر عادل نیز ثبوت دارد؛ پس تحقیق واجب است تا به علت عمل شود.

اگر بگوید «اگر عادل و فاسق در این باره مساوی بودند ذکر فسوق بی‌فایده می‌شد» می‌گوییم: ما این را نمی‌پذیریم؛ چه مانعی هست که فائده، نشان دادن فسوق کسی باشد که آیه به سبب نازل شده است؛ یعنی ولید بن عقبه؛ زیرا ممکن است او از نظر آن‌ها به‌ظاهر عادل بوده، و خداوند فسوقش را نمایان کرده باشد.

۱. اعراف: ۲۰۴.

۲. نساء: ۸۶.

۳. احمد بن حنبل ماجرا را در مسند خود (۲۷۹/۴) با سند خود از حرث بن ضرار خزاعی نقل کرده و گفته است:

«به حضور رسول خدا ﷺ رفتم، و ایشان مرا به اسلام دعوت فرمود، و من اسلام را پذیرفتم و به آن اقرار کردم. آن حضرت مرا به زکات دعوت کرد و من به زکات اقرار کردم. عرض کردم ای رسول خدا: نزد قوم خود باز می‌گردم و آن‌ها را به اسلام و پرداخت زکات دعوت می‌کنم، و هرکسی که اجابتم کند زکاتش را جمع می‌کنم، و رسول خدا ﷺ در زمانی چنین و چنان فرستاده‌ای به سویم می‌فرستد و زکاتی را که جمع می‌کنم برای شما می‌آورد. وقتی حارث زکات را از کسانی

تشریح یعنی نسبت‌دادن سخن به خداوند جل جلاله. «مفهوم» که قرینه صارفه داشته باشد دارای حجیت نیست، و این قرینه در موضوع ما از طریق آیات و روایات متواتر که از عمل به ظن - که می‌دانیم در ضمن خبر واحد است - نهی می‌کنند وجود دارد. همچنین از طریق روایات و اخبار عرضه به کتاب و سنت؛ و نیز به دلیل اینکه قائل شدن به عدم تحقیق در خبر شخص عادل، علم‌بودن آن را اقتضا می‌کند؛ در حالی که برای بطلان این مطلب اتفاق نظر وجود دارد؛ و شاید به این دلیل که مقصود از آیه خصوص فسق خبردهنده است نه واحدبودنش تا بر اساس مفهوم - با آن بر حجیت خبر ثقه استدلال شود. فرقی نمی‌کند فاسق، واحد باشد یا هزاران فاسق؛ زیرا این آیه تحقیق در نقل آنان را واجب می‌کند؛ و این نکته‌ای

که او را اجابت کرده بودند جمع کرد و زمان آن رسید که رسول خدا ﷺ شخصی را به‌سویش بفرستد، رسول خدا وی را بازداشت، پس او نزد حارث نرفت، و حارث گمان کرد خشم خداوند عزوجل و رسولش بر او حادث شده است. لذا بزرگان قومش را فراخواند و گفت: رسول خدا ﷺ برایم وقتی مشخص فرموده بود که شخصی را به‌سویم می‌فرستد تا زکاتی را که در اختیار دارم بگیرد، و رسول خدا ﷺ خلف وعده نمی‌کند، و من معتمد نیامدن فرستاده، فقط از روی خشم بوده است. برخیزید نزد رسول خدا ﷺ برویم. رسول خدا ﷺ «ولید بن عقبه» را به‌سوی حارث فرستاد تا زکاتی را که جمع کرده و نزدش بود بگیرد. وقتی ولید راهی شد و قسمتی از راه را طی کرد ترسید و برگشت و نزد رسول خدا ﷺ رفت و گفت: ای رسول خدا، حارث زکات را به من نداد و خواست مرا بکشد. رسول خدا ﷺ عده‌ای را به‌سوی حارث فرستاد. حارث همراه اصحابش به راه افتاد که با آن گروه بیرون از مدینه - روبه‌رو شدند و حارث آن‌ها را ملاقات کرد. گفتند این حارث است. وقتی حارث نزدشان رفت گفت شما به‌سوی چه‌کسی فرستاده شده‌اید. گفتند: به‌سوی تو. گفت: چرا؟ گفتند: رسول خدا ﷺ ولید بن عقبه را به‌سوی تو فرستاده بود و او ادعا کرده است تو زکات را به او نداده‌ای و خواسته‌ای او را بکشی. گفت: قسم به خدایی که محمد را به‌حق مبعوث فرموده است نه؛ من اصلاً او را ندیده‌ام و او نزد من نیامده است. چون حارث به محضر رسول خدا ﷺ وارد شد، فرمود: تو زکات ندادی و خواستی فرستاده مرا بکشی؟! گفت: قسم به خدایی که تو را به‌حق مبعوث فرمود من او را ندیده‌ام و او نزد من نیامده است، و من وقتی دیدم فرستاده رسول خدا ﷺ نیامده است ترسیدم این ناشی از خشم خداوند عزوجل و رسولش باشد. سپس آیات حجرات نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلٰى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾ (ای اهل ایمان! اگر فاسقی خبری برایتان آورد خبرش را بررسی و تحقیق کنید تا مبادا از روی ناآگاهی به گروهی آسیب و گزند رسانید و بر کرده خود پشیمان شوید) تا اینجا ﴿فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (این عطا و نعمتی از سوی خداست؛ و خدا دانا و حکیم است).»

است که با خصوصِ خبر ثقة مجرد هم‌خوانی ندارد.

پس استدلال به آیه نأ و آیه نفر برای حجیت اخبار آحاد، تکلفی روشن در مسئله‌ای است بس عظیم، و در برابر ادله قرآنی و روایی که در منع تعبد به ظن صراحت دارند قرار می‌گیرد؛ همچنین در برابر متون متواتری که رویکرد عرضه به کتاب و سنت را پایه‌گذاری و تأسیس می‌کنند قرار می‌گیرد؛ و در بهترین حالت، تمسک به ظن برای اثبات حجیت ظن به شمار می‌رود که در نهایت کم‌خردی و سستی است.

سید سیستانی در کتاب «حجیة خبر الواحد» به عدم تمامیت دلالت آیه نأ بر مطلوب آن‌ها قائل شده و گفته است:

«بنابراین آیه نأ که از نظر مشهور از جمله ادله حجیت خبر واحد محسوب شده است، و به صورت شرعی یعنی شارع ما را متعبد به آن می‌کند. علت عمل به خبر بدون تحقیق و جست‌وجو و تثبیت به شمار می‌رود هیچ دلالتی بر مطلوب ندارد.»^۱

اما استدلال به اخباری که تصریح می‌کنند ائمه علیهم‌السلام برخی از حواریون و افراد مورد اعتمادشان را به‌طور مشخص و به پاکی معرفی کرده‌اند تا واسطه میان خودشان و شیعیانشان باشند این اخبار نیز تأییدی برای روش سندی نیستند. چنین روایاتی بسیارند و بنده فقط به تعدادی از آن‌ها بسنده می‌کنم:

۱. کلینی با سند خود از عبدالله بن جعفر حمیری نقل کرده است، گفت: ... و ابوعلی احمد بن اسحاق از امام هادی علیه‌السلام به من خبر داده است، گفت: از حضرتش پرسیدم و عرض کردم: با چه کسی تعامل کنم، یا از چه کسی اخذ کنم و سخن چه کسی را بپذیرم؟ فرمود: «**عمری معتمد من است؛ پس هرچه از من به تو ابلاغ کند از طرف**

۱. حجیة خبر الواحد، تقریر مباحث سید سیستانی، به قلم سید محمدعلی ربانی، نسخه اولیه با توزیع محدود،

من ادا می‌کند، و آنچه از من به تو بگوید از من گفته است. به او گوش کن و او را اطاعت کن؛ زیرا او ثقه و معتمد است.»

و ابوعلی به من خبر داد که از امام حسن عسکری علیه السلام شبیه همین مطلب را سؤال کرد. حضرت فرمود: «عمری و پسرش هر دو ثقه هستند؛ و آنچه از من به تو ابلاغ کنند از من ابلاغ می‌کنند، و آنچه به تو بگویند از من می‌گویند، پس به آن دو گوش کن و از آنان اطاعت کن که هر دو ثقه و معتمد هستند.»^۱

۲. از یونس بن عمار روایت شده است که امام صادق علیه السلام در حدیثی به او فرمود: «اما آنچه زراره از امام باقر علیه السلام روایت کند جایز نیست آن را رد کنی.»^۲

۳. از ابان بن عثمان روایت شده است که امام صادق علیه السلام به او فرمود: «ابان بن تغلب احادیث بسیاری از من روایت کرده است. آنچه را او برای تو روایت کرده است از من روایت کنی.»^۳

۴. از علی بن مسیب همدانی روایت شده است، گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: راهم دور است و نمی‌توانم همیشه نزد شما بیایم. علوم دینی را از چه کسی اخذ کنم؟ فرمود: «از زکریا ابن آدم قمی؛ که او در دین و دنیا معتمد من است.» علی بن مسیب گوید: وقتی برگشتم نزد زکریا ابن آدم رفتیم و آنچه را نیاز داشتم از او پرسیدم.^۴

۵. از عبدالله بن ابی‌یعفور روایت شده است، گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: همیشه نمی‌توانم شما را ملاقات کنم و امکان آمدن برایم فراهم نیست؛ در حالی که برخی از اصحاب ما می‌آیند و از من سؤال می‌کنند و من پاسخ همه سؤالاتشان را

۱. کافی: ج ۱ ص ۲۳۹ و ۲۴۰.

۲. وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۴۳.

۳. الفصول المهمة فی اصول الائمة، شیخ محمد بن حسن حر عاملی (ت ۱۱۰۴ق)، تحقیق و اشراف: محمد بن حسین قائینی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق / ۱۳۷۶ ش، چاپخانه: نگین - قم، ناشر: مؤسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام، ص ۵۹۲.

۴. وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۴۶.

ندارم. فرمود: «چه چیزی مانع تو از محمد بن مسلم ثقفی می‌شود؟ او از پدرم شنیده است و نزد او وجیه و گران قدر بود.»^۱

۶. از مفضل بن شاذان، از عبدالعزیز بن مهتدی - که بهترین فرد قمی بود که دیده‌ام، و وکیل و از خواص امام رضا علیه السلام بود - نقل شده است، گفت: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: من همیشه شما را نمی‌بینم. معالم دین خود را از چه کسی بگیریم؟ فرمود: «از یونس بن عبدالرحمان بگیر.»^۲

با این توجیه که ائمه علیهم السلام در مقام تشریح خبر ثقه بوده‌اند، حال اگر خبر ثقه حجت نباشد پس ائمه چگونه شیعیان خود را به اخذ اخبار و معالم دین از این راویان حواله می‌فرمودند؟! پاسخ داده می‌شود: جزئیات بحث و بررسی این مسئله در مبحث دوم از فصل چهارم خواهد آمد، و در اینجا خلاصه کلام را با تصرف و اضافاتی ذکر خواهیم کرد. پاسخ در چهار نکته خواهد بود:

۱. استدلال به این روایات سودی در این جایگاه ندارد؛ زیرا توثیق ائمه معصوم علیهم السلام مانند توثیق علمای رجال نیست. ائمه علیهم السلام از تعصب و هوا و هوس و خطا و توهم ایمن هستند و توثیق آن‌ها قطعاً بر واقعیت منطبق است، برخلاف علمای رجال که تعصب و هوا و

۱. وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۴۴.

۲. وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۴۸.

این روایت با لفظی دیگر نیز روایت شده است: از عبدالعزیز بن مهتدی، گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: من از شما دور هستم و هر لحظه نمی‌توانم به شما دسترسی داشته باشم. آیا معالم دین خود را از یونس مولای آل یقطین بگیریم؟ فرمود: «بله.»

از عبدالعزیز مهتدی و حسین بن علی بن یقطین - هر دو - از امام رضا علیه السلام نقل کرده‌اند، گفت: همواره به شما دسترسی ندارم تا تمام نیازمندی‌هایم را از معالم دینم از شما اخذ کنم. آیا یونس بن عبدالرحمان قابل اعتماد است تا هرآنچه را از معالم دینم نیاز دارم از او بگیریم؟ فرمود: «بله.» (وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۴۷ و ۱۴۸)

هوس و توهم آن‌ها را به هر مذهبی کشانده و اشتباهاتشان بیش از درستشان بوده است، و کتاب‌های خود را با اشکال‌گیری از اولیا و صالحین، و مدح و ستایش شرورترین مخلوقات خدا و کسانی که اعتنایی به آن‌ها نمی‌شود پر کرده‌اند. مقایسه توثیق ائمه با توثیق علمای رجال، قیاسی مع الفارق، و قطعاً مردود است، و حتی تعدی بر ائمه علیهم‌السلام نیز برشمرده می‌شود؛ چراکه توثیق و گواهی آنان علیهم‌السلام را با توثیق و گواهی دیگران یکسان می‌کند!

۲. این اشخاصی که ائمه علیهم‌السلام به اسم به ایشان تصریح فرموده‌اند سفیر و باب و نواب ائمه علیهم‌السلام در میان شیعیان و پیروانشان بوده‌اند، و همچون دیگر مردم فقط افرادی ثقه نبوده‌اند؛ زیرا سخن آنان در جایگاه سخن ائمه علیهم‌السلام قرار داده شده است؛ همان طور که درباره عثمان عمری و پسرش در روایت حمیری آمده است:

کلینی با سند خود از عبدالله بن جعفر حمیری نقل کرده است، گفت: ... و ابوعلی احمد بن اسحاق از امام هادی علیه‌السلام به من خبر داده است، گفت: از حضرتش پرسیدم و عرض کردم: با چه کسی تعامل کنم، یا از چه کسی اخذ کنم و سخن چه کسی را بپذیرم؟ فرمود: «عمری معتمد من است؛ پس هرچه از من به تو ابلاغ کند از طرف من ادا می‌کند، و آنچه از من به تو بگوید از من گفته است. به او گوش کن و او را اطاعت کن؛ زیرا او ثقه و معتمد است.»

و ابو علی به من خبر داد که از امام حسن عسکری علیه‌السلام شبیه همین مطلب را سؤال کرد. حضرت فرمود: «عمری و پسرش هر دو ثقه هستند؛ و آنچه از من به تو ابلاغ کنند از من ابلاغ می‌کنند، و آنچه به تو بگویند از من می‌گویند، پس به آن دو گوش کن و از آنان اطاعت کن که هر دو ثقه و معتمد هستند.»^۱

شدت تأکید بر نمایندگی این افراد امین را برای ائمه علیهم‌السلام ملاحظه می‌کنید، و اینکه سخن آنان همان سخن ائمه، و ابلاغ آنان همان ابلاغ ائمه علیهم‌السلام است. امام هادی و عسکری و

مهدی علیه السلام با یک زبان و به گونه‌ای سخن می‌گویند که جای هیچ‌چون و چرایی در روایت و نقل این افراد امین و ثقة-چه عامدانه، و چه در اثر توهم و خطا و نسیان- باقی نمی‌گذارد؛ و این خصوصیتی است که نمی‌توان به‌طور کلی به افراد ثقة سرایت داد، به آن صورتی که با تأسّف بسیار، عده‌ای تلاش کرده‌اند تا شرعیت را به تعبد بر اساس خبر آحاد مجرد ارزانی بدارند؛ در حالی که چنین گواهی‌ها و امثال آن را نمی‌توان بر غیر ثقات و امینان و نواب و سفیران خاص ائمه حمل نمود. آن‌ها کسانی هستند که شنیدن از آن‌ها در حکم و جایگاه شنیدن از ائمه علیهم السلام است، همان‌طور که خود ائمه علیهم السلام با عباراتی بر این نکته تأکید ورزیده‌اند؛ به‌طوری که اطمینان و آرامش و یقین را نسبت به برگزیدگی این افراد امین، برای حقانیت و صداقت و محبوبیت و نمایندگی‌شان نسبت به ائمه معصومین علیهم السلام در روح و روان انسان حاصل می‌کند.

توقیعی شریف برای قاسم بن علاء وارد شده که در آن آمده است: «... هیچ‌کدام از موالی و دوستداران ما عذر و بهانه‌ای برای تشکیک در آنچه ثقات ما از ما ادا می‌کنند ندارند. آن‌ها به اینکه رازدار ما هستند و ما راز خود را فقط به آن‌ها می‌سپاریم شناخته شده‌اند...»^۱

پس تشکیک منع‌شده نسبت به آنچه ثقات روایت می‌کنند فقط تشکیک در روایت ثقات اهل بیت علیهم السلام به‌طور خاص است نه هر ثقة‌ای؛ و تفاوتی اساسی میان کسانی که ائمه علیهم السلام به‌عنوان ثقة مورد اعتماد برای شرع تنصیب می‌فرمایند با کسانی که از نظر مردم ثقة به شمار می‌روند وجود دارد؛ زیرا:

۱. رجال کشی (اختیار معرفة الرجال)، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (ت ۴۶۰ق)، تصحیح و تعلیق: میر داماد استرآبادی، تحقیق سید مهدی رجائی، ۱۴۰۴ق، چاپخانه: بعثت - قم، ناشر: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، ج

ا - این طور نیست که هرکسی که مردم توثیقش کنند واقعاً ثقه بوده باشد؛
به دلیل انتشار نفاق و دروغ و جعل.

ب - این طور نیست که هر ثقه‌ای از نظر مردم، از خطا و اشتباه در روایت کردن
مصون بوده باشد.

و نمی‌توان به نفی این دو خصوصیت یقین حاصل نمود، مگر از سوی امام معصوم؛ زیرا
این دو خصوصیت غالباً برای مردم مخفی و پنهان هستند، و به همین دلیل است که
نتوانستیم از نخستین اصل - که عبارت است از شنیدن مستقیم از معصوم - خارج شویم مگر
با نص قطعی از خود معصوم.

توقیع شریف به روشنی دلالت دارد بر اینکه منظور از سخن امام علیه السلام که می‌فرماید «ثقاتنا:
مورد اعتماد ما» یعنی نواب و سفیران و امینان ائمه علیهم السلام نه هر شخص ثقه‌ای؛ به دلیل
نسبت دادن «ثقات» به خودشان «ثقاتنا: مورد اعتماد ما»، و نیز به دلیل این فرمایش حضرت:
«آن‌ها به اینکه رازدار ما هستند و ما راز خود را فقط به آن‌ها می‌سپاریم شناخته شده‌اند.» این
عبارت صراحت دارد به اینکه این ثقات از حواریون ائمه و ثقات و امینان آن‌ها در سفارت و
وساطت میان آن‌ها و شیعیان و پیروانشان هستند؛ یعنی آن‌ها نواب خاص یا در حکم نواب
خاص هستند. سخن آخر اینکه صدور این توقیع، به سبب شک و تردید عده‌ای از شیعیان آن
زمان در توقیعی بود که در لعن احمد بن علال عبرتائی و برائت از او صادر شده بود. پس
تشکیک مدنظر در این توقیع فقط تشکیک در روایت نواب و سفیران خاص است نه تشکیک
در روایت هر ثقه‌ای.^۱

۱. داستان این توقیع را به صورت کامل بخوانید تا مسئله روشن تر شود:

کشی: علی بن محمد بن قتیبه گفت: ابو حامد احمد بن ابراهیم مراعی گفت: «نسخه‌ای به دست قاسم بن علاء رسید
که در آن، ابن هلال لعن شده بود؛ و در ابتدای آن، حضرت علیه السلام به متولیان خود در عراق نوشته بود از صوفیان متصنع
[خودآرا که با تکلف سیره نیکویی را نشان می‌دهند] بر حذر باشید. گفت: احمد بن هلال ۵۴ بار حج گزارده بود که

تعیین این افراد به طور خاص فقط توسط ائمه علیهم السلام انجام شده است؛ پس این عده، از نواب خاص یا کسانی که در حکم آنان هستند فراتر نمی روند؛ یعنی به طور خاص - ثقات اهل بیت علیهم السلام نه همه ثقات؛ و آن‌ها کسانی هستند که با تنصیب ائمه علیهم السلام حجت بر مردم هستند، همان طور که در این توفیق آمده است: «و اما حوادثی که واقع می شود، در آن‌ها به روایان حدیث ما رجوع کنید؛ زیرا آن‌ها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آن‌ها هستم.»^۱

روشن است این ارجاع به نواب و سفیران است، و نیز پوشیده نیست امام مهدی علیه السلام به

بیست تای آن با پای پیاده بود.

گفت: روایان اصحاب ما در عراق او را ملاقات کردند و از آن رونویسی کردند، و آنچه را که در مذمت احمد بن هلال وارد شده بود انکار کردند، و قاسم بن علاء را مجبور کردند از امر خود بازگردد. توفیق آمد: امر ما درباره این شخص متصنع این هلال (خدا رحمتش نکند) - جاری شده است، و همان چیزی که دانستی همچنان برقرار است. خداوند گناهی را نیامرزد و از کرده اش درنگذرد که او در امر ما بدون اجازه و رضایت ما مداخله می کند، و از دیون ما خودداری می کند و در امر ما جز مطابق هوا و هوس و خواسته خود سیر نمی کند. خداوند برای این کارش آتش جهنم را برایش خواسته است، و ما صبر کردیم تا خداوند رشته عمرش را با دعای ما بگسلد؛ و ما خبر آن را به جماعتی از دوستان خود در روزگار او دادیم - خداوند رحمتش نکند - و به آنان سفارش کردیم این را به دوستان خاص ما برسانند و ما از این هلال (خداوند رحمتش نکند) و از کسانی که از او براءت نمی جویند به سوی خداوند متعال براءت می جوئیم.

حال و روز این گناهکار را که به تو خبر دادیم، به اسحاق سلمة الله و اهل بیتش و همه کسانی از اهل شهر او و دیگران که درباره او پرسیده اند و می پرسند، و به کسانی که سزاوار است از آن مطلع شوند برسان؛ چرا که هیچ کدام از دوستان ما عذر و بهانه ای برای تشکیک در چیزی که ثقات ما از ما ادا می کنند ندارند. آن‌ها به اینکه رازدار ما هستند و ما راز خود را فقط به آن‌ها می سپاریم شناخته شده اند و آنچه را از آن حاصل می شود ان شاء الله تعالی می دانیم.

ابوحامد گفت: عده ای بر انکار توفیقی که درباره وی صادر شده بود باقی ماندند و به همان منوال ادامه دادند. توفیق آمد: قطعاً تقدیر خداوند را شکر می گویم که پروردگار، انسان را رها نکرد تا پس از اینکه هدایتش نمود قلبش منحرف نگردد، و منتی را که بر او نهاد همیشگی و مستقر کند و آن را «مستودع» (به صورت موقتی) نگرداند.

شما موضوع دهقان (لعنه الله) و خدمت و طول همراهی او را دانستید؛ و وقتی آن کار را انجام داد خداوند ایمان او را به کفر بدل نمود و در کيفرش شتاب کرد و به او مهلت نداد. و سپاس و ستایش خداوندی که شریکی ندارد؛ و صلی الله علی محمد و آله و سلم» رجال الکشی: ج ۲ ص ۸۱۶ و ۸۱۷.

آن‌ها حجیت داده است، با این فرمایش خود: «زیرا آن‌ها حجت من بر شما هستند.» پس شنیدن از آن‌ها به منزله شنیدن از خود امام علیه السلام است، و سخن آنان سخن امام علیه السلام و نوشتار آنان به منزله نوشتار امام علیه السلام است؛ و این نکته‌ای است که در حق سفیر و نایب دوم خود محمد بن عثمان عمری بر آن تأکید نموده و فرموده است: «و اما محمد بن عثمان عمری - خدا از او راضی باشد و پیش از این از پدرش - چراکه او معتمد من، و نوشتارش نوشتار من است.»^۱

کشی با سند خود از سلیمان بن خالد اقطع نقل کرده است، گفت: از اباعبدالله امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «کسی را ندیده‌ام که ذکر ما و احادیث پدرم را زنده نگه دارد جز زراره، و ابوبصیر لیث مرادی، و محمد بن مسلم، و برید بن معاویه عجللی؛ و اگر این‌ها نبودند کسی این را استنباط نمی‌نمود. این‌ها نگهبانان دین و امانت‌داران پدرم علیه السلام بر حلال و حرام خدا هستند، و در دنیا به سوی ما سبقت جستند، و در آخرت نیز پیشی گیرنده به سوی ما هستند.»^۲

از جمیل بن دراج، از امام صادق علیه السلام در حدیثی نقل شده است که آن حضرت علیه السلام مردی را نکوهش کرده، فرمود: «خداوند نه روح او - و نه همچون او - را پاک و مبارک نگرداند. او کسانی را یاد کرد که پدرم بر حلال و حرام خدا به آن‌ها اعتماد کرده بود و آن‌ها رازدار علمش بودند؛ و امروز نیز نزد من امانت‌دار رازم و اصحاب واقعی‌ام هستند. وقتی خدا برای اهل زمین بدی بخواهد آن بدی را به وسیله آن‌ها برطرف می‌کند. زنده و مرده آن‌ها ستارگان شیعیان من هستند. [آن‌ها کسانی هستند که] یاد پدرم علیه السلام را زنده نگه داشتند. خداوند با آن‌ها هر بدعتی را رسوا می‌سازد. آن‌ها انتساب اهل باطل به این دین، و تأویل‌های اهل غلو را نفی می‌کنند.» سپس گریست. عرض کردم: آن‌ها کیستند؟ فرمود: «کسانی هستند که صلوات خدا [و

۱. اکمال الدین، شیخ صدوق: ص ۴۸۵.

۲. رجال کشی (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۴۵.

رحمت خدا بر آن‌ها] بر زنده و مرده‌شان باد: برید عجلای، ابوبصیر، زراره، و محمد بن مسلم.^۱

روایات دیگری نیز در مضمون این روایت و روایت قبلی هستند که بر امانت‌داری و وثاقت این بزرگان به گونه‌ای تأکید می‌کنند که میزان تقرب و همراهی‌شان را با ائمه علیهم‌السلام آشکار می‌کند، و نیز از اینکه آنان نایبان و سفیرانی مشخص شده بودند و اجازه داشتند در کردار و گفتار- تمثیلی از ائمه باشند، و حتی سخنشان در جایگاه سخن ائمه قرار می‌گرفت به دلیل تصریح بر حرمت رد کردن روایات این بزرگان- در حالی که چنین حرمتی برای سایر راویان وجود ندارد؛ و حتی سخت‌گیری و تأکید ائمه علیهم‌السلام را بر ضرورت تحقیق و تحصیل اطمینان و بررسی پیش از پذیرفتن روایات دیگر راویان و به‌عنوان مثال- عرضه احادیث آنان به کتاب و سنت را مشاهده می‌کنیم.

به‌عنوان مثال می‌بینیم امام صادق علیه‌السلام به عدم جواز رد روایات زراره تصریح می‌فرماید:

از یونس بن عمار روایت شده است که امام صادق علیه‌السلام در حدیثی به او فرمود: «اما آنچه زراره از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده است جایز نیست آن را رد کنی.»^۲

همچنین می‌بینیم ایشان علیهم‌السلام در میان مؤمنان در جهت اعتمادسازی به روایات ابان بن تغلب و اینکه روایت از او همانند روایت از امام معصوم است فرهنگ‌سازی می‌فرماید:

از مسلم بن ابوحیه روایت شده است، گفت: نزد امام صادق علیه‌السلام در خدمتشان بودم. وقتی خواستم از ایشان جدا شوم وداع کردم و عرض کردم: دوست دارم بیشتر بر من بیفزایید. فرمود: «نزد ابان بن تغلب برو؛ زیرا او احادیث بسیاری از من شنیده است، و آنچه را برای

۱. وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۴۵.

۲. وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۴۳.

روایت می‌کند از من روایت کنید.»^۱

تأکید امام رضا علیه السلام را بر مقام زکریا ابن آدم و اینکه در دین و دنیا مورد اعتماد است ملاحظه کنید:

از علی بن مسیب همدانی روایت شده است، گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: راهم دور است و نمی‌توانم همیشه نزد شما بیایم. علوم دینی را از چه کسی اخذ کنم؟ فرمود: «از زکریا ابن آدم قمی؛ که او در دین و دنیا مورد اعتماد است.»^۲

و به همین ترتیب در بزرگداشت محمد بن مسلم ثقفی فرموده است:

از عبدالله بن ابی‌یعفور روایت شده است، گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: همیشه نمی‌توانم شما را ملاقات کنم و امکان آمدن برایم فراهم نیست؛ در حالی که برخی از اصحاب ما می‌آیند و از من سؤال می‌کنند و من پاسخ همه سؤالاتشان را ندارم. فرمود: «چه چیزی مانع تو از محمد بن مسلم ثقفی می‌شود؟ او از پدرم شنیده است و نزد او وجیه و گران‌قدر بود.»^۳

این بزرگان و امثال آنان - نواب و سفیران میان ائمه علیهم السلام و شیعیان‌شان بودند که برای مقام و جایگاه روایت و نقل از ائمه علیهم السلام به اسم مشخص و معرفی شده بودند و صرفاً راویانی مورد وثوق نبودند. ملاحظه کنید چگونه آن‌ها را به روشی معرفی می‌کنند که موجب اطمینان و یقین در روح و روان شیعیان برای مراجعه به آن‌ها به جهت اخذ معالم دینشان با ضرس قاطع می‌شود. ملاحظه کنید چگونه امام هادی علیه السلام به مرجعیت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی در منطقه ری تأکید می‌فرماید:

۱. وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۴۷.

۲. وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۴۶.

۳. وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۴۴.

از ابوحامد رازی روایت شده است، می‌گفت: به حضور علی بن محمد علیه السلام در «سرّ من رای» (سامرا) وارد شدم و از ایشان درباره حلال و حرام پرسیدم، و آن حضرت علیه السلام پاسخ داد. وقتی از ایشان وداع کردم، فرمود: «ای حماد، وقتی چیزی از دینت در منطقات برایت مشکل ساز شد درباره اش از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی سؤال کن؛ و سلام مرا به او سلام برسان.»^۱

در معرفی یونس بن عبدالرحمان توسط امام رضا علیه السلام به عنوان مرجعی برای روایت نیز وضعیت به همین صورت است:

از مفضل بن شاذان، از عبدالعزیز بن مهتدی - که بهترین فرد قمی بوده که من دیده‌ام، و او وکیل و از خواص امام رضا علیه السلام بود - نقل شده است، گفت: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: من همیشه شما را نمی‌بینم. معالم دین خود را از چه کسی بگیرم؟ فرمود: «از یونس بن عبدالرحمان بگیر.»^۲

این روایات حتی اگر در حق کسانی که اسمشان به‌طور کامل یا جزئی - ذکر شده است متواتر نباشد، بی‌تردید به‌طور اجمالی متواتر هستند و وجوب دیگری غیر از شنیدن مستقیم از معصوم را ثابت می‌کنند که عبارت است از راه معتمدان ائمه علیهم السلام که در جایگاه ائمه و در

۱. مستدرک الوسائل، میرزای نوری: ج ۱۷ ص ۳۲۱.

۲. وسائل الشیعة (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۴۸.

این روایت با لفظی دیگر نیز روایت شده است: عبدالعزیز بن مهتدی، گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: من از شما دور هستم و هر لحظه نمی‌توانم به شما دسترسی داشته باشم. آیا معالم دین خود را از یونس مولای آل یقظین بگیرم؟ فرمود: «بله.»

عبدالعزیز مهتدی و حسین بن علی بن یقظین هر دو - از امام رضا علیه السلام نقل کرده‌اند، گفت: همواره به شما دسترسی ندارم تا تمام نیازمندی‌هایم از معالم دینم را از شما اخذ کنم. آیا یونس بن عبدالرحمان قابل اعتماد است تا هرآنچه را از معالم دینم نیاز دارم از او بگیرم؟ فرمود: «بله.» (وسائل الشیعة (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۴۷ و ۱۴۸)

حکم شنیدن از ائمه علیهم‌السلام قرار می‌گیرند؛ چراکه ائمه علیهم‌السلام قاطعانه تأکید فرموده‌اند کلام و روایت وکیلان و سفیران و حواریونی که به اسمشان تصریح شده است در حکم کلام و حدیثی است که به‌طور مستقیم از خود ائمه علیهم‌السلام شنیده شده است، و پذیرفتن و حرمت رد کردن سخنان آنان همچون پذیرفتن و رد کردن سخن ائمه است.

پس از آنچه تقدیم شد برابری میان «ثقات و وکیلان و نواب ائمه علیهم‌السلام» با «ثقات سایر مردم» به هیچ نحوی امکان‌پذیر نیست؛ چراکه ثقات سایر مردم با اتکا به نظرات رجال، توثیق و گواهی شده‌اند؛ نظراتی که غالباً خالی از تعصب و خطا و توهم نبوده است.

۳. به آنچه گفته شد اضافه می‌کنم: این فهم، با آیات و روایاتی که از تعبد به ظنون نهی می‌فرمایند در تعارض است؛ یعنی استدلال با استفاده از توثیق و گواهی ائمه برای خواص اصحاب و حواریون خود، در جهت حجیت روایت کسانی که علمای رجال توثیقشان کرده‌اند؛ زیرا این استدلال به معنای حجیت تعبد به ظنّ حاصل از خبر ثقه است، و این نکته‌ای است که با آیات و روایات متواتری که از تعبد به ظن نهی می‌فرمایند در تعارض است.

۴. همچنین این فهم و استدلال با اخبار متواتر «عرضه» تعارض دارد؛ اخباری که با ضرس قاطعی که هیچ استثنا یا تخصیصی را بر نمی‌تابد به عرضه هر خبری به کتاب و سنت، و پذیرفتن فقط در صورتی که موافق آن دو باشد تأکید می‌ورزند؛ و این با معیار قراردادن وثاقت در پذیرفتن اخبار به‌طور کامل - متعارض است. با توجه به چهار نکته گفته شده ضعف استدلال به توثیق ائمه برای نواب و سفیرانشان در جهت حجیت کلی تعبد ثقات در نزد مردم روشن می‌شود؛ چراکه تفاوت میان این دو از زمین تا آسمان است.

۵. قائل شدن به حجیت اخبار ثقات به‌طور کلی، به معنای خروج از اصل در تعبد به متون شرعی، بدون دلیل کافی است؛ اصلی که می‌گوید: تعبد مبتنی بر علم جایز است، نه تعبد به ظنونی که هیچ آرامش و اطمینان نفسی به دنبال ندارد.

مبحث سوم: استدلال به سیره و دلیل عقلی

اکنون به عمده استدلال و سرمایه آن‌ها برای اثبات حجیت اخبار آحاد می‌رسیم؛ زیرا خودشان اعتراف کرده‌اند حتی اگر بتوان به بحث و مناقشه در سایر ادله پرداخت، این دلیل را نمی‌توان با دلیلی کافی باطل کرد؛ که عبارت است از استدلال به سیره؛ و به دو بخش تقسیم می‌شود: سیره متشرعه، و سیره عقلی. بنده بحث در این باب را به صورت جداگانه آوردم تا با دقت بیشتری مورد بحث و بررسی قرار بگیرد؛ زیرا خود آن‌ها اعتراف کرده‌اند که عمده استدلال در این باب فقط همین دلیل است که مبتنی بر مقدمات یقینی است یا درباره‌اش توافق وجود دارد؛ به خصوص سیره متشرعه و سیره عقلی. پس بر آن شدم این دلیل را به طور کامل در بوته نقد قرار دهم و توجه درخوری به آن داشته باشم.

قبل از بحث و بررسی خوب است تقریرات آنان را برای استدلال به سیره بشنویم تا خواننده، متن کلام و چگونگی استدلال آنان را درک کند:

میرزا محمدحسین نائینی رحمته الله (ت ۱۳۵۵ق) گفته است:

«اشکالی در بنای سیره مسلمان‌ها بر عمل به خبر ثقه و استمرار آن تا زمان ائمه (صلوات الله علیهم) وجود ندارد. پس «سیره» از جمله ادله‌ای است که به حجیت خبر ثقه دلالت می‌کند. اما طریقه عقلی: این عمده ادله در این باب است؛ به طوری که حتی اگر فرض شود برای مناقشه سایر ادله راهی وجود داشته باشد، اما هیچ راهی برای مناقشه در طریقه عقلاییه که مبتنی بر اعتماد به ثقه و تکیه به آن در گفت‌وگوهایشان است وجود ندارد و حتی کارکرد نظام آن گرد این محور می‌چرخد.

اخبار وارد شده - که عهده‌دار بیان جواز عمل به خبر ثقه از طوایف گذشته هستند - همه می‌توانند امضایی بر بنای عقلی باشند، نه در مقام پایه‌گذاری جواز عمل به آن؛ چراکه گفته شد شارع در رساندن دستورانش طریق به خصوصی ندارد؛ بلکه راه رساندن و تبلیغ شارع، همان راهی است که میان مولاها و بندگان به صورت عرفی برقرار است، بدون آنکه هیچ

راه به‌خصوصی ابداع کرده باشد؛ و حالِ خبر مورد اعتماد نزد موالی و بندگان همان حالِ علم است در جواز تکیه به آن، و الزام و التزام به آن در مقام مخاصمه و احتجاج است.»^۱

سید شهید محمد باقر صدر رحمته الله گفته است:

«و راه دیگر برای اثبات سنت، سیره است؛ و این کار با دو ملاحظه انجام می‌شود: اول: استدلال به سیره متشرعه اصحاب ائمه برای عمل به اخبار ثقات، که در جلسات گذشته راه اثبات این سیره بیان شد، همان طور که چگونگی دستیابی دلیل شرعی از روش سیره بیان گردید؛ و فرقی نمی‌کند سیره آنان با توجه به توضیحاتی که درباره اتصاف آنان به شرع دادیم متشرعه باشد، یا به‌جهت عاقل بودن آنان.

دوم: استدلال به سیره عقلا بر اعتماد به اخبار ثقات؛ زیرا شأن و منزلت عقلا - چه در عرصه اهداف شخصی تکوینی، و چه در عرصه اهداف تشریحی و ارتباط‌های امرکنندگان به امرشوندگان - هم‌تراز با عمل و اعتماد به خبر ثقه است؛ و این شأن و منزلت عمومی عقلا استعدادی را لازم می‌گرداند، و به‌طور معمول اگر عقلا را به همان سجایا و طبیعت خلق و خویشان رها کنی آن‌ها در روابط خود با شارع قطعاً براساس همین طبیعت و عادت خود عمل خواهند کرد، و برای تعیین احکام شارع بر اخبار افراد ثقه اتکا خواهند کرد. در حالاتی این‌چنینی اگر شارع به حجیت خبر ثقه اقرار نداشته باشد در این صورت برای حفظ غرض خود باید از آن منع می‌فرمود؛ بنابراین در این حالت «منع‌نکردن» به‌معنای تقریر است، و منجر به امضا و تأیید می‌شود.

تفاوت میان دو توضیح این است که توضیح اول، عهده‌دار اثبات خطمشی عملی اصحاب ائمه براساس عمل به خبر ثقه است؛ اما توضیح دوم چنین ادعایی ندارد و به اثبات تمایل کلی عقلائی بر عمل به خبر ثقه بسنده می‌کند؛ نکته‌ای که بر شارع واجب می‌کند در صورت حجت‌نبودن این روش، از آن جلوگیری کند تا چنین تمایلی در عرصه شرعیات

جریان نیابد.»^۱

شیخ محمد رضا مظفر رحمته‌الله گفته است:

«دلیل حجیت خبر واحد از بنای عقلا:

از جمله بدیهیاتی که قطعاً هیچ‌شک‌وت‌تردیدی در آن راه ندارد استقرار بنای همه عقلا و یکی بودن سیره عملی‌شان با وجود اختلاف مشارب و ذوق و سلیقه‌شان- مبتنی بر اخذ خبر کسی است که به سخنش اعتماد، و به راستی‌اش اطمینان دارند و از دروغ‌گویی‌اش در امان‌اند، و نیز مبتنی بر اعتمادشان در رساندن مقاصدشان به ثقات است. این سیره عملی حتی در اوامری که از پادشاهان و حاکمان و صاحبان امرشان صادر می‌شود نیز جاری و ساری است. راز این سیره در آن است که: آن‌ها به احتمالات ضعیف نقطه مقابل که لغو و بیهوده است- اعتنا نمی‌کنند. آن‌ها به احتمال دروغ‌عامدانه از سوی یک فرد ثقه اعتنا نمی‌کنند؛ همان‌طور که به احتمال خطا و اشتباه و غفلت وی توجهی نشان نمی‌دهند.

پذیرفتن ظاهر سخن و افعال توسط آن‌ها نیز بر همین منوال است. پس بنای عملی عقلا بر مبنای الغای احتمالات ضعیف طرف مقابل است؛ و این در هر آیین و مذهبی جاری است. معیشت مردم و زندگانی نوع بشر نیز مبتنی بر همین سیره عملی است، و اگر این سیره نبود، نظام اجتماعی آن‌ها دچار اختلال می‌شد و هر چه مرجح رواج می‌یافت؛ زیرا اخبار متعارفی که هم از نظر متن و هم سند موجب علم قطعی بشوند اندک هستند.

سیره عملی مسلمان‌ها به‌طور خاص- مثل سایر مردم- در استفاده از احکام شرعی از دیرباز تا همین امروز بر همین منوال جاری بوده است؛ زیرا آن‌ها نیز هم‌مسلك و هم‌روش با دیگر نوع بشر هستند، و سیره‌شان- از این جهت که عاقل هستند- در غیر احکام شرعی

۱. دروس فی علم الاصول، سید محمد باقر الصدر: الحلقة ۳ ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

نیز مبتنی بر همان روش است.

آیا شما فکر می‌کنی مسلمان‌ها در اخذ احکام دینی از اصحاب پیامبر ﷺ یا اصحاب ائمه علیهم‌السلام که مورد اعتمادشان بودند توقف می‌کردند؟ و آیا گمان می‌کنی امروز و دیروز، مقلدین در عمل به خبری که افراد ثقه از رأی مجتهدی که به وی رجوع می‌کنند خبر می‌دهند توقف می‌کنند؟

آیا می‌اندیشی زن در عمل به چیزی که شوهرش - که زن به خیرش اطمینان دارد - درباره رأی مجتهد در مسائل مخصوص زن مثل حیض - که برایش حکایت می‌کند توقف می‌کند؟ وقتی سیره عقلای مردم - که مسلمان‌ها نیز جزو آن‌ها هستند - براساس اخذ خبر واحد ثقه ثابت شده باشد شارع مقدس نیز با مسلک آن‌ها متحد است؛ چراکه او نیز یکی از آن‌هاست و بلکه رئیسشان است. پس ناگزیر باید بدانیم او نیز این طریقه عقلایی را مثل سایر مردم اخذ می‌کند، مادام که برای ما ثابت نشده باشد او در رساندن احکام، روش خاصی غیر از طریق عقلایی دارد که خود اختراع فرموده باشد. اگر او روش خاصی - غیر از مسلک عقلا - داشت که اختراعش کرده بود آن را ترویج و برای مردم بیان می‌فرمود و آن روش آشکار و مشهور می‌شد و سیره مسلمان‌ها بر طبق سیره سایر انسان‌ها جاری نمی‌شد. این دلیل قطعی است؛ به طوری که هیچ شکی در آن وارد نمی‌شود؛ چراکه مرکب از دو مقدمه قطعی است:

۱- ثبوت بنای عقلا براساس اعتماد به خبر ثقه و اخذ آن.

۲- آشکار شدن این مبنا از سوی آنان درباره موافقت شارع و اشتراکش با آن‌ها؛ چراکه او نیز هم مسلک با آنان است.»^۱

برای روشن شدن عدم تمامیت گفته‌های آن‌ها ابتدا چند نکته را مطرح می‌کنیم:

نکته اول

باید میان «خبر ثقه» و «خبر مورد وثوق» تفاوت قائل شویم، و خلط مبحث میان این دو مفهوم ایجاد ابهام می‌کند و باعث تباه‌شدن حقیقت درباره مسئله می‌شود. شاید عده‌ای عامدانه چنین خلطی را ایجاد کنند تا ضعف این موضع خصوص خبر ثقه را به هنگام انفرادش پنهان کنند. بسیاری از طرفداران خبر ثقه را می‌بینیم که هنگام گفت‌وگو درباره حجیت خبر ثقه، میان اعتماد به خبر ثقه و خبر مورد وثوق تمایزی نمی‌گذارند، و در نتیجه کسی که حقیقت مسئله را نمی‌داند خیال می‌کند این دو یک مفهوم هستند. آنچه برای ما اهمیت دارد این است که این خلط با چشم‌پوشی از عامدانه یا غیرعامدانه صحیح نیست.

حجیت خبر ثقه فقط بر وثاقت راوی استوار است در حالی که خبر مورد وثوق فقط به وثاقت راوی بسنده نمی‌کند، بلکه در اینکه آیا وثاقت یکی از عوامل وثوق آور است یا نه اختلاف وجود دارد؛ زیرا وثوق در خبر گاهی از طریق قرائن همراه با خبر حاصل می‌شود؛ در نتیجه از طریق قرائن و مؤیدات، وثوق به خبر حاصل می‌شود، چه راوی ثقه بوده باشد و چه ضعیف؛ و حتی قرائن ممکن است موجب اطمینان و وثوق نسبت به خبر معروف به دروغ نیز بشود. باید توجه داشت این قرائن فقط به خبر ثقه اختصاص ندارد تا وثوق به آن حاصل شود؛ بلکه این قاعده همه اخبار را شامل می‌شود؛ چه راویانش ثقه باشند، چه ضعیف و چه کذاب.

بنابراین تفاوتی اساسی میان خبر فرد ثقه و خبر مورد وثوق وجود دارد؛ اینکه اطمینان و وثاقت نسبت به خبر، از خصوصیات ذاتی خبر فرد ثقه نیست؛ زیرا ممکن است وثوقی نسبت به خبر فرد ثقه هرچه باشد حاصل نشود، و این جزو مسائل بدیهی و ثابت‌شده و برای همه پذیرفته‌شده است؛ در حالی که اطمینان و وثاقت به خبر، از خصوصیات ذاتی خبر مورد وثوق است. پس این دو -از نظر وجود و عدم- ملازم یکدیگرند. پس خبر اگر مفید اطمینان و وثوق نباشد «موثوق» نامیده نمی‌شود؛ زیرا این نام‌گذاری، از تأثیر خبر در نفس و ایجاد وثوق در نفس برگرفته شده است، در حالی که خبر فرد ثقه، ضرورتاً اطمینان و وثوق را در روح و روان

انسان ایجاد نمی‌کند. چه بسا نفس به خبر فرد ثقة مجرد اطمینان بیابد و چه بسا اطمینان نیابد؛ و این بر خلاف قائل شدن به کفایت خبر ثقة مجرد است.

پس خلط این دو امر هرگز درست نیست؛ زیرا ضروری نیست آنچه بر خبر مورد وثوق مترتب می‌شود بر خبر ثقة نیز مترتب شود. پس واجب است این نکته قبل از ورود در عمق مناقشه درباره سیره - چه صحبت درباره سیره متشرعه باشد و چه درباره سیره عقلا - در ذهن خواننده و پژوهشگر واضح و حاضر باشد.

نکته دوم

گفت‌وگو درباره جنس خبر بدون تفاوت قائل شدن در مصادیق و انواع آن منطقی نیست. نوع و ماهیت خبر نقش بزرگی در سرعت وثوق به آن ایفا می‌کند. وقتی خبر برای شنونده، غریب و بیگانه باشد و آن خبر نتایج بزرگ یا خطیری به دنبال داشته باشد، نفس انسان در پذیرفتن و وثوق به آن تردید خواهد کرد؛ پس برای هر خبری، وثاقت خبردهنده کافی نیست، و خبر هر فرد ثقة‌ای نیز موجب وثوق نمی‌شود؛ زیرا «وثاقت» یک مفهوم مشکک است نه متواطی،^۱ و دارای مراتب متعددی است نه فقط یک مرتبه.

پس تفاوت قائل نشدن میان انواع خبر قطعاً از ثواب و درستی به‌دور است، و حکم کردن

۱. متواطی و مشکک: مفاهیم کلی را از نظر کیفیت صدق بر مصادیق به دو دسته تقسیم کرده‌اند. متواطی مفهومی است که صدق آن بر همه افراد یکنواخت باشد و افراد آن از نظر تقدم و تأخر یا اولویت، اختلاف دیگری در مصداقیت برای آن مفهوم نداشته باشند؛ مثلاً مفهوم جسم بر همه مصادیقش به‌طور یکسان حمل می‌شود و هیچ جسمی نیست که از نظر جسمیت مزیتی بر جسم دیگر داشته باشد؛ هرچند هرکدام از اجسام دارای خواصی هستند و بعضی از آن‌ها مزایایی بر بعضی دیگر دارند؛ ولی از نظر صدق مفهوم جسم تفاوتی با یکدیگر ندارند. اما مشکک مفهومی است که صدق آن بر افراد و مصادیقش متفاوت باشد و بعضی از آن‌ها از نظر مصداقیت برای آن مفهوم مزیتی بر بعضی دیگر داشته باشند؛ چنان‌که همه خطاها در مصداق بودن برای طول یکسان نیستند و مصداقیت خط یک‌متری برای آن بیش از مصداقیت خط یک‌سانتیمتری است. (مترجم، منبع: سایت hawzeh.net)

بر انواع خبر تنها با یک حکم واحد، گزافه‌ای است ناپسند. حتی در صورت قائل شدن به حجیت خبر ثقه، این سؤال منطقی و مهم باقی می‌ماند که: آیا خبر فرد ثقه، در همه قضایا با هر مقدار از شدت و اهمیت و در همه شرایط -چه عادی و چه استثنایی- مفید اطمینان می‌گردد؟

تردیدی نیست که وضعیت -از نظر حدوث و تخلف و سرعت و سستی و اقدام و تردد- متفاوت است؛ و فرد نزاع‌کننده، منکر و معاندی است که در واضحات تشکیک می‌کند! و چرا چنین نباشد، در حالی که این مسئله برای هر انسانی و در هر جامعه‌ای از یک روستای کوچک گرفته تا بزرگ‌ترین دولت‌های جهان تجربه شده و محسوس است. افراد ثقه از نظر وثاقت و اعتماد با یکدیگر تفاوت دارند، و اخبار نیز از نظر اهمیت و ارزش، تفاوت و اختلاف دارند، و جمع کردن آن‌ها با یک حکم مانند این است که برای همه رنگ‌ها حکم کنیم درجه یکسانی دارند و این قطعاً باطل است؛ زیرا مشاهده و حس ثابت می‌کند هر رنگی درجات متعددی دارد و چه بسا شمردن آن درجات دشوار باشد.

بنابراین واقعیت به تفاوت در اخباری که درباره‌شان خبر داده می‌شود گواهی می‌دهد، و به اختلاف مراتب ثقات نیز گواهی می‌دهد؛ در نتیجه ما نمی‌توانیم بگوییم خبر هر فرد ثقه‌ای بدون استثنا مفید و وثوق و اطمینان در همه قضایاست. این نکته‌ای محوری و بسیار مهم است که پژوهشگر منصف هنگام پرداختن به مسئله بنای سیره بر اعتماد و وثوق به خبر ثقه باید به‌طور کلی در نظر داشته باشد.

نکته سوم

از طریق دو نکته پیش‌گفته مشخص می‌شود ادعای قطع و یقین به مطلق بودن این گفته که سیره عقلاً همیشه بر اساس اعتماد به خبر ثقه مجرد جاری بوده، سست و ناستوار است؛ زیرا:

۱. تکیه و اعتماد آنان فقط مبتنی بر خبر ثقة نبوده است؛ بلکه چه بسا اعتماد اعم و غالب آن‌ها بر خبر مورد وثوق بوده است.

۲. خبر ثقة مجرد همیشه مفید وثوق نیست؛ زیرا متفاوت بودن وثوق از خبر ثقة امکان‌پذیر است.

۳. قضایا از نظر عقلاً متفاوت هستند؛ از جمله قضایایی که در آن‌ها فقط به خبر ثقة مجرد - اگر همراه با قرینه‌ای برای قطع یا وثوق نباشد - توجه نمی‌شود.

با وجود این حقایقی که به دست فراموشی سپرده شده بودند تا از پایه و اساس ادعا شود سیره عقلاً همواره براساس اعتماد به خبر ثقة مجرد جاری بوده است، ما می‌توانیم در اعتماد به خبر ثقة مجرد از نظر عقلاً به‌طور کلی به منازعه بپردازیم. حتی ما اگر به‌طور مطلق قائل به معتبر نبودن خبر ثقة مجرد نزد عقلاً نباشیم دست‌کم در همه قضایا و احوال به آن اعتماد نمی‌شود؛ و همین برای نقض قاعده مورد ادعا - اینکه سیره عقلاً همواره براساس اعتماد به خبر ثقة جاری بوده - کافی است؛ زیرا چیزی که فراگیر و جهان‌شمول نباشد تبدیل به قاعده‌ای که بر اساس آن قیاس شود نمی‌گردد؛ به‌خصوص چیزی که ما در اینجا درصدد مناقشه‌اش هستیم.

پس در اینجا نقض کلی قاعده مورد ادعا - در اعتماد دائمی عقلاً بر خبر ثقة مجرد - کفایت می‌کند؛ و «نقض کلیت» یعنی برای حجیت خبر ثقة اساساً هیچ قاعده و سیره عقلایی و استدلال به آن وجود ندارد؛ بلکه قائل شدن به اعتماد نکردن دائمی عقلاً بر صرف خبر ثقة، بسیار قوی‌تر از قائل شدن آن‌ها به این است که سیره عقلاً استوار بر اعتبار خبر ثقة است. پس می‌توان مسئله را برای آن‌ها به‌طور کامل معکوس، و ادعا کرد سیره عقلاً مبتنی بر اعتماد به خبر مورد وثوق است نه اعتماد به فقط خبر فرد ثقة، و این گزاره‌ای یقینی است، و معتبر دانستن خبر ثقة، گزاره‌ای در مظان شک است، و مدعی چنین گزاره‌ای باید دلیل کاملی برای آن ارائه کند، و بدون وجود چنین دلیلی گفته‌هایش همچون آب در هاون کوبیدن است؛ البته ما در اینجا درصدد پرداختن به این موضوع نیستیم.

از آنچه تقدیم شد میزان گزافه‌گویی در ادعای وجود قطع و یقین نسبت به استوار بودن سیره عقلا بر اساس اعتماد مطلق به خبر واحد روشن گردید؛ و روشن شد قائلین به این گفته این موضوع را به‌خوبی کنکاش نکرده‌اند و شاید بیشتر آن‌ها در این مسئله مقلد دیگران بوده‌اند؛ پس همه در یک توهم گرفتار شدند، و پیرو و پیروی‌شونده هر دو یکسان‌اند!

نکته چهارم

احتجاج به سیره عقلا در تمامی شئون دینی جایز نیست. این طور نیست که هرچیزی که مورد پذیرش عقلا باشد به‌عنوان طریقه‌ای آرمانی ارزیابی شود که در پیش‌گرفتنش بر خداوند واجب باشد! و بدیهی است چنین جملاتی جرئت و جسارت بر خداوند را در دل خود دارند! هرگز نمی‌توان به سیره عقلا پایبند بود مگر وقتی که قائل به عصمت سیره یا صاحبان سیره باشیم، و این خصوصیتی است که هیچ راهی برای دستیابی به آن نیست؛ زیرا عصمت و رسیدن یقینی به واقعیت، جز با تصریح شارع مقدس قابل شناخت نیست، و وقتی متن شرعی وجود داشته باشد مسئله شرعی خواهد شد نه عقلایی؛ پس در این صورت دیگر سیره عقلایی نخواهد بود.

اینکه سیره عقلایی جایز الخطاست و امکان دارد آن‌ها مسئله اشتباه را بپذیرند احتجاج به سیره عقلا را از پایه و اساس ویران می‌کند؛ و حتی امکان پذیرفتن صحیح و نه صحیح‌ترین- توسط آن‌ها نیز برای نابودی استدلال به سیره عقلایی کافی است؛ زیرا ممکن است تکلیف فقط در صحیح‌ترین و آرمانی‌ترین محصور باشد نه در صحیح؛ زیرا میان شئون دنیوی و شئون دینی تفاوت وجود دارد.

نکته پنجم

هیچ ملازمی میان شرع و سیره عقلایی به‌طوری که آنچه در سیره عقلایی ثابت شده باشد در شرع نیز ثابت شود- وجود ندارد؛ زیرا تفاوت بزرگی میان این دو مفهوم وجود دارد.

وقتی ما درباره شرع و اثبات احادیث و تکالیف شرعی سخن می‌گوییم [در واقع] درباره اثبات منتسب‌بودن احادیث و تکالیف به خداوند عزوجل سخن می‌گوییم؛ زیرا احادیث خلفای خدا، همان کلام و وحی خداست، و اگر خلل و اشتباهی در آنها رخ دهد به نتایج مصیبت‌باری در دین منجر خواهد شد که مهم‌ترینشان دو نتیجه زیر است:

اول: دروغ‌بستن به خداوند متعال، که واقعه‌ای بس عظیم است؛ به طوری که خداوند سبحان درباره محبوب‌ترین خلق خود محمد مصطفی ﷺ می‌فرماید: ﴿وَلَوْ نَقُولُ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ﴾^۱ (و اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود، * ما با قدرت او را فرومی‌گرفتیم * سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم * و هیچ‌یک از شما مانع از [عذاب] او نمی‌شد).

دوم: واقع‌شدن خلل و اشتباه در نقل احادیث و تکالیف به معنای تولد عقاید و فقه و تاریخ تحریف و دستکاری شده است؛ و این یعنی تغییر تدریجی دین از ابعاد متعدد تا آنجا که دینی به‌طور کامل بر عکس دین الهی به دست خواهد آمد؛ و این سرنوشتی است که هیچ مذهب یا آیینی از آن ایمن نبوده است؛ تا آنجا که کار، به دورشدن از توحید و افتادن در باتلاق شرک و تجسیم منجر شده است؛ و تولد فقهی ننگین - که هیچ ارتباطی با دین ندارد - جای هیچ‌گونه شگفتی ندارد.

باید توجه داشت احتمال بروز نتایجی از این دست در صورت بروز خطا و اشتباه در سیره عقلا در نقل امور دنیوی انتظار نمی‌رود؛ چه در امور اجتماعی، چه سیاسی، چه تجاری و چه امور دیگر... در چنین اموری خطا و اشتباه هر قدر هم بزرگ باشد باز هم در عرصه امور دنیوی است، و صحیح نیست با امور دینی و شرعی یکسان پنداشته شود.

نکته ششم

اگر وجه مشروعیتی برای سیره عقلا وجود داشته باشد قطعاً مشروط به نهی نکردن شارع از آن است؛ ولی نهی قرآنی و روایی وجود دارد به خصوص روایات عرضه به قرآن و سنت که به طور قطعی دلالت می‌کنند پذیرفتن اخبار، مشروط به موافقت با قرآن و سنت است نه به وثاقت راوی؛ و از اینجا نادرستی این گفته سید شهید محمد باقر صدر رحمته الله مشخص می‌شود: «اگر شارع به حجیت خبر ثقه اقرار نداشته باشد باید برای حفظ غرض خود از آن منع می‌فرمود. بنابراین در این حالت «منع نکردن» به معنای تقریر است. و منجر به امضا و تأیید می‌شود.»

ولی ممانعت وجود دارد و حتی متواتر است ... و این جای بسیار شگفتی است، و انکار یا تلاش‌های او برای ارائه تأویلاتی با وجوه ضعیف بسیار به دور از واقع‌گرایی علمی است! پس با وجود منع شارع، استدلال به سیره عقلا ارزشی ندارد، حتی اگر در ابتدا قائل به مشروعیت استدلال با آن شده باشیم.

نکته هفتم

نکات شش‌گانه پیش‌گفته درباره استدلال با سیره عقلا بود. حال نوبت به بررسی ادعای انعقاد سیره متشرعه بر اساس استدلال و اطاعت از خبر ثقه مجرد رسیده است. آیا این ادعا سهمی از واقعیت دارد؟ یا وضعیتش همچون ادعای سیره عقلایی است؟!

در حقیقت بنده نمی‌دانم چگونه عده‌ای از علمای اهل تقوا ادعای چنین سیره‌ای را پیش کشیده‌اند، در حالی که رد و عدم اعتبار آن از سوی شارع ثابت شده است. مادام که هوای نفس و تعصب وجود داشته باشد باب تأویل بسته نخواهد شد! اما تأویل باید اصل و اساسی داشته باشد که به آن بازگردد، در غیر این صورت بازگشت به غیر اصل، هیچ تفاوتی با سرگردانی و تباهی نخواهد داشت! حال این کدام اصل است که در بازگرداندن و تأویل اساس

ادله شرعی قرآنی و روایی به آن رجوع می‌کنند؛ همان ادله‌ای که با زبانی تیز و برنده از تبعیت از ظن و گمان و تکیه به فقط صفات راویان برای پذیرفتن اخبار نهی می‌کنند؟!

از امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف امام مهدی علیه السلام و نکوهش اهل آخرالزمان روایت شده است، فرمود: «او هوا [ی نفس] را به هدایت برخواهند گرداند؛ آن هنگام که مردم هدایت را به هوا [ی نفس] برمی‌گردانند؛ و رأی و نظر را به قرآن برخواهد گرداند وقتی مردم قرآن را به رأی و نظر برمی‌گردانند.»^۱

نهی از تبعیت از ظنون - از جمله خبر آحاد - از سوی شارع ثابت شده است. ما این نهی را در سه نکته خلاصه می‌کنیم:

نکته اول: آیاتی قرآنی که از پیروی از ظن و گمان، و تعبد به آن نهی کرده‌اند؛ از جمله:

۱. ﴿وَإِنْ تَطَّعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾^۲ (و اگر از بیشتر کسانی که در زمین هستند پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند. آنان جز از گمان پیروی نمی‌کنند و جز به حدس و گمانه‌زنی نمی‌پردازند).

۲. ﴿وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾^۳ (و بیشتر آنان جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند. یقیناً گمان و ظن به هیچ‌وجه انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند. مسلماً خدا به آنچه انجام می‌دهند داناست).

۱. نهج البلاغه، تحقیق صالح: ص ۱۹۵.

۲. انعام: ۱۱۶.

۳. یونس: ۳۶.

۳. ﴿... قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ﴾^۱ (... بگو آیا نزد شما دانشی هست که آن را برای ما آشکار کنید؟ شما فقط از پندارهای واهی و پوچ پیروی می کنید، و جز به حدس و گمان تکیه نمی کنید).
۴. ﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾^۲ (و آنان را به این کار هیچ آگاهی و دانشی نیست. آنان جز از گمان پیروی نمی کنند، و بی تردید گمان برای دریافت حق هیچ سودی نمی دهد).
۵. ﴿... إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ رَبِّهِمْ الْهُدَى﴾^۳ (... اینان فقط از پندار و گمان و هواهای نفسانی پیروی می کنند، در حالی که مسلماً از سوی پروردگارشان برای آنان هدایت آمده است).
۶. ﴿وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾^۴ (و چیزی را که به آن علم نداری دنبال مکن؛ زیرا گوش و چشم و قلب همه درباره اش بازخواست می شوند).
۷. ﴿إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشَاءِ وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۵ ([شیطان] شما را فقط به بدی و زشتی فرمان می دهد، و اینکه چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت دهید).
۸. ﴿وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۶ (چون کار زشتی مرتکب می شوند می گویند

۱. انعام: ۱۴۸.

۲. نجم: ۲۸.

۳. نجم: ۲۳.

۴. اسراء: ۳۶.

۵. بقره: ۱۹۶.

۶. اعراف: ۲۸.

پدرانمان را بر آن یافتیم و خدا ما را به آن فرمان داده است. بگو یقیناً خدا به کار زشت

فرمان نمی‌دهد؛ آیا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟)

۹. ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَأَلْتُمُومًا وَالْبُغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ

تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱ (بگو پروردگرم

فقط کارهای زشت را چه آشکارش باشد و چه پنهانش، و گناه و ستم ناحق را، و اینکه

چیزی را که خدا بر حَقَّانیتش دلیلی نازل نکرده شریک او قرار دهید، و اینکه اموری

را از روی نادانی و جهالت به خدا نسبت دهید. حرام کرده است).

این آیات کریم قرآنی از اصل و حقیقت قرآنی راسخی سخن می‌گویند که واجب است

متشابهات و مشکلات به آن بازگردانده شوند نه اینکه برعکس باشد؛ و با زبانی صریح و کلی،

از تعبد به ظن یا تبعیت از غیر علم و یقین نهی می‌فرمایند؛ و از کسی که مدعی تأویل یا

تخصیص است دلیلی که از نظر صدور و دلالت بر این آیات حاکم باشد مطالبه می‌شود.

نکته دوم: روایات متواتر از پیروی از ظن و گمان یا تعبد به غیر علم نهی می‌فرمایند؛ از

جمله:

۱. از ابوسعید زهری، از ابوجعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «توقف به هنگام

شبهه بهتر از افتادن در هلاکت است؛ و اینکه حدیثی را روایت نکنی بهتر از آن است

که حدیثی را نفهمیده روایت کنی.»^۲

۲. هشام بن سالم گوید: به اباعبدالله امام صادق علیه السلام عرض کردم: حق خداوند بر

خلقش چیست؟ فرمود: «اینکه چیزی را بگویند که می‌دانند، و از چیزی که

نمی‌دانند پرهیز کنند؛ وقتی چنین کنند حق خدا را ادا کرده‌اند.»^۳

۱. اعراف: ۳۳.

۲. کافی: ج ۱ ص ۵۰.

۳. کافی: ج ۱ ص ۵۰.

۳. عبدالرحمان بن حجاج گفته است: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «از دو خصلت پرهیز کن که هرکس هلاک شده در آن دو هلاک شده است: پرهیز از اینکه به مردم با رأی خودت فتوا دهی، یا ندانسته دینی را برگیری [از چیزی پیروی کنی].»^۱
۴. مفضل بن یزید گفته است: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «تو را از دو خصلت نهی می‌کنم که مردم در آن دو هلاک شده‌اند. تو را نهی می‌کنم از اینکه به باطل خدا را بندگان کنی، و چیزی را که نمی‌دانی به مردم فتوا بدهی.»^۲
۵. سماعة بن مهران از موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «... وقتی چیزی پیش آمد که می‌دانید بگویند، و اگر چیزی پیش آمد که نمی‌دانید چنین کنید؛ و با دستش به دهان خود اشاره فرمود...»^۳
۶. علی بن حسین علیه السلام فرموده است: «نباید هرچه می‌خواهی بگویی؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ (و از چیزی که به آن علم نداری پیروی مکن)؛ و شایسته نیست هرچه را بخواهی بشنوی؛ زیرا خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ (به راستی گوش و چشم و دل همه درباره‌اش بازخواست می‌شوند).»^۴
۷. در وصیت مفضل آمده است، گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «کسی که شک یا ظنی داشته باشد و براساس شک یا ظن خود عمل کند خداوند عملش را باطل می‌گرداند. به راستی حجت خدا، حجت واضح است.»^۵

۱. کافی: ج ۱ ص ۴۲.

۲. کافی: ج ۱ ص ۴۲.

۳. کافی: ج ۱ ص ۵۷.

۴. وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۱۵ ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

۵. کافی: ج ۲ ص ۴۰۰.

۸. امام صادق علیه السلام فرمود: «امور بر سه دسته‌اند: امری که رشد و هدایتش روشن است پس پیروی می‌شود. امری که ضلالتش روشن است پس اجتناب می‌شود؛ و امری که مشکل‌دار است، که به خدا و به رسول خدا عرضه می‌شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: [حُکْم] حلال روشن است، و حرام نیز روشن؛ ولی در این بین اموری شبهه‌ناک وجود دارند [که حکم صریحشان را مردم نمی‌دانند]. کسی که شبهات را ترک کند از محرمات نجات یابد و کسی که شبهات را اخذ کند مرتکب محرمات می‌شود، و از جایی که نمی‌داند هلاک می‌گردد.»^۱

ملاحظه کنید قرآن و سنت چگونه در نهی از تبعیت از غیر علم و یقین در دین خدای جل‌جلاله با یک زبان سخن می‌گویند؛ یعنی کلام «فرستنده» و «فرستاده» در بیان تکلیف بندگان برای چگونگی تعبد به اخبار به‌طور کامل مطابق یکدیگر است. حال آیا ما باید کلام خداوند متعال و رسول کریم و کلام عترت طاهره را رها کنیم و از تأویلات و یاوه‌سرایی‌های مردم پیروی کنیم؟

نکته سوم: روایات «عرضه» متواترند، و با صراحت تمام به تکلیف بندگان در تعامل با متون روایت‌شده از شارع تصریح می‌کنند؛ که عبارت است از عرضه به قرآن و سنت ثابت‌شده؛ و این به آن معناست که خبر ثقه مجرد تا وقتی که به کتاب و سنت عرضه نشده باشد حجت نیست.

روایات عرضه متواترند؛ از جمله:

۱. از امام صادق علیه السلام نقل شده است، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بر هر حقی حقیقتی، و بر هر درستی نوری است؛ پس آنچه موافق کتاب خدا باشد بپذیرید و آنچه مخالف کتاب خدا باشد رها کنید.»^۱
۲. هشام بن حکم و دیگران از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در منا خطبه ایراد کرد و فرمود: «ای مردم، آنچه از من به شما برسد که موافق کتاب خداست پس آن را من گفته‌ام، و آنچه به شما برسد و مخالف کتاب خدا باشد من آن را نگفته‌ام.»^۲
۳. از ثوبان روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آگاه باشید آسیاب اسلام همواره در گردش است.» گفت: پس ما چه کنیم ای رسول خدا؟ فرمود: «حدیث مرا به کتاب عرضه کنید؛ آنچه موافق کتاب باشد از من است و من گفته‌ام.»^۳
۴. از زر بن حبیش، از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پس از من راویانی خواهند بود که از من حدیث روایت می‌کنند. حدیث آنان را به قرآن عرضه کنید؛ آنچه موافق قرآن باشد اخذ کنید، و آنچه موافق قرآن نباشد اخذ نکنید.»^۴
۵. از عبدالله بن عمر، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است، فرمود: «احادیثی از من رواج خواهد یافت. اگر حدیثی از من به شما رسید کتاب خدا را بخوانید و آن را ارزیابی

۱. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۲. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۳. المعجم الکبیر للطبرانی: ج ۲ ص ۹۷؛ مجمع الزوائد هیثمی: ج ۱ ص ۱۷۰.

۴. سنن الدارقطنی، علی بن عمر الدارقطنی (ت ۳۸۵ق)، شرح و استخراج: مجدی بن منصور سید الشوری، چاپ

اول، ۱۴۱۷ق/ ۱۹۹۶م، ناشر: دار الکتب العلمیة، بیروت - لبنان: ج ۴ ص ۱۳۳.

کنید؛ پس آنچه موافق کتاب خدا باشد من گفته‌ام، و آنچه موافق کتاب خدا نباشد من نگفته‌ام.»^۱

۶. و از ابن ابی‌یعفور نقل شده است که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ اختلاف حدیثی که راوی‌اش معتمد یا غیرمعتمد است سؤال کرد. فرمود: «وقتی به شما حدیثی رسید و برایش شاهی از کتاب خدا یا از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله یافتید که هیچ؛ در غیر این صورت کسی که آن را آورده است به آن سزاوار است.»^۲

۷. از محمد بن مسلم روایت شده است، گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «ای محمد، روایتی از شخصی نیکوکار یا گناهکار که به تو می‌رسد و موافق قرآن است، پس آن را اخذ کن؛ و روایتی که از شخص نیکوکار یا گناهکار به تو می‌رسد که مخالف قرآن است، پس آن را اخذ نکن.»^۳

۸. از ایوب بن راشد، از امام صادق علیه السلام روایت شده است، فرمود: «حدیثی که موافق قرآن نباشد زخرف [آمیخته با دروغ] است.»^۴

۹. از ایوب بن حر نقل شده است، گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «هر چیزی به کتاب و سنت عرضه می‌شود، و هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد زخرف [آمیخته با دروغ] است.»^۵

۱۰. از امام باقر علیه السلام در حدیثی روایت شده است، فرمود: «و هنگامی که حدیثی از ما به شما برسد و یک یا دو شاهد از کتاب خدا برایش یافتید آن را اخذ کنید؛ در غیر این صورت در آن توقف کنید، و سپس به ما عرضه کنید تا برایتان روشن شود.»^۶

۱. المعجم الکبیر للطبرانی: ج ۱۲ ص ۲۴۴؛ مجمع الزوائد هیثمی: ج ۱ ص ۱۷۰.

۲. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۳. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۸.

۴. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۵. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۶. کافی: ج ۲ ص ۲۲۲.

۱۱. حسن بن جهم، از عبد صالح [امام رضا] علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «اگر دو حدیث مختلف برای شما آمد هر دو را به کتاب خدا و احادیث ما عرضه کنید؛ اگر شبیه آن‌ها بودند درست است، و اگر شبیه آن‌ها نبودند باطل است.»^۱
۱۲. امام باقر علیه السلام فرموده است: «همانا خداوند تبارک و تعالی چیزی را که امت به آن نیاز داشته باشند ترک نفرموده است، مگر آنکه آن را در کتاب خود نازل، و برای فرستاده‌اش صلی الله علیه و آله بیان فرموده است؛ و برای هر چیزی حد و مرزی و دلیلی قرار داده است که به آن دلالت می‌کند، و برای کسی که از آن حد تجاوز کند حدی قرار داده است.»^۲
۱۳. از امام صادق علیه السلام روایت شده است، فرمود: «به راستی خداوند تبارک و تعالی در قرآن بیان هر چیزی را نازل فرموده است؛ تا آنجا که به خدا سوگند هیچ چیزی را که بندگان به آن نیازمند باشند رها نفرموده است؛ تا بنده‌ای نتواند بگوید کاش این مطلب در قرآن نازل می‌شد؛ مگر اینکه خدا آن را در قرآن نازل فرموده است.»^۳

مبحث چهارم: ادعای اجماع شیعه بر عمل به خبر آحاد

کسی که آثار بیشتر قائلین به حجیت خبر آحاد را مطالعه کند خواهد دید آن‌ها این مسئله را به عنوان مسلمّات القا می‌کنند؛ به طوری که گویا این مسئله از ضروریات اسلام یا مذهب است و بحث با شخص نزاع‌کننده در این خصوص کار پسندیده‌ای نیست! لذا متوجه می‌شوید

۱. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۹.

۲. کافی: ج ۱ ص ۵۹؛ روضة المتقین فی شرح من لا یحضر الفقیه، محمدتقی مجلسی (ت ۱۰۷۰ق)، نگارش و شرح و اشراف بر چاپ: سید حسین موسوی کرمانی و شیخ علی پناه اشتهاردی، ناشر: بنیاد فرهنگ اسلامی حاج محمد حسین کوشان‌پور، ج ۱۲ ص ۲۰۰، و گفته است این حدیث قوی همچون صحیح است.

۳. کافی: ج ۱ ص ۵۹.

عده‌ای از آن‌ها درباره خبر آحاد به‌عنوان ستونی که اسلام بر آن بنا شده است سخن می‌گویند یا به‌عنوان محور آسیاب که روزگار فقط بر گرد آن می‌چرخد! و عده‌ای درباره آن طوری سخن می‌گویند که گویی در میان مسلمین، مخالف آن یا کسی که قائل به نفی حجیت خبر آحاد باشد وجود ندارد!

شاید عده‌ای سخن شیخ طوسی رحمته‌الله را درباره خبر واحد بدون ذکر مخالفین افراد پیش از وی - ترویج می‌دهند تا خواننده دچار این توهم شود که متقدمین بر آن اجماع داشته‌اند و این قاعده یکی از ضروریات مذهب و قطعیات شیعه اهل بیت علیهم‌السلام بوده است! و عده‌ای دیگر را می‌بینی که عمل به آن را به مشهور نسبت می‌دهند، بی آنکه میان متقدمین و متأخرین یا متأخرین متأخرین تمایزی قائل شوند یا درباره‌اش توضیحی بدهند!

و جای شگفتی است ما علمای اهل فضل و عاملی را می‌بینیم که به‌رغم وجود سستی و اشکالاتی که در اصل و ریشه و استناد و نتایج خبر واحد وجود دارد با قطعیت به حجیت آن قائل شده‌اند؛ در حالی که خودشان می‌دانند بر این گفته‌شان اعتقادات و فقه و تاریخ دین بنا خواهد شد؛ و وقتی دلیلشان را در بوته نقد و بررسی قرار می‌دهیم در بهترین حالت چیزی بیش از شبه‌دلیل‌هایی را نمی‌یابیم که همچنان نزاع‌ها درباره‌شان پایان نیافته است، و علمای اهل بیت علیهم‌السلام در نقض و نقدشان بسیار نوشته‌اند. روش و رویکرد اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان‌شان بر مبنای نفی تعبد به خبر آحاد مجرد استوار گشته، و در نقطه مقابل آن، مذهب مخالفین اهل بیت علیهم‌السلام بر تقویت خبر آحاد و اعتماد به صفات راویان در دین خدا مبتنی بوده است؛ تا آنجا که دین تبدیل به ویرانه‌ای شد و خلفا و جانشینان خدا از مراتبی که خداوند برایشان در نظر گرفته بود به کنار گذاشته شدند، و سال‌های عمرشان در زندان و آوارگی و قتل به انتها رسید!

و بسیار بسیار جای شگفتی است که می‌بینیم به‌عنوان مثال - شهید سید محمد باقر صدر رحمته‌الله چگونه با اخبار عرضه به قرآن و سنت تعامل می‌کند، و تلاش می‌کند آن‌ها را رد کند یا دایره دلالتشان را فقط به محدوده در تعارض قرار گرفتن با حجیت خبر واحد تنگ و

محدود کند!

بیاید ببینیم او رحمته در «دروس فی علم الاصول» در این خصوص چه گفته است:

«دسته دوم: احادیثی که دلالت می‌کنند به اینکه عمل به روایت، مشروط به موافقت با کتاب و داشتن شاهی از کتاب است، مثل روایت ابن ابی یعفور که از وی نقل شده است از امام صادق علیه السلام دربارهٔ اختلاف احادیثی سؤال کرد که راویان برخی از آن‌ها مورد وثوق ما هستند در حالی که راویان برخی دیگر از نظر ما قابل اعتماد نیستند. ایشان علیه السلام فرمود: «وقتی به شما حدیثی رسید و برایش شاهی از کتاب خدا یا از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله یافتید که هیچ [و آن را بپذیرید]؛ در غیر این صورت کسی که آن را آورده به آن سزاوارتر است.»

این روایت و امثال آن در حقیقت مساوی با الغای حجیت خبر واحد است؛ زیرا این روایات از عمل به آن در حالت عدم مطابقت با قرآن کریم نهی می‌کند، و از نظر عرفی برای حجیت دادن روایت در خصوص حالت تطابق برای کفایت دلالت قرآنی، نتیجه‌ای به دنبال ندارد. با این وجود به استدلال با این روایت به این صورت پاسخ داده می‌شود که خودش جزو اخبار آحاد است و نمی‌توان با اخبار آحاد برای نفی حجیت خبر واحد استدلال کرد، و البته این علاوه بر آن است که بپذیریم این روایت، حجیت خبر واحد را به‌طور کلی الغا می‌کند. شکی نیست این روایت حجیت را از خبری که شاهد و موافقی از کتاب کریم ندارد و مضمونش با کتاب کریم موافق نیست سلب می‌کند، و حتی بنا به دلالت کتاب و دیگر ادله قطعی برای حجیت خبر ثقه با آن مخالف است. پس حجیت آن عدم حجیتش را لازم می‌گرداند.»^۱

پیش از توضیح کلام سید صدر رحمته استدلالی را که در کلام شیخ طوسی رحمته برای حجیت خبر واحد آمده است ذکر می‌کنیم تا توضیحات تمام جوانب را شامل شود؛ هم برای

۱. دروس فی علم الاصول، سید محمد باقر الصدر: ج ۳ ص ۲۵۴ و ۲۵۵.

قائلین به انعقاد اجماع بر خبر واحد با استناد به کلام شیخ طوسی رحمته الله علیه، و هم برای قائلین به رد روایات عرضه به دلیل آحاد بودن و معارضه‌شان با حجیت خبر واحد.

شیخ طوسی رحمته الله علیه در «عدة الاصول» گفته است:

«اما روشی که بنده اختیار کرده‌ام عبارت است از اینکه خبر واحد وقتی از طریق اصحاب ما که قائل به امامت هستند وارد شود، و از پیامبر صلی الله علیه و آله یا از یکی از ائمه علیهم السلام روایت شده باشد، و از کسی باشد که در روایتش اشکالی گرفته نمی‌شود و احادیث را استوار و محکم نقل می‌کند، در حالتی که قرینه‌ای که دلالت‌کننده بر صحت مضمون خبر باشد وجود نداشته باشد زیرا اگر قرینه‌ای باشد که بر صحت آن دلالت کند، اعتبار از طریق قرینه حاصل خواهد شد و این موجب علم است، و ما قرائن را بعداً ذکر خواهیم کرد. عمل به آن جایز است.

و آنچه به این دیدگاه دلالت می‌کند: اجماع فرقه حقه است. بنده فرقه حقه را این‌گونه یافتم که بر عمل به این اخباری که در تصنیفات خود روایت کرده، و در اصول خود تدوین کرده‌اند اجماع دارند، و آن‌ها را نه انکار می‌کنند و نه ردشان می‌کنند؛ حتی وقتی یکی از آن‌ها به چیزی فتوا دهد که آن‌ها نمی‌شناسند می‌پرسند تو این را از کجا گفتی؟ و او وقتی آن‌ها را به کتابی معروف یا اصلی مشهور ارجاع دهد و راوی اش ثقهای باشد که حدیثش انکار نمی‌شود آن‌ها سکوت می‌کنند و در برابر آن سر تعظیم فرود می‌آورند و سخن او را می‌پذیرند. این رویه متعارف، و خلق و خوی آن‌ها از روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله و سپس بعد از ایشان از ائمه علیهم السلام بوده است؛ همچنین از زمان امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام که علم از او منتشر و روایت از ایشان فراوان شد. اگر عمل به چنین اخباری جایز نبود آن‌ها نمی‌توانستند چنین اجماعی حاصل کنند و آن را انکار می‌نمودند؛ زیرا در اجماع آنان معصومی است که اشتباه و سهو در وی راه ندارد.»^۱

اول:

حجیت مورد ادعا برای خبر واحد، نمی‌تواند مانع از پذیرفتن روایات عرضه به کتاب و سنت باشد؛ چراکه حجیت خبر واحد متفاوت از آن است و بر ادله محکم و مسلم استوار نیست، بلکه اعتقاد و عمل بزرگان علمای متقدم شیعه بر اساس نفی و انکار عمل به اخبار آحاد استوار بوده است؛ بزرگانی مثل شیخ مفید (ت ۴۱۳ق)، ابن قبة، سید مرتضی (ت ۴۳۶ق)، قاضی عبدالعزیز بن براج طرابلسی (ت ۴۸۱ق)، حمزة بن علی بن زهره حلبی (ت ۵۸۵ق)، شیخ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی (ت ۵۴۸ یا ۵۶۱ق)، ابن‌ادریس حلی (ت ۵۹۸ق)، و دیگران.^۱

شیخ انصاری گفته است:

«آنچه از سید و قاضی و ابن‌زهره و طبرسی و ابن‌ادریس (قدس‌الله‌اسرارهم) حکایت شده «منع» بوده است، و شاید به مفید (قدس‌سره) نسبت داده شود؛ زیرا در معارج از او حکایت شده که گفته است: «خبر واحدی که عذر و بهانه را از بین ببرد خبری است که به‌همراه دلیلی باشد که به علم منجر شود؛ و چه بسا این اجماع یا شاهی از عقل باشد» و شاید این گفته به شیخ نسبت داده شود، همان‌طور که نقل کلام وی خواهد آمد؛ و نیز چه بسا به محقق و حتی به ابن‌بابویه. حتی در واقیه آمده است: قائل شدن صریح به حجیت، از کسانی که پیش از علامه بوده‌اند دیده نشده است؛ و این عجیب است.»^۲

و حتی مشهورترین بزرگان علمای متقدم به وجود اجماع نزد مذهب شیعه اهل بیت (علیهم‌السلام) بر ترک عمل به اخبار آحاد -هم در اصول و هم در فروع- تصریح کرده‌اند. این شیخ مفید است که تصریح می‌کند ترک عمل به خبر آحاد، مذهب و روش همه شیعیان است؛ آنجا که گفته

۱. مراجعه شود به: تاریخ تشریح اسلامی، شیخ عبدالهادی فضلی: ص ۳۴۷؛ فرائد الاصول، شیخ انصاری: ص ۲۴۰؛

نظریه السنة فی الفكر الامامی الشیعی، حیدر حب‌الله: ص ۷۳ تا ۹۶.

۲. فرائد الاصول، شیخ انصاری: ج ۱ ص ۲۴۰.

است:

«علم یا عمل به هیچ‌کدام از اخبار آحاد واجب نیست و هیچ‌کس جایز نیست با خبر واحد در دین یقین حاصل کند، مگر اینکه همراه با چیزی باشد که بر صدق راوی اش بر بیان دلالت کند. این عقیده عموم شیعیان و بسیاری از معتزله و محکمه و طایفه‌ای از مرجئه است، و در میان فقهای عامه و اصحاب رأی محل اختلاف است.»^۱

همچنین در «التذکره باصول الفقه» گفته است:

«اما خبر واحدی که عذر و بهانه را از بین می‌برد خبری به‌همراه دلیلی است که نظرکننده در آن را به علم به صحت خبردهنده اش می‌رساند؛ و چه بسا "دلیل" حجتی عقلی باشد، و چه بسا شاهی از عرف، و چه بسا اجماعی بدون هیچ اختلافی باشد. هرگاه خبر واحد از هرگونه دلالتی که با آن به صحت مخبرش یقین حاصل شود خالی باشد همان طور که گفتیم به‌هیچ‌وجه حجت و موجب علم یا عمل نخواهد بود.»^۲

وی همچنین در «التذکره» گفته است:

«و تخصیص عام با خبر واحد جایز نیست؛ زیرا خبر واحد موجب علم یا عمل نیست. "عام" را فقط اخباری تخصیص می‌زنند که شک‌و‌تردید نسبت به صحت آن از پیامبر ﷺ یا یکی از ائمه علیهم‌السلام رفع شده باشد.»^۳

ما ترک عمل به اخبار آحاد را با شدت بسیار در زبان سید مرتضی رحمته‌الله مشاهده می‌کنیم. او در نهایت یقین گفته است ترک عمل به اخبار آحاد، مذهب و روش و اجماع شیعه، و ضرورت

۱. اوائل المقالات، شیخ ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی ملقب به شیخ مفید (ت ۴۱۳ق)، تحقیق شیخ ابراهیم انصاری، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق/ ۱۹۹۳م، ناشر: دار المفید للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت - لبنان: ص ۱۲۲.

۲. التذکره باصول الفقه، شیخ مفید ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی (ت ۴۱۳ق)، تحقیق: شیخ مهدی نجف، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق/ ۱۹۹۳م، دار المفید للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت - لبنان: ص ۴۴ و ۴۵.

۳. التذکره باصول الفقه، شیخ مفید: ص ۳۸.

آیینی آن است. وی گفته است:

«... زیرا ما با علمی ضروری - که در همانند آن هیچ ریب و شک و شبهه‌ای وارد نمی‌شود - می‌دانیم علمای شیعه امامیه قائل شده‌اند به اینکه در شریعت، عمل به اخبار آحاد و اتکا به آن جایز نیست، و چنین اخباری حجت نیست، و دلالتی ندارد.

آن‌ها در احتجاج علیه آن و نقض بر مخالفین خود طومارها پر کردند و سطرها نوشتند. عده‌ای از آن‌ها زیادتی بر این جمله قائل شدند و گفتند از طریق عقول، محال است خداوند متعال تعبد به عمل به اخبار آحاد را خواسته باشد؛ و ظهور دیدگاه آنان در اخبار آحاد همانند ظهور رویکردشان در ابطال خطر و حرمت قیاس در شریعت است. بیشتر آنان از قیاس و عمل به اخبار آحاد منع عقلی کرده‌اند. حال وقتی ظهور و تجلی این مسئله به صورتی است که ما بیان داشتیم پس چگونه یک شخص برای دفع این بدیهیات استدلال‌هایی را به هم می‌بافد؟ بدانید چنین شخصی همانند کسی است که در این باره که شیعه امامیه قیاس در شریعت را باطل نمی‌داند یا به نص بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام معتقد نیست، با مشقت و تکلف بسیار سخنان دروغین به هم می‌بافد.»^۱

پوشیده نیست مقام و سطح سید مرتضی بالاتر از آن است که امری چنین بزرگ را با چنین درجه‌ای از قطع و اعتماد بدون آنکه اصل و اساسی داشته باشد ادعا کند؛ اگر نگوئیم او همان‌طور که خود با دقت و واقع‌گرایی گفته است - نسبت دادن عمل به خبر آحاد به شیعه را هم‌ردیف نسبت دادن رد قیاس و عدم اعتقاد به نص برای امامت امیرالمؤمنین علیه السلام به شیعیان معرفی می‌کند؛ و سید مرتضی با چنین تعبیراتی نهایت شدت وضوح این مسئله را از نظر خودش نشان داده است.

سید مرتضی گفته است:

«همه اصحاب ما از سلف و خلف و متقدمین و متأخرین، از عمل به اخبار آحاد و قیاس در شریعت منع کرده‌اند. آن‌ها بر کسی که قائل به این دو باشد و در شریعت به این دو تعلق خاطر داشته باشد، به شدت عیب‌جویی می‌کنند؛ تا آنجا که این رویکرد به دلیل وضوح و گستردگی‌اش - به یکی از بدیهیات آن‌ها تبدیل شده است، و در میان مذاهب هیچ شک‌وت‌دیدگی نسبت به آن وجود ندارد.»^۱

همچنین گفته است:

«... و بر این اساس که برای همه مخالفین و موافقین امامیه، علم [و یقین] حاصل شده است که آن‌ها در شریعت، به خبری که علم‌آور نباشد عمل نمی‌کنند؛ و این تبدیل به شعاری برای آن‌ها شده است که با آن شناخته می‌شوند؛ همان طور که نفی قیاس در شریعت از جمله شعارهای آنان است که هرکس با آن‌ها نشست و برخاستی داشته باشد این را می‌داند.»^۲

طبرسی تصریح کرده است شایع در نزد شیعه، عدم تعبد به ظن است. وی گفته است:

«... بر این اساس که اصحاب ما در کتاب‌های خود درباره حکم‌دادن براساس ظن و اجتهاد و قیاس بیان کرده‌اند که در شرع به آن تعبد نمی‌شود، مگر در جاهایی خاص و در صورت وجود تصریح به جواز آن در آن موقعیت‌ها؛ مثل «قیم المتلفات: پرداخت دیون از اموال متوفی، دیه گناهان، جزای صید، قبله، و اموری مانند این‌ها.»^۳

و ابن‌ادریس حلی بر اجماع سلف و خلف شیعه بر متعبد نبودنشان به خبر آحاد تأکید کرده^۴ و گفته است:

۱. رسائل المرتضی: ج ۱ ص ۲۰۳.

۲. رسائل المرتضی: ج ۳ ص ۳۰۹.

۳. تفسیر مجمع البیان: ج ۷ ص ۱۰۳.

۴. مراجعه کنید به: نظریة السنة فی الفکر الامامی الشیعی: ص ۸۹ و ۹۰.

«... زیرا خبر واحد-راوی اش هرکسی که باشد- نه موجب علمی می‌شود و نه عملی، و در میان اصحاب ما هیچ اختلافی در این خصوص وجود ندارد؛ و از جمله معلوماتی که تقریباً از جمله ضروریات محسوب می‌شود این است که روش اصحاب ما، ترک عمل به اخبار آحاد بوده است، و هیچ‌کدام از آن‌ها شک‌و‌تردید و مخالفتی در آن ندارد.»^۱

همچنین گفته است:

«... و پرداختن به آن با اخبار آحاد نه علمی به بار می‌آورد و نه عملی؛ به‌خصوص بر مبنای مذهب اصحاب ما از فقهای اهل بیت (علیهم‌السلام) -چه سلف و چه خلفشان- درباره اخبار آحاد، و اینکه آن‌ها یا توجه به آنچه در ابتدای این کتاب بیان کردیم و توضیح دادیم- به ترک عمل به آن اجماع داشته‌اند.»^۲

و ابن‌ادریس پس از ذکر سخن سید مرتضی درباره اخبار آحاد گفته است:

«بر اساس دلایل پیش‌گفته، عمل، و آن را اخذ می‌کنم و فتوا می‌دهم و به خداوند متعال متدین می‌شوم و به فراوانی نوشته‌ها و سخنان مهجور به‌دور از حق توجه نمی‌کنم و فقط از دلیل واضح و برهان آشکار تقلید می‌کنم، و درگیر پیچ‌و‌خم‌های اخبار آحاد نمی‌شوم. آیا نابودی اسلام جز به دلیل برگرفتن اخبار آحاد بوده است؟»^۳

مبالغه‌ای که در این گفته، در اعتراض شدید به کسی که به اخبار آحاد عمل می‌کند پنهان نیست؛ به‌طوری که ویرانی و نابودی اسلام را به اخبار آحاد نسبت می‌دهد. چنین سخنانی که به‌شدت تأکید و قطعیت را می‌رسانند و از چنین علمایی صادر شده‌اند، اگر ما را به یقین به اجماع شیعه بر عدم تعبد به خبر آحاد مجرد نرساند بی‌تردید دست‌کم این معنا را افاده می‌کند که این عقیده در آن زمان مشهور و غالب بوده است و اگر در آن زمان کسی مخالف مشهور

۱. السرائر، ابن‌ادریس حلی: ج ۱ ص ۸۲.

۲. السرائر، ابن‌ادریس حلی: ج ۱ ص ۳۳۰.

۳. السرائر، ابن‌ادریس حلی: ج ۱ ص ۵۱.

باشد کنار گذاشته می‌شده و به او توجه نمی‌شده است.

دوم:

اما درباره ادعای تعارض این اجماع با آنچه شیخ طوسی رحمته الله از اجماع شیعه بر عمل به خبر آحاد نقل کرده است، این ادعا در برابر سخنان پیش گفته تاب مقاومت نمی‌آورد؛ زیرا:

۱. شیخ طوسی رحمته الله قائل به حجیت مطلق خبر آحاد نشده است؛ بلکه می‌بینیم او قاطعانه ادله مورد ادعا برای حجیت خبر آحاد مثل آیه نبأ، آیه نفر، و آیه کتمان^۱ - و استدلال به اجماع صحابه بر عمل به خبر آحاد را رد کرده است^۲ و نهایت آنچه طوسی گفته جواز «عمل به خصوص خبر شخص امامی عادل» است که در آنچه از معصومین علیهم السلام روایت می‌کند ضابط و دقیق باشد؛ او گفته است: «و نظر بنده این است که: خبر واحد موجب علم نمی‌شود، و اینکه عبادت با عمل به آن می‌تواند از نظر عقلی جایز باشد، و در شرع نیز جواز عمل به آن وارد شده است؛ اما مشروط به طریق به خصوصی است که عبارت است از روایت شخصی که از طایفه حقه باشد، و به روایت آن اختصاص داده شده، و منوط به صفاتی است که پذیرفتن خبرش با آن صفات جایز است مثل عدالت و...»^۳

اما روشی که بنده اختیار کرده‌ام عبارت است از اینکه خبر واحد وقتی از طریق اصحاب ما که قائل به امامت هستند وارد شود، و از پیامبر صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه علیهم السلام روایت

۱. آیه کتمان: ﴿إِنَّ الدِّينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ الْأَعْيُنُ﴾ (کسانی که نشانه‌های روشن و رهنمودی را که فرو فرستاده‌ایم، بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب توضیح داده‌ایم، نهفته می‌دارند، قطعاً خدا آنان را لعنت می‌کند، و لعنت‌کنندگان لعنتشان می‌کنند.) (بقره: ۱۵۹).

۲. مراجعه کنید به: عدة الاصول (ط.ج.): ج ۱ ص ۱۰۸ تا ۱۲۱.

۳. عدة الاصول (ط.ج.): ج ۱ ص ۱۰۰.

شده باشد، و از کسی باشد که در روایتش اشکالی گرفته نمی‌شود، و در احادیث استوار و محکم نقل می‌کند ... عمل به آن جایز است.»^۱

شاید این شبهه برای شیخ طوسی، به سبب روایات متواتری ایجاد شده که بر پذیرفتن اخبار اصحاب ائمه و حواریونشان مثل زراره و محمد بن مسلم و ابوبصیر اسدی و امثال آن‌ها - تصریح و تأکید می‌کنند، و برای او چنین توهمی پیش آمده است که این روایات، افرادی را که به اسم معرفی نشده‌اند نیز شامل می‌شود.

در مبحث دوم از فصل چهارم توضیحی خواهد آمد که این روایات و امثالشان فقط به افرادی اختصاص دارند که به اسم و شخصیتشان تصریح شده است، و آن‌ها نایبان و سفیران ائمه علیهم‌السلام یا در حکم آن‌ها هستند، و هیچ دلیل روایی مبنی بر حجیت خبر افراد ثقة امامیه به‌طور کلی وجود ندارد، چه برسد به غیر آن‌ها.

۲. شیخ طوسی ادعا نکرده است شیعه به عمل به خبر آحاد مجرد اجماع داشته‌اند؛ بلکه او -طبق رأی و نظر خودش- این‌طور فهمیده است که رجوع آنان برای عمل به اخبار به ودیعه نهاده شده در کتاب‌های اصول حدیثی، بر این اساس بوده که این اخبار، اخبار آحاد مجرد بوده‌اند؛ و روشن است میان این دو، تفاوت وجود دارد. درباره اولی می‌توان به تعارضش با اجماع سید مرتضی و افراد موافق او و پیروانش قائل شد، در حالی که درباره دومی هرگز نمی‌توان به تعارض داشتن با اجماع گفته‌شده توسط سید مرتضی قائل گردید؛ زیرا این استنباط و اجتهاد و تفسیری برای ماهیت رجوع شیعه به کتاب‌ها و اصول حدیثی است و دیگرانی مثل سید مرتضی و دیگر افرادی که حجیت خبر واحد را ترک گفته‌اند - با آن مخالفت کرده‌اند؛ و ما ملتزم به اجتهادها و نظرات نیستیم.

تنها چیزی که برای ما اهمیت دارد تحقق اجماع شیعه و موضع‌گیری‌شان نسبت به خبر آحاد با نقل صریح واقعی و به‌دور از ارائه استنباط و تخمین و نظر شخصی است. شواهدی وجود دارد که تأیید می‌کند شیخ طوسی درصدد نقل اجماع شیعه برای عمل به خبر آحاد نبوده است:

ا. بعید است شیخ طوسی به این شکل آشکار و جدی سید مرتضی را نقض و با وی مخالفت کند؛ پس بعید به نظر می‌رسد شیخ طوسی، ادعای این اجماع را برخلاف اجماعی که سید مرتضی نقل کرده است مطرح کند؛ به‌خصوص اینکه هر دو هم‌عصر بوده و از نظر اطلاع و آگاهی نسبت به میراث و احوال شیعه هم‌سنگ یکدیگر بوده‌اند. اینکه آرا و استنباط‌ها اختلاف داشته باشند جایز و امری طبیعی است، اما اینکه در نقل سیره و عمل شیعه، این درجه از تعارض وجود داشته باشد موضوعی است بسیار بسیار بعید.

ب. اگر اجماع شیعه بر عمل به خبر واحد منعقد شده بود طوسی از انتخاب و نظر خودش صحبت به میان نمی‌آورد. او گفته است: «اما روش و دیدگاهی که بنده انتخاب کرده‌ام عبارت است از اینکه خبر واحد...»؛ و این دلالت می‌کند به اینکه این دیدگاه فقط از روی اختیار و انتخاب خود شیخ طوسی و طبق رأی و نظر خودش برحسب فهم خودش از روایات و سیره بوده است. پس بسیار بعید است که شیخ طوسی در مقام بیان و مطرح کردن مذهب اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیانشان در عمل به خبر واحد بوده باشد، و در عین حال آن انتخاب و دیدگاه را به خودش نسبت دهد.

ج. دلیل برای اینکه شیخ طوسی فقط در مقام استدلال برای روش و انتخاب خودش بوده، این است که او پس از ذکر دیدگاه خودش، استدلال کرده و گفته است: «و آنچه به این دیدگاه دلالت می‌کند: اجماع فرقه حقه است. بنده فرقه حقه را این‌گونه یافته‌م که بر عمل به این اخباری که در تصنیفات خود روایت کرده، و در

اصول خود تدوین کرده‌اند اجماع دارند، و آن‌ها را نه انکار می‌کنند و نه ردشان می‌کنند؛ ... اگر عمل به چنین اخباری جایز نبود آن‌ها نمی‌توانستند چنین اجماعی حاصل کنند و آن را انکار می‌نمودند؛ زیرا در اجماع آنان معصومی بوده است که اشتباه و سهو در وی راه ندارد.»

پس او برای پشتیبانی و تأیید نظر خود درباره‌ی خبر آحاد، به سیره‌ی شیعه و اجماع آنان برای رجوع به کتاب‌ها و اصول حدیثی احتجاج کرده است؛ و این اجماعی است که هیچ اشکالی ندارد و کسی آن را رد نکرده است؛ اما نزاع در تفسیر مدرک و استناد رجوع است که آیا به‌خاطر اعتقادشان به حجیت اخبار آحاد بوده، یا به‌خاطر تواتر یا شهرت و استفاضه یا محفوف به قرائن بودن بوده است، یا به‌خاطر این بوده که به ائمه علیهم‌السلام عرضه شده و آن‌ها اجازه داده‌اند یا عمل به آن را واجب ساخته‌اند؟

رای و تفسیر شیخ طوسی برای ما محترم است؛ اما ضروری نیست که حتماً صحیح بوده باشد؛ زیرا ما پیرو دلیلی هستیم که فقط از تقلین برگرفته شود.

آری، نظر شیخ طوسی فقط در دو موضوع صحیح است: اول: عمل به محتوای کتاب‌هایی که ائمه علیهم‌السلام اجازه داده‌اند و به اسم و با مؤلفینشان شناخته شده‌اند؛ و دوم: عمل به اخبار شنیده‌شده از روایانی که ائمه علیهم‌السلام به اسمشان تصریح کرده، و بر تصدیق و اعتماد به روایاتشان تأکید ورزیده‌اند؛ زیرا هر دوی این‌ها در حکم شنیدن از خود ائمه علیهم‌السلام هستند، و جزئیات این مسئله -ان‌شاءالله تعالی- در مبحث دوم از فصل چهارم خواهد آمد.

اما روایات و اخبار دیگر راویان امامیه به‌صرف امامیه‌بودنشان -حجت نیست؛ بلکه ناگزیر باید در جهت امتثال از احادیث متواتر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت طیب و طاهرش علیهم‌السلام -در برابر روش عرضه به قرآن و سنت گردن خم کنند- پس آنچه شیخ طوسی رحمته‌الله ادعا کرده است در اینجا محلی ندارد.

د. از جمله شواهدی که نشان می‌دهد او در صدد پایه‌گذاری دیدگاه خودش و استدلال برای رویکرد خودش بوده این نکته است که وی پس از آن ناگزیر به رد سخنانی شده است که متعرض رأی او شده‌اند؛ از جمله: اینکه رجوع شیعه به این اصول حدیثی به‌عنوان مثال- چه بسا به‌خاطر قرائن صحت بوده است نه فقط به‌خاطر اینکه آن‌ها اخبار آحاد هستند؛^۱ و وی در رد اشکالات و گفته‌هایی که علیه رویکرد حدیثی‌اش ایستادگی می‌کنند دچار تکلف و سختی شده است^۲ و به‌خواست خدا- در این مبحث بررسی مهم‌ترین این اشکالات خواهد آمد.

اگر او در صدد نقل «اجماع قولی»^۳ یا «اجماع ثابت‌شده مشهور» بود ناچار نمی‌شد استدلال خود را با همان نصی که برای رویکرد و روش خودش استدلال کرده است ترمیم کند، و چیزی بیش از تفسیر نص یا حالتی که به آن استدلال می‌شود وجود نمی‌داشت.

۳. برای ظنی بودن خبر آحاد مجرد اتفاق نظر وجود دارد؛ پس اصل درباره خبر آحاد، عدم حجیت است؛ چراکه ما متعبد به غیر علم نیستیم، و ادله مورد ادعا برای تخصیص خبر آحاد به حجیت و استثناشدنش از عموم نهی، صرفاً تأویلاتی بدون پایه و اساسی محکم هستند، و علما از روزگار سید مرتضی رحمته‌الله تا همین امروز در رد و تفصیل آن بسیار نوشته‌اند؛^۴ پس با وجود این همه سستی و ابهام و شک‌وت‌تردید چگونه روح و روان آدمی می‌تواند به چنین گفته‌هایی اطمینان حاصل کند؟!

۱. مراجعه کنید به: عدة الاصول (ط.): ج ۱ ص ۱۳۵ و ۱۳۶.

۲. مراجعه کنید به: عدة الاصول (ط.ج.): ج ۱ ص ۱۲۷ و ۱۴۲.

۳. اجماع قولی مقابل اجماع عملی- به معنای اتفاق نظر فقها و مجتهدان بر فتوا به حکمی فقهی (فرعی) یا اصولی است. (مترجم، منبع: سایت ویکی‌فقه)

۴. مراجعه کنید به: الذریعة، سید مرتضی: ج ۲ ص ۵۲۸ تا ۵۵۵؛ رسائل مرتضی: ص ۲۰۱ تا ۲۰۴؛ حجیة خبر الواحد، تقریر اب‌حاث السید علی السیستانی، به قلم: سید محمدعلی ربانی؛ نظریة السنة فی الفكر الامامی الشیعی، حیدر حب‌الله: ص ۶۷ تا ۹۷ و ص ۲۱۵ تا ۲۶۵ و ... و نیز شرح تفصیلی آن در کتاب حجیة السنة، حیدر حب‌الله، مؤسسه

۴. قرآن و سنت متواتر، گفته سید مرتضی و پیروانش را تأیید می‌کنند؛ زیرا آیات در نهی از تبعیت از ظن و تعبد به غیر علم بسیارند، و هرکسی که به این مسئله پرداخته آن‌ها را ذکر کرده است؛ و ادعای تخصیص یا حمل این آیات بر اصول دین، چیزی بیش از تأویل کلام نیست، و نزاع بر سر تحقق این مدعا همچنان پابرجاست.

۵. روایات «عرضه» بهترین دلیل برای نهی از تعبد به خیر آحاد مجرد هستند؛ زیرا در نهی از پذیرفتن آنچه موافق کتاب خدا نیست و شاهدی از کتاب خداوند متعال ندارد مطلق است، و این اطلاق و کلی بودن در اینجا هم خبر ثقه و هم دیگر اخبار را شامل می‌شود. پس پذیرفتن احادیث، متوقف بر عرضه به کتاب و سنت است، که این به طور قطعی و یقینی به معنای نفی حجیت هر خبری است، حال راوی اش در هر درجه‌ای از وثاقت و عدالت که می‌خواهد باشد؛ و حتی از برخی از روایات دانسته می‌شود وقتی از امام صادق علیه السلام در این خصوص سؤال شد آن حضرت علیه السلام به وثاقت یا عدم وثاقت راوی اهمیتی نداد و فقط به آنچه از کتاب یا سنت شاهی داشته باشد ارجاع داد.

از محمد بن مسلم روایت شده است، گفت: اباعبدالله امام صادق علیه السلام فرمود: «ای محمد، روایتی که از شخص نیکوکار یا گناهکار به تو می‌رسد و موافق قرآن بود آن را بگیر، و روایتی را که از شخص نیکوکار یا گناهکار به تو می‌رسد و مخالف قرآن بود آن را اخذ نکن.»^۱

و از ابن ابی‌یعفور نقل شده است که از امام صادق علیه السلام درباره اختلاف احادیثی سؤال کرد که راویان برخی از آن‌ها مورد وثوق ما هستند، در حالی که راویان برخی دیگر از نظر ما قابل اعتماد نیستند. ایشان علیه السلام فرمود: «وقتی به شما حدیثی رسید و برایش شاهی از کتاب خدا یا از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله یافتید که هیچ [و آن را بپذیرید]؛ در غیر این صورت کسی که آن را

الانتشار العربی، بیروت - لبنان، چاپ اول، ۲۰۱۶ م.

۱. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۸؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۲۴۴.

آورده، به آن سزاوارتر است.»^۱

پس اخبار عرضه به‌روشنی - به نفی اعتماد بر اخبار آحاد دلالت می‌کنند و تلاش برای تخصیص این اخبار فقط به اعتقادات یا نسبت‌دادن آن‌ها به تقیه، تکلفی روشن است، و انصاف علمی چنین تلاش‌هایی را نمی‌پذیرد. ما چگونه اصل و کتاب و سنت و اجماع را رها کنیم و از سخنانی پیروی کنیم که مستندات قابل‌اعتمادی ندارند و نزاع درباره‌شان تاکنون تمام نشده است؟

اعتماد به اخبار آحاد مجرد مخالف رویکردی است که اهل بیت علیهم‌السلام برای ما ترسیم فرموده و با تعبیراتی قابل‌توجه بر آن تأکید ورزیده و از فرجام مخالفت با این رویکرد و دیدگاه - که از عمق وحی و قداست و پاکی سرچشمه گرفته است - برحذر داشته‌اند.

۶. ادعای اعتماد به خبر ثقه واحد، به شناخت صفات راویان - از نظر وثاقت و ضعف - نیاز دارد، و غالباً منحصر به مراجعه به کتاب‌های رجالی است؛ در حالی که این کتاب‌ها از نظر اندک‌بودن ماده رجالی و آشفتگی دیدگاه‌های رجالیون و تعارضاتشان و فراوانی ابهامات و اختلافات در آن‌ها و مبتنی‌بودن به آرا و نظرات و خواسته‌ها و تعصبات در نهایت اشکال قرار دارند؛ پس روح انسان با وجود چنین تیرگی و تشویش‌هایی که با آن مخلوط شده است نمی‌تواند درباره آن‌ها به آرامش و اطمینان برسد؛ و حتی اگر از جدل کوتاه بیاییم و کبرا [ی قیاس] را بپذیریم باز هم صغرا در نهایت اشکال و آشفتگی قرار دارد.

۷. اجماع سید مرتضی رحمته‌الله مقدم بر اجماع شیخ طوسی رحمته‌الله است؛ به دلیل موافقت با اقوال و موضع‌گیری‌های مشهورترین علمای طایفه مثل شیخ مفید، ابن براج، طبرسی، ابن زهره، ابن ادریس و دیگران (خداوند همه‌شان را رحمت کند)، و برخی از آنها بر تحقق اجماع یا شهرت تأکید دارند، در حالی که از میان متقدمین، هیچ کس

موافق ادعای اجماع شیخ طوسی نبوده است و هیچ رایحه‌ای برای اجماع مورد ادعا مبنی بر پذیرفتن اخبار آحاد به مشامان نمی‌خورد.

۸. سید مرتضی دیدگاه به شدت روشنی را مطرح می‌کند و به آن یقین دارد و در مطالبی که برای اجماع طایفه شیعی بر عدم تعبد به اخبار آحاد نقل می‌کند ثابت‌قدم و استوار است و در این خصوص به صراحت و بی‌هیچ شک و تردیدی موضع خود را اعلام می‌کند؛ در حالی که می‌بینیم موضع‌گیری شیخ طوسی آمیخته با تردید و اختلافات است. او در کتاب «العدة» اجماع طایفه بر عمل به خبر آحاد را مشروط به شروطی استنباط کرده، اما در برخی از کتاب‌های دیگرش تصریح کرده است که خبر آحاد نه علمی و افاده می‌کند و نه عملی؛ که این همان طور که هنگام اطلاق این عبارت، متعارف است. به معنای اعتماد نکردن به خبر آحاد است. او در کتاب خود «تهذیب الاحکام» گفته است:

«اخبار آحادی که از نظر ما موجب علم و عمل نمی‌شود»^۱

و عبارت‌های دیگری در جاهای دیگری در کتاب‌های دیگرش دارد که با آن‌ها بر ثابت بودن رأی و نظر خودش درباره این مسئله استدلال شده است.^۲ شیخ طوسی به اینکه به مخالفت با اجماع‌هایی که ادعا می‌کند مشهور است توصیف شده است. وی در یک مسئله ادعای اجماع می‌کند و سپس در جایی دیگر یا کتابی دیگر با آن مخالفت می‌کند، تا آنجا که شهید ثانی رساله‌ای در مخالفت شیخ طوسی

۱. تهذیب الاحکام فی شرح المقنعة للشيخ المفيد (رضوان الله عليه)، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (ت ۴۶۰ق)، تحقیق و شرح: سید حسن موسوی خراسانی، چاپ سوم، ۱۳۶۴ ش، دار الکتب الاسلامیة - طهران: ج ۱ ص ۵.

۲. مراجعه کنید به: نظریة السنة فی الفكر الامامی الشیعی، شیخ حیدر حب الله: ص ۹۷ تا ۱۰۴.

با اجماع‌های خودش نوشته است و در آن ۳۶ مورد را مدوّن کرده که شیخ طوسی

ادعای اجماع کرده و سپس در جای دیگر با آن مخالفت ورزیده است.^۱

۹. اضافه می‌کنم اجماع سید مرتضی «قولی»^۲ است در حالی که اجماع شیخ طوسی

«عملی» است؛ و اجماع عملی راهی به اجماع قولی است، و به‌طور معمول خالی از

استنباط و حدس نیست. پس اجماع قولی به «اعتماد» سزاوارتر است، به دلیل حسی

و دقیق بودن و به‌دور از حدس و استنباط بودنش.^۳

از جمله شواهدی که اجماع سید مرتضی را تأیید می‌کند مطلب گفته شده توسط فاضل

توننی (ت ۱۰۷۱ق)^۴ است که بیان کرده بیشتر اصولی‌ها قائل به عدم اعتماد به خبر آحاد

مجرد هستند؛ و حتی پا را از این هم فراتر گذاشته و تصریح کرده است قبل از علامه حلی،

هیچ سخن صریحی از هیچ‌یک از بزرگان برای پذیرفتن آحاد وجود ندارد؛ و گفته است:

«علما در حجیت خبر واحد بدون قرائن قطع و یقین، اختلاف کرده‌اند. بیشتر علمای

ما - که تحقیقاتی در اصول داشته‌اند - قائل‌اند به اینکه حجت نیست؛ علمایی همچون سید

مرتضی، ابن زهره، و ابن براج، ابن ادریس، و آنچه از کلام ابن بابویه در کتاب الغیبه

برمی‌آید، و آنچه ظاهر کلام محقق نشان می‌دهد، و حتی شیخ طوسی نیز اینچنین گفته

۱. رسائل الشهدید الثانی (ط.ج)، شیخ زین الدین بن علی عاملی مشهور به شهید ثانی، تحقیق رضا مختاری، چاپ

اول، ۱۴۲۲ق / ۱۳۸۰ ش، چاپخانه مکتب الإعلام الاسلامی، ناشر: مرکز نشر تابع مکتب إعلام اسلامی، قم - ایران:

ج ۲ ص ۸۴۷ تا ۸۵۷.

۲. اجماع قولی به اتفاق اقوال فقها در مسئله‌ای دینی اطلاق می‌شود، و اجماع عملی عبارت است از اتفاق عملی

مجتهدان بر مسأله‌ای اصولی، که سیره هم نامیده می‌شود. (مترجم، منبع: سایت ویکی‌فقه)

۳. مراجعه کنید به: نظریة السنة فی الفکر الامامی الشیعی، شیخ حیدر حب الله: ص ۱۲۳.

۴. شیخ محمد بن حسن حر عاملی (ت ۱۱۰۴ق) شرح حال او را بیان کرده است، در امل الآمل، تحقیق: سید احمد

حسینی، چاپخانه: الآداب - النجف الاشرف، ناشر: مکتبة الاندلس - بغداد: ج ۲ ص ۱۶۳ به شماره ۴۷۷ و گفته

است: «مولای ما عبدالله بن محمد تونی بشروی ساکن مشهد، عالمی فاضل و فقیهی صالح و زاهدی عابد، و معاصر

است. کتاب شرح الارشاد در فقه، و رساله‌ای در اصول، و رساله‌ای در جمعه و دیگر کتاب‌ها از آن اوست.»

است؛ و ما پیش از علامه، هیچ‌کسی را نیافته‌ایم که به صراحت قائل به حجیت خبر واحد بوده باشد. سید مرتضی اجماع شیعه را برای انکار آن -درست مثل قیاس، بدون اینکه اساساً هیچ تفاوتی میانشان قائل شود- مدعی شده است.^۱

و شیخ بهایی (ت ۱۰۳۰ق) گفته است:

«صدق و راستی در متواترها، قطعی و یقینی است، و نزاع‌کننده در این خصوص فقط کسی است می‌خواهد به زور حرف خودش را به کرسی بنشاند، در حالی که [صدق] در آحاد صحیح، ظنی است؛ و چه بسا عده‌ای از متأخرین به آن عمل کرده‌اند، و مرتضی و ابن زهره و ابن براج و ابن ادریس و بیشتر متقدمین (رضی الله عنهم) آن را رد کرده‌اند.»^۲

و شهید اول (ت ۱۰۳۱) گفته است:

«و خبر واحد با شروط مشهورش پذیرفته است ... و عمده اصحاب آن را انکار کرده‌اند به طوری که گویا معتقدند آنچه در دست دارند متواتر است یا نسبت به مضمونش اجماع وجود دارد هر چند در جایگاه آحاد قرار گرفته باشد.»^۳

و شیخ احمد بن عبد الرضا بصری (ت ۱۰۸۵ق) در کتاب خود «عمدة الاعتماد» درباره اخبار آحاد گفته است:

۱. الوافية فی اصول الفقه، فاضل تونی المولی عبدالله بن محمد البشروی الخراسانی (ت ۱۰۷۱ق)، تحقیق: سید محمد حسین رضوی کشمیری، چاپ اول تحقیقی، ۱۴۱۲ق، چاپخانه: موسسه اسماعیلیان، ناشر: مجمع الفکر الاسلامی: ص ۱۵۸.

۲. الحبل المتین (ط.ق)، شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن عبد الصمد حارثی عاملی معروف به شیخ بهایی (ت ۱۰۳۱ق)، منشورات مکتبه بصیرتی - قم: ص ۵.

۳. ذکری الشیعة فی احکام الشریعة، شهید اول محمد بن جمال الدین مکی عاملی جزینی (ت ۷۸۶ق)، تحقیق: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۹ق، چاپخانه: ستاره - قم، ناشر: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التراث - قم، ت ۷۸۶ق: ج ۱ ص ۴۹.

« سید مرتضی و بیشتر متقدمین آن را رد کرده‌اند. »^۱

کمترین چیزی که این اقوال به آن دلالت می‌کنند نقض اجماعی است که شیخ طوسی استنباط کرده است؛ زیرا چگونه می‌تواند درباره‌اش اجماع وجود داشته باشد در حالی که بیشتر بزرگان مذهب حق با آن مخالفت کرده‌اند؟!

حتی مخالفین شیعه امامیه نیز آن‌ها را با این تفکر و دیدگاه و عدم تعبد به خبر آحاد شناخته و توصیف کرده‌اند؛ افرادی مثل: ابو اسحاق شیرازی (۷۴۶ق)، کمال بن هماد (۸۶۱ق)، ابن امیر الحاج (۷۸۹ق)، آمدی (۶۳۱ق)، غزالی (۵۰۵ق)، ابو ولید باجی (۴۷۴ق)، امام الحرمین جوینی (۴۷۸ق)، شوکانی (۱۲۵۵ق)، و دیگران.^۲

۱۰. به‌علاوه این اجماعی که طوسی نقل کرده است با روش و رویکرد خودش در تعبد به خبر آحاد موافقت ندارد. علی‌رغم اینکه عده بسیاری به این نکته توجه نکرده‌اند اما تأمل و دقت در اجماعی که او نقل کرده است منجر به این نتیجه‌گیری می‌شود که روش و رویکرد وی در یک وادی است در حالی که اجماعی که نقل می‌کند در وادی دیگری سیر می‌کند. ابتدا متن سخن وی را ببینیم و سپس آن را توضیح می‌دهیم. او در کتاب خود «العدة فی اصول الفقه» گفته است:

« اما روشی که بنده اختیار کرده‌ام عبارت است از اینکه خبر واحد وقتی از طریق اصحاب ما که قائل به امامت هستند وارد شود، و از پیامبر (ص) یا از یکی از ائمه علیهم‌السلام روایت شده باشد، و از کسی باشد که در روایتش اشکالی گرفته نمی‌شود، و احادیث را استوار و محکم نقل می‌کند، و قرینه‌ای که دلالت‌کننده بر صحت مضمون خبر باشد وجود نداشته باشد زیرا اگر قرینه‌ای باشد که بر صحت آن دلالت کند، اعتبار از طریق قرینه

۱. برای جزئیات این اقوال و غیره مراجعه کنید به: نظریة السنة فی الفكر الامامی الشیعی، شیخ حیدر حب الله: ص ۱۳۳ و ۱۳۴.

۲. نگاه شود به نظریة السنة فی الفكر الامامی الشیعی، شیخ حیدر حب الله: ص ۱۵۰ - ۱۵۲.

حاصل خواهد شد و این موجب علم می‌باشد و ما قرائن را بعد از ذکر خواهیم کرد. عمل به آن جایز است.

و آنچه به این دیدگاه دلالت می‌کند: اجماع فرقه حقه است. بنده فرقه حقه را اینگونه یافتیم که بر عمل به این اخباری که در تصنیفات خود روایت، و در اصول خود تدوین کرده‌اند اجماع دارند، و آن‌ها را نه انکار می‌کنند و نه ردشان می‌کنند؛ حتی وقتی یکی از آنها به چیزی فتوا دهد که آنها نمی‌شناسند می‌پرسند تو این را از کجا گفتی؟ و او وقتی آنها را به کتابی معروف یا اصلی مشهور ارجاع دهد و روای اش ثقه‌ای باشد که حدیثش انکار نمی‌شود آنها سکوت می‌کنند و در برابر آن سر تعظیم فرود می‌آورند و سخن او را می‌پذیرند. این رویه متعارف، و خلق و خوی آن‌ها از روزگار پیامبر ﷺ و سپس بعد از ایشان از ائمه علیهم‌السلام بوده است، و همچنین از زمان امام صادق جعفر بن محمد علیه‌السلام که علم از او منتشر و روایت از ایشان فراوان شد. اگر عمل به چنین اخباری جایز نبود آن‌ها چنین اجماعی حاصل نمی‌کردند و آن را انکار می‌نمودند؛ زیرا در اجماع آنان معصومی است که اشتباه و سهو در وی راه ندارد.»^۱

و درباره آن می‌توان گفت:

أ - دلیلی وجود ندارد که عمل قدما به اصول حدیثی بر اساس حجیت خبر آحاد بوده باشد، بلکه آنها به تواتر یا شهرت و استفاضه مفید علم استدلالی یا همراهی خبر با قرائن مفید علم یا اطمینان نزدیک به علم اتکا می‌کرده‌اند. اما اتکای آنها به خبر آحاد محل نزاع و اختلاف است، و روشن است استدلال به آن به وضوح- مصادره به مطلوب است.

پس در وجود قائل به حجیت خبر آحاد در میان متقدمین نزاع پا بر جا بوده است، چه برسد به اجماع؛ و جای شگفتی است که شیخ طوسی برای حجیت خبر امامی ضابط

۱. العدة فی اصول الفقه (ط.ج.)، الشیخ الطوسی: ج ۱ ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

به‌طور کلی- به اجماع شیعه بر رجوع به اصول حدیثی استدلال می‌کند! زیرا حتی اگر- از باب جدل- قائل به حجیت خبر آحاد از نظر متقدمین شویم باز هم منحصر کردن استناد رجوع آنان به آن، بسیار جای اشکال دارد؛ و وقتی انحصار نباشد- همان طور که گفتیم- استدلال به رجوع جای شگفتی خواهد بود!

ب - روش و تفکر خودِ شیخ طوسی رحمته الله حجیت مطلق خبر امامی ضابط را که از معصوم روایت شده است می‌سازد؛ در حالی که اجماعی که وی ادعا کرده است اینگونه نیست، بلکه او دربارهٔ اخبار تدوین شده در کتاب‌ها و اصول معروف و مشهور شیعه سخن می‌گوید؛ و تفاوت میان دو برای کسی که از جزئیات این موضوع اطلاع داشته باشد پوشیده نیست. کتاب‌ها و اصول مورد اعتماد و مشهور شیعه، یا به ائمه علیهم السلام عرضه شده‌اند، یا صحتشان به‌طور اجمالی- میان پیروان اهل بیت علیهم السلام پذیرفته شده بوده است، و مشهور این است که پیش از تدوین کتاب‌های اربعه (کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب الاحکام، و استبصار) شیعه ۴۰۰ کتاب مشهور و معروف داشته است، و از آنجا که این اصول را صاحبانشان به‌طور مستقیم از ائمه نوشته‌اند، و صحت و سلامتشان از دسیسه و تحریف، مشهور بوده است پس به‌طور خاص از موضوع بحث ما خارج است؛ چراکه موضوع بحث ما صرفاً احادیثی است که از معصومین علیهم السلام روایت شده‌اند نه اینکه از آنها شنیده شده یا در حکم شنیده شدن باشند، مانند آنچه به آنها علیهم السلام عرضه شده و آنها علیهم السلام برای شیعیان خود به آن اقرار فرموده‌اند^۱

۱. روایات فراوانی دربارهٔ عرضهٔ کتاب‌ها به ائمه علیهم السلام وارد شده است؛ از جمله:

از یونس بن عبد الرحمن در حدیثی روایت شده است، گفت: «به عراق رفتم و جماعت فراوانی از اصحاب امام باقر علیه السلام و اصحاب امام صادق علیه السلام را یافتم و از تک تک آنها شنیدم و نوشته‌هایشان را اخذ کردم و سپس به امام رضا علیه السلام عرضه نمودم و حضرت برخی از احادیث آنان را انکار نمود.» و مسائل الشیعه (آل البيت): ج ۲۷ ص ۹۹.

از داوود بن قاسم جعفری روایت شده است، گفت: «کتاب "یوم و لیلۃ" که یونس بن عبد الرحمن تالیف کرده بود را به محضر امام هادی عسکری علیه السلام بردم و حضرت در آن نگاه فرمود و همه‌اش را صفحه به صفحه و روق زد و سپس فرمود: تمامی این‌ها دین من و دین همهٔ پدرانم است، و همه‌اش درست است.» و مسائل الشیعه (آل البيت): ج ۲۷

و حتی اگر شنیده شدن بی‌واسطه این اصول را از معصوم یا عرضه کردنشان به معصوم را ندانیم به‌طور اجمالی- تخصیصاً از بحث ما خارج است. به اعتبار اینکه ائمه علیهم‌السلام شیعیان خود را به نوشتن و نگهداری نوشته‌هایشان مامور کرده و تشویق کرده‌اند^۱، و اقدام به این کار را به آنها یا به بعضی از آنها مثل کتاب‌های بنی‌فضال و دیگران- اجازه فرموده‌اند.^۲ بنابراین این‌ها حتی اگر داخل در موضوع سخن ما هم

ص ۱۰۰.

از ابن اذینه، از ابان بن ابی عیاش روایت شده است، گفت: «این نسخه کتاب سلیم بن قیس عامری است. سپس هلالی آن را به ابان بن ابی عیاش داد و قرائت کرد و ابان ادعا می‌کند آن را بر علی بن حسین قرائت کرده و ایشان فرموده است: سلیم راست گفت، این حدیثی است که می‌شناسیمش.» وسائل الشیعة (آل‌البيت): ج ۲۷ ص ۱۰۱. ۱. کلینی چند روایت در این خصوص نقل کرده است. کافی ج ۱ ص ۵۲:

ابو بصیر گفته است: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «بنویسید؛ زیرا تا وقتی ننویسید حفظ نمی‌کنید.» از عبید بن زراره روایت شده است، گفت: امام صادق علیه‌السلام فرمود: «کتاب‌هایتان را حفظ کنید؛ زیرا بعداً به آنها نیاز خواهید داشت.»

از مفضل بن عمر روایت شده است، گفت: امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: «علمت را بنویس و در میان برادرانت منتشر کن و اگر مُردی کتاب‌هایت را برای فرزندان‌ت به ارث بگذار؛ زیرا دوران هرج و مرجی بر مردم خواهد آمد که در آن زمان فقط با کتاب‌هایشان انس خواهند گرفت.»

۲. از حسین بن روح، از ابو محمد حسن بن علی علیه‌السلام روایت شده است که از حضرت درباره کتاب‌های بنی‌فضال سوال شد و ایشان علیه‌السلام فرمود: «آنچه را روایت کرده‌اند اخذ کنید، و آنچه را طبق نظر خودشان گفته‌اند رها کنید.» وسائل الشیعة (آل‌البيت): ج ۲۷ ص ۱۰۲.

از محمد بن حسن بن ابی خالد شینوله روایت شده است، گفت: به امام جواد علیه‌السلام عرض کردم: فدایت شوم، مشایخ ما از امام باقر و امام صادق روایت کرده‌اند، و تقیه شدید بود؛ پس آن‌ها کتاب‌هایشان را پنهان کردند و از آن چیزی روایت نشد، و وقتی مردند کتاب‌هایشان به ما رسید. فرمود: «آن‌ها را نقل کنید؛ زیرا درست هستند.» کافی: ج ۱ ص ۵۳.

مقدمه کتاب من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (ت ۳۸۱ق)، تصحیح و شرح علی اکبر غفاری، چاپ دوم، ناشر: موسسه نشر اسلامی تابع جامعه مدرسین قم مشرفه، ج ۱ ص ۳ و ۴: «... همه آنچه در این کتاب است از کتاب‌های مشهوری استخراج شده که مورد اعتماد بوده و مرجع به شمار می‌رفته‌اند؛ مانند کتاب حریر بن عبدالله سجستانی و کتاب عبید الله بن علی حلبی و کتاب‌های علی بن مهزیار اهوازی و

باشند، اما از نظر حکمی خارج هستند، به دلیل اجازه ائمه علیهم‌السلام یا با اجماع شیعه بر صحت آنها به خاطر مشهور شدنشان میان همه یا برخی از پیروان اهل بیت علیهم‌السلام، به طوری که موجب می‌شود احتمال عدم موافقتشان با کتاب و سنت مسئله‌ای بعید یا نشدنی باشد؛ به خصوص اینکه این کتاب‌ها و اصول در روزگار معصومین علیهم‌السلام وجود داشته‌اند، که موجب می‌شود احتمال عرضه آنها بر ائمه علیهم‌السلام بسیار زیاد باشد به طوری که به حد اطمینان و آرامش نفس می‌رسد.

به هر روی، سخن گفتن درباره اخباری که در کتاب‌ها و اصول حدیثی و مشهور شیعه به ودیعه نهاده شده‌اند، با سخن گفتن درباره خبر آحاد مجرد به طور کلی - متفاوت است؛ و دسته دوم همان احادیثی هستند که عرضه کردنشان به قرآن و سنت واجب است، در حالی که درباره اولی سخنان و جزئیاتی وجود دارد.

پس این گفته شیخ طوسی:

«بنده فرقه حقه را اینگونه یافتم که بر عمل به این اخباری که در تصنیفات خود روایت،

و در اصول خود تدوین کرده‌اند اجماع دارند»

روشن است در خصوص اخباری است که در تصنیفات و اصول شیعه تدوین شده است، نه همه اخبار؛ در حالی که روش شیخ طوسی به طور کلی عبارت است از خبر امامی ثقه عادل؛ و تفاوت میان این دو روشن و واضح است.

کتاب‌های حسین بن سعید، و نوادر احمد بن محمد بن عیسی، و کتاب نوادر الحکمة تصنیف محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، و کتاب الرحمة از سعد بن عبدالله، و جامع شیخ ما محمد بن حسن بن ولید الله عنه، و النوادر محمد بن ابی عمیر، و کتاب‌های المحاسن از احمد بن ابی عبدالله برقی، و رساله پدرم، و دیگر اصول و تصنیف‌هایی که طریقه بنده به آنها در فهرست کتاب‌هایی از مشایخ و اسلافم (رضی الله عنهم) معروف و شناخته شده است، و در این راه تلاش خود را به خرج دادم، و از خدا یاری خواستم و بر او توکل کردم و از تقصیر طلب آموزش کردم؛ و توفیقم فقط از خداست، و بر او توکل کردم، و به او انابه می‌کنم؛ که او برایم کافی است؛ و چه نیکو و کیلی است.»

و این گفته‌ی وی:

«حتی وقتی یکی از آنها به چیزی فتوا دهد که آنها نمی‌شناسند می‌پرسند تو این را از کجا گفتی؟ و او وقتی آنها را به کتابی معروف یا اصلی مشهور ارجاع دهد و راوی اش ثقه‌ای باشد که حدیثش انکار نمی‌شود آنها سکوت می‌کنند و در برابر آن سر تعظیم فرود می‌آورند و سخن او را می‌پذیرند.»

کلام در این خصوص نیز به کتاب‌ها و اصول معروف و مشهور تعلق دارد، و ضمیر در این عبارت وی «و راوی اش ثقه‌ای باشد که حدیثش انکار نمی‌شود» ترجیحاً به اصل یا کتاب برمی‌گردد، و دست‌کم احتمالی است که از استدلال به ضد آن جلوگیری می‌کند. و به این ترتیب چیز دیگری اضافه می‌شود، که عبارت است از وجود داشتن حدیث در یک کتاب یا اصل مشهور و معروف، و ثابت‌شده بودن انتساب آن کتاب به شخص ثقه‌ی ثابت‌شده‌ای که حدیثش انکار نمی‌شود.

حال این چه ربطی به اطلاق به کلی بودن پذیرفتن خبر ثقه واحد دارد؟ حتی سید مرتضی -که از شدیدترین مخالفین تعدد به خبر آحاد به شمار می‌رود- می‌گوید همه یا بیشتر اخبار اصول و کتاب‌های مشهور، یا متواترند و یا محفوف به قرائن صحت هستند، و در نتیجه اخبار اصول و کتاب‌های حدیثی مشهور از نظر او به‌طور کلی- پذیرفته شده هستند مگر آنچه صفات خبر مقبول در آنها فراهم نباشد.

نتیجه آنکه: مسئله حجیت خبر آحاد مورد ادعا، در برابر روایات عرضه به قرآن و سنت، هیچ مانعی ایجاد نمی‌کند؛ زیرا این حجیت مورد ادعای خبر آحاد به شدت مورد اختلاف است، و مسئله‌ای است نوظهور که ریشه عمیقی ندارد، و هیچ دلیل صریحی نه از قرآن و نه از سنت ندارد. پس چگونه به‌عنوان معارضی برای رویکرد مورد تأیید اهل بیت (علیهم‌السلام) برای چگونگی اعتماد بر متون شرعی، به آن اعتماد می‌شود؟!

سوم:

اما ادعای شهید صدر مبنی بر اینکه اخبار «عرضه» آحاد هستند؛ این نیز ادعایی است نیازمند دقت؛ زیرا روایاتی که می‌توان با آن‌ها بر وجوب عرضه احادیث ثابت‌نشده به قرآن استدلال کرد بسیار زیاد هستند. فقط روایاتی که به «عرضه» تصریح کرده‌اند بالغ بر ۱۷ روایت هستند که حر عاملی در «وسائل الشیعه» باب نهم از ابواب صفات قاضی، آن‌ها را جمع‌آوری کرده است، و این روایات در دقیق‌ترین کتاب‌های روایی آمده‌اند، و بنده حدود ۹۰ حدیث و خبر در دلالت بر رویکرد عرضه شمرده‌ام که همه آن‌ها را در پیوست شماره ۱ ذکر کرده‌ام؛ به‌علاوه دسته دیگری از روایات نیز هستند که می‌توان با آن‌ها بر مسئله عرضه به قرآن و سنت ثابت‌شده استدلال نمود؛ مثل روایات عرضه احادیث مشکوک به اهل بیت علیهم‌السلام، و روایات وجوب سؤال از اهل بیت علیهم‌السلام و تسلیم‌شدن به آن‌ها، و روایاتی که تأکید می‌کنند به اینکه قرآن کریم، شامل تکالیف شرعی است و هیچ حق یا باطلی وجود ندارد مگر آنکه اصل و ریشه‌ای در کتاب خداوند متعال دارد، چه برسد به دلالت قرآن کریم بر رویکرد عرضه؛ مثل این فرمایش خداوند متعال: ﴿وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدْعَاؤُهُ بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱ (و چون خبری از ایمنی یا وحشت به آنان برسد انتشارش دهند؛ و اگر آن را به رسول و اولی الامر خود عرضه کنند قطعاً از میان آنان کسانی‌اند که آن را دریابند، و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود مسلماً جز اندکی، از شیطان پیروی می‌کردید)؛ و ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^۲ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و رسول و اولی الامر از خودتان را اطاعت کنید؛ پس

۱. نساء: ۸۳.

۲. نساء: ۵۹.

هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به خدا و رسول عرضه کنید؛ که این بهتر و نیک فرجام تر است).

امیرالمؤمنین علیه السلام این آیه شریفه را به بازگرداندن و عرضه به محکمت قرآن و سنت کامل تفسیر فرموده است، آنجا که در عهد خود به مالک اشتر می فرماید: «و جایی که کارها بر تو مشکل شود و در امری که برایت شبهه حاصل گردد آن‌ها را به خدا و رسول خدا بازگردان که خداوند به مردمی که خواستار هدایتشان شده فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و رسول و اولیای امر خود را اطاعت کنید؛ پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به خدا و رسول عرضه کنید). عرضه کردن به خدا [به معنی] برگرفتن آیات محکم او، و ارجاع به رسول خدا [به معنی] پذیرفتن سنت اوست که جمع کننده‌ای است

که پراکنده نمی‌کند.^(۱)»^۲

و حضرت علیه السلام وقتی مسئله حکمین را شنید فرمود: «... وقتی مردم ما را دعوت کردند که در میانمان قرآن حکم کند، آن گروه روی گرداننده از کتاب خداوند سبحان و متعال ما نبودیم، که خداوند سبحان فرموده است: ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ (اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و رسولش عرضه بدارید). عرضه کردن چیزی به خداوند یعنی ما با کتاب او حکم کنیم، و عرضه کردن به رسولش یعنی ما سنتش را اخذ کنیم. پس اگر از روی صدق در کتاب خدا حکم شود ما به آن از همه مردم سزاوارتریم، و اگر به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم شود ما از همه مردم به آن سزاوارتر و اولاتریم...»^۳

حتی اگر روایات «عرضه» متواتر نباشند، بی‌شک محفوف به قرائن متعددی هستند که با آن‌ها می‌توان به سطح قطع و یقین به مضمون این احادیث رسید. کثرت روایات عرضه و تقویت مدلولاتشان و موافقت آن‌ها با قرآن و سنت و نقلشان در موثق‌ترین کتاب‌های حدیثی،

۱. علامه مجلسی در بحار ج ۲ ص ۲۴۴ در شرح این روایت گفته است: «شاید مقصود از جمع‌کننده، عدم پراکندگی و متواتر بودن است؛ و گفته‌اند: یعنی نیت‌هایشان به اخذ به یک سنت است.»
و در شرح نهج البلاغه از سید محمد حسینی شیرازی، دار التراث الشیعة، تهران - ایران، ج ۴ شرح ص ۱۶۶ آمده است: «و ارجاع به رسول خدا [به معنی] پذیرفتن سنت اوست که جمع‌کننده‌ای است که پراکنده نمی‌کند" یعنی سنتی که امت اجماع دارند به اینکه از رسول خدا روایت شده است؛ "و پراکنده نمی‌کند" یعنی سنتی نیست که امت در آن اختلاف داشته باشند و عده‌ای بگویند از سوی رسول خداست و عده دیگر بگویند جعلی است و به دروغ به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است.»

در حاشیه کتاب مصادر نهج البلاغه و اسنادش، سید عبدالزهراء حسینی خطیب، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۸ م، ناشر: دارالزهراء - بیروت، ج ۳ حاشیه ص ۳۹۳ شماره ۴ آمده است: «سنت به جامع و جمع‌کننده توصیف شده است؛ زیرا سنت بر محور وجوب الفت یا اجتماع بر اطاعت از خدا می‌چرخد؛ و این فرمایش حضرت: «و پراکنده نمی‌کند» صفت جمع‌کننده است، نه اینکه سنت به دو نوع جمع‌کننده و پراکنده‌کننده تقسیم می‌شود؛ پس وقتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله سنت‌هایی روایت شود که دعوت به پراکندگی می‌کنند سنت او صلی الله علیه و آله نیست حتی اگر برخی از مردم آن را سنت بنامند.»

۲. نهج البلاغه، (تحقیق صالح): ص ۴۳۴.

۳. نهج البلاغه، (تحقیق صالح): ص ۱۸۲.

تمامی این قرینه‌ها و قرائن دیگر دلیل سنگینی برای درستی این روایات و قطعی بودن صدورشان از معصومین علیهم‌السلام است.

حتی می‌بینیم شیخ انصاری به روایات عرضه تصریح کرده و گفته است:

«و اما اخبار عرضه به کتاب، این‌ها اگرچه متواتر معنوی هستند اما در دو دسته قرار می‌گیرند:

اول: روایاتی که به کنار گذاشتن خبری که مخالف کتاب است دلالت می‌کنند.

و دوم: روایاتی که به کنار گذاشتن خبری که موافق کتاب نیست دلالت می‌کنند.»^{۲۱}

از جمله کسانی که به تواتر روایات «عرضه» تصریح کرده شیخ نائینی است که گفته است:

«اخباری که در صورت نبودن شاهی از کتاب خداوند متعال برای یک خبر، از عمل به آن نهی کرده‌اند، و اخباری که به ترک خبر مخالف کتاب خداوند متعال دستور داده‌اند،

۱. فرائد الاصول، شیخ انصاری: ج ۱ ص ۲۴۷.

۲. دکتر فتح‌الله محمدی نیز به تواتر این روایات تصریح کرده و گفته است: «روایاتی که روایات "عرضه" نامیده می‌شوند در زمان‌های مختلف و به شکل متواتر وارد شده‌اند، و به عنوان قاعده‌ای قطعی از معصومین تلقی می‌شوند؛ مثل روایت میثمی، روایت عبدالرحمان بن ابی‌عبدالله، روایت حسن بن جهم، روایت عمر بن حنظله، و دیگر روایات با توجه به ظاهر مفادشان.

روایاتی نیز به طور کلی- در عرضه کردن اخبار به کتاب، و ترک عمل به روایتی که موافق کتاب نیست یا شبیه و نزدیک به کتاب نیست وارد شده‌اند؛ مثل روایت سکونی از امام صادق علیه‌السلام...» «سلامة القرآن من التحریف». دکتر فتح‌الله محمدی، ناشر: مؤسسه فرهنگی و هنری مشعر، تهران- ایران، ۱۴۲۴ق، ص ۴۷.

و شیخ حسین غیب غلامی هرساوی در کتاب خود، اختصاص الشیعة فی التمسک بالقرآن الکریم، ترجمه: علاء تبریزبان، مرکز پژوهش‌های اعتقادی، ایران- قم، چاپ اول، ۱۴۲۲ق، ص ۵۳ گفته است: «مسئله موافقت با کتاب و عدم مخالفت با آن به طور کلی- در اخبار و هنگام ترجیح دو خبر متعارض از مسلمات امامیه است، و علما تواتر صدور روایات در این باب را ادعا کرده‌اند.»

این اخبار فراوان و در حد تواتر هستند.»^۱

شیخ ضیاء‌الدین عراقی در «نهایة الأفكار» به تواتر مجموعه روایات عرضه به قرآن اعتراف کرده است؛ هرچند در تواتر هر دسته از این روایات مناقشه کرده است.^۲

حتی محقق بحرانی در «الحدائق الناضرة» وقتی به حل یکی از امور فقهی که روایات در باره‌اش مختلف هستند می‌پردازد، تصریح کرده است که علمای طایفه بر عمل به اخبار عرضه اجماع داشته‌اند. وی گفته است:

«... آنچه در الوسائل آمده است یعنی مقید شدن این اخبار به وسیله اخباری که به آن استناد کرده‌اند، و ما پیش‌تر آن‌ها را ذکر کردیم- مردود است؛ زیرا آن اخبار را به دلیل مخالفتشان با کتاب عزیز و سنت پاک مستفیض و تقویت‌شده با دلایل عقلی، ساقط کردیم؛ چراکه مسئله، عرضه به کتاب خداوند متعال است و اخبار اهل بیت علیهم‌السلام در این خصوص، مستفیض است، و در غیر این صورت لازم بود اخبار عرضه را با وجود اینکه مستفیض هستند و علمای طایفه بر عمل به آن اجماع داشته‌اند- ساقط کنیم، و این کار قبیحی است و نتیجه‌ای در پی ندارد. این گوینده در کتاب مورد اشاره، اخبار عرضه را تا حدی روایت کرده است که تقریباً به تواتر معنوی می‌رسد.»^۳

و سید طباطبایی در «المیزان» آن روایات را «فراوان» توصیف کرده و با آن‌ها برای حفظ قرآن از تحریف استدلال کرده و گفته است:

«همچنین است اخبار فراوانی که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده‌اند و به عرضه اخبار به کتاب فرمان می‌دهند.»^۴

۱. فوائد الاصول: ج ۳ ص ۱۶۰ تا ۱۶۲.

۲. نهایة الأفكار، تقریر بحث آقا ضیاء از بروجردی: ج ۳ ص ۱۰۶.

۳. الحدائق الناضرة، محقق بحرانی: ج ۴ ص ۲۸۳.

۴. تفسیر المیزان، سید محمدحسین طباطبایی، مؤسسه نشر اسلامی، تابع جامعه مدرسین قم مشرفه: ج ۱۲ ص

و سید ابوالقاسم خوبی بنا به گفته شیخ عبدالهادی فضلّی- قائل به تواتر اجمالی این روایات است. وی گفته است:

«و این روایات بنا به گفته استادمان خوبی- فراوان و اجمالاً متواتر هستند.»^۱

پس صدور احادیث عرضه به قرآن و سنت، قطعی هستند؛ حال یا به دلیل تواتر و تقویت مضمونشان، یا به دلیل اینکه محفوف به قرائن متعدد صحت هستند؛ و اگر این گونه اخبار را ساقط کنیم جز اندکی دیگر چیزی از دین باقی نمی ماند.

چهارم:

شیخ طوسی در «العدة» گفته است:

«اگر گفته شود: شما چگونه ادعا می کنید فرقه حقه بر عمل به خبر واحد اجماع داشته اند؟ در حالی که از حال این فرقه مشخص است آن ها به عمل به خبر واحد اعتقاد ندارند؛ درست مثل اینکه بدیهی است به قیاس عمل نمی کنند، و اگر ادعای یکی از این دو جایز باشد ادعای دیگری هم جایز خواهد بود!

پاسخ می دهیم: آنچه از حال فرقه حقه دانسته می شود و انکار و رد نمی شود این است که آن ها به عمل به خبر واحدی که مخالفین اعتقادی شان روایت می کنند، و فقط آن ها به طریقش اختصاص دارند معتقد نیستند؛ اما خبری که راوی اش از خودشان و به طریقه اصحابشان باشد گفتیم آنچه معلوم است برخلافش است؛ و تفاوت میان آن و قیاس را نیز توضیح دادیم؛ و اگر منع از عمل به خبر واحد معلوم بود همان مجرای علم به منع از قیاس

جریان می‌یافت؛ ولی خلاف آن معلوم است.»^۱

پاسخ:

۱. واضح است این متن دلالت می‌کند به اینکه فرقه حقه به ترک تعبد و عمل به اخبار آحاد مشهور است؛ ترکی قاطع بی هیچ استثنایی، درست مثل ترک قیاس و امثال آن.

۲. شیخ طوسی اعتراف کرده است که مشهور شیعه، ترک تعبد به اخبار آحاد بوده است، و همین تا اینجا - مؤیدی بسیار قوی برای اجماع سید مرتضی است.

۳. اینکه شیخ طوسی ادعا کرده این اجماع، فقط به اخبار مخالفین و نه اخبار امامیه - اختصاص داشته است از جمله گفته‌هایی است که با توجه به دانسته‌های بنده - هیچ‌کسی پیش از او یا معاصر با او یا بعد از او با او موافق نبوده و نیست؛ و این تأیید می‌کند این تخصیص اجماع توسط شیخ، مسئله‌ای اجتهادی و استنباطی بوده، و اجماع قولی و مشهور نبوده است؛ و اگر دیدگاه و رویکردی شایع و مشهور در میان شیعیان بود افراد بسیاری را می‌یافتیم که به آن فرامی‌خواندند و آن را ترویج و تأیید می‌کردند؛ به‌خصوص با توجه به هم‌عصر بودن جنبش فراگیری که رهبری‌اش را سید مرتضی استاد شیخ طوسی برعهده داشت.

سید مرتضی سخن خود را در نفی تعبد به خبر واحد به‌طور کلی بیان کرده و با قاطعیت تمام به وجود اجماع شیعه بر آن تأکید ورزیده و اخبار امامیه را استثنا نکرده است؛ بلکه بر شمول اجماع به آن اخبار و عدم حجیت آحاد اخبار تصریح کرده است.^۲ حال اگر عمل به خبر واحد عادل امامی از حال شیعه معلوم بوده باشد، پس چرا هیچ زمزمه‌ای از آن‌ها برای رد و انکار گفته سید مرتضی نمی‌شنویم؟!

۱. عدة الاصول: ج ۱ ص ۱۲۷ و ۱۲۸.

۲. مراجعه کنید به: رسائل الشریف المرتضی: ج ۱ ص ۲۳ تا ۲۹.

۴. این گفته او: «و اگر منع از عمل به خبر واحد معلوم بود بر همان مجرای علم به منع از قیاس جریان می‌یافت؛ ولی خلاف آن معلوم است»، بررسی این گفته در نکته بعدی خواهد آمد.

پنجم:

شیخ طوسی گفته است:

«... اگر عمل به چنین اخباری جایز نبود آن‌ها چنین اجماعی حاصل نمی‌کردند و آن را انکار می‌نمودند؛ زیرا در اجماع آنان معصومی هست که اشتباه و سهو در وی راه ندارد؛ و چیزی که این نکته را آشکار می‌کند این است که از آنجا که عمل به قیاس در شریعت از نظر آن‌ها ممنوع بوده است پس هیچ به آن عمل نمی‌کردند، و هرگاه یکی از آن‌ها در برخی از مسائل طبق قیاس عمل می‌کرد یا آن را به صورت احتجاج علیه خصمش به کار می‌برد - اگرچه به آن معتقد نبوده است - سخن او را رها می‌کردند و آن را انکار می‌نمودند و از سخن وی اظهار بی‌زاری می‌جستند. آن‌ها حتی نوشته‌ها و روایات کسی را که توصیف نمودیم به دلیل اینکه بر مبنای قیاس بوده است رها می‌کردند؛ پس اگر وضعیت خبر واحد نیز به همان صورت می‌بود درباره خبر واحد نیز رفتاری شبیه همین رفتار واجب می‌شد؛ و حال آنکه ما خلافش را دانستیم.»^۱

پاسخ:

۱. پیش‌تر گفتیم اجماع شیعه برای رجوع و عمل به اخبار کتاب‌ها و اصول حدیثی، الزاماً به‌خاطر اخبار آحاد بودنشان نبوده است، و این فقط رأی و اجتهاد شیخ طوسی است؛ در حالی که هیچ مدرک و شاهد درستی برایش در دست ندارد.

۲. این گفته‌ی وی که اگر تعبد به خبر آحاد نزد شیعه ممنوع بود از گوینده آن اظهار برائت می‌جستند و او را انکار می‌کردند و حدیثش را ترک می‌گفتند، همان طور که با قائل به قیاس چنین کرده‌اند، واقعاً جای شگفتی است؛ ... و درباره‌اش می‌توان گفت:

أ - ما این اطلاق و کلی بودن برائت از قائلین به قیاس، و ترک حدیثشان را قبول نداریم. ابوعلی محمد بن احمد بن جنید از نظر متقدمین قائل به قیاس بود، اما با این حال نجاشی و علامه حلی در توثیق و مدح او مبالغه کرده‌اند.

نجاشی گفته است:

«محمد بن احمد بن جنید: ابوعلی کاتب اسکافی، در میان اصحاب ما آبرومند و معتمد و جلیل‌القدر است. او بسیار نوشته است، و بنده بر حسب فهرستی که ذکر کرده‌ام او را یاد می‌کنم. از چندی از شیوخمان شنیدم که می‌گفتند نزد او اموالی برای حضرت صاحب علیه السلام و نیز یک شمشیر بود، و آن را به کنیزش وصیت کرد، که از بین رفته است...»

به‌علاوه وی کتاب‌های بسیاری را نام برده است از جمله: کتاب کشف التمیوه و الالباس علی اغمار الشیعة فی امر القیاس، و کتاب إظهار ما ستره اهل العناد من الروایة عن ائمة العترة فی امر الاجتهاد. سپس نجاشی گفته است:

«و از شیوخ معتمدان شنیدم درباره‌ی وی می‌گفتند: او قائل به قیاس بود.»^۱

علامه حلی در مدح ابن جنید مبالغه کرده و او را «شیخ امامیه» برشمرده و گفته است:

«محمد بن احمد بن جنید، ابوعلی کاتب اسکافی، شیخ امامیه، در نوشتن خوب و نیکوست، در میان اصحاب ما آبرومند، معتمد و دارای مقام بزرگی است. او بسیار نوشته است...»^۲

۱. فهرست اسماء مصنفی الشیعة، نجاشی: ص ۳۸۵ تا ۳۸۸ به شماره ۱۰۴۷.

۲. خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال، علامه حلی ابومنصور حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (ت ۷۲۶ق)، تحقیق:

حتی به یونس بن عبدالرحمان و فضل بن شاذان نیز قیاس نسبت داده شده است؛^۱ در حالی که بزرگی مقام این دو شخصیت نزد متقدمین و متأخرین، و ثبوت وثاقت و عدالتشان و اعتماد بر آن‌ها در حدیث واضح و مشخص است.

به این ترتیب دقیق نبودن ادعای شیخ طوسی مبنی بر کلیت اظهار براءت‌جستن شیعه از قائلین به قیاس و ترک حدیثشان و سخت‌گیری در جهت سستی و تضعیفشان مشخص گردید، و به این ترتیب استدلال شیخ طوسی از پایه و اساس نابود می‌شود. با این وجود کلام خود را درباره سخن او کامل می‌کنیم.

ب - اصرار شیخ طوسی مبنی بر وجود قائلین به حجیت خبر واحد در میان شیعه، فقط ابتدای سخن است و اجماع سید مرتضی آن را رد می‌کند؛ و روشن شد این سخن طوسی فراتر از اجتهاد شخصی و توضیحی برای رجوع شیعه به کتاب‌های حدیثی نبوده است؛ همچنین روشن شد این رجوع آنان الزاماً رجوع به اخبار آحاد مجرد نبوده است. پس استدلال به آن به‌روشنی - مصادره به مطلوب است.

ج - هیچ ملازمی میان این دو مسئله وجود ندارد. این طور نیست که درباره هر مسئله‌ای که اعلام براءت از صاحبش حاصل نشده باشد بتوان گفت شرعی بوده است. با توجه به تفاوت میزان خطر و فعلیت بدعت‌ها، واکنش‌ها نیز متفاوت است. گاهی اوج‌گرفتن در برابر یک تفکر معین به شکل واقعاً قابل توجهی صورت می‌پذیرد به این دلیل که آن تفکر، در میان امت ایجاد اختلال کرده، و شرایط برای ایستادن و

شیخ جواد قیومی، چاپ اول، ۱۴۱۷ق، چاپخانه: مؤسسه النشر الاسلامی، ناشر: مؤسسه نشر الفقاهة، بخش اول: ص ۲۴۵.

۱. مراجعه کنید به: الفوائد الرجالية، سید محمد مهدی بحر العلوم طباطبایی (ت ۱۲۱۲ق)، تحقیق و شرح: محمدصادق بحر العلوم و حسین بحر العلوم، چاپ اول، ۱۳۶۳ ش، چاپخانه: آفتاب، ناشر مکتبه الصادق - تهران: ج ۳ ص ۲۱۵ و ۲۱۶.

رویاری قدرتمندانه و بُرنده در برابرش مهیاست؛ چراکه افرادی وجود دارند که از چنین شایستگی‌ای برخوردارند و مانعی مثل تقیه یا مشابه آن وجود ندارد؛ و گاهی این رویاری قدرتمندانه و شدید انجام نمی‌شود، به دلیل پدید نیامدن اختلال در میان امت توسط آن تفکر منحرف به‌شکلی که موجب اضطراب و نگرانی شود، و نیز به دلیل وجود مانعی برای رویاری شدید و قوی که باعث می‌شود فقط به پاسخ علمی آرامی بسنده شود.

بنابراین موضع‌گیری شدید و محکم و علنی شیعه در برابر شیعهٔ قائل به قیاس، گاهی ناشی از ضرورتی بوده که موجب این موضع‌گیری می‌شده است؛ به دلیل اینکه قیاس خطری قریب‌الوقوع بود که در میان شیعیان ایجاد اختلال می‌کرد، و برخی از علمای مشهور آن زمان مثل ابن‌جنید قائل به قیاس بوده‌اند^۱ و نیز به این دلیل که ارکان قیاس در آن زمان استوار نشده بود و در میان عموم امت به‌عنوان یک ثابت اسلامی مقدس ریشه ندوانده بود؛ همچنین به دلیل اینکه هیاهو و تبادل نظرات دربارهٔ قیاس در میان مخالفین زیاد و مقابله و تأیید و توسعه و تضییق [در قیاس] فراوان بود^۲ و این شرایط جوی آرام و مناسب برای رویاری در برابر قائلین به قیاس و برائت از آن‌ها ایجاد می‌کرده است.

گاهی در برابر قائلین به حجیت اخبار آحاد این‌گونه موضع‌گیری انجام نمی‌شده است؛ به دلیل اینکه این دیدگاه به‌شکل قابل‌توجهی در میان شیعه اختلال ایجاد نکرده و مصونیت کافی در جامعهٔ شیعی آن زمان فراهم بوده است، و نیز به دلیل اینکه حجیت خبر آحاد، روش و رویکرد مورد اتکای مخالفین بود و با ارکان سیاسی آن زمان حمایت می‌شد؛ به این ترتیب

۱. وی محمد بن احمد بن جنید ابوعلی است، و بنا به گفتهٔ محمد بن علی اردبیلی در جامع الرواة: ج ۲ ص ۵۹ گفته شده در سال ۳۸۱ق درگذشته است.

۲. مراجعه کنید به: تاریخ التشریح الاسلامی، شیخ محمد خضری بک (ت ۱۹۲۷م)، دارالغد الجدید للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ اول، ۱۴۳۴ق / ۲۰۱۲م، قاهره - مصر: ص ۱۵۶ تا ۱۶۲.

که این روش، یک تفکر مقدس‌دولتی بود که به تکفیر و مهدورالدم کردن مخالفین خود حکم صادر می‌کرد. پس الزامات آن دوران صرفاً بر حذر بودن و بسنده کردن به پاسخ‌های علمی آرام، و عدم ایجاد تنش در برابر افراد متعبد به خبر آحاد و براءت از آن‌ها را اقتضا می‌کرد.

بنابراین براءت و مخالفت با صاحبان رأی و مذهب‌های منحرف با توجه به نوع و فعلیت آن دیدگاه و شرایط دینی و سیاسی محیطی- گاهی به شکل‌های متفاوتی انجام می‌شد و گاهی کاری صورت نمی‌گرفت؛ و این نشان از ضعف استدلال شیخ طوسی در این خصوص می‌دهد؛ و حتی ممکن است این مسئله برای شیخ طوسی به شکل معکوس بوده باشد؛ چراکه ممکن است عدم اظهار براءت از قائلین به حجیت خبر آحاد ناشی از نبود چنین تفکری در میان شیعه یا عدم وجود کسانی در میان شیعیان بوده که به آن اهمیت بدهند؛ و این قطعاً اجماع سید مرتضی را تقویت، و استنباط شیخ طوسی را سُست می‌کند.

د - قائل شدن به عدم انکار و رد علمای شیعه نسبت به قائلین به تعبّد به اخبار آحاد درست نیست؛ زیرا «ابن‌قبة» ممنوعیت آن را حتی از نظر عقلی بیان کرده، و شیخ مفید به شرعی نبودنش تصریح کرده است. قاضی عبدالعزیز بن براج طرابلسی و حمزة بن علی بن زهره حلبی و شیخ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی و ابن‌ادریس حلی و دیگران نیز چنین سخنانی گفته‌اند؛ و سید مرتضی تاج این موضع‌گیری را بر سر نهاده و در اعتراض و رد آن و قائل شدن به اجماع شیعه بر نفی تعبّد به آن به‌طور کلی- سخن را به اوج رسانده است.

ششم:

شیخ طوسی گفته است:

«اما کسی که آن را محال عقلی بداند، ما در گذشته بطالان سخن وی را نشان دادیم، و بیان کردیم این کار جایز است، و هرکس انکار کند، با آنچه گفته شد بر وی اتمام‌حجت

شده است؛ به علاوه سخنان کسانی که در سؤال به آن‌ها اشاره شد در میان سخنان طایفه حقه متمایز است، و دانستیم آن‌ها ائمه معصومین نیستند، و گوینده هر سخنی شناخته شده و نسبش معروف و از گفته‌های دیگر افراد فرقه حقه جداست، و به آن سخن اهمیت داده نمی‌شود؛ زیرا سخن طایفه فقط از این جهت که معصوم در آن است حجت است. پس وقتی سخنی از غیر معصوم صادر شود معلوم می‌شود سخن معصوم در گفته‌های دیگری است، و واجب است به سوی آن برویم، و این بر اساس آن چیزی است که ما در باب اجماع بیان می‌کنیم.»^۱

درباره گفته‌های وی می‌توان گفت: شناخت نسب و حسب مخالفین در یک مسئله، به معنای تحقق اجماع برخلاف آنان نیست، و نیز به معنای یقین پیدا کردن به مخالفت سخن معصوم با آن‌ها نیست؛ زیرا ممکن است معصوم سخن خود را در میان مردم از طریق اشخاصی با نسب و حسب معروف منتشر سازد تا مانع از اجتماع طایفه یا امت بر باطل یا خطا بشود. این فرض و احتمالی است که نمی‌توان رد کرد. پس بر معصوم واجب نیست سخن خود را فقط خودش بشخصه مطرح کند؛ بلکه می‌تواند بنا به مصلحتی که خودش می‌داند نایب و وکیلی اختیار کند. به این ترتیب سخن شیخ طوسی در اینجا محلی ندارد.

هفتم:

شیخ طوسی گفته است:

«اگر گفته شود: آیا شما انکار می‌کنید که افراد مورد اشاره، به این اخبار، به خاطر مجرد بودنشان عمل نمی‌کرده‌اند؟ بلکه به دلیل اینکه این اخبار قرائنی داشته‌اند به آن‌ها عمل می‌کرده‌اند؛ قرائنی که آن‌ها را به صحت این اخبار دلالت می‌کرده است، و به واسطه این دلالت بوده که به آن اخبار عمل کرده‌اند، و اگر این اخبار مجزّد بودند [و هیچ قرینه‌ای نداشتند] به آن‌ها عمل نمی‌کردند؛ و اگر این کار [عمل به خبر مجزّد] جایز باشد نمی‌توان

به عمل کردن آن‌ها به این اخبار استناد کرد.

به او گفته می‌شود: قرائنی که همراه خبر می‌آیند و به صحت خبر دلالت می‌کنند شواهد تخصیص‌دهنده از کتاب و سنت و اجماع و تواتر هستند - که بعداً ذکر خواهیم کرد - و ما می‌دانیم این قرائن در همهٔ مسائلی که اخبار آحاد را به کار برده‌اند و در کتاب‌ها و نوشته‌ها و فتوهایشان وجود ندارد؛ زیرا بیش از آن‌اند که به شماره آیند؛ چراکه برای همهٔ آن‌ها نمی‌توان به قرآن استدلال کرد، چون خودشان یا دلالت به آن‌ها یا معنایشان در صریح و فحوای قرآن ذکر نشده‌اند، و نیز در سنت متواتر هم ذکر نشده‌اند، چون در بیشتر احکام نیز نیستند و فقط در مسائل اندکی وجود دارند؛ و در اجماع نیز ذکر نشده‌اند، چراکه درباره‌شان اختلاف هست. پس معلوم می‌شود ادعای وجود قرائن در همهٔ این‌ها ادعایی ناممکن است.

و کسی که ادعا کند برای همهٔ آنچه ذکر کردیم قرینه وجود دارد این آزمونی است میان ما و او؛ بلکه او به چیزی که ضرورت خلافتش را می‌داند تکیه کرده است، در حالی که از ضد و نقیض آن - که از آن اطلاع دارد - دفاع می‌کند.

در این صورت اگر کسی بگوید: من هرگاه قرینه‌ای در دست نداشتم به اقتضای عقل حکم می‌کنم، لازم است بیشتر اخبار و احکام را رها کند و به چیزی که شرع آورده است حکم نکند.

این حدی است که اهل علم از آن روی‌گردان‌اند، و کسی که به آن سمت‌وسو قائل شود سخن گفتن با وی فایده‌ای ندارد؛ زیرا به چیزی اتکا کرده است که ضرورتاً خلافتش را از شرع می‌داند.»^۱

پاسخ به وی:

۱. لازمه قائل شدن به اینکه به دست آوردن قرائن تأییدکننده اخبار ناممکن است، نسبت دادن امری محال به خلفای خداوند و تکیه آن‌ها علیهم‌السلام به چیزی که فایده‌ای ندارد را لازم می‌گرداند (حال آنکه چنین نسبت‌هایی از ساحت مقدس آنان بسی به دور است)؛ زیرا احادیث متواتر از پیامبر و اهل بیتش (صلوات الله علیهم) در وجوب عرضه احادیث به کتاب و سنت و بسنده کردن به پذیرفتن آنچه موافق کتاب و سنت باشد و آنچه اصل یا شاهدی از کتاب و سنت داشته باشد روایت شده‌اند، و خبری که مخالف آن دو باشد باید رد شود و به آن تعبد نشود؛ و ما ندیده‌ایم آن‌ها علیهم‌السلام در پرداختن و اعتماد به اخبار به روشی غیر از رویکرد «عرضه» ارجاع داده باشند. اگر به دست آوردن قرائن و شواهد از قرآن و سنت ناممکن باشد پس در این صورت قطعاً ائمه علیهم‌السلام ما را به کاری محال و بی‌فایده فرمان داده‌اند، و از آنجا که نتیجه باطل است پس مقدمه نیز باطل خواهد بود.

۲. ضروری نیست «سنت» فقط محصور به آن چیزی باشد که با تواتر موجب علم یا یقین ضروری مبتنی بر برهانی ثابت شده باشد؛ زیرا این شرط هنگام تحقیق، یا مفقود است یا نادر؛ پس چیزی که علم یا یقین شرعی نامیده می‌شود باقی می‌ماند، که عبارت است از ظن راجح یا نزدیک به علم موجب اطمینان و آرامش در نفس، و دارای مراتب و درجاتی است؛^۱ و جزئیات این مطلب ان‌شاءالله تعالی - در مبحث چهارم از فصل چهارم خواهد آمد.

۱. مراجعه کنید به: کشف الاسرار فی شرح الاستبصار، سید نعمه‌الله جزائری (ت ۱۱۱۲ق)، تحقیق: مؤسسه علوم آل محمد علیهم‌السلام، زیر نظر سید طیب جزائری، چاپ اول، سال ۱۴۱۳ق، چاپخانه: امیر - قم مقدسه، ناشر: مؤسسه دارالکتاب - قم؛ ج ۲ ص ۱۰۷؛ الدرر النجفیه من الملتقطات الیوسفیه، محقق محدث شیخ یوسف بن احمد بحرانی (ت ۱۱۸۶ق)، تحقیق: شرکت دارالمصطفی علیهم‌السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۲۳ق / ۲۰۰۲م، ناشر: شرکت دارالمصطفی علیهم‌السلام لإحياء التراث، لبنان - بیروت؛ ج ۱ ص ۳۲۰ تا ۳۲۲؛ الحق المبین فی تحقیق کیفیت التفرقه فی الدین، شیخ محمد بن مرتضی معروف به فیض کاشانی (ت ۱۰۹۱ق)، تصحیح: میرجلال‌الدین حسینی ارموی، ناشر: سازمان چاپ دانشگاه؛ ص ۸ و ۹.

پس سنت، یا با تواتری که موجب علم و یقین استدلالی نظری است محقق می‌شود، یا با مشهور و مستفیض، یا با حدیث دارای قرینه؛ و این دروازه‌ای وسیع را می‌گشاید تا سنتی را که عرضه حدیث بر آن صحیح است شکل بدهد، و مسائل و اصول و مبادی شرعیه‌ای را که مجموعه معرفتی الهی است فزونی بخشد. حرّ عاملی به تواتر اخبار درباره بیش از ده‌هزار مسئله در اصول و فروع تصریح کرده است.^۱

۳. ادعای شیخ طوسی مبنی بر این ناممکن‌بودن، با کلام و موضع‌گیری علمایی که فقط قائل به حجیت قطعی سنت بوده‌اند تعارض دارد، و بارزترین این علما سید مرتضی است که گفته است: «این‌طور نیست که هر خبری که اصحاب ما روایت کرده و در کتاب‌هایشان به ودیعه نهاده‌اند حتی اگر مستند به راویانی باشند که از آحاد شمرده می‌شوند در حکم اخبار آحاد شمرده شود؛ بلکه بیشتر این اخبار متواتر و موجب علم‌اند.»^۲

این‌ها علمایی هستند که کتاب‌های فقهی و اعتقادی نوشته‌اند مثل شیخ مفید و سید مرتضی و ابن‌بزّاج- و عده‌ای از آن‌ها فقه تکاملی را وضع کرده‌اند مثل سید بن ادریس (السرائر) و محقق حلی (شرائع‌الاسلام)- و این دلالت می‌کند به اینکه قائل شدن به استحاله وجود مسائل شریعت در صورت ترک خبر آحاد قطعاً از فقدان دقت نظر و واقع‌گرایی رنج می‌برد.^۳

۱. مراجعه کنید به: الفوائد الطوسية، شیخ محمد بن حسن حر عاملی (ت ۱۱۰۴ق)، شرح و تصحیح: حاج سید مهدی

لازوردی و شیخ محمد درودی، ۱۴۰۳ق، چاپخانه: چاپخانه علمیه - قم: ص ۲۶۱.

۲. الرسائل، سید مرتضی: ج ۱ ص ۲۶.

۳. مراجعه کنید به میحث چهارم از فصل چهارم این پژوهش.

فصل دوم

روش سندی، شکل‌گیری و مشروعیت آن

- مبحث اول: پیدایش تعبّد به خبر آحاد.
- مبحث دوم: مشروعیت رویکرد سندی.
- مبحث سوم: نقاط ضعف در رویکرد سندی.

مبحث اول: پیدایش تعبد به خبر آحاد مجرد

پژوهشگران در این موضوع عادت دارند آن را با عنوان «پیدایش و شکل‌گیری انکار حجیت اخبار آحاد» یا عباراتی با این معنا مطرح و عنوان کنند؛^۱ ولی درست این است که همان‌طور که در عنوان این مبحث دیده می‌شود، این موضوع با عنوان «پیدایش و شکل‌گیری تعبد به خبر آحاد مجرد» شناخته شود. پیدایش و شکل‌گیری و پدیدارشدن برای چیزی مطرح می‌شود که وجود نداشته و سپس وجود یافته، پدیدار شده و توسعه یافته است؛ اما چیزی که مستند به اصل عدمی و عمومی یا اطلاقی است در اینجا موضوعیت ندارد و انصاف نیست شکل‌گیری و پدیدارشدنش مورد بحث و بررسی قرار بگیرد. به تعبیر دیگر: آنچه

۱. مراجعه کنید به: حجیة السنة، دکتر عبدالغنی عبدالخالق، ص ۳۱۰ تا ۴۲۱؛ حجیة خبر الآحاد فی العقائد و الاحکام، دکتر عبدالله عبدالرحمان الشریف: ص ۱۰ و پس از آن؛ السنة و مکانتها فی التشريع الاسلامی، مصطفی السباعی: ص ۱۹۰ و ۱۹۱.

به‌عنوان مثال می‌بینیم محمد بن ادریس شافعی (ت ۲۰۴ق) در کتاب خود «الرساله» تحقیق و شرح احمد محمد شاکر، ناشر: المكتبة العلمية، بیروت - لبنان، ص ۴۵۷ و ۴۵۸ گفته است: «اگرچه هرکسی درباره علم خاصه می‌تواند بگوید: مسلمان‌ها چه در گذشته و چه حال - بر ثبوت خبر واحد و رجوع به آن اجماع داشته‌اند، زیرا هرکدام از فقهای مسلمان آن را ثابت کرده است، و در نتیجه من نیز می‌توانم چنین بگویم؛ ولی من می‌گویم: از فقهای مسلمان کسی را به خاطر ندارم که در تثبیت خبر واحد با توصیفی که کردی و گفתי در همه آن‌ها وجود دارد، اختلاف داشته باشد.» همچنین ابن حزم اندلسی را می‌بینیم که تلاش می‌کند بگوید امت با همه فرقه‌هایش تا زمان پدید آمدن معتزله، به خبر آحاد تعبد داشته‌اند. او در الإحکام فی اصول الأحکام ج ۱ ص ۱۰۲ گفته است: « همه اهل اسلام خبر واحد تقه از نبی ﷺ را قبول داشته‌اند، و همه فرقه‌ها مانند اهل سنت و خوارج و شیعه و قدریه - در علم خود بر این اساس عمل می‌کرده‌اند، تا وقتی که متکلمین معتزلی پس از گذشت صد سال از تاریخ، تکلم کردند و با اجماع در این خصوص مخالفت نمودند. عمرو بن عبید به چیزی که از حسن روایت می‌کرد متدین بود و با آن فتوا می‌داد؛ و این مسئله‌ای است که هرکس اندکی از علم بهره داشته باشد آن را می‌داند.»

و مراجعه کنید به: حجیة خبر الآحاد فی العقائد و الأحکام، د. عبدالله بن عبدالرحمن الشریف: ص ۱۰.

نیازمند پژوهش و تحقیق دربارهٔ چگونگی پیدایش و شکل‌گیری اش است چیزی است که اصل، عدم‌بودنش باشد، و عمومیت و اطلاق ادله آن را نفی کند؛ ولی چیزی که اصل با آن جلوه‌گر می‌شود و موافق با عمومیت و اطلاق ادلهٔ قطعی باشد، قدر یقین خودش اصل و ریشه است و دیگر چگونه می‌توان به تحقیق دربارهٔ سرمنشأ و چگونگی شکل‌گیری اش پرداخت. گویا پژوهشگر می‌خواهد مسئله را از پایه و اساس وارونه جلوه دهد، و اصل را به خصوصیتی عارضی یا امری وارداتی و دخیل تبدیل کند، و آنچه را محل اختلاف و وارداتی است اصل و قطعی جلوه دهد که آسیاب به دورش می‌چرخد تا با این کار ذهن خواننده را پس از دور کردن ذهن خواننده از مشروعیت موضوع- برای ترک و تخطئه آنچه انکارش می‌کند یا از شأن و جایگاهش می‌کاهد آماده نماید.

ادلهٔ قرآنی و معصومین یکدیگر را تقویت می‌کنند و به یک زبان سخن می‌گویند، که عبارت است از عدم حجیت متون دینی بدون علم قطعی، و ترک و عدم اعتمادسازی به ظنات در دین خدا. همان طور که پیش‌تر به‌طور خلاصه بیان شد و به‌طور مفصل در ادامه توضیح داده خواهد شد. به این ترتیب «اصل» چنین اقتضایی دارد؛ یعنی عدم حجیت غیر علم را اقتضا می‌کند؛ به این معنا که هیچ ظنی حجت نیست؛ و هیچ چیزی از این اصل استثنا نمی‌شود مگر آنچه دلیل قطعی‌الصدور و قطعی‌الدلاله آن را استثنا کرده باشد. پس وقتی می‌خواهیم دربارهٔ تاریخ پیدایش و شکل‌گیری یک فرع یا مسئله‌ای عارضی به تحقیق بپردازیم بررسی‌هایمان در خصوص تاریخ پیدایش تعبد به خبر آحاد مجرد صورت خواهد پذیرفت؛ چراکه همان‌طور که مشهور و منصور است- [اخبار آحاد مجرد] مفید ظن هستند نه علم و قطع.

در جامعهٔ اسلامی تحقیق دربارهٔ «إسناد» متعارف و شناخته‌شده نبود؛ همان‌طور که مسلم در مقدمهٔ صحیح خود با سندش از محمد بن سیرین (ت ۱۱۰ق) نقل کرده و گفته است:

«آن‌ها از إسناد سؤال نمی‌کردند؛ و وقتی فتنه واقع شد گفتند رجال خود را برای ما اسم

ببرید. پس در اهل سنت دقت می‌شود و حدیثشان اخذ می‌شود؛ و نیز در اهل بدعت دقت می‌شود و حدیثشان اخذ نمی‌شود.»^۱

و ترمذی آن را از ابن سیرین با این لفظ نقل کرده است:

«در روزگار نخستین از اسناد سؤال نمی‌کردند. وقتی آن فتنه واقع شد از اسناد سؤال کردند تا حدیث اهل سنت را اخذ کنند، و حدیث اهل بدعت را ترک گویند.»^۲

با چشم‌پوشی از مصداق این فتنه و اینکه آیا بنا به مشهور- فتنه معاویه بن ابوسفیان بوده است یا فتنه دیگری، این یک سند تاریخی است که ثابت می‌کند فرهنگ تحقیق سند دست‌کم پیش از فتنه‌ای متأخر از روزگار پیامبر ﷺ و روزگار ابوبکر و عمر و عثمان وجود نداشته است؛ و وقتی فرهنگ اسناد وجود نداشته باشد پس ناگزیر مسئله حجیت خبر آحاد مجرد نیز وجود نخواهد داشت؛ چراکه سخن از حجیت خبر ثقه در این حالت، سالبه‌ای به انتفای موضوع است، و دلالت می‌کند به اینکه رویکرد سندی دیدگاهی نوظهور و ابداعی بوده، و در روزگار پیامبر خدا محمد ﷺ و پس از او تا فتنه معاویه بن ابوسفیان وجود نداشته است.

به‌رغم اختلاف آن‌ها در مشخص کردن اسم نخستین شخصی که به واکاوی سندها پرداخت، همه اقوال درباره دوره‌ای که ابن سیرین به آن اشاره کرده است سخن می‌گویند؛ یعنی دوران پس از فتنه معاویه بن ابوسفیان.

گفته شده است: شعبی^۳ اولین کسی بود که به تحقیق سندی پرداخت. یحیی بن سعید

۱. صحیح مسلم: ج ۱ ص ۱۱؛ الجرح و التعديل، ابومحمد عبدالرحمان بن ابی حاتم محمد بن ادريس بن منذر تميمی حن ظلی رازی (ت ۳۲۷ق)، چاپخانه مجلس دائرة المعارف العثمانية، حیدرآباد الدکن - هند، چاپ اول، ۱۳۷۱ق/ ۱۹۵۲م، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بيروت: ج ۲ ص ۲۸.

۲. سنن الترمذی: ج ۵ ص ۳۹۶ به شماره ۴۰۵۲؛ الکفاية فی علم الرواية، خطیب بغدادی: ص ۱۵۰.

۳. عامر بن شراحیل حمیری شعبی یا عمر کوفی از شعب همدان است. گفته شده است او علی بن ابی طالب (علیه السلام) را دیده است. او از رجال صحاح سته است و پس از قرن اول درگذشت (۱۰۳ یا ۱۰۴ یا ۱۰۵ یا ۱۰۶ یا ۱۰۷ یا ۱۱۰ق) و در تاریخ وفاتش اختلاف هست. جزئیات شرح حال او در تهذیب التهذیب از ابن حجر عسقلانی ج ۵ ص ۵۷ تا ۶۰ به

قطان دربارهٔ شعبی گفته است:

«و او نخستین کسی بود که به تحقیق دربارهٔ سند پرداخت.»^۱

و نیز گفته شده است محمد بن سیرین بصری (ت ۱۱۰ ق) اولین کسی بود که دربارهٔ اسناد تفتیش نمود. از علی بن مدینی (ت ۲۳۴ ق) نقل شده است، گفت:

«محمد بن سیرین نخستین کسی بود که به تحقیق سندی پرداخت و ما کسی را پیش از او نمی‌شناسیم.»^۲

در «العلل» احمد بن حنبل آمده است: پدرم به من گفت: جابر بن نوح به ما گفت: اعمش به ما خبر داد: از ابراهیم، گفت: «پرسش از اسناد در روزگار مختار انجام شد.»^۳

و گفته شده است: اولین کسی که سند احادیث را مدون کرد محمد بن مسلم زهری^۴ بود. ابن ابی حاتم با سند خود از خالد بن نزار نقل کرده است، گفت از مالک شنیدم که می‌گفت: «اولین کسی که به سند حدیث توجه کرد ابن شهاب بود.»^۵

و محمد بن احمد ذهبی (ت ۷۴۸ ق) گفته است:

شماره ۱۱۰ آمده است.

۱. الحد الفاصل بین الروای و الواعی، قاضی حسن بن عبدالرحمان رامهرمزی (ت ۳۶۰ ق)، تحقیق: دکتر محمد عجاج خطیب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ ق، ناشر: دار الفکر - بیروت: ص ۲۰۸.

۲. علم الرجال نشأته و تطوره، د. محمد بن مطر الزهرانی، دار الخضیری: ص ۲۲ و ۲۳.

۳. العلل، احمد بن محمد بن حنبل (ت ۲۴۱ ق)، تحقیق: دکتر وصی‌الله بن محمود عباس، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق، چاپخانه: المکتب الاسلامی - بیروت، ناشر: دارالخانی - ریاض: ج ۳ ص ۳۸۰.

۴. محمد بن مسلم بن عبیدالله قرشی زهری ابوبکر حافظ مدنی، وفاتش در سال (۱۲۳ یا ۱۲۴ یا ۱۲۵ ق) بود و در این باره اختلاف هست. ولادت او در سال (۵۰ ق) بود. جزئیات شرح حال او در تهذیب التهذیب از ابن حجر عسقلانی ج ۹ ص ۳۹۵ به شماره ۷۳۴ آمده است.

۵. الجرح و التعديل، ابن ابی حاتم: ج ۱ ص ۲۰.

«اولین کسی که در پایان روزگار صحابه به تزکیه و جرح پرداخت شعبی و ابن‌سیرین و امثال این دو بودند. از آن‌ها توثیقات و تضعیفاتی درباره برخی از مردم باقی مانده است... وقتی در حدود سال ۱۵۰ عموم تابعین درگذشتند عده‌ای از جهابذه [نقادان بزرگ] در توثیق و تضعیف سخن گفتند...» و وی ابوحنیفه و اعمش و شعبه بن حجاج و مالک بن انس را ذکر کرده است.^۱

عده‌ای به بسنده کردن به اخبار افراد ثقه و تأکید بر آن‌ها تأکید ورزیدند که به معنای صدور مجوز برای پایه‌گذاری روش جدیدی بود که پیش‌تر پایه‌گذاری نشده بود:

از جمله آن‌ها سعد بن ابراهیم (ت ۱۲۵ق)^۲ است. وی گفته است:

«کسی جز ثقات از رسول خدا ﷺ حدیث نمی‌گوید.»^۳

همچنین گفته است:

«حدیث فقط از ثقه پذیرفته می‌شود.»^۴

و از جمله آن‌ها اوزاعی (ت ۱۵۷ق) است. وی گفته است: «دینت را از کسی بگیر که به او اعتماد داری و به او راضی هستی.»^۵

و از جمله آن‌ها شعبه بن حجاج (ت ۱۶۰ق) است. وی گفته است: «علم را از افراد مشهور

۱. اربع رسائل فی علوم الحدیث: ص ۱۷۲ تا ۱۷۵.

۲. سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمان بن عوف زهری ابواسحاق. گفته می‌شود مادر ابوابراهیم، ام کلثوم دختر سعد است. او قاضی مدینه بود. او از رجال صحاح سته است. در سال (۱۲۵ یا ۱۲۶ یا ۱۲۷) وفات کرد. جزئیات شرح حالش در تهذیب التهذیب: ج ۳ ص ۴۰۲ تا ۴۰۴ به شماره ۸۶۶ موجود است.

۳. صحیح مسلم: ج ۱ ص ۱۱ و ۱۲.

۴. الجرح و التعديل، ابن‌ابی‌حاتم: ج ۲ ص ۲۹.

۵. الجرح و التعديل، ابن‌ابی‌حاتم: ج ۲ ص ۲۹.

بگیرید.»^۱

و ابن‌حبان درباره‌ او گفته است:

«او اولین کسی در عراق بود که درباره‌ وضعیت محدثین به تحقیق و تفحص پرداخت، و از ضعیفان و متروک‌ها دوری کرد؛ تا آنجا که علما به او اقتدا می‌کردند و سپس بعد از او اهل عراق از او پیروی کردند.»^۲

و ذهبی درباره‌ وی گفته است:

«او اولین کسی بود که به جرح و تعدیل پرداخت. یحیی بن سعید قطان، و ابن‌مهدی، و جماعتی این رویه را از او اخذ کردند.»^۳

و از جمله آن‌ها ثوری (ت ۱۶۱ق) است. وی گفته است:

«وقتی ثقه‌ای از غیر ثقه برای حدیث روایت کرد آن را نپذیر، و اگر غیر ثقه‌ای از ثقه برای حدیث روایت کرد آن را نپذیر، و وقتی ثقه‌ای از ثقه برای حدیث نقل کرد آن را بپذیر.»^۴

و از جمله آن‌ها مالک بن انس (ت ۱۷۹ق) است. علی، از بشر بن عمر زهرانی نقل کرده است، گفت: «درباره‌ شخصی از مالک سؤال کردم. گفت: او را در کتاب‌هایم دیده‌ای؟ گفتم: نه. گفت: اگر ثقه بود قطعاً در کتاب‌هایم می‌دید.»^۵

و از جمله آن‌ها عبدالله بن مبارک (ت ۱۸۱ق) است. وی گفته است: «إسناد جزو دین

۱. الجرح و التعدیل، ابن‌ابی‌حاتم: ج ۲ ص ۲۸.

۲. الثقات، محمد بن حبان بن احمد ابن‌حاتم التیمی البستی (ت ۳۵۴ق)، چاپخانه: مجلس دائرة المعارف العثمانیة. در حیدرآباد الدکن، ناشر: مؤسسة الکتب الثقافیة، چاپ اول، ۱۳۹۳ق/ ۱۹۷۳ م: ج ۶ ص ۴۴۶.

۳. سیر أعلام النبلاء، ذهبی: ج ۷ ص ۲۰۶.

۴. الجرح و التعدیل، ابن‌ابی‌حاتم: ج ۲ ص ۲۹.

۵. تهذیب التهذیب، ابن‌حجر عسقلانی: ج ۱۰ ص ۶.

است، و اگر اسناد نباشد هرکس هرچه بخواهد می‌گوید.»^۱

وی همچنین گفته است: «در میان ما و مردم فهرست‌هایی وجود دارد.» یعنی اسناد.^۲

مسیب بن واضح گفته است: شنیدم از ابن مبارک سؤال شد: از چه کسی اخذ کنیم؟ گفت: «کسی که علم را برای خدا طلب، و در اسناد بسیار دقت می‌کند. چه بسا شخصی ثقه شمرده شده باشد در حالی که از غیر ثقه حدیث می‌گوید، و گاهی غیر ثقه شمرده شده باشد در حالی که از ثقه حدیث می‌گوید. اما [کسی که از او اخذ می‌کنی] باید ثقه‌ای باشد که از ثقه حدیث نقل می‌کند.»^۳

بنابراین ملاحظه می‌کنیم ترویج اسنادها و توجه به خصوصیات راویان ثقه نوعاً در قرن دوم هجری رواج یافته است و این نشان می‌دهد این کار واکنش به روش و رویکردی بوده است که با حاکم‌شدن اسنادها بر سنت به‌طور کلی یا جزئی - در تضاد بوده است؛ و اگر رویکرد مورد اعتماد و شایع در قرن اول، حاکمیت قرآن بر سنت نبوده، شکی نیست که معتبر بودن قرآن کریم از مهم‌ترین ستون‌های رویکرد حدیثی آن زمان بوده است. به همین دلیل می‌بینیم برخی افراد در این مرحله مبالغه کرده و قائل به حاکمیت سنت بر قرآن کریم، و بی‌نیازی سنت از قرآن شده‌اند:

از اوزاعی، از مکحول^۴ نقل شده است، گفت: «قرآن به سنت نیازمندتر است تا سنت به

۱. صحیح مسلم: ج ۱ ص ۱۲.

۲. صحیح مسلم: ج ۱ ص ۱۲.

۳. تذکره الحفاظ، شمس‌الدین محمد بن احمد عثمان ذهبی (ت ۷۴۸ق)، دار إحياء التراث العربی، بیروت - لبنان: ج ۱ ص ۲۷۷.

۴. مکحول الشامی ابوعبدالله، ابویوب و نیز ابومسلم فقیه دمشقی نامیده می‌شود. در تاریخ وفاتش اختلاف وجود دارد (۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶ و ۱۱۸ق). جزئیات شرح حالش در تهذیب التهذیب، از ابن حجر عسقلانی: ج ۱ ص ۲۵۸ تا ۲۶۰ به شماره ۵۱۱ آمده است.

قرآن.»^۱

از یحیی بن ابی‌کثیر (ت ۱۲۹ق)^۲ نقل شده است: «سنت بر کتاب حاکم است، نه کتاب بر سنت.»^۳

و اوزاعی گفته است: «قرآن به سنت نیازمندتر است تا سنت به قرآن.»^۴

اوج‌گرفتن بر ضد حاکمیت قرآن وقتی به نهایت خود می‌رسد که این جرئت و جسارت پیدا شود که احادیث عرضه سنت به قرآن را به جعلیات زنادقه نسبت دهند. این سخن به عبدالرحمان بن مهدی (ت ۱۹۸ق) و یحیی بن معین (ت ۲۳۳ق) نسبت داده می‌شود!^۵ در حالی که این حدیث از نظر مسلمانان اهل تأمل، متواتر معنوی است، و در نتیجه سزاوار نیست مسلمان در صحت فحواى آن مناقشه کند.

به نظر می‌رسد اتکا بر آحاد مجرد در زمان شافعی (ت ۲۰۴ق) مشهور گردید یا به عبارت دیگر دست‌کم قاعده‌مند کردن آن در این دوره آغاز شده است.^۶ اعلان اتکا به خبر آحاد، و اعتراض شدید نسبت به کسی که فقط به اخبار قطعی الصدور مثل اخبار متواتر و دارای قرینه بسنده می‌کند از شافعی مشهور شده است. او همچنین به عرضه کردن اخبار به قرآن اعتراض

۱. الکفایة فی علم الروایة، خطیب بغدادی ص ۳۰؛ جامع بیان العلم و فضله، ابو عمر یوسف بن عبدالبر النمری قرطبی

معوف به ابن عبدالبر، دار الکتب العلمیة، ۱۳۹۸ق، بیروت - لبنان: ج ۲ ص ۱۹۱.

۲. یحیی بن ابی‌کنیر طائی مولای آن‌ها ابونصر یمامی، نام پدرش صالح بن متوکل است، و گفته شده است یسار، و گفته شده شعیط، و نیز دینار. او از رجال صحاح سته است. در سال ۱۲۹ یا ۱۳۲ق درگذشت. جزئیات شرح حالش در تهذیب التهذیب ج ۱۱ ص ۲۲۷ تا ۲۳۵ به شماره ۴۴۰ آمده است.

۳. الکفایة فی علم الروایة، خطیب بغدادی: ص ۳۰؛ جامع بیان العلم و فضله، ابن عبدالبر: ج ۲ ص ۱۹۱.

۴. جامع بیان العلم و فضله: ج ۲ ص ۱۹۱.

۵. مراجعه کنید به: البحر المحيط فی اصول الفقه، زرکشی: ج ۳ ص ۲۳۷.

۶. مراجعه شود به: حجیة خبر الآحاد فی العقائد و الأحکام، د. عبدالله بن عبدالرحمان الشریف، مجمع الملك فهد

لطباعة المصحف الشریف در مدینة منوره، ۱۴۰۳ق: ص ۱۴.

می‌کرد.

شافعی گفته است:

«اگرچه هرکسی درباره علم خاصه می‌تواند بگوید: مسلمان‌ها - چه در گذشته و چه حال - بر ثبوت خبر واحد و رجوع به آن اجماع داشته‌اند، زیرا هرکدام از فقهای مسلمان آن را ثابت کرده است، و در نتیجه من نیز می‌توانم چنین بگویم؛ ولی من می‌گویم: از فقهای مسلمان کسی را به خاطر ندارم که در تثبیت خبر واحد با توصیفی که کردی و گفתי در همه آن‌ها وجود دارد، اختلاف داشته باشد.»^۱

اشاره شافعی به اینکه امت بر عمل به خبر واحد مجرد اجماع دارند گزاره‌گویی زشت و قبیحی است. در مبحث دوم از فصل اول عدم صحت این ادعا در عصر صحابه روشن شد، و حتی روشن شد برعکس آن بوده است؛ یعنی رد خبر آحاد و عرضه به کتاب خدا و سنت نبی اش ﷺ؛ و اینکه مشهورترین شخصیت‌ها در عصر صحابه چه بسا احادیث صحابه‌ای دیگر را رد و انکار کرده‌اند، و عده‌ای از این شخصیت‌ها بنا به اجماع امت (شیعه و سنی) - در بالاترین درجات کمال بوده‌اند، چه برسد به داشتن عدالت و وثاقت. حال با وجود چنین شرایطی چگونه می‌توان ادعا کرد امت بر تعبد به خبر واحد مجرد اجماع داشته‌اند؟!

آری، گاهی محبت یک چیز، دیده را از معایب آن چیز کور می‌کند، و حتی معایب آن را به محاسن و نیکی تبدیل می‌کند! ما اجماع‌های فراوانی را از امثال ابن تیمیه شنیده‌ایم، اما در حقیقت این‌ها چیزی فراتر از رأی هم‌فکران یا هم‌کیشان خودش نبوده است؛ به طوری که گویا امت و مسلمان‌ها هیچ‌کس دیگری جز ابن تیمیه و هم‌کیشانش نبوده‌اند! پس بعد از آنکه تعصب شافعی و دیگران نسبت به دیدگاه‌ها و آرا و نظرات خودشان معلوم شد دیگر عجیب نخواهد بود از آن‌ها اجماع‌هایی بشنویم که از واقعیت هیچ بهره‌ای نداشته‌اند.

پس از آنکه عدم حجیت خبر آحاد مجرد در روزگار صحابه، و دست‌کم نبود اعتراض نسبت به کسی که خبر آحاد را رد یا انکار کرده است با دلیل ثابت شد، به قرن‌های پس از روزگار صحابه با مذاهب مختلفش می‌رسیم. آیا در آن روزگار اجماعی برای تعبد به خبر آحاد مجرد -چه در مسائل علمی و چه در مسائل عملی- وجود داشته است؟ و آیا کسی بوده است که تعبد به خبر واحد مجرد را -حتی در عمل- ترک و انکار کند؟ یا آن‌گونه که عده‌ای ادعا می‌کنند -در مسائل علمی و عملی اجماع یا اتفاق نظر وجود داشته است؟ یا این اجماع فقط در مسائل عملی بوده است؟

مراد از خبر آحاد مجرد، اخبار آحادی است که از هر قرینه‌ای که آن را به قطع و یقین ارتقا دهد خالی باشد؛ چه قرائن ضروری، و چه قرائن استدلالی نظری. پس سخن در اینجا شامل علما و شخصیت‌هایی می‌شود که عرضه اخبار به کتاب خداوند متعال و سنت پیامبرش ﷺ را شرط کرده‌اند. کسی که چنین شرطی را در نظر بگیرد برای آحاد مجرد از این جهت که آحاد مجردند حجیتی قائل نمی‌شود؛ بلکه به حجیتی قائل می‌شود که به موافقت با کتاب خدا یا عدم مخالفت با آن مشروط است؛ و روشن است وقتی شرط نباشد، مشروط نیز معدوم می‌شود؛ پس خبر آحاد مجرد بدون تحقق موافقتش با قرآن کریم یا عدم مخالفتش با آن حجیتی نخواهد داشت. با این حساب هرکسی که صرفاً به وثاقت راوی اعتماد نمی‌کند مشمول سخن ما در اینجا می‌شود و از کسانی به شمار می‌رود که حجیت آحاد مجرد را ولو از یک بُعد -نفی می‌کند.

قیود و شرط‌های خبر واحد فراوان هستند و همان طور که گفته می‌شود: آنچه شروطش فراوان باشد وجودش سخت خواهد بود. عده‌ای مثل حنفیه در حجیت خبر واحد شرط کرده‌اند که از موارد عام‌البلوی^۱ نباشد. شیرازی (ت ۴۷۶ق) در «اللمع» گفته است:

۱. عام‌البلوی به معنای مبتلا به عموم مردم است. (مترجم)

«و عمل به آن در موارد عام‌البلوی و غیر عام‌البلوی واجب است. اصحاب ابوحنفیه رحمته‌م‌الله گفته‌اند عمل به آن در موارد عام‌البلوی جایز نیست.»^۱

شیخ محمد خضری (ت ۱۳۴۵ق) گفته است:

«حنفیه برای عدم وجوب به واسطه خبر واحد در موارد عام‌البلوی این‌طور استدلال کرده است که عادت و معمول حکم می‌کند متدینین احکامی را که به شدت نیاز دارند موشکافی کنند؛ چرا که به‌طور فراوان تکرار می‌شوند. همچنین عادت حکم می‌کند آن را به افراد بسیار القا کنند، نه اینکه فقط به یک یا دو نفر اختصاص بدهند؛ و لازمه آن شهرت روایی و پذیرفتنش، و نبود اختلاف در آن به هنگام روایت‌شدن است؛ و وقتی هر دوی این‌ها معدوم شوند بر اشتباه راوی یا منسوخ‌شدن حکم دلالت می‌کند، و پذیرفته نمی‌شود.»^۲

همچنین عدم انفراد راوی را به روایت‌کردن چیزی که مردم بسیاری در آن مشارکت احساسی دارند شرط کرده‌اند. شیخ خضری گفته است:

«وقتی مردم بسیاری در حادثه‌ای که خبر در شأن آن نقل شده است مشارکت احساسی داشته باشند و زمینه برای نقلش فراهم باشد و سپس یک شخص در روایت خبر آن منفرد باشد، به دروغ او یقین حاصل می‌کنیم؛ و شیعه در این باره مخالفت کرده است.»^۳

و حنفیه عدم تعارض خبر آحاد با سنت مشهور را نیز شرط کرده‌اند.^۴

عده‌ای هم از تعبد به خبر واحد منع نکرده‌اند، اما تعدد روایت‌کننده از صحابی را شرط

۱. اللمع فی اصول الفقه، ابواسحاق ابراهیم بن علی شیرازی (۷۶۱ق)، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق، ناشر: عالم الکتب - بیروت، ص: ۲۱۵.

۲. اصول الفقه، شیخ محمد خضری شافعی (ت ۱۳۴۵ق)، تحقیق و شرح نواف الجراح، دار صادر، بیروت - لبنان، چاپ اول، ۱۴۲۶ق / ۲۰۰۵م: ص ۲۱۲.

۳. اصول الفقه، شیخ محمد خضری: ص ۲۱۳.

۴. قواعد فی علوم الحدیث، ظفر احمد العثماني التهاوندى (ت ۱۳۹۴ق)، تحقیق و شرح: عبدالفتاح ابوغدة، دارالبشائر الاسلامیة للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت - لبنان، چاپ دهم، ۱۴۲۸ق / ۲۰۰۷م: ص ۴۵۲.

کرده‌اند و خبر ثقة مفرد را نپذیرفته‌اند. این نظر به بخاری نسبت داده شده است.

حاکم نیشابوری (ت ۴۰۵ق) گفته است:

«و ویژگی حدیث صحیح این است که از رسول خدا ﷺ توسط یک صحابی روایت شود که اسم جهالت از او برداشته شده باشد، و دو تابعی عادل از او روایت کنند، و سپس اهل حدیث آن را تا زمان ما با پذیرفتن دست‌به‌دست کنند؛ مثل دادن شهادتی بر شهادت.»^۱

ابن حجر عسقلانی (ت ۸۵۲ق) در «النکت علی کتاب ابن الصلاح» گفته است:

«اما درباره شرط کردن تعداد در حدیث صحیح، ابراهیم بن اسماعیل بن علی^۲ و دیگران به آن قائل بودند ... و در برخی از نوشته‌های جاحظ -از معتزلی‌ها- دیده‌ام که خبر از نظر آن‌ها صحیح نیست، مگر اینکه چهار نفر روایتش کرده باشند.

در حکایت ابوالحسین بصری در المعتمد از ابوعلی جبائی -از معتزلی‌ها- نیز نقل شده است: وقتی خبر توسط عادل واحد روایت شود پذیرفته نیست، مگر اینکه خبر عادل دیگری

۱. معرفة علوم الحديث، الحاکم ابوعبدالله محمد بن عبدالله حافظ نیشابوری (ت ۴۰۵ق)، تحقیق لجنة إحياء التراث العربی فی دار الأفاق الجديدة، تصحیح: سید معظم حسین، چاپ چهارم، ۱۴۰۰ق / ۱۹۸۰م، ناشر: منشورات دار الأفاق الحديث - بیروت: ص ۶۲.

۲. ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی (ت ۴۶۳ق) در کتاب «تاریخ بغداد» شرح حال او را نوشته است؛ تحقیق مصطفی عبدالقادر عطاء، دارالکتب العلمية، بیروت - لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۷ق / ۱۹۹۷م: ج ۶ ص ۲۰ تا ۲۲ به شماره ۳۰۵۴. وی گفته است: ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن مقسم، ابواسحاق بصری اسدی، معروف به ابن علی، یکی از متکلمین و قائلین به مخلوق بودن قرآن بود. او با ابو ابوعبدالله محمد بن ادریس شافعی مناظراتی در بغداد و مصر داشت ... وی در سال ۲۱۸ در مصر درگذشت.

ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان ذهبی (ت ۷۴۸ق) شرح حال او را در میزان الاعتدال، تحقیق علی محمد بجاوی، چاپ اول، ۱۳۸۲ق / ۱۹۶۳م، ناشر: دار المعرفة للطباعة و النشر، بیروت - لبنان: ج ۱ ص ۲۰ به شماره ۴۲، نوشته و گفته است: «ابراهیم بن اسماعیل بن علی، از پدرش. جهمی هالک. وی مناظره می‌کرد و قائل به مخلوق بودن قرآن بود. در سال ۲۱۸ درگذشت.»

به آن ضمیمه شود، یا موافقت با ظاهر کتاب یا موافقت با ظاهر خبر دیگر آن را تقویت نماید، یا در میان صحابه شایع بوده باشد، یا عده‌ای از صحابه به آن عمل کرده باشند؛ و استاد ابومنصور تمیمی در این باره گفته است شرط است دو نفر از دو نفر روایت کنند...»^۱

شیخ خضری گفته است:

«گروهی از مجتهدین گفته‌اند: ما از تعبد به خبر واحد منع نمی‌کنیم، و فقط تعدد را در روایت واجب می‌دانیم. پس خبر پذیرفته نمی‌شود مگر وقتی دو نفر یا بیشتر روایت کنند.»^۲

و جبائی (ت ۳۰۳ق)^۳ گفته است:

«پذیرفته نمی‌شود مگر اینکه خبر عادل دیگر یا موافقت ظاهری به آن اضافه شود، یا در میان صحابه منتشر شده باشد، یا عده‌ای از صحابه به آن عمل کرده باشند.»^۴

و زرکشی (ت ۷۹۴ق) در «البحر المحیط» گفته است:

«رویانی در البحر و ابن الاثیر در جامع الاصول حکایت کرده‌اند که برخی از آن‌ها

۱. النکت علی کتاب ابن الصلاح، ابن حجر عسقلانی: ص ۴۲ و ۴۳.

۲. اصول الفقه، شیخ محمد خضری شافعی (ت ۱۳۴۵ق): ص ۲۱۸.

۳. ذهبی شرح حال او را در سیر اعلام النبلاء: ج ۱۴ ص ۱۸۳ و ۱۸۴ به شماره ۱۰۲ آورده است: «جبائی: شیخ معتزله و صاحب کتاب‌هایی است. ابوعلی محمد بن عبدالوهاب بصری. او در بصره در سال ۳۰۳ درگذشت. از ابویعقوب شحام اخذ کرد، و ۶۸ سال زندگی کرد و مرد. پسرش علامه ابوهاشم جبائی جانشین او شد و ابوالحسن اشعری نیز فن کلام را از او آموخت. سپس با او مخالفت کرد و طردش نمود و اهل سنت شد. ابوعلی با اینکه اهل بدعت بود علمی گسترده و ذهنی سیال داشت. او کسی بود که سخن را رام، و دشواری‌های آن را آسان نمود. او درباره ابوبکر و علی که کدام‌یک برتر هستند توقف می‌کرد؟ چند کتاب دارد: "الاصول"، و کتاب "النهی عن المنکر" و کتاب "التعدیل و التجویز" و کتاب "الاجتهاد" و کتاب "الاسماء و الصفات" و کتاب "التفسیر الکبیر" و کتاب "النقض علی ابن الراوندی" و کتاب "الرد علی ابن کلاب" و کتاب "الرد علی المنجمین" و کتاب "من یکفر و من لا یکفر" و کتاب "شرح الحدیث" و کتاب‌های بسیار دیگر...».

۴. الإحکام فی اصول الأحکام، علی بن محمد آمدی، شرح شیخ عبدالرزاق عقیفی، چاپ دوم، ۱۴۰۲ق، ناشر:

المکتب الاسلامی: ج ۲ ص ۹۴.

روایت‌کردن چهار نفر از چهار نفر را شرط کرده‌اند تا اسناد کامل شود؛ و استاد ابومنصور گفته است برخی از آن‌ها خبر دو نفر از دو نفر را در هر دوره‌ای شرط کرده‌اند تا به اصل خود متصل شود؛ و این سخن جبائی است. برخی از آن‌ها روایت سه نفر از سه نفر را در هر دوره‌ای شرط کرده‌اند. عده‌ای چهار نفر را معتبر دانسته‌اند، و عده‌ای از آن‌ها پنج نفر، و عده‌ای هفت، و عده‌ای بیست، و عده‌ای هفتاد نفر را، و این عجیب است؛ و برخی از آن‌ها فقط دربارهٔ متواتر گفته شده‌اند.^۱

عده‌ای در حجیت خبر ثقه شرط کرده‌اند که راوی‌اش مشهور به طلب حدیث باشد. ابن‌حجر عسقلانی در «النکت علی کتاب ابن‌الصلاح» گفته است:

«چهارم: حاکم در "علوم‌الحديث" در شرط صحیح اضافه کرده است که راوی‌اش مشهور به طلب حدیث باشد، و این شهرت مقداری اضافی بر شهرت کلی است که او را از جهالت خارج می‌کند. حاکم برای شرط‌بودن شهرت به طلب، به خبری استدلال کرده است که به عبدالله بن عون اسناد داده و گفته است علم فقط از کسی اخذ می‌شود که برایش نزد ما به "طلب" گواهی داده شده باشد^۲ و ظاهر رفتار دو صاحب صحیحین اعتبار این شرط را نشان می‌دهد؛ اما [به نظر می‌رسد] جایی که برای حدیث طریق‌های فراوانی به دست می‌آید به وسیلهٔ آن از معتبر دانستن آن شرط بی‌نیاز می‌شوند؛ و الله اعلم.»^۳

عده‌ای هم شرط کرده‌اند راوی باید فقیه باشد. زرکشی در البحر المحيط گفته است:

«از نظر اکثریت شرط نیست فقیه باشد؛ چه روایتش مخالف قیاس باشد و چه نباشد؛

۱. البحر المحيط فی اصول الفقه، زرکشی: ج ۳ ص ۳۷۵.

۲. الجرح و التعديل، ابن‌ابی‌حاتم: ج ۲ ص ۲۸؛ ایوب بن واصل به ما خبر داد، عمان از ابن‌عون به ما خبر داد و می‌گفت: «علم فقط از کسی اخذ می‌شود که برایش گواهی به طلب داده شده باشد.» ولید بن مسلم به ما خبر داد: از عبدالرحمان بن یزید بن جابر شنیدم که می‌گفت: «علم فقط از کسی اخذ می‌شود که برای او گواهی به طلب داده شده باشد.»

۳. النکت علی کتاب ابن‌الصلاح: ص ۴۱.

و عیسی بن ابان فقه راوی را برای مقدم کردن خبر بر قیاس شرط کرده، و به همین دلیل حدیث مصراة را رد کرده است، و بیشتر متأخرین حنفی - از جمله دبوسی - از او پیروی کرده‌اند.^۱

و ظاهریه^۲ شرط کرده‌اند در روایتش بگوید شنیدم یا به ما خبر داد. زرکشی این را ذکر کرده و گفته است:

«شرط نیست بگوید شنیدم یا به ما خبر داد؛ و این برخلاف ظاهریه یا کسانی از آن‌هاست که قائل شده‌اند به اینکه حدیث فقط زمانی پذیرفته می‌شود که راوی اش بگوید شنیدم یا به ما خبر داد، تا به رسول خدا ﷺ برسد. این مطلب را ابوالعباس بن سریج در کتاب الإعذار الراد کتاب الإنذار حکایت کرده است.»^۳

عده‌ای شنیدن حدیث و نه عمل کتبی به آن - را شرط کرده‌اند. زرکشی گفته است:

«برخی قائل شده‌اند به اینکه شرط عمل به حدیث، شنیدن آن است. این را ابن برهان در الاوسط از محدثین حکایت کرده و سپس گفته است: همه فقها قائل اند به اینکه متوقف بر این شرط نیست؛ پس مثلاً وقتی نسخه‌ای از صحیحین یا سنن نزد او صحیح باشد جایز است به آن عمل کند هرچند نشنیده باشد... و صاحب الحاوی گفته است: از نظر من صحیح این است که وجوب سؤال بستگی به اختلاف سنت دارد. اگر شدت و غلظت داشته باشد سؤال کردن از او لازم نیست، ولی اگر اهل رخصت باشد لازم است از او سؤال شود؛ چراکه در شدت و غلظت، التزام هست ولی در رخصت، إسقاط.»^۴

۱. البحر المحيط فی اصول الفقه، زرکشی: ج ۳ ص ۳۷۲.

۲. ظاهریه: «پیروان مذهب داوود بن علی اصبهانی هستند. ابن حزم اندلسی یکی از ائمه ظاهریه است. آن‌ها ظاهریه نامیده شدند زیرا از ظاهر متون شرعی اخذ می‌کنند، و استنباط علت‌ها از متون را رد می‌کنند.» المصطلحات، اعداد مرکز المعجم الفقهی: ص ۱۶۷۰.

۳. البحر المحيط فی اصول الفقه، زرکشی: ج ۳ ص ۳۷۵ و ۳۷۶.

۴. البحر المحيط فی اصول الفقه، زرکشی: ج ۳ ص ۳۷۵ و ۳۷۶.

عده‌ای عمل به اخبار را مگر آن‌هایی که مثل قرآن قطعی باشند رد کرده‌اند. در گفت‌وگوی شافعی (ت ۲۰۴ق) با یکی از علمای منکر حجیت سنت ظنی^۱ آمده است:

«وقتی در آن‌ها امکان توهم وجود دارد چیزی از آن را نمی‌پذیریم مگر آنچه را که برای خدا گواهی می‌دهم؛ همان طور که به کتابش گواهی می‌دهم که هیچ‌کسی قادر به روا داشتن شک و تردید در یک حرف از آن نیست، یا چیزی بتواند در جایگاه احاطه قرار بگیرد ولی این طور نباشد.»^۲

عده‌ای هم هستند که شرط کرده‌اند روایت با قرآن یا سنت مشهور مخالف نباشد. ابوالحسنات اللمکنوی (ت ۱۳۰۴ق) درباره حکم عمل به خبر واحد گفته است:

«و حکمش این است: مادام که با کتاب و سنت مخالف نباشد عمل به آن واجب است.»^۳

زرکشی گفته است:

«اما کرخی و پیروانش چنین شرطی نکرده‌اند، بلکه خبر هر عادل را اگر مخالف کتاب یا سنت مشهور نباشد پذیرفته‌اند و این مقدم بر قیاس است. وی گفته است ابوالیسر از

۱. شیخ خضری در تاریخ التشریح الاسلامی: ص ۱۴۶ گفته است: «شافعی نگفته است کسی که این اعتقاد را داشته چه کسی بوده است؛ تاریخ هم او را آشکار نمی‌کند؛ اما شافعی در مناظراتش با یکی از اصحاب رأی آتی تصریح کرده صاحب این مذهب منسوب به بصره است، و بصره مرکز حرکت علمی کلامی بود و مذاهب معتزله در آنجا شکل گرفته، و بزرگان و کتاب‌های معتزلی از آنجا نشئت گرفته‌اند، و آن‌ها به مخاصمه‌هایشان با اهل حدیث معروف بودند. شاید صاحب این عقیده از آن‌ها باشد.»

۲. کتاب الأم، شافعی، ابو عبدالله محمد بن ادريس شافعی (ت ۲۰۴ق)، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م، ناشر: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزيع: ج ۷ ص ۲۸۸؛ تاریخ التشریح الاسلامی، شیخ خضری: ص ۱۴۵.

۳. ظفر الأمانی فی مختصر الجرجانی، از ابوالحسنات محمد عبدالحی اللمکنوی (ت ۱۳۰۴ق)، تحقیق دکتر تقی‌الدین ندوی، دار القلم - دبی: ص ۶۱.

آن‌هاست، و بیشتر علما به این تفکر تمایل داشته‌اند.^۱

و «مالک بن انس» عدم مخالفت خبر آحاد را با عمل اهل مدینه شرط کرده است.^۲ همچنین درباره خبر ثقه شرط کرده‌اند که شاذ و مخالف خبر شخص موثق‌تر یا جمهور (اکثریت مردم) یا تعداد بیشتر نباشد. ابن حجر عسقلانی گفته است:

«و اینجا نکته‌ای هست که لازم است به آن توجه کرد؛ و آن عبارت است از اینکه آن‌ها درباره صحیح شرط می‌دانند شاذ نباشد، و شاذ را تفسیر کرده‌اند به اینکه خبری است که ثقه روایت کرده ولی شخصی ضابط‌تر از او یا خبری که با تعداد بیشتری روایت شده است با آن مخالفت کرده باشد.»^۳

بسیاری از علما برای پذیرفتن حدیث شرط کرده‌اند که با کتاب خداوند متعال مخالفت نداشته باشد. این شرط از قرن دوم هجری آغاز شده و تا روزگار ما ادامه داشته است، و به این معناست که این علما قائل به حجیت ذاتی خبر آحاد نیستند، بلکه شرط مهمی را مطرح می‌کنند که عبارت است از مخالفت نکردن خبر با کتاب خداوند متعال. این علما هرچند به خبر ثقه واحد اعتماد می‌کنند، از نظر آن‌ها وثاقت، تمام علت و معیار برای پذیرفتن خبر آحاد نیست؛ بلکه باید به مخالفت نکردن با کتاب خداوند متعال نیز ضمیمه شود؛ و آن‌ها با وجود چنین شرطی [در واقع] به حجیت خبر واحد مجرد قائل نیستند. برخی از آن‌ها به روش و رویکرد خود تصریح کرده‌اند، و دیدگاه عده‌ای هم از عمل و طریقه‌اش در فتوا و حکم مشخص می‌شود.

این مالک بن انس (ت ۱۷۹ق)^۴ است که برخی احادیث را به دلیل تعارض داشتن با کتاب

۱. البحر المحيط فی اصول الفقه، زرکشی: ج ۳ ص ۳۷۲.

۲. مراجعه کنید به: قواعد فی علوم الحدیث، ظفر احمد العثماني التهانوی (ت ۱۳۹۴ق): ص ۴۵۲.

۳. النکت علی کتاب ابن الصلاح، ابن حجر عسقلانی: ص ۲۴۱.

۴. ابن حجر عسقلانی شرح حال او را در تهذیب التهذیب: ج ۱۰ ص ۵ تا ۸ به شماره ۳ آورده و گفته است: «مالک بن

انس بن مالک بن ابی‌عمر بن عمرو بن حارث بن عثمان بن جثیل ابن عمرو بن حارث. او ذو اصبح اصبحی حمیری ابو عبدالله مدنی فقیه، و یکی از اعلام اسلام، و امام شهر هجرت [مدینه] است...

محمد بن اسحاق ثقفی گفته است: از محمد بن اسماعیل بخاری درباره صحیح‌ترین اسنادها سؤال شد و پاسخ داد مالک از نافع از ابن عمر. علی بن مدینی از ابن عیینه گفته است: مالک نسبت به رجال منتقدترین و از حالشان آگاه‌ترین بود. وی گفته است: گفته شده است سفیان همواره از «سمی» یا «سالم ابوالنضر» حافظ‌تر بوده است. گوید: مالک از آن دو روایت کرده است. علی از بشر بن عمر زهرانی گفته است: از مالک درباره مردی سؤال کردم، گفت آیا او را در کتاب‌هایم دیده‌ای؟ گفتم نه. گفت اگر ثقه بود حتماً در کتاب‌هایم می‌دید. علی گفته است: به یاد ندارم مالک کسی را ترک گفته باشد مگر اینکه او در حدیثش اشکال داشته باشد.

دوری از ابن معین نقل کرده است: تمام افرادی که مالک از آن‌ها روایت کرده، ثقه هستند، به‌جز عبدالکریم. علی بن مدینی گوید از یحیی بن سعید شنیدم که می‌گفت اصحاب نافع که از او روایت کرده‌اند عبارت‌اند از ایوب و عبدالله و مالک. علی گفته است: این‌ها ثابت‌ترین اصحاب نافع هستند. وی گوید از یحیی بن سعید شنیدم که حدیث هیچ گروهی صحیح‌تر از مالک نیست؛ یعنی سفیانی‌ها و مالک. وی گفته است: و مالک برای من محبوب‌تر از معمر است. گوید: و اصحاب زهری، مالک است و از آن شروع می‌کند، سپس فلان و فلان؛ و ابن‌مهدی کسی را بر مالک مقدم نمی‌کرد.

ابن‌لهیعه گفته است: ابوالاسود محمد بن عبدالرحمان در سال ۳۶ نزد ما آمد و به او گفتیم چه کسی در مدینه فتوا می‌دهد گفت آنجا هیچ‌کس همچون جوانی از ذی‌اصبح نیست، و نامش مالک است.

حسین بن عروه درباره مالک گفته است: زهری نزد ما آمد و ما چهل و اندی حدیث به او گفتیم. سپس ربیع به او گفت: اینجا کسی هست که حدیثی را که دیروز به او گفتی رد می‌کند. گفت: او کیست؟ گفت: ابن‌ابی‌عامر. گفت: من چهل حدیث به او گفتم و فکر نمی‌کردم کسی غیر از من باقی مانده باشد که این‌ها را حفظ کرده باشد. عمرو بن علی از ابن‌مهدی نقل کرده است که مالک به ما حدیث گفت و او ثابت‌تر از عبیدالله بن عمر و موسی بن عقبه و اسماعیل بن امیه است. حارث بن مسکین گوید: از یکی از محدثین شنیدم که می‌گفت: وکیع برای ما قرائت کرد و شروع کرد به گفتن اینکه شخصی «ثبت» به من حدیث گفت، شخصی «ثبت» به من حدیث گفت. گفتیم: او کیست؟ گفت: مالک. حرب گوید: به احمد گفتم: آیا حدیث مالک بهتر از زهری است، یا ابن‌عیینه؟ گفت: مالک. گفتم: معمر چه؟ او مالک را مقدم کرد، جز اینکه معمر بزرگ‌تر است. عبدالله بن احمد گوید: به پدرم گفتم: از اصحاب زهری چه کسی ثابت‌تر است. گفت: مالک در همه چیز ثابت‌تر است...»

* ثبت، از اصطلاحات به‌کاررفته در علم حدیث بوده و از الفاظ مدح‌راوی است... و کسی است که در موقع خصومت و دشمنی لغزش زبانی ندارد. (مترجم، منبع: سایت ویکی‌فقه)

خداوند جل جلاله رد می‌کند.^۱

اما ابوحنیفه نعمان بن ثابت (ت ۱۸۰ق)^۲ وی از قدیمی‌ترین کسانی است که پس از صدر اول اسلام به رویکرد عرضه به قرآن و سنت مشهور شده‌اند تا آنجا که -طبق گفته ابن عبد

۱. دکتر معتز الخطیب در کتاب خود رد الحدیث من جهة المتن، الشبكة العربية للابحاث و النشر، بیروت - لبنان، چاپ اول، ۲۰۱۱م، ص ۳۸۰ و ۳۸۱ گفته است: «همچنین امام مالک روش عرضه به قرآن را در پیش گرفت و برخی احادیث را رد کرد؛ زیرا با ظاهر قرآن معارض بودند. او حدیث «رسول خدا ﷺ از خوردن پرندگان دارای چنگال نهی کرد» را رد کرد؛ زیرا مشهور مذهب وی مباح بودن همه پرندگان بود، حتی اگر چنگال داشته باشند. او ظاهر این فرمایش خداوند متعال را اخذ نمود: ﴿قُلْ لَا أُجِدُ فِي مَا أُوْحِي إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَثْبُتًا أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (بگو در آنچه به من وحی شده است، بر خورنده‌ای که آن را می‌خورد هیچ حرامی نمی‌یابیم، مگر آنکه مردار یا خون ریخته یا گوشت خوک باشد که این‌ها همه پلیدند. یا از روی نافرمانی- نام غیر خدا بر آن برده شده باشد. پس کسی که بدون سرکشی و زیاده‌خواهی ناچار گردد قطعاً پروردگار تو آمرزنده مهربان است)؛ و احادیثی را که خوردن گوشت اسب‌ها را حلال می‌کنند ترک نمود؛ زیرا با این فرمایش خداوند متعال در تعارض‌اند: ﴿وَ الْحَيْلُ وَ الْبِغَالُ وَ الْحَمِيرُ لَتَرْكَبُوها وَ زِينَتُهُمْ وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (اسبان و استران و خران را تا بر آن‌ها سوار شوید و تجمل [باشد]، و آنچه را نمی‌دانید می‌آفریند)، و نفرمود طعامشان را؛ پس ظاهر قرآن حرمت آن را می‌رساند....

حجوی گوید: ظاهر قرآن از نظر مالک مقدم بر صریح سنت است، و در عمده مسائل به همین صورت عمل می‌کند... اما در بسیاری از مسائل می‌بینیم او به عکس عمل می‌کند و صریح سنت را مقدم می‌دارد؛ مثل حرمت جمع میان زن و خاله یا عمه‌اش؛ زیرا ظاهر این فرمایش خداوند متعال: و احل لکم ما وراء ذلك (و غیر آن بر شما حلال است) اباحه است؛ اما چون سنت با اجماع تقویت شده است سنت را مقدم کرده و آن را تخصیص‌زننده شمرده است. سخن او درباره حد زناکار و در مسائل شبیه دیگر به همین صورت است. آنچه از فقه مالک معلوم است اینکه سنت صریح وقتی با اجماع یا عمل اهل مدینه تقویت شود آن را مقدم می‌دارد.»

۲. ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب: ج ۱۰ ص ۴۰۱ به شماره ۸۱۹ شرح‌حال او را آورده است. و ذهبی در سیر اعلام النبلاء: ج ۶ ص ۳۹۰ به شماره ۱۶۳ شرح‌حال او را آورده و گفته است: «ابوحنیفه: امام، فقیه آیین، عالم عراق ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی تیمی، کوفی، مولی بنی تیم الله بن ثعلبه است. گفته می‌شود او از اهل فارس است. در سال هشتاد در زمان صغیران صحابه متولد شد، و انس بن مالک را وقتی در کوفه نزدشان آمد دیده بود. حرفی از هیچ یک از آنها برای او ثابت نشده است و او از عطاء بن ابی رباح روایت کرده است که بنا به گفته او بزرگترین و افضل شیوخ اوست. و نیز از شعبی ...»

البر- به این سبب به او اشکال گرفته شده است.^۱

اما قاضی ابویوسف یعقوب بن ابراهیم انصاری (ت ۱۸۲ق)^۲ در پاسخی که به اوزاعی می‌دهد- بر عرضه حدیث به قرآن کریم و تمسک به آنچه موافق قرآن، و رد آنچه مخالف قرآن است به شدت تأکید ورزیده است.^۳

۱. در الانتقاء آمده است: «بسیاری از اهل حدیث طعن بر ابو حنیفه را جایز شمرده‌اند؛ چراکه او بسیاری از اخبار آحاد عادل را رد کرده است؛ زیرا او قائل به عرضه آن به معانی و احادیثی بود که بر آن‌ها اجتماع شده است؛ و هر چه از آن شاذ باشد را رده کرده و شاذ نامیده است...» الانتقاء فی فضائل الثلاثة الائمة الفقهاء، ابو عمر یوسف بن عبد البر النمیری القرطبی معروف به ابن عبد البر، چاپخانه: بیروت - دارالکتب العلمیة، ناشر: دار الکتب العلمیة: ص ۱۴۹.

۲. ذهبی در تذکره الحفاظ: ج ۱ ص ۲۹۲ و ۲۹۳ به شماره ۲۷۳ شرح حال او را آورده و گفته است: «قاضی ابویوسف، امام، علامه فقیه عراقی‌ها، یعقوب بن ابراهیم انصاری، کوفی، همراه ابوحنیفه (رضی الله عنهما) بوده است ... وی در طلب علم بزرگ شد و پدرش فقیر بود. ابوحنیفه صد در صد با یعقوب هم‌پیمان بود. منی گفته است: ابویوسف در حدیث از قوم پیروی کرد؛ و یحیی بن یحیی تمیمی گفته است: از ابو یوسف شنیدم هنگام وفاتش می‌گفت: از همه فتوایی که داده‌ام برگزینم جز آنچه موافق کتاب و سنت بوده است؛ و در لفظی آمده: جز آنچه در قرآن است و مسلمان‌ها بر آن اجتماع دارند. ابو اسحاق ابراهیم بن ابوداؤد برلسی، از یحیی بن معین روایت کرده است: در میان اصحاب کسی پرحدیث‌تر و ثابت‌تر از ابویوسف نیست... و عباس از ابن معین روایت کرده است، گفت: ابو یوسف صاحب حدیث و صاحب سنت است ... و احمد گفت: او در حدیث، انصاف داشت؛ و فلاس گفته است: راستگو اما پر غلط است. او در ربیع الآخر سال صد و هشتاد و دو در شصت و نه سالگی درگذشت.»

۳. «... و روایت‌ها زیادند و برخی از آنها که شناخته شده نیستند و اهل فقه نمی‌شناسند و موافق کتاب و سنت نیستند از آن‌ها خارج می‌شوند؛ پس، از حدیث شاذ برحذر باش. حدیثی را اخذ کن که مردم بر آن اجتماع دارند و فقها آن را می‌شناسند و موافق کتاب و سنت است، و بر همین معیار، قیاس کن. پس آنچه مخالف قرآن باشد از رسول خدا ﷺ نیست هر چند روایت شده باشد. فرد ثقه از رسول خدا ﷺ برای ما حدیث گفت که حضرت در بیماری‌اش که منجر به فوتش شد فرمود: «من حرام می‌کنم و روایتی حرام نمی‌کنم جز- آنچه را قرآن حرام فرموده است. به خدا سوگند این‌ها به هیچ چیزی متصل نمی‌شوند.» پس قرآن و سنت شناخته‌شده را امام و رهبر خود قرار بده و از آن‌ها پیروی کن و چیزهایی را که در قرآن و سنت برایت واضح نشده است و به تو می‌رسد بر اساس آن قیاس کن.» کتاب الأم، ابو عبد الله محمد بن ادریس شافعی، ۱۵۰ تا ۲۰۴ق: ج ۷ ص ۳۵۸.

و روایت شده است او در هنگام وفات گفت: «از همه فتوایی که دادم برگزینم جز آنچه موافق کتاب و سنت باشد.»

روش عرضه به قرآن روش و دیدگاه محمد بن حسن (ت ۱۸۹ق) بوده، طبق آنچه در

تذکره الحفاظ، ذهبی: ج ۱ ص ۲۹۳.

۱. خطیب بغدادی شرح حال او را در تاریخ بغداد: ج ۲ ص ۱۶۹ تا ۱۷۸ به شماره ۵۹۳ نوشته و گفته است: «محمد بن حسن بن فرقد، ابو عبدالله شیبانی، مولایشان: یار ابوحنیفه، و امامی اهل رأی بود. اصالتاً دمشقی و از اهل روستایی به نام حرستاست. پدرش به عراق آمد و محمد در واسط متولد و در کوفه بزرگ شد. او علم به آن را از ابوحنیفه و مسعر بن کدام و سفیان ثوری و عمر بن ذر و مالک بن مغول شنید.

همچنین از مالک بن انس، و ابو عمرو اوزاعی، و زمعه بن صالح، و بکیر بن عامر، و ابو یوسف قاضی نوشت، و ساکن بغداد شد و آنجا حدیث گفت. محمد بن ادریس شافعی، و ابو سلیمان جوزجانی، و هشام بن عبید الله رازی، و ابو عبید قاسم بن سلام، و اسماعیل بن توبه و علی بن مسلم طوسی و دیگران از او روایت کرده‌اند. رشید او را والی قضات کرد و همراه او به خراسان سفر کرد و در ری درگذشت و همانجا دفن شد.

... محمد بن سعد به ما خبر داد و گفت: محمد بن حسن اصالتاً از اهل جزیره است. پدرش از سپاه اهل شام بود و به واسط آمد و محمد در سال صد و سی و دو در آنجا متولد و در کوفه بزرگ شد و طلب علم حدیث کرد و بسیار حدیث شنید. او همنشین ابوحنیفه بود و از او شنید و در رأی نظر داد و بر او غالب شد، و با آن شناخته و در این کار نافذ شد. به بغداد آمد و در آن ساکن شد و مردم نزدش رفتند و از او حدیث و رأی شنیدند. وقتی هارون امیرالمومنین در رقه بود به آنجا رفت و هارون او را والی قضاوت رقه کرد. سپس عزلش نمود و او به بغداد رفت؛ و وقتی هارون اولین بار به ری می‌رفت دستور داد به همراهش سفر کند، و او در سال صد و هشتاد و نه در در پنجاه و نه سالگی در ری درگذشت ...» ذهبی در سیر اعلام النبلاء: ج ۵ ص ۱۳۴ تا ۱۳۶ به شماره ۴۵ شرح حال او را نوشته و گفته است: «محمد بن حسن: پسر فرقد، علامه و فقیه عراق، ابو عبدالله شیبانی، کوفی و همنشین ابوحنیفه بود. او در واسط متولد و در کوفه بزرگ شد.

بخشی از فقه را از ابوحنیفه فراگرفت، و آن را نزد قاضی ابویوسف به پایان رساند.

وی از این افراد روایت کرده است: ابوحنیفه، مسعر، مالک بن مغول، اوزاعی، و مالک بن انس.

و این افراد از او اخذ کرده‌اند: شافعی (بسیار از او اخذ کرده است)، و ابو عبید، هشام بن عبید الله، احمد بن حفص فقیه بخاری، عمرو بن ابوعمرو حرانی، علی بن مسلم طوسی، و دیگران. بنده اخبار وی را در بخشی جداگانه ذکر کردم.

ابن سعد گفته است: اصالتاً جزری است. پدرش ساکن شام شد و سپس در سال صد و سی و دو محمد متولد شد. رأی بر او غالب شد. او ساکن بغداد گردید.

می‌گویم: هارون پس از قاضی ابویوسف او را والی قضاوت کرد. او، هم در فقه تبحر داشت و هم تیزهوشی‌اش ضرب‌المثل شده بود.

مناظره‌وی با شافعی آمده است که شافعی از او سؤال کرد آیا هر حدیثی که مخالف کتاب باشد تکذیب می‌شود؟ و او پاسخ مثبت داد:

«به او گفتم: هر خبر مخالف کتاب که به تو می‌رسد آیا ساقط می‌شود؟ به من پاسخ داد: این طور واجب است.»^۱

از جمله کسانی که قائل به وجوب عرضه حدیث به قرآن شده‌اند عیسی بن ابان (ت

شافعی گوید: من از او نوشته‌ام، و با شخص پر معلوماتی که تیزهوش‌تر از او باشد گفت‌وگو نکرده‌ام، و اگر بخواهم بگویم: قرآن به زبان محمد بن حسن نازل شده است می‌گویم به خاطر فصاحتش بوده است. شافعی گفته است: محمد بن حسن گفته است: من سی سال و اندی نزد مالک بودم و هفتصد حدیث با لفظ او از او شنیدم.

ابن معین گفته است: «الجامع الصغیر» را از او نوشتیم. ابراهیم حربی گفته است: به امام احمد گفتم: این مسائل دقیق از کجا به تو رسیده است؟ گفت: از کتاب‌های محمد بن حسن.

گفته شده است: محمد وقتی در حال احتضار بود، به او گفتند: آیا با وجود علم گریه می‌کنی؟ پاسخ داد: به من بگو اگر خدا جلوی مرا بگیرد و بگوید: ای محمد چرا به ری آمدی برای جهاد در راه من یا در طلب رضایتم؟ چه بگویم؟ می‌گویم: او در سال صد و هشتاد و نه در ری به رحمت خدا وفات کرد.»

و ابن حجر عسقلانی (ت ۸۵۲ق) در تعجیل المنفعة: ص ۳۶۱ و ۳۶۲ شرح حال او را نوشته است، و همچنین در لسان‌المیزان: ج ۵ ص ۱۲۱ و ۱۲۲ به شماره ۴۱۰.

۱. طبقات الشافعیة الکبری، ابونصر عبد الوهاب بن علی بن عبد الکافی السبکی (ت ۷۷۱ق)، تحقیق: محمود الطنحی و عبد الفتاح محمد الحلو، ناشر: دار إحياء الكتب العربية: ج ۲ ص ۱۲۳.

۲۲۱(ق) ۱ بوده است، طبق آنچه جصاص نقل و به آن اعتماد کرده است.^۲

و ابوبکر الخلال (ت ۳۱۱ق) ۳ از احمد بن حنبل (ت ۲۴۱ق) نقل کرده است که وی گفته

۱. ذهبی در سیر اعلام النبلاء: ج ۱۰ ص ۴۴۰ به شماره ۱۴۱ شرح حال او را نوشته و گفته است: «عیسی بن ابان: فقیه عراق، شاگرد محمد بن حسن و قاضی بصره بود. از اسماعیل بن جعفر، هشیم، و یحیی بن ابی زانده حدیث نقل کرده است؛ و حسن بن سلام سواق و دیگران از او روایت کرده‌اند. او نوشته‌هایی دارد. بسیار تیزهوش، و دارای سخاوت و بخشش فراوان بود. در سال دویست و بیست و یک درگذشت. بکار بن قتیبه از او اخذ کرده است.»
ذهبی همچنین در تاریخ الاسلام ج ۱۶ ص ۳۱۱ و ۳۱۲ شرح حالش را نوشته و گفته است: «عیسی بن ابان: فقیه و یار محمد بن حسن بود. متولی قضاوت بصره و غیره شد. نوشته‌هایی دارد.

او از: هشیم، و اسماعیل بن جعفر، و یحیی بن ابی زانده حدیث کرد. و حسن بن سلام سواق و دیگران از او حدیث کردند. او یکی از بخشنده و کریم‌ترین‌ها بود. می‌گویند قائل به خلقت قرآن بود. پناه بر خدا. او یکی از باهوشترین‌ها شمرده می‌شود.

بکار بن قتیبه گوید: از هلال الرأی شنیدم که می‌گفت: در اسلام کسی فقیه‌تر از عیسی بن ابان در زمانش به قضاوت ننشست.

طحاوی گوید: از بکار قاضی شنیدم که می‌گفت: ما قضات بی‌مانندی داشتیم: اسماعیل بن حماد بن ابوحنیفه، و عیسی بن ابان.

طحاوی گفته است: ابو حازم قاضی به من گفت: شعیب بن ایوب به من گفت: وقتی عیسی بن هارون به جهت اسماعیل بن حماد، و بشر، و ابن سماعه نزد مامون آمد، وی گفت: باید حجتی بیاورید وگرنه به شما اجازه نمی‌دهم اینگونه فتوا بدهید یعنی چیزی که مخالف این احادیث باشد و مردم را بر خلافش جمع خواهیم نمود. عیسی بن ابان حاضر نبود و سن و سالش کمتر از آنها بود. اسماعیل بن حماد کتابی نوشت که همه‌اش ناسزا بود، و این بر یحیی بن اکثر گران آمد ولی کاری نکرد. سپس عیسی بن ابان کتاب کوچک خودش را نوشت و نزد مامون برد. وقتی مامون آن را خواند گفت:

به جوان حسادت کردند چون سعی و همت او را نداشتند** به همین خاطر مردم دشمن و خصم اویند.

مانند حسودان به زیباروی، که در رویش** از روی حسادت و ستم گفتند او نکوهیده است.

عیسی در سال دویست و بیست و یک درگذشت.»

و خطیب بغدادی در تاریخ بغدادی: ج ۱۱ ص ۱۵۸ به شماره ۵۸۵۰ شرح حال وی را نوشته است.

۲. الفصول فی الاصول، احمد بن علی رازی جصاص (ت ۳۷۰ق)، تحقیق دکتر عجیل جاسم النمشی، چاپ اول، ۱۴۰۵/ ۱۹۸۵م: ج ۳ ص ۱۱۳ تا ۱۲۱.

۳. شرح حال او را ذهبی در تذکره الحفاظ: ج ۳ ص ۷۸۵ و ۷۸۶ به شماره ۷۷۸ نوشته و گفته است: «الخالل: فقیه

است:

«کسی که گمان کند از خطا و نسیان رفع قلم شده است با کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ مخالفت کرده است؛ زیرا خداوند برای قتل نفس غیر عمد، کفار و واجب فرموده است.»^۱

و قاضی عبد الجبار (ت ۴۱۵ق)^۲ گفته است:

و علامه و محدث، ابوبکر احمد بن محمد بن هارون بغدادی حنبلی مشهور به الخلال، مؤلف علم احمد بن حنبل است، و آن را گردآوری و مرتب کرده است. او «کتاب السنة» را در سه جلد، و «کتاب العلل» را در چند جلد، و «کتاب الجامع» را که بسیار قطور است نوشت. از حسن بن عرفه و سعدان بن نصر و حرب بن اسماعیل و ابا بکر مروزی که شاگردی‌اش را کرده است. و محمد بن عوف حمصی و اسحاق بن سیار نصیبی و بسیاری دیگر شنیده است. وی از نزد آنان کوچ کرد و مدتی در غربت بود. نوشته‌هایش نشان از گستردگی علم او می‌دهد، و او هم در مرتبه‌ی عالی و هم پایین نوشته است.

ابوبکر بن شهریار گفته است: همه ما پیرو ابوبکر خلال هستیم و قبل از او کسی در گردآوری علم امام احمد، پیشی نجسته است.

می‌گوییم: شاگردش ابوبکر عبد العزیز بن جعفر فقیه ملقب به غلام خلال، و محمد بن مظفر حافظ و چند نفر دیگر از او نقل کرده‌اند. خطیب گوید: علوم احمد بن حنبل را گردآوری کرد و فراگرفت و به خاطرش مسافرت نمود و آن‌ها را نوشت و کتاب‌هایی تصنیف نمود و در میان کسانی که خود را به مذهب احمد بن حنبل پیوند می‌زنند کسی به اندازه او علومش را گردآوری نکرده است. ابو یعلی بن الفراء به من گفت: خلال نزد ابوبکر مروزی دفن شده است.

گوییم: او در ماه ربیع الاول سال سیصد و یازده در حالی که هفتاد و هفت سال داشت درگذشت. گفته شده است هشتاد و اندی سال داشت. خداوند متعال رحمتش کند...»

۱. التلخیص الحبیر فی تخریج الرافعی الکبیر، ابو الفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی (ت ۸۵۲ق)، دار الکفر: ج ۴ ص ۱۱۳.

۲. ذهبی در سیر اعلام النبلاء: ج ۱۷ ص ۲۴۴ و ۲۴۵ به شماره ۱۵۰ شرح حال وی را نوشته و گفته است: «قاضی عبد الجبار: ابن احمد بن عبد الجبار بن احمد بن خلیل، علامه و متکلم و شیخ معتزلی بود. ابو الحسن همدانی، صاحب نوشته‌هایی است، و از بزرگان فقه‌های شافعی است.

از این افراد شنیده است: علی بن ابراهیم بن سلمة قطان - شاید او آخرین اصحابش باشد - و عبدالله بن جعفر بن

«این روایت وی که رسول خدا ﷺ به معاذ و ابودرداء فرمود: "حتی اگر زنا و دزدی کند ابودرداء بزرگ و عزتمند است" اگر صحیح باشد واجب است به شرط توبه حمل شود، در غیر این صورت پذیرفتن این خبر جایز نیست؛ زیرا مخالف قرآن است، و نیز باعث می‌شود انسان از زنا و دزدی منع نشود...»^۱

همان طور که می‌بینید او به اینکه این حدیث معارض قرآن است تصریح کرده، به دلیل مخالفت با کتاب خداوند متعال آن را رد و انکار کرده است.

زرکشی در «البحر المحيط» از ابو زید دبوسی (ت ۴۳۰ ق)^۲ نقل قول کرده و گفته است:

«ابوزید در اصول خود گفته است: خبر واحد با توجه به چهار جنبه پذیرفته می‌شود:

فارس در اصفهان، زبیر بن عبد الواحد حافظ، و عبد الرحمن بن حمدان جلاب؛ و این افراد از او نقل کرده‌اند: ابوالقاسم تنوخی، حسن بن علی صیمری فقیه، ابو یوسف عبد السلام قزوینی مفسر، و جماعتی دیگر. وی متولی قضاوت در ری شد. نوشته‌هایش بسیارند. عده‌ای از مردم در رأی ناپسند با او مخالفت می‌کنند. او در ذی القعدة سال چهارصد و پانزده درگذشت؛ و از افراد دهه نود است.»
۱. تفسیر رازی، فخر الدین محمد بن عمر بن حسین رازی (ت ۶۰۶ ق)، چاپ سوم: ج ۲۶ ص ۲۴۰.
۲. ابو زید دبوسی، قاضی حنفی مشهور است.

ذهبی در سیر اعلام النبلاء: ج ۱۷ ص ۵۲۱ به شماره ی ۳۴۵ شرح حال وی را نوشته و گفته است: علامه، شیخ حنفیه، قاضی ابو زید، عبدالله [عبید الله] بن عمر بن عیسی، دبوسی بخاری، دانشمند ماوراء نهر، و اولین کسی است که «علم الخلاف» را وضع کرد و آن را ابزار نمود. او تیزهوش‌ترین امت بود. از جمله کتاب‌های او: تقویم الادلة، کتاب الاسرار، کتاب الامد الاقصى، و کتاب‌های دیگر. وی در سال چهارصد و سی در بخارا درگذشت.»

و اسماعیل پاشا بغدادی (ت ۱۳۳۹ ق) در هدیه العارفين، ناشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان: ج ۱ ص ۶۴۸ شرح حال او را نوشته و گفته است: «دبوسی: عبید الله بن عمر بن عیسی دبوسی (دبوسه روستایی است در سمرقند) قاضی ابو زید، فقیه حنفی، یکی از هفت قاضی است، و در سال ۴۳۲ در بخارا درگذشت. تصانیف او عبارت‌اند از: الاسرار فی الاصول و الفروع، امد الاقصى فی خزانه الهدی فی النصائح و الحکم، الانوار فی الاصول، تاسیس النظر فی اختلاف الائمة چاپ شده در مصر، تقویم الادلة فی الاصول، خزانه الهدی فی الفتاوی، و شرح الجامع الکبیر للشیبانی فی الفروع.»

عرضه به کتاب خدا، رواج آن به همراه موافقت با آن که در صورت مخالفت شبهه‌ناک (التباس) می‌شود، سپس عرضه به سنت ثابت رسول خدا ﷺ، و این سنت از طریق استفاضه و کثرت ثابت می‌شود...»^۱

خطیب بغدادی (ت ۴۶۳ق) از کسانی بوده که به شرط «عدم مخالفت با کتاب خداوند متعال» تصریح کرده و گفته است:

«خبر واحد در صورتی که با دلیل قطعی با حکم عقل یا حکم قرآن ثابت و محکم، یا سنت معلوم، یا کاری که در مجرای سنت جریان داشته باشد مخالفت داشته باشد پذیرفته نمی‌شود.»^۲

و در جای دیگر گفته است:

«هر خبر واحدی که عقل یا نص کتاب یا اخبار ثابت شده یا اجماع یا ادله ثابت شده و معلوم به صحتش دلالت کند، و خبر دیگری معارض با آن یافت شود، واجب است آن معارض کنار گذاشته، و به چیزی که صحیح و لازم است عمل شود؛ زیرا عمل به آنچه معلوم است در هر حال واجب است.»^۳

همچنین ابو اسحاق ابراهیم بن علی شیرازی (۴۷۶ق)^۴ از قائلین به شرط عدم مخالفت

۱. البحر المحيط فی اصول الفقه، بدر الدین محمد بن بهادر بن عبدالله زرکشی: ج ۳ ص ۴۰۷ و ۴۰۸.

۲. الکفایة فی علم الروایة، الخطیب البغدادی: ص ۴۷۲.

۳. الکفایة فی علم الروایة: ص ۴۷۴.

۴. ذهبی در سیر اعلام النبلاء: ج ۱۸ ص ۴۵۲ تا ۶۴۶ به شماره ۲۳۷ در شرح حال او گفته است: «ابو اسحاق شیرازی: شیخ، امام، رهبر، مجتهد، شیخ الاسلام، ابو اسحاق، ابراهیم بن علی بن یوسف فیروزآبادی، شیرازی، شافعی، ساکن بغداد بوده است. گفته شده: لقبش جمال الدین است. وی در سال سیصد و نود و سه متولد شد. وی نزد: ابوعبدالله بیضاوی، و عبد الوهاب بن رامین در شیراز، و در بصره از خزری فقه آموخت. وی در سال چهارصد و پانزده به بغداد آمد و سپس با ابوالطیب همراهی کرد و به اوج رسید و شارح او شد. فصاحت و توان مناظرات وی ضرب المثل شده بود. او از ابو علی بن شاذان، و ابوبکر برقانی، و محمد بن عبید الله خرغوشی شنیده است.

حدیث با کتاب خداوند متعال بوده است. او در «اللمع» در «باب بیان آنچه خبر واحد با آن رد می‌شود» گفته است:

«زیرا خبر ثقه با توجه به چند نکته رد می‌شود: ... دوم: اینکه مخالف نص کتاب یا

سنت متواتر باشد؛ در این صورت دانسته می‌شود اصلی ندارد یا منسوخ است...»^۱

سرخرسی (ت ۴۹۰ق) نیز در اصول خود،^۲ و اَلْکِیَا طبری (ت ۵۰۴ق)^۳ و غزالی (ت

این افراد از او نقل کرده‌اند: خطیب، ابوالولید باجی، حمیدی، اسماعیل بن سمرقندی، ابوالبدر کرخی، زاهد یوسف بن ایوب، ابونصر احمد بن محمد طوسی، ابوالحسن بن عبدالسلام، و احمد بن نصر بن حمان همدانی، که آخرین کسی بوده که از او روایت کرده است.

سمعانی گفته است: او امام شافعی، و مُدَرِّس نظامیه، و شیخ روزگار بود. مردم از شهرها به سوی او و به قصد او کوچ می‌کردند. او در دانش فراوان و رفتار نیکو و روش پسندیده یگانه بود. دنیا به او روی آورد و او امتناع کرد و به زندگی سخت در طول حیاتش بسنده نمود. در اصول و فروع و خلاف و مذهب کتاب نوشت. زاهد و اهل ورع و تواضع و نکته‌سنج و بخشنده و جواد و گشاده‌رو و همیشه‌خندان، و در گفت‌وگوها ملیح بود. افراد بسیاری از او برای ما نقل کرده‌اند...

ابوبکر شاشی گفته است: ابواسحاق حجت خدا بر ائمه روزگار است.

موفق حنفی گفته است: ابواسحاق در میان فقها امیرالمؤمنین است...

او در شب بیست‌ویکم جمادی‌الآخر در سال ۴۷۶ در بغداد درگذشت، و به خانه امیرالمؤمنین المقتدی بالله برده شد، و او برایش نماز گزارد، و در مقبره باب ابرز دفن شد، و در نظامیه برایش عزاداری کردند، و هم‌نشینش ابوعبدالله طبری بر او نماز خواند...

ابواسحاق در حالی مرد که حتی یک درهم باقی نگذاشت و یک درهم مقروض نبود. زهد باید این‌گونه باشد، و هرکس با زهد درآمیزد داناترین است. نوشته‌های او به سبب حسن‌نیتی که در علم داشت در دنیا مشهور شد؛ نوشته‌هایی مثل: "المهذب" و "التنبیه" و "اللمع فی اصول الفقه" و "شرح اللمع" و "المعونه فی الجدل" و "الملخص فی اصول الفقه" و تصنیفات دیگر...»

۱. اللمع فی اصول الفقه، ابراهیم بن علی شیرازی (ت ۴۷۶ق): ص ۲۳۵.

۲. اصول السرخسی، ابوبکر محمد بن احمد بن ابی‌سهل سرخرسی (ت ۴۹۰ق)، تحقیق: ابوالوفاء افغانی، چاپ اول، ۱۴۱۶ق/ ۱۹۹۳م، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت - لبنان: ج ۱ ص ۳۶۴.

۳. شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی (ت ۷۴۸ق) در تاریخ الاسلام، تحقیق: دکتر عمر عبدالسلام تدمری،

چاپ اول، ۱۴۰۷ق / ۱۹۸۷م، دارالکتاب العربی، بیروت - لبنان: ج ۱۹ ص ۳۵۰ تا ۳۵۲ به شماره ۲۰۷ در شرح حال وی نوشته است: «الکیا: علامه، شیخ شافعیه و مُدرس نظامیه، ابوالحسن علی بن محمد بن علی طبری هراسی. کوچ کرد و از امام الحرمین فقه آموخت، و در مذهب و اصول خود به مقام رفیعی رسید، و به بغداد آمد و در سال ۴۹۳ تا هنگام وفاتش - متولی نظامیه شد.

به واسطه او ائمه‌ای پرورش یافتند. او یکی از فصیحان و صاحبان ثروت و حشمت بود و نوشته‌های نیکویی دارد. از زید بن صالح اُمّلی و جماعتی حدیث گفته است. سعدالخیر، عبدالله بن محمد بن غالب، و ابوطاهر سلفی از او روایت کرده‌اند.

سلفی گوید: از فقها شنیدم که جوینی درباره شاگردانش به هنگام مناظره می‌گفت: تحقیق از آنِ خوفاقی، و جریان مناظره از آنِ غزالی، و بیان از آنِ الکیاست.

الکیا در محرم سال ۵۰۴ پس از سپری شدن ۵۳ سال و چند ماه از عمرش درگذشت. او را شمس‌الاسلام لقب می‌دادند...»

عبدالوهاب بن علی سبکی در طبقات الشافعیة الکبری: ج ۷ ص ۲۳۱ تا ۲۳۴ به شماره ۹۳۱ در شرح حال وی گفته است:

«علی بن محمد بن علی: امام شمس‌الاسلام ابوالحسن الکیا هراسی ملقب به عمادالدین، یکی از بزرگان علما و رئیسان ائمه در فقه و اصول و جدل و حفظ متون احادیث احکام است.

وی در پنجم ذی‌قعدة سال ۴۵۰ متولد شد. و نزد امام الحرمین فقه آموخت و پس از غزالی از برترین شاگردان وی بود. از امام الحرمین و ابوعلی حسن بن محمد صفار و دیگران حدیث نقل می‌کرد. سلفی و سعدالخیر بن محمد انصاری

و دیگران از او روایت کرده‌اند...»

۵۰۵ق) ۱- آن‌طور که در المستصفی آمده است- چنین نظری داشته‌اند.^۲

نووی (ت ۶۷۶ق) نیز به همین صورت گفته است:

«هرگاه خیر آحاد مخالف نص قرآن یا یک اجماع باشد واجب است ظاهرش ترک

شود.»^۳

ابن‌قیم جوزیه (ت ۷۵۱ق) نیز همین نظر را دارد؛ زیرا او درباره حالاتی که بدون توجه به سند منجر به رد حدیث می‌شود اشاره کرده و گفته است: «حدیث با آنچه سنت صریح آورده

۱. ذهبی در سیر اعلام النبلاء: ج ۱۹ ص ۳۲۲ و مابعدش به شماره ۲۰۴ در شرح حال او گفته است:

غزالی: شیخ و امام و دریاست، حجت‌الاسلام، شگفتی زمان، زینت دین، ابوحامد محمد بن محمد بن محمد بن احمد طوسی، شافعی، غزالی، صاحب نوشته‌ها و هوش سرشار است. او ابتدا در شهر خودش فقه آموخت. سپس به نیشابور در همراهی گروهی از طلاب درآمد و همراه امام‌الحرمینی شد. در مدت اندکی در فقه سرآمد شد و کلام و جدل را ختم کرد تا اینکه سرآمد مناظره‌کنندگان گردید....

ابوالمظفر یوسف سبط بن جوزی در کتاب «ریاض‌الافهام» در مناقب اهل‌البیت گفته است: ابوحامد در کتاب خود «سز العالمین و کشف ما فی الدارین» درباره حدیث «هرکس من مولای او هستم علی مولای اوست» گفته است عمر به علی عرض کرد: مبارک باشد مبارک باشد، تو مولای هر مرد و زن مؤمنی شدی. ابوحامد گفته است: این تسلیم و رضایت است. سپس بعد از این هوا و هوس و حُب ریاست بر او غالب شد، و پرچم امر و نهی خلافت را برافراشت، و آن‌ها را بر خلاف واداشت. آن‌ها هم او را پشت‌سر انداختند و او را به بهایی اندک فروختند؛ و چه بد معامله‌ای کردند! و از این نوع سخنان بی‌ارزشی که در پندار امامیه است گفته است، و نمی‌دانم او چه عذر و بهانه‌ای در این باره دارد؟ ظاهراً او از این عقیده برگشته و تابع حق شده است؛ زیرا این مرد دریای علم است؛ و خدا داناتر است....

ابن‌النجار گفته است: ابوحامد امام همه فقه‌هاست. به اتفاق نظرات او ربانی امت و مجتهد زمانش و چشمه روزگارش است. در مذهب و اصول و خلاف و جدل و منطق سرآمد گردید، و حکمت و فلسفه خواند، و سخنشان را دریافت و متصدی پاسخ به آن‌ها شد. او بسیار باهوش و دارای فهم و ادراکی قوی بود. زیرکی موشکافانه‌ای داشت و در معانی غوص می‌کرد؛ تا آنجا که گفته شده است او «المختول» را نوشت و ابوالمعالی آن را دید و گفت: مرا زنده به گور کردی. تو نمی‌توانستی کمی صبر کنی؟ کتاب تو کتاب مرا پوشانده است....»

۲. المستصفی فی علم الاصول، ابوحامد محمد بن محمد بن محمد غزالی (ت ۵۰۵ق)، تصحیح محمد عبدالسلام

عبدالشافی، ۱۴۱۷ق/ ۱۹۹۶م، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت - لبنان: ص ۱۱۲ تا ۱۱۵.

۳. المجموع، ابوزکریا محیی‌الدین بن شرف نووی (ت ۶۷۶ق)، دارالفکر: ج ۴ ص ۳۴۲.

است در تناقضی آشکار باشد» و «مخالفت حدیث با صریح قرآن.»^۱

وی همچنین گفته است:^۲

«و مسلمان‌ها اجماع کرده‌اند که عرضه به خداوند سبحان همان عرضه به کتاب اوست، و عرضه به رسول ﷺ عرضه به او در حضور و حیاتش، و در صورت نبودن و پس از وفاتش - عرضه به سنتش است.»^۳

و ابن‌کتیر (ت ۷۷۴ق) در تفسیر خود دربارهٔ رد حدیث ابوهریره دربارهٔ آفرینش خاک در روز شنبه در صحیح مسلم سخن گفته است؛ چراکه از گفتهٔ او برمی‌آید که روزهای آفرینش هفت تاست، در حالی که قرآن به شش روز تصریح می‌فرماید. وی گفته است:

«مسلم بن حجاج در صحیح خود و نسایی بدون هیچ توجیهی این را از حجاج روایت کرده‌اند و او پسر محمد اعور است و از ابن‌جریر روایت کرده است. در این حدیث روزهای هفت‌گانه محل اشکال است، در حالی که خداوند متعال فرموده در شش روز بوده است؛ لذا به همین دلیل بخاری و چند نفر دیگر از حافظین دربارهٔ این حدیث سخن گفته‌اند و آن را از جمله روایات ابوهریره از کعب الاحبار برشمرده‌اند که مرفوع نیست؛ و الله اعلم.»^۴

۱. الاسرار المرفوعة فی الاخبار الموضوعة (الموضوعات الكبرى)، ملاحی قاری، تحقیق: محمد بن لطفی صباغ، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق، ناشر: مکتب اسلامی - بیروت: ص ۴۱۲.

۲. در شرح بر این فرمایش خداوند متعال: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و رسول را اطاعت کنید و اولیای امر از خودتان را؛ پس هرگاه در امری نزاع کردید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به خدا و رسول عرضه بدارید). (نساء: ۵۹)

۳. اعلام الموقعین عن رب العالمین، ابن‌القیم الجوزیه، قاهره: دار ابن‌الجوزی، چاپ اول، ۲۰۱۲: ج ۱ ص ۱۷۸.

۴. تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن‌کتیر)، ابو‌الفداء اسماعیل بن‌کتیر قرشی دمشقی (ت ۷۷۴ق)، مقدمه از یوسف عبدالرحمن المرعشلی، ۱۴۱۲ق / ۱۹۹۲م، دار‌المعرفة للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت - لبنان: ج ۲ ص ۲۲۹ و

اما شاطبی (ت ۷۹۰ق)،^۱ او از مُصرتترین کسانی است که به روش عرضه به قرآن کریم چنگ زده است. وی در الموافقات گفته است:

«هر حدیثی حتماً باید با کتاب خدا موافق باشد همان طور که حدیث مذکور به این نکته تصریح کرده است؛ در این صورت معنایش صحیح است چه سندش صحیح باشد و چه نباشد...»

نتیجه حاصل شده از تمامی این‌ها، صحت اعتبار حدیث در صورت موافقت با قرآن و عدم مخالفت با آن است؛ و با صحت این منقولات، مطلوب همین است. اما اگر صحیح نباشد چیزی برعهده ما نیست؛ زیرا معنای قصدشده صحیح است.»^۲

و حسن بن علی سقاف در «صحیح شرح العقیده الطحاویه» گفته است:

«از جمله نکاتی که باید هنگام تصحیح یا تضعیف یا پذیرفتن یا رد حدیث به آن توجه داشته باشیم این نکته است که ایده‌ها و تفکراتی که در حدیث آمده است به کتاب خداوند متعال عرضه شود؛ و این نکته بسیار مهمی است که بسیاری از کسانی که در زمینه علوم حدیث نبوی شریف اشتغال دارند و در نتیجه بسیاری از کسانی که احادیث را تصحیح یا تضعیف می‌کنند - از آن غفلت ورزیده‌اند.»

قاعده در این خصوص آن است که حدیث آحاد وقتی خالی از معارضه معنایی با قرآن

۱. او ابواسحاق ابراهیم بن موسی بن محمد لخمی شاطبی و از علمای اندلس است. اسماعیل پاشا بغدادی در هدیه العارفین: ج ۱ ص ۱۸ در شرح حال او گفته است:

«الغرناطی -الحافظ ابواسحاق ابراهیم بن موسی بن محمد لخمی شاطبی غرناطی مالکی- در شعبان سال ۷۹۰ درگذشت. اصول النحو، و الاعتصام بالسنة، و الافادات و الانشادات، و عنوان الاتفاق فی علم الاشتقاق، و عنوان التعریف باسرار التکلیف مشهور به کتاب الموافقات (چاپ شده در چهار جلد)، کتاب المجالس فی شرح کتاب البیوع من صحیح بخاری (من نفع الطیب) از کتاب‌های اوست.»

۲. الشاطبی فی الموافقات، ابراهیم بن موسی الشاطبی، شرح شیخ عبدالله دراز، دار الفکر العربی: ج ۴ ص ۲۱ تا

باشد مقبول است؛ و در پذیرفتنش شرط نیست که قرآن به آن شهادت دهد به اینکه معنایش در قرآن باشد؛ بلکه کافی است چیزی که به‌طور قطعی معارض قرآن است در آن نباشد. متون کتاب و سنت، و نیز رفتار صحابه و سلف و ائمه و محدثین و اهل علم در تأیید این نکته نقل شده‌اند و به آن گواهی می‌دهند، و گمان نمی‌کنم هیچ عاقلی پس از فهمیدن این نکته با آن مخالفت کند.»^۱

به این ترتیب استحکام و استواری گفته‌ی مصطفی سباعی در کتاب خود «السنة و مکانتها فی التشریح الاسلامی» روشن می‌شود. او درباره‌ی حدیث عرضه‌ی سنت به قرآن گفته است:

«اگر همان‌طور که خبرگان علم حدیث گفته‌اند رد حدیث با توجه به سند انجام شود ما سخنی در این خصوص نداریم و باید گفته‌ی آن‌ها را بپذیریم؛ اما باید توجه داشته باشیم آن‌ها بر جعلی‌بودنش اتفاق نظر ندارند؛ بلکه عده‌ای از آن‌ها آن را فقط به ضعف توصیف کرده‌اند، همان‌طور که بنده از شافعی و بیهقی چنین دیده‌ام. اما اگر رد حدیث از نظر متن باشد، این حدیث با الفاظ متفاوتی روایت شده است؛ در بسیاری از روایات این‌طور آمده است: «آنچه موافقت کند بپذیرید، و آنچه مخالفت کند یا موافقت نکند ردش کنید.» و این متن دارای چیزی نیست که حکم به ضعف را اقتضا کند، چه برسد به اینکه عبدالرحمان بن مهدی درباره‌اش بگوید: «این حدیث را خوارج و زندیق‌ها جعل کرده‌اند.» چراکه پیش‌تر هم گفتیم. علما اتفاق نظر دارند که یکی از نشانه‌های جعلی‌بودن حدیث این است که مخالف کتاب و سنت قطعی باشد؛ پس وقتی حدیثی با حکم مخالف یا ناموافق با احکام کتاب خداوند آمده و جای تأویل نداشته باشد همه به جعلی‌بودنش حکم می‌دهیم؛ ولی آیا حدیثی که ما درصددش هستیم چیزی بیش از این [قاعدۀ] گفته است؟»^۲

۱. صحیح شرح العقیده الطحاویة، حسن علی السقاف: ص ۱۷۳.

۲. السنة و مکانتها فی التشریح الاسلامی، مصطفی السباعی، المکتب الاسلامی، دار الوراق للنشر و التوزیع: ص

و علمای دیگری نیز بوده‌اند که به اصل و رویکرد عرضه به قرآن کریم و رد احادیث مخالف با کتاب خداوند عزوجل تصریح کرده یا به آن عمل کرده‌اند؛ و این به‌روشنی دلالت دارد بر اینکه اخبار آحادی که متنشان منکر باشد حتی اگر روایانش در نهایت وثاقت و عدالت باشند رد می‌شوند. اگر خبر آحاد به‌خود می‌خورد. حجت بود صرفاً به‌خاطر مخالفت با کتاب خداوند متعال یا عدم موافقت با آن از بیخ و بن نابود نمی‌شد، به‌طوری که وثاقت روایان یا سلسله سندش هرچه بوده باشد نتواند هیچ شفاعتی برایش بیاورد.

پس بدعت و پایه‌گذاری روش و رویکرد سندی توسط ابن‌سیرین و اوزاعی و شافعی و امثال آن‌ها ثمره جدیدی به بار نیاورده، و هم‌تراز روش نخست یعنی رویکرد نقادی متن و مضمون نشده است. قید و بندهای این روش به قدری زیاد است که عمل به آن را تا آنجا دشوار می‌کند که هنگام تحقیق و تأمل، تقریباً نیست و نابود می‌شود، و حتی مسئله به حاکمیت روش نقادی متن یا رویکرد دلالت بر رویکرد سندی بازمی‌گردد؛ به‌طوری که شما برای روش سندی هیچ نقشی یا هیچ وجودی ملاحظه نمی‌کنی، مگر تحت عباى روش نقادی متن و مضمون و عرضه به کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ.

مبحث دوم: مشروعیت رویکرد سندی

بحث و بررسی مشروعیت رویکرد سندی در دو بخش انجام می‌شود:

اول: مشروعیت بدعت‌گذاری چنین روشی برای داوری دربارهٔ سنت نبوی و دین الهی.

دوم: مشروعیت طعنه به روایان مسلمان و مشهور کردن و عیب‌جویی از آن‌ها، و حتی افترا و بهتان‌زدن به آن‌ها.

بخش اول: مشروعیت بدعت‌گذاری رویکرد سندی

هیچ دو نفری در قیومیت رسول خدا ﷺ و جانشینانش پس از وی ﷺ بر دین و مسلمان‌ها اختلاف ندارند، و کسی که سرپرست و قائم بر چیزی باشد شبان و تدبیرگر و اصلاحگر امورات

آن است؛ پس همان طور که حجت‌های خدا دین را برای مؤمنان تشریح می‌کنند بر آن‌هاست نحوه تعامل با متون شرعی و سازوکار دستیابی به اطمینان یا قطع به صدور و دلالتشان را نیز برایشان بیان فرمایند؛ به‌خصوص برای کسانی که از محل اقامت معصوم تشریح‌کننده دور هستند، یا برای مردمی که در آینده می‌آیند و از معصوم به‌عنوان مثال- به‌دلیل غیبتش جدا هستند. پیامبر ﷺ برای تمامی مردمان تا هنگام برپایی قیامت ارسال شده است، نه فقط برای اهل زمان خودش؛ بنابراین قطعاً و یقیناً فقط به صدور احکام و تشریحات برای نزدیکان خودش بسنده نکرده است؛ بلکه ناگزیر باید سازوکار و قانونی وضع کرده باشد که عهده‌دار رسیدن این احکام و تشریحات به مؤمنان آینده باشد و مانع از اختلاط آنان با بدعت‌ها و گمراهی‌ها شود، و سدی بازدارنده در برابر دروغ‌پردازی‌ها و ادعاهای سودجویان و اهل هوا و هوس و رأی و فقه‌های درباری و مانند آن‌ها باشد.

پس صحیح نیست کسی داوطلبانه قانون یا روشی را از جانب خودش پایه‌گذاری کند تا بر اساس آن، چگونگی تعامل با میراث دینی و حدیثی را قانونمند کند، و به این ترتیب- هرچه خودش بخواهد باقی بگذارد و هرچه بخواهد دور کند؛ و در نتیجه او خودش دست‌کم از این بُعد صاحب قیومیت بر دین شود. نه آن کسی که قائم بر دین است از حمایت و نگهداری شرعش ناتوان بوده، و نه او به کسی اجازه تأسیس روشی را داده است که چگونگی رفتار با متون شرع را برای پذیرفتن و نپذیرفتن قانونمند کند. پس تنها چیزی که باقی می‌ماند ورود به خانه‌ها از غیر از درهایشان، و ورود از حصار دیوارهایش و به‌صورت سرزده بدون داشتن اهلیت و کسب اجازه خواهد بود.

ائمة اهل بیت ﷺ این حقیقت را و اینکه هر علمی که از آن‌ها ﷺ صادر نشود باطل است خاطر نشان کرده‌اند. آن‌ها با صراحت و قاطعانه به‌طوری که هیچ شک یا تردیدی بر نمی‌تابد- هشدار داده‌اند.

از محمد بن مسلم نقل شده است، گفت: از امام باقر ﷺ شنیدم می‌فرمود: «نزد هیچ‌کدام

۲۱۶ مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - ارزش ذاتی متن دینی

از مردم نه حق هست و نه درستی، و هیچ‌کدام از مردم به درستی حکم نمی‌کند مگر آنچه از ما اهل بیت صادر شود؛ و وقتی کارها بر آن‌ها شاخه‌شاخه شود اشتباهات از آن‌ها، و درستی از علی علیه السلام است.»^۱

زراره گفته است: نزد امام باقر علیه السلام بودم که مردی از اهالی کوفه درباره این فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام از ایشان سؤال کرد: «هرچه می‌خواهید از من بپرسید. از هرچه بپرسید به شما خبر می‌دهم.» حضرت فرمود: «هیچ‌کس علمی به چیزی ندارد جز آنکه از نزد امیرالمؤمنین علیه السلام صادر شده است. مردم هر جا می‌خواهند بروند، اما به خدا سوگند امر جز اینجا نیست.» و به خانه‌اش اشاره فرمود.^۲

از ابومریم نقل شده است، گفت: امام باقر علیه السلام به سلمة بن كهیل و حکم بن عتیبه فرمود: «به شرق یا غرب بروید علم صحیحی پیدا نمی‌کنید جز چیزی که از نزد ما اهل بیت صادر شده باشد.»^۳

ابوبصیر گفته است: امام علیه السلام به من فرمود: «... [اگر حتی] "حکم" به مشرق و مغرب برود [و هرچه بکند] به خدا قسم علم به هیچ‌کسی جز خاندانی که جبرئیل علیه السلام بر آن‌ها نازل شده است نمی‌رسد.»^۴

از فضیل بن یسار نقل شده است، گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم می‌فرمود: «هر چیزی که از این خانه صادر نشده باشد باطل است.»^۵

۱. کافی: ج ۱ ص ۳۹۹.

۲. کافی: ج ۱ ص ۳۹۹.

۳. کافی: ج ۱ ص ۳۹۹.

۴. کافی: ج ۱ ص ۳۹۹ و ۴۰۰.

۵. بصائر الدرجات، ابوجعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار (ت ۲۹۰ق)، تصحیح و شرح و مقدمه: حاج میرزا حسن کوچه‌باغی، ۱۴۰۴ق/ ۱۳۶۲ ش، چاپخانه احمدی - تهران، ناشر: منشورات علمی - تهران: ص ۵۳۱؛ وسائل الشیعة

حال آیا پایه‌گذاری رویکرد سنّی و حجیت خبر آحاد به دست اهل بیت علیهم‌السلام انجام شده است؟ یا ما شاهد هستیم در دامن مخالفین و منکرین امامت آن‌ها پدیدار شده و توسعه یافته است؟! ما دیده‌ایم آن‌ها علیهم‌السلام از نظر حجیت، تا چه اندازه رویکرد سنّی و معیار وثاقت را تحقیر کرده و بر روش اتکا به عرضه به کتاب و سنّت تأکید فرموده‌اند. جست‌وجو و واکاوی اسنادها در روزگار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا روزگار صحابه وجود نداشت و تشریح نشده بود، و خود پایه‌گذاران این روش - به‌صراحت و با وضوح تمام - به این واقعیت اعتراف کرده‌اند.

مسلم در مقدمه صحیح خود به سندش از محمد بن سیرین نقل کرده گفته است:

«آن‌ها از اسناد سؤال نمی‌کردند، و وقتی فتنه واقع شد گفتند رجال خود را برای ما اسم ببرید؛ پس در اهل سنّت دقت می‌شود و حدیثشان اخذ می‌شود؛ و نیز در اهل بدعت دقت می‌شود و حدیثشان اخذ نمی‌شود.»^۱

این یک اعتراف صریح است به این حقیقت که رویکرد سنّی در جامعه اسلامی صدر اسلام شناخته شده نبود و بعداً پس از وقوع فتنه، با ادعای حفظ سنّت از تحریف، بدعت نهاده شد؛ پس این یک روش و دانشی است که از خانه نبوت صادر نشده و هیچ سهمی از شرعیت نداشته و امری نوظهور در اسلام است؛ در حالی که در حدیث صحیح آمده است شرتترین امور، امور نوظهور هستند.

مسلم در صحیح خود به سندش از جابر بن عبدالله از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل کرده است فرمود: «بهترین حدیث کتاب خداست، و بهترین هدایت، هدایت محمد، و شرتترین امور،

(آل‌البیت): ج ۲۷ ص ۷۴ و ۷۵.

۱. صحیح مسلم: ج ۱ ص ۱۱؛ الجرح و التعديل، ابو محمد عبدالرحمان بن ابي حاتم محمد بن ادريس بن منذر تميمي حنظلي رازی (ت ۳۲۷ق)، چاپخانه مجلس دائرة المعارف العثمانية، حيدر آباد الدکن - هند، چاپ اول، ۱۳۷۱ق / ۱۹۵۲م، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بيروت: ج ۲ ص ۲۸.

امور نوظهور است؛ و هر بدعتی گمراهی است.»^۱

نسایی با سند خود از جابر بن عبدالله از رسول خدا ﷺ روایت کرده است: «راست‌ترین حدیث کتاب خداست، و نیکوترین هدایت، هدایت محمد، و شَرترین امور، امور جدید است؛ و هر چیز جدیدی بدعت است، و هر بدعتی گمراهی، و هر گمراهی در آتش است.»^۲

کلینی با سند خود از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است، فرمود: «رسول خدا ﷺ فرمود: هر بدعتی گمراهی، و هر گمراهی در آتش است.»^۳

ابن سیرین و دیگران اعتراف می‌کنند به اینکه تفتیش و واکاوی اسناد وجود نداشت و سپس ایجاد شده است. پس این بدعتی است که فاقد اصل و ریشه‌ای در شریعت است؛ بنابراین حدیث شریف فوق‌الذکر - که نزد شیعه و سنی مورد اعتماد است - بر آن منطبق می‌شود؛ به خصوص وقتی توجه داشته باشیم به این نکته که این بدعت، فیلتری برای میراث حدیثی و مسلط بر شریعت بوده است؛ به طوری که هر چه را بخواهد مُجاز، و هر چه را بخواهد منع می‌کند. چرا این چیز نوظهور بدعت نباشد در حالی که نتایج مصیبت‌باری برای اسلام و مسلمین به دنبال داشته است؟!

تحکم رجال در دین خداوند متعال از خطرناک‌ترین لغزشگاه‌ها و سرچشمه فتنه‌هاست؛ و در نتیجه رویکرد سندی، دین را از ذمه خدا و رسول خدا ﷺ به ذمه رجال و هوا و هوس و رأی و تعصبشان در جرح و تعدیل منتقل می‌کند؛ به طوری که احادیث توثیق‌شدگان علمای رجال اخذ، و احادیث تضعیف‌شدگان علمای رجال رد می‌شود؛ و در نتیجه، مرجعیت حقیقی مسلط بر شریعت عبارت می‌شود از حوزه جرح و تعدیل! پس این عاملی است که میراث دینی را به

۱. صحیح مسلم: ج ۳ ص ۱۱.

۲. سنن النسائی، ابو عبدالرحمان احمد بن شعیب نسائی (ت ۳۰۳ق)، چاپ اول، ۱۳۴۸ق / ۱۹۳۰م، ناشر: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت - لبنان: ج ۳ ص ۱۸۸ و ۱۸۹.

۳. کافی: ج ۱ ص ۵۶ و ۵۷.

مقبول و متروک تقسیم می‌کند، و قسمت‌کننده سنت و بدعت می‌شود؛ و حتی مطابق با رویکرد سند‌نگاری حاکم بر قرآن کریم نیز می‌شود؛ چراکه سنت، مفسر و بیانگر و شارح قرآن کریم است، و در نتیجه قرآن، صامتی می‌شود که چیزی قادر به بیان و تفسیرش نیست مگر احادیث مورد اقرار رجالیون و آنچه موافق با مذاهب و ائمه و خواسته‌هایشان است. آیا مصیبتی بزرگ‌تر از این مصیبت هست؟! زیرا به این ترتیب امور دین اسلام در بست تسلیم رجالیون شده است، و به این ترتیب سلامتی فقط برای کسی ثبت خواهد شد که از پل آن‌ها عبور کند؟! و اعتقادات عقاید و فقه و اخلاق و تاریخ فقط در صورتی برای امت تنفیذ خواهد شد که فیلتر مرجعیت جرح و تعدیل با تمامی التهابات و تشویش‌ها و تناقضات و لغزش‌ها و خطاها و زنگاری که بر خود دارد و برای شخص بینا پنهان نیست. به آن اجازه عبور دهد.

این در حالی است که از تسلیم امور دین به رجال به شدت منع شده، و نجات و هدایت در کتاب خدا و سنت نبی‌اش مصطفی ﷺ منحصر گردیده است؛ همان طور که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است: «هرکس دینش را از دهان رجال بگیرد رجال او را زایل می‌کنند، و هرکس دینش را از کتاب و سنت بگیرد کوه‌ها زایل می‌شوند اما او زایل نمی‌شود.»^۱

و امام صادق علیه السلام فرموده است: «هرکس از طریق رجال وارد این دین شود رجال او را همان طور که وارد کرده بودند خارج می‌کنند، و هرکس با کتاب و سنت در آن داخل شود کوه‌ها زایل می‌شوند قبل از اینکه او زوال یابد.»^۲

۱. وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۳۲.

و کلینی در مقدمه کافی گفته است: حضرت علیه السلام فرمود: «هرکس دینش را از کتاب خدا و سنت نبی‌اش صلی الله علیه و آله اخذ کند کوه‌ها زایل می‌شوند پیش از آنکه او زایل شود، و هرکس دینش را از دهان رجال اخذ کند رجال او را مرتد می‌کنند.» کافی: ج ۱ ص ۷.

۲. کتاب الغیبة، نعمانی، شیخ ابوعبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب معروف به ابن ابی‌زینب نعمانی، (ت ۳۶۰ق)، تحقیق فارس حسون کریم، چاپ اول، ۱۴۲۲، چاپخانه: مهر - قم، ناشر: انوار الهدی: ص ۲۸ و ۲۹؛ بحار الانوار: ج ۲

ببینید شدت اعتراض بر کسی که دین خود را از دهان‌ها و رأی‌های رجال بگیرد و آن‌ها بر او به‌گونه‌ای تسلط یابند که برای دنیا و آخرتش تصمیم بگیرند تا چه اندازه است، و تأکید بر منظومه معرفتی نگهدارنده امت را ملاحظه کنید: یعنی کتاب خدا و سنت نبی‌اش مصطفی ﷺ، و اینکه کسی که به آن دو استناد کند در دینش راسخ‌تر از کوه‌های برافراشته خواهد بود؛ و این دقیقاً همان روش و رویکرد نقادی متن و مضمون احادیث و عرضه به کتاب و سنت است، و همان دیدگاهی است که با تأسف شدید به کنار نهاده شد و با روشی وارداتی - که تعصب مذهبی و سیاسی بر آن حاکم بود- جایگزین گردید.

فیض کاشانی در اینجا سخن ظریفی درباره اختراع روش‌ها و قواعدی بدون هیچ دلیل محکم - مثل قاعده حجیت خبر آحاد مورد ادعا- دارد. وی گفته است:

«پس هرگز نباید از خودش قاعده کلی غیرمنقحه [که تحقیق و بررسی کامل نشده باشد] و شنیده‌نشده اختراع کند که در آن اختلاف واقع شود؛ مثل قاعده حجیت خبر واحد و عدم حجیتش - که محل نزاع در آن هرگز پایان نیافته است و نخواهد یافت- و دیگر قوانینی که نزد اهلش اصول فقه نامیده می‌شوند؛ بلکه باید در هر مسئله مهمی روایت مخصوصی را طلب کند که اتکا بر آن جایز باشد و فهم صریحی را طلب کند که نفس با آن آرام گیرد.»^۱

پس دین چگونه بر قاعده‌ای بنا می‌شود که کمترین اشکالش وجود نزاع شدید میان متقدمین و متأخرین بوده است؟! البته اگر نگوییم دست نظریه‌پردازانش از هرگونه دلیلی که نفس بتواند به آن اطمینان یابد خالی بوده است. آیا این همان دین کامل و خاتم ادیان تا روز قیامت است؟ دینی که تنها چیزهایی از آن صحیح است که توسط مجالس پُرهت‌ان و غیبت مجاز شده باشد؛ همان مجالسی که رجالیون برای تضعیف و تجریح و مشهورگرداندن برپا می‌کرده‌اند؟ این شعبه بن حجاج است که از نخستین پایه‌گذاران جرح و تعدیل به شمار می‌رود

و یار خود را به‌صراحت به مجلس غیبت دعوت می‌کند و غیبت را با وقاحت تمام به غیبت در راه خدا توصیف می‌کند!

مکی بن ابراهیم گفته است: شعبه نزد عمران بن حدیر می‌آمد و می‌گفت: «بیا تا اندکی به خاطر خدا غیبت کنیم، و بدی‌های اصحاب حدیث را ذکر نماییم.»^۱

ابوزید انصاری نحوی گفته است در یک روز بارانی نزد شعبه رفتیم. او گفت: «امروز روز حدیث نیست، روز غیبت است؛ بیایید پشت سر دروغ‌گویان غیبت کنیم.»^۲

نضر بن شمیل گفته است: از شعبه شنیدم که می‌گفت: «بیایید به‌خاطر خدا غیبت کنیم.»^۳

این است حال و روز ائمه علم رجال - البته این نامی است که خودشان بر آن‌ها نهاده‌اند - به‌طوری که هیچ‌گاه از ارتکاب محارم الهی اجتناب نمی‌کنند، و حتی بی‌هیچ شرم و حیای آشکارا انجامشان می‌دهند؛ همان‌طور که حال شعبه بن حجاج چنین گواهی می‌دهد؛ تا آنجا که عده‌ای از اهل زمانش که از ریختن آبروی مردم پرهیز می‌کردند از او دوری می‌جستند.

اسود بن سالم گفته است: از هشیم شنیدم که می‌گفت: «ما هم‌نشینی در مجالس شعبه را رها می‌کردیم؛ زیرا ما را وارد غیبت می‌کرد.»^۴

از یزید بن هارون نقل شده است، گفت: «اگر شعبه را دیدید از او چیزی ننویسید. او بسیار

۱. المجروحین، ابن حبان، محمد بن حبان بن احمد ابی حاتم تمیمی بستی (ت ۳۵۴ق)، تحقیق: محمود ابراهیم زاید، توزیع: دار الباز للنشر و التوزیع - مكة المكرمة: ج ۱ ص ۱۹.

۲. الکفایة فی علم الروایة، خطیب بغدادی: ص ۶۲.

۳. الکامل فی ضعفاء الرجال، ابواحمد عبدالله بن عدی الجرجانی (ت ۳۶۵ق)، قرائة و تدقیق: یحیی مختار غزاوی، چاپ سوم، ۱۴۰۹/ ۱۹۸۸م، ناشر: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت - لبنان: ج ۱ ص ۶۹.

۴. الکامل فی ضعفاء الرجال: ج ۱ ص ۶۹.

غیبت‌کننده است. او حتی می‌گفت ابن مسعود زیاد قسم می‌خورد.»^۱

شعبه بن حجاج و ملازمانش در مجالس غیبت خود برای شرعیت‌بخشیدن به خوردن گوشت مردم به باطل هیچ عذر و بهانه‌ای نداشتند جز اینکه ادعا می‌کردند اصحاب بدعت‌ها و گمراهی‌ها و کذاب‌ها را مفتضح می‌کنند تا آن‌ها را به مردم بشناسانند و در نتیجه مردم از اخذ از آن‌ها پرهیز کنند!

ای کاش می‌دانستم چه کسی قیومیت مردم و دین خداوند متعال را به شعبه بن حجاج و امثالش داده بود، و چه کسی به آن‌ها حق امامت در تشخیص و تمییز حق را از باطل، و سنت را از بدعت، و راست را از دروغ بخشیده بود؟! و چرا این توانایی تشخیص برای شعبه و امثال شعبه در اثر عشق و محبت به مذهب و ائمه‌شان - برعکس نشده باشد تا معروف را منکر، و منکر را معروف ببینند؟ و به این ترتیب زبان‌های خود را به نکوهش و تکذیب هرکسی که حقی را که برخلاف عادت باطل شعبه و امثالش بوده روایت می‌کند باز کرده باشند! آری... این شیوه تحکیم رجال در دین خداوند متعال، و برکنار کردن حجت‌های خدا از کرسی قیومیت و امامت است. حال ما چه توقعی از نتایج چنین دیدگاهی می‌توانیم داشته باشیم؟! آیا جز تسلط افرادی با عقده‌های روانی و مشهور به تعصب بر بندگان و سرزمین‌ها؟! لذا در ساقط کردن مردم و اولیای خداوند متعال شتاب می‌کنند، و به تصدیقات مردم انس می‌گیرند، در حالی که دین خدا و میراث حدیثی را با هوا و هوس‌های خودشان تقسیم‌بندی می‌کنند: این حلال است و آن حرام، این راست است و آن دروغ، و این سنت است و آن بدعت!

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لَتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾^۲ (و برای آنچه زبان شما به دروغ می‌پردازد مگوئید این حلال است و این حرام؛ تا به خدا دروغ بندید. آنان که به

۱. الکامل فی ضعفاء الرجال: ج ۱ ص ۶۹.

۲. نحل: ۱۱۶.

خدا دروغ می‌بندند رستگار نمی‌شوند).

و می‌فرماید: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِّنْ رِّزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِّنْهُ حَرَامًا وَ حَلَالًا قُلْ ۗ إِنَّ اللَّهَ آذَنَ لَكُمْ أُمًّا عَلَى اللَّهِ تَتَفَتَرُونَ﴾^۱ (بگو به من خبر دهید، آنچه از روزی که خدا برای شما فرود آورده [چرا] بخشی از آن را حرام و [بخشی را] حلال گردانیده‌اید؟ بگو آیا خدا به شما اجازه داده، یا به خدا دروغ می‌بندید؟).

هیچ‌کسی غیر از معصوم حق ندارد حکمی برای نشانه‌دار کردن مردم به حق یا باطل، و سنت یا بدعت شود؛ وگرنه هر کس و ناکسی به دین خدا دست‌اندازی خواهد کرد و این منجر به پراکندگی امت به آیین‌ها و مذاهبی می‌شود؛ به طوری که هر طایفه‌ای، طایفه دیگر را لعن و برای خودش ادعای حق و سنت و صدق و هدایت می‌کند، و به این ترتیب این فرمایش خداوند عزوجل بر آن‌ها صدق خواهد کرد: ﴿فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلٌّ حِزْبٌ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾^۲ (امرشان را میان خود پاره‌پاره کردند، و دسته‌دسته شدند؛ و هر دسته‌ای به آنچه نزدشان بود دل خوش کردند).

و هیچ‌کسی غیر از خود صاحب شرع ندارد از پیش خودش به ایجاد وضع قانون یا روشی مسلط بر منظومه معرفتی شرعی اقدام نماید؛ زیرا تفسیر آن جز با به سرقت‌بردن شریعت و شایستگی‌های صاحب شریعت امکان‌پذیر نیست؛ چراکه صاحب شریعت، یگانه محافظ و شبان شریعت است، و اوست که عهده‌دار روش یا قانون مدون‌شده برای تعامل با جزئیات شریعت است، و دیگر مردم، یا تبعیت می‌کنند و هدایت می‌شوند، یا بدعت‌گذارانی گمراه می‌شوند.

به باور بنده ورود به صلاحیت‌های صاحب شرع و تصرف در شؤون شریعت بدون اجازه

۱. یونس: ۵۹.

۲. مومنون: ۵۳.

صاحبش، ناشی از گرایشی تمامیت‌خواهانه است که در جان مردم ریشه دارد، و فرقی نمی‌کند خودشان به آن تصریح داشته باشند یا تلاش کنند آن را با شعار دینی بیوشانند؛ در حالی که نقش همه افراد رعیت، فقط امانت‌داری و تبعیت است، و وظیفه امانت‌دار و پیرو، فقط پیروی کردن از صاحب شریعت و تسلیم شدن در برابر او و تصرف نکردن در امانت بدون اذن صاحبش است. اما سرآغاز لغزش از نخستین مراحل احساس خروج از نقش و وظیفه امین و پیرو شروع می‌شود و تا ادعای نقش مالک و پیروی‌شونده پیش می‌رود، و به این ترتیب به بهانه پاسداری از اسلام و مسلمین - تصرف در شریعت و صدور احکام و فتواها را بدون اذن صاحب شریعت شروع می‌کند، و - دانسته یا ندانسته - در نقش شبان و قیّم به ایفای نقش می‌پردازد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره مشکلی که پس از رحلت محمد نبی (صلی الله علیه و آله) اسلام را دچار تندبادهای مصیبت کرد هشدار داده و برحذر فرموده است؛ همان طور که پس از رحلت موسی و عیسی یهودیت و مسیحیت را دچار مصیبت‌های سهمگین کرده بود؛ و آنها قدم‌به‌قدم و وجب‌به‌وجب همان طریق را در پیش گرفتند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در وصیت خود به کمیل بن زیاد فرموده است: «ای کمیل، این نبوت و رسالت و امامت است، و پس از آن فقط ولایت‌مداران پیرو هستند، یا منادیان بدعت‌گذار. خداوند فقط از متقین می‌پذیرد. ای کمیل، جز از ما چیزی برنگیر، تا از ما باشی.»^۱

پس در این کلام پیش‌گفته امیرالمؤمنین (علیه السلام)، صاحب شریعت با عناوین «نبوت، رسالت، و امامت» نشان داده می‌شود، و مردم به دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند: یا «ولایت‌مداران پیرو» هستند یعنی کسانی که خود را در دایره پیروی و اطاعت نگه داشته‌اند، یا «منادیان بدعت‌گذار» یعنی کسانی که بیماری تصرف و تملک دل‌هایشان را فرا گرفته است؛ پس در

۱. وسائل الشیعة (الاسلامیة) شیخ محمد بن حسن حر عاملی (۱۱۰۴ق)، تحقیق و تصحیح و پاورقی: شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی، چاپ پنجم، ۱۴۰۳/ ۱۹۸۳م، ناشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان: ج ۱۸ ص ۱۶ و ۱۷.

تصرف شریعت پیش رفتند، تا آنجا که همهٔ اختیارات صاحب شرع را [به باطل] از آن خود کردند، و با زبان حال به صاحب شرع می‌گویند: بود و نبود تو یکسان است؛ پس فرقی نمی‌کند چه موجود باشی و چه غایب، ما می‌توانیم شئون اسلام و مسلمین را اداره کنیم، و قواعد و قوانینی وضع کنیم که صدها سال کفایتان کند!

امام صادق علیه السلام فرموده است: «امیرالمؤمنین علیه السلام به شریح فرمود: ای شریح، در جایگاهی نشستهای که کسی جز نبی یا وصی نبی یا شقی بر آن می‌نشیند.»^۱

پس امیرالمؤمنین علیه السلام مجدداً تأکید می‌فرماید تصرف در دین، فقط در انحصار افرادی است که از سوی خداوند متعال به اسم و به‌طور مشخص معین شده‌اند، و برای هرکس دیگری که در دین تصرف می‌کند عنوانی جز «شقی» وجود ندارد؛ زیرا در چیزی تصرف کرده که مالکش نبوده و از اختیارات و صلاحیت‌های تصرف در آن و قیومیت بر آن برخوردار نبوده است. حتی انبیا و اوصیا نیز براساس رأی و نظر و خواسته‌های خود در دین تصرف نمی‌کنند و فقط از پروردگارشان پیروی می‌کنند؛ در حالی که با گام‌های راسخ بر مسیری که جبار آسمان‌ها و زمین برایشان ترسیم فرموده است سیر می‌کنند.

خداوند عزوجل دربارهٔ پیامبر خود مصطفی صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ﴾^۲ (و از سر هوس سخن نمی‌گوید * این سخن جز وحیی که وحی می‌شود نیست * آن را شدید القوی به او آموخت).

و می‌فرماید: ﴿وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْنَاهَا فَلَوْلَا آتَيْنَاكَ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرَ مِنْ رَبِّكَمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^۳ (و هرگاه برای آنان آیتی نیآوری،

۱. کافی: ج ۷ ص ۴۰۶.

۲. نجم: ۳ و ۵.

۳. اعراف: ۲۰۳.

می‌گویند چرا آن را خود برنگزیدی. بگو من فقط آنچه را از پروردگارم به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم. این رهنمودی است از جانب پروردگار شما، و برای گروهی که ایمان می‌آورند هدایت و رحمتی است).

و می‌فرماید: ﴿وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا اِنَّتِ بَقْرَةٌ اِنْ غَيْرِ هَٰذَا اَوْ بَدَلُهَا فَلِمَ تَكُوْنُ لِيْ اَنْ اُبَدَلُهَا مِنْ تَلْقَايْ نَفْسِيْ اِنْ اَنْتِ اِلَّا مَا يُوحَىٰ اِلَيْ اِنِّيْ اَخَافُ اِنْ عَصَيْتُ رَّبِّيْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ﴾^۱ (و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود آنان که به دیدار ما امید ندارند می‌گویند «قرآن دیگری جز این بیاور، یا آن را عوض کن». بگو مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم. من جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم. اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روز بزرگ بیمناکم).

یونس بن قتیبه گوید: مردی از امام صادق علیه السلام مسئله‌ای پرسید و حضرت پاسخش را داد. مرد عرض کرد به من خبر بده اگر چنین و چنان باشد جوابش چیست؟ فرمود: «خاموش باش! هر پاسخی که به تو دادم از رسول خدا صلی الله علیه و آله است. ما از خود رأی و نظری نداریم.»^۲

از سیف بن عمیره، از ابوالمغزاء، از سماعه، از موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده است، گفت به امام عرض کردم آیا همه چیز در کتاب خدا و سنت نبی اش صلی الله علیه و آله هست، یا شما از خودتان می‌گویید؟ فرمود: «همه چیز در کتاب خدا و سنت نبی اش هست.»^۳

از امام صادق علیه السلام نقل شده است، فرمود: «ما اگر با رأی و خواسته خودمان به مردم فتوا می‌دادیم از هلاک شدگان می‌بودیم، ولی این‌ها آثاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصل علمی است که ما از پدرانمان به ارث می‌بریم و می‌اندوزیم؛ همان طور که مردم طلا و نقره خود را

۱. یونس: ۱۵.

۲. کافی: ج ۱ ص ۵۸.

۳. کافی: ج ۱ ص ۶۲.

می‌اندوزند.»^۱

به این ترتیب روشن می‌شود کسانی که نظرات خود را در دین خداوند عزوجل به کار می‌بندند حتی پا را از اختیارات انبیا و اوصیا نیز فراتر گذاشته‌اند؛ از همان کسانی که در محضر خداوند متعال چنین تربیت شده‌اند: ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^۲ (در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند، و خود به دستور او کار می‌کنند). پس آن‌ها نیز از دایره تبعیت و تسلیم خارج نمی‌شوند و در امانت تصرف نمی‌کنند، مگر با وحی و ارشادی از سوی صاحب امانت؛ و از این نکته متوجه می‌شویم دایره تبعیت و تسلیم دقیقاً همان دایره بندگی است، و کسی جز فرد شقی از آن بیرون نمی‌رود؛ و نیز منظور از «شقی» آمده در توصیف امیرالمؤمنین (علیه السلام) را برای کسی که در جایگاه انبیا و اوصیا نشسته است متوجه می‌شویم؛ زیرا کسی که ارتباطی با صاحب شرع (خدا) نداشته باشد مادام که در مقام داور و حکم کردن در میان مردم نشسته است حتماً به تصرف براساس رأی و خواست خود پناه خواهد جست، در حالی که این جایگاه فقط لایق انبیا و اوصیاست؛ زیرا آنان اراده مالک حقیقی را پیاده می‌کنند و در مرکز دایره اطاعت و تسلیم قرار دارند، و همان محوری هستند که موحدان را جذب خود می‌کند و آنان را در دایره بندگی نگه می‌دارد، و کسی از آن‌ها جدا نمی‌شود مگر شقاوت‌مندی که برای ریاست و تملک گردن‌کشی کرده است.

در بازگشتی به رویکرد سندی و حجیت خبر آحاد خاطر نشان می‌کنم اعتراف طرفداران این روش به تأسیس و پایه‌گذاری آن در دوره متأخر، دلیلی است برای اینکه این روش از بطن تفکرات تابعین متولد شده است، نه متبوعین (یعنی حجت‌های خدای متعال). حال آیا آن‌ها عاقل‌تر و حاکم‌تر از صاحب شرع بوده‌اند تا چنین رویکردی را تدارک ببینند و چیزهایی را

۱. بصائر الدرجات: ص ۳۱۹ و ۳۲۰؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۱۷۲.

۲. انبیاء: ۲۷.

تشریح کنند که صاحب شرع فراموش کرده و از دیدگانش پنهان بوده است؟!

به‌رغم اینکه پیامبر و ائمه (صلوات الله علیهم) با نگرانی بسیار به آینده امت و سرنوشت مردمان می‌نگریستند و به‌رغم اینکه به بسیار شدن دروغ‌پردازی‌ها با مرور زمان آگاه بودند و اخبار آنان در هشدار دادن نسبت به دروغ و دروغ‌پردازان متواتر است، به‌رغم تمامی این‌ها می‌بینیم آن‌ها علیهم‌السلام مردم را به حجیت سندها و اخبار آحاد راهنمایی نکرده و فقط به تکیه بر روش و رویکرد عرضه به کتاب و سنت بسنده فرموده‌اند. آیا همین دلیلی بر بیهودگی رویکرد سندی نیست؟! و آیا دلیلی برای این نیست که عاصم و نگهدارنده به هیچ‌وجه نمی‌تواند خارج از نظام تشریحی «کتاب و سنت» باشد؟

بلکه از طریق روایات بسیار روشن می‌شود ائمه علیهم‌السلام با قوت تا حد امکان به روش سندی اعتراض فرموده‌اند؛ به‌رغم اینکه به‌خاطر این اعتراضات با خطر آزار و اذیت‌های طرفداران دیدگاه سندی احاطه می‌شدند؛ چراکه اصحاب رویکرد سندی با این آزاررسانی‌ها، از تقرب و بهره‌مندی سلاطین و حاکمان برخوردار می‌شدند.

ابوبصیر از امام باقر یا امام صادق روایت کرده است که ایشان علیهم‌السلام فرمود: «وقتی مرجئی یا قدری یا حروری^۱ حدیثی برایتان آورد و آن را به ما نسبت داد تکذیبش نکنید؛ شما چه می‌دانید شاید گوشه‌ای از حق باشد و [با این کار] خدا بر فراز عرشش تکذیب گردد.»^۲

این روایت و امثال آن- عکس‌العملی در برابر رویکرد مورد انتكایی بوده است که ائمه علیهم‌السلام به آن رضایت نداشتند، و به ما خبر می‌دهد ائمه علیهم‌السلام تا چه اندازه از خطر چنین دیدگاهی نگران

۱. حروریه عنوان گروهی از خوارج است. حرورا نام محلی نزدیک کوفه است و چون نخستین اجتماع خوارج در آن محل بوده، به آنان حروریه گفته‌اند. (مترجم، منبع: سایت ویکی‌فقه)

۲. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی: ج ۱ ص ۲۳۰؛ علل الشرائع، شیخ صدوق ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (ت ۳۸۱ق)، مقدمه: سید محمدصادق بحرالعلوم، ۱۳۸۵ق/ ۱۹۶۶م، ناشر: منشورات المكتبة الحیدریة و مطبعتها، النجف الاشرف: ج ۲ ص ۳۹۵.

بودند؛ همان روشی که بر تحت سیطره قراردادادن پذیرفتن یا نپذیرفتن احادیث با توجه به صفات و عقاید و مذاهب راویان استوار بوده است. این گویش شدید یا مبالغه‌آمیز در تأکید بر تکیه‌نکردن به صفات راویان برای رد احادیث، بی‌تردید شدت اعتراض ائمه علیهم‌السلام را از چنین دیدگاه بی‌پایه و اساسی می‌رساند. امام علیه‌السلام بی‌هیچ مقدمه و زمینه و بدون وجود عوامل و اموری که در زمان و محیطش رخ داده است اقدام به فرمایش این روایت نکرده است. ایشان علیه‌السلام لازم دیده است خاطر نشان کند و مؤمنین را بر حذر بدارد؛ آن هم با چنین لحن تندی که خطیربودن این موضع‌گیری را برای اسلام و مسلمین آشکار می‌کند.

همان طور که ائمه علیهم‌السلام عدم حجیت خبر عادل یا ثقة مجرد را خاطر نشان کرده‌اند، همچنین یادآور شده‌اند انحراف اعتقادی راوی یا امثال آن توجیه‌کننده‌ای برای تکذیب حدیث نیست. کسی که انحراف اعتقادی دارد ضرورتاً همیشه دروغ نمی‌گوید، بلکه چه بسا کسی که معروف به دروغ‌گویی است گاهی راست بگوید؛ پس روش سندی در حقیقت هیچ حجیتی ندارد، چه برای پذیرفتن اخبار و چه برای رد اخبار، و پس از اینکه موضع‌گیری ائمه علیهم‌السلام را در برابر آن دانستیم نمی‌توانیم به آن تکیه کنیم؛ و توضیحات بیشتر - ان شاء الله تعالی - خواهد آمد.

به باور بنده تا همین جا عدم مشروعیت روش سندی روشن شد، و اینکه این روش حادث و عارض و وارد شده به جامعه اسلامی بوده است و حتی به‌عنوان رقیبی در کنار روش درست الهی - یعنی روش عرضه به کتاب و سنت - قرار گرفته است؛ همان روشی که به مذاق عشاق سندها و آنان که شیفته غیبت و عیب‌جویی مسلمان‌ها هستند خوش نمی‌آید!

شاید عده‌ای به برخی روایاتی تمسک بجوبند که گمان می‌کنند بر شرعی بودن احتجاج به سند دلالت می‌کنند. بنده آن‌ها را ذکر می‌کنم و شرح می‌دهم تا راه را در برابر تأویل‌کنندگان ببندم:

روایت اول:

از سکونی، از اباعبدالله امام صادق علیه السلام روایت شده است، فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: وقتی حدیثی ذکر کردید آن را به کسی که به شما حدیث کرده است اسناد بدهید؛ اگر درست بود به نفع شماست، و اگر دروغ بود علیه اوست.»^۱

ذهبی در المیزان با سند خود از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش، از پدرش، از علی علیه السلام روایت کرده است، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وقتی حدیث نوشتید آن را با سندش بنویسید؛ اگر حق باشد شما در اجرش شریک او خواهید بود و اگر باطل باشد بار گناهش بر اوست.»^۲

امام صادق علیه السلام فرموده است: «حدیث را با سندش ذکر کنید؛ اگر حق باشد شما در آخرت شریک او خواهید بود و اگر باطل باشد بار گناه برعهده اوست.»^۳

درباره این احادیث باید گفت: این روایات هیچ دلالتی بر حجیت خبر آحاد ندارند؛ بلکه از واجب کردن چیزی که به عمل به مضمون خبر ارتباط داشته باشد به طور کامل - به دور است؛ نهایت چیزی که دلالت می‌کند پرهیز و برحذر بودن از انتساب دروغ به مؤمنان است تا آن‌ها را از مسئولیت روایات ساختگی یا نادقیقی که روایت می‌کنند تبرئه، و مسئولیت و تعهد را برعهده راوی اصلی و کسی که دروغ از او صادر شده است بیندازد. وقتی به کسی که حدیث از او روایت شده است تصریح شود مسئولیت دروغ - اگر دروغی بوده باشد - برعهده او خواهد بود، و روایت‌کننده از دروغ و جعل حدیث، بری خواهد بود؛ اما اگر به کسی که از او روایت

۱. کافی: ج ۱ ص ۵۲.

۲. میزان الاعتدال، ذهبی: ج ۴ ص ۹۸؛ الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، جلال‌الدین عبدالرحمان بن ابی‌بکر السیوطی (ت ۹۱۱ق)، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ اول، ۱۴۰۱ق / ۱۹۸۱م، بیروت - لبنان: ج ۱ ص ۱۲۹ به شماره ۸۳۷؛ کنز العمال، متقی‌هندی: ج ۱۰ ص ۲۲۲ و ۲۲۳ به شماره ۲۹۱۷.

۳. مستدرک الوسائل، میرزا نوری: ج ۱۷ ص ۲۹۳ به شماره ۲۱۳۸۵.

شده تصریح نشود دروغ حدیث - اگر دروغ‌بودنش معلوم شود- به شخص روایتگر نسبت داده خواهد شد.

پس این روایت به چیزی که در روزگار ما «امانت‌داری علمی» نامیده می‌شود راهنمایی می‌کند، و نیز به پایبندی به ذکر منابع یا اشخاصی که به کلام یا نقلشان استناد شده است، تا حقوق علمی برای صاحبانش محفوظ بماند و مسئولیت کلام از عهده روایتگر ساقط شود و برعهده صاحب کلام قرار بگیرد. حال این چه ربطی به تعبد به خبر آحاد و اعتماد به روش سندی دارد؟!

روایت دوم:

کلینی با همین سند از محمد بن علی به صورت مرفوع نقل کرده و گفته است: امام صادق علیه السلام فرمود: «از دروغِ مُفْتَرَع (ساخته‌شده) پرهیز کنید.» پرسیده شد: دروغ ساخته‌شده چیست؟ فرمود: «اینکه کسی حدیثی را به تو بگوید و تو گوینده را رها کنی و آن را از کسی که گوینده به تو خبر داده است روایت کنی.»^۱

توضیح: نمی‌توان از این روایت چیزی جز امانت‌داری علمی و حفظ حقوق اشخاص و مصادره‌نکردن تلاش‌هایشان استفاده نمود. این روایت هیچ ارتباطی به حجیت خبر آحاد و رویکرد سندی ندارد.

علاوه بر آنکه سند این روایت ضعیف است و از نظر طرفداران اسناد نمی‌توان به آن احتجاج کرد. علامه مجلسی درباره این روایت گفته است:

«حدیث دوازدهم مرفوع یا ضعیف است؛ چراکه ظاهراً محمد بن علی همان ابوسمینه

است.»^۱

روایت سوم:

روایتی که دربارهٔ اختلاف قضات در حکم‌کردن وارد شده است:

کافی: محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از داوود بن حصین، از عمر بن حنظله نقل کرده است، گفت... عرض کردم پس آن دو نفر چه باید بکنند؟ فرمود: «باید به کسی از خودتان که حدیث ما را روایت کرده و در حلال و حرام ما دقت نموده و احکام ما را شناخته است نگاه کنند، و باید به حکم‌بودنش راضی شوند که من او را حاکم بر شما قرار دادم. پس وقتی به حکم ما حکم نماید و آن شخص از او نپذیرد حکم خدا را کوچک شمرده و ما را رد کرده است، و کسی که ما را رد کند خدا را رد کرده است و این در حد شرک به خداست.» عرض کردم: اگر هر مردی یک مرد از اصحاب ما را برگزیند و به ناظربودنش در حق خود راضی شود و آن دو در حکمی که می‌دهند دچار اختلاف شوند و هر دو در حدیث شما دچار اختلاف شده باشند چه؟ فرمود: «حکم آن است که عادل‌ترین و فقیه‌ترین و صادق‌ترینشان در حدیث، و با تقواترینشان حکم نماید، و به حکم آن شخص دیگر توجه نمی‌شود...»^۲

توضیح: واقعیت این است که این روایت به «مقبولهٔ عمر بن حنظله» معروف است و هیچ ارتباطی با حجیت خبر آحاد ندارد، و حتی به تعارض احادیث و روایات نیز ربطی ندارد؛ و برشمردن این روایت در باب تعارض احادیث و حجیت خبر واحد، سهل‌انگاری بزرگی است که افراد بسیاری دچارش شده‌اند، و در ترجیح اخبار با صفات راوی، به این روایت استدلال

۱. مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، علامه محمدباقر مجلسی (ت ۱۱۱۱ق)، مقدمه: سید مرتضی عسکری، استخراج و مقابله: و تصحیح سید هاشم رسولی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق / ۱۳۶۳ ش، چاپخانه: مروی، ناشر: دار الکتب

الاسلامیة: ج ۱ شرح ص ۱۸۱.

۲. کافی: ج ۱ ص ۶۷ و ۶۸.

کرده‌اند؛ اما این روایت در اصل - درصدد حل و فصل موضوعی جدا از نص شرعی است نه خود نص شرعی؛ و در واقع به تعارض حکم استنباطی از قرآن و سنت توسط قضات می‌پردازد، نه اینکه به تعارض خود متون دینی - چه قرآنی و چه حدیثی - پرداخته باشد، و تفاوت میان این دو برای هرکسی که تأمل کند روشن و واضح است؛ چراکه این روایت در خصوص قضاوت و منازعه وارد شده است؛ و نیز به دلیل این فرمایش امام صادق (علیه السلام): «حکم آن است که عادل‌ترینشان حکم کند» و «به حکم دیگری توجه نمی‌شود». ایشان (علیه السلام) فرموده است «حدیث» بلکه فرموده است «حکم»؛ و این همان حکم قضایی استنباط‌شده یا مستند به قرآن و سنت یا یکی از آن دو است، نه خود متن قرآنی یا حدیثی. ضرورتی ندارد که حتماً استناد دو قاضی مختلف در یک مسئله، متفاوت باشد؛ بلکه چه بسا اختلاف ناشی از اختلاف آنان در تفسیر و فهم یک متن باشد، و هرکدام دلالت آن متن را به شکلی که مخالف باور قاضی دیگر است در نظر داشته باشد. بر این اساس، متن می‌تواند یکی باشد و اختلاف فقط در فهم متن و تفسیر آن متن بروز کند.

برخی خاطرنشان کرده‌اند این ترجیح به واسطه عادل‌تر و مطمئن‌تر بودن، به یکی از حکم‌ها نسبت به دیگری ارتباط دارد نه به ترجیح یکی از دو روایت بر دیگری. از جمله سید شهید محمد باقر صدر که گفته است:

«دوم: در مقبوله، ترجیح با صفات و شهرت، ترجیح یکی از دو حکم بر دیگری است، نه ترجیح یکی از دو روایت بر دیگری در مقام تعارض.»

این اعتراض، نسبت به ترجیح با صفات، موجه است؛ ولی نسبت به سایر چیزهایی که در مقبوله آمده مانند ترجیح با شهرت صحیح نیست. نسبت به ترجیح با صفات به این دلیل موجه است که ما می‌بینیم صفات در مقبوله به دو حاکم نسبت داده شده است، آنجا که امام (علیه السلام) می‌فرماید: حکم آن است که عادل‌ترین و فقیه‌ترینشان در حدیث، و

باتقواتریشان حکم نماید.»^۱

و از جمله آن‌ها سید خمینی است که گفته است:

«به هر حال جایز نیست به مقبوله تمسک بسته شود تا عادل‌تر بودن و صفات بعد از آن دانسته شود، و نیز اینکه «شهرت» از «مرجحات» برشمرده شود؛ و ما نیازی به آن نداریم تا موافقت با کتاب، و مخالفت با عامه را از مرجحات قرار دهیم؛ چراکه اخبار بسیاری در این دو زمینه آمده است، و به‌زودی به آن‌ها خواهیم پرداخت.»^۲

همچنین سید خویی، که گفته است:

«این روایت از این مقام به دور است؛ زیرا ترجیحی که امام (علیه السلام) نسبت به افقه‌بودن و سایر صفاتی که در روایت آمده بیان فرموده فقط درباره دو حکم است... پس این روایت همان طور که از موضوع خودش در خصوص دو روایت متعارض فراتر نمی‌رود، به همین ترتیب نمی‌توان آن را به دو فتوای متعارض فراتر برد تا مکلف بتواند یکی از دو فتوا را انتخاب کند... نتیجه آنکه افقه‌بودن و سایر صفاتی که در روایت وارد شده است از مرجحات دو حکم هستند. پس این روایت به قضاوت بازمی‌گردد و از باب فتوا کاملاً به‌دور است.»^۳

و از جمله شیخ مظفر است:

«... با این حال آن را شاهدهی برای موضوع ما قرار نمی‌دهد و سرّ آن واضح است؛ زیرا معتبردانستن یک چیز درباره‌ی راوی - از آن جهت که حاکم است - غیر از معتبردانستن وی از آن جهت است که وی راوی و محدث است؛ و آنچه از مقبوله فهمیده می‌شود این است که شخص عادل‌تر و باتقواتر و فقیه‌تر فقط به این جهت بوده که در مقام نفوذ حکمش حاکم

۱. دروس فی علم الاصول، سید محمد باقر صدر: ج ۳ ص ۲۶۴.

۲. الرسائل، سید روح‌الله خمینی موسوی، با حاشیه‌های مجتبی تهرانی، ۱۳۸۵ق، چاپخانه: مؤسسه اسماعیلیان،

ناشر: مؤسسه چاپ و نشر و توزیع اسماعیلیان: ج ۲ ص ۷۲.

۳. کتاب الاجتهاد و التقليد، آقای خویی: شرح ص ۱۴۴.

بوده است، نه در مقام قبول روایتش.

به دلیل آنکه «افقه‌بودن» را یکی از مرجحات قرار داده است، لذا «عادل‌تر بودن» و «صادق‌تر بودن در حدیث» را مطرح می‌فرماید؛ و «افقه‌بودن» ربطی به ترجیح روایت از جهت اینکه روایت بوده است ندارد.

آری؛ مقبوله پس از آن به ترجیح روایت از آن جهت که روایت است منتقل شده، و ترجیح را با شهرت شروع کرده است. این نکته هرچند به خاطر سندبودنش برای حکم حاکم است، اما این مسئله دیگری است و غیر از ترجیح خود حکم و بیان نفوذش است.

بنابراین در مقبوله هیچ دلیلی بر ترجیح با صفات وجود ندارد... و اینکه نگارنده کافی در مقدمه کتاب خود ترجیح به صفات راوی را ذکر نکرده این استنتاج را تأیید می‌کند.»^۱

و از جمله آن‌ها شیخ ضیاءالدین عراقی است که گفته است:

«این روایت اگرچه دارای ترجیح به صفات مثل عدلیت و اوثقیت است اما نسبت به دو حکم در مقام مقدم‌داشتن حکم یکی بر دیگری است، نه نسبت به خود دو روایت؛ (لذا) پس از اینکه راوی، مساوی بودن دو حکم را در صفات و اختلافشان را در حکم ناشی از اختلافشان در برداشت فرض کرده است، امام علیه السلام او را به نگاه کردن در مستند حکمشان ارجاع داده است، و اولین مرجح در این مقام، شهرت و شاذبودن است که امام علیه السلام امر فرموده مشهور را اخذ و شاذ را ترک کنند.»^۲

چیزی که اینجا از روایت عمر بن حنظله برای ما اهمیت دارد فقط بحث مربوط به ترجیح با صفات راوی است؛ زیرا به روش‌سندی و حجیت خبر واحد تعلق مربوط می‌شود؛ و شما سخنان مشهورترین علمای معاصر را در این خصوص دیدید و اینکه دلالت مقبوله را بر ترجیح

۱. اصول الفقه، مظفر: ج ۳ ص ۲۵۱-۲۵۲.

۲. نه‌ایة الافکار، تقریر بحث آقا ضیاء بروجرودی: ج ۴ ق ۲ ص ۱۸۸.

بین راویان نفی کرده و آن را به قضاوت و ترجیح یک حکم بر حکم [دیگر] اختصاص داده‌اند، نه ترجیح یک روایت بر روایت دیگر؛ اما ادامه روایت عمر بن حنظله، در اینجا برای ما مهم نیست و فرقی نمی‌کند روی سخن در ادامه این روایت، ادامه ترجیح در خصوص حکم باشد یا به برداشت و مستند حکم منتقل شود؛ زیرا خارج از ترجیح با صفات راوی است که گاهی با آن برای حجیت خبر واحد و رویکرد سندی استدلال می‌شود.

ولی با این وجود در ادامه این روایت چیزی ندیدیم که به‌صراحت درباره ترجیح میان اخبار سخن بگوید و فقط می‌بینیم این مسئله در سؤال ابن حنظله تکرار می‌شود؛ مثلاً: «عرض کردم اگر دو خبر از شما مشهور باشند و هر دو را ثقات از شما روایت کنند» و مانند: «عرض کردم فدایت شوم به من خبر بدهید اگر دو فقیه حکم خود را از کتاب و سنت دانسته باشند و ما یکی از دو خبر را موافق عامه و دیگری را مخالف آن‌ها بیابیم، کدام خبر باید اخذ شود؟» و مانند: «عرض کردم فدایت شوم اگر دو خبر به‌طور کامل موافق آن‌ها باشد» و مانند: «عرض کردم اگر حاکمان آن‌ها موافق هر دو خبر باشند».

مشخص است سخن عمر بن حنظله برای ما حجت نیست؛ به‌خصوص پس از اینکه امام بر ذکر حکم - نه روایت - تأکید، و در پاسخ اولش درباره ترجیح فرموده است: «حکم آن است که عادل‌ترینشان حکم کند و به حکم آن دیگری توجه نمی‌شود.» و پنهان نیست تأکید امام به حکم دلالت دارد نه به خود روایت؛ یعنی امام علیه السلام فرموده است به روایت عادل‌ترین آن‌ها اعتماد می‌شود تا ترجیح روایت بر دیگری پیش بیاید؛ بلکه فرموده است: «حکم آن است که عادل‌ترینشان حکم کند.»

و امام در پاسخ دوم خود فرموده است: «به چیزی که این دو نفر از ما در این خصوص روایت کرده‌اند نگاه می‌شود؛ آن چیزی که آن‌ها به آن حکم کرده‌اند و یارانت بر آن اجماع دارند برگرفته می‌شود که همان حکم ماست، و روایت شاذ که در میان یارانت مشهور نیست رها می‌شود؛ زیرا آنچه درباره‌اش اجماع وجود دارد شکی در آن نیست.» در اینجا سید خمینی - با توجه به برداشت ظاهری - شهرت را شهرت فتوا دانسته است نه شهرت روایت. وی گفته

است:

«ظاهراً منظور از "آنچه در میان اصحاب درباره‌اش اجماع شده و مشهور واضح در میان آنهاست" شهرت فتوایی است نه شهرت روایی؛ زیرا معنای اجماع در میان آنها و مشهور نزد آنها جز این برداشت نیست؛ همان‌طور که چیزی که با این ویژگی که «تردیدی درباره‌اش نیست» توصیف می‌شود همانی است که شهرت فتوایی دارد؛ به‌طوری که در نقطهٔ مقابلش شاذ نادر قرار می‌گیرد...

اما دربارهٔ شهرت‌یافتن میان اصحاب به چیزی که مقبوله تصریح کرده است، این از مرجحات یکی از دو حجت نیست؛ چراکه دانستی منظور از آن، شهرت‌یافتن به حسب فتواست...»^۱

و امام در پاسخ سوم خود فرموده است: «به آنچه حکمش با حکم کتاب و سنت موافقت دارد و با عامه مخالفت دارد نگاه و برگرفته می‌شود، و آنچه حکمش با حکم کتاب و سنت مخالفت دارد و با عامه موافقت دارد رها می‌شود.» پس امام نفرموده است به روایتی که موافق کتاب باشد نگاه می‌شود... پس اخذ می‌شود، بلکه باز هم به ذکر حکم تأکید فرموده است نه روایت.

نتیجه:

۱. این روایت در خصوص قضاوت وارد شده است.
۲. مرجحات در این روایت، فقط برای ترجیح یک حکم بر حکم دیگر است، نه برای ترجیح یک روایت بر روایت دیگر؛ به‌خصوص در ترجیح با صفات عادل‌تر و واثق‌تر و باور‌تر و صادق‌تر بودن؛ و به این ترتیب تخصصاً خارج از بحث ما می‌شود. پس این روایت بدون وجود هیچ دلیلی - به تعارض میان احادیث و روایت تعدی نمی‌یابد.

۳. به‌رغم اینکه این روایت به‌عنوان «مقبوله» توصیف شده است، بنا به تصریح سید خوبی رحمته الله سندش ضعیف است. وی گفته است: «سند این روایت به‌دلیل عمر بن حنظله ضعیف است؛ زیرا در حق وی توثیق یا مدحی وارد نشده است؛ هرچند این روایت او مقبوله نامیده شده است، به‌طوری که گویی اصحاب آن را به‌عنوان مقبول تلقی کرده‌اند؛ اما این نیز ثابت نشده است. آری در بحث اوقات [نماز] از یزید بن خلیفه روایت شده است، گفت به امام صادق علیه السلام عرض کردم عمر بن حنظله اوقات را از شما به ما خبر داده است. امام صادق علیه السلام فرمود: بنابراین او بر ما دروغ نمی‌بندد... اگر این روایت معتبر بود نشان می‌داد این مرد بسیار موثق بوده است؛ چراکه توثیق‌کننده، خود امام علیه السلام بوده است؛ اما این روایت نیز ضعیف است؛ زیرا یزید نیز مثل عمر وثاقتش ثابت نشده است.»^۱

از آنچه تقدیم شد متوجه می‌شویم استفاده از دلالت این روایت برای حجیت خبر آحاد، همچون دست‌کشیدن بر شاخه خاردار است.

اما روایت داوود بن حصین، به احتمال قوی این روایت، قسمتی از روایت عمر بن حنظله است؛ زیرا در روایتی که مقبوله عمر بن حنظله نامیده می‌شود داوود بن حصین کسی است که از عمر بن حنظله روایت می‌کند و اینجا واسطه میان او و امام صادق علیه السلام حذف شده است. به هر حال بحث درباره آن روایت دقیقاً همان بحث درباره روایت ابن حنظله است؛ پس تکرار نمی‌کنیم. این روایت به‌صورت زیر است:

شیخ طوسی در التهذیب آورده است: محمد بن علی بن محبوب، از حسن بن موسی خشاب گفته است: احمد بن محمد بن ابونصر به من گفت: از داوود بن حصین، از امام

۱. الاجتهاد و التقليد من التنقیح فی شرح العروة الوثقی، تقریر بحث آیه الله العظمی سید ابوالقاسم خوبی، تألیف: میرزا علی غروی تبریزی، ناشر: دار الهمدانی مطبوعات قم، چاپ: سوم، ذی‌الحجه ۱۴۱۰ هجری، چاپخانه: صدر - قم، توزیع دار الانصاریان قم: ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

صادق علیه السلام دربارهٔ دو مردی که دربارهٔ دو نفر عادل اتفاق نظر دارند و آن دو را در قضاوت برای اختلافی که میان‌شان واقع شده است حاکم قرار داده‌اند پرسیدم؛ اینکه آن‌ها به آن دو عادل رضایت داده‌اند و آن دو عادل در میان خودشان دچار اختلاف شده‌اند. در این صورت حکم کدامیک از آن دو تأیید می‌شود؟ فرمود: «نگاه می‌شود به فقیه‌ترین و داناترین آن دو نسبت به احادیث ما، و باتقواترین‌شان، و حکم او اجرا می‌شود و به دیگری توجه نمی‌شود.»^۱

روایت چهارم:

شیخ طوسی در التهذیب آورده است: از او [محمد بن علی بن محبوب] از محمد بن حسین بن ذبیان بن حکیم اودی، از موسی بن اکیل نمیری، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، گفت: از امام دربارهٔ مردی سؤال شد که میان او و یکی از برادران دربارهٔ حقی نزاعی رخ داده و آن‌ها به دو مرد به‌عنوان حکم میان خودشان اتفاق نظر کرده‌اند و آن دو نفر در حکم‌شان دچار اختلاف شده‌اند. فرمود: «اختلافشان چگونه است؟» عرض کردم: حکم هرکدام به نفع کسی از آن دو طرف بوده که او را برگزیده است. فرمود: «نگاه می‌شود به عادل‌ترین و فقیه‌ترین‌شان در دین خداوند عزوجل، و حکم او اجرا می‌شود.»^۲

بحث دربارهٔ این روایت درست همانند بحث در روایت عمر بن حنظله است، و این روایت به حکم اختصاص دارد نه روایت.

روایت پنجم:

عوالی اللئالی، ابن ابی‌جمهور: ج ۴ ص ۱۳۳:

۱. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی: ج ۶ ص ۳۰۱.

۲. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی: ج ۶ ص ۳۰۱.

علامه (قدست نفسه) حدیثی مرفوع به زرارة بن اعین روایت کرده که وی گفته است: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: فدایت شوم، از شما دو خبر یا حدیث متعارض می‌آید. کدامیک را اخذ کنم؟ فرمود: «ای زراره، آنچه را در میان اصحابت مشهور شده است اخذ کن، و آن را را که شاذ و نادر است رها کن.» عرض کردم: آقای من هر دو مشهور و مروی و مأثور از شما هستند. فرمود: «سخن کسی را که از نظرت عادل‌تر و به او اطمینان بیشتری داری بگیر.» عرض کردم: هر دو عادل و پسندیده و موثق هستند. فرمود: «نگاه کن بین کدامیک موافق مذهب عامه است، آن را رهایش کن، و حدیثی را که مخالف عامه است اخذ کن؛ زیرا حق در مخالفت با آن‌هاست.» عرض کردم: چه بسا هر دو موافق یا مخالف عامه باشند، در این صورت چه کنم؟ فرمود: «در این صورت آن را که احتیاط در دینت باشد اخذ کن، و آن را که مخالف احتیاط است ترک کن.» عرض کردم: اگر هر دو موافق احتیاط یا مخالف احتیاط باشند در این صورت چه کنم؟ فرمود: «در این صورت یکی از آن دو را به اختیار اخذ کن و دیگری را رها کن.»

توضیح: این روایت هرچند درباره خود روایت بحث می‌کند نه درباره داوری و قضاوت، اما نمی‌توان با آن برای حجیت خبر آحاد یا روش سندی استدلال نمود؛ زیرا:

۱. سند این روایت بنا به اعتراف عده‌ای از علما بسیار ضعیف است؛ از جمله:
أ - محقق یوسف بحرانی. وی گفته است: «ما در غیر از کتاب عوالی اللئالی آن را نیافته‌ایم، با در نظر داشتن اینکه دچار رفع و ارسال است؛ و به نگارنده این کتاب اشکالاتی وارد شده، از جمله سهل‌انگاری در نقل اخبار، و کوتاهی، و مخلوط کردن کم‌ارزش و باارزش، و درست و نادرست با یکدیگر؛ به طوری که کسی که به کتاب مذکور واقف باشد این را می‌داند.»^۱

ب - شیخ انصاری در فرائد الاصول. وی گفته است: «این روایت هرچند اخص از اخبار تخییر است اما سندش ضعیف است و صاحب حدائق به آن و به کتاب «العوالی» و صاحبش اشکال گرفته و گفته است: «...»^۱

ج - سید خمینی رحمته الله در الرسائل گفته است: «این روایت مرسل و بسیار ضعیف است و جبرانی نیز ندارد، و جایز نیست حکمی با آن اثبات شود؛ بنابراین ما آن را از «ادله علاج» خارج کردیم. تمسک جستن به آن توسط کسی که متأخر از ابن ابی‌الجمهور است و حتی اجماعشان بر عمل به آن، جبران‌کننده آن نیست، و همانند تمسک و اعتماد قدما بر حدیث نیست؛ زیرا آن‌ها به دوره اصحاب اصول و جوامع نزدیک بودند، و اصولی در اختیار داشتند که در دسترس متأخرین نبوده است.»^۲

د - سید شهید محمد باقر صدر رحمته الله. وی درباره این روایت گفته است: «اما این مرفوعه از نظر سنندی با ارسال ساقط است، و نمی‌توان به آن تکیه نمود.»^۳ همچنین گفته است: «پس این مرفوعه از نظر سند اشکال دارد؛ زیرا در آن رفع وجود دارد. حتی گفته‌اند این روایت در کتاب‌های علامه که در دست ماست اصلاً وجود نداشته است.»^۴

ه - شیخ محمد رضا مظفر رحمته الله. وی گفته است: «روایاتی که ترجیح با صفات را ذکر کرده‌اند فقط در "مقبوله ابن حنظله" و "مرفوعه زراره" منحصر هستند که قبلاً به آن‌ها اشاره شد، و همان طور که گفتیم مرفوعه واقعاً ضعیف است؛ زیرا مرفوع

۱. فرائد الاصول، شیخ انصاری: ج ۲ ص ۱۱۶.

۲. الرسائل، خمینی: ج ۲ ص ۴۶.

۳. دروس فی علم الاصول، سید محمد باقر صدر، جلسه سوم: ص ۲۶۶.

۴. بحوث فی علم الاصول، تقریر بحث شهید سید محمد باقر صدر از سید محمد هاشمی، چاپ سوم، ۱۴۲۶ق /

۲۰۰۵م، ناشر: مؤسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی طبقاً لمذهب اهل‌البيت علیهم السلام: ج ۷ ص ۳۷۰.

و مرسل است، و کسی جز صاحب عوالی اللثالی آن را ندیده است؛ و صاحب

حدائق درباره تالیف و مؤلف گفته است: «...»^۱

۲. این روایت خبر آحاد است و استدلال با آن برای حجیت خبر آحاد، مصادره به مطلوب و دور واضح است.

۳. این روایت در خصوص تعارض اخبار وارد شده است و بدون وجود دلیل، به اخبار غیرمتعارض تعدی نمی‌کند؛ پس بر شرعی بودن مذهب حجیت خبر آحاد دلالت نمی‌کند.

۴. این روایت به اتکا به «وثاقتِ تحصیلی» دلالت می‌کند نه «وثاقتِ نقلی»؛ یعنی به وثاقتی شخصی که از معاشرت و مانند آن به دست می‌آید نه وثاقتی که مستند به نظرات علمای رجال است: «سخن کسی را بگیر که از نظر تو عادل تر است و به او بیشتر اطمینان داری.»

روایت ششم:

حرث بن مغیره از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، فرمود: «وقتی از یاران حدیث شنیدی و همه آن‌ها موثق بودند، در آسایش هستی و دست باز است تا اینکه قائم را ببینی و به او عرضه کنی.»^۲

توضیح:

۱. این روایت، آحاد مجرد از قرائن است، و هرگز با آن حجتی در پایه‌گذاری رویکرد حدیثی استوار نمی‌شود.

۱. اصول الفقه، مظفر: ج ۳ ص ۲۴۹.

۲. الاحتجاج، شیخ ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، تحقیق سید محمد باقر خراسان، ۱۳۸۶ق / ۱۹۶۶م، ناشر: دار النعمان للطباعة و النشر - النجف الاشرف: ج ۲ ص ۱۰۸ و ۱۰۹.

۲. این روایت از مراسلات احتجاج طبرسی علیه السلام است و سندش ضعیف است و از نظر قوم، حتی در کارهای عملی نیز حجت نیست چه برسد به علم.

به‌رغم اینکه درباره ضعف این حدیث به توضیح بیشتری نیاز نیست، اشکالی ندارد سخنان برخی از علما را در این خصوص یادآور شویم:

أ- سید شهید محمد باقر صدر علیه السلام گفته است: «دلالت این روایت بر تخییر، کامل ولی سندش به جهت ارسال، ساقط است.»^۱

ب- سید خوبی علیه السلام گفته است: «اشکال: علاوه بر ضعف سنّی، ارتباطی با معارضه اخبار نیز ندارد؛ بلکه ظاهر آن، امر به پذیرفتن سخن فرد ثقه است تا هنگامی که امکان ملاقات با امام علیه السلام را بیابد، و وقتی ایشان علیه السلام را ملاقات کرد ناگزیر باید آنچه را از ثقات شنیده است به حضرتش علیه السلام عرضه نماید.»^۲

به‌زودی بعیدبودن گفته‌های شهید صدر و سید خوبی خواهد آمد؛ زیرا این روایت، دلالت کاملی بر تخییر ندارد، و ظاهرش این نیست که سخن شخص ثقه را تا وقتی که امکان ملاقات با امام و پرسیدن از او را پیدا کردی، اخذ کند. این سؤال کردن برای این شخص چه فایده‌ای خواهد داشت وقتی قبل از رجوع به امام به یکی از دو خبر عمل کرده است؟! این از فراست روایات اهل بیت علیهم السلام در این زمینه به‌طور کامل به‌دور است.

۳. ظاهر این روایت نشان می‌دهد به زمان حضور اختصاص دارد نه زمان غیبت، و نیز به مشکل ملاقات با امام یا رجوع به ایشان، به‌دلیل ادامه روایت که می‌فرماید: «تا وقتی قائم را ببینی و به او عرضه کنی.» مقصود از قائم در اینجا امام هر زمانی است

۱. بحوث فی علم الاصول: ج ۷ ص ۳۴۷.

۲. دراسات فی علم الاصول، تقریر بحث سید خوبی از سید علی هاشمی شاه‌رودی، چاپ اول، ۱۴۱۹ق/ ۱۹۹۸م، چاپخانه: محمد، ناشر: مرکز‌الغدیر للدراسات الاسلامیة: ج ۴ ص ۴۰۹.

نه فقط امام محمد بن حسن مهدی علیه السلام؛ زیرا همان طور که اخبار گفته و تأکید کرده‌اند هرکدام امامی قائم به امر خدا در زمان خودش است؛ بنابراین نه شامل غیبت کبرا می‌شود و نه تکلیف کنونی ماست.

شیخ محمدرضا مظفر این نکته را ذکر کرده و گفته است:

«این خبر با فرض امکان ملاقات با امام و اخذ از ایشان وارد شده است. پس معلوم نیست شامل حال غیبت که مهم برای ما اثبات آن است. نیز بشود؛ زیرا رخصت در تخییر، مدت کوتاهی است، و مستلزم رخصت در آن تا ابد نیست، و چنین دلالتی ندارد.»^۱

۴. اگر از باب جدل کوتاه بیاییم، معتبر دانستن صفات راوی فقط پس از عرضه به کتاب و سنت است، و روایات در معتبر دانستن عرضه به قرآن و سنت متواترند؛ در حالی که نهایت آنچه از این روایت استفاده می‌شود به تعویق انداختن و توقف کردن بر اعتبار صفات است نه عمل و پذیرفتن یا تخییر، آن‌گونه که قائلین به حجیت خبر آحاد ادعا می‌کنند.

۵. بعید نیست معنای این روایت فقط به شرایطی اختصاص داشته باشد که حدیث از گروهی از مؤمنین ثقه و به‌دور از قرینه شرعیه مثل موافقت با قرآن کریم و سنت ثابت وارد شود؛ اینکه آیا در این صورت عمل به آن واجب است؟ و پاسخ آمده عمل به چنین خبری واجب نیست، و مکلف در گشایش قرار دارد تا وقتی امام معصوم را ببیند و به او عرضه نماید تا صحت و عدم صحتش را بشناسد. بنابراین این روایت نه فقط مانعی برای وجوب تعبد به خبر واحد است، بلکه از وجوب تعبد به خبری که چندین ثقه روایت می‌کنند و چیزی جز وثاقت راویان درباره‌اش احراز نشده باشد نیز منع می‌نماید.

۶. این روایت دو احتمال را در خود دارد: اول اینکه در خصوص «تعارض» وارد شده باشد؛ زیرا به نظر می‌رسد این روایت پاسخ به پرسشی است که در روایت ذکر نشده است؛ و دوم اینکه درباره پذیرفتن خبر اصحاب ثقه بوده است.

با فرض اینکه درباره تعارض وارد شده است گشایش و فراخی در آن (تو در گشایش هستی) به معنای ترک عمل به یکی از دو متعارض تا زمان ملاقات امام و پرسیدن از ایشان است، و در این صورت گفتن «همه آن‌ها ثقه هستند» مرجح وثاقت در تعارض اخبار را سست و تضعیف می‌کند؛ یعنی اگر وثاقت ارزشی داشت در ترجیح یکی از دو خبر با تبعیت از شخص ثقه‌تر مثلاً یا با تخییر به عمل به یکی از دو متعارض تأثیر می‌گذاشت. پس معنای کلام این گونه می‌شود: عمل به اخبار متعارض ترک می‌شود حتی اگر روایانش ثقه باشند؛ و این اعتبار وثاقت را در اینجا ضعیف و سست می‌کند نه تقویت که غالباً چنین توهم می‌کنند.

اینکه گشایش و در آسایش بودن به معنای عدم وجوب یکی از دو خبر است، با عبارت پایانی روایت تقویت می‌شود که فرموده است: «تا زمانی که قائم را ببینی و به او عرضه کنی»؛ زیرا «اخبار علاج» که به ملاقات با امام و عرضه به ایشان ارجاع می‌دهند فقط به معنای عدم وجوب یکی از دو متعارض بر مکلف هستند. حال اگر تکلیف، تخییر میان دو متعارض باشد پس عرضه به امام برای چه خواهد بود؟ این وضعیت فقط مخصوص روایاتی است که به تعویق‌انداختن و توقف کردن و عرضه به امام حواله داده‌اند؛ مثل انتهای روایت عمر بن حنظله: «اگر این طور بود آن را به تعویق بینداز تا وقتی امامت را ملاقات کنی؛ زیرا توقف در شبهات بهتر از افتادن در هلاکت است.»

و مانند روایت سماعة بن مهران از امام صادق (علیه السلام): «به هیچ کدام از آن دو عمل نکن تا وقتی صاحب را ببینی و از او سؤال کنی.»

و روایت عبدالله بن بکیر از مردی از امام باقر (علیه السلام): «و در غیر این صورت در آن توقف کنید، و سپس به ما عرضه کنید تا برایتان بیان شود.»

۲۴۶ مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - ارزش ذاتی متن دینی

و مانند روایت جابر از امام باقر علیه السلام: «و اگر امر بر شما مشتبه شد در آن توقف و آن را به ما بازگردانید تا چیزی را که درباره آن برای ما شرح داده شده است برایتان شرح دهیم.»

و روایت امام کاظم علیه السلام: «و آنچه را ندانستید به ما عرضه کنید.»

و مانند روایت سماعه از امام صادق علیه السلام: «به تعویق بیندازد تا وقتی کسی را ملاقات کند که به او خبر بدهد. پس او در گشایش و آسودگی است تا وقتی وی را ملاقات نماید.»

اما اگر تکلیف «تخیر» بوده باشد، دلیلی برای حواله‌دادن به دیدن امام و عرضه به او نخواهد بود؛ همان طور که در روایت حسن بن جهم از امام رضا علیه السلام آمده است: عرض کردم دو مرد دو حدیث مختلف برای ما می‌آورند و هر دو ثقه هستند و ما نمی‌دانیم کدام یک درست است. فرمود: «وقتی ندانی، در گشایش و آسودگی هستی که به هر کدام عمل کنی.»

پس مادام که تکلیف، تخیر میان دو متعارض باشد امام او را به توقف یا به تعویق انداختن یا دیدن معصوم و عرضه به ایشان ارجاع نمی‌دهد؛ زیرا معنای ارجاع‌دادن در امور مشتبه، به معنی مراجعه به معصوم برای شناخت صحیح از میان دو متعارض است تا به «درست» عمل شود. پس چگونه او می‌تواند پیش از مراجعه به معصوم به یکی از آن دو عمل کند؟!

از آنچه گذشت ناستواری سخن سید شهید صدر رحمته الله علیه مشخص می‌شود؛ اینکه وی گفته است: «استدلال با آن برای تخیر، مبتنی بر گشایش و حق انتخاب در اخذ به این حدیث یا آن حدیث است.»^۱

معنای «فراخی و گشایش» فقط در «تخیر» خلاصه نمی‌شود؛ بلکه این واژه معنای دیگری هم دارد که عبارت است از برائت ذمه از عمل به یکی از دو متعارض، تا زمان ملاقات امام و شناخت دقیق تکلیف.

بنابراین عبارت «همه آن‌ها ثقه هستند» هیچ اثر خاصی را برای وثاقت راویان به دنبال نداشته است، و مکلف در فراخی و آسایش قرار دارد و هیچ‌کدام از دو خبر در حقیقت واجب نخواهد بود تا وقتی که امامش را ملاقات کند و درست آن مسئله برایش شرح داده شود.

اگر گفته شود: فراخی و گشایش به سبب وثاقت راویان وارد شده است، و اگر یکی از دو متعارض ضعیف‌السند بود تکلیف این است که خبر ضعیف‌السند ساقط شود و فقط به روایت ثقه عمل شود؛ می‌گوییم:

ا - این فقط یک فرضیه است و موجب آرامش نفس انسان نمی‌شود؛ زیرا روایات و سیره اهل بیت از چنین مرجحی خالی هستند، و هرگز ثابت نشده است ائمه علیهم‌السلام به ترجیح با صفات راوی ارشاد کرده باشند، و اجماع روایات به تأکید بر عرضه به کتاب و سنت و مذاهب عامه بوده است.

ب - محتمل بودن این فرض به معنای قطعی بودن نیست؛ زیرا احتمال دیگری در برابر آن وجود دارد که پیش‌تر گفته شد. ما اگر از باب جدل کوتاه بیاییم و قول به ظنی بودن دلالت بر ادعا را بپذیریم، دلالت قطعی ممنوع است و ضرورت اقتضا می‌کند نمی‌توان بر چنین ظنیات و احتمالاتی روش یا رویکردی حدیثی بنا نمود.

ج - اگر از روی جدل کوتاه بیاییم و بپذیریم که می‌توان به این فرض اعتماد کرد، در این صورت فقط به حالت تعارض و درباره یک حالت از حالت‌های تعارض اختصاص خواهد داشت نه همیشه؛ و این بعد از عدم امکان ترجیح با مرجحات ثابت شده و مشهور است؛ مثل موافقت با قرآن و سنت؛ و اینکه اثر مترتب بر وثاقت عبارت است از توقف و احاله به ملاقات با امام و پرسش از ایشان؛ اما این چه ربطی به حجیت خبر آحاد و روش‌سندی دارد که درباره‌اش نظر داده می‌شود؟!

۷. اما اگر این روایت در پذیرفتن خبر اصحاب ثقه وارد شده باشد ظاهر آن نشان می‌دهد خبر مستفیض یا مشهور از مؤمنان ثقه اراده شده است؛ زیرا امام علیه‌السلام فرموده است:

«وقتی از اصحاب حدیث شنیدی و همه آن‌ها ثقة بودند»؛ پس این روایت در پذیرفتن

خبر جماعتی با مراعات چند قید یا شرط است:

أ - شرط «شنیدن»؛ و می‌تواند ادعای شنیدن شخصی از راویان باشد، به دلیل اشاره مضمون روایت به این نکته.

ب - «امامیه» بودن. این شرط از تعبیر «اصحاب» دانسته می‌شود، و با وجود این شرط «حدیث موثق» آن خارج می‌شود.

ج - «وثاقت»؛ و این در همه راویان خبر شرط است؛ زیرا فرموده است: «وهمه آن‌ها ثقة باشند»، و بدیهی است این یک تأکید است.

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید این روایت، از استدلال به حجیت خبر آحاد و روش سندی به‌دور است؛ چراکه تفسیر آن به اراده خبر ثقة مفرد - که موضوع حجیت خبر واحد است - سخت و دشوار می‌نماید.

سید مرتضی حسینی فیروزآبادی در «عناية الاصول» این نکته را خاطر نشان کرده و گفته است:

«شیخ در اینجا و "المصنف في التعادل و التراجيح" این حدیث شریف را از اخبار علاجیه برشمرده، و ظاهراً توجیهی جز این نداشته که صاحب الوسائل آن را در باب وجود جمع میان احادیث مختلف ذکر کرده است، و همان‌طور که می‌بینید هیچ توجیهی برای آن وجود ندارد؛ زیرا اصلاً در این حدیث شریف هیچ چیزی نیست که دلالتی بر آن داشته باشد. آری، این روایت درباره حجیت خبری است که گروهی از اصحاب که همه‌شان ثقة هستند بیان داشته‌اند، و درباره خبری که یک ثقة روایت کند چیزی نمی‌گوید؛ و این یعنی - همان‌طور که مشخص است - هیچ ارتباطی به باب تعارض ندارد.»^۱

۱. عناية الاصول فی شرح كفاية الاصول، سید مرتضی حسینی فیروزآبادی، چاپ هفتم، ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶، ناشر: منشورات فیروزآبادی - قم: ج ۳ ص ۲۳۹.

و سید شهید محمد باقر صدر گفته است:

«این فرمایش امام علیه السلام «همه‌شان ثقة باشند» دلالت دارد بر اینکه وثاقت همه راویان در حکم به گشایش و راحتی دخیل است.»
تا اینکه می‌گوید:

«و از ظهور این روایت در اینکه وثاقت همه در حکم به گشایش دخیل است بعید نیست.»^۱

۸. روایتی درباره جزئیات مسئله اختلاف اخبار و بیان مقصود از تخییر و گشایش در هر چیزی وارد شده است. این روایت تصریح می‌فرماید گشایش و تخییر و ترخیص فقط در اختلاف اخبار در مستحبات و مکروهات است، نه در واجبات و محرّمات: شیخ صدوق در العیون با سند خود از امام رضا علیه السلام^۲ روایت کرده است که حضرت فرمود:
«... پس آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله به صورت «نهی تنزیهی» (نهی کراهت) یا «امر استحبابی»

۱. بحوث فی علم الاصول: ج ۷ ص ۳۴۷.

۲. سید محمد سعید حکیم درباره سند این روایت در کتاب خود المحکم فی اصول الفقه: ج ۶ ص ۲۳۹ و ۲۴۰ گفته است: «و سندش خالی از اعتبار نیست؛ زیرا رجالش صحیح یا موثق اند به جز محمد بن عبدالله مسمعی که صدوق در حق او پس از نقل این خبر گفته است: «شیخ ما محمد بن حسین بن احمد بن ولید درباره محمد بن عبدالله مسمعی راوی این حدیث نظر خوبی نداشت. من این خبر را فقط به این دلیل در این کتاب آوردم که در کتاب الرحمة بود و من آن را برای وی قرائت کردم و او انکار نکرد و برایم روایت نمود.»

و چون نظر خوبی نداشتن خالی از اجمال نیست زیرا ممکن است ناشی از چند جهت باشد، به طور مثل غلو و اعتماد به مرسلات، و منافاتی با وثاقت نداشته باشد با این وجود از ظاهر حال ابن الولید در اعتماد بر حدیثش خارج نمی‌شود؛ زیرا در چیزی که از رجال کتاب نوادر الحکمة از او حکایت شده، استثنا نگردیده است؛ به خصوص با توجه به تصریح صدوق در کلام پیشینش درباره روایت ابن الولید درباره حدیث مذکور، که ظاهراً به او اعتماد کرده و آن را از کتاب الرحمة روایت کرده و در الفقیه تصریح کرده است که این کتاب از کتاب‌های مشهور و مورد اعتماد و مرجع است.»

آمده است - که عمل به آن حرام نیست، یا ترک آن واجب نیست و در فعل و ترک آن پیامبر رخصت فرموده. هرگاه از جانب ما دو خبر هم‌زمان به شما می‌رسد که یکی به چیزی امر کرده و دیگری از آن نهی کرده، و راوی هیچ‌کدام از دو خبر را انکار نکرده است، اگر هر دو خبر به اتفاق ناقلین صحیح معروف باشند، در این صورت واجب است یکی از آن‌ها یا هر دو اخذ شود، یا به هرکدام که بخواهی تمسک جویی می‌توانی و رخصت داری، و این از بابت تسلیم‌بودن به فرمایش رسول خدا ﷺ و بازگرداندن علم آن به ایشان و به ماست؛ زیرا کسی که تسلیم‌بودن را از روی عناد و انکار بر رسول خدا ﷺ ترک کند به خداوند عظیم مشرک خواهد بود... و آنچه در سنت نهی تنزیهی یا کراهتی آمده است و در مقابل خبری مخالف آن وارد شده، پس این رخصتی است در آنچه رسول خدا ﷺ از آن نهی کرده و آن را ناخوشایند دانسته، و آن را حرام و ممنوع ندانسته. در اینجا است که به هر دو خبر می‌توان تمسک جست و اختیار با خود شخص است؛ زیرا هر دو از پیامبر خداست و این از باب تسلیم و متابعت و بازگشت به رسول خدا ﷺ است؛ و آنچه را که در آن هیچ‌کدام از این وجوه را نیافتید علم آن را به ما بازگردانید و ما به آن اولاتریم، و از پیش خود و با رأی خود چیزی نگویید. و بر شما باد به دقت و بررسی و توقف [در مشتهبات]؛ و شما باید در طلب حقیقت در جست‌وجو باشید تا توضیح و بیان از جانب ما به شما برسد.»^۱

از این روایت دو نکته دانسته می‌شود که در اینجا به بحث ما اختصاص دارد:

نکته اول: این روایت اخص از مدعای قائلین به حجیت خبر آحاد است، و به روایات تخییر و تریخیص در مستحبات و مکروهات اختصاص دارد نه فرایض اوامر و نواهی واجب؛ و مکروهات و مستحبات اساساً واجب نیست مراعات شوند، و رخصت در این‌ها بدعت در دین خداوند متعال یا مخالفت با فرایض کتاب و سنت نیست. پس مکلف از میان تعارض چه (الف)

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ابوجعفر صدوق محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (ت ۳۸۱ق)، تصحیح و شرح و مقدمه شیخ حسین اعلمی، ۱۴۰۴ق / ۱۹۸۴م، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت - لبنان، ج ۲ ص ۲۲-۲۴.

را اختیار کند و چه (ب) را، مؤاخذه نمی‌شود؛ زیرا از فرایض واجب نیست؛ و این به‌هیچ‌وجه با مصلحت قائلین به حجیت خبر آحاد هم‌خوانی ندارد.

نکته دوم: این روایت بر اتفاق نظر راویان ثقة نیز تأکید کرده است همان‌طور که در روایت محل بحث عبارت «همه ثقة باشند» آمده است، و این منطبق با اخبار مستفیض یا مشهوری است که برای صحت و ثبوتشان اتفاق نظر وجود دارد؛ نکته‌ای که خبر واحد را تخصصاً خارج از موضوع این روایت قرار می‌دهد. به فرمایش امام رضا علیه السلام دقت کنید: «هرگاه از جانب ما دو خبر هم‌زمان به شما می‌رسد که یکی به چیزی امر کرده و دیگری از آن نهی کرده، و راوی هیچ‌کدام از دو خبر را انکار نکرده است، اگر هر دو خبر به اتفاق ناقلین صحیح معروف باشند، در این صورت واجب است یکی از آن‌ها یا هر دو اخذ شود، یا به هرکدام که بخواهی تمسک جویی می‌توانی و رخصت داری، و این از بابت تسلیم‌بودن به فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله، و بازگرداندن علم آن به ایشان و به ماست.»

بحث و بررسی دیگر روایاتی که با آن‌ها پنداشته‌اند برای حجیت خبر واحد استدلال کرده‌اند پیش‌تر گذشت و لازم نیست دوباره تکرار کنیم. و روشن شد روش‌سندی صرفاً روشی یا ادله‌ای التقاطی است، و ما اخباری که گویای تأسیس و قاعده‌مند کردن آن باشد پیدا نمی‌کنیم، و اخباری نیافته‌ایم که دلالت صریحی بر این روش داشته باشد، و تکلف و سختی بسیاری را در کسی که می‌خواهد این روش مورد ادعا را اثبات کند مشاهده می‌کنیم؛ و چیزی را که تشنه را سیراب کند ما مشاهده نمی‌کنیم؛ برخلاف وضعیت روایات عرضه به کتاب و سنت که چگونه به ضرس قاطع و با دلالت قطعی در جهت پایه‌گذاری و قانون‌مند کردن و قاعده‌سازی آمده‌اند؛ و به قول معروف: «حق روشن است، و باطل مبهم.»^۱ شاعر گفته است:

۱. الحقُّ أبلجٌ، والباطل لَجَجٌ.

حق روشن است و معالشی پنهان نیست همچون خورشید در نور و روشنی آشکار می‌شود

و شاعر دیگر گفته است:

حق روش است و راهش منحرف نمی‌شود و حق را خردمندان می‌شناسند

پس ما هیچ‌کدام از قائلین به روش سندی را نیافتیم که دلیلی قابل اتکا بیاورد؛ تفاوتی نمی‌کند قائل به آن از اهل سنت بوده باشد یا از شیعه. پس چاره‌ای ندارم جز اینکه بگویم: این شکاف بسیار بزرگ است و وصله آن‌ها کوچک. پس جای تعجب ندارد که هرکسی را که برای اثبات رویکرد سندی و حجیت خبر آحاد تیری پرتاب کرده است می‌بینیم دچار تکلف و سختی و تحکم آشکار شده است.

اما آن‌هایی که در منظور کردن روش سندی به‌عنوان ویژگی‌های اسلام حيله‌گری می‌کنند و مردم را به این توهم می‌اندازند که روش سندی یک مزیت و منقبت اسلامی است^۱ به آن‌ها پاسخ داده می‌شود:

۱. ابن‌الصلاح عثمان بن عبدالرحمان شهرزوری (ت ۶۴۳ق) در کتاب خود مقدمه ابن‌الصلاح فی علوم الحدیث، تعلیق و شرح و تخریج: ابو عبدالرحمان صلاح بن محمد بن عویضة، چاپ اول، ۱۴۱۶ق / ۱۹۹۵م، ناشر: دارالکتب العلمیة، بیروت - لبنان ص ۱۵۵ گفته است: «اصل اسناد اولاً یک خصوصیت برتر از خصوصیت‌های این امت، و سنت بالغه‌ای از سنت‌های تأکیدشده است که از چندین نفر از عبدالله بن مبارک برای ما روایت شده است و او گفته است اسناد از دین است و اگر اسناد نبود هرکس هرچه می‌خواست می‌گفت.»

و ابوحاتم محمد بن ادريس رازی در الجرح و التعديل: ج ۲ ص ۱۵ گفته است: «از زمانی که خداوند آدم را آفرید در هیچ‌یک از امت‌ها امانت‌دارانی وجود نداشت که آثار رسولان را حفظ کند جز در این امت.

اسناد یکی از ویژگی‌های این امت و سنت بالغه‌ای از سنت‌های تأکیدشده است، و هیچ‌یک از امت‌های قدیم و جدید اسناد متصلی نداشته است، و آن‌ها فقط صحیفه‌هایی در دست دارند، و اخبار خود را با کتاب‌هایشان مخلوط کرده‌اند. از ابن‌سیرین نقل شده است: گفته می‌شد این احادیث همان دین هستند؛ پس دقت کنید آن‌ها را از چه کسی اخذ می‌کنید.»

اسلام از چنین ویژگی‌های ساخته و پرداخته‌شده‌ای که هیچ اصل و ریشه‌ای در اسلام ندارند بی‌نیاز است؛ و اگر «حجیت‌اسناد» منقبتی برای اسلام بود رسول اسلام آن را ذکر و بر آن تأکید می‌فرمود؛ همان کسی که در دغدغه‌داشتن برای امت و آینده‌امت تا روز قیامت به‌شدت نگران بود، چگونه از این کار غفلت می‌ورزد؟!

بخش دوم: مشروعیت بدگویی از راویان مسلمان

بخش دوم از مبحث مشروعیت روش‌سندی، به مشروعیت نقد احوال مسلمانان و برملا کردن عیوبشان و وارد آوردن اتهام و اظهارنظر و گمانه‌زنی و دروغ‌پردازی و کسر شأن آن‌ها در برابر مردم می‌پردازد.

نهایت استدلال اصحاب رویکرد‌سندی این است که نقد حال راویان، از غیبت حرام استثنا شده است؛ زیرا مصلحت اسلام و مسلمین به این کار بستگی دارد، تا از این طریق کذاب‌ها و منافقین و ضعیفان در حدیث شناخته شوند، و مردم از آن‌ها پرهیز کنند و فریب روایاتشان را نخورند؛ و با جواز جرح در مرافعات و مشورت و هم‌فکری و مانند آن‌ها سخنانی به هم بافته‌اند.

شیخ جعفر سبحانی گفته است:

«پنجم: رسواکردن مردم در این علم: علم رجال علم منکری است که باید از آن پرهیز کرد؛ زیرا مردم را رسوا می‌کند، در حالی که ما از تجسس در عیوب مردم نهی، و به چشم‌پوشی و پوشاندن امر شده‌ایم.

در پاسخ به آن باید گفت:

اول: [این اشکال] با باب مرافعات نقض می‌شود؛ زیرا فرد منکر می‌تواند شاهد مدعی را جرح و تکذیب نماید؛ و در مشورت نیز به ذکر عیوب امر شده‌ایم؛ و نیز در دیگر مواردی که غیبت‌کردن در آن‌ها جایز است.

دوم: حفظ احکام الهی مهم‌تر از حقوقی است که به آن‌ها اشاره شده است.

به‌علاوه اگر تحقیق و تفحص از راویان، کاری ناپسند بود پس چرا خود خداوند سبحان هنگام شنیدن خبری، به درنگ و تحقیق فرمان داده است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ (اگر فاسقی خبری برایتان آورد تحقیق کنید). (حجرات، ۶)

این امر اگرچه در رابطه با تحقیق درباره فرد فاسق آمده است اما فرد مجهول را نیز شامل می‌شود؛ به‌خاطر علتی که در ادامه آیه وارد شده است: ﴿أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُكُمْ عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾ (تا مبادا با جهالت به مردمی آسیب برسانید و بر کرده خود پشیمان شوید). احتمال آسیب‌رساندن به مردم از روی جهالت فقط به کسی که فسقش معلوم است اختصاص ندارد؛ بلکه بدیهی است. فردی را که این احتمال درباره‌اش وجود دارد نیز شامل می‌شود.^۱

پاسخ:

۱. بافتن چنین سخنانی به یکدیگر با استفاده از باب مرافعات و جرح شهود و مشورت و مانند آن‌ها تام و درست و توجیه‌پذیر نیست؛ زیرا از سوی شارع برای این استثناها تصریح شده است، و جایز نیست بدون وجود دلیل شرعی به فراتر از این‌ها تعدی داده شود. ما برای حرمت غیبت، دلیل قطعی عام در دست داریم، و وقتی تخصیص‌دهنده‌ای می‌آید تا برخی از مصادیق غیبت را استثنا کند هرگز به‌معنای منتفی‌شدن «عموم دلیل» در دیگر موارد نیست؛ بلکه شامل‌بودن این عموم دلیل نسبت به همه چیزهایی که به‌واسطه دلیل خارج نشده‌اند همچنان باقی می‌ماند.^۲

۱. کلیات فی علم الرجال، شیخ جعفر سبحانی، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق، چاپخانه: مؤسسه نشر اسلامی، ناشر: مؤسسه نشر اسلامی تابع جامعه مدرسین قم مشرفه: ص ۴۰.

۲. مراجعه کنید به: اصول الفقه، شیخ محمدرضا مظفر: ج ۱ ص ۱۹۷ تا ۱۹۹.

حال این دلیل برای استثناکردن غیبت مسلمان‌ها [از حکم عمومی غیبت] به منظور پذیرفتن یا رد روایتشان کجاست؟

۲. شیخ سبحانی مسئله را به‌طور کامل معکوس جلوه داده و گفته است: «حفظ احکام الهی مهم‌تر از حقوقی است که به آن‌ها اشاره شده است»!

اولویت حفظ دین اقتضا می‌کند دین به اقوال و نظرات مردم واگذار نشود؛ به‌طوری که شرع از کسی که مردم توثیقش می‌کنند اخذ شود و روایت کسی که مردم به او طعنه می‌زنند و جرحش می‌کنند محکوم به ضعف گردد، و به این ترتیب دین به‌طور کامل پیرو مجالس غیبتی بشود که برای ساقط کردن مسلمان‌ها و انگشت‌نما کردنشان برپا می‌شود!

فقط تأملی ساده اقتضا می‌کند یک چیز هر قدر مهم‌تر و بزرگ‌تر باشد شایسته‌تر و محطاناته‌تر آن است که تا حد امکان از قیمومت انسان‌های غیر معصوم دور شود، نه اینکه وضعیت واژگونه گردد؛ تا آنجا که بگوییم خداوند اجازه قذح در مرافعات و مشورت‌ها و امور اجتماعی مشابه را داده است، و اینکه جواز قذح اولویت دارد، تا به این ترتیب طریق و راهی برای پذیرفتن یا نپذیرفتن احکام شرع پایه‌گذاری شود! در قذح به شهود و هنگام مشورت، احتمال خطا و دروغ و افترابی که از روی طمع‌ورزی یا تعصب یا فراموشی و توهم ایجاد شود وجود دارد، و اگرچه شارع در امور اجتماعی و دنیوی اجازه آن را داده است، اجازه آن برای پایه‌گذاری روشی که حاکم و مسلط بر دین و شریعت باشد با احتیاط و حفظ شریعت هم‌خوانی ندارد؛ درست مثل تلاش و توجه شما به‌عنوان مثال- برای حفظ یک حیوان که دقیقاً مثلاً سعی و تلاش شما برای حفظ یک انسان مقدس نیست، و تدابیری که برای حفظ یک حیوان به کار برده می‌شود هرگز سزاوار نیست برای حفظ انسان مقدس نیز به آن‌ها تکیه شود مادام که احتمال بروز شکاف و نفوذ در آن تدابیر وجود داشته باشد.

پس روشن شد مسئله در نظر شیخ سبحانی عملاً خلط و وارونه شده است؛ و اینکه احتیاط و اولویت اقتضا می‌کند تساهل و تسامح در دین همانند تسامح و تساهل با موضوعات پایین‌تر

از آن مثل امور اجتماعی و دنیوی و مشابه آن‌ها نباشد.

۳. این گفته شیخ سبحانی بسیار شگفت‌انگیز است: «به‌علاوه اگر تحقیق و تفحص از راویان، کاری ناپسندی بود پس چرا خود خداوند سبحان هنگام شنیدن خبری به درنگ و تحقیق فرمان داده است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ (اگر فاسقی خبری برایتان آورد تحقیق کنید).»

میان مدلول این آیه شریف با جواز قدح و انگشت‌نما کردن راویان چه ارتباط و ملازمی وجود دارد؟! این آیه درباره فاسقی صحبت می‌فرماید که فسقش تحقق یافته و شناخته شده است، نه اینکه به تفتیش و تفحص و کاوش از احوال مردم و انگشت‌نما کردن و بر ملا کردن فسق آن‌ها ترغیب فرموده باشد؛ میان این دو، تفاوت روشن و بنیادین وجود دارد و ثبوت فسق فقط به تفحص و کاوش خلاصه نمی‌شود؛ بلکه گاهی فاسق متجاهر به فسق است و فسق خود را علنی می‌کند، یا اینکه خودش بدون قصد و عمد، عامل رسوایی و نمایش فسق خودش می‌شود، یا اینکه برخی از اهل زمانش با انگشت‌نما کردن او در حالی که سعی می‌کند فسق خودشان را پنهان کند گناه می‌کنند، یا حوادث و قرائنی پشت سر یکدیگر ردیف می‌شوند و فسق او برای مردم به‌صورت عینی - نه تعیینی - ثابت می‌شود، و نیز دیگر اسباب و عواملی که از شرعیت قصد تحقیق و تفحص به‌دور هستند.

به‌علاوه فاسق در این آیه به «کاذب» تفسیر شده است^۱ و نسبت میان این دو عموم مطلق

۱. در معانی الاخبار، شیخ صدوق ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (ت ۳۸۱ق)، تصحیح و شرح: علی‌اکبر غفاری، ۱۳۷۹ق / ۱۳۳۸ش، ناشر: مؤسسه نشر اسلامی تابع جامعه مدرسین قم مشرفه، ص ۲۹۴ آمده است: روایت زید شحام، وی گفته است: از امام صادق (علیه السلام) درباره رفت و فسوق و جدال سؤال کردم. فرمود: «رفت یعنی جماع؛ و فسوق یعنی کذب و دروغ. آیا این فرمایش خداوند عزوجل را نشنیده‌ای: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک واریس کنید، مبادا از روی نادانی به گروهی آسیب برسانید)؛ و جدال یعنی شخصی بگوید: نه به خدا قسم، آری به خدا قسم، و نیز ناسزای شخصی به شخصی دیگر.»

است؛ یعنی هر فاسقی کاذب نیست؛ زیرا اسباب و عوامل فسق متعدد و مختلف‌اند و فقط به کذب خلاصه نمی‌شود. پس این حذر و تحقیق، به‌خبر فرد کاذب اختصاص دارد نه هر فاسقی؛ و می‌دانیم اغلب مواد جرح و تعدیل شامل فسق به‌معنای سایر گناهان و انحراف اعتقادی و مانند آن‌هاست، و ندرتاً به حکم کذب بر راویان منجر می‌شود.

به هر حال امر به تحقیق و تفحص در خبر فاسق یا کاذب، مستلزم تحقیق و تفحص و بررسی و جست‌وجو از احوال راویان نیست؛ زیرا ثبوت کذب یا فسق فقط به آن خلاصه نمی‌شود؛ و روشن است ملازمه در اینجا فرع بر انحصار است.

۴. عده‌ای به این روایت رسول خدا ﷺ استدلال کرده‌اند که دربارهٔ مردی فرمود: «فرزند عشیره چه بد است، یا مرد عشیره چه بد است.»^۱ و وقتی فاطمه دختر قیس دربارهٔ ازدواج با معاویه بن ابوسفیان و ابوجهم از حضرت مشورت خواست به او فرمود: «اما ابوجهم عصایش را از گردنش بر زمین نمی‌نهد، و اما معاویه ولگردی است که هیچ مالی ندارد. با اسامة بن زید ازدواج کن.»^۲

با این ادعا که این حدیث دلیلی برای جواز جرح راویان است؛ زیرا پیامبر خدا محمد ﷺ این کار را انجام داده و دربارهٔ بعضی از مردم، سخنانی در جرح و نکوهش و کسر شأنشان بیان فرموده است.

بنده عرض می‌کنم:

أ- هیچ کدام از دو گفته نقل‌شده از رسول خدا ﷺ دربارهٔ راویان و روایت نیست؛ پس هیچ ارتباطی با رویکرد سندی ندارد؛ و روشن است این دو روایت تخصصاً خارج از بحث ماست.

۱. صحیح مسلم: ج ۸ ص ۲۱.

۲. صحیح مسلم: ج ۴ ص ۱۹۵.

ب - آشکار کردن عیوب به هنگام مشورت درباره ازدواج و مانند آن را شرع اجازه داده؛ پس این موضوع، تخصیصاً خارج از حکم غیبت است، و حتی گاهی گفته شده است تخصیصاً خارج هستند؛ به این دلیل که مشورت و مراعات و مانند آن‌ها اساساً از مصادیق موضوع غیبت حرام نیستند. در این موضوعات دو احتمال وجود دارد: اول اینکه از مصادیق غیبت حرام‌اند ولی از حرمت استثنا شده‌اند؛ دوم اینکه اساساً داخل در موضوع غیبت حرام نیستند؛ یعنی موضوع غیبت عبارت است از اینکه برادرت را با چیزی ذکر کنی که کراهت داشته باشد، در حالی که شرع اجازه نداده است. پس آنچه شرع اجازه داده باشد موضوعاً خارج است، نه حکماً.

ج - استدلال به قدح رسول خدا محمد ﷺ برای توجیه قدح شخصی دیگر درست نیست؛ زیرا این قیاسی مع الفارق و اساساً مردود است؛ به این دلیل که پیامبر ﷺ معصوم است و فقط از روی واقعیت و حکمت قدح می‌فرماید، و ما قطعاً و یقیناً می‌دانیم قدح و جرحی که ایشان ﷺ نسبت به عده‌ای انجام می‌دهد هرگز از موارد غیبت حرام نیست؛ ولی چنین قطع و یقین درباره کسی که نیازمند عصمت است و اختیاری در تشریح ندارد وجود ندارد؛ لذا چنین استدلالی از پایه و اساس ویران است.

همچنین چه بسا گفته می‌شود اساساً قدحی که معصوم انجام می‌دهد از مصادیق غیبت حرام نیست؛ بلکه هنگام محقق شدن «متعین»^۱ است؛ زیرا معصوم به حدود و قیود غیبت آگاه است، و نیز از انطباق و عدم انطباق آن بر مصادیق خارجی اش اطلاع دارد. پس چه بسا کسی که معصوم درباره اش سخن گفته است حقیقتاً مؤمن نباشد هرچند تظاهر به ایمان کند، و چه بسا متظاهر به فسق باشد و حدود خداوند متعال را سبک بشمارد؛ و چه بسا منع و

۱. تعین، اصطلاحی در فلسفه و کلام و عرفان اسلامی است ... تعین در لغت به معنای مخصوص شدن چیزی از میان چیزها، به یقین دیدن کسی یا چیزی، حصه و بهره و هرچیز مخصوص به کسی است ... تعین در فلسفه و کلام به معنای امری است که یک شیء با آن منفرد می‌شود و از بقیه چیزها امتیاز پیدا می‌کند؛ به طوری که دیگر اشیا در آن هیچ‌گونه اشتراکی ندارند. (مترجم، منبع: سایت ویکی‌فقه)

بازداشتن معصوم از فسق و عصیان وی منحصر در نشان‌دادن عیوبش باشد؛ و گاهی مصلحتی به برملا کردن عیوب وی بستگی دارد، و نیز دیگر اسباب و علت‌هایی که سپردن تعیین و مشخص کردن آن‌ها برای مردم ایمن از خطا نیست؛ چراکه آن‌ها نیازمند عصمت هستند.

نتیجه اینکه قدح معصوم الزامی ندارد که حتماً از استثناهای غیبت حرام باشد، و حتی چه بسا اساساً جزو موارد غیبت نباشد. قدح معصوم توجیه‌کننده قدح توسط شخص دیگر نیست؛ زیرا ما قطعاً و یقیناً می‌دانیم معصوم علیه السلام توسط خداوند از محارم خدا محفوظ است؛ در حالی که چنین ایمنی‌ای در دیگران فراهم نیست. پس همان طور که تقریر شده است - این طور نیست که هرچیزی که برای معصوم جایز است برای دیگری هم جایز باشد.

۵. اما اینکه ادعا کرده‌اند «جرح راویان» از «غیبت حرام» مستثنا شده است، با این استدلال که مصلحت اسلام و مسلمین متوقف بر آن است، تا به این ترتیب کذاب‌ها و منافقین و ضعیفان در حدیث شناخته شوند و مردم از آن‌ها پرهیز نمایند و فریب روایاتشان را نخورند!

درباره آن باید گفت:

أ - این روش اگر مشروع، و در پایداری و حفظ امت از گمراهی سودمند باشد، اصحاب شرع و حجت‌های خدا برای تأسیس چنین رویکردی اولویت دارند. پس پیش‌قدم شدن برای ایجاد راه و روشی در دین خداوند متعال بدون اذن یا ترخیص، قطعاً و یقیناً ممنوع است؛ زیرا چنین کاری آشفتگی در دین خدا و اختلاف و پراکندگی را به دنبال خواهد داشت، و نیز تشریحی در عرض تشریح خداوند متعال و آنچه خلفا و سفیران خدا به مردم رسانده‌اند خواهد بود؛ پس ضرورت، حکم به منع و حرمت چنین کاری می‌کند.

ب - درباره روش و رویکرد سندی باید گفت این طور نیست که فقط غیرمجاز باشد و بس؛ بلکه در نقطه مقابل روش و رویکرد الهی قرار گرفته است که پیامبر خدا محمد ﷺ آن را تبلیغ فرموده و خلفایش پس از آن حضرت ﷺ بر آن تأکید فرموده‌اند و مؤمنان تسلیم‌شده به آل محمد ﷺ بر آن مجرا حرکت کرده و به آن روش تمسک جسته‌اند؛ یعنی رویکرد نقد متن، یا همان روش عرضه به کتاب و سنت!

پس واقعیت رویکرد سندی چیزی جز اجتهاد در برابر نص نیست، و در نتیجه ضرورتاً و به اجماع امت باطل است. با کندوکاو در قرآن از الف تا یاء آن، و کندوکاو در همه میراث حدیثی محمد و عترت طاهر (صلوات الله علیهم) ما هیچ دلیل صریحی برای تشریح روش سندی به‌عنوان صاحب‌قیمومیت برای پذیرفتن یا نپذیرفتن احادیث نمی‌یابیم؛ و حتی هیچ رایحه‌ای برای دلیلی در سمت‌وسوی تأسیس و قانون‌مندسازی روشی که فقط بر پایه جرح و تعدیل یا از طریق صفات راوی حاکم بر احادیث باشد به مشامان نمی‌رسد؛ بلکه ما دو موضوع را -همچون خورشید در میان روز- واضح و روشن می‌یابیم:

اول: اهل‌بیت ﷺ مبارزه شدیدی را علیه روش سندی و در جهت بی‌اعتباری و تحقیر و کوچک‌شمردن آن انجام داده‌اند؛ مثل روایاتی که به نیکوکار یا فاجربودن راوی حدیث هیچ توجهی نداشته‌اند و فقط به تکیه‌کردن بر روش عرضه تأکید فرموده‌اند، و نیز روایاتی که با زبانی قاطع به حرمت تکذیب حدیث تأکید کرده‌اند حال به هر دلیلی حتی اگر با این استدلال باشد که راوی اش از نظر اعتقادی منحرف بوده باشد مثل قدریه و مرجئه؛ همچنین دیگر روایاتی که عکس‌العمل ائمه اهل‌بیت ﷺ را در برابر تهدیدات ناشی از نتایج و پیامدهای رویکرد سندی در زمان حاضر و آینده امت منعکس می‌کنند.

دوم: تأسیس و قاعده‌مند کردن روش عرضه به کتاب و سنت از روزگار رسول خدا ﷺ انجام شده است؛ آنجا که ایشان خطابه‌ای ایراد فرمود تا امت را در تمام نسل‌ها و در همه قرن‌ها وصیت نماید، و راه و روش درست در داوری و قیمومیت بر میراث حدیثی را مورد تأکید قرار

دهد. این حدیث را هم شیعه و هم سنی هر دو روایت می‌کنند:

کلینی در کافی با سند خود از هشام بن حکم و دیگران، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در منا خطبه ایراد کرد و فرمود: «ای مردم آنچه از من به شما برسد و موافق کتاب خدا باشد من گفته‌ام، و آنچه به شما برسد که مخالف کتاب خدا باشد من نگفته‌ام.»^۱

همچنین با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بر هر حقی حقیقتی، و بر هر درستی نوری است؛ پس آنچه موافق کتاب خدا باشد بگیرید و آنچه مخالف کتاب خدا باشد رها کنید.»^۲

و دارقطنی در سنن خود با سند خودش از زر بن حبیش، از علی بن ابی‌طالب نقل کرده است، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پس از من کسانی خواهند بود که از من روایت می‌کنند. حدیث آنان را به قرآن عرضه کنید؛ پس آنچه را موافق قرآن باشد اخذ کنید، و آنچه را موافق قرآن نباشد اخذ نکنید.»^۳

طبرانی در «المعجم الکبیر» با سندش از ثوبان نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آگاه باشید آسیاب اسلام همواره در گردش است.» گفت: پس چه کنیم ای رسول خدا؟ فرمود: «حدیث مرا به کتاب عرضه کنید؛ آنچه موافق کتاب باشد از من است و من گفته‌ام.»^۴

همچنین با سند خود از عبدالله بن عمر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: «و احادیثی از من رواج خواهد یافت. درباره حدیثی که از من به شما می‌رسد، کتاب خدا را بخوانید

۱. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۲. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۳. سنن الدارقطنی: ج ۴ ص ۱۳۳.

۴. المعجم الکبیر للطبرانی: ج ۲ ص ۹۷؛ مجمع الزوائد هیثمی: ج ۱ ص ۱۷۰.

۲۶۲ مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - ارزش ذاتی متن دینی

و آن را در نظر بگیرید. آنچه موافق کتاب خدا باشد من گفتم و آنچه موافق کتاب خدا نباشد من نگفتم.»^۱

دارقطنی در سنن خود با سندش از ابوهریره نقل کرده است، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «احادیث مختلفی از من به شما خواهد رسید؛ پس آنچه موافق کتاب خدا و سنت من به شما برسد از من است، و آنچه مخالف کتاب خدا و سنت من به شما برسد از من نیست.»^۲

احمد بن حنبل در مسند خود با سند صحیح از ابوحمید و از ابواسید نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «وقتی از [قول] من حدیث بشنوید که دل‌هایتان آن را می‌شناسد، و مو و پوست تتنان به آن نرم می‌شود، و می‌بینید به شما نزدیک است، پس من اول‌ترین شما به آن هستم؛ و وقتی از [قول] من حدیث بشنوید که دل‌هایتان آن را انکار می‌کند و مو و پوست تتنان از آن نفرت دارد، و می‌بینید از شما دور است، من دورترین شما از آن هستم.»^۳

-
۱. المعجم الكبير للطبرانی: ج ۱۲ ص ۲۴۴؛ مجمع الزوائد هیثمی: ج ۱ ص ۱۷۰.
 ۲. سنن الدارقطنی: ج ۴ ص ۱۳۳؛ الکفایة فی علم الروایة، خطیب بغدادی: ص ۴۷۰ و ۴۷۱؛ ذم الکلام و اهله، ابواسماعیل هروی عبدالله بن محمد بن علی انصاری، تحقیق: عبدالرحمان عبدالعزيز الشبل، چاپ اول، ۱۴۱۸ق / ۱۹۹۸م، چاپخانه: مدینه منوره - مکتبه العلوم و الحکم، ناشر: مکتبه العلوم و الحکم: ج ۴ ص ۵۵ و ۵۶.
 ۳. مسند احمد بن حنبل: ج ۳ ص ۴۹۷ و ج ۵ ص ۴۲۵؛ مجمع الزوائد، هیثمی: ج ۱ ص ۱۴۹ و ۱۵۰ و درباره‌اش گفته است: «احمد و بزار آن را روایت کرده‌اند و رجالش صحیح است.» صحیح ابن حبان: ج ۱ ص ۲۶۴؛ النکت البدیعات علی الموضوعات، سیوطی: ص ۵۴ و درباره‌اش گفته است: «احمد و بزار با سندی به شرط صحیح آن را روایت کرده‌اند...» الجامع الصغير، سیوطی: ج ۱ ص ۱۰۸ به شماره ۶۹۹؛ کنز العمال: ج ۱ ص ۱۷۹ به شماره ۹۰۲؛ تفسیر ابن کثیر: ج ۲ ص ۲۶۴ و درباره‌اش گفته است: «امام احمد آن را با سند حسن روایت کرده است.» و در ص ۴۷۳ درباره‌اش گفته است: «سندش صحیح است.» تنزیه الشریعة المرفوعة عن الاخبار الشیعة الموضوعة، از ابوالحسن علی بن محمد بن عراق الکنانی (ت ۹۶۳ق)، تحقیق: سید عبدالله بن صدیق غماری و عبدالوهاب عبداللطیف، چاپخانه: عاطف - مصر، ناشر: مکتبه القاهرة - علی یوسف سلیمان، چاپ اول، و درباره‌اش گفته است: «امام احمد و بزار در مسندهای خود آن را روایت کرده‌اند، و آن طور که قرطبی و دیگران گفته‌اند سندش صحیح است.» تذکرة الموضوعات، محمد طاهر بن علی هندی الفتنی (ت ۹۸۶ق) و درباره‌اش گفته است: «احمد با سندی به شرط صحیح آن را نقل کرده است؛ صحیح شرح العقیة الطحاویة، حسن بن علی السقاف، و درباره‌اش گفته است: «حدیثی صحیح

ملاحظه می‌کنید چگونه روش عرضه به کتاب و سنت و تأکید بر نقد متن و نه سند یا راویان حدیث- پایگذاری شد. پیامبر ﷺ از ضرورت حفظ سنت و استوارسازی آن غافل نبود تا کسی پس از ایشان بیاید و کار درستی را انجام دهد که پیامبر (ص) آن را ترک گفته یا در آن سهل‌انگاری نموده باشد؛ چنین نسبت‌هایی از ساحت مقدس ایشان بسی به‌دور است. ایشان ﷺ همیشه خواهان نجات و رهایی برای امت خود بود، و با چشمانی نگرانی و ترس از آینده امتش به دنبال قلعه استواری بود که در برابر گمراهی‌ها و انحرافات و خواست‌های نفسانی و ریسمان‌های ابلیس لعین ایستادگی کند؛ و آن حضرت ﷺ برای حفظ متون شرعی، هیچ دژی جز خود متون شرعی (کتاب و سنت) نیافت. به‌جانم سوگند که فقط همین نکته بیشترین دلالت را بر حقایق ارزش ذاتی متن دینی و بی‌نیازی آن از غیر خودش -هرچه باشد- دارد.

سپس اوصیای پیامبر ﷺ آمدند و با احادیث متواتر بر روش عرضه به کتاب و سنت تأکید، و آن را استوار نمودند. بنده به ذکر دو نمونه از این روایات بسنده می‌کنم:

از محمد بن مسلم نقل شده است، گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «ای محمد، آنچه در روایت توسط شخصی نیکوکار یا گناهکار به تو می‌رسد که موافق قرآن است اخذ کن، و آنچه در روایت از شخصی نیکوکار یا گناهکار به تو می‌رسد که مخالف قرآن است اخذ نکن.»^۱

و از ابن ابی‌یعفور نقل شده است که از امام صادق علیه السلام درباره اختلاف حدیث سؤال کرده است که راوی‌اش ممکن است مورد وثوق باشد یا نباشد. فرمود: «وقتی حدیثی به شما رسید و برایش شاهی از کتاب خدا یا از سخن رسول خدا ﷺ یافتید که هیچ [آن را بپذیرید]؛ اما در

است. «السلسلة الصحيحة، شیخ محمد ناصر الدین البانی، مكتبة المعارف للنشر و التوزيع، چاپ جدید منقح با اضافات، ۱۴۲۵ق/ ۱۹۹۵م، ج ۲ ص ۳۶۰ به شماره ۷۳۲، و درباره‌اش گفته است: «این سند حسن، و بنا بر شرط مسلم صحیح است، و ابن‌القطن آن را صحیح دانسته است (۲/ ۱۵۴/ ۱)».

۱. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۸؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۲۴۴.

غیر این صورت کسی که آن را آورده است به آن اولویت دارد.»^۱

با توجه به آنچه تقدیم شد دیگر هیچ جایی برای توجیه جرح و تنقیص مسلمان‌ها و برملا کردن عیوبشان به بهانه حفظ دین و مسلمین و حفظ سنت از بدعت‌ها و هوا و هوس‌ها باقی نمی‌ماند؛ زیرا به‌طور خلاصه:

- خداوند این کار را به آن‌ها واگذار نکرده است، و آن‌ها به‌هیچ‌وجه قیّم دین نیستند.
- اگر این روش، راه‌حل و نجات‌بخش بود خداوند آن را قانون‌گذاری یا به‌سویبش ارشاد می‌کرد.
- آن‌ها از ابزار عصمت بهره‌ای ندارد، تا نقد موضوعی توسط آن‌ها به‌دور از خواست‌های نفسانی و تعصبات و توهم و خطا باشد.
- اهل بیت علیهم‌السلام روش سندی را هدف گرفتند و از آن برحذر داشته‌اند.
- وجود داشتن روش و رویکردی که توسط خداوند متعال بنیان نهاده و قانونمند شده است، و عبارت است از روش عرضه به کتاب و سنت.
- کمبود پشتوانه شرعی صریح برای روش سندی تا به وجودش شرعیت ببخشد.
- ج - حتی اگر ما کوتاه بیاییم و کبرا را بپذیریم باز هم صغرا در نهایت اشکال خواهد بود؛ زیرا:

- حال و روز مسلمان‌ها از پراکندگی و تفرقه و ازهم‌گسیختگی و گسترش بدعت‌ها و گمراهی‌ها و جهالت‌هایی که دچارش شده‌اند؛ به‌طوری که هرکدام ادعا می‌کند خودش بر حق است؛ چراکه فقط به روایات ثقات خودش از روایانی که غالباً به‌دور از واقع‌گرایی و انصاف توثیق شده‌اند اعتماد می‌کند؛ و به این ترتیب روایات دیگران بدون در نظر گرفتن حق و هدایت و استقامتی که در خود

حمل دارند. رد می‌شود. پس امت در تشبیه و تجسیم و شرک، و مشروعیت‌بخشیدن به سلطهٔ طاغوتیان بر بندگان و سرزمین‌ها، و مسلط‌کردن فقهای بدنهاد بر دین و امت گرفتار شدند؛ فقهایی که امت را براساس اجتهادات و خواسته‌ها و امیال خودشان حرکت می‌دهند. حال آیا این روش، همان حفظ دین و مسلمین بوده است؟ یا مصیبتی است که بر سر دین و اهلش آوار شده است؟!

- نتایجی که این روش به دنبال کنارزدن قرآن و سنت ثابت، و اعتماد به روایات صحیح‌السند با چشم‌پوشی از انسجامشان با اصول و مبادی و روح قرآن و سنت ثابت به بار آورده است؛ تا آنجا که مذاهب و اعتقادات و گفته‌های کاملاً به‌دور از محکامات قرآنی و سنت ثابت پدید آمدند، و حتی عقاید و گفته‌هایی پا به عرصه نهادند که به‌طور کامل در تضاد با متون قطعی‌الصدور و قطعی‌الدلاله -چه قرآنی چه حدیثی- بوده‌اند؛ و در نتیجه به میمنت‌کار بست علم جرح و تعدیل، دین جدیدی در نقطهٔ مقابل دین محمد ﷺ متولد شد؛ دینی که عبارت است از دین راویان و رجال؛ و چه مصیبتی جاری‌تر و بزرگ‌تر از این مصیبت است!

- امت فقط به مخالفت با کتاب و سنت در سطح اعتقادی بسنده نکرد؛ بلکه این وضعیت به هر دو زمینهٔ فقهی و اعتقادی نیز کشیده شد؛ زیرا شعار مردم -با چشم‌پوشی از عرضهٔ آن به محکامات کتاب و سنت- این بوده است: «وقتی حدیث صحیح باشد پس این حدیث مذهب من است»، به‌خصوص از نظر قائلین به حاکم‌بودن سنت بر کتاب؛ پس تا وقتی که باب نسخ و تخصیص و تقيید و تأویل باز باشد هیچ‌چیزی مانع آن‌ها از مخالفت با کتاب و سنت نمی‌شود.

با پیدایش مذاهب اعتقادی مثل اشعریه و ماتریدیه و سلفیه و غیره - مذاهب فقهی نیز مثل حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی و دیگران - پدیدار شدند؛ و نقش علم جرح و تعدیل اگرچه همه علت در این پراکندگی و اختلاف و ستیزه‌ها نیست، اما یکی از مهم‌ترین علت‌ها بوده است اگر نگوییم به‌طور کلی مهم‌ترین علت. شرارت شر از زمان محمد بن سیرین و اوزاعی و شعبه بن حجاج و سفیان ثوری و عبدالله بن مبارک و امثال آن‌ها شروع شد؛ یعنی زمان ایجاد رویکرد سندی و دعوت به شرح سندها. این علی بن مدینی است که می‌گوید: «محمد بن سیرین اولین کسی است که دربارهٔ اسناد تفتیش کرد؛ و ما قبل از او کسی را نمی‌شناسیم.» و خود محمد بن سیرین بنا به روایت مسلم از او در مقدمه صحیحش - گفته است: «آن‌ها از اسناد سؤال نمی‌کردند و وقتی آن فتنه واقع شد گفتند رجال خود را برای ما اسم ببرید. پس در اهل سنت دقت می‌شود و حدیثشان اخذ می‌شود.»^۱

و از آن روز همه شروع به بردن نام رجال خود کردند، و مادام که آن رجال موافق رأی و مذهبشان بود توثیقشان کردند، و تمام روایاتی که از افرادی غیر از آنان روایت شده بدعت و ضاللتی برشمرده شد که فرد عمل‌کننده یا معتقد به آن به فسق یا کفر متهم می‌شود؛ و در نتیجه ابلیس تاکنون از هیچ حادثه‌ای به‌مانند این حادثه شادمان نشده بود! پس حلال و حرام محمد ﷺ تابع جرح و تعدیل شد؛ آن هم جرح و تعدیلی که مبتنی بر

۱. صحیح مسلم: ج ۱ ص ۱۱؛ الجرح و التعدیل، ابو محمد عبد الرحمن بن ابی حاتم محمد بن ادريس بن منذر تمیمی حن ظلی رازی (ت ۳۲۷ق)، چاپخانه مجلس دائرة المعارف العثمانية، حیدر آباد الدکن - هند. چاپ اول، ۱۳۷۱ق/ ۱۹۵۲م، ناشر: دار احیاء التراث العربی - بیروت: ج ۲ ص ۲۸.

تعصبات اعتقادی و سیاسی و فقهی و حتی قومی و نژادی و حتی
عشیره‌ای بوده است!

- در برابر ولادت مذاهب و گفتمان‌های جدید در زمینه‌های اعتقادی و فقهی، معالم حقیقی دین حنیف محمدی به قتل رسید و نابود و محبوس شد، و با تحریف شخصیت ناقلان و راویان امین از رسیدن آن‌ها به امت ممانعت شد، و رویکرد سندی به‌شکلی بسیار فعال در محاصرهٔ ائمهٔ اهل‌بیت علیهم‌السلام و بریدن اتصال امت از آن‌ها و شنیدن احادیث و هدایتشان نقش داشت، و این کار از طریق عیب‌جویی و بدگویی از دوستداران اهل‌بیت علیهم‌السلام و کسانی که از آن‌ها روایت می‌کردند انجام شد، با این بهانه که آن‌ها رافضی و شیعه و اصحاب بدعت و مانند آن هستند؛ همان اتهام‌هایی که رجالیون عادت به الصاقشان به مخالفین و دشمنان خود داشته‌اند و دارند. این یزید بن هارون^۱ (ت ۲۰۶ ق) است که به‌طور کلی- قائل به رد روایت رافضی‌هاست و گفته است: «از رافضی‌ها نوشته نمی‌شود؛ زیرا آن‌ها دروغ می‌گویند.»^۲ همچنین هرکسی که اشتباهات و عیب‌های صحابه را نقل کند روایتش متروک می‌شود، با این بهانه که به سلف ناسزا گفته و بی‌احترامی کرده است. از علی بن شقیق نقل شده است که می‌گفت: از عبدالله بن مبارک شنیدم که در حضور مردم می‌گفت: «حدیث عمرو بن ثابت را ترک کنید؛ زیرا او به سلف دشنام می‌داد.»^۳ و روایت کردن از جابر جعفی را رها کردند، چراکه به رجعت معتقد

۱. از رجال صحاح سته است. تفصیل شرح حال او در تهذیب التهذیب: ج ۱۱ ص ۳۲۱ به شماره ۶۱۲.

۲. الجرح و التعديل: ابن ابی‌حاتم: ج ۲ ص ۲۸.

۳. صحیح مسلم: ج ۱ ص ۱۲.

بود. محمد بن عمرو رازی گفته است: از جریر شنیدم که می‌گفت: «با جابر بن یزید جعفری دیدار کردم و از او چیزی ننوشتیم؛ زیرا او به رجعت ایمان داشت.»^۱ از سفیان نقل شده است، گفت: «مردم از جابر پیش از آنکه آن چیزها را آشکار کند. روایت نقل می‌کردند ولی وقتی آن چیزها را آشکار کرد مردم او را در حدیثش متهم، و عده‌ای از مردم او را ترک کردند. پرسیدند: چه چیزی آشکار کرد؟ گفت: ایمان به رجعت.»^۲

و به این ترتیب از رسیدن حقیقت به مردم منع می‌شود، و حقیقت در گهواره خودش کشته می‌شود تا اعتقادات باطل و گفتارهای فاسد باقی بماند و عیوب عده‌ای - که خودشان در زندگی خودشان آن‌ها را نپوشانده بودند - پوشیده شود!

فجایع و مصیبت‌های ناشی از رویکرد سندی بسیارند و نتایج مصیبت‌باری در دین به دنبال داشته‌اند. ادعای پاسداری از دین در برابر بدعت‌ها و انحرافات و جعلیات و دروغ‌پردازی‌ها توسط روش سندی صرفاً ادعایی بدون هیچ بهره‌ای از واقعیت بوده است؛ بلکه واقعیت مشهود و ملموس برخلاف ادعای صاحبان رویکرد سندی گواهی می‌دهد. مذاهب و گفتمان‌های منحرف فقط از بطن علم جرح و تعدیل متولد شدند، چه در سطح اعتقادی و چه در سطح فقهی؛ به‌علاوه قطع ارتباط با آل محمد علیهم‌السلام نیز به‌سبب جرح و تعدیل از طریق طعنه و قدح به حواریون و امینان و ناقلان علوم آل محمد علیهم‌السلام صورت پذیرفته است. علم جرح و تعدیل ارتباط امت با اوصیای محمد نبی (صلوات الله علیهم) را بر باد هوا داد و باعث شد امت از سرچشمه‌ای غیر از سرچشمه نزول وحی و تنزیل بهره ببرند و برای اطاعت از فقه‌های سلاطین و مدعیان علم سر خم کنند؛ به‌علاوه چه‌بسیار از رجالی که مورد عیب‌جویی و طعنه

۱. صحیح مسلم: ج ۱ ص ۱۵.

۲. صحیح مسلم: ج ۱ ص ۱۵.

مبالغه‌آمیز اهل جرح و تعدیل واقع شدند، در حالی که آن‌ها در بهشت‌ها با اولیا و خلفای خداوند متنعم‌اند.

ابن ابی‌حاتم به این موضوع پرداخته، و سپس به‌خاطر اینکه کتاب جرح و تعدیل را تألیف کرده پشیمان شده است. محمد بن فضل عباس گفته است:

«ما نزد عبدالرحمان بن ابی‌حاتم بودیم و او کتاب جرح و تعدیل را برای ما قرائت می‌کرد. یوسف بن حسین رازی وارد شد و به او گفت: ای ابومحمد، این چیزی که برای مردم می‌خوانی چیست؟ پاسخ داد: کتابی است که در جرح و تعدیل نوشته‌ام. گفت: جرح و تعدیل چیست؟ پاسخ داد: حالات اهل علم را آشکار می‌کنم؛ اینکه کدام‌یک ثقه است و کدام‌یک غیرثقه. یوسف بن حسین گفت: ای ابومحمد، من از این کار تو خجالت می‌کشم؛ چه بسیار از این مردم هستند که از صد یا دویست سال پیش رحل اقامت در بهشت افکنده‌اند، در حالی که تو آن‌ها را روی زمین یاد، و غیبتشان می‌کنی! عبدالرحمان گریست و گفت: ای ابویعقوب، اگر این سخن را پیش از نوشتن این کتاب می‌شنیدم آن را نمی‌نوشتیم.»^۱

بنابراین ادعای تأسیس جرح و تعدیل برای حفاظت و حمایت از دین، و استثناکردن طعنه به راویان از غیبت حرام به‌بهانهٔ مصلحت دین- فقط توهمی نارواست و واقعیت برخلاف آن گواهی می‌دهد: «فُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ»^۲ (امری که شما دو تن از من جويا شديد تحقق يافت).

۱. الكفاية في علم الرواية، خطيب بغدادی: ص ۵۵.

۲. یوسف: ۴۱.

مبحث سوم: نقاط ضعف در رویکرد سندی

بهرغم اینکه ضعف و کاستی‌های روش سندی در مباحث گذشته روشن شد، مایلیم مبحث به‌خصوصی را به‌گرددآوری نقاط اساسی ضعف در رویکرد سندی اختصاص دهیم تا بررسی و احاطه به آن برای خواننده و پژوهشگر آسان شود؛ و این علاوه بر ذکر نقاط ضعف جدیدی است که پیش‌تر به آن‌ها اشاره نمودم. این کاستی‌ها در قالب نکاتی ارائه خواهد شد.

نکته اول

نبود مستند شرعی برای رویکرد سندی. هیچ دلیل تامی برای شرعی بودن حکمرانی سندها یا صفات راوی بر سنت پاک وجود ندارد؛ به‌طوری که فقط روایات ثقات به پذیرفتن اختصاص یابند، و روایات افراد ضعیف به رد شدن تخصیص یابند. ادله مورد ادعا برای حجیت روش سندی یا خبر ثقه را به‌صورت موضوعی مورد بحث و بررسی قرار دادیم، و ضعف و سستی و دوری‌شان از موضوع مورد ادعا روشن گردید.

رویکرد سندی یعنی حکمرانی بر تمامی شرع خدا، و حتی هنگام پیاده‌سازی روشن می‌شود این روش، حکمرانی بر خدا و خلفایش نیز هست (پناه بر خدا)! زیرا سنت فقط سخن پیامبر خدا محمد ﷺ یا چیزی است که در حکم سخن اوست، و پوشیده نیست سخن پیامبر همان وحی خداوند متعال است، و اگر حقیقتاً خودِ وحی نبوده باشد قطعاً و یقیناً در حکم کلام خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۱ (و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید * گفتار او چیزی جز وحی است که به او نازل می‌شود نیست).

پس پیش‌قدم‌شدن برای حکمراندن بر کلام خداوند متعال بی‌هیچ شک و تردیدی - با توحید اطاعت هم‌خوانی ندارد، و نتایج مصیبت‌باری را در دین به‌دنبال خواهد داشت؛ و به این

ترتیب روشن می‌شود روش حاکم بر سنت، موضوعی حاشیه‌ای یا فرعی نیست تا بتوانیم در اثبات آن با ادله ظنی یا ناقص تسامح کنیم؛ بلکه یکی از مهم‌ترین اصول اعتقادی یا مقدمات اعتقادی است، و به‌خصوص هنگام دوربودن یا غیبت خلیفه خدا از امت، این روش سازوکار یا ابزار پذیرفتن اصل سوم از شریعت یعنی رسالت است. پس از اثبات اصل اول و دوم (مرسِل -فرستنده- و رسول) برای امت نمی‌توان بدون هیچ راه و روش حدیثی به جزئیات رسالت و شریعت تکیه نمود؛ به‌خصوص وقتی حجت خدا در دسترس نباشد؛ بلکه روش تعامل با احادیث نقش بسیار مهم و فعالی حتی در دو اصل اول شریعت (مُرسِل و رسول) بازی می‌کند. از طریق رویکرد سندی، تمامی اصول اعتقادی -طبق ادعای خودشان- با تکیه بر اخبار ثقات در توحید و صفات و رسول و رسالت به فساد کشیده شد، و صحاح حدیثی آن‌ها از اخبار تجسیم و تشبیه و جبر و متهم کردن پیامبر ﷺ به صفات و افعال معیوب پر شده است؛ چنین نسبت‌هایی از ساحت مقدس ایشان بسی به‌دور است؛ در نتیجه امت به عبادت پروردگار جسمیت‌یافته‌ای از جنس خیالات و نظریه‌پردازی‌های باطل رویکرد سندی پرداختند؛ علاوه بر بدعت‌ها و برچسب‌های باطلی که به شخص پیامبر ﷺ و شریعت روشنش الصاق کردند و ما این تحقیق را با ذکر آن‌ها آلوده نمی‌کنیم.

پس روش تعامل با احادیث -که به‌منزله یک حسگر رمزیاب عمل می‌کند- اجازه نمی‌دهد هیچ حدیثی وارد منظومه شرعی شود، مگر اینکه حامل گدھایی باشد که نشان‌دهنده تعلق آن خبر به منظومه شرعی بوده باشد؛ چنین روش و رویکردی نمی‌تواند جز از سوی خداوند جل‌جلاله صادر شود، و نمی‌توان آن را جز از طریق متونی که برچسب قطعی الصدور و قطعی‌الدلاله بودن را با خود داشته باشند، و با زبان تأسیس و قانون‌سازی بیان شده باشند پذیرفت؛ و این خصوصیتی است که رویکرد سندی به‌شدت از فقدانش رنج می‌برد.

نکته دوم

مشکل حال و روز روش سندی فقط به فقدان دلیل خلاصه نمی‌شود؛ بلکه کار به تعارض

با روش الهی نیز کشیده شده است؛ یعنی با روش عرضه به کتاب و سنت که جزئیاتش ان‌شاء‌الله در فصل چهارم خواهد آمد؛ و این روشی است که با روایات متواتر - که چندی از آن‌ها ارائه شد - ثابت شده است؛ و ما در اینجا به ذکر شش روایت از این روایات بسنده می‌کنیم:

۱. از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «بر هر حقیقی، و بر هر درستی نوری است؛ پس آنچه موافق کتاب خدا باشد بگیرید و آنچه مخالف کتاب خدا باشد رها کنید.»^۱
۲. هشام بن حکم و دیگران از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: پیامبر (صلی الله علیه و آله) در منا خطبه ایراد کرد و فرمود: «ای مردم، آنچه از من به شما برسد که موافق کتاب خداست پس آن را من گفته‌ام، و آنچه به شما برسد و مخالف کتاب خدا باشد من آن را نگفته‌ام.»^۲
۳. از ثوبان روایت شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «آگاه باشید آسیاب اسلام همواره در گردش است.» گفت: پس ما چه کنیم ای رسول خدا؟ فرمود: «حدیث مرا به کتاب عرضه کنید؛ آنچه موافق کتاب باشد از من است و من گفته‌ام.»^۳
۴. از زر بن حبیش، از علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «پس از من راویانی خواهند بود که از من حدیث روایت می‌کنند. حدیث آنان را به قرآن عرضه کنید؛ آنچه موافق قرآن باشد اخذ کنید، و آنچه موافق قرآن نباشد اخذ نکنید.»^۴
۵. از ابن ابی‌یعفور نقل شده است که از امام صادق (علیه السلام) درباره اختلاف احادیثی سؤال کرد که راویان برخی از آن‌ها مورد وثوق ما هستند، در حالی که راویان برخی دیگر

۱. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۲. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۳. المعجم الکبیر للطبرانی: ج ۲ ص ۹۷؛ مجمع الزوائد هیشمی: ج ۱ ص ۱۷۰.

۴. سنن الدارقطنی: ج ۴ ص ۱۳۳.

از نظر ما قابل اعتماد نیستند. ایشان علیه السلام فرمود: «وقتی به شما حدیثی رسید و برایش شاهی از کتاب خدا یا از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله یافتید که هیچ [و آن را بپذیرید]؛ در غیر این صورت کسی که آن را آورده است به آن سزاوارتر است.»^۱

۶. از محمد بن مسلم روایت شده است، گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «ای محمد، روایتی که از شخصی نیکوکار یا گناهکار به تو می‌رسد و موافق قرآن است، پس آن را اخذ کن؛ و روایتی که از شخص نیکوکار یا گناهکار به تو می‌رسد و مخالف قرآن است، پس آن را اخذ نکن.»^۲

این احادیث و احادیث بسیار دیگر - که بنده به جهت رعایت اختصار نیاوردم - به صراحت در جهت بنیان‌نهادن روش حدیثی الهی محمدی آمده‌اند، و بر پذیرفتن آنچه موافق کتاب و سنت است، و رد و ترک آنچه مخالف کتاب و سنت است تأکید می‌کنند؛ بدون توجه به صفات راویان و ناقلان، یا متصل یا منقطع بودن سندها؛ و این قطعاً در تضاد با روش سندی است.

علت تعارض در بطن این نکته قرار دارد که رویکرد سند مبتنی بر حجیت خبر واحد ثقه است. به تعبیر آسان‌تر: ملاک آن‌ها برای حجیت خبر فقط وثاقت و عدالت راویان است. پس وقتی راویان خبری موثق باشند با چشم‌پوشی از اینکه آن خبر موافق کتاب و سنت باشد یا خیر از نظر آن‌ها مقبول و معتبر است؛ یعنی وثاقت به‌تنهایی کافی است تا خبر و عمل به خبر معتبر باشد. در حالی که روش عرضه به کتاب و سنت مبتنی بر این نکته است که پذیرفتن و اعتماد به خبر فقط به اخباری منحصر می‌شود که موافق کتاب و سنت باشد؛ بدون در نظر داشتن وثاقت یا عدم وثاقت راویانش. به این ترتیب آنچه اصل یا شاهی در کتاب یا سنت دارد معتبر و مقبول شمرده می‌شود، و دیگر اخبار یا رد می‌شوند یا در برابرشان توقف می‌شود.

۱. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۲. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۸.

پس شرط موافقت با کتاب و سنت توسط روایات عرضه، ملاک و معیار رویکرد سندی را بیهوده و عبث می‌گرداند؛ به طوری که از هیچ ارزش واقعی برای اعتبارسنجی اخبار و پذیرفتن اخبار برخوردار نخواهد بود؛ پس بر اساس روایات عرضه، وثاقت به‌تئهایی برای پذیرفتن اخبار کافی نیست و این، حجیت خبر ثقة مجرد را از پایه و اساس بر باد هوا می‌دهد؛ زیرا اخبار عرضه، تا وقتی خبر موافق قرآن و سنت نباشد راوی‌اش هر قدر هم موثق بوده باشد هیچ حجیتی به خبر او نمی‌دهد؛ بنابراین محور اصلی رویکرد عرضه، موافقت با کتاب و سنت است، در حالی که در روش سندی، وثاقت راوی است.

نکته سوم

تقطعه‌ضعف سوم در رویکرد سندی بر حول این محور می‌چرخد که این روش، از «منظومه شرعی» بیگانه است. منظومه شرعی، منبعی الهی دارد؛ پس باید از تمامی جوانب کامل، و به خودی خود از هر چیز بیگانه‌ای بی‌نیاز باشد؛ در غیر این صورت منظومه‌ای نیازمند و ناقص خواهد بود، و نیاز و نقصان برخلاف منظومه‌ای است که از خداوند عالم و حکیم و قادر مطلق و دانای غیبت و شهادت و خدای رحمان و رحیم صادر می‌شود.

دین چگونه می‌تواند کامل باشد در حالی که حراست از خود را به مجالس متصدیان جرح و تعدیل واگذار کرده است؟!

دین چگونه می‌تواند کامل باشد در حالی که توسط رویکردی وارداتی از خارج از منظومه شرعی خودش بر آن حکم رانده می‌شود؟!

آیا عاقلانه است تشریح‌کننده، دینی حاکم بر همه ادیان مقرر بدارد و سپس از ایجاد قانونی حاکم بر این دین ناتوان باشد؟!

شکی نیست که بیگانه‌بودن روش سندی - از نظر تأسیس و محتوا و پیاده‌سازی - نسبت به منظومه شرعی، از بزرگ‌ترین نقاط ضعفی است که آن را شدیداً زمین‌گیر می‌کند. روش سندی - به اعتراف بارزترین ائمه خود - روش و رویکردی ساختگی است، و ماده‌رجالی آن محصول

بشری محضی است که غالباً در برابر تعلقات مذهبی و سیاسی و تعصبی و مصلحت‌ها و هوس‌ها گردن خم می‌کند، و پیاده‌سازی آن نیز صرفاً یک مأموریت بشری خالص بوده است. پس سهم آسمان و سهم خدا در این رویکرد مورد ادعا کجاست؟!

اگر ما منظومه شرعی را به موجودی زنده تشبیه کنیم، طبق فلسفه رویکرد سندی همچون موجودی فاقد نیروی بازدارنده می‌شود که مجبور است برای درمان زخم‌های خود از مرهم‌هایی از خارج [از خودش] کمک بگیرد، و در این صورت در حالت احتضار باقی می‌ماند؛ به طوری که تدریجاً به سمت مرگی حتمی حرکت می‌کند! در حالی که روش عرضه، روش و رویکردی است که از ذات منظومه شرعی متمثل با کتاب و سنت می‌جوشد، و همانند دستگاهی بازدارنده است که از عمق کیان منظومه شرعی سرچشمه گرفته است، و همه غریبه‌های مُحارب را از گنم اسلام حنیف بیرون می‌راند؛ پس دین الهی، استوار به ذات خود و بی‌نیاز از هر چیزی است که از اصول سه‌گانه‌اش یعنی از مُرسِل (فرستنده)، رسول و رسالت- بیگانه باشند.

نکته چهارم

رویکرد سندی مبتنی بر عیب‌جویی از مسلمان‌ها و افراد جامعه بدون اذن یا مجوز شرعی است. ماده علم رجال غالباً نتیجه برپایی مجالس غیبت و بهتان بوده که عموماً عبارت است از پدیده‌ای مطرود در هر جامعه، و کاری است زشت و ناپسند در جامعه ایمانی. صدور احکام برای مردم و انتساب فسق به آن‌ها یا صدور حکم گمراهی آنان هرگز از صلاحیت‌های افراد محجوج نبوده؛ بلکه فقط از صلاحیت‌ها و اختیارات حجت خدا در خلق است.

عده‌ای از پیشروان رویکردی سندی مثل شعبه بن حجاج- از تصریح به برپایی مجالس غیبت به هیچ‌وجه حیا نداشته‌اند؛ همان طور که در اخبار زیر آمده است:

از مکی بن ابراهیم نقل شده است، گفت: شعبه نزد عمران بن حدیر می‌آمد و می‌گفت:

«بیا تا ساعتی به‌خاطر خدا غیبت، و بدی‌های اصحاب حدیث را ذکر کنیم.»^۱

ابوزید انصاری نحوی گفته است: در یک روز بارانی نزد شعبه رفتیم. گفت: «امروز روز حدیث نیست، روز غیبت است؛ بیایید پشت سر دروغ‌گویان غیبت کنیم.»^۲

نضر بن شمیم گفته است: از شعبه شنیدم که می‌گفت: «بیایید به‌خاطر خدا غیبت کنیم.»^۳

بحث این موضوع به‌تفصیل در مبحث قبلی همین این فصل گفته شد و نیازی به تکرار نیست؛ و با دلیل واضح ثابت شد جرح و تعدیل مشروعیت ندارد و در قرآن و سنت ثابت شده، از مجوز یا پشتوانه شرعی برای استثنا شدن از غیبت حرام برخوردار نیست.

نکته پنجم

هیچ ملازمتی میان صحت سند و صحت متن وجود ندارد؛ همان طور که هیچ ملازمتی میان ضعف سند و ضعف متن وجود ندارد. گاهی سند صحیح است و متن جعلی، و گاهی سند ضعیف است و متن در نهایت صحت. حتی اگر وثاقت راوی اثبات شود به آن معنا نیست که او از خطا و توهم و نسیان هم معصوم است؛ پس هیچ ملازمتی میان وثاقت، و عدم خطا و توهم و نسیان وجود ندارد؛ زیرا این‌ها اموری عمدی نیستند و در وثاقت راوی ایجاد اشکال نمی‌کنند. ما در جست‌وجوی امام جماعتی نیستیم تا فقط به عدالت و وثاقت بسنده کنیم؛ بلکه در جست‌وجوی راویانی هستیم که از خطا و نسیانشان در امان باشیم؛ زیرا عقیده و فقه و تاریخمان را از آن‌ها خواهیم گرفت.

به‌علاوه ثبوت ضعف یا فسق و دروغ‌گویی راوی به‌معنای حکم به دروغین بودن همه

۱. المجروحین، ابن حبان: ج ۱ ص ۱۹.

۲. الکفایة فی علم الروایة، خطیب بغدادی: ص ۶۲.

۳. الکامل، عبدالله بن عدی الجرجانی: ج ۱ ص ۶۹.

روایاتش نیست. شخص دروغ‌گو چه بسا گاهی راست می‌گوید. پس شگفتی از رویکرد سندی پایان ندارد؛ زیرا هم در اصل و هم در ماده و هم در پیاده‌سازی، منضبط و قانونمند نیست.

نکته ششم

مادهٔ رجالی به‌خصوص نزد شیعه اندک است، و این یعنی برای بیشتر روایان، تعدیل یا جرحی صورت نگرفته است؛ پس چگونه می‌توان فقط به پذیرفتن روایان موثق پایبند شد! با اخباری که توسط روایان توثیق‌نشده روایت می‌کنند چه کنیم؟ اگر علمای رجال فقط به روایان خیلی کمی از روایت‌کنندگان سنت احاطه دارند گناه ما چیست؟! روایت شده است که فقط اصحاب پیامبر خدا محمد ﷺ دوازده هزار نفر بوده‌اند:

صدوق: احمد بن زیاد بن جعفر همدانی به ما گفت: علی بن ابراهیم بن هاشم به ما گفت: از پدرش، از محمد بن ابی‌عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام، فرمود: «اصحاب رسول خدا ﷺ دوازده هزار نفر بودند. هشت هزار نفر از مدینه، دو هزار نفر از مکه، و دو هزار نفر از طُلقا (آزادشدگان). در میانشان نه قدری دیده شد و نه مرجئی و نه حروری و نه معتزلی و نه اصحاب رأی. آن‌ها شب و روز می‌گریستند و می‌گفتند: ارواح ما را پیش از آنکه نان خمیر بخوریم قبض بفرما.»^(۱)

و ابن‌الصلاح در مقدمهٔ خود به‌نقل از ابوزرعه گفته است:

۱. یعنی پیش از آنکه زندگی راحت را درک کنیم روحمان را قبض بفرما. (مترجم)
۲. الخصال، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (ت ۳۸۱ق)، تصحیح و شرح: علی‌اکبر غفاری، ۱۸ ذی‌القعدة الحرام ۱۴۰۳ق / ۱۳۶۲ش، ناشر: مؤسسه نشر اسلامی تابع جامعهٔ مدرسین قم مشرفه، ص ۶۳۹ و ۶۴۰؛ خاتمة‌المستدرک، میرزا شیخ حسین نوری طبرسی (ت ۱۳۲۰ق)، تحقیق: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۵ق، چاپخانه: ستاره-قم، ناشر: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام لإحياء التراث، قم-ایران، ج ۱ ص ۲۱۲ و به صحت سندش گواهی داده است.

«رسول خدا ﷺ در حالی قبض شد که ۱۱۴ هزار نفر از صحابه از ایشان روایت کرده و شنیده بودند؛ و در روایتی آمده است: صحابه‌ای که ایشان را دیده، و از ایشان شنیده‌اند. وی گفته است: اهل مدینه و اهل مکه و اهالی میان آن دو و نصارا (متولیان کلیسا)، و کسانی که در حجة‌الوداع حضور داشتند همه آن حضرت را در عرفه دیدند و از او شنیدند.»^۱

شرح حال این افراد کجاست؟ شیخ طوسی در رجال خود فقط ۶۸۶ راوی از اصحاب رسول خدا محمد ﷺ را یاد کرده است!

اینجاست که زنگ خطر به شدت تمام به صدا درمی‌آید؛ به خصوص وقتی ملاحظه می‌کنیم یکی از معاصرین یعنی محقق خوبی - در کتاب خود «معجم رجال الحديث» ۱۵۷۰۶ نفر از کسانی را شمارش کرده است که در مجموع از رسول خدا محمد ﷺ و ائمه روایت کرده‌اند، و نیز کسانی را که از آن‌ها روایت نکرده‌اند؛ در حالی که می‌بینیم مجموع رجال شیخ طوسی هم کسانی که از ائمه روایت کرده‌اند و هم کسانی که از آن‌ها روایت نکرده‌اند، ثقات و غیرثقات - تقریباً ۶۴۲۹ نفر هستند. اگر مجموع رجال طوسی را از مجموع معجم خوبی حذف کنیم نتیجه می‌شود:

۱۵۷۰۶ - ۶۴۲۹ = ۹۲۷۷ راوی که شیخ طوسی در رجال خود جرح و تعدیلی برایشان

۱. مقدمة ابن‌الصلاح: ص ۱۷۷ و ۱۷۸.

به‌عنوان مثال (که البته تنها نمونه‌ها نیست) مراجعه کنید به: الصراط المستقیم الی مستحقّی التقدیم، شیخ زین‌الدین ابومحمد علی بن یونس عاملی النباطی البیاضی (ت ۸۷۷ق)، تصحیح و شرح: محمدباقر بهبودی، چاپ اول، ۱۳۸۴ق، چاپخانه: حیدری، ناشر: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، ج ۳ ص ۳۸؛ وصول الاخبار الی اصول الاخبار، شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی (ت ۹۸۴ق)، تحقیق: سید عبداللطیف کوهکمری، چاپ اول، ۱۴۰۱ق، چاپخانه خيام، ناشر: مجمع الذخائر الاسلامیة: ص ۱۶۲؛ نهاية الدراية فی شرح الرسالة الموسومة بالوجيزة للبيهقي، سید حسن صدر (ت ۱۳۵۴ق)، تحقیق ماجد الغرابوی، چاپخانه اعتماد - قم، ناشر: نشر المشعر: ص ۳۴۱؛ الرعاية فی علم الدراية للشهيد: الثاني ص ۳۴۵؛ رجال الخاقانی، شیخ علی خاقانی، تحقیق سید محمد صادق بحر العلوم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق، چاپخانه: مکتب الاعلام الاسلامی، ناشر: مرکز نشر مکتب الاعلام الاسلامی - قم: ص ۱۰۹؛ اعیان الشیعة سید محسن امین: ج ۱ ص ۱۱۳.

ذکر نکرده و حتی اصلاً اسمشان را نیاورده است!

عده‌ای نیز هستند که معجم رجال خویی و دیگران را استدراک^۱ کرده و بسیاری از راویانی را ذکر کرده‌اند که محقق خویی ذکر نکرده است!

این شیخ علی نمازی شاهرودی است که می‌گوید تعداد بسیاری از رجال را استدراک نموده، و بعضی از اسم‌ها را با عدد ذکر کرده است؛ از جمله:

۱. ابراهیم: ۲۸۶ نفر را استدراک کرده که ذکر نکرده‌اند.
۲. احمد: ۸۴۰ نفر را استدراک کرده که ذکر نکرده‌اند.
۳. محمد: ۱۳۷۰ نفر را استدراک کرده که ذکر نکرده‌اند.
۴. حسن: ۴۲۶ نفر را استدراک کرده که ذکر نکرده‌اند.
۵. حسین: ۳۳۴ نفر را استدراک کرده که ذکر نکرده‌اند.

سپس شیخ علی نمازی گفته است: همچنین به همین ترتیب برای دیگر اسم‌ها.^۲

و اگر مستدرکات شیخ علی نمازی را به اختلاف میان عدد رجال طوسی و معجم خویی اضافه کنیم نتیجه بسیار وحشتناک خواهد بود، فرض کنیم آنچه نمازی استدراک کرده است دست‌کم ۷۰۰۰ نفر باشد؛ زیرا او فقط در پنج نام ۳۲۵۶ نفر را استدراک نموده است. حال در اسم‌های دیگر وضعیت چگونه خواهد بود؟ نتیجه چنین است:

۹۲۷۷ + ۷۰۰۰ = ۱۶۲۷۷ راوی که در رجال شیخ طوسی رحمته‌الله تعالی ذکر نشده‌اند!

طبیعتاً این عدد بسیار بزرگی است و اگر به مجهول بودن یا ضعف همه یا بعضی از این

۱. مُستدرک نویسی، به معنای تألیف کتاب با هدف تکمیل کتابی دیگر و جبران کاستی‌های آن است. (مترجم)
۲. مراجعه کنید به: مستدرکات علم رجال الحدیث، شیخ علی نمازی شاهرودی (ت ۱۴۰۵ق)، چاپ اول، ۱۴۱۲ق، چاپخانه: شفق - تهران، ناشر: ابن المؤلف: ج ۱ ص ۶.

راویان قائل شویم این گزافه‌ای نابخشودنی خواهد بود. گناه آن‌ها چیست که شیخ طوسی آن‌ها را نادیده گرفته یا به آن‌ها احاطه خبری نداشته است؟!

و گناه رسول خدا محمد و اهل بیتش (صلوات الله علیهم) چیست که روایاتشان به دلیل ذکر نکردن راویان حدیث توسط علمای رجال رد می‌شود؟!

به همین دلیل بسیاری از متأخرین به کار روی مستدرکات رجال حدیث پناه برده‌اند و تا آنجا که توانسته‌اند کسانی را توثیق کرده‌اند که برایشان نصی وجود ندارد. برخی از آن‌ها قرائن و مؤیدات بسیاری را به کار گرفته‌اند که وثاقت راویانی را که متقدمین برای وثاقتشان نصی نیآورده‌اند اثبات می‌کند.

مثلاً عده‌ای از آن‌ها همه اصحاب امام صادق علیه السلام را به استثنای کسانی که ضعفشان ثابت شده است، ترجیح داده یا قائل به وثاقتشان شده‌اند، و این کار را به تصریح جماعتی از علما نسبت به وثاقت ۴۰۰۰ نفر از اصحاب امام صادق علیه السلام مستند کرده‌اند.

به‌علاوه اصول رجالی معتبر شیعه فقط چهار تا هستند: رجال کشی، رجال طوسی، فهرست طوسی، و فهرست نجاشی. اما غرض از تألیف فهرست نجاشی و طوسی ثبت اسم مصنفین و مؤلفین شیعه بوده است نه ثبت اسم راویان؛ و نجاشی و طوسی اعتراف کرده‌اند که به همه مؤلفین و مصنفین شیعه، احاطه نداشته‌اند.^۱

۱. نجاشی در مقدمه کتاب خود ص ۳ گفته است: «اما بعد، بنده از عیب‌جویی‌هایی که سید شریف -خداوند بر طول عمرش بیفزاید و توفیقش را مستدام بدارد- از زبان مخالفان ما ذکر کرده است مطلع شدم که آن‌ها می‌گویند شما هیچ پیشینه و کتابی ندارید. این گفته کسی است که از مردم آگاهی ندارد و از اخبارشان مطلع نیست و نه از جایگاه آنان اطلاع دارد و نه از تاریخ اهل علم؛ و من کسی را ندیدم که چنین چیزی از او دانسته شود، و کسی که چیزی نمی‌داند و نمی‌شناسد حجتی علیه ما ندارد. بنده تا آنجا که در توانم بود در این زمینه مطالب را جمع‌آوری کردم ولی به نهایتش نرسیدم؛ زیرا بیش از این کتابی در دسترس نبود؛ و بنده این نکته را فقط به‌عنوان عذری برای کسانی بیان کردم که کتابی داشته‌اند، ولی بنده از آن‌ها یادی نکرده‌ام.»

به‌رغم اندک‌بودن تعداد شرح‌حال‌ها در این کتاب‌ها، ما شاهدیم تعداد بسیار کمی در بوتۀ جرح و تعدیل قرار گرفته‌اند؛ به‌خصوص توسط شیعه. بنده در ادامه به‌طور بسیار خلاصه دربارهٔ هرکدام از کتاب‌های اصول رجالی اربعهٔ مشهور صحبت خواهیم کرد.

۱- رجال‌گشی

اصل این کتاب متعلق به عمر محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی است، و آنچه از آن به ما رسیده است «اختیار معرفة الرجال» است؛ البته پس از اینکه شیخ طوسی اقدام به پیرایش و برگزیدن قسمت‌های مهم و مفید آن نمود. این کتاب دارای نقاط ضعفی است؛ از جمله:

أ - به اعتراف نجاشی این کتاب شامل غلط‌های فراوانی است. وی در شرح‌حال کشی درباره‌اش گفته است: «او کتاب رجال دارد. علم بسیاری دارد. در این کتاب غلط‌های بسیاری هست.»^۱

پنهان نیست که فراوان‌بودن خطاها و غلط‌ها در هر کتابی، از ارزش علمی آن می‌کاهد و اعتماد و اتکا به آن را تضعیف می‌کند.

ب - روش مؤلف این کتاب در نقل جرح و تعدیل، روایت‌کردن با ذکر سند از ائمه و بعضی از علما و محدثین بوده است؛ و این یعنی ارزش علمی و بهرهٔ آن تابع مقدار صحت سندهایی است که به‌واسطهٔ آن‌ها توثیقات و تضعیفات رجالی نقل شده است؛ و‌گرنه

و ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (ت ۴۶۰ق) در مقدمهٔ الفهرست، تحقیق: شیخ جواد قیومی، چاپ اول، شعبان معظم ۱۴۱۷ق، چاپخانه: مؤسسهٔ نشر اسلامی، ناشر: مؤسسهٔ نشر الفقهاء، ص ۳۱ تا ۳۳ گفته است: «... وقتی خداوند به‌پایان‌رساندن این کتاب را تسهیل فرمود، خواننده از بیشتر نوشته‌ها و اصول آگاه خواهد شد. و مقام رجال صالح و طریقشان را خواهد شناخت؛ ولی بنده تضمین نمی‌کنم جان‌مطلب را به‌طور کامل ادا کرده باشم؛ زیرا نوشته‌ها و اصول اصحاب ما تقریباً به‌طور معمول ثبت نمی‌شوند؛ چراکه اصحاب ما در شهرها و دوردست‌ها پراکنده‌اند. اما لازم است در این زمینه تلاش خود را به کار ببندم و تا حد توان و به مقدار وسیع و تلاشم آن‌ها را گردآوری کنم...»

۱. رجال نجاشی: ص ۳۷۲ به شمارهٔ ۱۰۱۸.

چگونه می‌توان برای جرح و تعدیل راویان، به نقل از طریق رجال مجروح یا مجهول اتکا کرد؟!

این کتاب فقط شامل ۵۱۹ شرح حال^۱ و متضمن ۱۱۵۱ روایت است.^۲ بنده بررسی سریعی روی سندهای این روایات انجام دادم و ۵۳۰ روایت ضعیف‌السند یافتیم^۳ که منجر به ضعف ۱۶۴ شرح حال شده است. ۶۰ شرح حال مشهور به آن اضافه می‌شود که شناختشان متوقف بر رجال کشی نیست، و ۲۴ تا از این شرح حال‌ها از قابلیت استفاده برای ذم یا مدح برخوردار نیستند. پس در مجموع می‌شود ۲۴۸ شرح حال که آن‌ها نیز یا به دلیل ضعف سند مورد اعتماد نیستند، یا کتابی به آن‌ها اختصاص ندارد، یا خالی از جرح و تعدیل‌اند؛ به علاوه با توجه به بررسی سریعی که بنده روی کتاب‌های کشی و نجاشی انجام دادم نجاشی فقط در بیش از ۲۰۰ شرح حال با کشی اشتراک دارد.

بنابراین به سبب ضعف سندهای حدود نصف روایات کشی، از ارزش علمی این کتاب کاسته می‌شود، و چه بسا فقط ۱۵۰ شرح حال با سند معتبر باقی بماند که فقط به کتاب رجال کشی اختصاص داشته باشد!

ج - کشی در برخی از شرح حال‌ها به آرای علما یا محدثینی اعتماد کرده است که روش جرح و تعدیلشان آشفته بوده، و ثقات و اولیا را جرح کرده، و ضعفا را عادل دانسته‌اند... همان طور که چنین خصوصیتی برای قمی‌ها ثابت شده است و آن‌ها اشتباهات بزرگی در جرح و تعدیل مرتکب شده‌اند.

۱. طبق شماره‌گذاری چاپ مؤسسه اعلمی: چاپ اول، ۱۴۳۰ق / ۲۰۰۹ م.

۲. طبق شماره‌گذاری چاپ مؤسسه آل‌ال‌بیته (علیه‌السلام) لإحياء التراث، تحقیق: سید مهدی رجائی، بعثت - قم، سال ۱۴۰۴ق.

۳. بیشترین اعتماد را به جرح موجود در معجم رجال‌الحديث آقای خوبی نمودم.

یحیی محمد در کتاب خود «مشکلة الحديث»، مؤسسه الانتشار العربی، بیروت - لبنان، چاپ اول، ۲۰۰۷م، ص ۲۲۸ گفته است: «طبق رأی عده‌ای از محققین از ۱۱۵۰ متن ارزیابی شده این کتاب فقط ۳۰۰ متن صحیح است.»

د - اصل تصنیف رجال کشی به کسانی اختصاص یافته که از ائمه علیهم‌السلام درباره آن‌ها جرح یا تعدیلی روایت شده است؛ بنابراین وی فقط به تعداد بسیار اندکی از راویان پرداخته است؛ زیرا در حق اکثریت راویان حدیث، روایاتی که درباره ارزیابی شایستگی‌هایشان برای نقل حدیث بوده باشد روایت نشده است.

ه - رجال کشی با این خصوصیت که روایاتش در بیشتر شرح‌حال‌ها ضدونقیض هستند شناخته می‌شود؛ حتی برای مشهورترین راویان مثل زراره و امثال او. او غالباً روایات مدح را می‌آورد و سپس روایات ذم را ذکر می‌کند؛ بی آنکه یکی را بر دیگری ترجیح دهد. لذا می‌توان گفت بیشتر شرح‌حال‌ها در آن متعارض‌اند.

۲- رجال شیخ طوسی (ت ۴۶۰ق)

أ - هدف این کتاب، ارائه فهرست اصحاب ائمه و کسانی است که از ائمه علیهم‌السلام روایات کرده‌اند، و در نتیجه این کتاب مربوط به طبقات است، نه کتابی که برای جرح و تعدیل تهیه شده باشد. این نکته‌ای است که از کلام شیخ طوسی در مقدمه همین کتاب دانسته می‌شود:

«اما بعد: بنده به سؤالی که شیخ فاضل در این کتاب تکرار کرده است پاسخ داده‌ام، و کتابی گردآوری کردم که شامل اسامی رجالی است که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام پس از آن حضرت علیهم‌السلام تا زمان قائم علیه‌السلام روایت کرده‌اند. سپس بعد از آن، راویان حدیث یا معاصرین آن‌ها را که از ایشان روایت نشده و مربوط به زمان متأخر است ذکر کرده‌ام و آن‌ها را طبق حروف معجم مرتب کردم یعنی از اولین حرف که همزه است تا آخرین که یاء است. تا جست‌وجو و حفظ آن‌ها برای محقق آسان شود؛ و برای انجام این کار نهایت سعی و تلاش خود را به خرج دادم، و تا آنجا که فرصت و فراغت در اختیار داشتم و امکان تحقیق برایم فراهم بود این کار را انجام دادم، و تضمین نمی‌کنم این کار را به‌تمامی به انجام رسانده باشم.

راویان حدیث مرتب و منظم نیستند و نمی‌توان آن‌ها را شماره کرد؛ زیرا بسیارند و در

سرزمین‌های شرق و غرب پراکنده‌اند؛ اما امیدوارم کتاب بنده آن‌ها را شامل شود مگر مقدار اندکی؛ و انسان چیزی بیش از آنچه توانش در اختیارش قرار می‌دهد و قدرت انجامش را دارد برعهده‌اش نیست.»^۱

پس خود مؤلف ادعا نکرده کتابش برای جرح و تعدیل راویان تهیه شده است. این کتاب تا حد بسیار زیادی شبیه رجال برقی است که هیچ جرح و تعدیل ندارد و فقط به تعیین اسامی اصحاب ائمه علیهم‌السلام بسنده کرده است.

دکتر شیخ عبدالهادی فضلی درباره رجال طوسی گفته است:

«هدف او از تألیف این کتاب فقط پرداختن به تعداد اسامی آن‌ها و گردآوری پراکندگی‌شان، و متمایز کردن طبقاتشان بوده - آن طور که خودش در مقدمه‌اش گفته است - نه جداکردن رجال ممدوح از رجال مذموم.»^۲

ب - این کتاب شامل ۶۴۲۹ اسم است^۳ با احتساب اسم‌های تکراری کسانی که با بیش از یک امام مصاحبت داشته یا از بیش از یک امام روایت کرده‌اند؛ و شیخ طوسی فقط برای ۲۵۰ اسم به جرح و تعدیل پرداخته است^۴ و اگر این عدد را از مجموع شرح‌حال‌های این کتاب کم کنیم، نتیجه ۶۱۷۹ اسم خواهد بود که شیخ طوسی جرح یا تعدیلی برایشان ارائه نکرده است.

پس حتی اگر از این نکته که این کتاب برای بیان طبقات راویان تهیه شده است عبور

۱. رجال الطوسی (الابواب)، ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی (ت ۴۶۰ق)، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، چاپ اول، ۱۴۱۵ق، ناشر: مؤسسه النشر الاسلامی تابع جامعه مدرسیه قم مشرفه: ص ۱۷.

۲. اصول علم الرجال، دکتر شیخ عبدالهادی فضلی، مرکز الغدير للدراسات و النشر و التوزيع، لبنان - بیروت، چاپ دوم، ۱۴۳۰ق/ ۲۰۰۹م: ص ۱۰۰.

۳. طبق شماره‌گذاری چاپ مؤسسه نشر اسلامی، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، چاپ پنجم، سال ۱۴۳۰ق .

۴. ۱۵۷ تفه، ۴۳ ضعیف، و ۵۰ مجهول طبق شمارش شیخ جواد قیومی در پیوست الفهرست. طی بررسی سریعی که روی هر دو کتاب انجام دادم نجاشی فقط در ۷۹ اسم از نظر توثیق و تضعیف با او مشارکت دارد.

کنیم، جرح و تعدیلی که در آن آورده شده نسبت به تعداد اجمالی اسم‌هایی که در کتاب هست بسیار اندک است، و نسبت به مجموع راویانی که آسامی‌شان در دایرة‌المعارف‌های رجالی معاصر مدوّن شده است و تعدادشان به ۱۵۰۰۰ اسم می‌رسد نسبتِ بسیار بسیار اندکی خواهد بود؛ همان‌طور که در شماره‌گذاری معجم رجال‌الحديث سید خویی و مستدرکات علم رجال‌الحديث شیخ علی‌نمازی شاهرودی آمده است.

ج - مرسل‌بودن حکم‌های رجالی، که توضیح آن در بررسی فهرست نجاشی خواهد آمد.

د - عده‌ای از علما به آشفتگی گفته‌های شیخ طوسی در علم رجال، و حتی چه بسا ضدونقیض‌بودن سخنانش در این عرصه مهر تأیید زده‌اند؛ و این از ارزش علمی کتاب‌های رجالی وی - مثل رجال و الفهرست - کم می‌کند.

عده‌ای هم تصریح کرده‌اند که سخنان او حتی مفید شک هم نیست. ابوالهدی کلباسی صاحب «سماء‌المقال» سخن فاضل خاجویی^۱ را نقل کرده و گفته است:

«... و اما آنچه فاضل خاجویی در رساله‌ عملیه خود درباره "کر" و نیز در آغاز کتاب "اربعین" خودش آورده است: «خبر دادن وی از احوال رجال، در هیچ صورتی، نه ظنی

۱. شیخ عبدالنبی قزوینی در کتاب «تتمیم امل‌الآمل»، تحقیق سید احمد حسینی، ۱۴۰۷ق، چاپخانه: خیام - قم، ناشر: چاپخانه آیه‌الله مرعشی - قم شرح‌حال او را آورده و گفته است: «مولایمان اسماعیل مازندرانی ساکن محلات اصفهان در "خاجو" یکی از علمای غورکننده در اعماق و اهل تعمق در علوم با کاوشگری است. او مشهور به فضیلت است، و دانا و نادان او را می‌شناسند. او پادشاه تحقیق‌الکامل است؛ تا آنجا که هر فاضل تیزهوشی به آن اعتراف می‌کند. او از سخنوران نامی و بزرگان اهل علم است؛ و کثرت فضایل او دریا‌های پرآب را هنگام خروش تلاطم خوار و حقیر می‌شمارد، و کوه‌های بلند و قله‌های سر به فلک کشیده اگر با علوّ فهم او در ترازوی قیاس قرار بگیرند در برابرش همچون نقاطی کوچک‌اند، و مرواریدهای درخشان اگر با تأثیرات ذهن او مقایسه شوند همچون دانه‌های بی‌ارزش‌اند... او رحمته‌الله در سال ۱۱۷۷ وفات کرد.» تتمیم امل‌الآمل، شیخ عبدالنبی قزوینی: ص ۶۷ تا ۶۹.

و شیخ آقابزرگ تهرانی در الذریعة الی تصانیف الشیعة، دار الأضواء، بیروت - لبنان، چاپ سوم، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م، ج ۱۰ ص ۲۰۴ به شماره ۵۵۳ گفته است: خاجویی ۱۵۰ تألیف دارد.

می‌رساند و نه باعث شکی می‌شود.» که علت آن را اضطراب در کلمات وی بیان کرده است؛ زیرا وی در جایی گفته است «این مرد ثقه است» ولی در جایی دیگر گفته «او ضعیف است»؛ همان طور که دربارهٔ سالم بن مکرم جمال، و سهل بن زیاد چنین وضعیتی را می‌بینیم.^۱

همچنین ابوالمعالی کلباسی در «رسائل الرجالیه» سخن «نجل» صاحب «معالم» را در طعنه به علامه حلی و شیخ طوسی که در کتاب‌های رجال به‌طور فراوان دچار توهم شده‌اند نقل کرده است:

«... همچنان که "نجل"^۲ (که به وی اشاره شد) به معتبر نبودن تصحیحات علامه حکم کرده است؛ به دلیل توهمات فراوانی که در توثیق رجال داشته است. وی گفته است: بله، توثیقات شیخ محل اشکال هستند؛ زیرا او نیز دچار توهمات بسیاری شده است...»^۳

شیخ جعفر سبحانی گفته است:

«و سید ما محقق بروجردی می‌گفت: کتاب رجال شیخ، یادداشت‌های او بود، و وی موفق به کامل‌کردنشان نشد؛ به همین دلیل می‌بینیم او چند اسم را ذکر می‌کند و در حقیقت هیچ‌چیزی از وثاقت و ضعف یا کتاب و روایتی نمی‌گوید؛ بلکه آن‌ها را فقط جزو اصحاب رسول خدا و ائمه برمی‌شمارد.»^۴

همچنین شیخ جعفر سبحانی گفته است:

-
۱. سماء المقال فی علم الرجال، ابوالهدی الکلباسی (ت ۱۳۵۶ق)، تحقیق: سید محمد حسینی قزوینی، چاپ اول، ۱۴۱۹ق، چاپخانه: امیر - قم، ناشر: مؤسسه ولی العصر (علیه السلام) للدراسات الإسلامیة - قم المشرفة، ج ۱ ص ۱۵۹؛ الرسائل الرجالیة، ابوالمعالی محمد بن محمد ابراهیم کلباسی (ت ۱۳۱۵ق)، تحقیق: محمدحسین درایتی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق/ ۱۳۸۰ش، ناشر: دار الحدیث؛ ج ۲ ص ۴۰۱.
 ۲. نجل شیخ حسن بن زین‌الدین صاحب المعالم، متوفی: سال ۱۰۱۱ق.
 ۳. الرسائل الرجالیة، ابوالمعالی محمد بن محمد ابراهیم کلباسی؛ ج ۱ ص ۲۱۸.
 ۴. کلیات فی علم الرجال؛ ص ۶۸ و ۶۹.

«محقق تستری (دام‌ظله) گفته است: شیوه و نحوه برخورد شیخ در رجالش با شیوه‌اش در الفهرس، و شیوه کار نجاشی در فهرستش مغایر است. او در رجال خود خواسته است اصحاب ائمه علیهم‌السلام و کسانی را که از آن‌ها روایت کرده‌اند - چه مؤمن و چه منافق، چه امامی و چه عامی - شمارش کند؛ پس خلفا و معاویه و عمرو بن عاص و شبیه آن‌ها را از اصحاب پیامبر، و زیاد بن ابیه و پسرش عبیدالله بن زیاد را از اصحاب امیرالمؤمنین، و منصور دوانیقی را از اصحاب امام صادق علیه‌السلام برشمرده است، بی آنکه چیزی درباره‌شان ذکر کرده باشد. پس استناد به آن مادام که امامی بودن شخص احراز نشود حتی درباره اصحاب غیر از پیامبر و امیرالمؤمنین جایز نیست؛ بنابراین درباره اصحاب پیامبر و امیرالمؤمنین وضعیت چگونه خواهد بود؟»^۱

سید خویی گفته است:

«برای اسامی متعددی اتفاق افتاده است که شیخ، اسم یکی از اصحاب معصومین علیهم‌السلام را بیان کرده، و در عین حال وی را جزو افرادی که از آن‌ها علیهم‌السلام روایت نکرده‌اند نیز ذکر کرده است؛ و این، جمع نقیضین است؛ زیرا چگونه امکان دارد شخصی، یکی از معصومین علیهم‌السلام را درک کرده و از او علیهم‌السلام روایت کرده باشد، و با این حال شیخ، وی را در میان افرادی برشمرده شده باشد که از ایشان علیهم‌السلام روایت نکرده‌اند؟! در توجیه این مسئله، وجوهی گفته شده‌اند که هیچ‌کدام از آنان نتیجه مدّ نظر را حاصل نمی‌کنند ... (تا آنجا که سید خویی گفته است:) توجیه صحیح این است: به دلیل غفلت و فراموشی چنین اتفاق برای شیخ روی داده است. وقتی شیخ کسی را در میان افرادی که از ایشان علیهم‌السلام روایت نکرده‌اند ذکر کرده، از ذکر او در میان اصحاب معصومین علیهم‌السلام و اینکه او بدون واسطه از ایشان علیهم‌السلام روایت کرده، غافل مانده است؛ زیرا شیخ، به دلیل مشغول بودن بسیار به تألیف و تدریس، اشتباهاتش نیز بسیار شده است. او شخصی را در یک باب، دو بار ذکر کرده، یا یک فرد را در فهرست خود دو بار بیان

کرده است.»^۱

به‌عنوان مثال شیخ طوسی، اباصلت هروی را با وجود شهره‌بودنش به شدت تشیع در میان هر دو گروه شیعه و سنی و آشکار کردن عقیده‌اش - از عامه (اهل سنت) برشمرده است! او وی را در رجال خود در ص ۳۶۰ به شماره ۵۳۲۸ در میان اصحاب امام رضا علیه السلام برشمرده و گفته است: «عبدالسلام بن صالح هروی، اباصلت، عامی و سنی است.»

و در باب الکنی ص ۳۶۹ به شماره ۵۴۹۹ وی را یاد کرده و گفته است: «اباصلت خراسانی هروی، سنی است. بکر بن صالح از او روایت کرده است.»

و شگفت این‌که شیخ طوسی شرح حال اباصلت را در رجال کشی - که برگزیده و خلاصه‌شده توسط شیخ طوسی است - ذکر کرده و خبری را روایت کرده است که بر شدت تشیع و ولایت‌مداری و تجاهر وی به ولایت دلالت می‌کند:

رجال کشی: ج ۲ ص ۸۷۲:

درباره اباصلت عبدالسلام بن صالح هروی:

ابوبکر احمد بن ابراهیم سنسنی رحمته الله به من گفت: ابواحمد محمد بن سلیمان به من گفت: از عامه، گفت: عباس دوری به من گفت: شنیدم یحیی بن نعیم می‌گفت: حدیث اباصلت پاک است، و ما دیدیم او گوش می‌کرد؛ اما او به شدت شیعه است، و دروغی از وی دیده نشده است.»

ابوبکر گفت: ابوالقاسم طاهر بن علی بن احمد به من گفت که ولادت وی در مدینه بود. گفت: از برکة بن حسن اسفراینی شنیدم که می‌گفت: از احمد بن سعید رازی شنیدم که می‌گفت: «اباصلت هروی ثقه و در حدیث مورد اعتماد است؛ اما او به خاندان رسول صلی الله علیه و آله»

محبت داشت، و این دین و مذهب او بود.»

نجاشی او را در فهرست خود در ص ۲۴۵ به شماره ۶۴۳ توثیق کرده است:

«عبدالسلام بن صالح: اباصلت هروی از امام رضا علیه السلام روایت کرده است، ثقه است، و حدیثش صحیح است. کتاب وفاة الرضا علیه السلام از آن اوست.»

شیعه‌بودن و حُسن عقیده و وثاقت و صحت حدیث اباصلت هروی از شرح‌حالی که نجاشی نوشته است آشکار می‌شود؛ در حالی که هیچ‌کدام از این خصوصیات در شرح‌حال طوسی وجود ندارد؛ بلکه مسئله برعکس است و او اباصلت را با وجود شهره‌بودنش به تشیع- به اهل سنت نسبت می‌دهد!

سید خویی در المعجم ج ۱۱ ص ۱۹ به شماره ۶۵۱۵ گوید:

«... فقط در مذهب وی اشکال وجود دارد. او مشهور و معروف به تشیع است، و ظاهر عبارت نجاشی همین است. اما من از شیخ این طور فهمیدم که وی سنی است، و ظاهراً این از سهو قلم شریفش بوده است؛ زیرا اباصلت علاوه بر آنکه شیعه بود عقیده‌اش را نیز آشکارا اعلام می‌کرد. از همین رو علمای سنی، شیعه‌بودن وی را پذیرفته‌اند، و ابن حجر و دیگران به این نکته تصریح کرده‌اند.»

۳- فهرست شیخ طوسی

- أ -** آنچه درباره خطاها و توهّمات فراوانی که در گفته‌های شیخ طوسی در زمینه جرح و تعدیل در رجال گفته می‌شود درباره فهرست نیز گفته می‌شود.
- ب -** هدف از این کتاب به‌طور کلی- گردآوری اسامی مصنفین و مؤلفین شیعه بوده است نه گردآوری راویان شیعه؛ پس او فقط شیعیانی را ذکر می‌کند که اصل یا کتابی دارند. پس این کتاب به‌عنوان کتابی اختصاصی برای جرح و تعدیل تهیه نشده است.

گفته شیخ طوسی در مقدمه فهرست مؤید همین نکته است:

«... وقتی خداوند پایان‌رساندن این کتاب را تسهیل فرمود، خواننده از بیشتر نوشته‌ها و اصول آگاه خواهد شد، و مقام رجال صالح و طریقتشان را خواهد شناخت؛ ولی بنده تضمین نمی‌کنم جان‌مطلب را به‌طور کامل ادا کرده باشم؛ زیرا نوشته‌ها و اصول اصحاب ما تقریباً به‌طور معمول ثبت نمی‌شود؛ چراکه اصحاب ما در شهرها و دوردست‌ها پراکنده‌اند؛ اما لازم است در این زمینه تلاش خود را به کار ببندم و تا حد توان و به مقدار وسع و تلاشم آن‌ها را گردآوری کنم...»^۱

ج - فهرست شیخ طوسی شامل ۹۱۲ شرح حال است^۲ در حالی که شیخ طوسی فقط به توثیق و تضعیف ۱۴۶ نفر پرداخته^۳ و فقط در ۲۵ شرح حال که در آن به جرح و تعدیل پرداخته با نجاشی اشتراک ندارد؛^۴ در نتیجه ۷۶۶ اسم را بدون جرح و تعدیل رها کرده، در حالی که در مقدمه الفهرست وعده داده است مؤلفین کتاب‌ها را به‌همراه تصریح بر مذهب و بیان وضعیت وثاقت یا ضعفشان ذکر خواهد کرد. گفته خود او و تقدیم حضور می‌شود:

«وقتی هریک از مصنفین و اصحاب اصول را ذکر کنم ناگزیر باید به تعدیل و تجریحی که درباره‌اش گفته شده است اشاره نمایم، و اینکه آیا به روایتش اعتماد می‌شود یا نه؛ و باید درباره اعتقادش روشن‌گری کنم که آیا موافق حق است یا مخالف حق؛ زیرا بسیاری از مصنفین اصحاب ما و اصحاب اصول، به مذاهب فاسد و وابسته‌اند هرچند کتاب‌هایشان مورد اعتماد است.»^۵

۱. الفهرست: ص ۳۱ تا ۳۳.

۲. طبق شماره‌گذاری چاپ مؤسسه نشر فقهات - قم، تحقیق شیخ جواد قیومی، چاپ سوم، سال ۱۴۲۹ق.

۳. طبق شمارش دقیقی که نویسنده انجام داده است، در حالی که شمارش شیخ جواد قیومی فقط شامل ۱۰۰ اسم می‌شود که شیخ طوسی در الفهرست به توثیق یا تضعیفشان پرداخته است.

۴. طبق شمارش دقیقی که نویسنده انجام داده است.

۵. الفهرست، شیخ طوسی: ص ۳۲.

پس شایسته نیست «فهرست طوسی» را در سیاهه کتاب‌های جرح و تعدیل به‌شمار آوریم؛ حتی در خصوص موضوعش که شمارش مصنفین و مؤلفین است؛ بلکه این کتاب مثل رجال طوسی است؛ به‌طوری که رجال طوسی به طبقات اختصاص دارد، و این کتاب به مؤلفین؛ و هیچ‌کدام از این کتاب‌ها ارتباطی به جرح و تعدیل ندارند مگر به‌ندرت.

د - احکام جرح و تعدیل، حدسی و اجتهادی هستند، و به‌صورت حسی ناشی از هم‌عصر بودن و معاشرت نیستند، و کسی که ادعای حسی بودن داشته باشد باید دلیل صریح بیاورد.

محقق خوبی از شیخ فخرالدین طریحی (ت ۱۰۸۵ق) در «مشترکاتش» نقل کرده که گفته است: «توثیقات نجاشی یا شیخ احتمالاً مبتنی بر حدس هستند؛ پس قابل اعتماد نیستند.»^۱

ه - صدور احکام جرح و تعدیل بر مبنای مرسلات تصنیفات رجالی بوده است که طوسی و نجاشی به آن‌ها تکیه کرده‌اند. آن‌ها به طریق خود در خصوص هر حکمی تصریح نکرده‌اند که از کدام منبع نقل کرده‌اند؛ البته اگر حکم‌هایی که داده‌اند نقلی بوده باشد، نه مبتنی بر اجتهادها و نظرات خودشان.^۲

و - با توجه به اینکه ما از اسنادی که ما را به منبع رجالی در هر حکمی مربوط می‌کند اطلاع نداریم، پس ما از اسناد حکم‌های این منابع به قائلینشان نیز آگاه نیستیم؛ قائلینی که با روایان معاشرت داشته‌اند و حالات روایان را نتیجه گرفته و به جرح یا تعدیلشان حکم داده‌اند. البته این در صورتی است که حکم‌های رجالی، منقول بوده

۱. معجم رجال الحدیث خویی؛ ج ۱ ص ۴۲؛ همچنین مراجعه کنید به: الفوائد الرجالية، شیخ مهدی کجوری (ت ۱۲۹۳ق)، تحقیق: محمد کاظم رحمان ستایش، دار الحدیث للطباعة و النشر - قم، ۱۴۲۸ق، چاپ دوم؛ ص ۶۸ و ۶۹.

۲. توضیح بیشتر این موضوع در نقد فهرست نجاشی خواهد آمد.

باشند نه حاصل اجتهادات خود مؤلفین کتاب‌های اصلی که طوسی و نجاشی از آن‌ها نقل کرده‌اند.^۱

ز - تعارض حکم‌های رجالی شیخ طوسی با حکم‌های نجاشی: این اختلاف و تعارض باعث برانگیختن شک و تردید نسبت به سلامتی و واقع‌گرایی حکم‌های رجالی می‌شود.^۲

ح - ترک و روی‌گردانی عده‌ای از علمای مشهور از اتکا بر اصول رجالی، ارزش علمی آن‌ها را می‌کاهد یا دست‌کم آن‌ها را محل اختلاف میان علما قرار می‌دهد.^۳

۴- فهرست شیخ نجاشی (ت ۴۵۰ق)، مشهور به رجال نجاشی

أ - هدف از این کتاب گردآوری اسامی مصنفین و مؤلفین شیعه است، نه به‌طور کلی گردآوری راویان شیعه؛ و او فقط شیعیانی را ذکر می‌کند که اصل یا کتابی دارند. پس این کتاب در خصوص جرح و تعدیل تهیه نشده است.

خود نجاشی در مقدمه کتابش به این نکته تصریح کرده و گفته است:

«اما بعد، بنده از عیب‌جویی‌هایی که سید شریف خداوند بر طول عمرش بیفزاید و توفیقش را مستدام بدارد- از زبان مخالفان ما ذکر کرده است مطلع شدم؛ اینکه آن‌ها می‌گویند شما هیچ پیشینه و کتابی ندارید. این گفته کسی است که از مردم آگاهی ندارد و از اخبارشان مطلع نیست و نه از جایگاه آنان اطلاع دارد و نه از تاریخ اهل علم؛ و من کسی را ندیدم که چنین چیزی از او دانسته شود، و کسی که چیزی نمی‌داند و نمی‌شناسد حجتی علیه ما ندارد. بنده تا آنجا که در توانم بود در این زمینه مطالب را جمع‌آوری کردم ولی به نهایتش نرسیدم؛ زیرا بیش از این کتابی در دسترس من نبود؛ و بنده این نکته را فقط به‌عنوان

۱. توضیح بیشتر درباره نقد فهرست نجاشی - ان‌شاءالله تعالی - خواهد آمد.

۲. به باری خداوند متعال هنگام نقد و بررسی فهرست نجاشی برخی از مصادیق این تعارض و اختلاف ذکر خواهد شد.

۳. ان‌شاءالله تعالی گفته‌ها و نظرات علما در خصوص این موضوع به هنگام مناقشه فهرست نجاشی ذکر خواهد شد.

عذری برای کسانی بیان کردم که کتابی داشته‌اند، ولی بنده از آن‌ها یادی نکرده‌ام. اسم‌ها را به ترتیب حروف تحت باب‌هایی مرتب کردم تا کار برای جوینده‌ای که به دنبال اسم به‌خصوصی است آسان شود. بنده تألیف‌کنندگان متقدم از گذشتگان صالحان را ذکر می‌کنم که البته اسم‌های اندکی هستند؛ و از خداوند درخواست یاری دارم؛ ولی اصحاب ما (رحمهم‌الله) در برخی از این فنون، کتاب‌هایی دارند که تمامی جوانب مدنظر را در برنگرفته‌اند. امیدوارم در این کتاب - ان‌شاءالله تعالی- تمام خواسته‌ها و انتظارات در نظر گرفته شده برآورده شود.»^۱

ب - کتاب رجال نجاشی شامل ۱۲۶۹ شرح حال است^۲ و با توجه به تحقیقاتی که بنده انجام دادم نجاشی فقط به جرح یا تعدیل ۷۶۱ نفر از آن‌ها پرداخته است. پس این کتاب در برابر تعداد بسیار بزرگ روایت‌کنندگان از رسول خدا محمد و ائمه اهل بیتش (صلوات الله علیهم) چه ارزشی دارد؟!

گفته شده است پیامبر خدا محمد ﷺ به‌تنهایی ۱۱۴ هزار صحابی داشت و بنا بر مشهور- امام صادق ﷺ به‌تنهایی چهار هزار صحابی داشت. اگر همه جرح و تعدیل‌های اصول رجالی شیعه را جمع کنیم به نصف تعداد اصحاب امام صادق ﷺ -یعنی نصف چهار هزار نفر- هم نمی‌رسد!

و شاید گزافه نباشد اگر بگوییم: در حقیقت هیچ ماده جرح و تعدیلی نزد شیعه وجود ندارد که شایستگی بحث و تحقیق را داشته باشد. آری، می‌توان گفت شیعیان کتاب‌هایی در طبقات دارند مثل رجال طوسی و رجال برقی- و کتاب‌هایی نیز در شمارش مصنفین و مؤلفین دارند مثل فهرست طوسی و فهرست نجاشی- و این با توجه به محدودیت‌هایی بوده که وجود داشته

۱. رجال نجاشی: ص ۳.

۲. طبق شماره‌گذاری نسخه شرکت الاعلمی، بیروت- لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۳۱ق / ۲۰۱۰ م.

است.

ج - وضعیت فهرست نجاشی نیز مثل فهرست طوسی است؛ از جهت اینکه احتمال می‌رود حکم‌های رجالی، مبتنی بر حدس بوده باشند نه حس؛ پس قابل اعتماد نیستند؛ زیرا شرط جرح و تعدیل در حکم‌های رجالی این است که ناشی از معاشرت یا چیزی در حکم معاشرت با راویانی باشد که وثاقت و ضبط‌بودنشان^۱ در روایت حدیث ارزیابی شده است؛ اما اگر ناشی از حدس و تخمین و اجتهاد باشد هرگز حجیتی نخواهند داشت؛ زیرا از دقت لازم در آشکارسازی واقع‌گرایانه حالات واقعی راویان برخوردار نیستند. نجاشی از معاصرین ائمه یا اصحابشان نبوده است تا امکان شناخت حالات آن‌ها را از روی حس و آگاهی مستقیم داشته باشد.

پیش‌تر کلام شیخ فخرالدین طریحی در این خصوص تقدیم شد:

«توثیقات نجاشی یا شیخ احتمالاً مبتنی بر حدس هستند؛ پس قابل اعتماد نیستند.»^۲

و محقق یوسف بحرانی گفته است:

«... و شما از مدت و فاصله زمانی طولانی میان مصنفین آن کتاب‌ها و راویان اخبار آگاه هستی. پس آن‌ها چگونه از حالات راویان به‌طوری که موجب گواهی به عدالت یا فسق شده باشد، اطلاع پیدا کرده‌اند؟ اطلاع از این خصوصیات با استفاده از نقل یک ناقل با شهرت یا قرینه حال... به‌صورتی که در واقع مورد اتکای مصنفین این کتاب‌ها بوده است.»

۱. ضبط: از این واژه در علم درایه و در فقه در باب‌های اجتهاد و تقلید و قضا سخن گفته‌اند و عبارت است از غالب‌نبودن فراموشی و سهو بر یادسپاری اشیا و مطالب در ذهن. (مترجم، منبع: سایت ویکی‌فقه)

۲. معجم رجال‌الحدیث خوبی: ج ۱ ص ۴۲.

و نیز مراجعه کنید به: الفوائد الرجالية، شیخ مهدی کجوری (ت ۱۲۹۳ق)، تحقیق: محمد کاظم رحمان ستایش، دارالحدیث للطباعة و النشر - قم، ۱۴۲۸ق، چاپ دوم: ص ۶۸ و ۶۹.

گواهی نامیده نمی‌شود؛ ولی آن‌ها به آن اعتماد کردند و آن را گواهی نامیدند...»^۱

د - اگر چیزی منقول از کتاب‌های رجالی متقدم وجود داشته، پس اسناد نجاشی به این کتاب‌ها درباره برداشتن حکم‌های رجالی که در کتاب وی پراکنده است کجاست؟ مثلاً وی درباره راوی «فیض بن المختار» می‌گوید: ثق و عین^۲ است؛^۳ و درباره «عمرو بن جَمیع» صحبت می‌کند می‌گوید ضعیف است^۴ در حالی که نجاشی درباره کتابی که توثیق یا تضعیف را از آن نقل کرده است چیزی به ما نگفته است؛ همچنین اسناد به آن کتاب را نیز ذکر نکرده است تا سلسله راویان و مقدار شایستگی آن‌ها برای روایت در چنین موضوعی را بدانیم!

اساساً چرا در روایت یک حدیث، شناخت اسناد شرط محسوب شود، ولی در روایت حکم‌های رجالی شرط نباشد؟! در حالی که سهل‌انگاری در سند یک روایت به معنای سهل‌انگاری در یک متن دینی است ولی سهل‌انگاری در سند توثیق یا تضعیف به معنای سهل‌انگاری در ده‌ها یا صدها یا هزاران متون دینی است که چه بسا از طریق روایت‌کننده‌ای روایت می‌شود که با حکم رجالی بدون سند و بدون اصل، مورد توثیق یا تضعیف قرار گرفته است!

اینکه نجاشی و طوسی طرق و اسنادهای خود به کتاب‌های رجالی را هنگام آوردن شرح حال آن افراد ذکر کرده‌اند فایده چندانی ندارد؛ زیرا آن‌ها کتاب‌های مخصوصی را که مورد اعتماد قرار داده‌اند برای ما معین نکرده‌اند و حکم‌ها را به منابع مربوط نسبت نداده‌اند تا بررسی سندها و شناخت حالات راویانشان ممکن باشد؛ پس همان‌طور که طرق صحیحی

۱. الحدائق الناضرة: ج ۱ ص ۲۲.

۲. «عین» از مصطلحات، و معنایش محل اختلاف است. به‌طور کلی برای ستایش استفاده شده است. (مترجم)

۳. رجال نجاشی به شماره ۸۵۱.

۴. رجال نجاشی به شماره ۷۶۹.

برای برخی از اصول رجالی وجود دارد طرق ضعیفی نیز برای برخی دیگر وجود دارد.

مثلاً نجاشی کتاب «تاریخ الرجال» از احمد بن علی بن محمد عقیقی را ذکر کرده، ولی طریق خود را به آن اصلاً ذکر نکرده است، و فقط به این گفته بسنده کرده است: «تاریخ الرجال» از آن‌ها به ما رسیده است... .

پس این کتاب مرسل است و قابل اعتماد نیست.

او طریق خود را به کتاب الرجال حمید بن زیاد ذکر کرده است:

حسین بن عبیدالله، از احمد بن جعفر بن سفیان، از حمید بن زیاد.

و سندش به دلیل زیر ضعیف است:

اول: صاحب کتاب ثقة است ولی واقفی است، و گاهی سختگیری کرده و اصحاب ولایت‌مداران ائمه را تضعیف یا نکوهش کرده است، و گاهی کسانی را که در اعتقاد شبیه خودش بوده‌اند - حتی اگر توسط اهل ولایت ذم و قدح شده باشند - توثیق کرده است.

دوم: احمد بن جعفر بن سفیان: او حتی توسط محقق خویی توثیق نشده است. محمد جواهری در کتاب خود «المفید من معجم رجال الحدیث» به مجهول بودن وی تصریح کرده، و حتی شیخ علی نمازی شاهرودی در مستدرکات خود او را توثیق نکرده است.

پس حتی اگر ما فقط احمد بن جعفر بن سفیان را در نظر بگیریم، طریق ضعیف می‌شود؛ زیرا وی مجهول است؛ و این کتاب از حجیت ساقط می‌شود.

او همچنین طریق خود را به کتاب «من روی عن ابی جعفر علیه السلام من الرجال» از حمزه بن قاسم ذکر کرده است:

حسین بن عبیدالله، از علی بن حمزه قالنسی، از حمزه بن قاسم.

این سند به جهت «علی بن حمزه قالنسی» ضعیف است. او حتی توسط محقق خویی و

شیخ نمازی نیز توثیق نشده است. محقق خوبی مطمئن شده که او از اصحاب امام جواد (علیه السلام) شمرده نشده است، و کتاب‌های رجالی اصلاً به او نپرداخته‌اند.

پس این کتاب به جهت مجهول بودن علی بن حمزه قلانسی از حجیت ساقط می‌شود.

او طریق خود به کتاب «الرجال» از «عبدالله بن جبلة» را ذکر کرده است:

حسین بن عبیدالله، از احمد بن جعفر، از حمید و احمد بن عبدالواحد، از علی بن حبشی بن قونی، از حمید بن زیاد، از احمد بن حسین بصری، از عبدالله بن جبلة.

این سند به دلایل زیر ضعیف است:

اول: نویسنده این کتاب واقفی است.

دوم: احمد بن جعفر: ظاهراً ابن سفیان است که مجهول است.

سوم: علی بن حبشی توثیق نشده است، و محقق خوبی به عدم ثبوت وثاقتش یقین کرده است.^۱

چهارم: احمد بن حسین بصری: مجهول الحال است. طوسی در رجال خود ص ۴۰۸ به شماره ۵۹۴۴ او را ذکر کرده و توثیقش نکرده است. وی گفته است: «احمد بن حسین بصری قزاز، حمید کتاب عاصم بن حمید و... را از او روایت کرده است. او در سال ۲۶۱ درگذشت.»

نجاشی در رجال خود ص ۷۸ به شماره ۱۸۶ او را تحت عنوان «احمد بن حسن قزاز بصری» ذکر کرده، و جرح و تعدیلی برایش ننوشته است.

نجاشی شرح حال احمد بن محمد بن سعید بن عقده جارودی (ت ۳۳۳ق) را نوشته و کتاب‌های او را در رجال و راویان ذکر کرده، ولی طریق خود به آن‌ها را ذکر نکرده است. او

۱. معجم رجال الحديث: ج ۱۲ ص ۳۲۶ به شماره ۷۹۸۹.

فقط به این سخن بسنده کرده است: «این کتاب‌ها را اصحاب ما و دیگرانی که از او حدیث کرده‌اند ذکر نموده‌اند.»^۱ در حالی که «ابن عقده» از پربارترین نویسندگان رجالی شمرده می‌شود و شیخ طوسی در مقدمه رجال خود به آن گواهی داده است.^۲

اما درباره شیخ طوسی، طریق او به «ابن عقده» عبارت است از «احمد بن محمد بن موسی اهوازی» معروف به ابن الصلت.^۳ او از کسانی است که طوسی و نجاشی شرح حالش را نیآورده‌اند و هیچ‌کسی توثیقی برایش ننوشته است، جز اینکه عده‌ای گمان داشته‌اند وی ثقه است؛ چراکه از مشایخ نجاشی بوده و به اعتبار اینکه نجاشی فقط از ثقه روایت می‌کند؛ اما این نیز محل اشکال است.^۴

شیخ طوسی طریق خود به کتاب «تاریخ الرجال» را از احمد بن علی بن محمد بن جعفر... بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) علوی عقیقی ذکر کرده و گفته است:

«احمد بن عبدون کتاب‌ها و روایات دیگرش را به ما خبر داد و گفت: ابومحمد حسن

بن محمد بن یحیی به ما خبر داد و گفت: ابوالحسن علی بن احمد عقیقی از پدرش به ما گفت.»^۵

۱. رجال نجاشی: ص ۹۴ و ۹۵ به شماره ۲۳۳.

۲. رجال طوسی: ص ۱۷.

۳. فهرست طوسی ص ۷۴ به شماره ۸۶. وی گفته است: «ابوالحسن احمد بن محمد بن موسی اهوازی همه روایات و کتاب‌های او را به ما خبر داد، و او دست‌خط ابوالعباس را برای اجازه و شرح روایات و کتاب‌هایش با خود داشت، از ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید.» رجال طوسی: ص ۴۰۹ به شماره ۵۹۴۹. وی گفته است: «تلعبری از شیوخ ما، و دیگران از او روایت کرده‌اند؛ و ما از ابن‌المهدی و از احمد بن محمد معروف به ابن‌الصلت که از او روایت کرده‌اند شنیده‌ایم؛ و ابن‌الصلت به ما اجازه همه روایاتش را داده است.»

۴. مراجعه کنید به: بحوث فی علم الرجال، محمد آصف محسنی، بازبینی کمال سلمان عنزی (الجزایوی)، چاپ پنجم، ۱۴۳۲ ق / ۱۳۸۹ ش، مرکز المصطفی (علیه السلام) العالمی للترجمة و النشر، قم: ص ۶۵ تا ۶۸.

۵. الفهرست، طوسی: ص ۶۸ به شماره ۷۳.

این طریق به دلایل زیر ضعیف است:

اول: حسن بن محمد بن یحیی:

نجاشی درباره وی گفته است: «او از افراد مجهول روایاتی را ذکر کرده است که منکر هستند و من دیده‌ام اصحابمان او را تضعیف می‌کنند.»^۱

و طوسی در رجال خود شرح حال وی را ذکر کرده و توثیقش نکرده است.^۲

غضائری درباره اش گفته است: «کذاب بود و آشکارا حدیث جعل می‌کرد.»^۳

علامه درباره اش گفته است: «به نظر بنده اقوی، به‌طور کلی توقف در روایتش است.»^۴

سید خویی جزم به ضعف او کرده و گفته است:

«به‌علاوه ظاهر کلام نجاشی نشان می‌دهد اصحاب، ضعف این مرد را پذیرفته‌اند ...

پس در ضعف این مرد هیچ شکی نیست؛ هرچند عده‌ای از اصحاب از او روایت کرده‌اند.»^۵

دوم: علی بن احمد عقیقی:

طوسی در الفهرست، جرح او را از احمد بن عبدون نقل کرده و گفته است: «احمد بن

۱. رجال نجاشی: ص ۶۴ به شماره ۱۴۹.

۲. رجال طوسی: ص ۴۲۲ به شماره ۶۰۸۶.

۳. رجال ابن غضائری، ابو الحسین احمد بن حسین بن عبیدالله بن ابراهیم واسطی بغدادی (ت ۵ق)، تحقیق سید محمدرضا حسینی جلالی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق / ۱۳۸۰ ش، چاپخانه: سرور، ناشر: دار الحدیث للطباعة و النشر - قم: ص ۵۴ به شماره ۴۱.

۴. خلاصة الاقوال، علامه حلی: ص ۳۳۶ و ۳۳۷.

۵. معجم رجال الحدیث: ج ۶ ص ۱۴۲ تا ۱۴۴ به شماره ۳۱۳۲.

عبدون گفته است: در احادیث عقیقی، منکرانی وجود دارد.»^۱

و در رجال خود درباره وی گفته است: «علی بن احمد عقیقی، ابن اخ طاهر از او روایت کرده است. او دچار خلط است.»^۲

و سید خویی به عدم ثبوت وثاقتش حکم داده و کسی را که تلاش کرده وی را توثیق کند رد کرده است.^۳

سوم: احمد بن علی بن محمد بن جعفر عقیقی، نویسنده این کتاب:

طوسی و نجاشی هر دو شرح حال وی را ذکر کرده، ولی توثیقش نکرده‌اند.^۴

شیخ محمد جواهری به مجهول بودن وی تصریح کرده است.^۵

و سید خویی به ضعیف بودن طرق طوسی به احمد بن علی بن محمد بن جعفر عقیقی حکم کرده و گفته است: «طریق وی به او ضعیف است، به جهت حسن بن محمد بن یحیی، و به جهت علی بن احمد عقیقی.»^۶

اما نجاشی، او برای احمد بن علی بن محمد بن جعفر عقیقی شرح حال نوشته و کتاب‌هایش را از جمله «تاریخ الرجال» ذکر کرده است؛ ولی اصلاً طریق خود را به او ذکر نکرده است.^۷

۱. الفهرست، طوسی: ص ۱۶۲ به شماره ۴۲۴.

۲. رجال طوسی: ص ۴۳۴ به شماره ۶۲۱۷.

۳. معجم رجال الحديث، خویی: ج ۱۲ ص ۲۸۱ تا ۲۸۳ به شماره ۷۹۳۱.

۴. مراجعه کنید به: معجم رجال الحديث، خویی: ج ۲ ص ۱۸۲ به شماره ۷۰۶.

۵. المفید من معجم رجال الحديث، شیخ محمد جواهری، چاپ دوم، ۱۴۲۴ق، چاپخانه علمیه، ناشر: مکتبه المحلاتی، قم - ایران: ص ۳۴.

۶. معجم رجال الحديث، خویی: ج ۲ ص ۱۸۲ به شماره ۷۰۶.

۷. رجال نجاشی: ص ۸۱ به شماره ۱۹۶.

و طوسی طریق خود به کتاب «رجال» علی بن حسن بن فضال را ذکر کرده و گفته است:

«احمد بن عبدون، از علی بن محمد بن زبیر، از طریق شنیدن و اجازه، همه کتاب‌هایش را با قرائت بیشتر کتاب‌ها بر او و اجازه در بقیه، به ما خبر داد.»^۱

و طریق به «علی بن محمد بن زبیر» ضعیف است. طوسی در رجال خود شرح حال او را نوشته و تعدیلش نکرده است.^۲

سید خویی رحمته الله به عدم ثبوت وثاقت وی حکم داده و گفته است: «حاصل آنکه وثاقت علی بن محمد بن زبیر ثابت نشده است.»^۳ همچنین به ضعف طریق طوسی به علی بن حسن بن فضال حکم کرده و گفته است: «طریق شیخ به او ضعیف است، به جهت علی بن محمد بن زبیر.»^۴

نجاشی دو طریق دارد: اول همان طریق طوسی «ابن الزبیر، از ابن فضال» و دوم «محمد بن جعفر، از احمد بن محمد بن سعید، از ابن فضال» و نجاشی درباره شرح حال علی بن حسن بن فضال گفته است:

«به همین طریق سایر کتاب‌های ابن فضال را به ما خبر داد،^۵ و محمد بن جعفر، از احمد بن محمد بن سعید، از علی بن حسن از کتاب‌های او به ما خبر داد.»^۶

طریق اول همان طور که در بررسی طریق طوسی گفته شد ضعیف است، اما طریق

۱. فهرست، طوسی: ص ۱۵۶ و ۱۵۷ به شماره ۳۹۱.

۲. رجال طوسی: ص ۴۳۰ و ۴۳۱ به شماره ۶۱۷۹.

۳. معجم رجال الحدیث: خویی: ج ۱۳ ص ۱۵۰ و ۱۵۱ به شماره ۸۴۳۱.

۴. معجم رجال الحدیث: ج ۱۲ ص ۳۶۴ تحت شماره ۸۰۱۹.

۵. همان طریق طوسی: «ابن الزبیر، از علی بن فضال».

۶. رجال نجاشی: ص ۲۵۷ تا ۲۵۹ به شماره ۶۷۶.

دوم، در هر دو واسطه جای بحث دارد:

اول: محمد بن جعفر: ظاهراً او محمد بن جعفر نحوی، شیخ نجاشی است و نه نجاشی و نه طوسی شرح حال او را نوشته‌اند. نهایت چیزی که در توثیق وی گفته شده این است که او ثقة است؛ زیرا از مشایخ نجاشی است،^۱ ولی این نیز جای اشکال دارد.

دوم: احمد بن محمد بن سعید: او ابن عقده زیدی جارودی است، و توسط نجاشی و طوسی توثیق شده است؛ ولی اعتماد به یک مرد زیدی جارودی برای حکم کردن به جرح و تعدیل اصحاب ائمه، خالی از اشکال نیست!

زیرا چگونه صحیح است ما دینمان را از کسانی بگیریم که اعتقادات منحرفی داشته‌اند؛ به طوری که متون شرعی‌ای را که ثقات آن‌ها روایت می‌کنند قبول، و متون شرعی‌ای را که راویانشان را جرح کرده‌اند رها کنیم؟! چه تضمینی وجود دارد که تعصبات مذهبی بر آن‌ها اثر نگذاشته باشد تا برخی مخالفین خود را جرح، و موافقین یا متمایلین به خود را توثیق کرده باشند؟ به علاوه روش و رویکرد آن‌ها در جرح و تعدیل چه بوده است، و بر چه اساسی اقوال و آرای خود را در جرح و تعدیل بنا کرده‌اند؟!

به همین دلیل می‌بینیم علامه حلی در جرح و تعدیل ابن عقده وقتی در قول منفرد بوده باشد توقف می‌کند. او در شرح حال «جمیل بن عبدالله بن نافع خثعمی خیاط کوفی» گفته است:

«من از طرق اصحابمان مدحی درباره او ندیدم جز اینکه ابن عقده از محمد بن عبدالله بن ابی حکیمه روایت کرده که او گفته است: از ابن نمیر درباره محمد بن جمیل بن عبدالله بن نافع خیاط سؤال کردم؛ پاسخ داد: ثقة است، من او را دیده‌ام؛ و پدرش هم ثقة است.

۱. مراجعه کنید به: معجم رجال الحدیث، خوبی: ج ۱۶ ص ۱۶۴ به شماره ۱۰۳۸۹، و ص ۱۸۸ به شماره ۱۰۴۳۳ و

به باور بنده این روایت عدالت را اقتضا نمی‌کند، اما از مرجحات است.»^۱

و در شرح حال «حسن بن سیف بن سلیمان تمار» گفته است:

«ابن عقده، از علی بن حسن گفته است: او ثقه با احادیثی اندک است. من از طرق خودمان مدح یا جرحی درباره او جز همین یک مورد نیافتیم؛ و توقف در آنچه او منفرد است اولویت دارد مگر اینکه عدالتش ثابت شود.»^۲

و در شرح حال «حسن بن صدقة المدائنی» گفته است:

«ابن عقده گفته است: علی بن حسن به ما خبر داد: حسن بن صدقة مدائنی گفت: من او را ازدی می‌دانم و برادرش تصدیق شده است. آن‌ها از امام صادق و امام کاظم روایت کرده‌اند، و ثقه هستند. در عادل دانستن او به این واسطه، اشکال هست و توقف اولویت دارد.»^۳

اما قائل شدن به اینکه مجهول بودن سند کتاب‌های رجال ضرری ندارد، به دلیل اینکه نجاشی و امثال او به روزگار راویان و اهل علم و اصحاب این فن نزدیک بوده‌اند و احوال راویان برای نجاشی و امثال نجاشی مشهور و شناخته شده بوده است، پس اعتماد به توثیقات و تضعیفات نجاشی حتی اگر بدون سند باشند اشکالی ندارد.

در این خصوص باید گفت:

أ- این را که احوال همه راویان در روزگار نجاشی و معاصرینش مشهور و شناخته شده بوده است ما قبول نداریم. آری، احوال کسانی که به وثاقت و کسانی که به ضعف مشهور بوده‌اند شناخته شده بود مثل حواریون ائمه و افراد شبیه آن‌ها و چه بسا

۱. خلاصة الاقوال، علامه حلی: ص ۹۳.

۲. خلاصة الاقوال، علامه حلی: ص ۱۰۸ و ۱۰۹.

۳. خلاصة الاقوال، علامه حلی: ص ۱۰۹.

شناخت حالات بیشتر یا همه این‌ها منحصر به کتاب‌های رجالی نبوده است؛ بلکه دست‌کم، تاریخ و سیره و روایات عهده‌دار آن یا عهده‌دار بیشترش بوده است.

ب - دلیل برای مشهور نبودن احوال همه راویان در روزگار نجاشی، بسیار بودن تناقضات و خطاهای آن‌ها در جرح و تعدیل راویان است، و نیز وجود آشفتگی در ترجیح میان اقوال توسط متأخرین آن‌ها، همان طور که محقق یوسف بحرانی در «حدائق» به این نکته تصریح کرده و گفته است:

«... به دلیل آشفتگی کلمات آنان در جرح و تعدیل به‌گونه‌ای که قابل جمع و تأویل نیست، می‌بینی یکی از آن‌ها حتی با خودش مخالفت می‌کند چه برسد به دیگران.

یکی جرح را بر تعدیل مقدم می‌کند، و دیگری می‌گوید مقدم نمی‌شود مگر در صورت عدم امکان جمع. یکی نجاشی را بر شیخ مقدم می‌کند، و دیگری با او نزاع می‌کند و از او دلیل درخواست می‌کند.

به‌طور کلی: کسی که در این فن وارد شود به صحت ادعای ما یقین پیدا می‌کند، و چون این بنا بر پایه و اساس درستی بنا نشده است، پس تناقضات و ابهامات در آن فراوان شده است.»^۱

ج - به‌علاوه اگر ما از مسئلهٔ اسناد نجاشی و طوسی به صاحبان اصول رجالی عبور کنیم، باز هم صحبت دربارهٔ اسناد صاحبان اصول تا روزگار راویانی که برای جرح و تعدیلشان حکم شده است باقی می‌ماند. آیا بر ما واجب است محتوای اصول رجالی را بدون شناخت اسنادشان بپذیریم؟! یا ما باید اهلیت و شایستگی ناقلان و واقع‌گرایی و بی‌طرفی کسی را که جرح و تعدیل از او صادر شده است بدانیم، و اینکه آیا حکم‌های رجالی از ائمهٔ معصومین (علیهم‌السلام) صادر شده‌اند، یا از دیگرانی بوده‌اند که امکان بروز توهم و خطا و تعصب و دروغ و بهتان در آن‌ها وجود داشته است؟!

مثلاً ابن‌عقده از معاصرین امام صادق علیه السلام یا معاصرین اصحاب ایشان علیهم السلام نیست. امام صادق علیه السلام در سال ۱۸۴ ق وفات فرمود و ابن‌عقده بنا به تصریح شیخ طوسی در سال ۲۴۹ ق متولد شد؛ یعنی میان وفات امام صادق علیه السلام و ولادت ابن‌عقده ۶۵ سال فاصله است، و او معاصر با امام یا اصحاب امام نبوده است. پس او باید توثیقات را از دیگران نقل کرده باشد، یا اینکه توثیقاتش صرفاً براساس آرا و اجتهاداتی بوده باشد که خودش انجام داده است. بنابراین ما باید سند ابن‌عقده را در نقل آن توثیقات بشناسیم، و اینکه آیا آن‌ها ثقه بوده‌اند یا نه. سپس می‌فهمیم آیا می‌توان به آن‌ها اعتماد کرد یا نه.

حتی صاحبان اصول رجالی که هم‌عصر برخی از ائمه مثل امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم السلام بوده‌اند باید سند حکم‌های رجالی‌شان ذکر شود تا بدانیم آیا حکم‌هایشان اجتهادی بوده است یا نقلی؛ و اگر منقول باشند آیا از معصومین علیهم السلام نقل شده است یا از دیگران؛ و اینکه مقدار شایستگی کسی که جرح و تعدیل را صادر کرده چقدر بوده است. این نکته اول.

و دوم اینکه صاحبان اصول رجالی که هم‌عصر برخی از ائمه علیهم السلام بوده‌اند به تزکیه یا جرح هم‌عصران خود بسنده نکرده‌اند؛ بلکه آن‌ها نیز به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب امیرالمؤمنین و نیز سایر ائمه علیهم السلام پرداخته‌اند. پس حال آن‌ها نیز -از نظر هم‌عصر نبودن با کسانی که به جرح و تعدیلشان پرداخته‌اند- همانند حال ابن‌عقده است.

د - حکم‌های رجالی شیخ طوسی و نجاشی با یکدیگر تعارضات بسیاری دارند. این اختلاف و تعارض موجب شک‌وترددید نسبت به سلامتی و واقع‌گرایی حکم‌های رجالی می‌شود.

به‌عنوان نمونه - که البته تنها نمونه‌ها نیست- چند مثال را ذکر خواهیم کرد.

۱. داوود بن کثیر الرقی:

شیخ طوسی در رجال خود ص ۳۲۹ شماره ۵۰۰۳ گفته است: «داوود بن کثیر رقی،

مولای بنی‌اسد، ثقه است.»

و شیخ نجاشی در رجالش ص ۱۵۶ شماره ۴۱۰ گفته است: «داوود بن کثیر رقی... بسیار ضعیف است و غلات از او روایت می‌کنند. احمد بن عبدالواحد گفته است: من حدیث محکمی از او ندیده‌ام...»

۲. محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی برقی:

طوسی در رجالش ص ۳۴۹ شماره ۵۳۹۱ گفته است: «محمد بن خالد برقی، ثقه است. این‌ها از اصحاب امام ابوالحسن موسی (علیه السلام) هستند.»

و نجاشی در رجالش ص ۳۲۲ شماره ۸۹۸ گفته است: «محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی برقی ابوعبدالله... و در حدیث ضعیف بود. او ادیبی با آگاهی خوب نسبت به اخبار و علوم عرب بود...»

۳. جعفر بن محمد بن مالک بن عیسی بن سابور:

طوسی در رجالش در ص ۴۰۵ شماره ۶۰۳۷ گفته است: «جعفر بن محمد بن مالک، کوفی، ثقه است. عده‌ای تضعیفش می‌کنند. او درباره ولادت قائم (علیه السلام) سخنان عجیبی روایت کرده است.»

نجاشی در رجالش ص ۱۱۹ شماره ۳۱۳ گفته است: «جعفر بن محمد بن مالک بن عیسی بن سابور... کوفی ابوعبدالله در حدیث ضعیف بود. احمد بن حسین گفته است او بسیار حدیث جعل می‌کرد، و از افراد مجهول روایت می‌کرد؛ و از کسی شنیدم که می‌گفت: مذهب و روایتش نیز فاسد بود...»

۴. معلی بن خنیس:

شیخ طوسی در کتاب الغیبة ص ۳۴۶ او را در میان ممدوحین ذکر کرده و گفته است:

«او از کارگزاران امام صادق (علیه السلام) بود، و داوود بن علی به همین سبب او را کشت. او نزد

امام علیه السلام ستایش شده بود و به سنت‌های امام علیه السلام عمل می‌کرد و قضیه او مشهور است.»

نجاشی در رجال خود در ص ۴۱۷ شماره ۱۱۱۴ گفته است:

«معلی بن خنیس: ابوعبدالله خادم امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام بود، و پیش از او مولای بنی‌اسد بود. کوفی، بزاز و بسیار ضعیف بود. به او اعتماد نمی‌شود...»

۵. حسن بن حسین لؤلؤی:

طوسی در رجال خود در ص ۴۰۵ شماره ۶۱۱۰ گفته است:

«حسن بن حسین لؤلؤی، محمد بن احمد بن یحیی از او روایت کرده، و ابن‌بابویه او را تضعیف کرده است.»

نجاشی در رجال خود در ص ۳۴ شماره ۸۳ گفته است:

«حسن بن حسین لؤلؤی کوفی ثقه و بسیار روایت کرده است. کتاب مجموع النوادر از آن اوست.»

۶. محمد بن عیسی بن عبید بن یقظین:

نجاشی در رجالش ص ۳۳۳ شماره ۸۹۶ گفته است:

«محمد بن عیسی بن عبید: ابن‌یقظین بن موسی مولای اسد بن خزیمه، ابوجعفر. از جمله اصحاب ماست، جلیل و بزرگ، ثقه، و عین است، و روایتش بسیار است. نوشته‌هایش نیکوست. او از ابوجعفر دوم امام جواد علیه السلام روایت کرده است، هم به صورت نوشتاری و هم شفاهی...»

طوسی در الفهرست ص ۲۱۶ شماره ۶۱۱ گفته است:

«محمد بن عیسی بن عبید یقظینی، ضعیف است. ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه او را از رجال نوادرالحکمة استثنا کرده و گفته است: اخباری را که فقط او روایت کرده است

روایت نمی‌کنم. گفته شده است: او به مذهب غلات بود.»

وی در رجال خود باب «اصحاب الهادی (علیه السلام)» ص ۳۹۱ شماره ۵۷۵۸ گفته است: «محمد بن عیسی بن عبید یقطینی، یونسی، طبق نظر قُمی‌ها ضعیف است.»

همچنین در رجال خود در مبحث «من لم یرو عنهم (علیهم السلام)»: افرادی که از ائمه (علیهم السلام) روایت نکرده‌اند»، ص ۴۴۸ شماره ۶۳۶۱ گفته است: «محمد بن عیسی یقطینی، ضعیف است.»

۷. هفتم: عمار بن موسی ساباطی:

نجاشی در رجال خود ص ۲۸۳ شماره ۷۷۹ او را توثیق کرده و گفته است:

«عمار بن موسی ساباطی ابوالفضل مولی، و برادرانش قیس و صباح هستند. آن‌ها از امام صادق و امام کاظم روایت کرده‌اند و در روایت، ثقه بوده‌اند...»

و طوسی در استبصار: ج ۱ ص ۳۷۲ ح ۱۴۱۳ او را تضعیف کرده و گفته است:

«... عمار ساباطی: او ضعیف و مذهبش فاسد است. به اخباری که فقط از او روایت شده باشد عمل نمی‌شود...»

۸. هشتم: عبدالله بن ابوزید انباری:

طوسی در رجال خود ص ۴۳۴ به شماره ۶۲۱۸ او را تضعیف کرده و گفته است: «عبدالله بن ابوزید انباری، ابن حاشر از او روایت کرده است. او ضعیف است.»

و نجاشی در رجال خود ص ۲۳۲ به شماره ۶۱۷ او را توثیق کرده و گفته است:

«عبیدالله بن ابوزید احمد بن یعقوب بن نصر انباری، او شیخی از اصحاب ماست. کنیه‌اش اباطالب است. در حدیث ثقه، و عالم به حدیث است. قبلاً از واقفیه بود.»^۱

۱. سید خوبی ذکر کرده آنچه نجاشی به صورت مصغر «عبیدالله» آورده با آنچه طوسی در رجال خود به صورت مکبر «عبدالله» ذکر کرده است یکی هستند. معجم رجال الحدیث: ج ۱۱ ص ۹۷ تحت شماره ۶۶۷۷، شرح حال «عبدالله

۹. نهم: عبدالکریم بن عمرو خثعمی:

نجاشی در رجال خود ص ۲۴۵ به شماره ۶۴۵ او را توثیق کرده و گفته است:

«عبدالکریم بن عمرو بن صالح خثعمی مولای آن‌ها، کوفی است. از امام صادق و امام کاظم روایت کرده، و سپس در امام کاظم توقف کرده است. او ثقة ثقة، و عین، و ملقب به کرام بود...»

طوسی در رجال خود در اصحاب امام کاظم علیه السلام ص ۳۳۹ به شماره ۵۰۵۱ درباره او گفته است:

«عبدالکریم بن عمرو خثعمی، لقبش کرام است. کوفی و یک واقفی خبیث است. کتابی دارد. از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.»

۱۰. دهم: سهل بن زیاد آدمی رازی:

طوسی در رجال خود ص ۳۸۱ به شماره ۵۶۹۹ او را توثیق کرده و گفته است: «سهل بن زیاد آدمی، کنیه‌اش سعید، ثقة و رازی است.»

و طوسی در الفهرست ص ۱۴۰ به شماره ۳۳۹ او را تضعیف کرده و گفته است: «سهل بن زیاد آدمی رازی، کنیه‌اش ابوسعید، ضعیف است...»

نجاشی در رجال خود ص ۱۸۵ به شماره ۴۹۰ او را تضعیف کرده و گفته است:

«سهل بن زیاد: ابوسعید آدمی رازی، در حدیث ضعیف بود و در این زمینه به او اعتماد نمی‌شود. احمد بن محمد بن عیسی علیه او به غالی بودن و دروغ‌گویی گواهی می‌دهد، و او را از قم به ری اخراج کرد، و او در آنجا ساکن بود. در نیمه ماه ربیع‌الآخر سال ۲۵۵ به واسطه محمد بن عبدالحمید عطار با امام حسن عسکری علیه السلام مکاتبه کرده است؛ این

مطلب را احمد بن علی بن نوح و احمد بن حسین (رحمهما الله) گفته‌اند.»

۱۱. یازدهم: محمد بن اورمه:

نجاشی در رجال خود ص ۳۲۹ و ۳۳۰ به شماره ۸۹۱ گفته است:

«محمد بن اورمه: ابو جعفر قمی، قمی‌ها او را ذکر کرده و بدگویی‌اش را کرده‌اند. او را متهم به غلو کردند، تا آنجا که عده‌ای علیه او حيله کردند و قصد جان‌ش را کردند، ولی او را در حالی یافتند که از اول تا آخر شب نماز می‌گزارد، پس توقف کردند. جماعتی از شیوخ قمی از ابن‌ولید حکایت کرده‌اند که وی گفته است: به محمد بن اورمه نسبت غالی بودن داده شده است. پس هرچیزی را که در کتاب‌هایش است و در کتاب‌های حسین بن سعید و دیگران هم پیدا می‌شود آن را بپذیر، و به آنچه فقط او به‌تنهایی نقل کرده است اعتماد نکن. یکی از اصحاب ما گفته توقیعی از امام موسی بن جعفر علیه السلام دیده است که اهل قم را مخاطب قرار داده، و درباره محمد بن اورمه و برائت وی از تهمتی است که به وی زده شده است، و اینکه کتاب‌های او صحیح‌اند به‌جز یک کتاب که به وی نسبت داده می‌شود، و شرح‌حال‌هایش توضیحات باطلی است، زیرا در آن‌ها خلط واقع شده است...»

طوسی در رجال خود ص ۴۴۸ به شماره ۶۳۶۲ او را تضعیف کرده و گفته است: «محمد

بن اورمه ضعیف است. حسین بن حسن بن ابان از او روایت کرده است.»

همچنین طوسی در الفهرست ص ۲۲۰ به شماره ۶۲۰ او را جرح کرده و گفته است:

«محمد بن اورمه: او کتاب‌هایی دارد مثل کتاب‌های حسین بن سعید. در روایاتش خلط وجود دارد. همه آن‌ها را به‌جز آنچه در آن‌ها خلط یا غلو است. ابن‌ابی‌جید، از ابن‌ولید، از حسین بن حسن بن ابان به ما خبر داد.»

و ابو جعفر ابن‌بابویه گفته است: محمد بن اورمه، نسبت غلو به وی داده شده است. هرچیزی که در کتاب‌هایش باشد و در کتاب‌های حسین بن سعید و دیگران یافت می‌شود مورد اعتماد است و بر اساس آن فتوا داده می‌شود؛ و عمل به هرچیزی که فقط او نقل کرده است جایز نیست و مورد اعتماد نیست...»

و ابن‌غضائری در رجال خود ص ۹۳ و ۹۴ به شماره ۱۳۳ او را توثیق کرده و گفته است:

«محمد بن اورمه، ابوجعفر، قمی است. قُمی‌ها او را به غلو متهم کرده‌اند. حدیث او پاک است و فسادی در آن نیست. من چیزی ندیدم که به او نسبت داده شود و درباره‌اش نفس دچار اضطراب و آشفتگی شود، مگر کاغذهایی در موضوع «تفسیر باطن» و آنچه به حدیث وی مرتبط است؛ و گمان می‌کنم به دروغ به او نسبت داده شده است. و نوشتاری دیدم که از امام ابوالحسن علی بن محمد به قُمی‌ها نوشته شده بود و موضوع آن برائت از اتهاماتی بود که درباره «حُسن عقیده و تقرب منزلتش» به وی نسبت داده شده بود. حسن بن محمد بن بندار به من گفت: قمی رضی الله عنه گفته است: از مشایخم شنیدم که می‌گفتند: وقتی نسبت غلو به محمد بن اورمه داده شد اشاعره تصمیم به قتلش گرفتند؛ ولی او را چندین شب در حالی یافتند که از اول تا آخر شب مشغول نماز بود. پس در باور خود نسبت به وی توقف کردند.»

۱۲. سالم بن مکرم:

نجاشی در رجال خود ص ۱۸۸ به شماره ۵۰۱ او را توثیق کرده و گفته است:

«سالم بن مکرم: ابن‌عبدالله ابوخدیجه؛ و به او ابوسلمه کناسی گفته می‌شود. گفته می‌شود: گوسفندانی داشته، و مولای بنی‌اسد و شتربان بود. گفته می‌شود: کنیه‌اش ابوخدیجه بود، و امام صادق علیه السلام کنیه ابوسلمه را برایش برگزید. او ثقة ثقة است، و از امام صادق و امام کاظم علیهم السلام روایت کرده است.»

طوسی در الفهرست ص ۱۴۱ به شماره ۳۳۷ او را تضعیف کرده و گفته است:

«سالم بن مکرم، کنیه‌اش ابوخدیجه است. مکرم او را ابوسلمه کنیه داده است. او ضعیف است.»

۱۳. محمد بن سنان:

نجاشی در رجال ص ۳۲۸ به شماره ۸۸۸ او را تضعیف کرده و گفته است:

«محمد بن سنان: ابو جعفر زاهری... و ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید گفته است: او از امام رضا علیه السلام روایت کرده است؛ و نیز گفته است: او سؤالاتی از امام دارد که معروف است. مردی بسیار ضعیف است، و به او اعتماد نمی‌شود، و به آنچه او در آن‌ها منفرد است توجه نمی‌شود؛ و ابو عمرو در رجال خود او را ذکر کرده است.»

طوسی در رجال خود در ص ۳۶۴ به شماره ۵۳۹۴ او را از جمله اصحاب امام رضا علیه السلام شمرده و تضعیف کرده و گفته است: «محمد بن سنان، ضعیف است.»

و در الفهرست ص ۲۱۹ به شماره ۶۱۹ گفته است:

«محمد بن سنان، کتاب‌هایی دارد، و مورد طعنه قرار گرفته و ضعیف است. کتاب‌هایش مثل کتاب‌های حسین بن سعید، و به همان تعداد است. کتاب نوادر از آن اوست.»

ولی در کتاب الغیبه ص ۳۴۸ او را در میان وکلای ممدوح و ستایش شده ائمه علیهم السلام ذکر کرده و گفته است:

«و اما محمد بن سنان: از علی بن حسین بن داوود روایت شده است، گفت: از امام جواد علیه السلام شنیدم که محمد بن سنان را به خیر و خوبی یاد می‌فرمود و می‌گفت: خداوند از او راضی باشد که من از او راضی هستم؛ او هرگز با من و پدرم مخالفت نکرد.»

تعارضاتی از این دست که یکی از آن دو، شخصی را توثیق می‌کند و دیگری درباره‌اش سکوت می‌کند یا برعکس، این‌ها بسیارند و فرصت ذکرشان در اینجا نیست.

در سطح مذهب سنی نیز چنین وضعیتی حاصل شده، و تناقض‌گویی‌ها و اختلاف در جرح و تعدیل‌های بسیاری وارد شده است؛ تا آنجا که ذهبی کتابی در این زمینه تألیف کرده و آن را «ذکر اسم کسانی که جرح شده اما موثق‌اند»^۱ نامیده و در آن ۴۰۱ اسم را ذکر کرده

۱. اسم عربی کتاب او: ذکر اسماء من تکلم فیہ و هو موثق. (مترجم)

است. این اختلافات حتی در سطح محمد بن اسماعیل بخاری-صاحب صحیح- نیز واقع شده است؛ مشهورترین علمای متقدم اهل سنت روایت از او را ترک کرده‌اند؛ افرادی مثل ابوحاتم، و ابوزرعۀ رازی، و محمد بن یحیی ذهلی نیشابوری!

ابن ابی‌حاتم در جرح و تعدیل ج ۷ ص ۱۹۱ به شماره ۱۰۸۶ گفته است:

«محمد بن اسماعیل بخاری ابوعبدالله، اهل ری در سال ۲۵۰ نزد او رفتند. او از عبدان مروزی و ابوهمام صلت بن محمد و فریابی و ابن ابی‌اویس روایت کرده است. پدرم و ابوزرعۀ از او شنیده‌اند و سپس حدیثش را ترک کردند؛ و این زمانی بود که محمد بن یحیی نیشابوری با آن‌ها مکاتبه کرد که برای آنان روشن شده است وی به مخلوق بودن قرآن اعتقاد دارد.»

ذهبی در دیوان الضعفاء و المتروکین ص ۳۴۲ و ۳۴۳ تحت شماره ۳۶۰۵ گفته است:

«اما محمد بن اسماعیل، امام و مؤلف صحیح است. او ثقة است؛ اما پس از مسئله لفظ [قرآن]: ابوزرعۀ و ابوحاتم به‌خاطر آن او را ترک کردند، و ذهلی از او کناره‌گزید.»

دکتر «اکرم ضیاء العُمَری» گفته است:

«حافظ ذهبی، از عقیلی به‌خاطر ستمی که در جرح روا داشته^۱ و تقاتی بزرگ مثل ابن‌المدینی و بخاری و عبدالرزاق را شامل می‌شده، انتقاد کرده است.»^۲

و ابن‌حجر عسقلانی در «لسان‌المیزان» گفته است:

۱. ذهبی در میزان الاعتدال: ج ۳ ص ۱۴۰ گفته است: «ای عقیلی آیا تو عقل نداری؟ آیا می‌فهمی درباره چه کسی سخن می‌گویی؟ ما در این شیوه فقط به این دلیل از تو پیروی کردیم که از آن‌ها دفاع کنیم و آنچه را درباره‌شان گفته شده است پاسخ دهیم. گویا تو نمی‌دانی هرکدام از این‌ها چندین درجه موثق‌تر از تو هستند؛ بلکه موثق‌تر از تقات بسیاری دیگر هستند که تو در کتابت آن‌ها را نیاورده‌ای. این نکته‌ای است که محدث در آن شک نمی‌کند...»

۲. بحوث فی تاریخ السنة المشرفة، دکتر اکرم ضیاء العُمَری، مکتبة العلوم والحکم، المدینة المنورة، چاپ پنجم: ص ۱۱۰.

«و از جمله کسانی که سزاوار است در پذیرفتن سخنش در جرح توقف شود کسی است که میان او و شخصی که جرح کرده، خصومت ناشی از اختلاف در اعتقادات وجود داشته باشد. فرد زبردست وقتی در جرح ابواسحاق جوزانی نسبت به اهل کوفه تأمل کند شگفت‌زده خواهد شد؛ و این ناشی از شدت انحراف وی در دشمنی، و شهرت اهل کوفه به تشیع است؛ لذا او را می‌بینی با زبانی تیز و برنده و با عباراتی کلی در جرح کسانی که از کوفه ذکر می‌کنند درنگ نمی‌کند؛ تا آنجا که او حتی با افرادی مثل اعمش و ابونعیم و عبیدالله بن موسی و ارکان حدیث و روایت نیز نرمش به خرج نمی‌دهد.»^۱

۵ - و به سبب تناقضات و آشفتگی اصول رجالی و کافی نبودنشان برای حجیت، عده‌ای از علما به مخدوش‌بودن آن تصریح کرده، و صلاحیت‌نداشتنش را برای تکیه در شرع خداوند متعال خاطر نشان کرده‌اند. اکنون برخی از گفته‌های آن‌ها را برای شما ذکر می‌کنم:^۲

از جمله کسانی که به روشنی تمام به عدم اعتماد بر کتاب‌های رجال تصریح کرده، محقق همدانی^۳ است؛ آنجا که گفته است:

«... اگر در طریق واسطه‌های روایت، و عمل به گمان‌هایی که حجیتشان ثابت نشده است بنا بر مسامحه و آسان‌گیری نبود، حتی یک روایت هم باقی نمی‌ماند که ما بتوانیم عدالت راویانش را به‌طور دقیق اثبات کنیم؛ بلکه اصل بر وثاقت راوی یا اطمینان به صدور روایت [از معصومین] بوده است، هرچند به واسطه قرینه‌های خارجی حاصل شود، که بیشترشان در کتاب‌های اربعه تدوین یا از اصول معتبر برگرفته شده‌اند؛ با در نظر داشتن

۱. لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، ابوالفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی (ت ۸۵۲ق)، چاپ دوم، ۱۳۹۰ق/

۱۹۷۱م، ناشر: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات - بیروت - لبنان، ج ۱ ص ۱۶.

۲. اقتباس از کتاب پشتیبانی از وصیت، شیخ ناظم عقلی، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) شماره ۵۷، چاپ دوم، ۱۴۳۲ق/ ۲۰۱۱م.

۳. معروف به «آقا رضا همدانی» و متوفای سال ۱۳۲۲ق و از علمای محقق بزرگ بوده است.

اینکه اصحاب به آن‌ها توجه داشته و از آن‌ها روی‌گردان نبوده‌اند... و به‌خاطر آنچه به آن اشاره کردم، روش بنده بر ترک جست‌وجو دربارهٔ احوال رجال و بسنده کردن به توصیف روایت به‌عنوان روایت صحیح در صورتی که بر زبان مشایخ گذشته ما صحیح توصیف شده باشد بوده است؛ همان مشایخی که دربارهٔ وضعیت آن راویان تحقیق کرده بودند...»^۱

پوشیده نیست منظور از ظاهر سخن او «و عمل به گمان‌هایی که حجیتشان ثابت نشده است» توثیق و تضعیف‌هایی است که علمای رجال برای راویان انجام داده‌اند؛ این‌ها صرفاً گمانه‌زنی‌هایی هستند که نه گرسنه‌ای را سیر می‌کنند و نه تشنه‌ای را سیراب، و فقط اندک‌بهره‌ای می‌توانند داشته باشند که پیش‌تر به آن اشاره شد.

از جمله کسانی که روش قائلین به ترک روایت هرکسی که علمای رجال تضعیف کرده باشند و اعتماد فقط بر روایات صحیح‌السند را رد کرده است، محقق حلی رحمته‌الله صاحب کتاب شرایع است. او گفته است:

«حشویه^۲ در عمل به خبر واحد افراط کردند؛ تا آنجا که به هر خبری اعتماد کردند و به تناقضات موجود در آن‌ها توجهی نکردند؛ از جمله این اخبار، سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است: "پس از من، کسانی که به من سخن نسبت می‌دهند بسیارند." و سخن صادق علیه‌السلام: "برای هر مردی از ما مردی هست که به او دروغ می‌بندد." عده‌ای نیز تفریط کردند و گفتند فقط به روایات صحیح‌السند می‌توان عمل کرد و توجه نکردند که چه بسا فرد دروغ‌گو، راست بگوید، و توجه نکردند که این طعنه‌ای بر علمای شیعه و طعنه‌ای بر مذهب است؛ زیرا هیچ مصنف و محدثی نیست مگر آنکه به خبر مجروح و ضعیف عمل می‌کند؛ همان طور که به خبر

۱. مصباح الفقیه، محقق همدانی: ج ۲، قسمت اول، ص ۱۲؛ قواعد الحدیث: ص ۱۱۰؛ اصول الحدیث، فضلی: ص ۱۶۹.

۲. حشویه کسانی هستند که هر حدیثی را بدون در نظر گرفتن هیچ چیز دیگری قبول می‌کنند؛ در حالی که پوشیده نیست از اهل بیت علیهم‌السلام شروطی برای پذیرش حدیث، نقل شده است.

عادل عمل می‌کند، ... [تا آنجا که گفته است:] همه این سخنان انحراف از سنت است و میانه‌روی بهتر است؛ پس هرچه اصحاب پذیرفته‌اند یا قرینه‌هایی به درستی‌اش دلالت کند باید به آن عمل شود، و هرچه اصحاب از آن اعراض کردند یا شاذ بوده است باید رها شود...^۱

محقق حلی رحمته الله در این سخن خود کسانی را که اعتماد به راویان تخریب‌شده توسط اهل رجال را جایز نمی‌دانند به صراحت توصیف می‌کند و این افراد را منحرف از سنت‌ها می‌داند و اینکه گفته آن‌ها را در واقع طعنه‌ای به علمای مذهب و حتی خود مذهب توصیف کرده است. این در حالی است که خود وی، میانه‌روی را برگزیده است؛ یعنی روایاتی را صحیح می‌داند که اصحاب به آن‌ها عمل می‌کرده‌اند و قرائن به درستی‌شان دلالت می‌کند و ...

محقق حلی رحمته الله هرچند در این سخن خود به ضعف علم رجال تصریح نکرده است، با این حال از این سخن، اعتماد نکردن به علم رجال برای پذیرفتن یا نپذیرفتن یک روایت برداشت می‌شود؛ یعنی اعتماد نکردن به اینکه اگر کسی توسط علمای رجال تأیید شده باشد روایتش پذیرفته شود و کسی که او را تضعیف کرده باشند روایتش پذیرفته نشود؛ بلکه ایشان ملاک اعتماد را عمل اصحاب به روایات و نیز قرینه‌ها در نظر گرفته است، و این به نوبه خود پاسخی است به کسانی که گمان می‌کنند علم رجال «مرجع» است، و برای پذیرفتن یا نپذیرفتن روایت به آن تکیه می‌شود؛ با این توصیف که علم رجال عهده‌دار این مسئولیت شده است که روشن کند چه کسی روایتش پذیرفته شود و چه کسی پذیرفته نشود.

حتی از سخن محقق نائینی رحمته الله^۲ در خصوص روایات کتاب کافی نیز چنین نکته‌ای

۱. المعتبر فی شرح المختصر، محقق حلی شیخ نجم‌الدین ابوالقاسم جعفر بن حسن هذلی صاحب شرائع (ت ۶۷۶ق)،

زیر نظر: ناصر مکارم شیرازی، ۱۴/۳/۱۳۶۴، چاپخانه: مدرسه الامام امیرالمومنین علیه السلام، ناشر: مؤسسه

سیدالشهداء علیه السلام - قم: ج ۱ ص ۲۹.

۲. او از مشهورترین علمای اصولی است.

برداشت می‌شود؛ آنجا که وی گفته است: «مناقشه و جدل در سند روایات کافی، دست‌وپا زدن شخصی در مانده، و عصای زیر بغل فرد لنگ است.»^۱

این در حالی است که بسیاری از راویان موجود در کتاب کافی را در کتاب‌های رجالی، مجروح و تضعیف‌شده می‌بینیم^۲ و حتی برخی از علما تصریح دارند که براساس روش رجالیون

۱. معجم رجال حدیث: ج ۱ ص ۸۱.

۲. مثلاً از جمله رجالی که شیخ کلینی در کافی و شیخ صدوق در کتاب‌های خود بر وی اعتماد کرده‌اند «ابوالبختری وهب بن وهب» است. این مرد قاضی هارون الرشید بود و مدارکی توسط نجاشی و طوسی و علامه حلی و دیگران برای دروغ‌گویی و کارهای زشت او ارائه شده است؛ با این حال مطمئن‌ترین دانشمندان، در مطمئن‌ترین کتاب‌ها به او اعتماد کرده‌اند.

نجاشی در رجال خود، ص ۴۳۰، شماره ۱۱۵۵ گفته است: «وهب بن وهب بن عبدالله بن زمعة بن اسود بن مطلب بن اسد بن عبدالعزی ابوالبختری. از اباعبدالله (علیه السلام) روایت کرده است و او دروغ‌گوست. او احادیث دروغینی در رابطه با رشید دارد.»

شیخ طوسی در الفهرست، ص ۲۵۶ و ۲۵۷، شماره ۷۷۹ گفته است: «وهب بن وهب، ابوالبختری، سنی‌مذهب، ضعیف، کتاب دارد، جماعتی به ما خبر داد، از ابوجعفر بن بابویه، از پدرش و محمد بن حسن، از صفار، از ابراهیم بن هاشم و سندی بن محمد، از او؛ و جماعتی به ما خبر داد، از ابومفضل، از ابن‌بطه، از احمد بن ابوعبدالله.» حتی فضل بن شاذان به صراحت گفته است او بسیار دروغ‌گوست:

از ابوعمر و کشی: (همچنین علی (بن محمد قتیبه) گفت): ابومحمد فضل بن شاذان گفت: «ابوالبختری از جمله دروغ‌گوترین دروغ‌گوهاست.» اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۵۹۷.

و بنده در اینجا جاهایی را که از وی در کافی روایت شده است ذکر می‌کنم:

۱- کافی: ج ۱ باب صفت علم و فضل آن و فضل علما، ح ۲ ص ۳۲؛ ۲- کافی: ج ۲ باب الکفاف، ح ۵ ص ۱۴۱؛ ۳- کافی: ج ۲ باب المؤمن و علامته و صفاته، ح ۱۴ ص ۲۳۴؛ ۴- کافی: ج ۳ باب زکات مال مملوک و المكاتب و المجنون، ح ۴ ص ۵۴۲؛ ۵- کافی: ج ۵ باب النوادر، ح ۱۹ ص ۳۰۸؛ ۶- کافی: ج ۵ باب ما یجب من الاقتداء بالائمة (علیهم السلام)، ح ۱۳ ص ۷۳؛ ۷- کافی: ج ۵ باب النوادر، ح ۱۹ ص ۳۰۸؛ ۸- کافی: ج ۶ باب عدة المختلعة، ح ۸ ص ۱۴۴؛ ۹- کافی: ج ۶ باب النوادر، ح ۱۱ ص ۱۹۶؛ ۱۰- کافی: ج ۶ باب الغناء و الشعاء، ح ۶ ص ۲۸۷؛ ۱۱- کافی: ج ۶ باب الخف، ح ۵ ص ۴۶۶؛ ۱۲- کافی: ج ۶ باب السمک، ح ۲ ص ۵۱۴؛ ۱۳- کافی: ج ۷ باب النوادر، ح ۶ ص

متأخر، ۹۴۸۵ حدیث کتاب کافی از مجموع ۱۶۱۰۰ یا ۱۶۱۲۱ حدیث، ضعیف هستند و فقط ۵۰۷۲ حدیث صحیح‌اند، و بقیه حسن، موثق، قوی یا ضعیف هستند!

با این حال، محقق نائینی، علم رجال را به‌عنوان دلیلی برای رد روایات، کافی نمی‌داند؛ بنابراین عقیده او این نیست که روایات هرکسی که علمای رجال تضعیف کرده‌اند رد شود، و این گفته، همچنین ردیه‌ای است برای کسانی که تصور می‌کنند علم رجال مرجع قبول یا رد روایات است.

از جمله کسانی که به عدم اعتماد بر علم رجال تصریح کرده‌اند محقق بحرانی رحمته الله است؛ آنجا که گفته است:

«... مگر شما از حال تصنیف‌کنندگان آن کتاب‌ها^۱ و راویان اخبار از مدت‌ها و زمان‌های طولانی گذشته، آگاهی دارید؟! پس چگونه آن‌ها بر احوالشان به‌گونه‌ای اطلاع یافته‌اند که باعث شهادت به عدالت یا فسق شود؟ و اطلاع‌یافتن بر آن، با نقل یک ناقل یا

همچنین روایاتی که شیخ صدوق از او در من لا یحضره الفقیه روایت کرده است:

۱- من لا یحضره الفقیه: ج ۳، ح ۳۵۲۴؛ ۲- من لا یحضره الفقیه: ج ۳، ح ۳۶۷۲؛ ۱۷۸؛ ۳- من لا یحضره الفقیه: ج ۳، ح ۳۷۱۴؛ ۱۸۹؛ ۴- من لا یحضره الفقیه: ج ۳، ح ۳۵۲۴؛ ۱۴۳؛ ۵- من لا یحضره الفقیه: ج ۳، ح ۳۶۷۲؛ ۱۷۸؛ ۶- من لا یحضره الفقیه: ج ۳، ح ۳۷۱۴؛ ۱۸۹؛ ۷- من لا یحضره الفقیه: ج ۲، ح ۱۶۳۶؛ ۳۶؛ ۸- من لا یحضره الفقیه: ج ۳، ح ۳۴۱۷؛ ۲۶۴؛ ۹- من لا یحضره الفقیه: ج ۳، ح ۳۷۵۰؛ ۱۹۸؛ ۱۰- من لا یحضره الفقیه: ج ۳، ح ۴۰۶۰؛ ۲۹۶؛ ۱۱- من لا یحضره الفقیه: ج ۳، ح ۴۰۴۷؛ ۲۹۱؛ ۱۲- من لا یحضره الفقیه: ج ۳، ح ۴۰۶۰؛ ۲۹۶؛ ۱۳- من لا یحضره الفقیه: ج ۳، ح ۴۵۵۸؛ ۴۵۱؛ ۱۴- من لا یحضره الفقیه: ج ۳، ح ۴۷۳؛ ۴۹۱؛ ۱۵- من لا یحضره الفقیه: ج ۳، ح ۵۰۲۳؛ ۳۴؛ ۱۶- من لا یحضره الفقیه: ج ۴، ح ۵۰۶۶؛ ۴۹؛ ۱۷- من لا یحضره الفقیه: ج ۴، ح ۵۳۶۷؛ ۱۶۲؛ ۱۸- من لا یحضره الفقیه: ج ۴، ح ۵۳۸۹؛ ۱۷۰.

بنابراین حتی کسی که حکم قطعی برای دروغ‌گو بودنش صادر شده است، تا زمانی که روایاتش موافق با ضوابط وارد شده از اهل بیت علیهم السلام بوده باشد عدم اعتماد به روایاتش لازم نمی‌گردد... و بنده فقط یک مصداق را ذکر کردم، و مصداق‌های بسیار فراوان دیگری نیز وجود دارند.

۱. یعنی کتاب‌های رجال.

شهرت یا قرینهٔ حالیه یا نظایر این‌ها - که در عمل سازوکاری برای اعتماد تصنیف‌کنندگان آن کتاب‌ها بوده است- شهادت نامیده نمی‌شود؛ در حالی که رجالیون به این رویه اعتماد کرده و آن را شهادت نامیده‌اند؛ و حتی اگر این موارد برای شهادت کافی باشد، در عمل برای شهادت، باید از شهادت‌دهنده شنید نه اینکه فقط به نقل در کتاب او بسنده شود؛ زیرا فقط نقل برای شهادت‌دادن کافی نیست. به فرض که من به این بسنده کردم؛ پس تفاوت نقل در این کتاب‌ها با نقل آن بزرگوارانی که درستی کتاب‌هایشان توسط معصومین علیهم‌السلام تأیید شده است - در حالی که آن‌ها ستون‌های مذهب بوده‌اند - کجاست؟ چرا متأسفانه به یکی از آن‌ها اعتماد می‌شود و بر دیگری نه؟! اما اشکال سوم این است که آن‌ها با خودشان دربارهٔ همین اصطلاحاتی که مقرر داشته‌اند مخالفت کرده‌اند و به درستی احادیثی حکم کرده‌اند که طبق اصطلاحات خودشان ضعیف هستند؛ مثل روایات مرسل «ابن ابی‌عمیر» و «صفوان بن یحیی» و دیگران.

تصور آن‌ها این بود که این‌ها جز از افراد ثقه و مطمئن، چیزی نقل نمی‌کنند؛ مثل احادیث برخی از مشایخ «اجازه» که در کتاب‌های رجال هیچ مدح یا ذمی دربارهٔ آن‌ها بیان نشده است؛ مانند «احمد بن محمد بن حسن بن ولید» و «احمد بن محمد بن یحیی عطار» و «حسین بن حسن بن ابان» و «ابوالحسین بن ابی‌جید» و دیگران؛ زیرا آن‌ها تصور می‌کردند این مشایخ، «اجازه» داشته‌اند و از توثیق بی‌نیازند.

و امثال این‌ها بسیار هستند و جست‌وجوگر می‌تواند به آن‌ها دست یابد. اما اشکال چهارم، اضطراب و پریشانی کلام آن‌ها در جرح و تعدیل است؛ به گونه‌ای که هیچ جمع و تأویلی را نمی‌پذیرد. حتی ما یکی از آن‌ها را چنین می‌بینیم که با خودش - چه برسد به دیگران - مخالفت می‌کند. یکی جرح را بر تعدیل مقدم می‌دارد و یکی می‌گوید تنها در صورت عدم امکان جمع، مقدم داشته می‌شود؛ یکی نجاشی را بر شیخ ترجیح می‌دهد و دیگری به نزاع برمی‌خیزد و از او دلیل می‌خواهد. خلاصه اینکه: کسی که در این فن به بررسی و تحقیق بپردازد به درستی آنچه ما ادعا کردیم پی می‌برد. این ساختمان از ریشه،

بر پایه و بنیانی نادرست بناه شده است و کمبودهای بسیار و شبهه‌های فراوان دارد.^۱ حتی برخی از علما به وجود توهمات بسیاری در کتاب رجالی شیخ طوسی تصریح کرده‌اند و اینکه این کتاب هیچ بهره و فایده‌ای - حتی به اندازه ایجاد شک و تردید - در خود ندارد. «ابوالهدی کلباسی» نگارنده «سماءالمقال» سخن «فاضل خواجه‌بوی» را نقل کرده و گفته است:

«... و اما آنچه فاضل خواجه‌بوی^۲ در رساله خود "المعمولة فی الکر" و نیز در "اوائل أربعینة" گفته است: اطلاع‌رسانی او - یعنی شیخ طوسی - درباره احوال رجال هیچ فایده‌ای

۱. الحدائق الناضرة: ج ۱ ص ۲۲ و ۲۳.

۲. وی شرح حال او را در کتاب «تتمیم أمل الأمل» به صورت زیر آورده است: «مولای ما اسماعیل مازندرانی ساکن محلات اصفهان در "خواجه" از جمله علمای غورکننده در ژرفاها و کسانی که در اعماق علوم فرومی روند بود. وی شهره به فضل بود و همه افراد خاص و عام او را می‌شناختند. وی از تحقیقات کاملی برخوردار بود؛ به طوری که هر تیزهوشی به آن اعتراف می‌کرد. او از بزرگان کلام و از پیشروان اهل علم بود، و کثرت فضایل او به قدری بود که دریا‌های متلاطم و کوه‌های سر به فلک کشیده و ستون‌های بلندمرتبه در مقام مقایسه با علو فهم و کمالاتش اندک می‌نمود. ثقات و افراد معتمد از او حکایت می‌کردند. او سی مرتبه کتاب شفاء را مرور کرد؛ حال یا با خواندن، یا با تدریس یا با تحقیق و مطالعه. عده‌ای به من خبر دادند چند ورق از کتاب شفاء که نزدش بود گم شد و او مطالبش را روی کاغذهایی نوشت. وقتی آن‌ها را با کتاب کامل مقایسه کردند به غیر از یک یا دو حرف هیچ تفاوت دیگری نداشتند. در یک کلام کتاب‌های متداول در زمینه حکمت و کلام و اصول از نظر او آسان‌تر از آب خوردن بودند؛ تا آنجا که مردم می‌توانستند بگویند این واقعاً چیز عجیبی است؛ این واقعاً همان چیزی است که همه به دنبالش هستند. با وجود تمامی این‌ها ایشان ید طولایی در فقه و تفسیر و حدیث با تحقیقات کامل در آن‌ها داشت. به طور خلاصه او آیه‌ای عظیم از آیات خداوند و حجتی بالغه از حجت‌های خداوند بود. او بسیار عبادت می‌کرد و بسیار زاهد مسلک بود و از مردمانی که علم را به خاطر دنیا می‌اندوختند کناره می‌گرفت؛ در حالی که به سنت‌های پیامبر ﷺ عمل می‌کرد و در نهایت اخلاص در مسیر هدایت ائمه علیهم‌السلام قرار داشت. او اصرار بسیاری برای استوارسازی عقاید راستین داشت و از همت والایی در اجرای امور دین از مجرای خودشان و تأییدشان داشت... و ایشان تألیفات و توضیحات بسیاری برای کتاب‌های علوم داشت. از جمله تألیفات وی که به ما رسیده کتاب "الرد علی علامه خوانساری فی الزمان الموهوم" است. ایشان در سال ۱۱۷۷ درگذشت.» تتمیم أمل الأمل، شیخ عبدالنبی قزوینی، ص ۶۷ تا ۶۹. (پاورقی اضافه‌شده توسط مترجم از کتاب انتصاراً للوصیة (پشتیبانی از وصیت))

در ایجاد ظن‌وگمان یا شک‌وتردید نسبت به حال راوی نمی‌رساند؛ زیرا کلمات او پریشان است. او در جایی می‌گوید مردی ثقه است و در جای دیگر می‌گوید او ضعیف است، و این حالت دربارهٔ «سالم بن مکرم جمال» و «سهل بن زیاد» و... مشاهده می‌شود.^۱

همچنین ابوالمعالی کلباسی در مقالات رجالی خود، سخن «نجل» صاحب «المعالم» را در اشکال گرفتن از علامه حلی و شیخ طوسی از نظر زیادِی توهمات را نقل کرده است: «... همان طور که نجل^۲ که به وی اشاره شد حکم کرده است تصحیحات علامه اعتباری ندارد؛ به دلیل توهمات بسیاری که وی در توثیق رجال داشته است. او گفته است: بله، توثیقات شیخ اشکال دارند؛^۳ زیرا او کثیرالاهوام نیز بود...»^۴

نکته هفتم

پذیرفتن ارسال و تدلیس صحابه؛ به این معنا که ما نمی‌توانیم یقین کنیم [تمام] روایات صحابه به رسول خدا ﷺ متصل بوده باشند؛ زیرا خودشان تصریح کرده‌اند همهٔ احادیثشان را به‌طور مستقیم از رسول خدا ﷺ شنیده‌اند؛ بلکه آنچه را از یکدیگر می‌شنیدند با حذف واسطه به رسول خدا ﷺ نسبت می‌داده‌اند؛ و به این ترتیب به تمام احادیث شبهه وارد می‌شود؛ اینکه احادیث مرسل هستند و ما نمی‌دانیم چه کسی به‌طور مستقیم از رسول خدا ﷺ شنیده است. طبرانی: یوسف قاضی به ما گفت: ابوالربیع زهرانی به ما گفت: ابوشهاب، از حمید به ما گفت: به‌همراه انس بن مالک بودیم، که گفت: «به خدا قسم این‌طور نیست که هرچه از

۱. سماء المقال فی علم الرجال، ابوالهدی کلباسی: ج ۱ ص ۱۵۹؛ الرسائل الرجالية، ابی‌المعالی محمد بن محمد ابراهیم کلباسی: ج ۲ ص ۴۰۱.

۲. نجل شیخ حسن بن زین‌الدین، نگارندهٔ «المعالم»، وفات‌یافته در سال ۱۰۱۱ق است.

۳. منظور وی شیخ طوسی رحمته است.

۴. الرسائل الرجالية، ابی‌المعالی محمد بن محمد ابراهیم کلباسی: ج ۱ ص ۲۱۸.

رسول خدا ﷺ به شما به صورت حدیث می‌گوییم از او شنیده باشیم؛ ولی ما یکدیگر را تکذیب نکرده‌ایم.»^۱

احمد بن حنبل با سند خود از براء گفت: «ما همه احادیث را از خود رسول خدا ﷺ نشنیده‌ایم. اصحابمان از ایشان برای ما حدیث می‌کردند. چراندن شترها باعث می‌شد از آن حضرت بازمانیم.»^۲

رفوکاری این مسئله به این صورت که «آسیبی نمی‌رساند، زیرا همه صحابه عادل بوده‌اند» فایده‌ای ندارد؛ زیرا اگر از باب جدل کوتاه بیاییم و بپذیریم همه صحابه عادل بوده‌اند باز هم در اینجا بحث احراز ضابط و دقیق بودن و عدم احتمال خطا و توهم و فراموشی آن‌ها باقی می‌ماند، و این نکته‌ای است که نمی‌توان برایش استدلالی ارائه کرد، و اخبار برای اتفاق افتادن خطا و توهم آن‌ها متواترند. وقتی عین چیزی موجود باشد به دنبال اثرش نباش. به باور بنده این معضلی است که یاران رویکرد سندی قادر به حل و فصلش نیستند.

نکته هشتم

از جمله مسائلی که کمر را می‌شکنند این نکته است که عده‌ای، اسنادهای دروغین برای احادیث جعل می‌کردند، و عده‌ای هم بوده‌اند که از زبان ثقات حدیث جعل، و در میان مردم منتشر می‌کردند! و در این صورت بی‌تردید دوغ و دوشاب در هم آمیخته خواهد شد، و نمی‌توان به واقعی بودن و سلامت همه اسنادها از جعل و تحریف یقین حاصل کرد؛ و این به معنای توقف اتکا به هر اسنادی قبل از یقین به سالم بودنش از تحریف خواهد بود؛ و لزوم

۱. المعجم الكبير، طبرانی: ج ۱ ص ۲۴۶ به شماره ۶۹۹؛ مجمع الزوائد هیثمی: ج ۱ ص ۱۵۳ و درباره‌اش گفته است: «این را طبرانی در الکبیر روایت کرده است، و رجالش صحیح‌اند.»

۲. مسند احمد ج ۴ ص ۲۸۳. المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۱ ص ۹۵، درباره‌اش گفته است: «این حدیث طریقی از ابواسحاق سبعی دارد و براساس شروط شیخین صحیح است و دارای عیبی نیست، ولی آن دو استخراجش نکردند.» مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۱ ص ۱۵۴، درباره‌اش گفته است: «این را احمد روایت کرده است و رجالش صحیح‌اند.»

شفاف‌سازی دربارهٔ اسنادها، به‌معنای لزوم شفاف‌سازی دربارهٔ همهٔ آنها خواهد بود، و تضمین این نکته است که میراث حدیثی کنونی از این آفت بزرگ خالی نیست.

ابوحاتم رازی گفته است:

«شیطان عده‌ای از آن‌ها را تحریک می‌کرد تا آنجا که با فریب‌کاری در جهت تشویق به خیر و ذکر فضیلت‌ها و منع از گناهان و عقوبت ناشی از گناهان، از زبان شیوخ ثقات، حدیث جعل می‌کردند با این توهّم که به‌سبب این کار پاداش و اجر داده خواهند شد...»^۱
همچنین گفته است:

«عده‌ای از آن‌ها از زبان ثقات حدیث جعل می‌کردند و این کار را حلال می‌دانستند و به رسول خدا ﷺ جسارت می‌کردند؛ تا آنجا که یکی از آن‌ها تمام شب‌های سال را در جعل حدیث به صبح می‌رساند.»^۲

و ابن حبان گفته است: محمد بن منذر به من خبر داد: محمد بن ادريس به ما گفت: روزی ابونعیم نشست به مردی در مجلس می‌گفت: ابونعیم به ما گفت. ابن جریر گفت: ابونعیم به او نگاه کرد و گفت: «دجال دروغ گفته است؛ من از ابن جریر چیزی نشنیده‌ام.»^۳
ابوحاتم رازی گفته است:

«برخی از آن‌ها با ابن‌سوء یا وراق سوء آزمون شدند و برای او حدیث جعل می‌کردند، و شیخ از قبل آن‌ها را باور کرده بود. پس آن‌ها برایش می‌خواندند و به او می‌گفتند این از احادیث توست و او آن را می‌گفت. پس خود شیخ ثقّه است، ولی احتجاج به روایات او و نقل

۱. مجروحین، ابن‌حبان: ج ۱ ص ۶۴.

۲. مجروحین، ابن‌حبان: ج ۱ ص ۶۴.

۳. مجروحین، ابن‌حبان: ج ۱ ص ۶۵.

روایت از او مجاز نیست، زیرا روایات صحیح او با احادیث جعلی درهم آمیخته است.»^۱
وی همچنین گفته است:

«و برخی از آن‌ها از کسی که ندیده بودند تدلیس می‌کردند؛ مثل حجاج بن أرقطه و ذویه، که از کسی حدیث نقل می‌کردند که او را ندیده بودند و در حالی تدلیس می‌کردند که حتی نمی‌دانستند این روایت از آن‌هاست.»^۲

ابن حبان گفته است:

«جمعی از افراد معتمد از جمعی از افراد ضعیف دروغ‌گو روایت می‌کردند، و کنیه افرادی را به زبان می‌راندند که آن‌ها را نمی‌شناختند. چه بسا گاهی کنیه شخص دروغ‌گو به کنیه شخص معتمد شبیه می‌شد و این توهم به وجود می‌آمد که راوی این روایت ثقة بوده است و آنان حمل بر ثقة بودن می‌کردند؛ در حالی که این حدیث از احادیث او نبوده است؛ و کسی که از این امت بیش از همه به این شکل عمل کرده بود ثوری بود ... و همچنین ولید بن مسلم...»^۳

وی همچنین گفته است:

«ثقات تدلیس‌کننده‌ای که در روایات تدلیس می‌کردند مثل قتاده و یحیی بن ابی‌کثیر و اعمش و ابواسحاق و ابن‌جریر و ابن‌اسحاق و ثوری و هشیم و مانند این‌ها از امامان گذشته که در دین با تقوا بودند، تعدادشان زیاد است. آن‌ها از همه می‌نوشتند و از کسی که از او می‌شنیدند روایت می‌کردند؛ و چه بسا پس از شنیدن از شیخ به نقل از راویان ضعیفی که احتجاج به روایاتشان جایز نیست تدلیس می‌کردند.»^۴

-
۱. مجروحین، ابن‌حبان: ج ۱ ص ۷۷.
 ۲. مجروحین، ابن‌حبان: ج ۱ ص ۸۰.
 ۳. مجروحین، ابن‌حبان: ج ۱ ص ۹۱.
 ۴. مجروحین، ابن‌حبان: ج ۱ ص ۹۲.

و نیز گفته است:

«برخی از متأخرین روایات را جهت‌دهی می‌کردند. پس چنانچه [در سلسله‌سند یک روایت] بین دو راوی ثقہ، یک راوی ضعیف وجود داشت و احتمال می‌رفت یکی از آن دو راوی ثقہ دیگری باشد، راوی ضعیفی را که میان آن دو وجود داشت حذف می‌کردند تا [با این کار سند] خبر متصل شود؛ و در نتیجه وقتی شنونده روایت را می‌شنید گمان می‌کرد همهٔ روایانش ثقہ هستند و خیال می‌کرد آن حدیث، صحیح است.»^۱

این اقوال و گفته‌های بسیاری دیگر، میزان شبهاتی را که در سندها پدید آمده است نشان می‌دهد؛ شبهاتی که ارزش و درجهٔ اعتماد نسبت به یک سند را معکوس می‌کند. حال چگونه می‌توان به معیار نادرستی که نسبت به حقیقت و درستی‌اش اطمینانی وجود ندارد تکیه کرد؟! در دو روایت بعدی، مشخص می‌شود که دسیسه و فریب‌کاری حتی به کتاب‌های اصحاب ائمه نیز رسیده است:

کشی با سند خود از هشام بن حکم نقل کرده است که از امام صادق (علیه السلام) شنیده است که می‌فرمود: «مغیره بن سعید عمداً به پدرم دروغ می‌بست، و یاران او در میان اصحاب پدرم مخفی [و پراکنده] بودند؛ آن‌ها کتاب‌های اصحاب پدرم را می‌گرفتند و به مغیره می‌دادند و او نیز با فریب‌کاری مطالب کفرآمیز و ملحدانه در آن‌ها وارد می‌کرد و به پدرم مستند می‌نمود. آنگاه آن کتاب‌ها را به یاران خود می‌داد و به آنان دستور می‌داد آن‌ها را در میان شیعیان گسترش دهند. پس مطالب غلوآمیزی را که در کتاب‌های اصحاب پدرم وجود دارد همان‌هایی هستند که مغیره بن سعید در کتاب‌های آن‌ها جعل کرده است.»^۲

همچنین با سند خود از یونس بن عبدالرحمان نقل کرده است: برخی از اصحاب ما از او

۱. مجروحین، ابن‌حبان: ج ۱ ص ۹۴.

۲. رجال کشی: ج ۲ ص ۴۹۱.

پرسیدند و من هم حاضر بودم. و به او گفتند: ای ابامحمد، تو چقدر در احادیث سخت‌گیری می‌کنی، و چقدر روایات اصحاب را انکار می‌کنی؟! چه چیزی تو را وادار به رد احادیث می‌کند؟ او گفت: هشام بن حکم برای من نقل کرد که از امام صادق علیه السلام شنیده است که می‌فرمود: «هیچ حدیثی را از طرف ما نپذیرید مگر آنکه با قرآن و سنت موافق باشد یا در میان احادیث پیشین ما شاهی برایش بیابید؛ زیرا مغیره بن سعید (که لعنت خدا بر او باد) احادیثی را در کتاب‌های اصحاب پدرم وارد ساخته است که هرگز بر زبان پدرم جاری نشده‌اند. از خدا پروا کنید و هر سخنی را که با کلام پروردگار بزرگ و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله موافقت ندارد از طرف ما نپذیرید. ما وقتی حدیث می‌گوییم، می‌گوییم خداوند بلندمرتبه و رسول خدا فرموده است.»

یونس گفت: به عراق رسیدم. جماعتی از اصحاب امام باقر علیه السلام و اصحاب امام صادق علیه السلام را دیدم. از آن‌ها [حدیث] شنیدم و شروع به نوشتن آن‌ها کردم ... سپس آن‌ها را به محضر امام رضا علیه السلام عرضه کردم و ایشان علیه السلام صدور بسیاری از آن احادیث را از امام صادق علیه السلام انکار نمود و به من فرمود: «ابوالخطاب به پدرم اباعبدالله علیه السلام دروغ بسته است. خدا ابوالخطاب و یارانش را لعنت کند که این احادیث را تا امروز در کتاب‌های شیعیان پدرم اباعبدالله علیه السلام با فریب‌کاری جا می‌دهند. مخالف قرآن را از زبان ما نپذیرید؛ زیرا ما اگر حدیث نقل کنیم موافق قرآن و موافق سنت نقل می‌کنیم، و ما از خدا و رسولش نقل می‌کنیم، و نمی‌گوییم فلانی و فلانی گفته است تا به این ترتیب کلامان متناقض شود. به‌راستی کلام آخرین ما همچون کلام اولین ماست، و کلام اولین ما تصدیق‌کننده کلام آخرین ماست. پس هنگامی که کسی خلاف این را برای شما گفت آن را به خودش بازگردانید و بگویید تو به آنچه آورده‌ای آگاه‌تری. به‌همراه هر کلام ما حقیقتی است و بر آن نوری است؛ پس هرآنچه حقیقتی به‌همراه نداشته باشد و نوری بر آن نباشد از کلمات شیطان است.»^۱

ملاحظه کنید چگونه این ملعون احادیث را با فریب‌کاری و نیرنگ در کتاب‌های اصحاب

اُئمه جعل می‌کرد و به آن‌ها نسبت می‌داد؛ و طبیعتاً آن‌ها را با سند صحیح به افراد مشهور و ثقه نسبت می‌داد تا مشکوک نباشند و روح و روان افراد با آن آرامش و اطمینان پیدا کند و فریب بخورند؛ و به این ترتیب سندها دست‌مایه گمراهی و منحرف کردن مردم می‌شود.

فصل سوم

ارزش ذاتی متن دینی

- مبحث اول: دلیل عقلی.
- مبحث دوم: دلیل قرآنی.
- مبحث سوم: دلیل روایی.

ارزش ذاتی متن دینی

«ارزش ذاتی» یعنی قوّت و استواری و مصونیت چیزی که از ذات خودش و اجزای خودش ناشی شده و سرچشمه گرفته است و در نتیجه خارج از حد و مرزهای خودش یا از وجود دیگری که از طبیعت و هویت او بیگانه باشد چیزی داخلش نمی‌شود؛ پس قوت و ارزش آن، ذاتی است، یعنی به صورت وارداتی از چیز دیگری نیست. اگر قوت و ارزش چیزی به دیگری نیازمند باشد در این صورت به واسطه آن دیگری قوت یافته، و ارزش آن مبتنی بر چیزی دیگر بوده است، و دیگر ذاتی نخواهد بود.

وقتی ما از ارزش ذاتی متن دینی سخن می‌گوییم درباره حقیقت قوّت متن دینی و استواری و ثبوت ذاتی اش سخن می‌گوییم؛ به این معنا که به هیچ گونه کمک خارجی نیاز ندارد تا خودش را به عنوان متن دینی الهی - که بر سخن بشری تسلط دارد - به اثبات برساند، و به خودی خود و به واسطه نوع خودش از هر چیزی که با منظومه شناختی اش بیگانه باشد بی‌نیاز است. واژگان و اجزای متن دینی یکدیگر را جذب می‌کنند، و در عین حال هر چیزی را که به اصل و اساس و معدنش منتسب نباشد طرد می‌نمایند. اگر بخواهیم درباره نص یا متنی و انتسابش به دین الهی تحقیق کنیم باید به خود آن متن نظر بیفکنیم، و در مزایا و ویژگی‌های ذاتی اش که در خود دارد نظر بیفکنیم که آیا به همان ویژگی‌ها و نشانه‌های وحی الهی تعلق دارد یا خیر؟ اگر متن دینی به قانونی خارج از منظومه دینی نیازمند باشد در این صورت متنی خواهد بود که نیازمند و ناتوان از اثبات خودش است، و حتی - به این ترتیب - تمام دین به مکلفین و محجوج‌ها نیازمند خواهد شد!

پس از اینکه فصل اول و دوم این پژوهش به بحث و بررسی محورهای روش‌های سندساز و توضیح شرعی نبودن و عدم شایستگی این روش برای محافظت از سنت اختصاص داده شد، حال در سومین فصل وقت آن رسیده که به اصل این طرح یعنی «ارزش ذاتی متن دینی» بپردازیم؛ که شامل چند مبحث است.

مبحث اول: دلیل عقلی

تمام متون -چه متون شنیداری (مسموع) و چه متون نوشتاری (مکتوب)- فقط آینه‌ای هستند که سطح فکری و اخلاقی گوینده یا نویسنده‌اش را بازتاب می‌کنند، و از میزان اعتبار علمی و اخلاقی صاحب متن به شنونده یا خواننده خبر می‌دهند. پس نویسنده -چه بخوهد و چه نخواهد- در واقع -دانسته یا ندانسته- شخصیت فکری و گرایش‌های خودش را به رشته تحریر درمی‌آورد، و گویی همچون نگارگر ماهری است که با حروف دقیق خود، تصویر فکری و اخلاقی خود را نمایان می‌کند. از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «سخن بگویند تا شناخته شوید؛ زیرا آدمی زیر زبان خود پنهان است.»^۱ و نیز فرموده است: «...مردم فرزندان چیزی هستند که می‌دانند؛ و ارزش هر انسان به دانسته‌هایش است. پس درباره علم سخن بگویند تا ارزش‌هایشان مشخص شود.» و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿... وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ﴾^۲ (و قطعاً آنان را از شیوه سخن گفتن می‌شناسی؛ و خداوند کارهایشان را می‌داند).

همان‌طور که زیبایی و استواری هر صنعتی، به خبرگی و زبردستی سازنده‌اش دلالت دارد «گفتار» نیز به ارزش گوینده دلالت می‌کند. پس «سفر تو ترجمان عقل توست، و نوشتار تو رساترین چیزی است که از سوی تو سخن می‌گوید.»^۳ و «با آنچه بر زبان هر فرد جاری می‌شود به عقل او استدلال می‌شود.»^۴ همچنین: «با نوشتار یک مرد بر عقل و موضع بصیرتش استدلال می‌شود و با فرستاده‌اش بر فهم و باهوشی‌اش.»^۵ و به همین دلیل گفته شده است:

۱. نهج البلاغه (تحقیق صالح): ص ۵۴۵.

۲. محمد: ۳۰.

۳. نهج البلاغه (تحقیق صالح): ص ۵۲۸؛ میزان الحکمه، محمد ری‌شهری، چاپ اول، چاپخانه: دارالحدیث، ناشر: دارالحدیث: ج ۲ ص ۱۰۸۲.

۴. امام علی (علیه السلام)، میزان الحکمه، ری‌شهری: ج ۳ ص ۲۰۵۱.

۵. امام صادق (علیه السلام)، المحاسن: ج ۱ ص ۱۹۵؛ بحارالانوار: ج ۱ ص ۱۳۰.

«به گوینده نگاه نکن؛ به آنچه می گوید نگاه کن.»^۱ پس حکمت به حکیم دلالت می کند، فصاحت به فصیح، و بلاغت به بلیغ؛ و بر فراز منبرهاست که زبان آزموده می شود، و بر روی کاغذها آنچه در ذهن هاست نگاشته می شود.

ارزیابی توسط حسودان و منافقین هیچ ارزشی ندارد، و طعنه زدن و تحقیر کردن آنان صرفاً ستیزه‌ای پوچ و بی ارزش است. به همین ترتیب ارزیابی افراد گج سلیقه و بی ذوق نیز هیچ ارزشی ندارند؛ و همان طور که نایننا فاقد ابزار دیدن است این افراد نیز از ابزار ذوق و حس زیبایی‌شناختی بی بهره‌اند؛ همان طور که «المتنبی» شاعر می گوید:

و آن کس که دهان تلخ بیمار دارد *** آب زلال را تلخ می بیند

پس هر سخنی بدون در نظر گرفتن گوینده‌اش - از ارزشی ذاتی برخوردار است که از طریق مفاهیم و مضامینی که آن متن از آن سخن می گوید سرچشمه می گیرد و آشکار می شود؛ مضامین و مفاهیمی که دلالت کننده مهمی به صاحب آن متن است؛ به طوری که اگر خوب باشد، او خوب است و اگر بد باشد، او بد است.

منظور از «ارزش ذاتی» یعنی ارزش، از خود متن و از مضامین آن آمده است، نه از خارج از حد و حدود متن؛ پس زمان و مکان و اسم و نَسَب گوینده‌اش هیچ دخالتی در ارزش متن ندارد؛ بلکه متن به خودی خود و از طریق معانی واژگانش ارزش خود را آشکار و سطح خود را بیان می کند و به ارزش و جایگاه گوینده‌اش دلالت می نماید؛ ولی این همچنان در گرو قابلیت شنونده و توانایی اش برای جداسازی سالم از خراب، و بازشناسی راجح از مرجوح باقی خواهد ماند. اگر چشم دچار اختلال شده باشد رنگ‌ها متمایز نمی شوند و اگر گوش دچار اختلال شده باشد صداها از یکدیگر بازشناخته نمی شوند.

۱. عیون الحکم و المواعظ، ابوالحسن علی بن محمد لیثی واسطی (ق ۶)، تحقیق: شیخ حسین حسینی بیرجندی، چاپ اول، دارالحدیث: ص ۵۷۱.

این‌ها مطالبی درباره کلیات سخن و متون بود؛ ولی وقتی ما درباره متن دینی از هر دو نوعش یعنی متن الهی، و متن صادره از معصوم صحبت می‌کنیم اوضاع متفاوت می‌شود. در این حالت ما دیگر فقط از فصاحت و بلاغت و به‌طور کلی حکمت و زیبایی و دلنشین بودن سخن نمی‌گوییم؛ بلکه ویژگی‌ها و مزایای دیگری علاوه بر کمال و مزایای گفته‌شده وجود خواهد داشت. در اینجا ما از منبع حکمت و فصاحت و بلاغت و منبع هدایت و عدالت و استقامت و بهار خردها و دل‌ها، و میزان و معیار هر شنیدار و هر نوشتاری سخن می‌گوییم.

در اینجا ما از سخن «بی‌نیاز مطلق» سخن می‌گوییم؛ همان سخنی که تمامی آفریدگان به آن نیازمند هستند. در اینجا است که ارزش ذاتی متن در بالاترین سطح خود آشکار، و در روشن‌ترین و فصیح‌ترین مصادیق خود جلوه‌گر می‌شود. پس همان طور که خداوند جل جلاله غنی مطلق است سخنش نیز غنی مطلق است؛ به طوری که برای اثبات برتری و متعالی بودنش به هیچ‌کدام از آفریدگان نیازمند نیست؛ و از آنجا که خداوند متعال، کامل است پس سخنش نیز کامل است، و برای اثبات انتساب خود به گوینده‌اش به هیچ‌کسی نیازمند نیست؛ و گرنه ناقصی خواهد شد که به عوامل بیرونی نیازمند می‌شود تا ارزش و منتسب بودن خود به گوینده‌اش را ثابت کند. خداوند متعال سخنش را فقط به دلیل اثبات خودش غنی و بی‌نیاز قرار نداده، بلکه آن را حتی در سطح بیان و تفسیر نیز غنی و بی‌نیاز مقرر فرموده است. پس سخن خود را یا به خودی خودش محکم قرار داده، یا با متشابهی از جنس خودش از دیگر بخش‌های قرآن محکم شده است، یا به واسطه فرستادگان و سفیرانش به سوی آفریدگانش؛ و آنان نیز به نوبه خود آن را با نظرات و خواسته‌های نفسانی‌شان توضیح نمی‌دهند، بلکه با وحی و الهامی از سوی خداوند متعال آن را روشن‌گری می‌کنند:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۱ (و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید * گفتار او چیزی جز وحیی که به او نازل می‌شود نیست).

﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱ (... و ما ذکر را به بهسوی تو فرستادیم تا آنچه را بهسویشان فرستاده شده است برای مردم تبیین کنی؛ و شاید اندیشه کنند).

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِبِينَ خَصِيمًا﴾^۲ (بهراستی ما این کتاب را بهحق بر تو نازل کردیم، تا میان مردم به آنچه خدا به تو آموخته داوری کنی، و زنهار طرفدار خیانتکاران نباشی).

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾^۳ (و آنان را امامانی قرار دادیم که به دستور ما هدایت کنند، و انجام دادن کارهای خیر و برپایی نماز و دادن زکات را به آنان وحی کردیم. و [انان] فقط پرستشگر ما بودند).

در نتیجه خداوند متعال بیان متشابه قرآن را حتی به خود انبیای مقدس نیز واگذار نکرده است؛ زیرا قرآن سخن غنی کامل است که به پایین تر از خود و کسی که وجود و پایداری اش به او محتاج است نیازمند نیست؛ چراکه اگر نیازمند باشد دیگر ناقص است نه کامل، محکوم است نه حاکم، و هدایت شده است نه هدایتگر. اگر وحی برای بیان یا اثبات انتساب خودش به گوینده اش نیازمند دیگری باشد در این صورت وحی چه ارزشی خواهد داشت؟ در حالی که می بینیم برای نثری مسجع یا شعری موزون سرها از روی شگفتی بالا و پایین می رود تا به فصاحت و شاعر بودن گوینده اش اعتراف کنند، بدون انتظارداشتن عوامل دیگری خارج از متن که به آن گواهی بدهد!

حال چگونه ممکن است چنین ارزش ذاتی برای سخن دیگر سخن گویان از آفریدگان

۱. نحل: ۴۴.

۲. نساء: ۱۰۵.

۳. انبیاء: ۷۳.

خداوند متعال وجود داشته باشد، ولی سخن خداوند متعال که آفریننده و به‌وجودآورنده آنان است از چنین ارزشی بهره نداشته باشد؟!

وضعیت سخن حجت‌ها و خلفای خداوند متعال نیز این‌چنین است. آن‌ها تجلی خداوند متعال در میان آفریدگانش هستند که به‌واسطه خداوند متعال، از دیگر مخلوقات بی‌نیاز هستند، و به هیچ‌کدام از محجوجین، محتاج نیستند.

از ابو‌عبدالله علیه السلام نقل شده است، فرمود: «زمین وجود نخواهد داشت مگر اینکه در آن عالمی همچون نخستین عالم وجود داشته باشد که علم و دانشی را که مردم به آن نیازمند هستند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از علی بن ابی‌طالب علیه السلام به ارث ببرد، و او به هیچ‌کس دیگری نیازمند نیست.»^۱

و از ابو‌عبدالله علیه السلام نقل شده است که درباره صفات امام فرموده است: «... او را با حلال و حرام می‌شناسی، و اینکه مردم به او نیازمند هستند و او به هیچ‌کسی نیازمند نیست، و سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد اوست.»^۲

بنابراین انبیا و امامان - که حجت‌های خداوند متعال هستند - از مردم بی‌نیاز هستند؛ و از جمله مهم‌ترین مصداق‌های بی‌نیازی، علم است؛ و ظروف علم چیزی جز الفاظ و کلام نیست؛ و کلام انبیا و اوصیا هرچند پایین‌تر از سخن خداوند است ولی قطعاً بالاتر از سخن آفرینندگان و مسلط بر آن است. پس سخن ایشان علیهم السلام برای اثبات رفیع‌بودن و استواری و استقامت و نور و هدایتش، باید با ذات خودش، از عوامل بیرونی بی‌نیاز باشد؛ و چگونه چنین نباشد در حالی که این سخنان از اشخاصی پاک و نورانی سرچشمه می‌گیرند که ظروف اراده و مشیت خداوند متعال هستند. پاک‌بودن میوه، دلیل بر پاکی درخت است، و گوارایی آب،

۱. مختصر بصائر الدرجات، شیخ حسن سلیمان حلی، چاپ اول، ۱۳۷۰ق/۱۹۵۰م، ناشر: منشورات چاپخانه حیدریه،

نجف اشرف: ص ۶۱ و ۶۲.

۲. غیبت، شیخ نعمانی: ص ۲۴۹.

دلیل بر پاکی منبعش است؛ و هر سخن‌گویی با کلام و گفته‌هایش هویت و درون خود را هویدا می‌کند. پس چگونه سخن خلفای خداوند متعال همچون ستارگانی در شب تاریک نباشد؟ امکان ندارد عاقل بیندارد این تاریکی که وی را فراگرفته است باعث سختی و دشواری در شناسایی سخنان آنان بشود، و اگر کسی چنین پنداری در سر داشته باشد در واقع ضعف ادراک خود را نمایان کرده است.

همان طور که «المتنبی» شاعر در مدح و ستایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌گوید:

و هرگاه چیزی مستقل باشد به ذات خودش قائم می‌شود

و خصوصیات نور خورشید باطل را زایل می‌کند

کلام، هویت متکلم و ترجمه‌کننده شخصیت اوست، و هر قدر متکلم عالم و حکیم باشد به همان اندازه سخنش از دیگر سخنان متمایز می‌شود و جان‌ها و خرده‌ها را از آن خود می‌کند و از کمبود و زشتی و بدی به دور می‌شود؛ حال سخن برگزیدگان و بهترین آفریدگان خدا چگونه خواهد بود؟ همان کسانی که خداوند آنان را به‌عنوان نشانه‌های هدایت آفریدگان برگزیده است.

اگر بخواهیم احادیث و روایات انبیا و اوصیا را نقد کنیم و صحت انتساب آن‌ها را به ایشان (علیهم السلام) بشناسیم، احادیث آنان (علیهم السلام) از ارزشی ذاتی و زبانی ناطق و نوری درخشان برخوردار است که با آن شناخته می‌شود؛ به عبارت دیگر، باید روی نقد درونی متن دینی تمرکز شود، نه پرداختن به نقد بیرونی و ظاهری، که میان آن با صحت و سلامت متن دینی هیچ ملازمتی وجود ندارد؛ یعنی نقدهایی مثل تکیه کردن به سندها و روش‌های مشابه آن.

پس نقد درونی متن همان «اصل» است و در زمان محمد نبی (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم (علیهم السلام) به آن تکیه می‌کردند، و نه به صورت ایجابی و نه سلبی. هیچ‌گونه جدایی میان ملازمت این نوع نقد با ارزش ذاتی متن وجود نداشت؛ در حالی که تکیه کردن به سندها در واقع تکیه به وضعیت

ظاهری بیرونی ایجاد شده‌ای است که میان آن با ارزش ذاتی متن دینی هیچ ملازمتی وجود ندارد؛ و این علاوه بر سستی و تناقضات و اختلافات و ابهاماتی است که از پایه و اساس در این چهارچوب حاصل شده است.

متن دینی بر تمام متون مسلط است، و از شخصیتی صادر شده است که بر تمام آفریدگان و عوالم تسلط دارد. چنین متنی باید ارزشی ذاتی داشته باشد و ابزار و ادوات اثباتی را در بطن خودش داشته باشد، و به هیچ چیزی پایین‌تر از خودش یا به چیزی که به هیچ وجه صحیح نباشد با آن مقایسه شود نیازمند نیست؛ و اگر به دلیل کوتاهی سهوی یا عمدی قابل (پذیرنده) به چیزی نیازمند باشد به چیزی بیش از کمک کار و تأییدکننده‌ای از جنس خودش نیاز ندارد؛ یعنی به متن دیگری که وظیفه بیان و روشنگری را برعهده داشته باشد، چه یک متن قرآنی بوده باشد و چه متن سنت. پس دین الهی به همراه متون تشریحی خود عبارت است از یک منظومه و سیستم شناختی که بیگانگان و موجودات وارداتی را طرد می‌کند، و هیچ چیزی به آن وارد نمی‌شود یا با آن مخلوط نمی‌شود، مگر اینکه از جنس و پوست خودش باشد. نور و ظلمت در یک جا با یکدیگر جمع نمی‌شوند و هیچ کدام به دیگری شباهت ندارد.

ما می‌توانیم مبانی و اصول و قوانین نقد متن دینی را به صورت زیر خلاصه کنیم:

اول: حکمت

منظور حق و راستی و علم و عدالت و استواری است، و ضد آن اشتباه و هوای نفس و سفاهت و بی‌خردی است.^۱

علامه مجلسی حکمت را به این صورت تعریف کرده است:

«و حکمت، عمل به علم و انتخاب سودمند و اصلح است؛ و ضد آن پیروی از هوای

۱. مراجعه کنید به: معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهیه، د. محمود عبدالرحمان عبدالمنعم، ناشر: دارالفضیله، ج

نفس و شهوت نفس است.»^۱

می‌دانیم متن دینی، متنی است که به صورت حقیقی یا بنا به حکمتی از خداوند سبحان صادر شده است؛ و این به آن معناست که این متن، سخن اصلی و معدن و بخشنده حکمت به مخلوقات است؛ پس امکان ندارد کلام الهی به دور از حکمت و راستی باشد. خداوند سبحان در مواضع بسیاری از کتاب کریم خود به میزان اهمیت حکمت تصریح فرموده، و اینکه خداوند سبحان آن را به انبیا و فرستادگان داده و دستور داده است آن را به مردم تعلیم دهند:

﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾^۲ (به هرکسی که بخواهد حکمت می‌دهد، و به هرکسی حکمت بدهد قطعاً خیر بسیاری داده است).

﴿وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾^۳ (و خداوند کتاب و حکمت را به سوی تو نازل فرمود، و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت؛ و فضل و بخشش خداوند به تو بزرگ است).

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَبُزِّغِهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۴ (به راستی خداوند بر مؤمنین منت نهاده که در میان آنان فرستاده‌ای برانگیخته است که آیاتش را برایشان تلاوت می‌کند و آنان را پاک می‌گرداند و کتاب و حکمت به آنان می‌آموزد؛ هرچند پیش از آن در گمراهی آشکار بودند).

۱. مرآة العقول فی شرح اخبار الرسول، علامه مجلسی: ج ۱ شرح ص ۷۴.

۲. بقره: ۲۶۹.

۳. نساء: ۱۱۳.

۴. آل عمران: ۱۶۴.

با توجه به آیات و مطالب گفته‌شده به‌روشنی- هر متنی دینی را که از حکمت و راستی و عدالت به‌دور باشد باید به‌کناری بنهیم؛ چراکه محال است اشتباه و سفاقت از خلفای خداوند در زمینش صادر شود. پس متن دینی باید به حکمت و درستی و استواری و قراردادن هر چیزی در جای مناسب خود آراسته باشد؛ و اینکه متن دینی از چنین خصوصیتی برخوردار باشد یعنی الفاظ و ترکیبات آن برای آشکارسازی معانی کافی هستند؛ بدون نیاز به هیچ چیز دیگری خارج از متن. پس الفاظ، همان قالب معانی هستند و این همان معنای «ارزش ذاتی» است.

به‌عنوان مثالی برای این نکته، داستان پیامبر خدا موسی علیه السلام با ملک‌الموت را نقل می‌کنم که مسلم در صحیح خود با سندش از همام بن منبه نقل کرده و گفته است: مطالبی که ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما فرموده و او احادیثی از آن را برایمان بیان کرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ملک‌الموت نزد موسی علیه السلام آمد. به او عرض کرد: پروردگارت را اجابت کن. می‌گوید: موسی علیه السلام ضربه‌ای به چشم ملک‌الموت زد و آن را کور کرد. می‌گوید: ملک به‌سوی خداوند متعال رفت و عرضه داشت: تو مرا به‌سوی بنده‌ای فرستادی که خواستار مرگ نیست و چشمم را کور کرده است. می‌گوید: خداوند چشمش را به او بازگرداند...»^۱

سر زدن چنین رفتاری از پیامبر معصومی که سیره و رفتارش قرآن کریم را پر کرده است نه حکیمانه است و نه عقلانی، چه برسد به صدور چنین ماجرای در احادیث شریف! چگونه عاقلانه است پیامبر معصومی، خداوند سبحان را اجابت نکند و مبادرت به زدن ملک‌الموت کند و چشمش را کور کند و به او إهانت کند و او را تحقیر نماید؟! شکی نیست کسی که از پایین‌ترین سطح اخلاقی برخوردار است از چنین رفتاری دوری می‌کند.

پس باید انبیا و اوصیا را از نسبت‌داشتن به امثال چنین رفتارهای شنیعی منزّه بداریم، و نیز باید میراث حدیثی را از این چنین مطالب بی‌ارزشی پاک‌سازی کنیم؛ احادیثی که هیچ ارتباطی با علم یا حکمت ندارند؛ و نباید چنین اخباری را صرفاً به‌دلیل اینکه روایانش تقه یا

۱. صحیح مسلم: ج ۷ ص ۱۰۰؛ و نیز شبیه آن در صحیح بخاری: ج ۲ ص ۹۲ و ۹۳، و ج ۴ ص ۱۳۰.

عادل هستند یا صرفاً به این دلیل که در کتاب‌های صحاح یا مشهور روایت شده‌اند محترم بشماریم؛ و حق و هدایت و عدالت و حکمت سزاوارتر و برای پیروی شایسته‌تر هستند: ﴿فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾^۱ (پس از حق، چیزی جز گمراهی نیست).

مفهوم حکمت مفهومی بسیار گسترده است که در ذیل آن تمامی نکاتی که در ادامه می‌آیند قرار می‌گیرد، ولی بیان جزئیات و توضیح آن قطعاً خالی از فایده نیست.

دوم: عدم مخالفت با اخلاق و جوانمردی

خداوند سبحان در توصیف پیامبر کریم خود می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۲ (و قطعاً تو بر اخلاق بزرگی هستی) و در حدیث نبوی آمده است: «به‌راستی من فقط برای به‌کمال‌رساندن مکارم اخلاق مبعوث شدم.»^۳ پس کسی که به‌گواهی خداوند متعال- صاحب اخلاق بزرگی است و فقط برای کامل‌کردن و به‌کمال‌رساندن مکارم اخلاق مبعوث شده، امکان ندارد چیزی از او صادر شود که مخالف اخلاق و جوانمردی و سخنان و کارها و رفتار نیکو باشد؛ وگرنه قطعاً هدف از برانگیخته‌شدن فرستادگان ﷺ نفی خواهد شد.

به همین دلیل واجب است انبیا و اوصیا را از گفتار و کرداری که به‌روشنی- با اخلاق و جوانمردی و شرافت مخالفت دارد و به آنان نسبت داده می‌شود مُنْزَه بدانیم؛ حال ناقل و راوی آن هرقدر که می‌خواهد وثاقت یا عدالت داشته باشد. بلکه هرقدر یک انسان مطالبی را که مخالف اخلاق است روایت کند به همان اندازه جایگاهش پایین می‌آید و از اعتماد به او کاسته می‌شود؛ در نتیجه ارزش و محتوای متون دلالت‌کننده به منزلت و جایگاه افراد است، نه

۱. یونس: ۳۲.

۲. قلم: ۴.

۳. بحارالانوار: ج ۱۶ ص ۲۱۰؛ مسند احمد: ج ۲ ص ۳۸۱، با لفظ «صالح الاخلاق: اخلاق شایسته».

برعکس.

از جمله احادیثی که ظاهرش مخالفت با اخلاق و جوانمردی را بیان می‌کند روایت پیامبر ﷺ درباره مشاوره با زنان است. ایشان فرموده است: «با زنان مشورت کنید، ولی با آنان مخالفت کنید؛ زیرا مخالفت با آنان برکت است.»^۱

اگر این حدیث بر ظاهرش حمل شود مخالف اخلاق خواهد بود. چه معنایی دارد که با انسانی مشورت کنی و در عین حال در درون خودت تصمیم داشته باشی با مشورت و نظرش مخالفت کنی؟ آیا این کار تحمیق و تحقیر مردم نیست؟!

چه بسا به مخالف با زنان پس از مشورت با آنان در مسائلی مثل جنگ که در آن‌ها خبرگی ندارند تعبیر شود؛ همان طور که کلینی با سند خود از اسحاق بن عمار روایت کرده و به شکل مرفوع بیان کرده و گفته است: «رسول خدا ﷺ همیشه وقتی قصد جنگ داشت زنانش را فرامی‌خواند و با آنان مشورت می‌کرد و سپس با آنان مخالفت می‌کرد.»^۲

در اینجا نیز نمی‌توانیم به‌طور قطعی بگوییم پیامبر خدا محمد ﷺ در مسائل جنگی با زنانش مشورت می‌کرد تا با آنان مخالفت کند؛ این کار با اخلاق والایی که در بهترین فرستادگان و انبیاء ﷺ موجود است مخالفت دارد؛ بلکه چه بسا مخالفت آن حضرت با آنان، به دلیل عدم ارائه نظر صحیح توسط آنان در مسائل جنگی بوده است؛ چراکه جنگ غالباً از جمله وظایف و کارکردهای زنان به‌دور بوده است و به‌طور معمول زنان به کشتار و جنگ و خونریزی و آسیب‌دیدن - که از جمله اثرات جنگ است - متمایل نیستند. در نتیجه رأی و نظر او در چنین مسائلی می‌تواند تحت تأثیر اوهام و پندارها قرار بگیرد.

از جمله احادیثی که عده‌ای آن را مخالف اخلاق می‌دانند روایتی است که کلینی با

۱. بحارالانوار: ج ۱۰۰ ص ۲۶۲؛ مستدرک الوسائل: ج ۸ ص ۳۴۸.

۲. کافی: ج ۵ ص ۵۱۸.

سندش از ابوعبدالله علیه السلام روایت کرده که فرموده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وقتی اهل شک و بدعت‌ها را پس از من دیدید بیزاری و براءت از آنان را آشکار کنید و به آنان بسیار ناسزا بگویید و درباره آنان سخنان بدی بگویید و عیوبشان را بسیار بیان کنید، و به آنان بهتان بزنید تا برای فساد در اسلام طمع نورزند، و مردم از آنان دوری کنند، و از بدعت‌هایشان نیاموزند و خداوند به واسطه این کار برایتان نیکی بنویسد و در آخرت درجات شما را بالا ببرد.»^۱

در ظاهر این حدیث اشکالی اخلاقی دیده می‌شود. چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله به ناسزاگویی و بیان عیوب و بهتان تشویق می‌کند، در حالی که این‌ها از ویژگی‌ها و صفات مؤمن نیست؟! در حالی که ما شاهد هستیم با اینکه معاویه بن ابوسفیان - که از پیشوایان گمراهی است - و پیروانش دچار انحطاط اخلاقی شدند ولی امیرالمؤمنین علیه السلام اصحاب خود را از ناسزاگویی و دشنام‌دادن باز می‌دارد و می‌فرماید: «من خوش ندارم شما دشنام‌دهنده باشید؛ اما اگر کردارشان را یادآور می‌شدید و گمراهی‌ها و کارهای ناشایست آنان را برمی‌شمردید، این به صواب نزدیک‌تر و در عذرپذیری رساتر بود، و به جای دشنام آنان بهتر بود می‌گفتید خدا یا خون ما و آن‌ها را حفظ کن، میان ما و آنان را اصلاح فرما و آنان را از گمراهی به راه راست هدایت کن تا آنان که جاهل اند حق را بشناسند و آنان که با حق می‌ستیزند پشیمان شده، به حق بازگردند.»^۲

به علاوه چگونه ایشان به مردم برای ناسزاگفتن و برای بیان عیوب و حلال بودن بهتان به کسی که گمراهش می‌دانند، چراغ سبز نشان می‌دهد، در حالی که بیشتر مردم در طول این مسیر، معروف را منکر، و منکر را معروف می‌بینند؟!

چه بسا گفته شود معنای «باهتوهم: به آنان بهتان بزنید»: به این معناست که راه آنان را

۱. کافی: ج ۲ ص ۳۷۵.

۲. نهج البلاغه (تحقیق صالح): ص ۳۲۳.

با دلیل و برهان ببینید و آنان را به خاموشی بکشانید. هرچند این یک احتمال است، ولی فضای کلی این حدیث از چنین گفته‌ها و احتمالاتی به‌دور است؛ و خدا داناست.

سوم: عدم مخالفت با دلایل قطعی

و فرقی نمی‌کند این دلایل شرعی باشند یا عقلی؛ زیرا دلیل قطعی، واقعیت است، و متن دینی راستین امکان ندارد با واقعیت‌ها مخالفت کند؛ زیرا هدف و وظیفه متن دینی، روشنگری از حقیقت‌ها و بیان آن‌هاست، نه مخالفت و مقابله با حقایق!

اگر متنی در جهت مخالفت صریح با دلیل قطعی بیاید در این صورت رهاکردن و روی‌گردانی از آن همان موضع‌گیری درستی است که باید بی‌تردید برگزیده شود؛ البته بنده محقق شدن دو مسئله را در اینجا خاطر نشان می‌کنم: قطعی بودن دلیل، و قطعی بودن مخالفت؛ در غیر این صورت اگر دلیل، قطعی نباشد متن دینی می‌تواند برخلافش بیاید، و اگر مخالفت و تعارض نیز قطعی نباشد، با آن به پذیرفتن متن دینی حکم داده نمی‌شود.

دلایل قطعی متعددی وجود دارد که عقل به ضرورت رد متن دینی مخالف با آن حکم می‌کند؛ از جمله، دلایل شرعی یا تاریخی، و از جمله آنچه دلیل عقلی تام نامیده می‌شود، و از جمله شواهد تجربی؛ و ما در چند نکته به این‌ها می‌پردازیم:

۱. محکم قرآن کریم

پس از پذیرفتن قرآنی بودن آیات و قطعی‌الدلاله بودن آن‌ها نمی‌توان به صحت متن حدیثی که با دلیل قطعی قرآنی مخالفت صریح داشته باشد رضایت داد؛ بلکه حتی نمی‌توان متون قرآنی دیگری را که به‌عنوان مثال- در برخی قرائت‌ها ادعا می‌شود اگر با متن قرآنی که نسبت به آن اجماع وجود دارد مخالفت داشته باشد پذیرفت.

به‌عنوان مثال همه احادیثی که به تجسیم خداوند سبحان و متعال یا رؤیت خداوند از جهتی دلالت یا صراحت دارند با محکم قرآن کریم مردود هستند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَا

تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ^۱ (چشم‌ها او را درک نمی‌کنند، ولی او چشم‌ها را درک می‌کند؛ و او لطیف و خبیر است).

احادیث تجسیم و رؤیت در منابع حدیثی اهل سنت صحاح و مسندها و سنن بسیار زیاد است. مدافعین این منابع در تلاش برای خم کردن گردن آیات قرآنی برای موافقت با احادیث تجسیم و رؤیت، خود را به سختی انداخته‌اند؛ ولی امام رضا علیه السلام همه آن‌ها را در گفت‌وگویی که با ابوقره^۲ داشته، رد کرده است. پس از آنکه امام رضا علیه السلام مسئله رؤیت را با فرمایش حق تعالی: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ (چشم‌ها او را درک نمی‌کنند، ولی او چشم‌ها را درک می‌کند؛ و او لطیف و خبیر است) رد کرد، ابوقره به ایشان عرض کرد: «آیا روایات را تکذیب می‌کنی؟» امام رضا علیه السلام فرمود: «اگر روایات با قرآن مخالفت داشته باشند آن‌ها را تکذیب می‌کنم.»^۳

و هر دو شیخ در صحیح خودشان آورده‌اند که چگونه عایشه دختر ابوبکر، کسی را که مدعی شده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پروردگارش را دیده است رد کرده است:

۱. انعام: ۱۰۳.

۲. شیخ علی نمازی در مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۸ ص ۴۳۸ شماره ۱۷۲۱۴ شرح حال او را آورده و گفته است: «او از اصحاب مولایمان رضا (درود و سلام خداوند بر ایشان) بوده است. همان طور که علامه مامقانی در فصل الکنی بیان کرده و از برخی از فضلا نقل کرده، اسمش علی است.»

بنده عرض می‌کنم: ایشان ابوقره و محدث است، و مسائل و احتجاج‌هایی با مولایمان رضا علیه السلام داشته است. طبری همه آن‌ها را نقل کرده است، و کلینی و صدوق برخی از آن‌ها را نقل کرده‌اند؛ از جمله در عیون ج ۲ باب ۵۶ ص ۲۳۰. چنین دانسته می‌شود که او نصرانی و همراه با جاثلیق بوده، و اسمش یوحنا بوده است ... و احتجاج دیگرش با ایشان در توحید و کتاب‌های دیگر موجود است. جد: ج ۱۰ / ۳۴۳؛ و در آن توصیف وی به‌عنوان ابوقره محدث صاحب شبرمه آمده است؛ و از این پرسش‌های وی فساد عقیده‌اش دانسته می‌شود.

۳. توحید، شیخ صدوق ابوجعفر محمد علی بن حسین بن بابویه قمی (ت ۳۸۱ق)، تصحیح و تعلیق: سید هاشم حسینی تهرانی، مؤسسه انتشارات اسلامی زیر نظر جامعه مدرسین در قم مشرفه: ص ۱۱۰ تا ۱۱۲.

از مسروق نقل شده است، گفت: به عایشه (رضی الله عنها) گفتم: ای مادرم! آیا محمد ﷺ پروردگارش را دیده است؟ او گفت: «موهائیم از این سخن تو سیخ شد. این سه نکته را همیشه در نظر بگیر و هرکسی با تو درباره آن سخنی گفت قطعاً دروغ گفته است: کسی که به تو گفت محمد ﷺ پروردگارش را دیده است دروغ گفته است. و سپس تلاوت کرد: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ (چشم‌ها او را درک نمی‌کنند، ولی او چشم‌ها را درک می‌کند؛ و او لطیف و خبیر است)»^۱

همه احادیثی که در بردارنده غلو و خداانگاری مخلوق باشند نیز رد می‌شوند؛ مثل احادیثی که دلالت می‌کنند به اینکه بدن‌های انبیا و امامان همیشه با دیگر افراد نوع بشر متفاوت است، و در برابر خورشید سایه ندارند و وقتی روی سنگ راه می‌روند گام‌هایشان روی سنگ سخت تأثیر می‌گذارد، و در خاک اثری نمی‌گذارد، و امثال این‌ها. همه این‌ها مخالف سخن خداوند متعال است: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۲ (بگو من فقط بشری همچون شما هستم که به من وحی می‌شود که خدای شما خدای یکتاست. هرکس به دیدار پروردگارش امید دارد باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ‌کسی را در عبادت پروردگارش شریک نکند).

انجام معجزه مادی موقت برای انبیا و امامان علیهم‌السلام امکان‌پذیر است و حاصل می‌شود؛ و نبی یا امام می‌تواند قدم‌هایش را روی کوهی بگذارد و همان لحظه متلاشی شود، ولی این یک معجزه موقت و خاص است و با مشیت خداوند متعال انجام می‌شود و قوانین و حکمت خودش را دارد؛ اما اینکه اینچنین معجزاتی ویژگی‌هایی همیشگی باشند که پیامبر یا امام در تمام طول زندگی‌اش همواره از آن‌ها برخوردار باشد به هیچ‌وجه صحیح نیست و به‌صراحت با

۱. صحیح بخاری: ج ۶ ص ۵۰؛ صحیح مسلم: ج ۱ ص ۱۱۰ با لفظ دیگری.

کتاب خداوند (جل جلاله) مخالفت دارد.^۱

۲. سنت قطعی الصدور و قطعی الدلالة

سنتی که قطعی الصدور و قطعی الدلالة باشد قطعاً حقیقت و واقعیت را بیان می‌کند، و امام معصوم در حالت اختیار امکان ندارد به هیچ‌وجه سخنی بگوید که با حقیقت و واقعیت مخالفت داشته باشد. اگر حدیثی بیاید که با سنت قطعی مخالف باشد، یا دروغ است یا از روی تقیه صادر شده است؛ و در هر دو حالت برای مخاطبش امتثال به آن جایز نیست.

مثلاً از هر دو گروه «شیعه و سنی» به شکل متواتر نقل شده است که رسول خدا محمد ﷺ برای امتش «ثقلین» (کتاب خدا و عترت پاکش) را به جای گذاشته است.^۲ وقتی این حدیث، با لفظ «کتاب خدا و سنت من» روایت می‌شود می‌فهمیم با آنچه مشخص و مورد اتفاق نظر است مخالفت دارد، و دست تحریفات سیاسی امویان برای تحریف این حدیث دست‌اندر کار شده است تا لفظ «سنتی: سنت من» را به جای «عترتی: عترت من» قرار دهند تا به این ترتیب نقش عترت پاک را در هدایت امت به سوی خیر و صلاح مخفی کنند.^۳

از جمله احادیثی که برخی آن را مخالف سنت قطعی دانسته‌اند روایت شیخ طوسی با سندش از زراره، از ابوعبدالله علیه السلام است که آورده است: گفت: درباره شیردادن از ایشان پرسیدم. ایشان علیه السلام فرمود: «شیردادن فقط در صورتی باعث محرمیت می‌شود که از یک

۱. برای آگاهی از جزئیات این موضوع به کتاب «اعتدال در ویژگی‌های انبیا و امامان» مراجعه کنید. شیخ ناظم عقیلی، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام، شماره ۲۰۸، چاپ اول، ۵۱۴۳۸ / ۲۰۱۷.

۲. برای اطلاع از جزئیات تخریب و تصحیح این حدیث در منابع اهل سنت به منبع زیر مراجعه کنید: السلسلة الصحیحه، شیخ محمد آل‌بانی: ج ۴ ص ۳۵۵ شماره ۱۷۶۱.

۳. برای اطلاع از جزئیات این موضوع مراجعه کنید به کتاب: رساله‌ای در روایت کتاب خدا و سنت من، شیخ ناظم عقیلی، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۳۱ق / ۲۰۱۰م.

سینه، و دو سال کامل باشد.»^۱

همچنین روایتی که شیخ، از علاء بن رزین، از ابوعبدالله علیه السلام روایت کرده که گفته است: از ایشان درباره شیردادن پرسیدم. ایشان فرمود: «شیردادن باعث محرمیت نمی‌شود، مگر اینکه از یک سینه، یک سال شیر بخورد.»^۲

و آنچه صدوق از ابوعبدالله بن زراره، از حلبی، از ابوعبدالله علیه السلام آورده که فرموده است: «شیردادن فقط هنگامی باعث محرمیت می‌شود که دو سال کامل باشد.»^۳

زیرا روایات متواترند و مسلمانان اجماع دارند که شیردادن در صورتی محقق می‌شود که به واسطه شیردادن، گوشت بروید و استخوان محکم شود؛ و این شرایط در روزهایی اندک نیز می‌تواند محقق شود، و بدیهی است لازم نیست حتماً دو سال یا حتی یک ماه طول بکشد.^۴

۱. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی: ج ۷ ص ۳۱۷ شماره ۱۳۱۰؛ من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق: ج ۳ ص ۴۷۷ شماره ۴۶۷۶.

۲. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی: ج ۷ ص ۳۱۷ شماره ۱۳۱۵؛ من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق: ج ۳ ص ۴۷۷ شماره ۴۶۷۳.

۳. من لا یحضره الفقیه، صدوق: ج ۳ ص ۴۷۷ شماره ۴۶۷۵.

۴. شیخ طوسی تلاش کرده است روایت اول را با توجیهی دور از ذهن توجیه کند، ولی نتوانسته است برای دومین روایت توجیهی بیاورد؛ جز اینکه وی به شاذ بودن آن و اینکه به آن اعتماد نمی‌شود اقرار کرده است. او درباره روایت اول گفته است: «این خبر را چنین تعبیر می‌کنیم: فرمایش ایشان (دو سال کامل) ظرف زمانی «شیردادن» است، و گویی فرموده است «شیردادن باعث محرمیت نمی‌شود مگر اینکه از یک سینه و در طول دو سال کامل انجام شود؛ و این توجیه را به این دلیل ارائه دادیم که اگر پس از دو سال انجام شود باعث محرمیت نمی‌شود.» (تهذیب الاحکام: ج ۷ ص ۳۱۸)؛ و شیخ ابوجعفر محمد بن حسین طوسی (ت ۴۶۰۸) در الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، تحقیق و تعلیق: سید حسن موسوی خراسان، ناشر: دارالکتب الاسلامیه - تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۳ ش، چاپخانه خورشید ج ۳ ص ۱۹۸ در توضیح روایت دوم گفته است: «این خبری شاذ و نادر است که به دلیل اجماع، عمل به آن رها شده است و حکم این است که به واسطه آن در برابر اخبار بسیار اعتراض نمی‌شود؛ به دلیل آنچه در چندین موضع بیان کردیم.»

به این ترتیب هر حدیثی که با سنت قطعی و یقینی مخالفت داشته باشد، یا جعلی و دروغین است یا تحریف شده است یا حمل بر تقیه می‌شود؛ و در هر حالت تکیه به آن جایز نیست.

۳. مُسَلِّماتِ عَقْلِی

اگر حدیثی در مخالفت با مسلماتی عقلی بیاید مسلماتی مثل اینکه کل بزرگ‌تر از جزء است، دو نصف چهار است، مُتَرْتَّب بودن معلول بر علت، و مثال‌های دیگری که نقضشان از محالات است. به وجود مشکلی در حدیث دلالت می‌کند، و اینکه عمل به آن یا اعتقاد به آن به همان شکل ظاهری‌اش - جایز نیست. برای این حالت مثال روایت شیخ کلینی با سندش از محمد بن اسحاق را آورده‌اند که گفته است: عبدالله دیصانی از هشام بن حکم پرسید: آیا تو پروردگاری داری. گفت: آری. گفت: آیا او قادر است؟ گفت: آری، هم قادر است و هم قاهر. گفت: آیا او می‌تواند تمام جهان را در تخم‌مرغی بگنجاند در حالی که نه تخم‌مرغ بزرگ شود و نه جهان کوچک؟ هشام گفت: به من مهلت بده. دیصانی گفت: یک سال به تو مهلت دادم؛ و بیرون رفت. هشام بر مرکب سوار شد و خدمت ابو عبدالله علیه السلام رسید و اجازه خواست و حضرت به او اجازه فرمود. هشام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! عبدالله دیصانی از من سؤالی کرده که برای پاسخ به آن تکیه‌گاهی جز خدا و شما ندارم. ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «چه سؤالی کرده؟» عرض کرد: چنین و چنان گفته است. ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «ای هشام، تو چند حس داری؟» گفت: پنج حس. فرمود: «کدام یک کوچک‌تر است؟» گفت: حس باصره (یعنی بینایی). فرمود: «اندازهٔ ابزار بینایی چقدر است؟» گفت: به اندازهٔ یک عدس یا کوچک‌تر از آن. سپس فرمود: «ای هشام به پیش برو و بالای را سرت بنگر و به من بگو چه می‌بینی؟» گفت: آسمان و زمین و خانه‌ها و کاخ‌ها و بیابان‌ها و کوه‌ها و نهرها را می‌بینم. ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «آن که توانسته است آنچه را تو می‌بینی در یک عدس یا کوچک‌تر از عدس قرار دهد می‌تواند جهان را در تخم‌مرغی قرار دهد، بی آنکه جهان کوچک، و تخم‌مرغ

بزرگ شود...»^۱

با ادعای اینکه این حدیث، به جایز بودن رخداد محال پرداخته است؛ یعنی وارد شدن بزرگ در کوچک، بدون اینکه بزرگ کوچک شود، یا کوچک بزرگ شود؛ که این از نظر عقلی محال است.

سید مرتضی درباره روایت کلینی گفته است:

«ظاهر این خبر مذکور، جایز بودن محال را می‌طلبد که ضرورتاً فسادش مشخص است؛ حتی اگر کلینی آن را در کتاب توحید روایت کرده باشد. چه بسا این شخصیت یا اصحاب دیگر ما (خداوند متعال رحمتشان کند) در کتاب‌هایشان روایاتی آورده باشند که ظاهر محال یا باطلی داشته باشند. غالب ارجح آن است که این خبر، جعلی و تحریف‌شده است.»^۲

چه بسا سخن مرتضی را روایت شیخ صدوق با سندش از عمر بن اذینه تأیید کرده باشد. از ابو عبدالله نقل شده است فرمود: «به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض شد: آیا پروردگار تو می‌تواند دنیا را در تخم مرغی وارد کند، بدون اینکه دنیا کوچک شود یا تخم مرغ بزرگ شود؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی به ناتوانی نسبت داده نمی‌شود، ولی آنچه از من پرسیدی ناشدنی (محال) است.»^۳

۱. کافی: ج ۱ ص ۷۹.

آنچه صدوق در توحید: ص ۱۳۰ روایت کرده نیز به همین مضمون است. با سندش از احمد بن محمد بن ابی‌نصر، گفت: مردی نزد رضا علیه السلام آمد و عرض کرد: آیا پروردگار تو می‌تواند آسمان‌ها و زمین و هر آنچه را بین این دو هست در تخم مرغی قرار دهد؟ فرمود: «بله، در کوچک‌تر از تخم مرغ هم می‌تواند. آن را در چشم تو قرار داده است که کوچک‌تر از تخم مرغ است؛ زیرا اگر آن را باز کنی، آسمان و زمین و هر آنچه را بین این دو هست می‌بینی؛ و اگر بخواهد تو را به آن نابینا می‌کند.»

۲. رسائل المرتضی: ج ۱ ص ۴۱۰.

۳. توحید: ص ۱۳۰.

ولی سید محمد بن حیدر نائینی (ت ۱۰۸۲ ق) تلاش کرده است راه برون رفت و توجیهی برای این حدیث ایجاد کند، و میان وجود عینی و وجود ظلیّی صورتی تفاوت قائل شود؛ و اینکه این حدیث درصدد وجود ظلیّی صورتی است، نه وجود عینی که در برگرفتن بزرگ توسط کوچک در آن ممنوع است - البته بی آنکه اولی [کوچک] بزرگ شود یا دومی [بزرگ] کوچک شود - هرچند پرسش درباره وجود عینی بوده است.^۱

عده‌ای تحقق خبر زیر را ممکن ندانسته‌اند و البته از نظر ظاهری نیز این چنین است؛ یعنی خبری که کلینی روایت کرده است. علی بن ابراهیم از پدرش نقل کرده است، گفت: «گروهی از شیعیان اهل نواحی از ابو جعفر علیه السلام اجازه خواستند. ایشان به آن‌ها اجازه داد، و آن‌ها وارد شدند و در مجلسی سی هزار مسئله از ایشان پرسیدند، و ایشان علیهم السلام نیز در حالی که ده سال داشت پاسخ داد.»^۲

حتی اگر فرض کنیم هر پرسش و پاسخ نیم دقیقه زمان برده باشد سی هزار پرسش می‌شود ۲۵۰ ساعت، و تقریباً مساوی است با ده روز. حال چگونه این پرسش و پاسخ‌ها می‌تواند فقط در یک مجلس مطرح شود که به‌طور معمول فقط چند ساعت - که از انگشتان دست تجاوز نمی‌کند - به طول می‌انجامد؟!

ولی چه بسا منظور از یک مجلس، یک مکان باشد و نه یک وقت مشخص؛ به این معنا که برای امام جواد علیه السلام یک مکان اختصاص داده شده بود که با مردم دیدار کند و به

۱. مراجعه کنید به: حاشیه اصول کافی، سید محمد بن حیدر نائینی، تحقیق: محمد حسین درایتی، چاپخانه: دارالحدیث، چاپ اول، ۱۴۲۴ / ۵ / ۱۳۸۲ ش، ناشر: چاپ و نشر دارالحدیث، ایران - قم مقدسه، شرح ص ۲۵۷؛ حاشیه اصول کافی، سید بدرالدین بن احمد حسینی عاملی، جمع‌آوری و ترتیب توسط سید محمد تقی موسوی، سال ۱۰۹۴، تحقیق: علی فاضلی، چاپخانه: دارالحدیث، چاپ اول، ۱۴۲۵ ق / ۱۳۸۳ ش، ناشر: چاپ و نشر دارالحدیث، ایران - قم مقدسه، ص ۷۵، شرح و توضیح این مسئله.

۲. کافی: ج ۱ ص ۴۹۶.

پرسش‌هایشان پاسخ دهد، و مردم به این مکان رفت‌وآمد داشتند و از سی هزار مسئله در چند روز سؤال کرده‌اند. چنین معنایی دور از ذهن نیست. علامه مجلسی تلاش کرده است چند تفسیر برای این خبر و امکان اتفاق افتادنش ارائه دهد.^۱

چهارم: عدم مخالفت با تاریخ ثابت شده و مشهور

احادیثی که با تاریخ قطعی و ثابت شده مخالفت دارند شکی نیست دروغین یا توهمی هستند. چندین حدیث را به‌عنوان نمونه‌هایی برای این دسته از احادیث ذکر کرده‌اند؛ از جمله آنچه مسلم در صحیح خود آورده است: عکرمه به ما گفت: ابوزمیل به ما گفت: ابن‌عباس به ما گفت: «مسلمانان به ابوسفیان اعتنا نمی‌کردند و از هم‌نشینی با وی اکراه داشتند. او به پیامبر عرض کرد: از شما سه تقاضا دارم که عنایت فرموده، برایم اجابت کنید. فرمود: «بگو.» گفت: بهترین و زیباترین دختر عرب - ام‌حبیبه دختر ابوسفیان - نزد من است. او را به همسری شما درمی‌آورم. فرمود: «بله.» عرض کرد: معاویه از نویسندگان وحی باشد. فرمود: «بله.» عرض کرد: فرمانده باشم تا با کفار بجنگم، همان‌گونه که با مسلمانان جنگیدم. فرمود:

۱. مجلسی در بحارالانوار ج ۵۰ ص ۹۳ و ۹۴ گفته است: «می‌توانیم با چند وجه پاسخ بدهیم: اول: اینکه آمدن پرسش و پاسخ‌های بسیار حمل بر مبالغه می‌شود. برشمردن این تعداد مسئله واقعاً دور از ذهن است. دوم: امکان دارد در ذهن این گروه، پرسش‌های بسیار و یکسانی وجود داشته باشد که اگر امام علیه‌السلام یکی را پاسخ بدهد همه را پاسخ داده باشد. سوم: اشاره به مسائل متعددی باشد که از کلمات موجز ایشان - که شامل احکام بسیاری می‌شده است - استنباط می‌شود. این وجهی نزدیک به ذهن است. چهارم: منظور از یک مجلس، یکی بودن نوعی یا یک مکان مثل مینا است؛ هرچند در روزهای مختلفی بوده باشد. پنجم: اینکه بنا بر گسترش زمان گذاشته شود که صوفیه قائل به آن هستند، ولی ظاهراً جزو خرافات است. ششم: اینکه اعجاز ایشان علیه‌السلام تأثیری در سرعت کلام نیز داشته باشد، یا پیش از اینکه بپرسند با آنچه از درونشان می‌داند به آنان پاسخ می‌دهد. هفتم: گفته شده است منظور، پرسش با عرض کردن مکتوبات و طومارهاست، و پاسخ نیز با خرق عادات انجام شده است.»

«بله.»^۱

بیهقی در سنن الکبری گفته است:

«این حدیث درباره داستان ام حبیبه (رضی الله عنها) است که اهل مغازی به خلاف با آن اجماع داشته‌اند. آنان اختلاف نظر ندارند در اینکه ازدواج ام حبیبه (رضی الله عنها) قبل از بازگشت جعفر بن ابی طالب و همراهانش از سرزمین حبشه بوده است، و او زمان خیبر بازگشتند. ازدواج ام حبیبه پیش از آن بود، و اسلام آوردن ابوسفیان بن حرب هنگام فتح -یعنی فتح مکه- دو یا سه سال بعد بود. پس چگونه صحیح است ازدواج او با درخواست وی بوده باشد؟»^۲

نووی در شرح صحیح مسلم گفته است:

«این حدیث از جمله احادیثی است که به اشکال داشتن مشهور است، و اشکال آن به این صورت است که ابوسفیان در روز فتح مکه، یعنی هشت سال پس از هجرت اسلام آورد. این مشهور است و خلاقی در آن نیست؛ و پیامبر ﷺ مدتی طولانی پیش از آن با ام حبیبه ازدواج کرده بود ... و این حزم گفته است: این حدیث توهمی از سوی برخی راویان بوده است؛ زیرا مردم اختلاف ندارند در اینکه پیامبر ﷺ مدت‌ها پیش از فتح با ام حبیبه ازدواج کرده بود، و او در سرزمین حبشه بود در حالی که پدرش کافر بود.»^۳

عبدالرحمان بن جوزی حنبلی (ت ۵۹۷ق) در «دفع شبهه التشبیه بأکف التنزیه» گفته است:

«این حدیث یکی از احادیث سه‌گانه جعلی است که در صحیح امام مسلم آمده است.

۱. صحیح مسلم: ج ۷ ص ۱۷۱.

۲. سنن الکبری، بیهقی: ج ۷ ص ۱۴۰.

۳. شرح صحیح مسلم، نووی: ج ۱۶ ص ۶۳.

از جمله دلایل جعلی بودن آن این است که رسول خدا ﷺ مدت‌ها پیش از فتح مکه با ام‌حبیبه دختر ابوسفیان ازدواج کرده بود؛ و وقتی ابوسفیان در مدینه با او [دخترش] دیدار کرد او [ابوسفیان] همچنان مشرک بود. او را از بستر رسول خدا ﷺ جدا کرد؛ زیرا در آن هنگام او [ابوسفیان] مشرک و نجس بود؛ و این قضیه‌ای مشهور و مشخص است.^۱

از جمله: آنچه بخاری و مسلم در صحیح خود از انس آورده‌اند. لفظ زیر از آن مسلم است: از شریک، از عبدالله، گفت: «از ابن‌مالک در شبی که رسول خدا از مسجد کعبه شبانه به معراج رفت. شنیدم که به ما می‌گفت پیش از اینکه به ایشان وحی شود سه نفر به‌سوی آمدند در حالی که او در مسجد الحرام خواب بود...»^۲

۱. دفع شبه التشبیه بأف التنزیه، ابوالفرج عبدالرحمان بن جوزی حنبلی (ت ۵۹۷ ق)، تحقیق و تقدیم: حسن سقاف، چاپ سوم، ۱۴۱۳ق/ ۱۹۹۲م، ناشر: دارالامام نووی، عمان - اردن: ص ۵۲؛ ابوالفرج عبدالرحمان بن جوزی در «کشف المشکل من حدیث الصحیحین» تحقیق دکتر علی حسین بواب، چاپ اول، ۱۴۱۸ق/ ۱۹۹۷م، ناشر: دارالوطن للنشر - ریاض: ج ۲ ص ۴۶۳ و ۴۶۴ گفته است: «هیچ شک و تردیدی نیست که در این حدیث، توهماتی از عده‌ای وارد شده است، و عکرمه بن عمار راوی حدیث را به آن متهم کرده‌اند، و یحیی بن سعید احادیث وی را تضعیف کرده و گفته است: صحیح نیستند. همچنین احمد بن حنبل گفته است: این‌ها احادیث ضعیفی هستند و به همین دلیل بخاری از او نیاورده، و فقط مسلم از او آورده است؛ به این دلیل که یحیی بن معین گفته او ثقه است.

ما به این دلیل گفتیم این حدیث حاصل توهم است که اجماع داشته‌اند ام‌حبیبه نزد عبدالله بن جحش بود، و برایش فرزندی به دنیا آورد و آن‌ها در حالی که هر دو مسلمان بودند به سرزمین حبشه هجرت کردند. سپس ام‌حبیبه بر دینش ثابت‌قدم ماند. رسول خدا ﷺ فردی را به‌سوی نجاشی فرستاد تا او را خواستگاری کند. ایشان با او ازدواج کرد و از سوی رسول خدا ﷺ به او صدق داد، و این قضیه در سال هفتم هجری اتفاق افتاد. ابوسفیان در زمان صلح آمد و بر او [دخترش] وارد شد. او زیرانداز رسول خدا ﷺ را کنار زد تا وی روی آن ننشیند. هیچ اختلافی وجود ندارد که ابوسفیان و معاویه در [زمان] فتح مکه در سال هشتم اسلام آوردند، و ما نمی‌دانیم رسول خدا ﷺ به ابوسفیان دستوری داده باشد. ابن‌ناصر، از ابوعبدالله حمیدی به ما خبر داده است، گفت: ابومحمد علی بن احمد بن سعید حافظ به ما گفت: این حدیثی است که در جعلی‌بودنش شکی نیست. آفت و عیب در آن از عکرمه بن عمار است، و اختلافی نیست که رسول خدا ﷺ مدت‌ها پیش از فتح با او ازدواج کرده بود در حالی که پدرش کافر بود.»

۲. صحیح مسلم: ج ۱ ص ۱۰۲؛ صحیح بخاری: ج ۴ ص ۱۶۸ و ج ۸ ص ۲۰۳.

نووی در شرح صحیح مسلم گفته است:

«و چه بسا در روایت شریک در این حدیث در کتاب، اوهام و تخیلاتی باشد که علما آن را انکار کرده‌اند، و مسلم این نکته را خاطر نشان کرده و آن را پس‌وپیش، و کم‌وزیاد کرده است؛ از جمله این گفته‌اش: «و این پیش از آن بود که به ایشان وحی شود.» این اشتباهی است که پذیرفته نشده؛ زیرا کمترین چیزی که دربارهٔ «إسرا: بردن شبانهٔ پیامبر» می‌توان گفت این است که پانزده ماه پس از بعثت ایشان ﷺ بوده است. حربی گفته است: شب بیست‌وهفتم ماه ربیع‌الآخر یک سال پیش از هجرت بود؛ و زهری گفته است: پانزده سال پیش از بعثت ایشان ﷺ بود؛ و ابن‌اسحاق گفته است: ایشان ﷺ زمانی به إسرا رفتند که اسلام در مکه و میان قبایل گسترده شده بود. بهترین این سخنان، سخن زهری و ابن‌اسحاق است؛ زیرا اختلافی وجود ندارد در اینکه خدیجه (رضی الله عنها) پس از واجب شدن نماز بر ایشان، با ایشان ﷺ نماز خواند، و اختلافی نیست که ایشان [خدیجه] مدتی قبل از هجرت از دنیا رفت، که گفته می‌شود سه سال بوده، و گفته شده پنج سال بوده است؛ و از جمله اینکه علما اجماع دارند واجب شدن نماز در شب إسرا بوده است. پس این قضیه پیش از شروع وحی به ایشان بوده است.»^۱

از جمله: آنچه کلینی با سند خود از ابوحمزه ثمالی، از شهر بن حوشب روایت کرده است، گفت:

«حجاج از من دربارهٔ خروج پیامبر ﷺ به سوی جنگ‌هایش پرسید؟ گفتم: رسول خدا ﷺ به همراه ۳۱۳ نفر در بدر حضور داشت، و به همراه ۶۰۰ نفر در احد حضور داشت، و به همراه ۹۰۰ نفر در خندق حضور داشت. گفت: این‌ها از چه کسی است؟ گفتم: از جعفر بن محمد رضی الله عنه. گفت: به خدا سوگند، کسی که راهی جز راه او برود گمراه شده است.»^۲

۱. شرح صحیح مسلم، نووی: ج ۲ ص ۲۰۹ و ۲۱۰.

۲. کافی: ج ۵ ص ۴۵ و ۴۶.

تستری در الاخبارالدخيله ج ۱ ص ۱۱ در توضیح این خبر گفته است:

«می‌گویم: باقی ماندن شهر بن حوشب و حجاج تا زمان امامت امام صادق (علیه السلام) با تاریخ منافات دارد؛ زیرا آغاز امامت ایشان در سال ۱۱۴ یا بیشتر بود و حجاج در سال ۹۵ فوت کرد که بنا بر قول صحیح‌تر سال وفات سجاد (علیه السلام) بود. «شهر» به نظر این قتیبه در سال ۹۸ فوت کرده است. وی گفته است: گفته شده: سال ۱۱۲. پس هر دوی این‌ها پیش از آن حضرت (علیه السلام) فوت کرده‌اند... ظاهر این است که این سخن او «از جعفر بن محمد» تحریف شده «ابومحمد» بوده و منظور از وی، امام سجاد (علیه السلام) بوده است...»

از جمله آنچه شیخ صدوق در عیون اخبارالرضا (علیه السلام) در ج ۲ ص ۲۸ و ۲۹ روایت کرده است که اسماء بنت عمیس، در ولادت حسنین (علیه السلام) حضور داشته، با اینکه وی به‌همراه همسرش جعفر طیار (علیه السلام) در حبشه بوده است. همان‌طور که تستری در الاخبارالدخيله ج ۱ ص ۱۴ در شرح این خبر گفته است:

«بنده عرض می‌کنم: اینکه این روایت بیان می‌کند اسماء بنت عمیس در ولادت حسنین (علیه السلام) حضور داشته است با آنچه تاریخ بیان می‌کند منافات دارد؛ یعنی با این موضوع که او به‌همراه همسرش در حبشه بود و عبدالله بن جعفر را در آنجا به دنیا آورد. در اخباری که «النعش» برای صدیقه روایت کرده تصریح کرده او در حبشه بوده است؛ اینکه او را در حبشه دیده است و جعفر او را در سال فتح خیبر یعنی سال هفتم آورده است، در حالی که که ولادت آن دو در سال دوم و سوم یا سوم و چهارم بوده است.

بعید نیست منظور از اسماء در این خبر، اسماء انصاریه بوده باشد، و عبارت «بنت عمیس» از حاشیه‌نویسان باشد که پنداشته‌اند منظور وی بوده است. محمد بن یوسف گنجی شافعی در مناقب خود، خبری را از طریق خودشان درباره ازدواج فاطمه روایت کرده است که شامل شاهدبودن اسماء بنت عمیس در عروسی ایشان است؛ و درباره آن خبر همین اشکالی که مطرح کردیم وارد می‌شود؛ اینکه وی در آن زمان در حبشه بوده است. وی گفته است: اسمائی که در عروس ایشان حاضر بود اسماء بنت یزید بن سکن انصاری بوده، و گفته است: «بنت عمیس» اشتباهی است که از سوی برخی از راویان و نویسندگان

اتفاق افتاده است...»

پنجم: مخالفت با علوم تجربی ثابت شده

مثل قضایای ثابت شده فیزیک و شیمی و زیست‌شناسی (بیولوژی) نظیر منبسط شدن فلزات بر اثر حرارت، و جاذبه زمین، و تکامل مخلوقات زنده^۱ و دلایل فیزیولوژیکی مبتنی بر حیوانات و نباتاتی که برای تکامل ارائه شده است.

اگر حدیثی در مخالفت با چنین مسائل ثابت شده‌ای که برایشان برهان و دلیل ارائه شده است بیاید، متوجه می‌شویم مشکلی در حدیث وجود دارد، و نمی‌توان به مضمون حدیثی که با واقعیت علمی مخالفت دارد تکیه کنیم؛ زیرا خداوند سبحان، آفریننده طبیعت و واضع قوانینش است. پس امکان ندارد سخنی بگوید که با این قوانین مخالفت داشته و در تناقض باشد.

به‌طور خلاصه: هستی با تمام مخلوقات و قوانینی که دارد به‌مثابه کتاب تکوینی خداوند است که به زبان خلقت و ماده و آثار و اسباب و مسببات سخن می‌گوید. پس امکان ندارد کتاب تکوینی خداوند با کتاب تدوینی خداوند - که کتاب و سنت و وحی‌های دیگر را شامل می‌شود - در تعارض باشد.

برای این نکته روایت‌هایی را به‌عنوان نمونه ذکر کرده‌اند؛ از جمله:

آنچه کلینی با سند خود از عبدالله بن سنان، از ابو عبدالله علیه السلام آورده که فرموده است: «اعضایی که در بدن دو تا هستند، دیه یکی از آن‌ها نصف می‌شود؛ مثل دو دست و دو چشم.»
گفت: عرض کردم: مردی چشمش کور شده است؟ فرمود: «نیمی از دیه.» عرض کردم:

۱. برای آگاهی از جزئیات نظریه تکامل مراجعه کنید به کتاب توهّم بی‌خدایی (وهم الالحاد)، سید احمد الحسن، چاپ اول ۱۴۳۴ق/ ۲۰۱۳م، ناشر: شرکت نجمة الصباح للطباعة والنشر والتوزيع، عراق - بغداد.

مردی دستش بریده شده است؟ فرمود: «نیمی از دیه را دارد.» عرض کردم: یکی از بیضه‌های فردی از بین رفته است؟ فرمود: «اگر چپ باشد تمام دیه است.» عرض کردم: چرا؟ مگر شما نفرمودی اعضایی که در بدن دو تا هستند دیه یکی از آن‌ها نصف می‌شود؟! فرمود: «به این دلیل که فرزند از بیضه چپ است.»^۱

شیخ مفید گفته است:

«در اعضای دو تایی، دیه کامل است؛ و در هرکدام از آن‌ها نیمی از دیه است. گفته شده است: برای عضو چپ دوسوم دیه است، و برای عضو راست یک‌سوم دیه است. اینکه گفته شود فرزند از بیضه چپ است و با از بین رفتن آن فرد عقیم می‌شود نادرست است، و بنده در این خصوص به روایتی که از نظرم صحیح باشد دست نیافتم.»^۲

شهید ثانی گفته است:

«... به وجود آمدن فرزند از بیضه چپ ثابت نشده، و خبر آن مرسل است؛ و برخی از پزشکان آن را انکار کرده‌اند.»^۳

سید محمد کلانتر در حاشیه خود بر روضة البهیه: ج ۱۰ شرح ص ۲۳۷ گفته است:

«پزشکی مدرن نیز این مطلب را انکار می‌کند، و در این موضوع ما به پزشکان حاذق مراجعه کردیم، و آن‌ها این مطلب را انکار کردند و تصریح کردند کارکرد هر دو بیضه با یکدیگر یکسان است، حتی در مقدار و کیفیت منی.»

۱. کافی: ج ۷ ص ۳۱۵.

۲. المقننه، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، ملقب به شیخ مفید (ت ۴۱۳ق) تحقیق: موسسه انتشارات اسلامی، چاپ سوم ۱۴۱۰ق، ناشر: مؤسسه انتشارات اسلامی، زیر نظر جامعه مدرسین قم مشرفه، ص ۷۵۵.

۳. الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، شهید ثانی زین الدین بن علی بن احمد جبعی عاملی (ت ۹۶۵)، تحقیق سید محمد کلانتر، چاپ اول و دوم، ۱۳۸۶ / ۱۳۹۸ق، ناشر: منشورات دانشگاه دینی نجف: ج ۱۰ ص ۲۳۷.

سید خویی در «مبانی تکملة المنهاج» گفته است:

«... علاوه بر اینکه دلیل مذکور در ذیل صحیحہ عبدالله بن سنان -طبق آنچه پزشکان نقل می‌کنند- با واقع مطابقت ندارد.»^۱

برخی از علما تلاش کرده‌اند این مسئله را در این روایت توجیه کنند، و جزئیات آن در «ملاذ الاخیار فی فهم تهذیب الاخبار» و علامه مجلسی: ج ۱۶ ص ۵۳۳ تا ۵۳۵، و النجعة فی شرح اللعة شیخ محمدتقی تستری: ج ۱۱ ص ۴۱۶ تا ۴۱۸ و در دیگر کتاب‌ها آمده است.

از جمله: آنچه شیخ صدوق رحمته الله در «علل الشرائع» و «من لایحضره الفقیه» با سند خود از اسماعیل بن مسلم سکونی آورده است. از جعفر بن محمد، از پدرش آورده است که علی علیه السلام فرمود: «قبل از غذا خوردن بر اثر شیر و ادرار دختر، لباس را باید شست؛ زیرا شیر دختر از مئانه مادرش بیرون می‌آید؛ ولی برای شیر و ادرار پسر، لباس شسته نمی‌شود؛ زیرا شیر پسر، از شانه‌ها و بازوها می‌آید.»^۲

سید خویی رحمته الله در شرح عروة الوثقی در توضیح بر این روایت گفته است:

«به هیچ وجه احتمال صحت و مطابقت این روایت با واقعیت وجود ندارد؛ زیرا یقین وجود دارد که شیر دختر با پسر از نظر محل تولید تفاوتی ندارد؛ به این صورت که شیر در دختر از جایی بیرون بیاید و شیر پسر از جای دیگری؛ زیرا طبیعت اقتضا می‌کند شیر از جای مشخصی در خانم‌ها بیرون بیاید و اینکه فرزند دختر باشد یا پسر هیچ تفاوتی در این قضیه

۱. مبانی تکملة المنهاج سید ابوالقاسم موسوی خویی، چاپخانه آداب - نجف اشرف: ج ۲ شرح ص ۳۱۳.
۲. علل الشرائع: ج ۱ ص ۲۴۹؛ من لایحضره الفقیه: ج ۱ ص ۶۸ شماره ۱۵۷؛ الاستبصار، شیخ طوسی: ج ۱ ص ۱۷۳ شماره ۶۰۱؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی: ج ۱ ص ۲۵۰ شماره ۷۱۸.

ایجاد نمی‌کند...»^۱

سید شهید محمدباقر صدر در شرح عروة الوثقی در توضیح این روایت گفته است:

«... به این صورت نیست. صحیح این است که نمی‌توان به این روایت تکیه کرد؛ زیرا هم از نظر سند، و هم متن و هم مضمون ساقط است.

اما سند: به این دلیل که نوفلی در سند آن آمده و وی جزو افرادی است که راهی برای ثابت کردن وثاقتش وجود ندارد؛ به‌جز اینکه وی در رجال کامل‌الزیارات آمده است، و ما قائل نیستیم به اینکه همهٔ رجال کامل‌الزیارات ثقة هستند.

اما متن: به این خاطر که در مفاد این روایت حکم به نجس بودن شیر دختر نیز شده است. هیچ فقیهی چنین فتوایی نداده است، و هیچ فقیهی رد آن را نیز احتمال نداده است؛ و این نکته‌ای است که از یک جنبه، سُستی در روایت را می‌رساند، و با وجود چنین وضعیتی نمی‌توان به آن تکیه کرد، حتی اگر از نظر سندی، پاک بوده باشد.

اما مضمون: مضمون آن دور از ذهن است؛ زیرا اگر ادرار پسر به‌خودی‌خود پاک باشد هیچ احتیاجی به تطهیر آن و اجتناب از آن نمی‌بود؛ زیرا این حکم مشهور می‌شد و بین متشرعه رواج پیدا می‌کرد و روایات دلالت‌کننده بر آن بسیار می‌شد؛ چراکه بسیار به آن نیاز است و مردم در زندگی بسیار به آن دچار می‌شوند؛ با وجود اینکه مسئله کاملاً برعکس است. این علاوه بر دلیلی است که در آن آمده که بسیار غریب و دور از ذهن است؛ اینکه شیر دختر از مثانهٔ مادر بیرون می‌آید، و شیر پسر از بازوها و شانه‌ها؛ با توجه به اینکه خلاف آن بدیهی است.

صحیح فتوایی است که نویسنده (قدس سره) داده است؛ اینکه در حکم نجاست ادرار میان پسر بچه و دختر بچه تفاوتی وجود ندارد؛ هرچند تطهیر ادرار پسر بچه زحمت کمتری

۱. شرح العروة الوثقی طهارت (موسوعة الامام الخوئی)، تقریر بحث سید خوئی غروی، چاپ دوم، ۱۴۲۶ / ۲۰۰۵م، ناشر: مؤسسه احیاء آثار امام خوئی؛ ج ۴ ص ۷۲؛ کتاب طهارت، سید خوئی؛ ج ۳ شرح ص ۸۳.

دارد؛ با توجه به اینکه بحث آن به طور کامل در فصل‌های مطهرات خواهد آمد.^۱

سید خمینی گفته است:

«با توجه به مطالبی که در این خبر با اجماع و اعتبار مخالفت دارد و با توجه به تعارضش با صحیحۀ حلبی که به مساوی بودن تصریح دارد، و این امکان که چنین تصریحی در این خبر از روی تقیه برای دفع خطری صادر شده است، و اینکه امکان دارد گفته شود ادراش شسته نمی‌شود، حتی اگر رویش ریخته شود، در نتیجه راه جمع بین آن و بین روایات ریختن، از صلاحیت اثبات حکمی مخالف با اجماع و دلایل عمومی و خصوصی برخوردار نیست.»^۲

خبری که کلینی با سند خود از حلبی روایت کرده است، مخالفت آنان با این حدیث را تأیید می‌کند. وی گفته است: از ابو عبدالله علیه السلام دربارهٔ ادراش پسر بچه پرسیدم. ایشان فرمود: «روی آن آب می‌ریزی. اگر به غذا افتاده باشد آن را یک بار بشوی؛ پسر بچه و دختر بچه در این مسئله مساوی هستند.»^۳

پس میان پسر و دختر تساوی برقرار شده و هیچ تفاوتی برای تطهیر از ادراشان قائل نشده است.

ششم: مخالفت حس و مشاهده

مانند کروی بودن و دوران زمین، مرکزیت خورشید برای منظومهٔ شمسی، تعدد کهکشان‌ها، اکتشافات و مشاهداتی که از طریق تشریح اعضا و اجزا و دستگاه‌های درونی

۱. محمدباقر صدر، شرح عروة الوثقی: ج ۳ شرح ص ۱۴ و ۱۵.

۲. کتاب طهارة (ط.ج) سید خمینی، تحقیق و انتشار: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم، ۱۴۲۷ق/ ۱۳۸۵ش، چاپخانه مؤسسه عروج: ج ۳ ص ۴۵.

۳. کافی شیخ کلینی: ج ۳ ص ۵۶؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی: ج ۱ ص ۲۴۹ شماره ۷۱۵.

بدن انسان و چگونگی کارکردشان و مسائل مشابه دیگر حاصل شده است. برای این حالت مثال‌هایی مطرح کرده‌اند؛ از جمله:

آنچه صدوق روایت کرده و گفته است: سکونی، از جعفر بن محمد، از پدرش روایت کرده است، فرمود: «علی بن ابی‌طالب علیه السلام به خنثی ارث می‌داد و دنده‌هایش را می‌شمرد. اگر دنده‌هایش یکی کمتر از دنده‌های زنان بود ارث مرد را می‌برد؛ زیرا یکی از دنده‌های مرد کمتر از زنان است؛ چون حوا از دنده پایین چپ آدم علیه السلام آفریده شده است. پس یکی از دنده‌های آدم کم شده است.»^۱

این حدیث مخالف واقعیتی است که نشان می‌دهد از طریق تشریح ثابت شده استخوان‌های پهلوی مرد و زن با یکدیگر مساوی هستند؛ ولی چه بسا این نکته درباره خنثی به‌عنوان نشانه‌ای از طرف خدا مقرر شده باشد تا احکام شرعی مربوط به نوع جنس بر او مترتب شود؛ البته پس از اینکه تشخیص از طریق آلت امکان‌پذیر نباشد، نه اینکه این یک امر کلی بوده باشد؛ و خدا داناست.

از جمله: آنچه کلینی از ابان بن تغلب از ابو‌عبدالله علیه السلام روایت کرده است، گفت: از ایشان علیه السلام درباره زمین پرسیدم که روی چه چیزی است؟ فرمود: «روی یک ماهی.» عرض کردم: آن ماهی روی چه چیزی است؟ فرمود: «روی آب است.» عرض کردم: آب روی چیست؟ فرمود: «روی یک صخره.» عرض کردم: آن صخره روی چه چیزی است؟ فرمود: «روی شاخ یک گاو نر قوی‌هیكل.» عرض کردم: آن گاو روی چیست؟ فرمود: «روی خاک.» عرض کردم: آن خاک روی چیست؟ فرمود: «هیئات؛ که علم علما در اینجا گم گشته است.»^۲

۱. من لا یحضره الفقیه: ج ۴ ص ۳۲۶ شماره ۵۷۰۲.

۲. کافی: ج ۸ ص ۸۹.

با رصد و مشاهده ثابت شده زمین در آسمان شناور است و نه به ماهی و نه هیچ حیوان دیگری تکیه ندارد. چه بسا منظور از این چنین احادیثی اشاره به امور ملکوتی یا امور پنهان از حواس یا چیزی باشد که تا حال حاضر کشف نشده است، یا به جهت مراعات ذهن و فهم شنونده یا پرسشگر در آن زمان گفته شده است؛ و خدا داناست.

از جمله: روایت دیگری است که کلینی از علی بن محمد، از صالح بن ابی حماد، از ابن سنان، از حذیفه بن منصور، از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «ماه رمضان سی روز است، و اصلاً کم نمی‌شود.»^۱

گفته‌اند: این حدیث و امثال آن- با حس و مشاهده و شعور درونی مخالفت دارد؛ به این خاطر که هلال شوال در بیست و نهم ماه رمضان بسیار دیده شده است، و امکان ندارد چیزی که با احساس و مشاهده مخالفت داشته باشد تصدیق شود.^۲

۱. کافی: ج ۴ ص ۷۸.

۲. این مسئله بین متقدمین محل اختلاف بوده است، و میان علمای شیعه متأخر از شیخ طوسی تا زمان ما- اجماع و اتفاق نظر وجود داشته است که ماه رمضان نیز مانند دیگر ماه‌هاست و گاهی اوقات ناقص می‌شود. نقل‌های متفاوتی از شیخ مفید رحمته الله روایت شده، ولی وی در کتاب‌های خود قاطعانه مسئله کامل بودن همیشگی ماه رمضان را رد می‌کند، و سید مرتضی (در الرسائل: ج ۲ ص ۳۰) به نپذیرفتن این گفته که ماه رمضان همیشه کامل است یقین دارد، و همین طور شیخ مفید در جوابات اهل الموصل: ص ۱۹ و ۲۰. برای اطلاع از جزئیات روایات و نظرات به الحدائق الناضره، محقق بحرانی: ج ۱۳ ص ۲۷۰ تا ۲۸۰ مراجعه کند.

اخبار صریح درباره امکان کامل نشدن سی روز ماه رمضان متواتر هستند؛ از جمله:

از محمد بن مسلم، از یکی از این دو یعنی ابو جعفر یا ابو عبدالله - فرمود: «نقصانی که به ماه‌ها می‌رسد به ماه رمضان نیز می‌رسد. اگر بیست و نهم روز روزه‌گرفتی و سپس آسمان ابری شد عدد سی را کامل کن.» (تهذیب الاحکام، شیخ طوسی: ج ۴ ص ۱۵۵ شماره ۴۲۹)

از عبید بن زراره، از ابو عبدالله علیه السلام نقل شده است، فرمود: «زیادت و نقصانی که به دیگر ماه‌ها می‌رسد به ماه رمضان نیز می‌رسد. اگر روزی آسمان ابری شد عدد را کامل کنید.» (تهذیب الاحکام، شیخ طوسی: ج ۴ ص ۱۵۷)

از عثمان بن عیسی، از رفاعه از ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «روژه ماه رمضان با دیدن است نه با گمان؛ و گاهی ماه رمضان

هفتم: سُستی و سخافت لفظ یا معنا

گفته شده است: معیار و ملاک سستی و سخافت، معناست و نه لفظ؛ به خاطر این احتمال که حدیث، نقل به معنا می‌شود نه اینکه دقیقاً نقل به لفظ شده باشد، و در بیشتر احادیث اتفاق افتاده است. این گفته به‌طور کلی درست است، ولی هر اندازه لفظ از فصاحت و بلاغت و انسجام و هماهنگی دورتر باشد ذوق و عقل نیز از لفظ دور می‌شود و آن را به کنار می‌نهد؛ و رکاکت (سستی و سخافت) از میزان پذیرفتن معنای لفظ می‌کاهد، حتی اگر معنایی حق بوده باشد. این نکته در صناعات ادبی مثل شعر و روایت شدت بیشتری دارد. ذوقی که در اثر شنیدن شعر المتنبی^۱ یا شکسپیر انگلیسی^۲ به‌طور معمول ایجاد می‌شود امکان ندارد قصیده یا روایتی را با لفظ یا معنایی سخیف که حتی به پایین‌ترین سطح ادبی که از این دو شخصیت انتظار می‌رود نیز دست نیافته باشد تصدیق کند.

سستی و سخافت معنا به معنای زشتی و پستی و ناپسندی و هرچیزی است که طبع سلیم از آن گریزان است. به همین دلیل ربیع بن خثیم تابعی^۳ گفته است: «حدیث، نوری همچون

بیست‌ونهم‌روزه است و گاهی سی روز می‌شود. زیادت و نقصانی که به دیگر ماه‌ها می‌رسد به آن نیز می‌رسد.» (تهذیب الاحکام، شیخ طوسی: ج ۴ ص ۱۵۶).

۱. خطیب بغدادی شرح حال وی را در تاریخ بغداد: ج ۴ ص ۳۲۴ شماره ۲۰۷۴ آورده و گفته است: «احمد بن حسین بن حسن بن عبدالصمد، ابوطیب جعفی شاعر، معروف به المتنبی:

به من رسیده است که وی در سال ۳۰۳ در کوفه به دنیا آمده، و در شام رشد کرده است، و در بیشتر عمرش بادیه‌نشین بوده است. او طالب ادب و علم عربی بود، و در روزگار مردم دقت می‌کرد. او از کودکی به شعر گفتن پرداخت تا اینکه به نهایتی که اهل زمانش رسیده بوده‌اند دست یافت، و برتر از شاعران زمان خود شد....

علی بن ایوب به من گفت: المتنبی از بغداد به سوی سرزمین فارس خارج شد. عضدالدوله را مدح کرد و مدت طولانی نزد او اقامت کرد. سپس به قصد بغداد بازگشت. در راه بازگشت، نزدیک نعمانیه، در ماه رمضان سال ۳۵۴ کشته شد.»

۲. شاعر و نمایشنامه‌نویس انگلیسی که در رُبع اول قرن هفدهم حوالی سال ۱۶۱۳ م وفات کرد.

۳. وی از جمله رجال صحیحین است. ابن حجر در تهذیب التهذیب: ج ۳ ص ۲۱۰ شماره ۴۶۷ درباره وی چنین توضیح داده است: «ربیع بن خثیم بن عائذ بن عبدالله بن موهب بن منقذ ثوری ابویزید، کوفی: از پیامبر ﷺ به شکل مرسل

نور روز دارد که شناخته می‌شود، و تاریکی‌ای همچون تاریکی شب دارد که ناشناخته است.»^۱

حافظ بن حجر گفته است:

«معیار و ملاک سخافت معنا عبارت است از اینکه هرکجا یافت شود دلالت بر جعلی بودن دارد؛ فرقی نمی‌کند سخافت لفظ به آن بیبوندد یا نیبوندد؛ زیرا تمام این دین، نیکی است، و سخافت به پستی بازمی‌گردد؛ پس میان آن با مقاصد دینی تباین وجود دارد...»^۲

ابراهیم بن عمر برهان بقاعی^۳ گفته است:

«از جمله مسائلی که به سخافت معنا بازمی‌گردد زیاده‌روی در وعید شدید برای

روایات کرده است، و از ابن مسعود و ابویوب و زنی از انصار و عمرو بن میمون و عبدالرحمان بن ابی لیلی روایت کرده است، و از او، پسرش عبدالله و منذر ثوری و شعبی و هلال بن یساف و ابراهیم نخعی و بکر بن ماعز و دیگران روایت کرده‌اند. عمرو بن مره، از شعبی، گفته است: او از معادن راستی بود. به ابووائل گفته شده است: کدام بزرگ‌تر هستید؟ تو یا ربیع؟ گفت: من از نظر سنی از او بزرگ‌تر هستم، و او از نظر عقلی از من بزرگ‌تر است. اسحاق بن منصور، از ابن معین نقل کرده است، گفت: از شخصی همچون او پرسیده نمی‌شود. می‌گوییم: ابن حبان گفته است: او از افراد ثقه است، و اخبارش در زهد و عبادت بیش از آن است که نیاز به اغراق در بیانشان وجود داشته باشد.

وی پس از کشته‌شدن حسین در سال (۶۳) وفات کرد، و ابن قانع تاریخ فوت وی را سال (۶۱) نوشته است. عجلی گفته است: وی تابعی و مورد وثوق است، و جزو بهترین‌ها بود. احمد در زهد از ابن مسعود روایت کرده است که به ربیع می‌گفت: اگر رسول خدا ﷺ تو را می‌دید تو را دوست می‌داشت. «مزی» او را بدون اشاره به زهدش یاد نکرده و افزوده است وقتی تو را می‌بینم به یاد فروتنان می‌افتم. منذر و ثوری گفته‌اند: با علی در صفین حضور داشت. شعبی گفته است: ربیع در میان باران ابن مسعود، فردی بود که بیشتر ورع داشت. علقمة بن مرثد گفته است: زهد به هشت نفر ختم شده است، و گوشه‌ای از حال ربیع را بیان کرده است.»

۱. النکت علی کتاب ابن الصلاح، ابن حجر عسقلانی: ص ۳۶۰.

۲. تنزیه الشریعة المرفوعة عن الاخبار الشنیعة الموضوعة، علی بن محمد کنانی: ج ۱ ص ۷.

۳. خیرالدین زرکلی در «الاعلام» شرح حال وی را نوشته است، چاپ پنجم، ناشر: دارالعلم ملایین، بیروت - لبنان،

۱۹۸۰م، ج ۱ ص ۵۶. گفته است: «بقاعی: (۸۰۹ تا ۸۸۵ ق = ۱۴۰۶ تا ۱۴۸۰م)»

مسئله‌ای کوچک، یا وعده‌ای بزرگ برای کاری کوچک است. این مسئله در احادیث قصاص بسیار دیده می‌شود.^۱

تقی‌الدین بن دقیق‌عید (ت ۷۰۲) گفته است:

«حدیث جعلی یعنی چیزی که به دروغ گفته شده است؛ و اهل حدیث بیشتر اوقات چنین حکمی را بسیار صادر می‌کنند؛ به دلیل مسائلی که به روایت و الفاظ حدیث بازمی‌گردد؛ و نتیجه آن به این بازمی‌گردد که به خاطر تلاش‌ها و ممارست‌های بسیارشان به الفاظ رسول خدا ﷺ موهبتی نفسانی یا ملکه‌ای برایشان ایجاد شده است که به واسطه آن آنچه را می‌تواند جزو الفاظ نبی ﷺ باشد و آنچه را نمی‌تواند جزو الفاظ ایشان باشد می‌شناسند؛ همان طور که از برخی از آنان پرسیده شده است: چگونه فهمیدی شیخ دروغ‌گوست؟ گفت: وقتی روایت کرد که کدو را فقط زمانی بخورید که ذبحش کرده باشید دانستم دروغ‌گوست.»^۲

از جمله احادیثی که به‌عنوان دارنده مضامین پست و ناپسند برشمرده شده است حدیثی است که تعریف می‌کند چگونه خداوند سبحان راضی شد پیامبرش موسی ﷺ را مردم به‌صورت برهنه و با عورت مکشوف ببینند. این حدیثی است که بخاری و مسلم در صحیح خود آوردند، و علی بن ابراهیم قمی نیز آن را در تفسیر خود آورده است.

مسلم در صحیح خود، از ابوهریره، از رسول خدا ﷺ نقل کرده است، فرمود:

۱. تنزیه الشریعة المرفوعة عن الاخبار الشنیعة الموضوعة، علی بن محمد کنانی: ج ۱ ص ۷.

۲. ذهبی در تذکره الحفاظ: ج ۴ ص ۱۴۸۱ شماره ۱۱۶۸ شرح حال وی را آورده و گفته است: «ابن دقیق‌العید: امام فقیه مجتهد محدث حافظ علامه شیخ الاسلام تقی‌الدین ابوالفتح محمد بن علی بن وهب بن مطیع قشیری منفلوطی سعیدی مالکی و شافعی، صاحب تصانیف، در شعبان سال ۶۲۵ نزدیک ینبع حجاز به دنیا آمد... وی در صفر سال ۷۰۲ وفات کرد...»

۳. الاقتراح فی بیان الاصطلاح، تقی‌الدین بن دقیق‌العید (ت ۷۰۲ ق)، دارالکتب العلمیة، بیروت - لبنان، ۱۴۰۶ ق / ۱۹۸۶ م: ص ۲۵.

«بنی اسرائیل برهنه غسل می کردند و به عورت یکدیگر نگاه می کردند. موسی علیه السلام به تنهایی غسل می کرد. گفتند به خدا سوگند! تنها دلیلی که باعث می شود موسی با ما غسل نکند این است که او فتق دارد. گفت روزی رفت تا غسل کند. لباسش را روی سنگی قرار داد. سنگ فرار کرد و لباسش را برد. گفت موسی به دنبال آن می دوید و می گفت: ای سنگ، لباسم! تا اینکه بنی اسرائیل به عورت موسی نگاه کردند. گفتند به خدا سوگند! موسی هیچ عیبی ندارد. آن سنگ ایستاد و به او [موسی] نگاه کرد. گفت موسی لباسش را گرفت و شروع به زدن سنگ کرد.»^۱

قمی در تفسیر فرمایش خداوند متعال: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا﴾^۲ (ای کسانی که ایمان آورده اید، همچون کسانی نباشید که موسی را آزرده و خداوند او را از آنچه گفتند مُنرّه ساخت؛ و او نزد خداوند آبرودار بود) روایت کرده است: پدرم، از نصر بن سوید، از صفوان، از ابوبصیر، از ابوعبدالله علیه السلام روایت کرده است، فرمود: «بنی اسرائیل می گفتند موسی آنچه را مردان دارند ندارد؛ و موسی وقتی می خواست غسل کند به جایی می رفت که هیچ کسی او را نبیند. روزی در کنار رودی غسل می کرد و لباس هایش را روی صخره ای گذاشته بود. خداوند به صخره دستور داد. صخره از او دور شد تا اینکه بنی اسرائیل به او نگاه کردند و دانستند آن طور که می گفتند نیست؛ و خداوند نازل فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا﴾ (ای کسانی که ایمان آورده اید، همچون کسانی نباشید که موسی را آزرده و خداوند او را از آنچه گفتند مُنرّه ساخت؛ و او نزد خداوند آبرودار بود) ...»^۳

۱. صحیح مسلم: ج ۱ ص ۱۸۳ و ج ۷ ص ۹۹؛ صحیح بخاری: ج ۱ ص ۷۳.

۲. احزاب: ۶۹.

۳. تفسیر قمی، ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، تصحیح و تعلیق: سید طیب موسوی جزائری، چاپ سوم، ۱۴۰۴ق، مؤسسه چاپ و نشر دارالکتب، قم - ایران: ج ۲ ص ۱۹۷.

دکتر حسین حاج حسن در توضیح روایت بخاری گفته است:

«و بنده در شگفتم؛ آیا هیچ راهی جز این نبوده است تا خداوند، پیامبر بزرگوار خود موسی را از آن طریق مُنزه بفرماید؟! و آیا بیماری بدنی و عیب بدنی از جایگاه نبوت می‌کاهد؟ به‌علاوه چگونه یک پیامبر به چنین سطحی از سخافت و سبکی تنزل می‌یابد که عقل سلیم افراد عادی نیز از آن ابا دارند، چه برسد به عقل‌های انبیا و فرستادگان؟! همان کسانی که با عقل‌های روشن خود از دیگر مردمان متمایز گشته‌اند و مردم را به مسیر هدایت راهبری می‌کنند. اما درباره تفسیر و علت نزول این آیه مفسرین بیان نکرده‌اند برای چنین مناسبتی نازل شده باشد.»^۱

از جمله: روایتی که صدوق از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است: «وقتی به یکی از بنی‌اسرائیل قطره ادراری می‌رسید گوشت خود را با قیچی می‌برید؛ و خداوند عزوجل برای شما بیا وسیع‌تر از آنچه میان آسمان و زمین است. گشایش فراهم کرده و آب را برای شما مایه پاکی قرار داده است. پس ببینید چگونه رفتار می‌کنید.»^۲

این خبر را شیخ طوسی نیز نقل کرده است: محمد بن احمد بن یحیی، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی‌عمیر، از داوود بن فرقد، از ابوعبداللّه (علیه السلام) نقل کرده است، فرمود: «وقتی به یکی از بنی‌اسرائیل قطره ادراری می‌رسید گوشت خود را با قیچی می‌برید. خداوند عزوجل برای شما بیا وسیع‌تر از آنچه میان آسمان و زمین است. گشایش فراهم کرده و آب را برای شما مایه پاکی قرار داده است. پس ببینید چگونه رفتار می‌کنید.»^۳

مشخص است این حدیث عملاً اشکال دارد؛ زیرا خداوند چگونه برای تطهیر از ادرار به

۱. نقدالحدیث فی علم الروایة و علم الدراية، دکتر حسین حاج حسن، مؤسسه وفاء، بیروت - لبنان، چاپ اول، ۱۴۰۵ق /

۱۹۸۵م: ج ۲ ص ۳۶.

۲. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق: ج ۱ ص ۱۰ شماره ۱۳.

۳. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی: ج ۱ ص ۳۵۸ شماره ۱۰۶۴.

بندگان فرمان می‌دهد گوشت خود را ببرند؟! این واقعاً تکلف و سختی بسیار زیادی خواهد بود، و لازمه آن نجس شدن با خون بعد از بریدن پوست است. پس این چه طهارتی است؟! و آیا پس از سپری شدن چند سال اندک دیگر چیزی از بدن انسان باقی خواهد ماند؟! آیا برای تطهیر، خود اعضای ادرار نیز باید بریده شود؟! و خدا داناست.

فیض کاشانی در «الوافی» در توضیح این حدیث گفته است:

«شاید اینکه بنی اسرائیل گوشت خود را قیچی می‌کردند فقط به خاطر ادراری بوده است که از بیرون به بدن‌هایشان می‌رسید، نه اینکه برای استنجای خودشان از ادرار گوشت خود را می‌بریدند؛ زیرا چنین کاری باعث انقراض اعضای آنان در مدت زمان اندکی می‌شود، و بدن‌های آنان همچون اعقاب ما بوده است که با برش‌های کوچک خونی از آن‌ها جاری نمی‌شده است، یا شاید خون در شرع آنان نجس نبوده یا از آن چشم‌پوشی می‌شده و بخشیده شده بوده است. هرطور که بوده باشد علم آن نزد خداست. شما چه رفتاری می‌کنید یعنی شما چگونه این نعمت بزرگ را شکر می‌کنید، در حالی که فضل و بخشش، بزرگ است.»^۱

بدیهی است تکلف بسیاری در چنین حکمی وجود دارد.

* * *

با توجه به این نکات هفت‌گانه و نکات دیگر- می‌توان احادیث یا افکار و اندیشه‌ها و مذاهب را در بوتۀ آزمون قرار داد؛ فرقی نمی‌کند علمی بوده باشند یا اجتماعی یا دینی. در خصوص دین حق باید گفت از آفریننده مخلوقات و هستی صادر شده است، و او بخشنده

۱. الوافی، محمد محسن، مشهور به فیض کاشانی (ت ۱۰۹۱ ق)، تحقیق و تصحیح و تعلیق و مقابله با اصل: ضیاءالدین حسینی اصفهانی، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق، کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) - اصفهان: ج ۶ ص

عقل و زیبایی و حُسن و نیکویی به مخلوقاتش است؛ پس امکان ندارد با چیزی که خودش می‌آفریند و قانون‌گذاری و تشریح می‌کند، مخالفت کند. این نکته‌ای است که عقل نیز به آن حکم می‌دهد؛ زیرا قابل‌تصور نیست «شرع» چیزی بیاورد که با دلایل قطعی مخالفت داشته باشد؛ فرقی نمی‌کند دینی بوده باشد، یا عقلی، یا قوانین و اکتشافات تجربی که با دلایل ثابت شده‌اند.

ولی باید بر دو نکته مهم تأکید شود: اول: حتماً باید دلیل قطعی محقق شود، و با قطعیت ضروری یا استدلالی ثابت شود؛ و دوم: تعارض میان دلیل قطعی و متن دینی باید صریح باشد؛ پس جایز نیست برای رد متون دینی، به دلایل ظنی تکیه شود؛ به علاوه رد متون دینی، پیش از محقق شدن مخالفت و تعارضش با دلایل قطعی جایز نیست.

برخی از مسلمانان می‌پندارند برخی از اکتشافات علمی، با قرآن کریم مخالفت دارند؛ مثل مسئله کروی بودن و دوران زمین. آنان پنداشته‌اند آیاتی قرآنی وجود دارند که دلالت می‌کنند بر اینکه زمین مسطح و ثابت است، و این خورشید است که گرد زمین می‌چرخد، نه برعکس؛ به‌رغم اینکه دلایلی که ادعا می‌کنند، به‌هیچ‌وجه امکان ندارد به قطع و یقین برسد، و در نتیجه در برابر اکتشافات علمی که قابل مشاهده و محسوس، یا در حکم آن هستند تاب مقاومت نمی‌آورند؛ و اینجا مجال پرداختن به این‌گونه سخنان و بیان سخافت ادعاهایشان نیست.

خلاصه آنچه گفته شد

دقت نظر و موشکافی در خود متن به‌تنهایی - کافی است تا به صحت و استقامت متن حکم بدهیم؛ البته با در نظر داشتن عدم مخالفت و تعارض متن با حکمت و جوانمردی و اخلاق و ذوق سلیم و دیگر محاسن، و نیز عدم مخالفت آن با دلایل قطعی یا هر چیزی که در حکم دلیل قطعی است. هر متن دینی که با آنچه تقدیم شد مخالفت نداشته باشد قطعاً نیکوست، و هر آنچه نیکوست بی‌تردید به وحی آسمان منتهی می‌شود، و در نتیجه مضمون و معنای آن حق خواهد بود؛ فرقی نمی‌کند از انتساب واقعی‌اش به دین و صدور عملی‌اش از

خلفای خدا اطلاع داشته باشیم، یا علم و تحقیق آن از ما پوشیده باشد. مشکلی که ما داریم جایز بودن اعتقاد به صحت متونی است که به دین نسبت داده می‌شوند، و مادام که متن با دلایل قطعی گفته شده مخالفت نداشته باشد می‌توان آن را به دین نسبت داد و به آن عمل کرد؛ البته اگر اخبار متواتری که دستور داده‌اند که فقط به آنچه با قرآن و سنت موافقت دارد عمل شود موجود نبودند؛ و این اخبار به دلیل احتیاط در زمانی است که حجت خداوند متعال غایب یا ارتباط با او دشوار شود.

پس عقل می‌تواند از خلال واکاوی خود متن و بدون نیاز به هیچ چیز دیگری خارج از فضای متن، متون را ارزیابی کند و جامعه را از پذیرفتن متون منحرف و تحریف‌شده و زشت و ناپسند بازدارد. از فرستاده خدا محمد ﷺ روایت شده است که هرآنچه با حق موافقت داشته باشد سخن آن حضرت ﷺ است، چه آن را عملاً فرموده باشد و چه نفرموده باشد:

صدوق در معانی الاخبار با سندش از ابوبراهیم (کاظم) رضی الله عنه نقل کرده است، فرمود: «رسول خدا ﷺ فرمود: آیا برای مردی که به من دروغ می‌بندد در حالی که روی تشک‌هایش تکیه داده است امیدی هست؟ گفتند: ای رسول خدا، چه کسی شما را تکذیب می‌کند؟ فرمود: کسی که حدیثی به او می‌رسد و می‌گوید: این را هرگز رسول خدا بیان نکرده است. اگر از طرف من به شما حدیثی رسید که موافق حق باشد من آن را گفته‌ام، و اگر حدیثی از من به شما رسید که با حق موافقت ندارد من آن را نگفته‌ام؛ و من جز حق نمی‌گویم.»^۱

احمد بن حنبل در مسند خود با سندش از ابوهریره آورده است، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «هیچ‌کدام از شما را نبینم که حدیثی از من به او برسد و او بر پشتی خود تکیه بدهد و بگوید: برای آن [آیه‌ای از] قرآن برابم بخوانید. هر [سخن] خیری از من به شما برسد چه من آن را گفته باشم و چه نگفته باشم. من آن را گفته‌ام، و هر [سخن] شری از من به شما

برسد؛ [بدانید] من هیچ شری نمی‌گویم.»^۱

احمد بن حنبل نیز با سند صحیح از ابوحمید و از ابواسید آورده است که پیامبر ﷺ فرموده است: «هنگامی که حدیثی منسوب به من را شنیدید و دل‌هایتان آن را شناخت و در برابر آن نرم شدید و با آن احساس نزدیکی و قرابت نمودید من سزاوارترین شما به آن هستم، و هنگامی که حدیثی از من شنیدید که دل‌هایتان آن را انکار کرد و از آن بدتان آمد و از آن احساس دوری نمودید من دورترین شما از آن هستم.»^۲

از ابوهریره نقل شده است، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «وقتی حدیثی از من شنیدید که آن را می‌شناختید و انکارش نمی‌کردید، چه من آن را گفته باشم و چه نگفته باشم، آن را تصدیق کنید. چیزی که من می‌گویم شناخته می‌شود و انکار نمی‌شود؛ و اگر حدیثی به شما رسید که انکارش می‌کردید و آن را نمی‌شناختید آن را تکذیب کنید؛ زیرا من چیزی نمی‌گویم که انکار شود و شناخته نشود.»^۳

جزئیات این مطلب - ان شاء الله تعالی - در مبحث سوم این فصل خواهد آمد.

مبحث دوم: دلیل قرآنی

می‌دانیم قرآن کریم معجزه رسول خدا محمد ﷺ و دلیل راست‌گویی نبوت و رسالت ایشان ﷺ از جانب خداوند جل جلاله است، و حجت بر همه مخلوقات، به‌خصوص مؤمنان و

۱. مسند احمد: ج ۲ ص ۳۶۷ و ص ۴۸۳؛ و تصحیح و تخریج آن خواهد آمد.

۲. مسند احمد: ج ۳ ص ۴۹۷ و ج ۵ ص ۴۲۵؛ و تصحیح و تخریج آن خواهد آمد.

۳. القول المسدد فی الذب عن المسند امام احمد، ابوالفضل شهاب‌الدین احمد بن علی معروف به ابن حجر عسقلانی (ت ۸۵۲ ق.)، چاپ اول، ۱۴۰۴/ق ۱۹۸۴ م، ناشر: عالم‌الکتب، ص ۱۴۰؛ و درباره‌اش گفته است: «رجال آن ثقه هستند، و شیخ او عجلی نیز توسط ابن‌حبان در شمار راویان ثقه برشمرده شده است. ابوحاتم گفته است: او راست‌گوست.»

مخاطبیتش است؛ البته با توجه به آنچه بر قرآنی‌بودنش اجماع وجود دارد، نه با مسائل اختلافی مثل قرائت‌ها و مسائل مشابه دیگر. اینکه قرآن بر همه مخاطبیتش حجت است به این معناست که ملاک و معیار حجیت، در خود متن و ذات متن قرآنی جلوه‌گر شده است؛ و اگر این طور نبود دیگر بر مؤمنان و دیگر افراد حجت نبود.

بنابراین متن قرآنی باید به‌طور ذاتی ارزشمند و تأثیرگذار باشد؛ یعنی از سازوکارها و شایستگی‌های لازم برای آشکارسازی خودش و هویتش برخوردار باشد؛ چراکه بالاتر از سخن بشری است و هیچ مخلوقی نمی‌تواند همانند آن را بیاورد، و به این ترتیب به‌طور قطعی و یقینی مشخص می‌شود سخن آفریننده است؛ به این معنا که خبردهنده و نقل‌کننده‌ای که مدعی نبوت و رسالت از سوی خداوند سبحان است راست‌گوست. اگر متن قرآنی از ارزش ذاتی برخوردار نبود قطعاً متنی نیازمند و ناتوان و فاقد ویژگی‌های سخن آفریننده می‌شد.

پس وقتی قرآنی‌بودن متن به‌خصوصی ادعا می‌شود باید با متون قرآنی ثابت‌شده موافقت و هم‌خوانی داشته باشد، و باید از نظر حکمت و استحکام از دیگر سخن‌ها متمایز باشد، و اجزا و فصاحت و شیرینی الفاظ آن هماهنگی داشته باشد و با روح هم‌آوا باشد، و قلب‌های سلیم به آن انس بگیرند و از آن تأثیر بپذیرند، و خوی و فطرت استوار از آن بیزار نباشد. اگر این ویژگی‌ها و مزایا در آن فراهم نباشد کمترین موضع‌گیری که باید در برابرش اتخاذ شود این است که نباید قرآنی‌بودنش را باور داشت؛ البته اگر موضع‌گیری رد و انکار در پیش گرفته نشود.

قرآن کریم سرشار از متون و آیاتی است که به ارزش ذاتی متن دینی دلالت می‌کنند؛ و بنده برخی از آن‌ها را بیان می‌کنم:

متن اول:

آیاتی که تصریح می‌کنند به اینکه کتاب خدا، روشن‌گر هرچیزی است، و خداوند از

هیچ چیزی در کتاب کوتاهی نکرده است، و قدر یقین، از جمله چیزهایی که قرآن بیان‌شان را عهده‌دار شده مسائل دینی - از جمله عقیده و فقه و اخلاق - است؛ و این یعنی منظومه معرفتی دینی (کتاب و سنت) یک سیستم کامل و یکپارچه است که به هیچ چیزی خارج از خودش نیازمند نیست تا آن را توضیح دهد یا ارزشش را ثابت کند؛ و این همان معنای ارزش ذاتی متن دینی است.

خداوند متعال در آیات متعدد مبارک می‌فرماید:

﴿... وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيِّبًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِّلْمُسْلِمِينَ﴾^۱ (... و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان‌کننده هر چیزی است، و هدایت و رحمت و بشارتی برای مسلمانان است).

﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾^۲ (ما در کتاب هیچ چیزی را فروگذار نکردیم).

﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۳ (و ما ذکر را بر تو نازل کردیم تا آنچه را به‌سویشان فرستاده شده است برای مردم بیان کنی؛ و شاید تفکر کنند).

﴿وَمَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^۴ (و ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم جز اینکه برایشان آنچه را اختلاف داشته‌اند بیان کنی؛ و هدایت و رحمتی برای قومی است که ایمان می‌آورند).

متن دوم:

حق تعالی می‌فرماید: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودٌ

۱. نحل: ۸۹.

۲. انعام: ۳۸.

۳. نحل: ۴۴.

۴. نحل: ۶۴.

الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضَلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿١﴾ (خداوند بهترین سخن را [به صورت] کتابی متشابه و مثنای [که آیاتش ستایش کننده‌اند] نازل کرده است. آنان که از پروردگارشان می‌هراسند پوست بدنشان از آن به لرزه می‌افتد، و سپس پوست و دلشان به یاد خدا نرم می‌گردد. این است هدایت خدا، که هرکه را بخواهد به آن راه می‌نماید؛ و هرکه را خدا گمراه کند او را راهبری نیست).

این آیه شریف میزان تأثیرگذاری تکوینی قرآن کریم را بر کسانی که از خدا می‌ترسند بیان می‌فرماید؛ به طوری که حتی بر پوست و دل‌هایشان نیز تأثیر می‌گذارد. این تأثیر ما را به اسرار و عجایب و ویژگی‌های عظیمی که فقط به سخنان خدا اختصاص دارد و با این ویژگی‌ها از سخنان دیگر مخلوقات متمایز می‌گردد هدایت می‌کند؛ و حتی ما این تأثیرگذاری را روی بدترین دشمنان پیامبر خدا محمد - افرادی مثل ولید بن مغیره- نیز مشاهده می‌کنیم.

روایت شده است: روزی ولید بن مغیره نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: برایم بخوان. فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾^۲ (به راستی خداوند به عدالت و نیکی و بخشش به نزدیکان فرمان می‌دهد، و از کارهای ناپسند و منکر و ظلم و ستم بازمی‌دارد. شما را پند می‌دهد، باشد به یاد بیاورید). گفت: دوباره بخوان. ایشان تکرار کرد. گفت: به خدا سوگند، شیرین و گواراست، و بالایش سودمند است، و پایانش زیباست؛ و این سخن بشر نیست.^۳

علی بن ابراهیم قمی درباره فرمایش حق تعالی: ﴿فَإِذَا نَقَرُ فِي النَّاقُورِ﴾^۴ (پس چون در

۱. زمر: ۲۳.

۲. نحل: ۹۰.

۳. بحار الانوار: ج ۱۸ ص ۱۸۶ و ۱۸۷.

۴. مدثر: ۸.

صور دمیده شود) تا آنجا که می‌فرماید: ﴿ذُرِّي وَمَنْ حَلَفْتُ وَحِيدًا﴾^۱ (مرا با این کسی که آفریدم تنها بگذار) گفته است: «این آیه دربارهٔ ولید بن مغیره نازل شد در حالی که او شیخی بزرگ و باتجربه، و از جمله خردمندان عرب بود، و جزو افرادی بود که رسول خدا ﷺ را تمسخر می‌کرد. رسول خدا ﷺ در اتاق می‌نشست و قرآن می‌خواند، و قریش نزد ولید بن مغیره می‌نشستند و می‌گفتند: ای ابوعبدالشمس! این‌ها که محمد می‌گوید چیست؟ کِهانت است یا خطابه؟ گفت: رهایم کنید تا سخنش را بشنوم. نزدیک رسول خدا ﷺ شد و گفت: ای محمد، از شعرت برایم بخوان. فرمود: «این شعر نیست، بلکه سخن خداوند است که برای فرشتگان و انبیایش پسندیده است.» گفت: کمی از آن را برایم بخوان. رسول خدا ﷺ نیز حم سجده را خواند. وقتی به این فرمایش خداوند رسید: «ای محمد، اگر آن‌ها روی‌گردان شدند به آنان بگو شما را از صاعقه‌ای مانند صاعقهٔ عاد و ثمود می‌ترسانم.» گفت: ولید لرزید و همهٔ موهای سر و ریشش سیخ شد و به خانه‌اش رفت، و پس از آن به نزد قریش بازنگشت. آن‌ها به‌سوی ابوجهل رفتند و گفتند: ای ابوحکم! آیا ابوعبدالشمس به دین محمد تمایل پیدا کرده است. آیا فکر می‌کنی به‌سوی ما باز نمی‌گردد؟ فردا ابوجهل نزد او رفت و به او گفت: ای عمو! تو ما را سرشکسته و بی‌آبرو کردی، و باعث شدی دشمن شماتمان کنی، و به دین محمد گرویدی. گفت: به دین او نگرویدم، ولی گفته‌های سنگینی از او شنیدم که پوست‌ها از آن می‌لرزد. ابوجهل به او گفت: آیا او سخنرانی کرد؟ گفت: نه. سخنرانی کلام متصلی است، و این سخن نثر بود به‌طوری که قسمت‌هایش به یکدیگر شباهت نداشت. گفت: آیا شعر بود؟ گفت: نه، من اشعار ساده و طولانی و رمل و رجز اعراب را شنیده‌ام؛ ولی آن شعر نبود. گفت: پس چه بود؟ گفت: مرا رها کن تا درباره‌اش اندیشه کنم. وقتی فردا شد گفتند: ای ابوعبدالشمس، دربارهٔ آنچه گفتیم چه می‌گویی؟ گفت: مرا رها کنید تا درباره‌اش اندیشه کنم. وقتی فردا شد گفتند: ای ابوعبدالشمس، دربارهٔ آنچه گفتیم چه می‌گویی؟ گفت: گفتند این

جادویی است که دل‌های مردم را تسخیر کرده است...»^۱

شدت تأثیرپذیری ولید بن مغیره را با وجود تکبر و دشمنی‌اش - هنگام شنیدن آیاتی از قرآن کریم ببینید. او اعتراف کرده است که پوست‌ها به واسطه قرآن می‌لرزند، و آن‌ها همانند سخنان بشری - مثل شعر و خطابه - نیست؛ و هیچ پاسخی برای رویارویی با دعوت مصطفی ﷺ نیافت، جز اتهامی که مردم به سادگی - به تصدیق آن خو گرفته‌اند؛ یعنی سحر و جادو!

ابن ابوالعوجا و ابوشاکر دیصانی و عبدالملک بصری و ابن مقفع تصمیم گرفتند با قرآن کریم به مبارزه برخیزند، و نتیجه تمام تلاش‌هایشان این شد که در برابر زبان قرآن کریم - سخن جبار آسمان‌ها و زمین - مات و مبهوت شدند.

از هشام بن حکم نقل شده است، گفت:

«ابن ابوالعوجا و ابوشاکر دیصانی زندیق و عبدالملک بصری و ابن مقفع کنار بیت الله الحرام جمع شدند و حاجی‌ها را مسخره می‌کردند و از قرآن بدگویی می‌کردند. ابن ابوالعوجا گفت: بیاید هرکدام از ما ربع قرآن را رد کند. وعده ما سال آینده در همین جایی که اینجا جمع شدیم؛ و ما کل قرآن را رد می‌کنیم؛ چراکه نقض قرآن، باعث باطل شدن نبوت محمد می‌شود، و با باطل شدن نبوت او، اسلام باطل و نظر ما ثابت می‌شود. برای این کار توافق کردند و از یکدیگر جدا شدند. سال آینده کنار بیت الله الحرام جمع شدند. ابن ابوالعوجا گفت: اما من از همان وقتی که از یکدیگر جدا شدیم درباره این آیه فکر می‌کردم: ﴿فَلَمَّا اسْتَبَأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا﴾^۲ (وقتی از او مایوس شدند برای نجوا کنار کشیدند) و نتوانستم نه از نظر فصاحت و نه تمام معانی‌اش، چیزی به آن اضافه کنم. همین یک آیه مرا از فکر کردن به دیگر آیات بازداشت.

۱. تفسیر قمی: ج ۲ ص ۳۹۳ و ۳۹۴.

۲. یوسف: ۸۰.

عبدالملک گفت: و من نیز از زمانی که از شما جدا شدم درباره این آیه فکر می‌کردم: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَا يُجْتَمِعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ﴾^۱ (ای مردم، مثلی زده شد؛ پس به آن گوش فرا دهید: کسانی را که جز خدا می‌خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی‌آفرینند، هرچند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند، و اگر آن مگس چیزی از آنان بر باید نمی‌تواند آن را بازپس گیرند؛ طالب و مطلوب هر دو ناتوان‌اند) و نتوانستم همانند آن را بیاورم.

ابوشاکر گفت: من نیز از زمانی که از شما جدا شدم درباره این آیه فکر می‌کردم: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾^۲ (اگر در آن دو [زمین و آسمان] خدایانی بودند قطعاً تباہ می‌شدند) و نتوانستم همانندش را بیاورم.

ابن مقفع گفت: ای جماعت، این قرآن از جنس سخن بشر نیست، و من از زمانی که از شما جدا شدم دائم درباره این آیه فکر می‌کردم: ﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَفْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۳ (و گفته شد: «ای زمین، آب خود را فرو ببر؛ و ای آسمان، [از باران] خودداری کن؛ و آب فرو کاست و فرمان گزارده شده و [کشتی] بر جودی قرار گرفت.» و گفته شد: دور باد [رحمت خدا] از قوم ستمکار) و به نهایت شناخت از آن نرسیدم و نتوانستم همانندش را بیاورم. هشام بن حکم گفت: وقتی آن‌ها در این حال بودند جعفر بن محمد صادق علیه السلام از کنار آنان عبور کرد و فرمود: ﴿قُلْ لئنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾^۴ (بگو اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند مانند آن را نخواهند آورد، هرچند برخی از آن‌ها پشتیبان برخی [دیگر] باشند). آن‌ها

۱. حج: ۷۳.

۲. انبیا: ۲۲.

۳. هود: ۴۴.

۴. اسرا: ۸۸.

به یکدیگر نگاه کردند و گفتند: اگر اسلام حقیقی داشته باشد امر وصیت محمد فقط و فقط به جعفر بن محمد می‌رسد. به خدا سوگند هر وقت او را دیدیم از او ترسیدیم و از بزرگی او مو بر تمان سیخ شد؛ و پس از آن در حالی که به ناتوانی خود اقرار می‌کردند پراکنده شدند.»^۱

به این چهاری نفری که جزو بدترین دشمنان اسلام و اهلش بوده‌اند نگاه کنید که چگونه مات و مبهوت شدند و هر کدام از آنان در برابر فقط یک آیه از قرآن کریم فروریختند، و به ناتوانی‌شان از آوردن همانند کلمات واقعاً اندکی از سخن خداوند متعال اعتراف کردند. به اعتراف ابن مقفع نگاه کنید که [می‌گوید: قرآن از جنس سخن بشر نیست. «ای جماعت، این قرآن از جنس کلام بشری نیست.»

این شخص معروف‌ترین زندیق‌هاست که ارزش ذاتی سخن خداوند متعال در قرآن کریم را دریافته است. پس علمای مؤمن و افرادی که درونشان پاک است چگونه خواهند بود؟ آنان برای شناخت ارزش ذاتی متن دینی بی‌تردید از زندیق‌ها و ملحدین سزاوارترند.

متن سوم:

حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَسِيصِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ * وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾^۲ (مسلماناً یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده‌اند دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت؛ و قطعاً کسانی را که گفتند «ما نصرانی هستیم» نزدیکترین مردم در دوستی با مؤمنان خواهی یافت؛ زیرا برخی از آنان دانشمندان و

۱. احتجاج، طبرسی: ج ۲ ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

۲. مائده: ۸۲ و ۸۳.

رُهبانانی‌اند که تکبر نمی‌ورزند * و چون آنچه را به‌سوی این فرستاده نازل شده است بشنوند می‌بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته‌اند چشم‌هایشان اشک‌بار می‌شود؛ می‌گویند پروردگارا، ما ایمان آورده‌ایم؛ پس ما را در زمره گواهان بنویس).

در این آیه شریف، خداوند سبحان و متعال به ما خبر می‌دهد کشیش‌ها و راهبانی از نصارا بوده‌اند که اگر قرآن برایشان تلاوت می‌شد گریه می‌کردند و چشمانشان اشک‌بار می‌شد؛ یعنی آنچه از قرآن کریم می‌شنیدند بر آنان تأثیر می‌گذاشت و فطرت‌های پنهانشان را - که خداوند آنان را بر آن سرشته است - برمی‌انگیخت؛ و فقط به گریه کردن کفایت نمی‌کردند، بلکه چشمانشان اشک‌بار می‌شد، و این تعبیر اشک‌بار شدن چشم‌ها به دلیل شدت گریان شدن و تأثیر پذیری است.

از اخبار دانسته می‌شود این نصارا - که علما و عابدان نیز از جمله آنان بوده‌اند - قبل از اینکه قرآن برایشان تلاوت شود مؤمن نبوده‌اند و پیش از آن در زندگی خود به شنیدن قرآن انس و اُلفتی نداشته‌اند، و به محض اینکه سخن خدای رحمان به دل‌هایشان رسید سینه‌هایشان برای کلام خدا نرم شد و درونشان در برابرش سر تعظیم فرود آورد و همچون شیرخواره‌ای که به سینه مادرش انس و الفت پیدا می‌کند با آن مأنوس شدند؛ و این از جمله بزرگ‌ترین دلایل برای نوری است که از سخن الهی ملکوتی می‌تابد و برای آن ارزشی ذاتی است که از خود متون دینی سرچشمه گرفته است.

به‌طور مشخص اخبار، این متن قرآنی را به نجاشی حبشه و قومش تفسیر کرده‌اند... و بد نیست قسمتی از آن را در اینجا نقل کنیم:

علی بن ابراهیم قمی در داستان هجرت مسلمانان به حبشه و گفت‌وگوی نجاشی با جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه در حضور نصارا گفته است:

«سپس نجاشی گفت: ای جعفر، آیا از آنچه خداوند بر پیامبر تو نازل کرده است چیزی در خاطر داری؟ گفت: بله؛ و سپس سوره مریم را برایش خواند، تا به این فرمایش رسید:

﴿وَهَزِي إِلَيْكَ بِجَذَعِ التُّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ زُطْبًا جَنِيًّا * فَكُلِّي وَأَشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا﴾^۱ (و تنه درخت خرما را به طرف خود تکان بده که برای تو خرمای تازه می‌ریزد * و بخور و بنوش و دیده روشن بدار). وقتی نجاشی این را شنید بسیار گریست و گفت: به خدا سوگند؛ این حق است...»^۲

«و سی تن از کیشی‌ها را فرستاد و به آنان گفت: به سخن و چگونگی نشستن و نوشیدن و جای نمازش دقت کنید. وقتی به مدینه رسیدند رسول خدا ﷺ آنان را به اسلام دعوت کرد و برایشان قرآن خواند: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ادْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ﴾^۳ [یاد کن] هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی پسر مریم، نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور) - تا آنجا که می‌فرماید: ﴿فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ (پس آنان که کفر ورزیده بودند گفتند: این فقط جادویی آشکار است). وقتی آن‌ها این را از رسول خدا ﷺ شنیدند گریستند و ایمان آوردند، و به‌سوی نجاشی بازگشتند و خبر رسول خدا ﷺ را به وی دادند و آنچه را برایشان خوانده بود برایش خواندند. نجاشی گریست و کیشی‌ها نیز گریستند، و نجاشی اسلام آورد ولی اسلامش را برای حبشه آشکار نکرد، زیرا از ناحیه آنان بر جان خود بیمناک بود. او از سرزمین حبشه به‌سوی پیامبر ﷺ خارج شد و وقتی از دریا عبور کرد وفات کرد؛ و خداوند به رسول خود نازل فرمود: ﴿لَتَجِدَنَّ أَسَدَ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ﴾ (قطعاً یهودیان را دشمن‌ترین افراد نسبت به مؤمنان می‌یابی) تا آنجا که فرمود: ﴿وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ﴾ (و این پاداش نیکوکاران است).»^۴

۱. مریم: ۲۵ و ۲۶.

۲. تفسیر قمی: ج ۱ ص ۱۷۶ تا ۱۷۸.

۳. مائده: ۱۱۰.

۴. تفسیر قمی: ج ۱ ص ۱۷۶ تا ۱۷۹؛ جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ابوجعفر محمد بن جریر طبری (ت ۳۱۰ق)،

مقدمه‌نویس: شیخ خلیل میس، ضبط و توثیق و تخریج: صدقی جمیل عطار، چاپ و نشر و توزیع دارالفکر، بیروت -

لبنان، ۱۴۱۵ق/ ۱۹۹۵م: ج ۷ ص ۴ و ۵.

محمد بن جریر طبری در جامع‌البیان با سند خود از سعید بن جبیر آورده است:

«... ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهْبَانًا﴾ (زیرا برخی از آنان دانشمندان و رهبانانی اند). گفت: آنان فرستادگان نجاشی بودند که برای اسلام آوردن خودش و قومش گسیلشان داشت. آنان هفتاد مرد بودند که [نجاشی] انتخابشان کرده بود؛ بهترین بهترین‌ها بودند. خدمت رسول خدا ﷺ وارد شدند و ایشان برایشان خواند: ﴿يَس * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ﴾ (یس * سوگند به قرآن حکیم). آنان گریستند و حق را شناختند. خداوند دربارهٔ آنان نازل فرمود: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾ (زیرا برخی از آنان دانشمندان و رهبانانی اند که تکبر نمی‌ورزند) ...»^۱

ابن ابی‌حاتم در تفسیر خود با سندش از ابن عباس آورده است، گفت: «رسول خدا ﷺ جعفر بن ابی‌طالب و ابن مسعود و عثمان بن مظعون را به‌همراه عده‌ای از اصحابش به‌سوی نجاشی فرستاد. وقتی خدمت او رسیدند، او گفت: آنچه را برای شما نازل شده است می‌دانید؟ گفتند: بله. گفت: بخوانید. آن‌ها خواندند. کشیش‌ها و راهبان و دیگر نصارا در آنجا حاضر بودند. برخی از آنان هروقت آیه‌ای خوانده می‌شد به‌خاطر حقی که شناخته بودند. اشک‌هایشان جاری می‌شد.»^۲

ابن ابی‌شیبه با سند خود از ابوبکر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام مخزومی نقل کرده است، گفت: «نجاشی، جعفر بن ابوطالب را فراخواند، و بزرگان نصارا را برای او گرد آورد. سپس به جعفر گفت: آنچه از قرآن می‌دانی برایشان بخوان. «او کهیعیص» را برایشان خواند؛ و چشم‌های آنان پر از اشک شد؛ و [این آیه] نازل شد: ﴿تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ﴾ (می‌بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته‌اند اشک از چشم‌هایشان سرازیر

۱. جامع‌البیان، محمد بن جریر طبری: ج ۷ ص ۷.

۲. تفسیر ابن ابی‌حاتم (تفسیر قرآن‌العظیم)، عبدالرحمان بن محمد بن ادریس رازی بن ابی‌حاتم (ت ۳۲۷ق)، تحقیق:

اسعد محمد طیب، چاپ و نشر و توزیع دارالفکر، ۱۴۲۴ق / ۲۰۰۳م، بیروت - لبنان: ج ۴ ص ۱۱۸۴.

می‌شود).^۱

متن چهارم:

حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ أُوْحِي إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا * يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾^۲ (بگو به من وحی شده است تنی چند از جنیان گوش فرداشتند و گفتند: راستی ما قرآنی شگفت‌آور شنیدیم * [که] به راه راست هدایت می‌کند. پس به آن ایمان آوردیم و هرگز کسی را شریک پروردگاران قرار نخواهیم داد).

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصَبُوا لِمَا قُضِيَ وَلَوْ أَنَّى قَوْمَهُمْ مُّنْذِرِينَ * قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ * يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجَزِّكُم مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ * وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۳ (و چون تنی چند از جنیان را به‌سوی تو روانه کردیم که قرآن را بشنوند، پس چون بر آن حاضر شدند گفتند «گوش فرا دهید»؛ و چون به انجام رسید، آن‌ها هشداردهنده به‌سوی قوم خود بازگشتند * گفتند ای قوم ما، ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده [و] تصدیق‌کننده پیش از خود است، و به‌سوی حق و به‌سوی راهی راست راهبری می‌کند. * ای قوم ما، دعوت‌کننده خدا را پاسخ [مثبت] دهید و به او ایمان آورید تا [خدا] برخی از گناهانتان را بر شما ببخشد و از عذابی پُرورد پناهتان دهد. * و کسی که دعوت‌کننده خدا را اجابت نکند در زمین در مانده‌کننده

۱. المصنف، ابن‌ابی‌شبیبه: ج ۸ ص ۴۶۶.

۲. جن: ۱ و ۲.

۳. احقاف: ۲۹ تا ۳۲.

نیست، و در برابر او دوستانی ندارد. آنان در گمراهی آشکاری‌اند.^۱

قرآن فقط بر انسان تأثیر نمی‌گذارد؛ بلکه تأثیر آن به جنیان نیز سرایت کرده است؛ همان

۱. تفسیر قمی: ج ۲ ص ۲۹۹ و ۳۰۰: «... تمامی این‌ها حکایت از جنیان است، و علت نزول این آیه این بود که رسول خدا ﷺ از مکه به بازار عکاظ رفت، در حالی که یزید بن حارثه با ایشان بود. آن حضرت مردم را به اسلام دعوت می‌کرد، ولی هیچ‌کس ایشان را اجابت نمی‌کرد؛ و هیچ‌کسی را نیافت که ایشان را بپذیرد. سپس به مکه بازگشت. وقتی به جایی رسید که به آن «وادی مجنه» می‌گفتند در دل شب با قرائت قرآن شب‌زنده‌داری کرد. گروهی از جنیان از کنار ایشان عبور کردند. وقتی خواندن رسول خدا ﷺ را شنیدند به ایشان گوش دادند و به یکدیگر می‌گفتند «گوش کنید» یعنی ساکت باشید. «وقتی تمام شد» یعنی رسول خدا ﷺ از خواندن فارغ شد. «برای انذار به‌سوی قومشان رفتند. گفتند: ای قوم ما، ما کتابی را شنیدیم که پس از موسی فرستاده شده و آنچه را قبل از خودش است تصدیق می‌کند و به حق و به راه مستقیم دعوت می‌کند. ای قوم ما، دعوت‌کننده خدا را اجابت کنید و به او ایمان بیاورید تا آنجا که فرمود- آنان در گمراهی آشکاری‌اند.» به حضور رسول خدا ﷺ آمدند و اسلام آوردند و ایمان آوردند، و رسول خدا ﷺ نیز شرایع اسلام را به آنان آموخت. خداوند به پیامبر خود نازل فرمود: «بگو به من وحی شده است گروهی از جنیان شنیدند» تا انتهای سوره. خداوند سخن آنان را حکایت کرد، و رسول خدا ﷺ آنان را سرپرستی کرد. گاهی عده‌ای از آنان به‌سوی رسول خدا ﷺ بازمی‌گشتند و رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین (علیه السلام) دستور می‌داد به آنان آموزش دهد، و به آنان بفهماند. برخی از آنان مؤمن هستند، و برخی کافر و ناصبی و یهودی و نصارا و مجوس؛ و آنان فرزندان جنیان هستند.»

صحیح بخاری: ج ۶ ص ۷۳ و ۷۴ و صحیح مسلم: ج ۲ ص ۳۵ و ۳۶، که لفظ از صحیح بخاری است؛ با سند خود از ابن عباس، گفت: رسول خدا ﷺ با جماعتی از اصحابش به‌سوی بازار عکاظ رفت. میان شیاطین با خبر آسمان فاصله انداخته شد، و شهاب‌ها به‌سوی آنان فرستاده شد. شیاطین بازگشتند. گفتند چه شده است؟ گفتند میان ما و خبر آسمان فاصله انداخته شده، و شهاب‌ها به‌سوی ما فرستاده شده‌اند. گفت حتماً حادثه‌ای اتفاق افتاده که میان شما با خبر آسمان مانع ایجاد کرده است. پس گوشه و کنار زمین را بگردید و ببینید چه اتفاقی افتاده است؟ آن‌ها رفتند و هر سوی زمین را گشتند و به‌دنبال چیزی بودند که میان آنان و خبر آسمان فاصله انداخته است. گفت افرادی که به‌سوی تهمامه رفته بودند به‌سوی رسول خدا ﷺ در نخله رفتند در حالی که ایشان به‌سوی بازار عکاظ می‌رفت و با یارانش نماز صبح می‌خواند. وقتی قرآن را شنیدند به آن گوش دادند. گفتند این همان چیزی است که میان شما با خبر آسمان فاصله ایجاد کرده است. پس از آن بود که به سوی قوم خود بازگشتند و گفتند: ای قوم ما، ما قرآن شگفت‌انگیزی را شنیدیم که به رشد هدایت می‌کند. پس به آن ایمان آوردیم و هرگز هیچ‌کسی را با پروردگاران شریک نخواهیم کرد؛ و خداوند عزوجل به پیامبرش ﷺ نازل فرمود: بگو به من وحی شده است گروهی از جنیان شنیدند، و سخن جنیان به ایشان وحی شد.»

طور که آیات پیشین برای ما حکایت می‌کنند؛ اینکه چگونه جنیان با شنیدن و متعجب شدن از قرآن تأثیر پذیرفتند، و به قرآن و به صاحبش رسول خدا محمد ﷺ ایمان آوردند. همان طور که این نکته به اعجاز قرآن کریم و تسلط آن بر هر صاحب روحی دلالت دارد، به ارزش ذاتی آن نیز دلالت می‌کند؛ بلکه همان طور که گفته می‌شود این‌ها دو روی یک سکه هستند. تمام موضوع توجه به این نکته است که بر معجزه بودن قرآن کریم، و هدایت و استواری و رشدی که در خود دارد توجه و تأکید شده است؛ اینکه مطابق فطرت پاک سخن می‌گوید، و بر آن تأثیر می‌گذارد. این در حالی است که پژوهشگران از یاد برده‌اند پدید آمدن این تأثیر و دل‌بستگی به قرآن کریم آن هم فقط به مجرد شنیدن آن، بزرگ‌ترین دلیل برای این نکته است که متن دینی، سازوکارهای اثبات خودش را با خودش دارد؛ یعنی این آن است، و آن این؛ و به هیچ عامل خارجی نیازمند نیست تا ارزش و انتسابش را به گوینده‌اش ثابت کند.

از حارث، از علی رضی الله عنه نقل شده است، فرمود: گفته شد: ای رسول خدا، امت تو پس از تو در فتنه می‌افتند. فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید یا پرسیده شد: راه برون رفتن از آن چیست؟ فرمود: همان کتاب خدای عزیز است که ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^۱ (نه از پیش روی آن و نه از پشت سرش، باطل به‌سویش نمی‌آید؛ فرستاده‌ای است از حکیمی ستوده). کسی که هدایت را از غیر آن بجوید خداوند او را گمراه کرده است و کسی که این امر را از جبار بگیرد و به غیر آن حکم کند، خداوند او را لال کرده است. آن [قرآن] همان ذکر حکیم و نور آشکار و راه مستقیم است. در آن، اخبار پیش از شما، و خبر پس از شما، و حکم میان شماست. این همان سخن نهایی است، و گزافه نیست؛ همان چیزی است که جنیان آن را شنیدند، و آنان را بازداشت از اینکه که بگویند ﴿إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا * يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ﴾ (ما قرآن شگفت‌انگیزی شنیدیم * که به رشد هدایت می‌کند)؛ و از بسیاری پاسخ ملول نمی‌شود، و عبرت‌هایش را پایانی نیست، و شگفتی‌هایش تمام

نمی‌شود. سپس علی به حارث فرمود: ای اعور، این مطلب را از من یاد بگیر.»^۱

متن پنجم:

خداوند سبحان و متعال می‌فرماید: ﴿...فَبَيَّنَّا عِبَادَ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۲ (... به بندگانم مژده بده * همان کسانی که سخن را می‌شنوند و از بهترینش پیروی می‌کنند. اینان اند کسانی که خدا هدایتشان کرده، و اینان همان خردمندان اند).

موضوع این آیه مبارک «قول: سخن» است؛ و خداوند متعال به کسانی که سخن را با دقت می‌شنوند و آن را درک می‌کنند و از حق و هدایت آن پیروی می‌کنند بشارت داده است. سپس خداوند متعال با این فرمایش خود: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (اینان اند کسانی که خدا هدایتشان کرده، و اینان همان خردمندان اند) آنان را مدح و ستایش فرموده است. پس آنان از طریق شنیدن دقیق و تفکر درباره متونی که به آنان ارائه می‌شود و پیروی از بهترین و قوی‌ترینشان، به بشارت و هدایت و اتصاف به علم و فهم رسیده‌اند، و طبق ظاهر این آیه مبارک، هیچ داده دیگری به جز خود متن و تفکر در آن، برای حکم کردن وجود ندارد؛ پس از طریق خود متن و کلماتش و معانی رفیع یا فرومایه‌ای که در متن پنهان است می‌توان دوغ را از دوشاب، و خوب را از بد بازشناخت.

و این دلالت دارد بر اینکه «سخن» از حُسن و قُبْحی ذاتی برخوردار است، و از طریق گوش سپردن به آن و تفکر در آن، خودش را آشکار و هویتش را برملا می‌کند، و نشانه‌هایش را برای بینندگانش مشخص می‌کند، تا شخص بینا، فقط هدایت و نه گمراهی - را از آن دنبال کند؛ همان طور که پرنده، دانه خوب را از میان دانه‌های بد انتخاب می‌کند. به این ترتیب

۱. سنن دارمی: ج ۲ ص ۴۳۵ و ۴۳۶.

۲. زمر: ۱۷ و ۱۸.

نقدکننده بشری سخن، از استحقاق مدح و ستایش جبار آسمان‌ها و زمین برخوردار شده است.

از هشام بن حکم نقل شده است، گفت: ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: «ای هشام، خداوند تبارک و متعال در کتاب خود به اهل عقل و فهم بشارت داده و فرموده است: ﴿...فَيَبِّئُ عِبَادَ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (... به بندگانم مژده بده * همان کسانی که سخن را می‌شنوند و از بهترینش پیروی می‌کنند. اینان اند کسانی که خدا هدایتشان کرده، و اینان همان خردمندان اند). ای هشام، خداوند تبارک و تعالی دلیل‌ها را با عقل‌ها برای مردم کامل کرده، و انبیا را با بیان یاری داده، و آنان را با دلایل به ربوبیت خود راهنمایی کرده است.»^۱

این فرمایش ایشان علیه السلام «و انبیا را با بیان یاری داده، و آنان را با دلایل به ربوبیت خود راهنمایی کرده است» نیز با توجه به بیان و هدایت و استواری و رشدی که سخن انبیا در خود دارد به ارزش ذاتی متن دینی دلالت می‌کند؛ اینکه اهل بصیرت به سوییش جذب می‌شوند و در دل‌هایشان جای می‌گیرد و جان‌هایشان به آن اطمینان پیدا می‌کند؛ و به قول معروف: «آنچه شبیه چیزی است به سوییش جذب می‌شود.» براساس سخنان انبیا و بیانشان استدلال کرده‌اند که آن‌ها از منبعی متعال که بر تمامی آفریدگان مسلط است دریافت می‌کنند.

از امام باقر علیه السلام در حالی که روزی جماعتی از شیعیان نزد ایشان حاضر بودند نقل شده است آنان را پند می‌داد و برحذر می‌داشت، و این در حالی بود که آنان غافل بودند و خود را سرگرم می‌کردند و این کارشان ایشان را خشمگین کرد. اندکی سر به زیر انداخت و سپس سرش را به سوییشان بلند کرد و فرمود: «اگر گوشه‌ای از کلام من در دل یکی از شما بنشیند او قطعاً [از بزرگی و عظمت آن کلام] خواهد مُرد. بدانید ای اشباح بدون روح و ای

مگس‌های بدون چراغ- گویی شما همچون چوبی خشکی، و بت‌هایی مرده هستید. مگر طلا را از سنگ نمی‌گیرید؟ مگر روشنایی را از نور تابنده نمی‌گیرید؟ مگر مروراید را از دریا نمی‌گیرید؟ کلمه طیبه را از گوینده‌اش بگیرید، حتی اگر به آن عمل نکرده باشد؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ...﴾^۱

ابوجعفر علیه السلام در اینجا بر معنای آیه‌ای که محل سخن ماست تأکید می‌کند و می‌فرماید: «کلمه طیبه را از گوینده‌اش بگیرید، حتی اگر به آن عمل نکرده باشد» کلمه طیبه (حرف خوب) بدون در نظر داشتن گوینده‌اش خوب است؛ همان طور که از سخن امام باقر علیه السلام دانسته می‌شود، و همان طور که روایت امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن تأکید می‌فرماید: «به گوینده نگاه نکن، به آنچه گفته شده نگاه کن.»^۲ در حالی که بر ارزش ذاتی متن دینی تأکید می‌فرماید؛ زیرا تکیه به حکمت و حرف خوب به این دلیل است که خودش خوب است، بدون اینکه به گوینده یا منبعش توجه شود؛ و این یعنی حکمت و کلمه طیبه خودش مسئولیت خودش را برعهده می‌گیرد و از جایگاه و ارزش خودش خبر می‌دهد.

در سخن پیش‌گفته امام باقر علیه السلام عبارتی هست که بر بزرگی ارزش ذاتی دلالت دارد و حکمت و پندی در خود دارد؛ یعنی این فرمایش ایشان علیه السلام: «اگر گوشه‌ای از کلام من در دل یکی از شما بنشیند او قطعاً خواهد مرد.» این چه حکمت و چه پندی است که ارواح را از کالبدها بیرون می‌کشد؟ مگر اینکه شکوه و خشیت از حروفش ساطع شود و کلماتش هیبتی از خود ساطع کند که دل‌ها را بگیرد و به ارواح اعلام کند در این سرای فنا هیچ بقایی نخواهند داشت.

۱. تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ابومحمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی، تصحیح و تعلیق: علی‌اکبر غفاری، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش / ۱۴۰۴ق، مؤسسه نشر اسلامی زیر نظر جامعه مدرسین قم مشرفه - ایران: ص ۲۹۱؛ بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۱۷۰.

۲. عیون الحکم و المواعظ، علی بن محمد لیثی واسطی: ص ۵۷۱.

وقتی «همام» از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد در حالی که آن حضرت علیه السلام روی منبر خطبه می خواند. پند و موعظه چنین تأثیری بر همام گذاشت؛ آنجا که او درخواست کرد ویژگی های مؤمن را برایش توصیف کند آنچنان که گویی به آن می نگرند. امیرالمؤمنین علیه السلام سخنانی طولانی درباره صفات مؤمن بیان کرد؛ سخنانی که ارواح را به ملکوت آسمان ها عروج می دهد. حدیثی که کلمات پاکش قطره قطره به دل همام چکید تا آنجا که بی هوش روی زمین افتاد.

برخی از فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام درباره خصوصیات مؤمن تقدیم حضور می شود:

از ابو عبدالله علیه السلام نقل شده است، فرمود: «مردی عابد و زاهد و پرتلاش به اسم همام در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست، در حالی که آن حضرت علیه السلام خطبه می خواند. همام عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، صفات مؤمن را برایمان توصیف کن، به صورتی که گویی به او می نگریم. ایشان علیه السلام فرمود: ای همام، مؤمن زیرک و تیزهوش است. شادی اش در چهره اش است و ناراحتی اش در دلش. سینه اش گشاده ترین است، و نفسش ذلیل ترین. از هر چیزی نابودشدنی بیزار است و به هرگونه نیکی آزند است. نه کینه ای دارد و نه حسادت. نه پرخاشگر و ناسزاگوست، و نه عیب جو و غیبت کننده. گردن فرازی را نمی پسندد. ناموری را دشمن و ناپسند می شمارد. اندوهش طولانی، و همتش بلند است، و خاموشی اش بسیار. بسیار باوقار و ذاکر و شکیباست. فرورفته در اندیشه خویش است و با فقرش شادمان. آسان گیر و نرم خوست... دلش ترسان است. پروردگارش را یاد می کند. نفسش قانع، و جهلش زوده است. کارش آسان است. به خاطر گناهش غمگین است. شهوتش مرده است. خشمش فروخورده است. اخلاقش پاکیزه است. همسایه اش از او در امان است. تکبرش ضعیف است. به آنچه برایش مقدر شده قانع است. شکیبایی اش با متانت است. کارش محکم است. ذکرش بسیار است. با مردم می آمیزد تا بداند، و سکوت می کند تا سالم بماند، و می پرسد تا بفهمد، و تجارت می کند تا غنیمتی به دست آورد. به سخن گوش نمی دهد تا با آن گناه کند، و سخنی

نمی‌گوید تا بر دیگران چیره شود. جانش از خودش در سختی است، و مردم از او در راحتی هستند. جانش را برای آخرتش به سختی می‌اندازد و مردم از جان او در امان هستند. اگر به او ستم شود شکیبایی می‌کند تا خداوند کسی باشد که انتقامش را بگیرد. دوری‌اش از کسی که از او دوری می‌کند دشمنی به‌همراه پاکی است، و نزدیکی‌اش به کسی که به او نزدیک می‌شود نرمش و مهربانی است. دوری‌اش تکبر و بزرگی نیست، و نزدیکی‌اش فریب‌دادن و زبان‌بازی نیست؛ بلکه به اهل خیر - که پیش از او بوده‌اند - اقتدا می‌کند؛ و او پیشوای نیکان پس از خودش است.

می‌گوید: همام فریادی زد و به رو افتاد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اما به خدا سوگند، من به‌خاطر همین بر جان او بیمناک بودم؛ و فرمود: پند رسا با اهلش این چنین می‌کند. شخصی به ایشان عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، خودتان چطور؟ فرمود: هرکسی آجلی دارد که از آن پیشی نمی‌گیرد، و سببی دارد که از آن تعدی نمی‌کند. آرام باش و تکرار نکن که شیطان آن را بر زبانت جاری کرد.»^۱

آری، موعظه بالغه (پند رسا) با اهلش این چنین می‌کند.

چنین پندی اگر روی کاغذی نوشته شده باشد و باد آن را برده و به شاخه درختی چسبیده باشد و هیچ سند و عنوانی هم نداشته باشد، هر فرد بانصافی باید با بلندترین صدایش فریاد بزند: این کلام لاهوت و تراوش ملکوت است که جز از سینه‌هایی که ظرف‌هایی برای خواست و مشیت خداوند (جل جلاله) بوده و هستند امکان ندارد از جای دیگری بیرون آمده باشند.

متن ششم:

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ * وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي

الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحَكِّمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ * وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ ﴿١٠﴾ (و کسانی که در [تخطئه] آیات ما می‌کوشند [و به خیال خود] عاجزکنندگان ما هستند، آنان اهل دوزخ‌اند. * و پیش از تو [نیز] هیچ رسول یا پیامبری را نفرستادیم جز اینکه هرگاه چیزی تلاوت می‌نمود شیطان در تلاوتش القای [شبهه] می‌کرد. پس خدا آنچه را شیطان القا می‌کرد محو می‌گرداند، و سپس خدا آیات خود را استوار می‌ساخت، و خدا دانای حکیم است. * تا آنچه را شیطان القا می‌کند برای کسانی که در دل‌هایشان بیماری است و [نیز] برای سنگ‌دلان آزمایشی گرداند، و ستمگران در ستیزه‌ای بس دور و درازند. * و تا آنان که دانش یافته‌اند بدانند این [قرآن] حق است [و] از جانب پروردگار توست؛ تا به آن ایمان آورند و دل‌هایشان برایش خاضع گردد؛ و به‌راستی خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند به‌سوی راهی راست راهبر است. * و [لی] کسانی که کفر ورزیده‌اند، همواره از آن در تردیدند، تا به‌ناگاه ساعت برایشان فرارسد، یا عذاب روزی عقیم (بی‌فرجام) به سراغشان بیاید).

این آیات کریم درباره گروهی از معاندین سخن می‌گوید که در جهت مقابله با هرچیزی که رسول خدا محمد ﷺ تلاوت می‌کرد تلاش می‌کردند و چیزهایی را که جزو آن نبود با فریب‌کاری به آن وارد می‌کردند. درباره معنای تمنی در فرمایش حق تعالی: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحَكِّمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (و پیش از تو [نیز] هیچ رسول یا پیامبری را نفرستادیم جز اینکه هرگاه چیزی تلاوت می‌نمود شیطان در تلاوتش القای [شبهه] می‌کرد. پس خدا آنچه را شیطان القا می‌کرد محو می‌گرداند، و سپس خدا آیات خود را استوار می‌ساخت، و خدا

دانای حکیم است - چه درباره تقدیر بوده باشد، چه برنامه‌ریزی، و چه تلاوت و قرائت یا شبیه این‌ها. ما می‌توانیم معنایی کلی از سیاق آیات متوجه شویم که با موضوع بحثمان هم‌خوانی دارد. سیاق بیان می‌کند محمد ﷺ تمنا و خواسته‌ای داشته است، یعنی چیزی را برای دعوت مبارکش برنامه‌ریزی کرده است؛ و از فحوای آیات دانسته می‌شود این تمنا و این تقدیر و برنامه‌ریزی را با کلام خودش ﷺ آشکار کرده است، و دشمنان اسلام در آن روزگار تلاش می‌کردند با آرزو و تمنا و تقدیر مصطفی ﷺ مقابله کنند؛ حال یا با فریب‌کاری و نسبت‌های دروغ، یا با بد جلوه‌دادن و دروغ و بُهتان، و فرقی نمی‌کند سخن آن حضرت ﷺ در این برنامه‌ریزی و تمنا، متن قرآنی بوده باشد یا نبوده باشد. مهم این است که سخن رسول خدا محمد ﷺ در بیان آرزو و تقدیر و پافشاری ایشان برای دعوت مبارکش بوده، و کافران با آنچه شیطان ملعون به آنان الهام می‌کرد سعی می‌کردند آن را تحریف کنند و در میان مردم بد جلوه دهند.

چه بسا نزدیک‌تر این باشد که شیطان در آرزو و تقدیر رسول خدا ﷺ نزد مردم و نه نزد خود ایشان ﷺ - القا کرده است. آیه می‌فرماید: ﴿الْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ﴾ و نمی‌فرماید: شیطان در خود ایشان ﷺ القا کرده است؛ و تفاوت این دو عبارت برای تیزهوش پوشیده نیست. اما برای القای شیطان در آرزوی رسول خدا محمد ﷺ می‌توان دو احتمال تصور کرد: یا شیطان در آرزوی رسول خدا ﷺ نزد خود رسول ﷺ القا کرده است، به‌گونه‌ای که القای شیطان با وحی مخلوط و به مردم تبلیغ شده است؛ یا شیطان در آرزوی آن حضرت ﷺ نزد مردم القا کرده، یعنی پس از اینکه پیامبر ﷺ وحی را رسانده و تبلیغ کرده است شیطان اقدام به تحریف و تخریب آرزو و تقدیر پیامبر ﷺ و منحرف کردن اذهان مردم از فهم آرزوی پیامبر ﷺ کرده، به صورتی که مخالف واقعیت چیزی شود که پیامبر خدا محمد ﷺ خواسته است. متن شرعی معتبری وجود ندارد که چگونگی و جزئیات القای شیطان در آرزوی رسول خدا ﷺ را بیان کند، ولی به‌هیچ‌وجه برای ما امکان‌پذیر نیست روایت مخالفین را درباره داستان غرانیق

بپذیریم؛^۱ زیرا به این معنا خواهد بود که شیطان در آرزوی رسول خدا ﷺ نزد خود رسول خدا ﷺ القا کرده، و القای شیطان به عنوان وحی پذیرفته شده است؛ و این مخالف عصمت انبیا و پایین آورنده جایگاه ایشان در میان مردم است، و شک و دودلی را در تبلیغ انبیا ولو برای یک لحظه طلب می‌کند، که ممنوع است. خداوند متعال این موضوع را نزد مردم محکم کرده، و میان حق الهی با القای شیطان و فریب‌هایش تمایز ایجاد کرده است؛ همان طور که خداوند متعال فرموده است: ﴿فَيَنْسُخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (پس خدا آنچه را شیطان القا می‌کرد محو می‌گردانید، و سپس خدا آیات خود را استوار می‌ساخت، و خدا دانای حکیم است).

با وجود تمام این ابهامات و تشویش‌ها و القا‌های شیطانی در آرزوی محمد نبی ﷺ عالمان مؤمن هیچ مشکلی در تمایز قائل شدن میان متن شرعی الهی از القای شیطانی نداشته‌اند؛ همان طور که خداوند سبحان خبر داده است: ﴿وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (و تا آنان که دانش یافته‌اند بدانند این [قرآن] حق است [و] از جانب پروردگار توست؛ تا به آن ایمان آورند و دل‌هایشان برایش خاضع گردد؛ و به راستی خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند به سوی راهی

۱. ابن حجر هیثمی در مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۱۱۵ از ابن عباس نقل کرده است، گفت: «پیامبر ﷺ در مکه بود و سورة والنجم را خواند تا به ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ﴾ (به من خبر دهید از لات و عزی * و منات آن سومین دیگر) رسید؛ ولی بر زبانش جاری شد: «این غرانیق والا، که امید شفاعت از آنان می‌رود.» گفت: مشرکین اهل مکه این را شنیدند و از آن خوشحال شدند و علیه رسول خدا ﷺ به کار گرفتند. خداوند تبارک و تعالی نازل فرمود: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسُخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ... عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ﴾ (و پیش از تو [نیز] هیچ رسول یا پیامبری را نفرستادیم جز اینکه هرگاه چیزی تلاوت می‌نمود شیطان در تلاوتش القای [شبهه] می‌کرد. پس خدا آنچه را شیطان القا می‌کرد محو می‌گرداند، و سپس خدا آیات خود را استوار می‌ساخت، و خدا دانای حکیم است. ... عذاب روزی عقیم (بی‌فرجام) به سراغشان بیاید) یعنی روز بدر.»

راست راهبر است).

و این به حقیقت موضوع تحقیق ما دلالت دارد؛ یعنی به ارزش ذاتی متن شرعی. پس آنان که دانش یافته‌اند می‌توانند از طریق دقت در خود متون، و مقایسه وحی الهی با وحی شیطانی- حق را از باطل تشخیص دهند. پس آنان به وحی الهی ایمان آوردند، و وحی و القائات شیطانی را به‌دور انداختند؛ تا آنجا که دل‌هایشان مملو از وحی الهی شد؛ که این از تأثیر متن شرعی الهی بر دل‌ها و جان‌ها خبر می‌دهد.

مشابه آیه پیش گفته، این فرمایش خداوند سبحان و متعال است: ﴿وَبَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾^۱ (و کسانی که به آنان دانش داده شده است می‌دانند آنچه از سوی پروردگارت به‌سویت فرستاده شده حق است، و به راه [خدای] عزیز ستوده هدایت می‌کند).

پس از طریق دیدن و دقت‌نظر و تفکر در سخن خداوند متعال، برای فرد منصف روشن می‌شود این سخنان حق و هدایتگر به‌سوی رهایی است. در آیات به دو نکته تأکید شده است: اول: مدح و ستایش اهل علم، و شایستگی آنان برای شناخت حق و تشخیص متون؛ و دوم: ارزش ذاتی سخن خداوند متعال، و اینکه عقل‌ها را به تسخیر خود درمی‌آورد و گردن‌ها را در برابر خود خاضع می‌کند؛ پس به‌مجرد دقت‌نظر و تفکر اهل علم در سخن خداوند متعال، آن‌ها حکم می‌کنند این سخن بشر نبوده، و امکان‌پذیر نیست بافته‌ای دروغین یا دستاورد بشری محض بوده باشد. پس متن به‌خودی‌خود ارزش و سطح خودش و مرتبه و شایستگی گوینده‌اش را اعلام می‌کند، و ممکن نیست نور متن الهی و بیان و هدایت و گوارایی‌اش مخفی بماند، مگر برای نایبانی و از‌گون‌شده؛ همان‌طور که در این فرمایش حق تعالی دیده می‌شود: ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۲

۱. سبأ: ۶.

۲. رعد: ۱۹.

(پس آیا آن کسی که می‌داند آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حقیقت دارد همانند کسی است که نایبناست؟ فقط خردمندان اند که یادآور می‌شوند).

این مدح و ستایش ربّانی را دربارهٔ افرادی که ارزش ذاتی متن دینی را درک می‌کنند ملاحظه، و به شدت روشنی ارزش متن الهی دقت کنید. خداوند سبحان کسی را که به حقانیت آن هدایت نمی‌شود به «نایبنا» توصیف می‌فرماید، که اگر بینا بود قطعاً می‌شناخت و تشخیص می‌داد و با نور ربّانی موجود در وحی الهی هدایت می‌شد.

تفسیر این آیه از اهل بیت (علیهم‌السلام) روایت شده است:

از ابو جعفر (علیه‌السلام) روایت شده است، فرمود: «﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَمَّا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ...﴾» (پس آیا آن کسی که می‌داند آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حقیقت دارد...). فرمود: **علی بن ابی طالب**.^۱

این روایت به معنای حصر نیست؛ بلکه به معنای نخستین و کامل‌تر مصداق این آیه شریف، یعنی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) است که می‌فرماید: «... من نور وحی و رسالت را دیدم، و نسیم نبوت را استشمام کردم...»^۲

این خصوصیتی کلی برای هر صاحب علم و اهل بصیرتی است؛ همان طور که در روایت زیر از امام کاظم (علیه‌السلام) آمده است. از هشام بن حکم نقل شده است، گفت: ابوالحسن موسی بن جعفر (علیه‌السلام) به من فرمود: «به علاوه ای هشام - خردمندان را با بهترین یاد، یاد کرده است و آنان را با بهترین زینت آراسته و فرموده است: ... ﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ

۱. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب: ج ۲ ص ۲۵۹؛ بحار الانوار: ج ۳۸ ص ۲۷؛ البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی: ج ۳ ص ۲۴۴.

۲. نهج البلاغه، شریف ابوالحسن محمد رضی بن حسن موسوی (ت ۴۰۶ق)، شرح شیخ محمد عبده، چاپ اول ۱۴۱۲ق/ ۱۳۷۰ش، چاپخانه نهضت - قم، ناشر: دارالذخائر قم - ایران: ج ۲ ص ۱۵۷.

۳۹۴ مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - ارزش ذاتی متن دینی

مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿۱﴾ (و آن استواران در دانش؛ آنان که می‌گویند ما به آن ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست؛ و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود) و فرموده است: ﴿أَقَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿۱﴾ (پس آیا آن کسی که می‌داند آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حقیقت دارد همانند کسی است که نابیناست؟ فقط خردمندان اند که یادآور می‌شوند) ...»^۱

متن هفتم:

آیات تحدی، که خداوند سبحان به وسیله آن‌ها کافران و مشرکین را به مبارزه می‌طلبد تا همانند قرآن یا حتی سوره‌ای مشابه آن بیاورند؛ و عبارت‌اند از:

﴿قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾^۲ (بگو اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد، هرچند برخی از آن‌ها پشتیبان برخی دیگر باشند).

﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ نَصَدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَلَطْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۳ (و چنان نیست که این قرآن از جانب غیر خدا و افترا باشد؛ بلکه کتاب‌های پیش از خود را تصدیق می‌کند و این کتاب‌ها را شرح می‌دهد. هیچ شکی در آن نیست و از سوی پروردگار جهانیان است. * یا می‌گویند «آن را به دروغ ساخته است». بگو سوره‌ای مانند آن بیاورید، و هرکه را جز خدا می‌توانید فراخوانید، اگر راست می‌گویید).

۱. کافی: ج ۱ ص ۱۳ تا ۱۶.

۲. اسراء: ۸۸.

۳. یونس: ۳۷ و ۳۸.

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَأْتُوا نَارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أَعَدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾^۱ (و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم شک دارید، سوره ای همانند آن بیاورید، و گواهان خود را غیر از خدا فرابخوانید، اگر راست می گویند. * پس اگر چنین نکردید و هرگز نخواهید توانست از آن آتشی که سوختش مردمان و سنگ ها هستند و برای کافران آماده شده، پروا داشته باشید).

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَضَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۲ (یا می گویند «این [قرآن] را به دروغ ساخته است»، بگو اگر راست می گویند ده سوره بر ساخته همانند آن بیاورید و غیر از خدا هر که را می توانید فرابخوانید. * پس اگر شما را اجابت نکردند بدانید آنچه نازل شده به علم خداست، و به راستی معبودی جز او نیست. پس آیا شما تسلیم می شوید؟).

﴿أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ * فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾^۳ (یا می گویند «آن را بر یافته»، نه، [نه،] بلکه باور ندارند. * پس اگر راست می گویند سخنی مثل آن بیاورند).

تمامی این آیات مبارک وقتی بشریت را به چالش می کشند تا همانند قرآن کریم را بیاورد در واقع می فرمایند قرآن از جنس کلام بشر نیست، و مخلوق امکان ندارد بتواند همانند آن را بیاورد؛ و حتی اگر تمام انس و جن نیز جمع شوند و برای آوردن نظیر قرآن با یکدیگر همکاری کنند طبق متن صریح قرآن نمی توانند و هرگز نخواهند توانست همانند قرآن را

۱. بقره: ۲۳ و ۲۴.

۲. هود: ۱۳ و ۱۴.

۳. طور: ۳۳ و ۳۴.

بیابند؛ که این بی‌تردید به عظمت ارزش ذاتی که آیات قرآن کریم به آن آراسته شده است دلالت می‌کند، و به اینکه قرآن عبارت است از معجزه‌ای در بلاغت و نظم و بیان و گواری و هدایت و استواری؛ و مهم‌تر از همه این‌ها به اعجاز در تأثیرگذاری بر جان‌ها و دل‌ها و خردها، و هم‌آوایی با فطرت و ضمیر زنده انسانی دلالت می‌کند؛ و این‌ها خصوصیتی است که امکان ندارد به هیچ شکلی تصور شود از مخلوقی صادر شده باشد، مگر اینکه به ساحت پاک الهی متصل باشد.

تفاوت جوهری (ذاتی) میان سخن خداوند متعال با دیگر سخنان بشر در این نکته است که سخن خداوند متعال از عالم نور و پاکی صادر شده است؛ در نتیجه راه خود را به‌آسانی به‌سوی آفریده‌هایی که به نور و پاکی متصف هستند باز می‌کند؛ چراکه همان‌طور که گفته می‌شود - آنچه شبیه چیزی است به‌سوی جذب می‌شود. روح از امر خداوند متعال است و فطرت نیز همان فطرت خداوند است که مردم را بر آن سرشته آفریده است؛ پس هرآنچه از شهر کمالات الهی می‌آید روح و فطرت پاک، آن را پذیرا می‌شود و از آن بسیار عمیق تأثیر می‌پذیرد؛ تا آنجا که این تأثیرگذاری بر روی پوست و موی بدن به‌صورت سیخ شدن مو و نرم شدن با یاد خدا آشکار می‌شود؛ همان‌طور که در سخن خداوند متعال آمده است: ﴿نَقَشِعُرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۱ (پوست بدنشان از آن به لرزه می‌افتد؛ سپس پوستشان و دلشان به یاد خدا نرم می‌شود).

و همان‌طور که حق تعالی می‌فرماید با گریه و سرازیر شدن اشک‌ها از چشم‌ها پدیدار می‌گردد: ﴿وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ﴾^۲ (و چون آنچه را به‌سوی این فرستاده نازل شده است بشنوند می‌بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته‌اند اشک از چشم‌هایشان سرازیر می‌شود).

۱. زمزم: ۲۳.

۲. مائده: ۸۳.

می‌بینیم قلب‌های سلیم به‌طور کامل سر تعظیم فرود آورده‌اند و به‌شدت به وحی الهی گره خورده‌اند؛ زیرا وحی الهی صدای همان چوپان حقیقی‌اش است که او را از عَدَم و نیستی پدید آورده، و او را براساس توحید و هدایت سرشته است؛ پس امکان ندارد این صدا برای او با دیگر صداها اشتباه شود، هرقدر هم که سر و صداها‌ی دیگر در اطراف او بسیار باشند؛ چراکه این صدا همان نور و روشنایی است، و هرقدر هم تاریکی گرد او را فراگیرد این فقط روشنی و وضوح و تمایز را افزایش می‌دهد.

به‌رغم اینکه قرآن از همان حرف‌های عربی تشکیل شده است که اعراب به‌وسیله‌اش سخن می‌گویند، ما تمامی این اعجاز و بیان و تأثیرات را در آن می‌بینیم، و همین یک خصوصیت به‌تنهایی دلالت می‌کند به اینکه در توان هیچ‌کدام از مخلوقات نیست تا همانند قرآن را بیاورد؛ چراکه اساساً از حد و حدود توانایی آن‌ها خارج است و در شأن و جایگاه آنان نیست. این حروف همان حروفی است که اعراب با آن سخن می‌گویند ولی معنا و جوهر به‌طور کامل متفاوت است؛ به‌طوری که به‌هیچ‌وجه قابل مقایسه نیست.

از ابوسعید خدری نقل شده است، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «فضیلت و برتری سخن خداوند نسبت به دیگر سخن‌ها همچون برتری خداوند نسبت به دیگر آفریده‌هایش است.»^۱

از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده است، فرمود: «قریش و یهود قرآن را تکذیب کردند و گفتند جادویی است آشکار که به دروغ گفته است. خداوند فرمود: «الم، ذلک الكتاب: الم، این کتاب است»؛ یعنی ای محمد، این کتابی که به‌سوی تو فرستادیم حروف مقطعه‌ای است که «الف و لام و میم» از جمله آن‌هاست که به زبان خودِ شما و براساس حروف الفبای شماست. پس اگر راست می‌گویید همانند آن را بیاورید، و برای این کار از دیگر گواهانتان نیز

۱. سنن ترمذی: ج ۴ ص ۲۵۵ و ۲۵۶ و درباره‌اش گفته است: «این حدیثی حسن و غریب است.» سنن دارمی: ج ۲ ص ۴۴۱.

یاری بجوید؛ و سپس بیان می‌فرماید از انجام آن ناتوان هستند: ﴿قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾ (بگو اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند مانند آن را نخواهند آورد، هرچند برخی از آنها پشتیبان برخی [دیگر] باشند).^۱

متن هشتم:

حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^۲ (بی‌شک، کسانی که به قرآن آنگاه که برایشان آمد کفر ورزیدند [کیفر خود را خواهند دید]، و به یقین آن کتابی ارجمند است. * که نه از پیش روی آن و نه از پشت سرش باطل به‌سویش نمی‌آید؛ وحیی است از حکیمی ستوده).

در اینجا خداوند متعال کتاب خود را با واژه «عزیز: ارجمند، گرامی و بزرگ» توصیف می‌فرماید. چیزی که برای اثبات خودش و انتسابش نیازمند بوده باشد دیگر «عزیز» نیست؛ یعنی چیزی که از ارزش ذاتی برخوردار نباشد و به چیزی خارج از خودش نیازمند باشد نیازمند است و دیگر عزیز نیست. سپس خداوند سبحان از کتاب خود این‌گونه خبر می‌دهد: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾ (که نه از پیش روی آن و نه از پشت سرش باطل به‌سویش نمی‌آید)؛ یعنی از هر سمت و سو دژی است استوار؛ به طوری که به هیچ وجه امکان ندارد باطل به آن وارد شود؛ همان طور که فرمایش صادق علیه السلام گواهی می‌دهد: «قرآن حدودی مانند حدود خانه دارد»^۳ پس قرآن استوار و پابرجا به ذات خودش است، و به حمایت هیچ چیزی غیر از جنس خودش و به پشتیبانی هیچ چیزی غیر از اصل خودش نیازمند نیست؛

۱. معانی الاخيار، شيخ صدوق: ص ۲۴.

۲. فصلت: ۴۱ و ۴۲.

۳. وسائل الشیعه (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۲.

از باطل‌هایی که به کتاب‌های آسمانی پیشین رسیده در امان است، و در آینده نیز امکان ندارد کتابی با آن مقابله کند؛ همان طور که در روایت زیر آمده است:

از ابو جعفر علیه السلام درباره فرمایش خداوند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ﴾ (کسانی که به قرآن آنگاه که برایشان آمد کفر ورزیدند) نقل شده است، فرمود: «یعنی قرآنی که ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ﴾ (که نه از پیش روی آن باطل به‌سویش می‌آید)» فرمود: «باطل به‌سویش نمی‌آید، نه مثل تورات در گذشته، و نه مثل انجیل و زبور در گذشته؛ اما از دربارهٔ پشت‌سر، هیچ کتابی پس از آن نمی‌آید که آن را باطل کند.»^۱

بلکه «قرآن عزیز» خود اصل و ریشه بی‌نیازی و معدن آن است؛ پس هرکسی که بی‌نیازی را از غیر آن بطلبد نیازمند می‌شود و زیان می‌بیند. پیامبر خدا محمد و اهل بیت پاکش (درود خداوند بر ایشان) به این معنا اشاره فرموده‌اند:

از پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله نقل شده است، فرمود: «قرآن بی‌نیازی است که بدون آن بی‌نیازی وجود ندارد، و پس از آن هیچ فقری نیست.»^۲

ابو عبدالله علیه السلام فرموده است: «کسی که قرآن بخواند بی‌نیاز است؛ و هیچ فقری پس از آن نیست...»^۳

در حدیث زیر صاحب قرآن و نخستین مخاطب قرآن یعنی رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله میزان بزرگی و بی‌نیازی قرآن را بیان می‌کند، و نیز بی‌نیازی و عصمت و هدایت کسی را که به آن چنگ بزند و با نور و هدایتش نور می‌گیرد.

۱. تفسیر قمی: ج ۲ ص ۲۶۶.

۲. وسائل الشیعه (آل البیت): ج ۶ ص ۱۶۸.

۳. کافی: ج ۲ ص ۶۰۵.

رسول خدا ﷺ فرموده است: «... پس هرگاه فتنه‌ها همچون پاره‌های شب ظلمت افزا شما را فراگرفت و به شبهه انداخت بر شما باد مصاحبت با قرآن؛ چراکه شفاعت‌گری است پذیرفته‌شده، و شکایت‌کننده‌ای است تصدیق‌شده. هرکه او را در پیش رویش قرار دهد او را به‌سوی بهشت خواهد کشاند، و هرکه او را در پشت خود قرار دهد او را به‌سوی آتش به پیش خواهد راند. قرآن یگانه راهنماست که به بهترین راه هدایت می‌کند، و کتابی است که در آن تفصیل و توضیح و تحصیل موجود است. سخن نهایی است که با شوخی همراه نیست. ظاهری دارد و باطنی؛ پس ظاهرش حکم و باطنش علم است، ظاهرش بسیار جذاب و دل‌ربا و باطنش ناپیدا است. قرآن ستاره‌هایی دارد [شخصیت‌هایی تابناک]، و ستاره‌هایش نیز ستارگانی. شگفتی‌هایش به شماره نیاید، و عجایبش کهنه نگردد؛ در آن چراغ‌های هدایت و روشنی‌بخش حکمت قرار دارد؛ و [قرآن] راهنمایی برای شناخت حقیقت است برای آن کس که صفت [قرآن] را بشناسد؛ پس باید هر محققى دیده‌اش را به گردش درآورد و نگاه دقیقش را به نهایت صفت قرآن برساند تا از هلاکت نجات یابد، و از گرفتاری رها شود؛ چراکه تفکر در قرآن موجب حیات دل بیناست، همان طور که شخص در تاریکی‌ها با استمداد از نور گام برمی‌دارد؛ پس بر شما باد التزام به رهایی نیکو، و چشم‌انتظاری اندک.»^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «بدانید این قرآن، نصیحت‌کننده‌ای است که فریب نمی‌دهد، و هدایت‌گری است که گمراه نمی‌کند، و گوینده‌ای است که دروغ نمی‌گوید. هیچ‌کس با این قرآن ننشست مگر اینکه با افزایشی یا کاهشى از نزد آن برخاست: افزایش در هدایت، یا کاهش در کوری و گمراهی. آگاه باشید کسی با داشتن قرآن نیازی ندارد، و بدون قرآن بی‌نیاز نخواهد بود. پس درمان خود را از قرآن بخواهید و در سختی‌ها از قرآن یاری بطلبید که در قرآن درمان بزرگ‌ترین بیماری‌ها یعنی کفر و نفاق و سرکشی و گمراهی است. پس به‌وسیله قرآن خواسته‌های خود را از خدا بخواهید، و با دوستی قرآن به خدا روی

آورید، و به وسیله قرآن از خلق خدا چیزی نخواهید؛ زیرا وسیله‌ای بهتر از قرآن برای تقرب بندگان به خدا وجود ندارد. آگاه باشید شفاعت قرآن پذیرفته، و سخنش تصدیق می‌گردد. آن کس که قرآن در قیامت شفاعتش کند بخشوده می‌شود، و آن کس که قرآن از او شکایت کند محکوم است. در روز قیامت ندادنده‌ای بانگ می‌زند: «آگاه باشید امروز هر کس گرفتار بذری است که خود کاشته، و گرفتار عملی است که خود انجام داده، غیر از کاشته‌اش از قرآن.» پس شما در شمار عمل‌کنندگان به قرآن باشید، از قرآن پیروی کنید، با قرآن خدا را بشناسید، و خویشتن را با قرآن اندرز دهید، و رأی و نظر خود را در برابر قرآن متهم کنید، و خواسته‌های نفسانی خود را با قرآن نادرست بشمارید.»^۱

اگر قرآن کریم برای اثبات خودش و انتسابش و علو منزلتش و هدایت و رشدش به عاملی خارجی نیازمند بود دیگر عزیز نبود، و دیگر آن بی‌نیازی نمی‌شد که هنگام حقارت و نیازمندی و سرگردانی و فتنه‌ها، از بزرگی و بی‌نیازی و هدایت و رشدش استفاده شود؛ و به قول معروف «فاقد چیزی نمی‌تواند آن چیز را ببخشد».

از جمله عجایب این قرآن مجید این است که حتی یک آیه از آن کافی است تا عاملی برای کفایت انسان و بی‌نیازی‌اش از همه مردم زمین شود؛ همان طور که در روایت زیر آمده است:

از حسین بن احمد منقری نقل شده است، گفت: از ابوبراهیم علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «هر کسی از شرق تا غرب به آیه‌ای از قرآن طلب کفایت کند اگر با یقین باشد کفایت می‌شود.»^۲

در قرآن تمام احتیاط‌های لازم، و کفایت مسائل دنیا و آخرت وجود دارد؛ همان طور که از

۱. نهج البلاغه، تحقیق: صبحی صالح: ص ۲۵۲.

۲. کافی: ج ۲ ص ۶۲۳.

۴۰۲ مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - ارزش ذاتی متن دینی

اصبغ بن نباته، از امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است، که فرمود: «سوگند به خدایی که محمد (صلی الله علیه و آله) را به حق برانگیخت و اهل بیته را کرامت داد، هر چیزی را که بخواهید از سوختن یا غرق شدن حفظ شود و از سرقت و خفگی در امان باشد یا اگر بخواهید حیوانی از شما تلف نشود یا بنده‌ای گم نشود و نگریزد، حرز آن در کتاب خدا هست. پس هرکس می‌خواهد آن را بداند از من بپرسد...»^۱

پس قرآن: «گوینده‌ای است که زبانش لال نمی‌شود، و خانه‌ای است که ستون‌هایش ویران نمی‌شود، و عزتمندی است که یاورانش شکست نمی‌خورند.»^۲ و قرآن: «عصمت است برای تمسک‌جوینده، و نجات است برای آویخته به آن؛ به طوری که کج نمی‌شود و استوار می‌کند، و منحرف نمی‌شود تا شاخه‌شاخه کند، و با بسیاری پاسخ‌ها ملول نمی‌شود. کسی که قرآن در زبانش باشد تصدیق شود، و کسی که به آن عمل کند [به حق] پیوسته است.»^۳ و قرآن: «کتاب خداست که به واسطه‌اش می‌بینید، و با آن سخن می‌گویید، و با آن می‌شنوید؛ و برخی از آن با برخی دیگرش سخن می‌گوید، و برخی از آن بر برخی دیگرش گواهی می‌دهد. درباره خدا هیچ تناقضی ندارد، و یار و مُصاحب خود را به مخالفت با خدا وانمی‌دارد.»^۴

کتابی این چنین عزتمند برایش کافی است که همه به آن نیازمند باشند، در حالی که خودش به هیچ‌کسی نیازمند نباشد؛ همان طور که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ (و به راستی آن کتابی است ارجمند. * که نه از پیش روی آن و نه از پشت سرش باطل به‌سویش نمی‌آید؛ و حیی است از حکیمی ستوده).

۱. کافی: ج ۲ ص ۶۲۴.

۲. نهج البلاغه (تحقیق صالح): ص ۱۹۱.

۳. مستدرک نهج البلاغه، شیخ هادی کاشف الغطاء، انتشارات کتابخانه اندلس، بیروت - لبنان: ص ۵۶.

۴. نهج البلاغه (تحقیق صالح): ص ۱۹۲.

متن نهم:

سخن خداوند متعال: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۱ (آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند).

به این معنا که اگر از مخلوقی با علم و فهم و ادراک محدود صادر شده بود قطعاً در آن نقصانی یافت می‌شد؛ از جمله تعارضات و تناقضات و آشفتگی و دیگر اشکالات کلامی؛ زیرا کلام، سطح و بزرگی گوینده‌اش را می‌رساند، و با توجه به مقدار استحکام علمی و فکری گوینده، از دقت کلام و استحکام و انسجام برخوردار خواهد بود؛ و از آنجا که مخلوقات هر قدر هم به کمال دست یابند باز هم جان‌هایشان در نقصان و کمبود پیچیده شده است هر قدر هم این کمبود اندک بوده باشد. پس گفته‌های مخلوقات به دلیل محال بودن صدور کامل از ناقص-همچنان در سطحی از اختلافات و نقصان باقی می‌ماند. پس وقتی ما کلامی را به‌طور کامل خالی از هرگونه نقصان و اختلافی می‌بینیم، قطعاً و یقیناً فراتر از سطح مخلوقات خواهد بود، و هرآنچه فراتر از سطح مخلوقات باشد قطعاً سخن خالق است؛ پس این آیه مبارک ما را به راهی قطعی برای بازشناسی کلام خداوند متعال از سخن دیگر مخلوقات هدایت می‌کند؛ یعنی تفکر و تدبّر در خود سخن خداوند متعال؛ چراکه قرآن کریم یک دایرة‌المعارف فکری معرفتی کاملاً منسجم است؛ به طوری که هیچ‌کدام از اجزا یا ابعادش اختلاف یا تناقضی ندارند؛ به‌رغم اینکه به بخش‌های مختلف زندگی انسانی و متعلقات آن-اعم از عالم امکان و تکالیف پیچیده و فقهی و اخلاقی و.... برای هر زمانی و هر مکانی پرداخته است. اضافه می‌کنم مخاطب قرآن، فطرت انسانی است و قرآن بر باطن انسانی تسلط دارد. تمامی این‌ها و شواهد دیگر راهنمایی است که بر در گوش عَقلا می‌کوبد و دل‌ها را وامی‌دارد اعتراف کنند

به اینکه قرآن، کلام خالقِ کاملِ مطلق است و اگر سخن مخلوق بود قطعاً میان اجزا و قسمت‌هایش اختلافاتی وجود می‌داشت.

خداوند (جل جلاله) ما را با این فرمایش خود: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾ (آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟) به تفکر و اندیشه در قرآن کریم فرامی‌خواند؛ و سپس می‌فرماید: ﴿وَلَوْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۱ (و اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند)؛ و این دلیل روشنی است برای اینکه سخن خداوند متعال، ارزش و هویت خود را در میان اجزای خودش حمل می‌کند، و فقط تفکر و تدبر در آن، برای دانستن اینکه سخن آفریننده است نه آفریده کفایت می‌کند، تا آن را از نقصان و کمبود و اختلافات و تناقضات مبرّاً بدانیم؛ یعنی از خصیصه‌ای که گفته‌های آفریدگان خالی از آن نیست، هرکس به فراخور حال خودش.

پس این آیه درصدد اشاره به ارزشی ذاتی است که متن دینی در خود دارد؛ ارزشی که برای هرکسی که دو چشم دارد نزدیک است از جوانبش به بیرون بجوشد. پس متون دینی همچون اجرامی نورانی هستند که فقط نگاه به آن‌ها کفایت می‌کند بگوییم نورانی هستند، و با اجرام تاریک، اختلافی ماهیتی دارند، و به هیچ شاهد و گواهی خارج از ذات خودشان نیاز ندارند تا نورانی بودن و روشنگری‌شان را ثابت کنند.

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در توصیف کتاب خداوند متعال نقل شده است، فرمود: «... و بیان هرچیز در قرآن است؛ و یادآور شده است اجزای این کتاب یکدیگر را تصدیق می‌کنند، و هیچ اختلافی در آن نیست. خداوند سبحان فرموده است: ﴿وَلَوْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ (و اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند). ظاهر قرآن رسا، و درونش عمیق است. عجایبش نابود نمی‌شود، و غرایبش تمامی ندارد؛ و تاریکی‌ها

جز با آن از بین نمی‌رود.»^۱

احمد بن حنبل در مسند خود آورده است: پیامبر ﷺ شنید گروهی [درباره قرآن] دچار اختلاف شده‌اند. فرمود: «پیشینیان شما فقط به این دلیل هلاک شدند که پاره‌ای از آیات کتاب خدا را با پاره‌ای دیگر به هم آمیختند، در حالی که کتاب خدا نازل شد تا پاره‌های مختلف آن یکدیگر را تصدیق کنند؛ پس قسمت‌هایی از قرآن را با قسمت‌های دیگر تکذیب نکنید. آنچه را از آن می‌دانید بیان کنید، و آنچه را از آن آگاهی ندارید به عالمش واگذارید.»^۲

متن دهم:

می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۳ (و چنان نیست که این قرآن از جانب غیر خدا به‌دروغ ساخته شده باشد؛ بلکه تصدیق‌کنندهٔ پیش از خود است، و توضیحی از کتاب است، که تردیدی نیست از پروردگار جهانیان است).

این آیهٔ مبارک از محال بودن صدور قرآن کریم از غیر خداوند متعال خبر می‌دهد؛ به‌دلیل رفیع بودن شأن و عالی بودن مقامش. قرآن در دسترس مخلوقات نیست تا صادرشده‌اش از آنان صحیح باشد. جایگاه قرآن کریم، از غیر خداوند متعال ممتنع‌الوجود است؛ چراکه اساساً فراتر از سطح مخلوقات است.

سید طباطبایی در تفسیر المیزان گفته است:

«حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ...﴾ (و چنان

۱. نهج البلاغه (تحقیق صالح): ص ۶۱.

۲. مسند احمد بن حنبل: ج ۲ ص ۱۸۵.

۳. یونس: ۳۷.

نیست که این قرآن از جانب غیر خدا به‌دروغ ساخته شده باشد... تا آخر آیه. پیش‌تر اشاره شد نفی صفت یا معنا، با نفی کون، نفی شأن و استعداد را می‌رساند، و این رساتر از نفی خود چیزی است. میان این گفته‌ها: «ما کان زید ليقوم: در شأن زید نیست که بایستد» و این گفته‌ها: «لم یقم او ما قام زید: زید نایستاده است» تفاوت وجود دارد؛ زیرا اولی دلالت دارد بر اینکه ایستادن در شأن زید نیست و او هیچ آمادگی و استعدادی برای این کار ندارد، ولی دومی [فقط] ایستادن را از او نفی کرده است [نه توانایی و استعداد ایستادن را]. در قرآن مسائل بسیاری از این دست هست؛ مثل این فرمایش حق تعالی: ﴿فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ﴾ (و پیش از آن نیز به آنچه تکذیب کردند ایمان نیاوردند) و می‌فرماید: ﴿مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾ (و تو نمی‌دانستی کتاب چیست و نه ایمان چیست) و ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ﴾ (و این خدا نبود که به آنان ستم کرد).

پس این فرمایش: ﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ...﴾ (و چنان نیست که این قرآن از جانب غیر خدا به‌دروغ ساخته شده باشد...) همان طور که گفته شد نفی شأنیت و موضوعیت افترا از قرآن است که رساتر از خود نفی فعلیت آن است؛ به این معنا که شأن این قرآن نیست و در صلاحیت آن نیست که افترا و دروغی باشد که غیر از خدا، آن را به خداوند سبحان افترا بسته باشد.^۱

محمد بن جریر طبری در جامع البیان گفته است:

«﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصَدِّقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (و چنان نیست که این قرآن از جانب غیر خدا به‌دروغ ساخته شده باشد؛ بلکه تصدیق‌کننده پیش از خود است، و توضیحی از کتاب است، که تردیدی نیست از پروردگار جهانیان است).

خداوند (که یادش بلند است) فرموده است: شایسته نیست این قرآن از جانب غیر خدا به‌دروغ ساخته شده باشد؛ یعنی می‌فرماید شایسته نیست هیچ‌کسی درباره آن به‌دروغ و ناروا

چیزی از غیر خدا بگوید... و بلکه این خبری از سوی خداوند (جل ثنائه) است؛ اینکه این قرآن از نزد اوست و به سوی بنده اش محمد فرستاده است؛ و تکذیب از سوی خداوند برای مشرکینی است که می گفتند این شعر و کهنات است، و کسانی که می گفتند محمد آن را از بعیش رومی آموخته است. خداوند (جل ثنائه) به آنان می فرماید: این قرآن چنان نیست که کسی بتواند آن را از شخص دیگری غیر از خدا جعل کند؛ زیرا چنین کاری در توان هیچ کدام از مخلوقات نیست.»^۱

این فرمایش حق تعالی: ﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (و چنان نیست که این قرآن از جانب غیر خدا به دروغ ساخته شده باشد) تأکیدی است بر اینکه صدور الفاظ قرآن کریم با معنایی که در خود دارند ناممکن است از غیر خداوند بوده باشد، صرف نظر از متصور شدن هرچیز دیگری خارج از متن قرآنی. پس «این قرآن» به خودی خود ممتنع الصدور از غیر کامل مطلق (یعنی غیر از خداوند متعال) است؛ و این بدون شک به طور کلی- به ارزش ذاتی متون دینی به خصوص قرآن کریم- دلالت می کند.

از موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده است: مردی از ابو عبد الله علیه السلام پرسید: چرا قرآن هر قدر هم گسترش یابد و مورد مطالعه قرار گیرد فقط به تازگی اش افزوده می شود؟ فرمود: «به این دلیل که خداوند آن را فقط برای یک زمان خاص و فقط برای مردمی خاص فرستاده است. قرآن برای هر زمانی جدید است، و برای هر قومی تا روز قیامت تر و تازه است.»^۲

چگونه کتابی می تواند چنین خصوصیتی داشته باشد، اگر از سوی خداوند (جل جلاله) صادر نشده باشد؟!

۱. جامع البیان، محمد بن جریر طبری: ج ۱۱ ص ۱۵۳.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۹۳.

خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿وَمَا نَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ * وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ * وَمَا يَسْتَبِيعُونَ﴾^۱
(و شیطان‌ها آن را فرود نیاورده‌اند * و آنان را نسزد، و نمی‌توانند).

متن یازدهم:

حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْنَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۲ (اگر این قرآن را بر کوهی فرومی‌فرستادیم یقیناً آن [کوه] را از بیم خدا فروتنی از هم‌پاشیده می‌دید؛ و این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم، باشد که بیندیشند).

این آیه مبارک از تأثیر دیگری - غیر از تأثیر روی موجودات هوشمند دارای درک متعارف مثل انس و جن - سخن می‌گوید؛ تأثیرگذاری روی جمادات سخت و محکمی همچون کوه‌ها که به‌عنوان مثالی برای سختی و محکمی آورده می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ﴾ (اگر این قرآن را بر کوهی فرومی‌فرستادیم). اثرگذاری قرآن بر کوه فقط در ترس خلاصه نمی‌شود، بلکه به متلاشی‌شدن و از هم‌پاشیدن نیز می‌رسد. ﴿لَرَأَيْنَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾ (یقیناً آن [کوه] را از بیم خدا فروتنی از هم‌پاشیده می‌دید) و این دلیلی است برای اینکه ارزش ذاتی متن قرآنی، از بلاغت و فصاحت و از ظواهر الفاظ بسیار فراتر می‌رود؛ تا آنجا که به تأثیرگذاری بر سخت‌ترین جمادات محکم - یعنی کوه‌ها - نیز می‌رسد؛ همان‌طور که در این آیه دیده شد، و همان‌طور که در آیه بعد دیده می‌شود: ﴿وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَةٌ بِهِ الْمَوْتَىٰ ...﴾^۳ (و اگر قرآنی بود که کوه‌ها با آن به حرکت درمی‌آمد یا زمین پاره‌پاره می‌گشت یا با آن با مردگان به سخن

۱. شعراء: ۲۱۰ و ۲۱۱.

۲. حشر: ۲۱.

۳. رعد: ۳۱.

درمی آمدند).

شریف رضی در «تلخیص البیان» گفته است:

«فرمایش خداوند سبحان: ﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْنَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾ (اگر این قرآن را بر کوهی فرومی فرستادیم یقیناً آن [کوه] را از بیم خدا فروتن از هم پاشیده می دیدی). این سخن بر سبیل مجاز است و به این معناست که اگر کوه از جمله چیزهایی بود که قرآن را درک می کرد و بیان را می دانست با وجود محکم بودن اجزایش و سخت بودن کرانه هایش- با شنیدن آن ترسان می شد، و از بزرگی شانش پاره پاره می شد؛ پس انسان شایسته تر از کوه است که چنین شود، اگر متوجه مصیبت هایش باشد و از عیوب خود آگاه باشد.»^۱

محمد بن جریر طبری در «جامع البیان» گفته است:

«حق تعالی می فرماید: ﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْنَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾ (اگر این قرآن را بر کوهی فرومی فرستادیم یقیناً آن [کوه] را از بیم خدا فروتن از هم پاشیده می دیدی). خداوند (جل ثنائه) می فرماید: اگر این قرآن را بر کوهی - که یک صخره است- فرومی فرستادیم قطعاً -ای محمد- آن را ترسان می دیدی. می فرماید: دلیل و خاشع و متلاشی از ترس خدا، به رغم سفت و سخت بودنش، به خاطر ترس از اینکه مبدا حق واجب خداوند بر خودش را در بزرگداشت قرآن به جا نیاورد؛ ولی بر فرزند آدم نازل شد در حالی که در حقش و درباره اش کوتاهی می کند، و از عبرت ها و تذکرات روی گردان است. گویی آن ها را نشنیده است و گویی در گوشش سنگینی است.»^۲

۱. تلخیص البیان فی مجازات القرآن، شریف رضی ابوالحسن محمد بن حسین بن موسی موسوی بغدادی (ت ۴۰۶ق)، تحقیق و مقدمه و فهرست: محمد عبدالغنی حسن، چاپ اول، ۱۳۷۴ق/ ۱۹۵۵م، دار احیاء الکتب العربیة - قاهره: ص ۳۳.

۲. جامع البیان: ج ۲۸ ص ۶۸.

شیخ طوسی در «تبیان» گفته است:

«خداوند متعال در بزرگداشت شأن قرآنی که بر او نازل کرد، و بالا بردن عظمت مقام و منزلتش می‌فرماید اگر قرآن را بر کوهی فرمی‌فرستادیم قطعاً آن کوه را ترسان می‌دید. این یک تمثیل است و تقدیراً یعنی هر کوهی با وجود سختی و طبیعت محکم و بزرگی جسمش - اگر قرآن بر آن فرو فرستاده می‌شد و آن را درک می‌کرد، به خاطر منزلت قرآن ترسان می‌شد، و به خاطر بزرگداشت منزلت قرآن از ترس پاره‌پاره می‌شد. حال اگر انسان احکامی را که در آن هست درک کند به این وضعیت سزاوارتر است؛ به اینکه پس از انسجام از هم پاشیده شود...»^۱

مفسران برای سخنان فوق‌الذکر خود هیچ دلیلی ارائه نکرده‌اند؛ دلیلی برای اینکه سخن در این آیه مبارک به شکل مجاز و مثال گفته شده باشد؛ در حالی که قرآن کریم به تأثیرپذیری سنگ و ترسش از خداوند متعال تصریح کرده است: ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنْ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنْ مِنْهَا لَمَا يَشْقُقُ فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْمَاءَ وَإِنْ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾^۲ (سپس دل‌های شما بعد از آن سخت گردید، همچون سنگ، یا سخت‌تر از آن؛ زیرا از برخی سنگ‌ها، جوی‌هایی بیرون می‌زند، و پاره‌ای از آن‌ها می‌شکافد و آب از آن خارج می‌شود، و برخی از آن‌ها از بیم خدا فرومی‌ریزد؛ و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست).

همچنین خداوند متعال، آسمان‌ها و زمین را خطاب قرار داده و فرموده است: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾^۳ (سپس آهنگ [آفرینش] آسمان کرد، در حالی که دودی بود؛ پس به آن و به زمین فرمود:

۱. التبیان فی تفسیرالقرآن: ج ۹ ص ۵۷۲.

۲. بقره: ۷۴.

۳. فصلت: ۱۱.

«به اختیار یا اجبار، بیایید» و آن دو گفتند فرمان‌پذیر آمدیم).

و نیز خداوند متعال از سخن‌گفتن چشم‌ها و دست‌ها و پوست‌ها، و گواهی آن‌ها بر ضد صاحبانش برای گناهیانی که انجام داده‌اند خبر می‌دهد: ﴿حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَقَالُوا لَوْلَا جُئِدُوا بِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۱ (تا چون به آن رسند، گوششان و دیدگان‌شان و پوستشان به آنچه می‌کرده‌اند بر ضدشان گواهی دهند. * و به پوست خود می‌گویند «چرا بر ضد ما شهادت دادید؟» می‌گویند همان خدایی که هرچیزی را به زبان درآورده ما را گویا گردانیده است، و او نخستین بار شما را آفرید و به‌سوی او بازگردانده می‌شوند).

به‌رحال این فرمایش خداوند متعال: ﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾ (اگر این قرآن را بر کوهی فرومی‌فرستادیم یقیناً آن [کوه] را از بیم خدا فروتن از هم‌پاشیده می‌دید) به‌روشنی بر ارزش ذاتی متن دینی دلالت می‌کند؛ به‌طوری که حتی کوه‌ها، ارزش آیات خداوند متعال، و بزرگی آن‌ها، و بزرگی گوینده‌اش را درک می‌کنند، و حتی ترسان می‌شوند، و از شدت تأثیر‌پذیری از آن متلاشی می‌شوند.

صفار در بصائرالدرجات با سند خود از ابوالحسن اول علیه السلام آورده است که ایشان در حدیثی فرمود: «خداوند متعال در کتاب خود می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَةٍ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَلَّ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا﴾ (و اگر قرآنی بود که کوه‌ها با آن روان می‌شد، یا زمین با آن قطعه‌قطعه می‌گردید، یا مردگان با آن به سخن درمی‌آمدند، بلکه همه امور از آن خداست) و ما این قرآن را به ارث برده‌ایم. پس در آن مطالبی هست که کوه‌ها با آن

متلاشی می‌شوند، و شهرها با آن قطعه‌قطعه می‌شوند، و مردگان با آن زنده می‌شوند.»^۱

مبحث سوم: دلیل روایی

سنت پاک و مطهر نیز همچون قرآن کریم سرشار از متونی است که به ثبوت ارزش ذاتی متون دینی اشاره و دلالت می‌کنند و حتی شکل‌گیری و تحوّل سنت و سرآغاز پیدایش آن و نخستین نقطه شروع آن - در وهله اول - به ارزش ذاتی متون تکیه داشته که ادعا می‌شود سرآغاز آن به سنت نبوی منتسب است. در طول زندگی محمد نبی ﷺ یا در دوران پس از وفات ایشان ﷺ برای پذیرفتن احادیث، به چیزی که علم رجال یا علم جرح و تعدیل نامیده می‌شود تکیه نمی‌شد؛ چراکه چنین چیزی در آن زمان اساساً وجود نداشت؛ بلکه عمده تکیه بر موافقت احادیث با قرآن کریم و هسته آغازین سنت نبوی بود که مشهور بود و در آن زمان بر آن اتفاق نظر وجود داشت؛ هسته‌ای که شامل بیان و تفسیر قرآن کریم، و قاعده‌سازی برای برخی اصول عقیدتی مثل توحید و نبوت و امامت، و ستایش فضیلت و مقام برخی از شخصیت‌هایی بود که در حال حاضر و آینده امت اسلامی نقش اساسی ایفا می‌کردند؛ مثل مدح و ستایش فضیلت و مقام عترت پیامبر ﷺ؛ افرادی نظیر علی بن ابی‌طالب ﷺ و فاطمه زهرا ﷺ و حسنین ﷺ و ستایش فضیلت‌های برخی از صحابه مثل سلمان و عمار و ابوذر و مقداد بن اسود و خالد بن سعید اموی و برخی از همسرهای پیامبر ﷺ مثل خدیجه و ام‌سلمه و زینب بنت جحش (رضوان الله علیهم)؛ و این‌ها علاوه بر میراث اخلاقی و ادبی بود که از سیره پیامبر خدا محمد ﷺ مشهور و گسترده شده بود.

این همان سرمایه اولیه برای شناخت ارزش ذاتی سنت پاک و مطهر بود؛ البته با توجه به اینکه خود سنت حقیقی، روحانیت و نورانیت هماهنگ با فطرت سلیم زلال را در خود داشت و این همان بذر اولیه پیدایش سنت نبوی بود. نخستین مسلمانان وقتی روایاتی را از پیامبر ﷺ

می شنیدند آن‌ها را به محکم قرآن کریم یا به همان هسته آغازین حدیثی - که اندکی پیش به آن اشاره شد - عرضه می کردند؛ و از اینجا بود که احادیث و روایات زیاد و شاخه شاخه شدند تا به ده‌ها هزار رسیدند.

وقتی ابوبکر میراث فاطمه زهرا رضی الله عنها را با این استدلال که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده که فرموده است «ما ارثی به جای نمی گذاریم. آنچه بعد از خود می گذاریم صدقه است»^۱ منع کرد، آن تربیت شده وحی و رسالت و امایبها بر آن شد تا از طریق قرآن کریم، عدم صحت استدلال ابوبکر به این حدیث را بیان کند. ایشان در خطبه‌ای طولانی در مجلس مهاجرین و انصار فرمود:

«... ای ابن ابی قحافه، آیا در کتاب خدا چنین است که تو از پدرت ارث می‌بری و من از پدرم ارث نمی‌برم؟ به راستی چه سخن ناروایی گفتی! آیا به عمد کتاب خدا را رها کردید و آن را پشت سرتان انداختید؟ آنجا که می‌فرماید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ﴾ (وسلیمان از داوود ارث برد) و آنجا که خبر یحیی بن زکریا را نقل می‌کند می‌فرماید: ﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾ (پس از نزد خودت به من ولی و دوستی عطا کن * که از من ارث ببرد و از خاندان یعقوب ارث ببرد) و نیز می‌فرماید: ﴿وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ (و نزدیکان نسبت به یکدیگر در کتاب خدا سزاوارترند) و می‌فرماید: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْخَاتَا الْأُنثَيَيْنِ﴾ (خداوند شما را به فرزندانان وصیت می‌کند، که برای مرد مثل سهم

۱. بخاری در صحیح خود: ج ۴ ص ۴۲ با سندش از عروة بن زبیر آورده که عایشه به او خبر داده است: «فاطمه رضی الله عنها دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله از ابوبکر صدیق درخواست کرد میراثش را به او تحویل دهد؛ یعنی از فیئی که خداوند به رسول خدا صلی الله علیه و آله داده بود و آن حضرت باقی گذاشته بود. ابوبکر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ما ارثی به جا نمی‌گذاریم. آنچه باقی می‌گذاریم صدقه است.» فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین شد و از ابوبکر روی گردان شد، و روی گردانی‌اش تا زمان وفاتش ادامه داشت. او پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله شش ماه زندگی کرد.»

دو زن است) و می‌فرماید: ﴿إِنَّ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأَدْنَىٰ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ (اگر خیری به جای گذاشت برای فرزندان و نزدیکان به نیکی وصیت کند؛ این حقی است برعهده پرهیزگاران) و ادعا کردید من هیچ بهره‌ای ندارم و هیچ ارثی از پدرم نمی‌برم، و نزدیکی و قرابتی میان ما نیست!؟ آیا خداوند شما را با آیه‌ای مخصوص گردانیده است که [حکم] پدرم را از آن [قانون] خارج کرده است؟ یا شما می‌گویید [ما] اهل دو آیین [مختلف هستیم که از یکدیگر] ارث نمی‌برند؟ مگر من و پدرم اهل یک آیین نبوده‌ایم؟ یا تو از پدرم و پسرعمویم از خصوص و عموم قرآن آگاه‌ترید؟...»^۱

و هنگامی که عمر بن خطاب خطبه خواند و از بالا بردن مهریه زنان نهی کرد، زنی از قریش در برابرش برخاست و اشتباهش را برایش ثابت کرد و با فرمایش خداوند متعال علیه او استدلال کرد: ﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَأَنْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَنْتُمْ أَخَذْتُمْ بِهَتَانَا وَآئِمَّا مَبِينًا﴾^۲ (و اگر خواستید همسری [دیگر] را به جای همسر [پیشین خود] بستانید و به یکی از آنان مال فراوانی داده باشید چیزی از او پس مگیرید. آیا می‌خواهید آن را با بهتان و گناه آشکار بگیرید؟) و داستانش مشهور است.^۳

۱. احتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۱۳۱ تا ۱۴۴.

۲. نساء: ۲۰.

۳. روایت شده است عمر بن خطاب برای مردم خطبه خواند و خداوند متعال را ستایش کرد و او را ثنا نمود و گفت: «آگاه باشید، مهریه زنان را بالا نگیرید. اگر به من برسد کسی بیشتر از آنچه رسول خدا ﷺ داده است داده، یا بیشتر از آن به او داده شده، مقدار بیشتر از آن را جزو بیت‌المال قرار می‌دهم؛ و سپس پایین آمد. زنی از قریش متعرض او شد و گفت: ای امیرالمؤمنین، آیا سزاوارتر این است که کتاب خداوند متعال پیروی شود یا گفته تو؟ گفت: بلکه کتاب خدای متعال. چه شده؟ گفت: الآن مردم از نهی کردی که مهریه زنان را بالا نگیرند، در حالی که خداوند متعال در کتاب خود فرموده است: ﴿وَأَنْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا﴾ (و اگر به یکی از آن‌ها مال بسیار زیادی داده بودید هیچ چیزی را از او نگیرید). عمر رضی الله عنه دو یا سه مرتبه گفت: همه از عمر، دانانند. سپس به منبر بازگشت و به مردم گفت: من شما را منع کردم از اینکه مهریه زنان را بالا بگیرید. آگاه باشید! هرکس هر آنچه دوست دارد با مالش

امام رضا علیه السلام نظر کسانی را که با تکیه بر برخی احادیث دیدن خداوند را اثبات کرده‌اند با استدلال به این فرمایش خداوند: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۱ (چشم‌ها او را در نمی‌یابند، و او چشم‌ها را در می‌یابد؛ و او لطیف و خبیر است) - با توجه به عدم امکان دیدن خداوند با چشم سر - رد کرده است.^۲

امام باقر علیه السلام روایتی را که حسن بصری آورده بود و می‌گفت «کسانی که علم را کتمان می‌کنند بوی شکمشان اهل آتش را اذیت می‌کند» با استدلال به داستان مؤمن آل فرعون که ایمانش را کتمان می‌کرد و در قرآن کریم آمده است رد کرده است؛ همچنین اینکه علم تا زمان بعثت پیامبر خدا نوح علیه السلام پنهان بود.^۳

انجام دهد.» سنن الکبری، بیهقی: ج ۷ ص ۲۳۳؛ و هیثمی مثل آن را در مجمع الزوائد: ج ۴ ص ۲۸۳ و ۲۸۴ نقل کرده و درباره‌اش گفته است: «ابویعلی در الکبیر آن را روایت کرده، و مجالد بن سعید در آن است، و در وی ضعف است ولی توثیق شده است.» و همانند آن را به شکل مختصر در المصنف، عبدالرزاق صنعانی: ج ۶ ص ۱۸۰ شماره ۱۰۴۲۰، و مانند آن در تخریج الاحادیث و الآثار، عبدالله بن یوسف بن محمد زیلعی (ت ۷۶۲)، تحقیق: عبدالله بن عبدالرحمان سعد، چاپ اول ۱۴۱۴ق، چاپخانه: ریاض - دار ابن خزیمه، ناشر: دار ابن خزیمه: ج ۱ ص ۲۹۶ و ۲۹۷ آورده و درباره‌اش گفته است: «سندش قوی است.» و در تذکره الموضوعات، الفتنی: ص ۱۳۲ و ۱۳۳ آورده و درباره‌اش گفته است: «سندش قوی است.» و همانند آن در تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۴۷۸ آمده و درباره‌اش گفته است: «سندش خوب و قوی است.»

۱. انعام: ۱۰۳.

۲. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۳۷۳. اشعث بن حاتم گفت: ذوالریاستین گفت: به ابوالحسن رضا علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، به من از مسئله رویت که مردم در آن اختلاف دارند خبر بدهید؛ عده‌ای می‌گویند: دیده نمی‌شود. ایشان فرمود: «ای ابوالعباس، کسی که خدا را برخلاف آنچه خودش توصیف کرده است توصیف کند به راستی بزرگ‌ترین افترا را به خدا نسبت داده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ (چشم‌ها او را در نمی‌یابند، و او چشم‌ها را در می‌یابد؛ و او لطیف و خبیر است). منظور از چشم‌ها در اینجا همان چشم سر نیست؛ بلکه چشم‌هایی است که در دل قرار دارند، و اوها هم بر آن‌ها واقع نمی‌شود، و چگونگی او را در نمی‌یابند.»

۳. مسند احمد: ج ۲ ص ۴۹۹، با سندش از ابوهریره، از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است، فرمود: «کسی که علمی را که آموخته است کتمان کند در روز قیامت در حالی که لگامی از آتش زده است می‌آید.»

روایت شده است عایشه دختر ابوبکر، وقتی روایت عمر بن خطاب و پسرش عبدالله، از رسول الله ﷺ برایش نقل شد که می‌گفت میت با گریه خانواده‌اش برایش معذب می‌شود با استدلال به فرمایش خداوند متعال: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ (هیچ‌کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد) صحت این حدیث را رد کرد. این ماجرا در صحیحین روایت شده است.^۱

شیخ کلینی در کافی: ج ۱ ص ۵۱ با سند خود از عبدالله بن سلیمان آورده است، گفت: شنیدم مردی از اهل بصره - که به او عثمان اعمی می‌گفتند- نزد ابوجعفر علیه السلام بود و می‌گفت: «حسن بصری ادعا می‌کند کسانی که علم را کتمان می‌کنند بوی شکشان اهل آتش را اذیت می‌کند.» ابوجعفر علیه السلام فرمود: «پس مؤمن آل فرعون به هلاکت رسیده است! علم تا وقتی نوح علیه السلام برانگیخته شد مکتوم بود. حسن هر قدر هم به چپ و راست برود، به خدا سوگند علم را فقط اینجا می‌باید.»

بصائر الدرجات، صفار: ص ۳۰. محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از حسین بن عثمان، از یحیی بن حلبی، از پدرش، از ابوجعفر علیه السلام به ما گفت که ایشان فرمود: مردی گفت (و من نزدش بودم): حسن بصری روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: کسی که علمی را کتمان کند در روز قیامت او را در حالی که لگامی از آتش دارد می‌آورند. فرمود: «دروغ می‌گوید. وای بر او. پس این سخن خداوند متعال چیست؟ ﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ﴾ (مردی مؤمن از آل فرعون که ایمانش را کتمان می‌کرد گفت: آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید پروردگارم الله است؟) سپس ابوجعفر علیه السلام صدایش را بلند کرد و فرمود: «هر جا که می‌خواهند بروند؛ اما به خدا سوگند، علم را فقط اینجا می‌بایند.» سپس لحظه‌ای سکوت کرد. پس از آن ابوجعفر فرمود: «نزد آل محمد.»

۱. بخاری در صحیح خود با سندش از عبدالله بن عبیدالله بن ابی‌ملیکه آورده است، گفت: «... عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) به عمرو بن عثمان گفت: آیا از گریه و عزاداری منع نمی‌کنی؟ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است میت با گریه خانواده‌اش برایش عذاب می‌بیند. ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت: عمر برخی از این مطالب را از ایشان نقل کرده بود. سپس گفت: ... وقتی عمر مجروح شد صهیب وارد شد در حالی که گریان بود و می‌گفت: وای برادرم، وای همراهم! عمر گفت: ای صهیب، آیا برای من گریه می‌کنی، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است میت با گریه خانواده‌اش برایش معذب می‌شود؟! ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت: وقتی عمر وفات کرد، این را برای عایشه (رضی الله عنها) بیان کردم. گفت: خدا عمر را بیامرزد. به خدا سوگند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این را که خداوند مؤمن را به خاطر گریه‌اش برای خانواده‌اش عذاب می‌کند بیان نفرموده است؛ ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: خداوند کافر را به خاطر گریه خانواده‌اش برایش عذاب می‌کند؛ و گفت: قرآن برایتان کافی است: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ (هیچ‌کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد) ...»

عمر بن خطاب تصمیم گرفته بود زن دیوانه‌ای را که زنا کرده بود سنگسار کند. امیرالمؤمنین علیه السلام به او اعتراض کرد و او را از سنگسار کردن وی بازداشت و به این سنت مشهور استدلال کرد: «قلم از سه نفر برداشته شده است: از دیوانه تا وقتی که عاقل شود، از خوابیده تا وقتی که بیدار شود، و از کودک تا وقتی که عاقل شود» و این ماجرا در منابع حدیثی معتبر، مشهور است.^۱

همچنین عمر بن خطاب در روزگار خلافت خود به ترک نماز برای کسی که آب نیافته است، فتوا داد؛ ولی عمار بن یاسر به او اعتراض کرد و برای او با این سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله استدلال آورد که کسی که آبی ندارد به جای وضو می‌تواند تیمم کند.^۲

۱. ابوداود در سنن خود با سند صحیح از ابن عباس آورده است، گفت: «زن دیوانه‌ای را که زنا کرده بود به حضور عمر آوردند. او با مردم در این خصوص مشورت کرد و دستور داد سنگسار شود. علی بن ابی طالب (رضوان الله علیه) که از کنار آن زن عبور می‌کرد فرمود: این زن را چه شده است؟ عرض کردند: زن دیوانه‌ای از بنی فلان است که زنا کرده، و عمر دستور داده است سنگسار شود. گفت: او را بازگردانید. سپس نزد عمر رفت و گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا نمی‌دانی قلم از سه نفر برداشته شده است؟ از دیوانه تا وقتی که عاقل شود، از خوابیده تا وقت که بیدار شود، از کودک تا وقتی که عاقل شود! عرض کرد: بله. فرمود: پس چرا این زن سنگسار می‌شود؟ گفت: چیزی نیست. فرمود: پس او را بازگردان. گفت: او را بازگردانید؛ و شروع کرد به تکبیر گفتن.» (سنن ابوداود، ابن اشعث سجستانی: ج ۲ ص ۳۳۹ ح ۴۳۹۹؛ صحیح سنن ابوداود، آلبانی: ج ۳ ص ۵۵ شماره ۴۳۹۹، و درباره‌اش گفته است: «صحیح است.» این داستان با الفاظ نزدیک به روایتی که تقدیم شد در منابع بسیار و با طرقی صحیح روایت شده است که در اینجا با بیان آن‌ها قصد طولانی کردن مطلب را ندارم؛ چرا که فقط همین یک روایت صحیح ابوداود کفایت می‌کند. صحیح بخاری: ج ۸ ص ۱۵۷؛ صحیح مسلم: ج ۶ ص ۱۷۹.

۲. مسلم در صحیح خود با سندش از سعید بن عبدالرحمان بن ابزی، از پدرش آورده است، گفت: «مردی نزد عمر آمد و گفت: من جنب شدم و آب نیافته‌ام. گفت: نماز نخوان. عمار گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا یادت نمی‌آید من و تو در جنگی بودیم و آب نیافتیم. تو نماز نخواندی، ولی من در خاک غلطیدم و نماز خواندم و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همین برایت کفایت می‌کند که دست‌هایت را به زمین بزنی، سپس فوت کنی، سپس با آن، صورتت و دو کف دستت را مسح کنی. عمر گفت: ای عمار! تقوای الهی پیشه کن. گفت: اگر تو می‌خواهی من آن را برای کسی نقل نمی‌کنم.» تخریج و تصحیح این واقعه گفته شد.

این وقایع و اتفاقات بسیار دیگر، به روشنی دلالت می‌کنند به پیدایش و پایه‌گذاری سنت نبوی که براساس روش ارزش ذاتی متون شرعی بنا نهاده شده، و به اینکه عوامل پیدایش و گسترش و تکامل سیستم شرعی، عوامل ذاتی درونی هستند، بدون اینکه هیچ عامل بیرونی بیگانه، دخالتی داشته باشد؛ بنابراین پس از اینکه پیامبر خدا محمد ﷺ آجرهای اولیه دین حنیف را در جای خودشان قرار داد «ساختمان دین حنیف» هر آجر دیگری را که از جنس و ماهیت خودش نباشد نمی‌پذیرد. این سیستمی است بسیار دقیق که هر آنچه ظاهر و رونق آن را وارونه و منحرف می‌کند و روشنی و زیبایی‌اش را کدر می‌سازد از خود می‌راند و طرد می‌کند، و با هر آنچه از جنس و ماهیت خودش است انسجام و هماهنگی دارد.

حتی تمام یا بیش‌تر احکام صادرشدهٔ رجالی‌ها برای راویان، براساس ارزش و ماهیت روایاتشان بوده است؛ یعنی با ارزیابی آن‌ها براساس استواری و سلامت روایات، به استواری و وثاقت صاحبانشان حکم می‌کنند، و هنگام بروز آشفتگی در روایات و مخالفتشان با محکم قرآن و سنت ثابت‌شده و ... به ناشناخته‌بودن و اضطراب و ضعف و نرمش روایاتشان حکم می‌کنند؛ و بر همین پایه و اساس بوده است که هم علم رجال سنی و هم شیعی شکل گرفت و توسعه یافت؛ اما پس از آن، این اصل و مبدأ به کنار نهاده شد؛ یعنی اصل ارزش ذاتی متون؛ گویی اصلاً چیز قابل‌ذکری نبوده است! بنابراین واقعیت آن است که تمام شئون دین به ارزش ذاتی متون شرعی بازمی‌گردد، و اصل استدلال به قرآن کریم و کتاب‌های آسمانی به ارزش ذاتی سخن الهی بازمی‌گردد و بر این مفهوم متمرکز است. به همین ترتیب پیدایش و پایه‌گذاری سنت نیز بر ارزش ذاتی روایات و انسجام آن با بذر اولیه دین الهی استوار بوده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَوْ كَانِ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ (و اگر از نزد غیر خدا بود قطعاً اختلافات بسیاری در آن می‌یافتند). بنابراین حتی آنچه ادعا شده است که میزان و معیاری برای تعامل با احادیث است (یعنی علم رجال) براساس اصل و مبدأ ارزش ذاتی متون و در آغوش این اصل متولد شده و پرورش یافته است.

متون روایی که بر ارزش ذاتی متون دینی دلالت دارند واقعاً بسیار هستند، که بنده فقط به

برخی از آن‌ها بسنده می‌کنم:

متن اول:

شیخ کلینی با سند خود از ابو عبدالله علیه السلام آورده است، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بر هر حقی حقیقتی، و بر هر درستی‌ای نوری است؛ پس آنچه را موافق کتاب خدا باشد بگیرید و آنچه را مخالف کتاب خدا باشد رها کنید.»^۱

بر خردمند پوشیده نیست که این حدیث دقیقاً همان نکته‌ای را بیان می‌فرماید که ما درباره‌اش بحث می‌کنیم؛ یعنی ارزش ذاتی متن دینی. «بر هر حقی، حقیقتی است» به این معناست که هر حق و رشد و هدایتی، حقیقت و جوهره و اصل و اساسی دارد که به آن بازمی‌گردد و بر آن تمرکز دارد؛ در نتیجه حق، همچون تجلی و ظهوری برای حقیقت است. حال اگر شبهات گردش باشند و معضلات آن را در خود بیچند، جوهره و مغز حقیقت، حصن و پناهگاهش خواهد بود؛ زیرا آنچه اصل و اساسی ندارد بی‌تردید نابود می‌شود. در نتیجه حقیقت حق، شاهد و گواه راستین برای پیوستن فرزندش به آن است و نشان می‌دهد یکی از شاخه‌هایش بوده است.

«و بر هر درستی‌ای نوری است» یعنی هر راستی و درستی، نور و راهنما و دلیلی دارد که آن را آشکار می‌کند و به حقانیت و صحت آن گواهی می‌دهد و آن را روشن می‌سازد، درست مثل درخشش گوهرهای گران‌قیمت که بر ارزش و معدن آن دلالت می‌کند؛ به‌خصوص برای افراد خبره و متخصص. از رضا علیه السلام نقل شده است، فرمود: «با هر سخنی از ما، حقیقتی است و نوری بر آن است. هر آنچه حقیقتی به‌مراهش نباشد و نوری بر آن نباشد سخن شیطان

فیض کاشانی در توضیح این حدیث کافی گفته است:

«... "حقیقت" به معنای اصل ثابت و تکیه‌گاه مستحکمی است که می‌توان از آن واقعیتش را فهمید. "نور" یعنی برهان و دلیلی واضح که به واسطه‌اش مشخص می‌شود و از آن آشکار می‌شود که راست و درست بوده است. "قرآن" اصلی هر حدیث حق و برهان هر سخن راستین و تکیه‌گاه هر چیزی است، و علمی است برای هر کسی که به قدر فهم و آگاهی خود از آن درک می‌کند.»^۲

محمد بن حیدر نائینی در شرح خود برای این روایت گفته است:

«می‌فرماید: "بر هر حقی، حقیقتی است." یعنی برای هر ثابتی در یک مسئله از امور دینی و دیگر مسائل و منظور، مسائل دینی است. چیزی است که فرجامش به سوی آن است؛ یعنی ثبوت و بیانش به آن منتهی می‌شود.

و این فرمایش: "و بر هر درستی‌ای، نوری است." یعنی برای هر اعتقاد و باوری که مطابق با واقعیت باشد روشن‌کننده و بیان‌کننده‌ای هست که به سویش هدایت می‌کند.»^۳

علامه مجلسی در شرح روایت امیرالمؤمنین علیه السلام گفته است:

«حقیقت، ماهیت چیزی است که به واسطه‌اش، آن چیز به وجود می‌آید. منظور از حقیقت در اینجا، آن علت واقعی است که به واسطه‌اش آن چیز محقق می‌شود؛ مثل حکم و فرمان خداوند متعال در احکام شرعی، و مانند تحقق در امری به خصوص از احکام خبری که مجازاً بر آن اطلاق شده است. نور: دلیل و برهانی است که به واسطه‌اش حقیقت چیزها آشکار می‌شود. مقصود این است که خداوند متعال برای هر چیزی، دلیل و برهانی در کتاب

۱. بحارالانوار: ج ۲ ص ۲۴۹ و ۲۵۰.

۲. وافی: ج ۱ ص ۲۹۵.

۳. الحاشیة علی اصول الکافی، محمد بن حیدر نائینی: شرح ص ۲۳۰.

و سنت پیامبر خود ﷺ قرار داده است؛ و در نتیجه واجب است اخبار را به کتاب خدا عرضه کنیم.»^۱

همچنین علامه مجلسی در شرح روایت امیرالمؤمنین علیه السلام گفته است:

«... و به طور خلاصه حق در هر چیز به منزله پوست، و حقیقت به منزله هسته و مغز است. فرموده است "بر هر حقی" و نفرمود "برای هر حقی"؛ به دلیل خاطر نشان کردن این نکته که حقیقت هر چیزی بالاتر از حق آن و مسلط بر آن است؛ چراکه مقصود و همسان آن است. فرموده است: بر هر درستی ای نوری است؛ راستی و درستی ضد اشتباه و نادرستی است؛ یعنی بر هر راستی - چه قوی، چه فعلی و چه اعتقادی - برهانی است که آن را محقق می‌کند و دلیلی است که آن را تصدیق می‌کند؛ و به این دلیل نور نامیده شده است که عامل آشکار شدنش بوده است.»^۲

در ادامه روایاتی از امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوعبدالله علیه السلام آمده‌اند که به حقیقت و مضمون حدیث پیش گفته رسول خدا ﷺ بیشتر تأکید می‌کنند:

از ابوجعفر، از پدرش، از علی علیه السلام نقل شده است، فرمود: «توقف در شبهه بهتر از افتادن در چاه هلاکت است، و اگر حدیثی را که به درستی برایت روایت نشده واگذاری، بهتر از آن است که حساب نکرده آن را روایت کنی. بر هر حقی حقیقتی، و بر هر درستی ای نوری است؛ پس آنچه را موافق کتاب خدا باشد بگیرد و آنچه را مخالف کتاب خدا باشد رها کنی.»^۳

از جمیل بن دراج، از ابوعبدالله علیه السلام نقل شده است، فرمود: «توقف در شبهه بهتر از افتادن در چاه هلاکت است. به راستی بر هر حقی حقیقتی، و بر هر درستی ای نوری است؛ پس آنچه

۱. بحارالانوار: ج ۲ ص ۲۲۷.

۲. مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول: ج ۷ ص ۳۳۸.

۳. تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۸.

را موافق کتاب خدا باشد بگیرید و آنچه را مخالف کتاب خدا باشد رها کنید.»^۱

از مفضل بن عمر نقل شده است، گفت: ابوعبدالله علیه السلام فرمود: «خبری که درکش کنی بهتر از ده خبر است که [فقط] روایتش کنی. هر حقی، حقیقتی دارد، و هر درستی‌ای، نوری. سپس فرمود: به خدا سوگند، ما هیچ‌کدام از شیعیان خود را فقیه نمی‌دانیم مگر اینکه [خبر] اشتباهی به او گفته شود و او متوجه آن اشتباه شود...»^۲

متن دوم:

کافی: علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از ابن‌اذینه، از ابوعبدالله علیه السلام روایت کرده است، فرمود: «به‌راستی خداوند عزوجل مردمی را برای حق آفرید، و چون بایی از حق بر آن‌ها گذر کند دل‌هایشان آن را می‌پذیرد حتی اگر آن را نشناسند، و هرگاه بایی از باطل بر آن‌ها گذر کند دل‌هایشان آن را نمی‌پذیرد حتی اگر آن را نشناسند؛ و مردمی را برای غیر حق آفریده است، و چون بایی از حق بر آن‌ها بگذرد دل‌هایشان آن را نمی‌پذیرد حتی اگر آن را نشناسند، و هرگاه بایی از باطل بر آن‌ها بگذرد دل‌هایشان آن را می‌پذیرد حتی اگر آن را نشناسند.»^۳

هرچند این روایت درباره بیان حال اولیا و پرهیزگاران، و شدت بصیرت و نورانیت و درون و دل‌هایشان است، ولی همچنین به‌روشنی دلالت دارد بر اینکه حق و هدایت از مزایایی ذاتی برخوردارند که وضعیت صاحبش را منعکس می‌کند و با دل‌های صافی که بر محبت خیر و جاذبه و کشش به‌سوی آن آفریده شده‌اند هم‌آواست؛ و به قول معروف: آنچه شبیه چیزی است به‌سویش جذب می‌شود.

۱. وسائل الشیعه (آل‌البیت): ج ۲۷ ص ۱۱۹ شماره ۳۳۳۶۸.

۲. الغیبة النعمانی: ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

۳. کافی: ج ۲ ص ۲۱۴.

صفا و نورانیت دل‌ها برای شناخت باب‌های حق کافی نخواهد بود اگر «خود حق» از نور و روشنایی - که بر دل‌ها و سینه‌ها بتاباند و در آن‌ها نفوذ کند - برخوردار نبوده باشد - حتی اگر پیش‌تر آن را نشاناسند: «به‌راستی خداوند عزوجل مردمی را برای حق آفرید، و چون بایی از حق بر آن‌ها گذر کند دل‌هایشان آن را می‌پذیرد حتی اگر آن را نشاناسند.» این قید فرمایش ایشان علیه السلام: «حتی اگر آن را نشاناسند» دلیل بر این نکته است که حق، ارزشی ذاتی دارد که از مغز و مرکز خودش سرچشمه می‌گیرد. اگر حق، در درون خودش منبعی برای تابش و نورافشانی نداشت به‌طوری که شناختش به چیزی قبل از خودش نیازمند بود در این صورت قلب‌ها چگونه می‌توانستند قبل از شناخت حق آن را بشناسند؟ بلکه حق هرکجا باشد و هرجا فرود بیاید هویت خود را با خود حمل می‌کند، و در برابر دیده‌ها و بصیرت‌ها فریاد برمی‌آورد: کور است چشمی که مرا نبیند.

اما این فرمایش امام علیه السلام «و هرگاه بایی از باطل بر آن‌ها گذر کند دل‌هایشان آن را نمی‌پذیرد حتی اگر آن را نشاناسند» نیز دلالت دارد بر اینکه سخن، ارزشی ذاتی دارد. یک بار ارزشش، حقانیت نورانی است، و بار دیگر شیطانی ظلمانی. همان طور که حق هویت نورانی خود را با خودش دارد باطل نیز هویت ظلمانی‌اش را با خودش دارد؛ در نتیجه دل‌های سلیم آن را نمی‌پذیرند و از آن بیزار می‌شوند، حتی اگر قبلاً آن را نشناخته باشند یا چیزی درباره‌اش نشنیده باشند.

اما پذیرفتن باطل توسط صاحبان دل‌های بیمار تاریک و رد کردن حق توسط آنان، هیچ خدش‌های در ثبوت ارزش ذاتی متون وارد نمی‌کند؛ چراکه نقصان در اینجا به ارزش و مزایای ذاتی متون بازمی‌گردد؛ بلکه این کمبود در دل‌هایی است که بوی حق را نمی‌توانند استشمام کنند، و بوی تعفن و قُبْح باطل را درک نمی‌کنند؛ بلکه حتی واژگونه شده‌اند؛ به‌طوری که حق را باطل، و باطل را حق می‌بینند. به‌عنوان مثال چشمی که به کوررنگی مبتلا شده است به‌معنی عدم وجود رنگ‌ها یا عدم تمایزشان نیست، و مختل شدن حس بویایی و چشایی

به واسطه سرما خوردگی به هیچ وجه به معنای عدم وجود طعم و بو برای خوراکی یا نوشیدنی‌ها، یا به معنای عدم تمایز طعم و مزه خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها نیست.

روی سخن ما درباره ارزش ذاتی متون از نظر ماهیت خود متون، و نیز ارتباط آن با دل‌ها و عقل‌های سلیم و صاف است. هر قدر آینه صاف‌تر و پاک‌تر باشد تصویر اشیا را با دقت و مطابقت بیشتر با واقعیت منعکس می‌کند، و هر قدر آینه کدرتر و کثیف‌تر باشد آشکار شدن تصویر اشیا در آن بدشکل و به دور از واقعیت خواهد بود؛ تا آنجا که وضعیت حتی به وارونگی کامل نیز می‌رسد. پس حق، موجود و به طور ذاتی متمایز است، ولی این دل‌های بیمار تاریک هستند که خلل و کمبودهایی دارند که مانع از شناخت و پذیرفتن آن می‌شود.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ دَرَأْنَا لِحَبَّتِهِمْ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنَّةِ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَانُوا لِنِعْمِ رَبِّهِمْ أَصْلًا أُولَئِكَ هُمُ الْعَافُونَ﴾^۱ (قطعاً بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریدیم. آن‌ها دل‌هایی دارند که به واسطه‌اش نمی‌فهند و چشم‌هایی دارند که با آن نمی‌بینند. و گوش‌هایی دارند که به واسطه‌اش نمی‌شنوند. آنان همچون حیوانات، بلکه گمراه‌ترند. آنان همان غافلان‌اند).

و از ابو عبد الله علیه السلام نقل شده است، فرمود: «حدیث ما صعب و مستصعب است؛ به طوری که آن را تحمل نمی‌کند مگر سینه‌های نورانی یا دل‌های سلیم یا اخلاق نیکو. خداوند همان طور که از بنی آدم میثاق گرفت- از شیعیان ما عهد و پیمان گرفته است که «آیا من پروردگار شما نیستم؟!» هر کس به ما وفا کند خداوند با بهشت به او وفا می‌کند، و هر کس به ما بغض داشته باشد و حق ما را به ما ندهد در آتشی جاودان و باقی است.»^۲

۱. اعراف: ۱۷۹.

۲. کافی: ج ۱ ص ۴۰۱.

متن سوم:

کلینی با سند خود از جابر نقل کرده است، گفت: ابو جعفر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: « حدیث آل محمد صعب و مستصعب است؛ به طوری که جز ملک مقرب یا نبی مرسل یا بنده‌ای که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد به آن ایمان نمی‌آورند. ^۱ هر حدیثی که از آل محمد علیهم السلام برایتان آمد و دل‌هایتان نسبت به آن نرم شد و آن را شناختید، بپذیرید و هر آنچه دل‌هایتان از آن بیزار شد و آن را ناخوشایند دیدید به خدا و فرستاده و عالم آل محمد بازگردانید. هلاکت‌شونده از شما کسی است که چیزی از احادیث ما به او گفته شود و آن را تحمل نکند و بگوید به خدا سوگند، این‌گونه نیست، به خدا سوگند، این‌طور نیست؛ و انکار همان کفر است. ^۲»

این حدیث شریف بر صعوبت و سختی حدیث آل محمد علیهم السلام تأکید می‌کند؛ همچنین به ارتباط میان حدیث آل محمد علیهم السلام با دل‌های صاف نورانی. این فرمایش: « هر حدیثی که از آل محمد علیهم السلام برایتان آمد و دل‌هایتان نسبت به آن نرم شد و آن را شناختید آن را بپذیرید و هر آنچه دل‌هایتان از آن بیزار شد و آن را ناخوشایند دیدید آن را به خدا و فرستاده و عالم آل محمد بازگردانید» به این نکته دلالت دارد که حدیث اهل بیت علیهم السلام تأثیر خاصی بر دل‌ها دارد به طوری که دل‌ها برایش نرم می‌شوند، و به محض شنیدن و تفکر در آن، آن را می‌شناسند و می‌پذیرند؛ و این تأثیر فقط به دلیل مزایای درونی و بوی خوش ربّانی موجود در حدیث اهل بیت علیهم السلام است

۱. محمد بن یحیی و دیگران، از محمد بن احمد، از یکی از یاران، گفت: به ابوالحسن صاحب عسکر علیه السلام نوشتم: فدایتان شوم، معنای این فرمایش صادق علیه السلام چیست؟ « حدیث ما را جز فرشته مقرب یا نبی مرسل و مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده است تحمل نمی‌کند. » پاسخ آمد: فرمایش صادق علیه السلام یعنی هیچ فرشته‌ای و پیامبری و مؤمنی آن را تحمل نمی‌کند. فرشته آن را تحمل نمی‌کند تا اینکه آن را به فرشته دیگری بگوید، و پیامبری آن را تحمل نمی‌کند تا اینکه آن را به پیامبر دیگری بگوید، و مؤمنی آن را تحمل نمی‌کند تا اینکه آن را به مؤمن دیگری بگوید. این معنای سخن جدم علیه السلام است. »

که بر دل‌های سلیم تأثیر می‌گذارد، هرکدام به فراخور حال خودش.

این حدیث توصیف خداوند متعال برای آیات قرآن کریم را به ما یادآوری می‌کند: ﴿اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَفْشَعُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكِ اللَّهُ هُدًى لِلَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾^۱ (خداوند بهترین سخن را [به صورت] کتابی متشابه و مثنایی [که آیاتش ستایش‌کننده‌اند] نازل کرده است. آنان که از پروردگارشان می‌هراسند پوست بدنشان از آن به لرزه می‌افتد، و سپس پوست و دلشان به یاد خدا نرم می‌گردد. این است هدایت خدا، که هرکه را بخواهد به آن راه نماید؛ و هرکه را خدا گمراه کند او را راهبری نیست).

و این فرمایش حق تعالی: ﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾^۲ (و چون آنچه را به‌سوی این فرستاده نازل شده است بشنوند می‌بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته‌اند چشم‌هایشان اشک‌بار می‌شود، می‌گویند پروردگارا، ما ایمان آورده‌ایم؛ پس ما را در زمره گواهان بنویس).

چگونه سخن اهل بیت علیهم‌السلام شبیه سخن خداوند متعال نباشد، در حالی که آن‌ها علیهم‌السلام از روی هوا و رأی شخصی سخن نمی‌گویند؛ بلکه دل‌هایشان همچون پرورش‌دهنده خود محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ظرفی برای خواست و مشیت خداست. پس اگر خدا بخواهد آن‌ها می‌خواهند و سخن می‌گویند. قرآن کریم هرچند بالاتر از سخن همه مخلوقات -از جمله انبیا و امامان علیهم‌السلام- است ولی از نظر صفا و پاکی و گوارایی میان قرآن با سخن انبیا و امامان علیهم‌السلام مشابهت وجود دارد؛ چراکه منبع یکی است، که همان خداوند جل جلاله است.

پس همان‌طور که سخن خداوند متعال روی مکلفین تأثیر می‌گذارد و بدن‌هایشان با آن

۱. زمر: ۲۳.

۲. مائده: ۸۳.

می‌لرزد و دل‌هایشان نرم و چشمانشان اشک‌بار می‌شود، سخن و حدیث حجت‌های معصوم علیهم‌السلام نیز این چنین است؛ و این خصوصیت اگر به چیزی دلالت داشته باشد، دلالت دارد بر اینکه سخن اهل بیت علیهم‌السلام تأثیری تکوینی بر دل‌هایی دارد که از نردبان‌های پاکی و صفا بالا رفتند؛ به‌صورتی که به‌مجرد اینکه بوی خوش ملکوت به مشامشان برسد نرم و آرام می‌شوند؛ همان طور که کاغذ وقتی با آب تر می‌شود نرم می‌شود. پس از اینکه دل‌ها نرم شوند حق را می‌شناسند و پس از شناخت، پذیرفتن آن به‌عنوان نتیجه‌ای اجتناب‌ناپذیر از راه خواهد رسید.

این حدیث شریف هرچند از سطحی متعالی از شناخت و معرفت سخن می‌گوید، ولی این هیچ خدشه‌ای به دلالتش بر ارزش ذاتی سخن اهل بیت علیهم‌السلام، و تأثیرگذاری و تسلطش بر دل‌های پاک وارد نمی‌کند. البته این کلی‌بودن را نمی‌رساند؛ به این معنا که تمامی احادیث اهل بیت علیهم‌السلام صعب و مستصعب نیستند. چه بسا این نکته به آنچه به امامت و مقامات و برخی مسائل عقیدتی و قرآنی اختصاص دارد اشاره داشته باشد. همچنین در سطح مؤمنان نیز به‌صورت کلی نیست. قطعاً مؤمنان درجات و مقامات متفاوتی دارند. چه بسا برخی از آنان شایستگی شناخت حدیث اهل بیت علیهم‌السلام را نداشته باشند، و به همین دلیل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هنگام نشناختن سخن اهل بیت علیهم‌السلام تکلیفی ثانوی را مطرح کرده است؛ یعنی بازگرداندن به خداوند و به فرستاده و به امامی از آل محمد. می‌فرماید: «و هر آنچه دل‌هایتان از آن بیزار شد و آن را نپسندیدید، به خدا و فرستاده و عالم آل محمد بازگردانید. هلاکت‌شونده از شما کسی است که چیزی از احادیث ما به او گفته شود و آن را تحمل نکند و بگوید به خدا سوگند این‌گونه نیست، به خدا سوگند این طور نیست؛ و انکار همان کفر است.»

در معنای حدیثی که درباره‌اش سخن می‌گوییم احادیث بسیاری آمده که به حد تواتر معنوی رسیده‌اند و ما برخی از آن‌ها را بیان می‌کنم:

از ابو جعفر علیه‌السلام نقل شده است، فرمود: «ای جابر، حدیث ما سخت و دشوار، و صاف بی‌پیرایه و پرالتهاب است. به خدا سوگند، جز پیامبر فرستاده‌شده یا فرشته مقرر یا مؤمن

آزموده‌شده، آن را تحمل نمی‌کند. پس هرگاه -ای جابر- چیزی از امر ما آمد و دلت در برابر آن نرم شد خدا را سپاس گوی، و اگر آن را نفهمیدی به ما اهل بیت علیهم‌السلام بازگردان و مگو این چگونه آمده است؟ و این چه بوده است؟ و این دیگر چیست؟! که به خدا سوگند این کار، شرک به خدای بزرگ است.»^۱

ابوبصیر گفته است: ابوجعفر علیه‌السلام فرمود: «حدیث ما سخت و دشوار است، و جز فرشته مقرب یا پیامبری مرسل یا بنده‌ای که خدا قلبش را برای ایمان آزموده است به آن ایمان نمی‌آورد؛ پس آنچه را دل‌هایتان شناخت بگیرید و آنچه را نشناختید به ما بازگردانید.»^۲

از ابوحزمه ثمالی نقل شده است که ابوجعفر علیه‌السلام فرمود: «حدیث ما سخت و دشوار است؛ به طوری که فقط پیامبر مرسل یا فرشته مقرب یا بنده‌ای که خدا دلش را برای ایمان آزموده است به آن ایمان می‌آورد. آنچه را دل‌هایتان شناخت بگیرید، و آنچه را دل‌هایتان نشناخت به ما بازگردانید.»^۳

متن چهارم:

احمد بن حنبل در مسند خود با سند صحیح - از ابوحمید و از ابواسید آورده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است: «هنگامی که حدیثی منسوب به من را شنیدید و دل‌هایتان آن را شناخت، و مو و پوستتان در برابر آن نرم شد، و با آن احساس نزدیکی و قرابت نمودید من سزاوارترین شما به آن هستم، و هنگامی که حدیثی از من شنیدید که دل‌هایتان آن را انکار کرد، و مو و پوستتان از آن متنفر شد، و از آن احساس دوری نمودید من دورترین شما از آن هستم.»^۴

۱. بحارالانوار: ج ۲ ص ۲۰۸.

۲. بصائرالدرجات صفار: ص ۴۱.

۳. بصائرالدرجات، صفار: ص ۴۲.

۴. مسند احمد: ج ۳ ص ۴۹۷ و ج ۵ ص ۴۲۵؛ و تصحیح و تخریج آن پیش‌تر گفته شد.

وضعیت این حدیث - از نظر پذیرفتن و اعتماد به آن - درست مثل وضعیت حدیث پیش گفته است که شیخ کلینی در کافی روایت کرده است. این حدیث ملاک و معیار برای پذیرش و اعتماد به احادیث را شناخته شدنش توسط دل‌ها و تأثیرپذیرفتن از آن و نرم شدن پوست انسان برای آن معرفی کرده است؛ درست مثل همان طور که پیش‌تر گفتیم - تأثیری که قرآن کریم برای کسانی که برایشان خوانده می‌شود دارد. اما دربارهٔ رد احادیث، رد کردن و حکم به دروغین بودن آن به مجرد انکار حدیث توسط دل به آن صورتی که از این حدیث برمی‌آید - قطعی و ثابت شده نیست، همان طور که در حدیث پیش گفته تقدیم شد؛ بلکه آنچه ثابت شده و قطعی است، توقف در چنین وضعیتی و بازگرداندن حکم آن به خدا و رسولش و ائمه علیهم‌السلام است؛ ولی می‌توان بخش دوم این حدیث را «و هنگامی که حدیثی از من شنیدید که دل‌هایتان آن را انکار کرد و از آن بدتان آمد و مو و پوستتان از آن متنفر شد من دورترین شما از آن هستم» به عدم تکذیب و حکم به جعلی بودنش حمل نمود؛ آن هم صرفاً به دلیل انکارش توسط دل‌ها و بعید بودن پذیرفتنش؛ بلکه چه بسا گاهی هدف از حدیث، بیان تکلیف مؤمنان در برابر احادیثی است که دل‌ها از آن‌ها بدشان می‌آید و آن‌ها را نمی‌شناسند؛ که منظور، پرهیز از عمل و عدم اعتماد به آن است تا اینکه وضعیتش مشخص شود. چه بسا معنای «من دورترین شما از آن هستم» تأکید بر فاصله گرفتن از چنین احادیثی، و بازگرداندن علمشان به خداوند متعال است، نه اینکه به دروغین و جعلی بودنش حکم داده شود؛ زیرا چه بسا اینکه دل‌ها از برخی احادیث صحیح بدشان بیاید به دلیل عدم شایستگی برای پذیرفتن آن احادیث باشد.

احمد شاکر در شرح خود بر صحیح ابن حبان این حدیث را توضیح داده و گفته است:

«این حدیث خطابی به صحابه است، و سپس برای کسانی که پا در جای پای آن‌ها نهاده‌اند و به هدایت آنان هدایت شدند و به امام او و امامشان علیهم‌السلام اقتدا کردند؛ پس سنت و هدایتش، و شریعتش را شناختند، و دل‌هایشان پر از ایمان و اخلاص شد، و با دوری از هوا و هوس و بیماری نفس - از طیب نفس دل‌شاد شدند. چنین شخصی کسی است که

سنت صحیح را می‌شناسد و دلش به آن اطمینان می‌یابد و مردودِ نادرست را انکار می‌کند و آن را در عقل و دلش جای نمی‌دهد.»^۱

این حدیث شاهی از ابوهریره دارد. وی گفته است: رسول خدا ﷺ فرمود: «وقتی حدیثی از من شنیدید که آن را می‌شناختید و انکارش نمی‌کردید، چه من آن را گفته باشم و چه نگفته باشم، آن را تصدیق کنید. چیزی که من می‌گویم شناخته می‌شود و انکار نمی‌شود؛ و اگر حدیثی به شما رسید که انکارش می‌کردید و آن را نمی‌شناختید آن را تکذیب کنید؛ زیرا من چیزی نمی‌گویم که انکار شود و شناخته نشود.»^۲

متن پنجم:

صدوق در معانی الاخبار با سند خود از ابوبراهیم (کاظم) رضی الله عنه نقل کرده است، فرمود: «رسول خدا ﷺ فرمود: آیا برای مردی که به من دروغ می‌بندد در حالی که روی تشک‌هایش تکیه داده است امیدی هست؟ گفتند: ای رسول خدا، چه کسی شما را تکذیب می‌کند؟ فرمود: کسی که حدیثی به او می‌رسد و می‌گوید: این را هرگز رسول خدا بیان نکرده است. اگر از طرف من به شما حدیثی رسید که موافق حق باشد من آن را گفته‌ام، و اگر حدیثی از

۱. سیر اعلام النبلاء، ذهبی: ج ۷ حاشیه ص ۴۳۸.

۲. القول المسدد فی مسند احمد، ابن حجر عسقلانی: ص ۱۴۰ و درباره‌اش گفته است: رجالش ثقه هستند؛ و ابن حبان شیخ وی عجلی را جزو ثقات ذکر کرده است. و ابوحاتم گفته است: او راست‌گوست. خطیب آن را از طریق یحیی بن آدم نقل به مضمون کرده است: کنز العمال: ج ۱۰ ص ۲۳۰ ح ۲۹۲۱۱؛ سیر اعلام النبلاء: ج ۱۰ ص ۵۲۴ ذیل ترجمه یحیی بن آدم شماره ۲۰۴، و گفته است: «او حدیث منکر دارد.» (سپس این حدیث را آورده است) و سپس گفته است: دارقطنی آن را آورده است، و روایانش ثقه هستند. هروی درباره این حدیث گفته است: کلام و اهلس مذمت شده‌اند. هروی: ج ۴ ص ۱۶۷ و ۱۶۸: من مشکلی در این حدیث نمی‌بینم؛ همه روایانش ثقه هستند و سندش متصل است. شرح صحیح العقیده الطحاویه، حسن بن علی سقاف: ص ۱۷۷، و درباره‌اش گفته است: طحاوی آن را در مشکل الآثار ۱۴ / ۳۴۷ آورده، حسن است.

من به شما رسید که با حق موافقت ندارد من آن را نگفتم؛ و من جز حق نمی‌گویم.»^۱

دلالت این حدیث به ارزش ذاتی متون دینی، روشن است. رسول خدا محمد ﷺ پذیرفتن احادیث را به موافقت با حق، و رد یا توقف در هر حدیثی که با حق موافقت ندارد مقید فرموده است. بدیهی است حق مدّ نظر اینجا، محکم قرآن و سنتی است که صدور و دلالتش ثابت شده است، یا چیزی است که اصلی در این دو [محکم قرآن و سنت قطعی الصدور و قطعی الدلاله] دارد؛ به این معنا که میان متون دینی و حق، ارتباطی برقرار است؛ پس ملاک پذیرفتن احادیث متوقف در دو نکته است: به شناخت حق، و به مضامین و معانی احادیث و مقدار تطابق یا نزدیکی‌شان به حق؛ یعنی عواملی که عهده‌دار مرتبط‌بودن احادیث با حق‌اند، همان عواملی هستند که از خود احادیث دینی سرچشمه می‌گیرند و از خارج وارد نمی‌شوند و عاریه‌ای نیستند؛ بنابراین اگر چیزی به اسم ارزش ذاتی درونی برای متون وجود نداشت هرگز این رابطه یا انتساب و مطابقت با حق برایش برقرار نمی‌شد؛ زیرا چیزی که ارزش ذاتی نداشته باشد نه هویتی دارد و عنوانی؛ و چیزی که هویت نداشته باشد چگونه می‌توان آن را به حق عرضه کرد یا با آن مقایسه نمود؟ پس سخن در اینجا درباره انتساب و عرضه آن به حق در جایگاه «سالبه به انتفاء موضوع» است. بیهوده و عبث خواهد بود که درباره اصل و نسب چیزی جست‌وجو شود که هیچ هویتی ندارد. پس متون دینی باید ارزشی ذاتی در بطن خود داشته باشند تا بتوان آن را واکاوی کرد و از قدر و منزلتش مطلع شد، و به این ترتیب بتوان از ارتباط تنگاتنگ آن با حق شناخت پیدا کرد، و اینکه آیا شاخه‌ای از درخت حق است، یا شاخه‌ای از درخت باطل.

پس این فرمایش رسول خدا محمد ﷺ: «چون حدیثی از من به شما رسید که موافق با حق بود من آن را بیان کرده‌ام» به‌طور قطعی لازم می‌گرداند احادیث از ارزشی ذاتی برخوردار

باشند که از طریق آن بتوان آن‌ها را با حق مقایسه کرد تا موافقت یا مخالفت آن‌ها را با اصول و راه‌های شرعی ثابت‌شده روشن نمود. چیزی که هیچ ویژگی خاصی نداشته باشد نمی‌توان آن را به حسن یا قبیح نسبت داد؛ و درباره حسن یا قبیح آن سخنان طولانی گفته شده که اطالۀ کلامی بی‌حاصل است، و بدیهی است چنین سخن‌پردازی‌هایی هیچ راهی به حکمت و درستی ندارند.

متن ششم:

احمد بن حنبل در مسند خود با سندش از ابوهریره آورده است، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «هیچ‌کدام از شما را نبینم که حدیثی از من به او برسد و او بر پستی خود تکیه بدهد و بگوید: برای آن [آیه‌ای از] قرآن برایم بخوانید. هر [سخن] خیری از من به شما برسد چه من آن را گفته باشم و چه نگفته باشم. من آن را گفته‌ام، و هر [سخن] شری از من به شما برسد: [بدانید] من هیچ شری نمی‌گویم.»^۱

این حدیث واقعاً به معنای حدیث پیش‌گفته که شیخ صدوق در معانی الاخبار آورده، نزدیک است؛ پس خیر و خوبی در: «آنچه از خیر از من به شما برسد چه من آن را گفته باشم و چه نگفته باشم. من آن را گفته‌ام» به معنای حق در سخن آن حضرت ﷺ است: «هر حدیثی از من به شما برسد که موافق حق است من آن را گفته‌ام.» همچنین برای اینکه انتساب حدیث را به خیر یا شر بشناسیم ناگزیر باید مضامین خود حدیث از رنگ و بوی به‌خصوص برخوردار

۱. مسند احمد: ج ۲ ص ۳۶۷ و ص ۴۸۳؛ مجمع الزوائد: ج ۱ ص ۱۵۴ و درباره‌اش گفته است: «در سند آن ابومعشر نجیح است که احمد و دیگران تضعیفش کرده‌اند، ولی توثیق شده است.» مسند احمد، تحقیق: حمزه احمد زین: ج ۹ ص ۲ شماره ۸۷۸۷، و درباره‌اش گفته است: «سندش حسن است.» ابن‌ماجه آن را در سنن خود: ج ۱ ص ۱۰ با سند خود از مقبری، از جدش، از ابوهریره با این لفظ روایت کرده است: «هیچ‌کدام از شما را نبینم که حدیثی از من به او برسد و او بر پستی خود تکیه بدهد و بگوید: برای آن [آیه‌ای از] قرآن برایم بخوانید. هر [سخن] نیکی که گفته شود من آن را گفته‌ام.»

باشد که قابلیت دسته‌بندی به خیر یا شر را دارا باشد؛ وگرنه چگونه چیز مشخصی را می‌توان دسته‌بندی کرد اگر خصوصیتی برای دسته‌بندی شدن در خود نداشته باشد؟!

همچنین از ابوهریره حدیثی روایت شده است که این حدیث را تأیید می‌کند: از ابوهریره، از پیامبر ﷺ نقل شده است، فرمود: «اگر حدیثی از من به شما رسید که با حق موافق بود آن را بپذیرید؛ چه من آن را گفته باشم و چه نگفته باشم.»^۱

از زهری، از محمد بن جبیر بن مطعم، از پدرش نقل شده است، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر حدیثی از من به شما رسید که آن را می‌شناسید آن را بپذیرید، و اگر حدیثی از من به شما رسید که آن را نمی‌شناسید آن را نپذیرید؛ زیرا من منکر نمی‌گویم، و اهل آن نیز نیستم.»^۲

۱. ابن حجر در القول المسدد فی مسند احمد: ص ۱۴۰ تا ۱۴۲ درباره این حدیث گفته است: «از مجموع طرق دانسته می‌شود این حدیث، اصلی دارد و جعلی نیست ... و معنای حدیث همان طور که حکیم ترمذی در «نوادر» گفته چنین است: هرکسی پس از رسول خدا ﷺ گوشه‌ای از حق را بگوید رسول خدا ﷺ به آن سخن مقدم است؛ حتی اگر دقیقاً همان الفاظ را نقرموده باشد؛ زیرا ایشان ﷺ اصل و اساس آن را به شکل خلاصه آورده است. این فرمایش ایشان: «آن را تصدیق کنید، چه من آن را گفته باشم و چه نگفته باشم» یعنی دقیقاً خودِ الفاظ آن حدیث من را بیان کرده باشد؛ و مخاطب آن فقط کسانی هستند که دل‌هایشان از کذب بودن شهادت صاف باشد، و حجاب‌های تاریکی‌ها از برابر چشم دلشان زوده شده باشد.

از جمله شواهد این حدیث روایتی است که امام احمد نقل کرده است: ابوعمار به ما گفت: سلیمان بن بلال به ما گفت: از ابو عبدالرحمان، از عبدالملک بن سعید بن سوید، از ابوحمید یا ابواسید (رضی الله عنهم)، که پیامبر ﷺ فرمود: «اگر حدیثی از من شنیدید که دل‌هایتان آن را شناخت و مو و پوستتان برایش نرم شد و دیدید به شما نزدیک است من از شما به آن سزاوارترم؛ و اگر حدیثی از من شنیدید که دل‌هایتان آن را نشناخت و مو و پوستتان از آن بدش آمد و دیدید از شما دور است من از شما از آن دورترم.» و عبید بن ابوقره درباره آن دو شک کرده و گفته است: از ابوحمید یا ابواسید و نیز ابویعلی و بزار آن را روایت کرده‌اند. حافظ ابوالحسن هیشمی گفته است: رجالش صحیح هستند؛ و سیوطی گفته است: سندش به شرط صحیح است.»

۲. الکفایة فی علم الروایة خطیب بغدادی: ص ۴۷۰؛ الکامل، ابن عدی: ج ۳ ص ۳۲۰.

متن هفتم:

کلینی: علی بن محمد، از صالح بن ابی‌حماد، از حجال، از کسی که ذکر کرده است، از یکی از آن دو نقل کرده است، گفت: از ایشان علیه السلام درباره فرمایش خداوند عزوجل پرسیدم: ﴿بَلِسَانَ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾ (به زبان عربی روشن) فرمود: «اینکه او زبان‌ها را آشکار می‌کند، نه اینکه زبان‌ها آن را آشکار کنند.»^۱

«أبان: روشنگری و آشکار کردن» در اینجا به دو صورت تفسیر شده است: اول: بی‌نیازی و چیرگی؛ به این معنا که سخن خداوند متعال از سخن بشر بی‌نیاز است، و نیازی ندارد تا برایش با گفته‌ها و اشعار و زبان‌های اعراب گواه آورده شود؛ بلکه این فرمایش خداوند است که فصاحت یا عدم فصاحت را برای زبان‌ها ثابت می‌کند و به آن گواهی می‌دهد. دوم: به‌معنای بریدن و قطع کردن است. «أبان الشئ» به‌معنای بریدن و قطع کردن آن است. مازندرانی در توضیح این روایت دو تفسیر را بیان کرده، و گفته است:

«... گفته شده: منظور این است که قرآن به گواهی و شاهد آوردن از اشعار و سخنان عرب نیازمند نیست، بلکه کاملاً برعکس است؛ چراکه قرآن، فصیح‌ترین کلام است.

اما باید گفت: خداوند سبحان خبر داده است که قرآن به زبان عرب است. پس اگر در آن چیزی وارد شود که به‌حسب ظاهر- با زبانش موافقت نداشته باشد و منکرین برای اشکال‌گیری و تکذیب آن را دستاویز قرار دهند باید شاهد و گواهی آورده شود تا دروغین نبودنش را ثابت کند.

صحیح‌تر این است: «مبین» از «إبانه» و به‌معنای بریدن و قطع کردن است و قرآن در عرصه فصاحت و بلاغت رسا در حد اعجاز، زبان فصیحان و بلیغان را کوتاه کرده و راه آنان را برای معارضه و آوردن نظیر آن قطع کرده است، و زبان آنان با معارضه راه را بر قرآن

نمی‌بندد.»^۱

پس براساس هر دو تفسیر ارائه‌شده برای این فرمایش ایشان علیه السلام: «او زبان‌ها را آشکار می‌کند، نه اینکه زبان‌ها آن را آشکار کنند» بی‌نیازی ذاتی سخن خداوند متعال را می‌رساند؛ به طوری که قرآن در سطح فصاحت زبان‌ها و بیان آن‌ها حاکم و مرجع است، و همهٔ زبان‌ها از مقابله با آن ناتوان هستند، و از اینکه برای فصاحت و بیان و حاکمیتش با زبان‌ها و گویش‌ها برایش گواه آورده شود بی‌نیاز است؛ و این دقیقاً همان نکته‌ای است که ما در صددش هستیم یعنی «ارزش ذاتی متون دینی.»

اگر ارزش سخن خداوند متعال ذاتی و در الفاظش پنهان نبود و از آن سرچشمه نگرفته بود، دیگر بی‌نیاز نبود و به سخن دیگری که پایین‌تر از خودش است نیازمند می‌شد تا ارزش و تعالی خود را ثابت کند. اینکه کلام بر زبان‌ها چیره است و روشن‌کنندهٔ زبان‌هاست لازم می‌گرداند به خودی‌خود گویا و واضح باشد؛ چراکه فاقد چیزی، نمی‌تواند دهندهٔ آن چیز باشد؛ و به این دلیل که اگر به سخن مخلوقات نیازمند باشد وضعیت برعکس خواهد شد، و سخن آفریدگان حاکم و روشن‌گر خواهد شد و فرمایش خداوند محکوم و توضیح‌داده‌شده می‌شود، که برخلاف فرمایش حضرت علیه السلام است: «او زبان‌ها را آشکار می‌کند، نه اینکه زبان‌ها آن را آشکار کنند.»

متن هشتم:

از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده است، فرمود: «به‌راستی فضیلت و برتری کلام خداوند بر [همه] سخنان همچون برتری خدا بر آفریدگانش است؛ و فضل و برتری کلام ما

۱. شرح اصول کافی، مولی محمد صالح مازندرانی (ت ۱۰۸۱ق)، شرح و توضیح: میرزا ابوالحسن شعرانی، تصحیح:

سید علی عاشور. چاپ اول، ۱۴۲۱ق / ۲۰۰۰م. ناشر: چاپ و نشر و توزیع دار احیاء التراث عربی، بیروت-لبنان. ج

بر سخنان مردم همچون برتری ما بر آنان است.»^۱

در سنن ترمذی با سند خود از ابوسعید خدری نقل شده است، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «برتری سخن خداوند نسبت به دیگر سخنان همچون برتری خداوند نسبت به آفریدگانش است.»^۲

در سنن دارمی با سندش از شهر بن حوشب، از ابوهیریره آمده است، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «فضیلت و برتری قرآن نسبت به دیگر سخنان همچون فضیلت و برتری [خدای] رحمان نسبت به دیگر آفریدگانش است.»^۳

در اینجا پیامبر خدا محمد ﷺ و نیز امام عسکری علیه السلام بر نکته مهمی تأکید می‌کنند که در سخن پیشین به آن اشاره کردیم؛ یعنی تناسب و سنخیت میان سخن و سخن‌گو. بزرگی سخن به بزرگی سخن‌گو بستگی دارد و به توجه به سطح ذوق و رفعت و حکمت سخن‌گوست که سخن‌گو را و منسجم و استوار ایجاد می‌شود؛ به طوری که بدون هیچ اجازه‌ای وارد دل‌ها می‌شود. هر قدر سخن‌گو از درجات بالاتر کمال علمی برخوردار و به ساحت قدس الهی نزدیک‌تر شده باشد کلامش بر افرادی که در مقام و مرتبه پایین‌تر هستند مسلط‌تر است.

برتری کلام خداوند متعال نسبت به دیگر سخنان آفریدگان همچون فضیلت و برتری خداوند (جل جلاله) نسبت به دیگر مخلوقاتش است؛ یعنی گویی مقایسه و تناسب از بین رفته است؛ و این به دلیل قابل مقایسه نبودن فضیلت و رفعت خداوند متعال با آفریدگانش است.

۱. کشف الغمّه فی معرفة الأئمة، علی بن عیسی بن ابوالفتح اربلی (ت ۶۹۳ق)، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق / ۱۹۸۵م. ناشر: دارالاضواء، بیروت - لبنان: ج ۳ ص ۲۱۷.

۲. سنن ترمذی: ج ۴ ص ۲۵۵ و درباره آن گفته است: «این حدیثی حسن و غریب است.» سنن دارمی: ج ۲ ص ۴۴۱.

۳. سنن دارمی: ج ۲ ص ۴۴۱؛ شعب الایمان، ابوبکر احمد بن حسین بیهقی (ت ۴۵۸ق)، تحقیق: ابی‌هاجر محمد سعید بن بسیونی زغلول، تقدیم: دکتر عبدالغفار سلیمان بنداری. چاپ اول، ۱۴۱۰ق / ۱۹۹۰م. ناشر: دارالکتب العملیه، بیروت - لبنان: ج ۲ ص ۴۰۴ و ۴۰۵.

هرقدر مخلوق ارتقا یابد و به شهر کمالات الهی نزدیک شود، به همان نسبت سخنش بالا می‌رود و به کلام خداوند متعال نزدیک می‌شود، تا آنجا که گفته می‌شود گویی خودِ اوست! در این هنگام است که کلام، برداشت‌های مخلوق را از این نظر که یک مخلوق است منعکس نمی‌کند؛ بلکه برداشت‌ها و ادراکات او را از این جهت منعکس می‌کند که او مخلوقی است که خداوند او را مصون داشته، و او وجود خود را با التزام به ارادهٔ الهی صفا داده، و برای شبیه‌شدن به اخلاق خداوند متعال پافشاری کرده است؛ تا اینکه دلش ظرفی برای اراده و خواست خداوند متعال شده، و به مقام تجلی خداوند در میان مخلوقات رسیده است؛ پس او در میان آفریدگان، زبان گویا و چشم بینا و ... خدا شده است.

این همان راز تأثیر سخن انبیا و اوصیا بر مردم است؛ حتی از نخستین لحظه و پیش از اینکه از آنان چیزی بدانند. به محض اینکه حجت خدا سخن بگوید هیمنه و شکست در دل شنوندگان هویدا می‌شود، و سخن او آنان را از جایی که خودشان نمی‌دانند مجذوب خود می‌کند. برخی از آنان اجابت و از حقیقت و فطرتشان پیروی می‌کنند؛ پس همهٔ اعضا و جوارحشان سر فرود می‌آورند، و در آغوش آن پدر الهی آرامش می‌یابند و به اطمینان می‌رسند؛ اما برخی از آنان از هوای نفس و منیت خود پیروی می‌کنند، پس به مقابله برمی‌خیزند و دشمنی می‌ورزند، و از ساحتِ قدس و پاکی، به عرصهٔ پلیدی وارد می‌شوند، و متزلزل و نگران باقی می‌مانند؛ هرچند درون خود را بپوشانند و پنهان کنند.

همان طور که گفته می‌شود «از کوزه همان برون تراود که در اوست» سخن از میزان استحکام فکری و فرهنگی متکلمش خبر می‌دهد. خداوند سبحان، بزرگِ مطلق و عالمِ مطلق است، و در نتیجه سخنش بزرگ‌تر و برتر از سخن همهٔ آفریدگان است؛ همچون فضیلت و برتری خودِ خداوند نسبت به آفریدگانش. پس امکان ندارد سخن خداوند متعال در میان همه‌ها و شلوعی سخنان آفریدگان ضایع شود؛ چراکه هیچ همانند و مشابهی ندارد و حتی اساساً امکان ندارد با سخن بشر در ترازوی قیاس قرار بگیرد؛ همان طور که امکان ندارد

خود خداوند هرگز با آن‌ها مقایسه شود.

در مرتبه بعد از سخن خداوند متعال، سخن حجت‌ها و اولیای خداوند متعال قرار می‌گیرد؛ همان طور که امام عسکری علیه السلام فرموده است: «و فضل و برتری کلام ما بر سخنان مردم همچون برتری ما بر آنان است.» پس سخن آنان علیهم السلام پایین‌تر از سخن خالق و بالاتر از سخن مخلوق است؛ بلکه فضیلت سخن امامان علیهم السلام متناسب با فضیلت خودشان نسبت به مردم است، و تفاوت آن قدر بزرگ است که مقایسه کیفیت کلام مردم با کلام امامان علیهم السلام همچون مقایسه تیزی عصا با تیزی شمشیر است که به نوعی ظلم و ستم به شمشیر محسوب می‌شود. شاعر می‌گوید:

به من می‌گویند فضل علی را بر آنان بگوی *** ولی من نمی‌گویم طلا بالاتر از سنگ‌ریزه است

اگر من امام را بر آنان برتری بدهم *** آن کسی را که بالاتر بوده است تحقیر کرده‌ام

آیا ندیدی اگر بگویی شمشیر برنده‌تر از عصاست *** تیزی شمشیر را تحقیر کرده‌ای؟!

در نتیجه سخن ایشان علیهم السلام همچون ستارگان نورافشان در دل شب تاریک است که به هیچ‌وجه ممکن نیست برای آن کس که دو چشم دارد پنهان بماند، و امکان ندارد کلامشان با سخن دیگر افراد مخلوط شود؛ و در نتیجه کلام ایشان علیهم السلام خودش را هویدا، و وجود و انتسابش را به منبع فصاحت و بیان و حق و هدایت ثابت می‌کند.

متن نهم:

از ابو عبدالله صادق علیه السلام نقل شده است، فرمود: «به‌راستی خداوند متعال در کلام خود برای مخلوقاتش تجلی کرده است، ولی آنان نمی‌بینند.»^۱

۱. بحار: ج ۸۹ ص ۱۰۷؛ شرح نهج البلاغه، میثم بن علی بن میثم بحرانی (ت ۶۷۹ق)، چاپ اول، ۱۳۶۲ش، ناشر: مرکز نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم - ایران: ج ۱ ص ۲۱۷؛ البرهان فی علوم القرآن، بدرالدین محمد بن عبدالله زرکشی (ت ۷۹۴)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ اول، ۱۳۷۶ق / ۱۹۵۷م. داراحیاء الکتب العربیه: ج

این متن شریف، ما را به مقدار عمق و رسوخ حقیقتی که از آن سخن می‌گوییم راهنمایی می‌کند؛ یعنی «ارزش ذاتی متن دینی»؛ به‌طوری که کلام، تعبیری از تجلی و ظهور صاحبش برای شنوندگان است؛ همان طور که در سخن خداوند متعال این چنین است. از آنجا که مخلوقات نمی‌توانند حقیقت الهی را بشناسند خداوند با کلام خود برایشان تجلی کرد تا او را بشناسند و عبادتش کنند. پس کسی که تجلی جبار آسمان‌ها و زمین را نمی‌بیند بی‌تردید هم چشم سر و هم چشم دلش کور است. به همین دلیل است که تأثیر عظیم قرآن بر صاحبان قلب‌های سلیم را می‌بینیم که به‌محض اینکه قرآن برایشان خوانده یا تلاوت می‌شود اشکشان سرازیر می‌شود و آه از نهادشان برمی‌خیزد؛ چراکه آینه دل‌هایشان تجلی رحمان را به‌روشنی انعکاس داده است؛ و در این هنگام است که در هر کس به فراخور حالش - چیزی جز شکست و خشوع و ترس را از این دل‌ها انتظار نداریم.

وقتی سخن عبارت باشد از تجلی گوینده، پس قطعاً و یقیناً دلالت‌کننده به او و هدایت‌کننده به سوی اوست. هر گوینده‌ای شخصیت خود را با قلم گفته‌هایش ترسیم می‌کند، و با مهارت و دقت رنگ‌آمیزی‌اش ویژگی‌های شاخص خود را به تصویر می‌کشد. دقت یک ساخته، به مهارت سازنده، فصاحت به فصیح، و بلاغت به بلیغ دلالت می‌کند. اینکه خداوند متعال در کلام خود برای آفریدگانش تجلی و ظهور کرده است صرفاً خود کلام را در جایگاه نشانه و آیتی که به‌سوی خداوند سبحان راهنمایی می‌کند قرار می‌دهد؛ و از آنجا که خداوند سبحان بی‌نیاز مطلق است و به هیچ مخلوقی نیازمند نیست پس کلامش نیز باید بی‌نیاز مطلق باشد که به‌هیچ‌وجه به هیچ مخلوقی نیازمند نیست؛ و بدیهی است این ویژگی، ذاتی بودن ارزش سخن الهی را لازم می‌گرداند.

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است، فرمود: «... پس [خداوند] سبحان در کتاب خود

برایشان تجلی کرد، بدون اینکه او را ببینند. شکیبایی‌اش را به آنان نشان داد که چگونه شکیبایی می‌کند، و بخشاینده‌گی خود را به آنان نشان داد که چگونه می‌بخشد، و توانایی‌اش را به آنان نشان داد که چگونه تواناست، و آنان را از قهر خود ترساند؛ و اینکه آیاتی را که آفریده، چگونه آفریده است، و چگونه سرپیچی‌کنندگان را با عذاب‌ها نابود کرده است، و آنان را که با بلاها از بین برده چگونه نابود کرده است؛ و چگونه روزی داده و هدایت کرده و بخشیده است، و حکم خود را به آنان نشان داد که چگونه حکم کرد و شکیبایی ورزید...»^۱

متن دهم:

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که درباره فضیلت قرآن کریم فرموده است: «بدانید این قرآن، نصیحت‌کننده‌ای است که فریب نمی‌دهد، هدایتگری است که گمراه نمی‌کند، و گوینده‌ای است که دروغ نمی‌گوید. هیچ‌کس با این قرآن ننشست مگر اینکه با افزایش یا کاهش از نزد آن برخاست: افزایش در هدایت، یا کاهش در کوری و گمراهی. آگاه باشید هیچ‌کس با داشتن قرآن نیازی ندارد، و بدون قرآن بی‌نیاز نخواهد بود. پس درمان خود را از قرآن بخواهید و در سختی‌ها از قرآن یاری بطلبید، که در قرآن درمان بزرگ‌ترین بیماری‌ها یعنی کفر و نفاق و سرکشی و گمراهی است. پس به‌وسیله قرآن خواسته‌های خود را از خدا بخواهید، و با دوستی قرآن به خدا روی آورید، و به‌وسیله قرآن از خلق خدا چیزی نخواهید؛ زیرا وسیله‌ای بهتر از قرآن برای تقرب بندگان به خدا وجود ندارد. آگاه باشید شفاعت قرآن پذیرفته، و سخنش تصدیق می‌گردد. آن‌کس که در قیامت قرآن شفاعتش کند بخشوده می‌شود، و آن‌کس که قرآن از او شکایت کند محکوم است. در روز قیامت ندادنده‌ای بانگ می‌زند: «آگاه باشید امروز هرکس گرفتار بذری است که خود کاشته، و گرفتار عملی است که خود انجام داده، غیر از کاشته‌اش از قرآن.» پس شما در شمار عمل‌کنندگان به قرآن باشید، از قرآن پیروی کنید، با قرآن خدا را بشناسید، و خویشتن را با قرآن اندرز دهید، و رأی و نظر

خود را در برابر قرآن متهم کنید، و خواسته‌های نفسانی خود را در حوزه قرآن خیانتکار تلقی کنید.»^۱

کتاب خدا از هر چیزی بی‌نیاز است؛ ناصحی است که فریب نمی‌دهد و هدایتگری است که گمراه نمی‌کند و گوینده‌ای است که دروغ نمی‌گوید. هیچ‌کس بدون قرآن، بی‌نیازی ندارد. ملاک و معیار سنجش نظرات و سخنان است؛ و به عبارت کامل: کتاب خدا به نسبت خلاقیت بی‌نیاز مطلق است در حالی که همه مخلوقات به آن نیازمند هستند. هر چیزی که از چنین عزتمندی و خصوصیتی برخوردار باشد نمی‌توان تصور کرد ارزشش از خارج و از غیرجنس خودش وارد شده باشد؛ بلکه مسئله ذاتی بودن ارزش آن بی‌هیچ بحثی- حتمی است، و بدون داشتن چنین ارزشی درست نخواهد بود با چنین توصیفاتی که در سخن پیش‌گفته امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است توصیف شود.

پس تمام نظرات و سخنان به آن بازمی‌گردند و در نتیجه هیچ چیزی به محدوده استواری و هدایت وارد نمی‌شود مگر اینکه قرآن به سلامتش گواهی بدهد؛ پس هر سخن یا نظری در مظان اتهام است مگر اینکه با کتاب خداوند متعال موافقت داشته باشد؛ همان طور که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده است: «با قرآن خدا را بشناسید، و خویشتن را با قرآن اندرز دهید، و رأی و نظر خود را در برابر قرآن متهم کنید، و خواسته‌های نفسانی خود را در حوزه قرآن خیانتکار تلقی کنید.» پس چیزی که هیچ پایداری و قوامی ندارد، به طوری که فقط با قرآن و جز با چکش کاری قرآن استوار نمی‌شود، چگونه می‌تواند برای قرآن گواهی بدهد؟!

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «هرگز تیزی زبانت را علیه کسی که سخن به تو آموخت، و بلاغت گفتارت را بر ضد کسی که گفتارت را به صواب آورد به کار مگیر.»^۲

۱. نهج البلاغه، تحقیق: صبحی صالح: ص ۲۵۲.

۲. نهج البلاغه (تحقیق صالح): ص ۵۴۸.

پس سخنوری زبان‌ها و استواری و درستی آن‌ها فقط با گواهی قرآن به آن حاصل می‌شود؛ پس چگونه قرآن به گواهی و امضای چیزی نیازمند باشد که خود آن چیز با قرآن استوار شده است و به آن تکیه دارد؟!

بنابراین ارزش متن قرآنی فقط و فقط ذاتی است و از سازوکارهای درونی خودش سرچشمه می‌گیرد. پس چیزی که چنین توصیف می‌شود «**غناپی است که هیچ غناپی بدون آن نیست، و هیچ فقری با وجود آن نیست**»^۱ چگونه برای اثبات ارزش و تعالی و ارتباط و صدورش از ساحت قدسی دچار فقر یا احتیاج می‌شود؟! چراکه دچار نیازمندی شدن یا هر نسبتی که باشد صفت بی‌نیازی مطلق را از قرآن کریم نفی می‌کند.

فرمایش بعدی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در توصیف قرآن، برای اثبات میزان اصالت ارزش ذاتی قرآن کریم کفایت می‌کند؛ و چه بسا اگر ما توضیحی به آن اضافه کنیم چهره‌اش را مشوّش کند و هیچ زینتی به آن نیفزاید؛ پس ما قلم‌های خود را در برابرش می‌شکنیم:

«سپس کتاب را بر او فرستاد؛ نوری که چراغ‌هایش خاموش نشود، و چراغی که فروزندگی‌اش کاستی نیابد، و دریایی که ژرفایش دانسته نشود، و راهی که رونده‌اش را گمراه نکند، و پرتویی که روشنایی‌اش تاریکی نگیرد، و فرقانی که برهان و دلیلش خاموش نشود، و بیان‌کننده‌ای که ستون‌هایش واژگون نشود، و درمانی که در آن از بیماری‌اش ترسیده نشود، و بزرگی که یارانش شکست نخورند، و حقی که یاورانش مغلوب نشوند. پس [قرآن] معدن و محور ایمان و چشمه‌ها و دریا‌های علم است؛ سرچشمه عدالت، و نهر جاری دل است. پایه‌های اسلام و ستون‌های محکم آن است. نهرهای جاری زلال حقیقت و سرزمین‌های آن است. دریایی است که تشنگان آن، آبش را نتوانند به تمامی کشند، و چشمه‌ای است که آبش کم نشود. محل برداشت آبی است که هرچه از آن بگیرند کاهش نمی‌یابد. منزلی است که مسافران راه آن را گم نمی‌کنند، و نشانه‌هایی است که روندگان از آن غفلت نمی‌کنند.

کوهسار زیبایی است که گذرندگان از آن صرف نظر نمی کنند. خدا قرآن را فرونشاندۀ عطش دانشمندان، و باران بهاری برای قلب فقیهان، و راه گسترده و وسیع برای صالحان قرار داده است. قرآن دارویی است که با وجودش هیچ بیماری وجود ندارد. نوری است که با آن تاریکی یافت نمی شود. ریسمانی است که رشته هایش محکم، پناهگاهی است که قلۀ اش بلند است و توان و قدرتی است برای کسی که قرآن را برگزیند. محل امنی است برای هرکس که واردش شود. راهنمایی است تا از آن پیروی کند. وسیلۀ انجام وظیفه است برای کسی است که قرآن را راه و رسم خود قرار دهد. برهانی است برای آن کس که با آن سخن بگوید. عامل پیروزی است برای آن کس که با آن استدلال کند. نجات دهنده است برای آن کس که حافظش باشد و به آن عمل کند، و راهبر آن کسی است که آن را به کار گیرد، و نشانه هدایت است برای آن کس که در او بنگرد، سپر نگهدارنده است برای آن کس که با آن خود را بیوشاند، و دانش کسی است که آن را به خاطر بسپارد، و حدیث کسی است که از آن روایت کند، و حکم کسی است که با آن قضاوت کند.»^۱

متن یازدهم:

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است، فرمود: «حکمتی است برای حیات دل مرده، و بصیرتی است برای چشم نابینا، و شنوایی برای گوش های ناشنوا، و آبی گوارا برای دل های تشنه، و تمام بی نیازی و تمام سلامت در آن است؛ کتاب خدا که با آن می بینید و با آن سخن می گوئید و با آن می شنوید، و بعضی از آن با بعضی دیگر گویاست، و برخی از آن بر برخی دیگر گواهی می دهد؛ هیچ اختلافی در [شناساندن] خدا ندارد، و همراه خود را [از خدا] بر نمی گرداند.»

هرکدام از قسمت های فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام عبارت است از دلیل و برهانی برای ثبوت

ارزش ذاتی متون دینی. در کتاب خدا، زندگی برای دل مرده، و آب گوارا برای رفع تشنگی است، و در آن درمان چشم‌ها از نابینایی، و شفای گوش‌ها از ناشنوایی است؛ پس قرآن، خود زندگی و شنوایی و بینایی است؛ و حتی گفتار و شنیدن و دیدن فقط با قرآن انجام می‌شود؛ همان طور که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «کتاب خدا که با آن می‌بینید و با آن سخن می‌گویید و با آن می‌شنوید.»

بلکه قرآن تمام بی‌نیازی و تمام سلامت است: «و تمام بی‌نیازی و تمام سلامت در آن است.» در اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام به بی‌نیازی قرآن کریم از هر جهت به شدت تأکید می‌فرماید، و عموم را با «ال» تعریف، و با صریح‌ترین الفاظی که بر عموم دلالت می‌کنند مورد تأکید قرار می‌دهد؛ یعنی با سور «کل» (همه) و تمام: «تمام بی‌نیازی» و «تمام سلامت». بنابراین از هیچ جهتی نیازمندی یا ضعف به آن راه ندارد؛ بلکه این قرآن است که بی‌نیازی و کمال را به دیگران افاضه می‌فرماید؛ و به بی‌نیازی و کمال نمی‌توان رسید مگر فقط از جانب قرآن.

از امامان هدایت علیهم السلام نقل شده است:

- «بدانید هیچ کس پس از قرآن نیازمند نخواهد بود، و هیچ کس پیش از قرآن بی‌نیاز نبوده است.»^۱
- «هرکس ستمگری را به سرپرستی برگزیند و به غیر قرآن عمل کند، خداوند [کمر] او را می‌شکند؛ و هرکس هدایت را در غیر قرآن بجوید خداوند او را گمراه می‌کند.»^۲
- «هیچ کسی نیست که از قرآن عدول کند، مگر اینکه به سوی آتش رهسپار شود.»^۳

۱. نهج البلاغه (تحقیق صالح): ص ۲۵۲.

۲. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۳.

۳. کافی: ج ۲ ص ۶۰۰ و ۶۰۱.

- «و خداوند سبحان هیچ کس را به چیزی همچون این قرآن پند نداده است... و برای دل، جلالی جز قرآن نیست.»^۱

و غنا و بی‌نیازی قرآن کریم که امیرالمؤمنین علیه السلام با شدت بر آن تأکید می‌فرماید همان ارزش ذاتی است که ما در صددش هستیم، و متونی را برای استدلال مطرح می‌کنیم.

متن دوازدهم:

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است، فرمود: «و بر شما باد به کتاب خدا؛ که ریسمان استوار و نور آشکار است، و درمانی سودمند، و آب گوارای فروشاننده عطش، و عصمت برای کسی است که به آن چنگ می‌زند، و نجات برای کسی است که به آن آویخته گردد؛ گجی در آن راه ندارد تا استوار شود، و دچار تردید نمی‌شود تا مورد سرزنش قرار گیرد. تکرار شدن و شنیده شدن‌های بسیار، آن را کهنه نمی‌کند. کسی که طبق قرآن سخن بگوید راست گفته است، و کسی که به آن عمل کند پیشی گرفته است.»^۲

با وجود تمامی این اوصافی که در فرمایش امیرالمؤمنین آمده است، فصاحت و بیان و هدایت بر بزرگی آن ارزش ذاتی دلالت دارد که کتاب خداوند متعال در خود پیچیده است و از مسئله اثبات رفعت قرآن و رفعت گوینده‌اش، به عصمت خلاق و نورافشانی راهشان و درمان جان‌هایشان فراتر می‌رود؛ ولی بد نیست نگاهی عمیق‌تر به این فرمایش امام علیه السلام بیندازیم: «گجی در آن راه ندارد تا استوار شود، و دچار تردید نمی‌شود تا مورد سرزنش قرار گیرد، و تکرار شدن و شنیده شدن‌های بسیار، آن را کهنه نمی‌کند.»

این فرمایش: «گجی در آن راه ندارد تا استوار شود» به این معناست که کلام خداوند

۱. نهج البلاغه (تحقیق صالح): ص ۲۵۴.

۲. نهج البلاغه (تحقیق صالح): ص ۲۱۹.

سبحان به‌هیچ‌وجه به استوارسازی و تعدیل هیچ‌کدام از خلائق نیاز ندارد؛ زیرا چیزی که به استوارسازی نیازمند است چیزی است که کجی و انحراف و اعوجاج در آن راه می‌یابد، یا ذاتش به‌گونه‌ای است که قابلیت مبتلاشدن به آفات را -چه آفات درونی و چه بیرونی- دارد؛ اما چیزی که ذاتش غیرقابل نفوذ و استوار است هیچ بیگانه‌ای نمی‌تواند به آن وارد شود و ذره‌ای غبار در درونش ندارد. اینچنین ذاتی، امکان ندارد فقر یا احتیاج به آن راه یابد، و امکان ندارد به استوارسازی احدی از آفریدگان نیازمند باشد؛ بلکه عکس آن صحیح است؛ یعنی همه آفریدگان به تسدید و استوارسازی و عصمت کسی که به خودی خود از همه بی‌نیاز است نیازمند هستند. این فرمایش ایشان علیه السلام: «**دچار تردید نمی‌شود تا مورد سرزنش قرار گیرد**» معنایی نزدیک به قسمت پیشین دارد، و ما با توضیحات اضافه سخن را طولانی نمی‌کنیم.

این فرمایش علیه السلام: «**وَلَا تُخْلِقُهُ كَثْرَةُ الرَّذِّ وَ وُلُوجُ السَّمْعِ**» **«و تکرار شدن و شنیده شدن‌های بسیار، آن را کهنه نمی‌کند»:**

«**و تکرار شدن بسیار آن را کهنه نمی‌کند**» یعنی آن را مُندرس نمی‌کند، و برای صاحبان ذوق، آن را مستهلک و فرومایه نمی‌گرداند. «الرَّذِّ» به‌معنای تکرار و اعاده کردن است. «رَدِّ الْقَوْلِ» یعنی آن را تکرار کن و دوباره بیان کن. پس این فرمایش: «**و تکرار شدن و شنیده شدن‌های بسیار آن را کهنه نمی‌کند**» یعنی آیات قرآن کریم مستهلک و کهنه نمی‌شوند، و هرقدر هم که تکرار و بیان شوند گوش‌ها از آن دل‌زده نمی‌شوند؛ بلکه گاهی مؤمن خودش را مجبور می‌بیند برخی آیات یا سوره‌ها را در یک زمان بارها تکرار کند، و می‌بیند هرقدر قرائت می‌کند و آن را تکرار می‌کند سیر نمی‌شود. به‌رغم اینکه مؤمن از دوران کودکی قرآن می‌خواند ولی هرقدر سنش بالا می‌رود قرآن را تَر و تازه و جدید و گوارا می‌بیند؛ و این از اسرار و خصوصیات الهی است که به کلام الهی اختصاص دارد.

ابن میثم در شرح این عبارت گفته است:

«اینکه "تکرارهای بسیار آن را کهنه نمی‌کند" یعنی تکرار شدن در زبان‌ها و نفوذ در گوش‌ها؛ که از ویژگی‌های قرآن کریم است. هر نثر یا نظمی اگر بسیار خوانده شود گوش‌ها

را خسته می‌کند و باعث دل‌زدگی می‌شود، به‌جز قرآن کریم که همیشه در اثر تکرارهای مکرر در طول مدت زمان‌ها، همچنان تر و تازه است، و بر محبت و حُسنش در دل‌ها افزوده می‌شود؛ و آنچه از این راز برمی‌آید انبوه اسرار و سخنان نغز و پوشیده آن است که با وجود شیوایی فوق‌العاده و شیرینی شنیده‌هایش فقط افراد به‌خصوص می‌توانند از آن‌ها آگاه شوند.^۱

به جعفر بن محمد صادق علیه السلام عرض شد: چرا شعر [و خطبه‌ها] در اثر تکرار خسته‌کننده‌اند، ولی قرآن این‌گونه نیست؟ فرمود: «به این دلیل که قرآن همان طور که برای مردم روزگار اول حجت بود، برای مردم روزگار دوم نیز حجت است؛ پس هر طایفه، آن را تر و تازه دریافت می‌کند؛ و به همین دلیل هرکسی هر اندازه آن را تکرار کند و در آن تفکر کند، هر بار علوم جدیدی از آن دریافت می‌کند، و چنین خصوصیتی در شعر و خطبه‌ها نیست.»^۲

به باور بنده دلالت فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام به فضیلت قرآن برای ارزش ذاتی سخن الهی، روشن است و به توضیح چندانی نیاز ندارد.

متن سیزدهم:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «... پس هرگاه فتنه‌ها همچون پاره‌های شب ظلمت افزا شما را فراگرفت و به شبهه انداخت بر شما باد مصاحبت با قرآن؛ چراکه شفاعتگری است پذیرفته‌شده، و شکایت‌کننده‌ای است تصدیق‌شده. هرکه او را در پیش رویش قرار دهد او را به‌سوی بهشت خواهد کشاند، و هرکه او را در پشت خود قرار دهد او را به‌سوی آتش به پیش

۱. شرح نهج البلاغه، میثم بن علی بن میثم بحرانی (ت ۶۷۹): ج ۳ ص ۲۶۴ و ۲۶۵.

۲. المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ابن عطیة اندلسی، تحقیق: عبدالسلام عبدالشافی محمد. چاپ اول. ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۳م. لبنان - دارالکتب العلمیه. ناشر: دارالکتب العلمیه: ج ۱ ص ۳۶؛ شرح احقاق الحق، قاضی سید نورالله حسینی مرعشی تستری (ت ۱۰۱۹ ق)، تعلیق و توضیح: سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی، تصحیح: سید ابراهیم میانجی، ناشر: انتشارات کتابخانه آیة‌الله العظمی مرعشی نجفی، قم - ایران: ج ۲۸ ص ۳۴۷.

خواهد راند. قرآن یگانه راهنماست که به بهترین راه هدایت می‌کند، و کتابی است که در آن تفصیل و توضیح و تحصیل موجود است. سخن نهایی است که با شوخی همراه نیست. ظاهری دارد و باطنی؛ پس ظاهرش حکم و باطنش علم است، ظاهرش بسیار جذاب و دل‌ربا و باطنش ناپیداست. قرآن ستاره‌هایی دارد [شخصیت‌هایی تابناک]، و ستاره‌هایش نیز ستارگانی. شگفتی‌هایش به شماره نیاید، و عجایبش کهنه نگردد؛ در آن چراغ‌های هدایت و روشنی‌بخش حکمت قرار دارد؛ و [قرآن] راهنمایی برای شناخت حقیقت است برای آن‌کس که صفت [قرآن] را بشناسد؛ پس باید هر محققی دیده‌اش را به گردش درآورد و نگاه دقیقش را به نهایت صفت قرآن برساند تا از هلاکت نجات یابد، و از گرفتاری رها شود؛ چراکه تفکر در قرآن موجب حیات دل‌بیناست، همان‌طور که شخص در تاریکی‌ها با استمداد از نور گام برمی‌دارد؛ پس بر شما باد التزام به رهایی نیکو، و چشم‌انتظاری اندک.»^۱

سخنان واضح و روشنی درباره بزرگی و عظمت ارزش ذاتی قرآن کریم گفته شد، ولی با من همراه شو تا دوباره به مرواریدهایی بازگردیم که پیش‌تر درباره‌شان صحبت کردیم؛ همان مرواریدهایی که عقل و دل را می‌رباید؛ یعنی کلامی از آن کسی که ﴿دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ (نزدیک آمد و [بسیار] نزدیک‌تر شد * تا [فاصله‌اش] به قدر [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیک‌تر شد)، در توصیف قرآن و فضیلت و برتری و اهمیتش برای امت تا روز قیامت. شما می‌بینی گوارایی الفاظ و هماهنگی آن به اوج خود رسیده است، و می‌بینی دقت و استواری معانی آن، عقل‌ها را سحر کرده و به تحیر و سرگستگی می‌کشاند؛ و چرا چنین نباشد، در حالی که این کلام برترین خلق خداوند، محمد مصطفی ﷺ است که حق تعالی درباره‌اش فرموده است: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى﴾^۲ (از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. * جز وحیی که وحی می‌شود نیست *

۱. کافی: ج ۲ ص ۵۹۸ و ۵۹۹؛ وسائل الشیعه (آل‌البیت): ج ۶ ص ۱۷۱.

۲. نجم: ۳ تا ۵.

که شدید القوی (فرشته بسیار نیرومند) به او آموخت).

همین سخن رسول خدا ﷺ درباره فضیلت و برتری قرآن کریم بهترین دلیل برای ارزش ذاتی است؛ البته نه فقط برای سخن خداوند متعال، بلکه برای سخن رسول خدا محمد ﷺ که عقل‌ها در بارگاه فصاحت و بلاغت و نظم‌ش برایش به سجده می‌افتند، و از خود بی‌خود می‌شوند و خود را به آن می‌سپارند، و کلام رسول خدا ﷺ هر جا بخواهد عقل‌ها را می‌برد، و هر جا اراده کرده است عقل‌ها با آن رهسپار می‌شوند!

هر کس به چنین سخنی گوش جان بسپارد یقین می‌کند گوینده‌اش به نهایت رفعت و تعالی رسیده است، حتی اگر از اسم و صفات وی اطلاع نداشته باشد؛ زیر می‌دانیم «سخن» از گوینده‌اش خبر می‌دهد.

بیا تا به کلام برادر رسول خدا گوش بسپاریم؛ به آن پیشوا و سرور بلاغت، امیرالمؤمنین (علیه السلام)، که فضیلت و جایگاه قرآن را در امت بیان می‌دارد و می‌فرماید: «سپس کتاب را بر او فرستاد؛ نوری که چراغ‌هایش خاموش نشود، و چراغی که فروزندگی‌اش کاستی نیابد، و دریایی که ژرفایش دانسته نشود، و راهی که رونده‌اش را گمراه نکند، و پرتویی که روشنایی‌اش تاریکی نگیرد، و فرقانی که برهان و دلیلش خاموش نشود، و بیان‌کننده‌ای که ستون‌هایش واژگون نشود، و درمانی که در آن از بیماری‌اش ترسیده نشود، و بزرگی که یارانش شکست نخورند، و حقی که یاورانش مغلوب نشوند. پس [قرآن] معدن و محور ایمان و چشمه‌ها و دریاهاى علم است. سرچشمه عدالت، و نهر جاری دل است. پایه‌های اسلام و ستون‌های محکم آن است، نهرهای جاری زلال حقیقت، و سرزمین‌های آن است. دریایی است که تشنگان آن، آبش را نتوانند تمام کنند، و چشمه‌ای است که آبش کم نشود. محل برداشت آبی است که هر چه از آن بگیرند کاهش نمی‌یابد. منزلی است که مسافران راه آن را گم نمی‌کنند، و نشانه‌هایی است که رونندگان از آن غفلت نمی‌کنند. کوهسار زیبایی است که گذرندگان از آن صرف نظر نمی‌کنند. خدا قرآن را فرونشاندۀ عطش دانشمندان، و باران بهاری

برای قلب فقیهان، و راه گسترده و وسیع برای صالحان قرار داده است. قرآن دارویی است که با وجودش هیچ بیماری وجود ندارد. نوری است که با آن تاریکی یافت نمی‌شود. ریسمانی است که رشته‌هایش محکم است. پناهگاهی است که قلّه‌اش بلند است، و توان و قدرتی است برای کسی که قرآن را برگزیند. محل امنی است برای هرکس که واردش شود. راهنمایی است تا از آن پیروی کند. وسیلهٔ انجام وظیفه است برای کسی است که قرآن را راه و رسم خود قرار دهد. برهانی است برای آن کس که با آن سخن بگوید. عامل پیروزی است برای آن کس که با آن استدلال کند. نجات‌دهنده است برای آن کس که حافظش باشد و به آن عمل کند، و راهبر آن کسی است که آن را به کار گیرد، و نشانهٔ هدایت است برای آن کس که در او بنگرد. سپر نگهدارنده است برای آن کس که با آن خود را بپوشاند، و دانش کسی است که آن را به خاطر بسپارد، و حدیث کسی است که از آن روایت کند، و حکم کسی است که با آن قضاوت کند.»^۱

شدت مأنوس شدن گوش‌ها و متمایل شدن سینه‌ها به این سخن را ملاحظه کنید، و در روانی و انسجام و گوارایی الفاظ، و لطافت و روانی جریانش دقت کنید؛ تا آنجا که کتابی که این ارمغان و گوهرهای ناب را در خود گرد آورده است «نهج البلاغه» نامیده‌اند، و درباره‌اش گفته شده است: «کلامش برتر از سخن مخلوقات، و پایین‌تر از سخن خالق است.»^۲ و نیز گفته شده است: «اگر در زمین قرآنی نبود قطعاً نهج البلاغه قرآن آنان می‌شد.»^۳

آری، این کلام شخصیتی است که می‌فرماید: «و به راستی ما امیران کلام هستیم، و

۱. نهج البلاغه (تحقیق صالح): ص ۳۱۶.

۲. شرح احقاق الحق، سید مرعشی: ج ۸ ص ۱۶.

۳. کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء (ط، ج)، شیخ جعفر کاشف الغطاء (ت ۱۲۲۸ ق)، تحقیق: دفتر تبلیغات اسلامی، شعبهٔ خراسان. محققین: عباس تبریزیان، محمدرضا ذاکری (طاهریان)، و عبدالحلیم حلّی. چاپ اول، ۱۳۸۰ ق / ۱۴۲۲ ش. چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی. ناشر: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی (مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامی): ج ۱ ص ۱۲۰.

ریشه‌های سخن در ما ریشه دوانده، و شاخه‌های آن بر ما سایه افکنده است.»^۱

فصل چهارم

رویکرد محمدی برای محافظت از سنت

- مبحث اول: دوران‌دیشی پیامبر ﷺ درباره آینده امت.
- مبحث دوم: اصل در حجیت سنت است.
- مبحث سوم: تأسیس روش حدیثی محمدی.
- قطعیت سنت طبق روش عرضه.

پیشگفتار

بی هیچ شک و تردیدی بی‌فایده‌بودن روش سندی برای حفاظت از سنت شریف ثابت شد، و حتی ثابت شد خود این روش قوی‌ترین و نخستین عامل برای ظهور بدعت‌ها در سطح اعتقادی و فقهی بوده است، و پس از بیان ابداعی و نوظهوربودن روش سندی در دین و اصالت‌نداشتن یا تشریح‌نشده‌اش از سوی صاحب شریعت، و اینکه در صدر اسلام اصلاً وجود نداشت و صحابهٔ پیامبر ﷺ به آن تکیه نمی‌کردند، و دیدیم این روش، چقدر در تفرقه و دور کردن امت از امامان اهل بیت (علیهم‌السلام) نقش داشته و امت را در آغوش فریب‌کاران و سودجویان و فقه‌های درباری پرتاب کرده است، و کارهای ناصواب دیگری که تحت پوشش «جرح و تعدیل» به انجام رسیده است؛ پس از شرح و بیان تمامی این‌ها یک پرسش اساسی و حیاتی خودنمایی می‌کند:

آیا روش و رویکردی حدیثی برای حفاظت سنت از بدعت‌ها وجود دارد؟

و این روش کدام است؟ و بنیان‌گذارش کیست؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها عرض می‌کنم:

هر دینی از سه رکن و اصل تشکیل می‌شود: مُرسِل (فرستنده)، رَسول (فرستاده)، و رسالت؛ این ارکان اصلی، عهده‌دار ضمانت هدایت و سعادت‌مندی مکلفین در دنیا و آخرت هستند، و فقط این ارکان هستند که از حق اطاعت شدن برخوردارند، و لاغیر. رسول و امام تا زمانی که موجود باشد و بتواند نقش خود را در حفظ شریعت و محافظت آن از بدعت‌ها ایفا نماید سرپرست و نگهبان شریعت است؛ و در حالت غیبت یا وقتی از مکلفین دور باشد باید قانونی وجود داشته باشد که برای محافظت سنت از بدعت‌ها و تسلط فریب‌کاران ولو به‌قدری ضروری که حفاظت از روح و مغز شریعت را تضمین کند. قائم‌مقام رسول یا امام شود.

این قانون حتماً باید در چهارچوب و محدودهٔ خود شریعت باشد، و حتی باید از ارکان و جزو پایه‌ها و اساس شریعت باشد؛ چراکه بدون وجود چنین قانونی، نه ظرف باقی می‌ماند و

نه مظلومی. چیزی که نگرهبانی نداشته باشد از بین می‌رود، و چیزی که پایه و اساسی نداشته باشد قطعاً سرنگون می‌شود. دقت و اهمیت این قانون با توجه به اهمیت و قداست آنچه با این قانون محافظت و بر آن داوری می‌شود دانسته می‌شود؛ هر قدر محتوای شیء نگهداری شده از اهمیتی بالا و هدفی متعالی و کارکردی خطیر برخوردار باشد، به همان اندازه این قانون و دستورالعمل کلی محافظ و نگهبان باید از دقت و استواری و استحکام برخوردار باشد، و به همان میزان لازم است وضع‌کننده این قانون کفالت‌کننده صحت نتایج به‌دست‌آمده در حالت امتثال این قانون و اجزایش بوده باشد؛ وگرنه نقصان یا کمبودی در کمین خواهد بود؛ حال یا در خود شریعت به این دلیل که آن شریعت صلاحیت ایمن‌سازی امت را نداشته است. یا در بندهای قانون محافظ شریعت؛ و در هر دو حالت، این خلل یا نقصان به قانون‌گذار و تشریح‌کننده کشیده می‌شود؛ و اگر هم شریعت و هم قانون محافظ شریعت مورد رضای فرستنده بوده باشد قطعاً این خلل و کمبود به «فرستنده» کشیده خواهد شد؛ بنابراین همان طور که ضرورت حکم می‌کند تشریح (قانون‌گذاری) فقط در انحصار خداوند عزوجل باشد، به همین صورت لازم می‌گردد وضع قانون محافظ شریعت نیز فقط در انحصار خداوند جل جلاله باشد؛ چراکه این قانون، خودش بخشی از شریعت است، و چه بسا گزافه نباشد اگر بگوییم این قانون مهم‌ترین مؤلفه در شریعت است؛ زیرا این قانون به‌مثابه سپر و دژی برای شریعت است. شریعت بدون سپر یا دژی که طرد و راندن بیگانگان را از آن تضمین کند چه فایده‌ای خواهد داشت؟! به‌خصوص هنگام غیبت رسول یا دوربودنش از عاملین به شریعت؛ چراکه در این صورت قطعاً و یقیناً شریعت در معرض تغییر و تبدیل قرار خواهد گرفت؛ تا آنجا که پوستینی وارونه بر تن خواهد کرد، و تا آنجا پیش می‌رود که تمسک‌جوینده به منبع و اصل آن در میان مردم غریب خواهد بود، و حتی با توصیفاتی چون بدعت‌گذار و انحراف توصیف خواهد شد، و در نهایت همان طور که اخبار بیان فرموده‌اند از اسلام جز اسمش باقی نخواهد ماند!

شیخ صدوق با سند خود از علی بن ابی‌طالب علیه السلام آورده است، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله

رویکرد محمدی برای محافظت از سنت ۴۵۷

فرمود: «اسلام غریبانه آغاز شد و همان طور که آغاز شده است غریبانه بازمی‌گردد؛ پس خوشا به حال غریبان.»^۱

مسلم در صحیح خود با سندش از ابوهریره آورده است، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «اسلام غریبانه آغاز شد و همان طور که غریبانه آغاز شد بازمی‌گردد؛ پس خوشا به حال غریبان.»^۲

امکان ندارد دین برای کسانی که خود را با تقلب و فریب‌کاری به اسلام نسبت داده‌اند غریبانه بازگردد، مگر پس از نفوذ و ورود تدریجی بدعت‌ها به دین و از طریق محو شدن آموزه‌های حقیقی دین، و بازارگرمی و ترویج بدعت‌ها و گمراهی‌ها به‌عنوان اصل و اساس و هویت دین؛ تا آنجا که اصل و هویت واقعی دین برای مردم دور از ذهن و بیگانه خواهد شد، و حتی مورد لعن و نفرین آن‌ها قرار خواهد گرفت؛ بنابراین جای شگفتی نیست اخباری را ببینیم که تصریح می‌کنند مردم پرچم منجی را در آخرالزمان لعنت خواهند کرد!

از ابو‌عبدالله جعفر بن محمد رضی الله عنه روایت شده است، فرمود: «وقتی پرچم حق آشکار شود اهل مشرق و مغرب لعنتش می‌کنند.»^۳

پس نمی‌توان شریعت را بدون قانونی که از آن محافظت می‌کند رها کرد؛ به‌خصوص هنگام غیبت امام یا دوربودنش از مکلفین. کسی که می‌فرماید ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾^۴ (و هرچیزی نزد او اندازه‌ای دارد) چگونه ممکن است شریعت را بدون قانونی که سدّ بازدارنده‌ای در برابر امواج فتنه‌ها و خواسته‌های نفسانی باشد رها کند؟! و کسی که می‌فرماید

۱. کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق: ص ۲۰۱.

۲. صحیح مسلم: ج ۱ ص ۹۰.

۳. غیبت شیخ نعمانی: ص ۳۰۸.

۴. رعد: ۸.

﴿إِنَّ اللَّهَ بِالْأَمْرِ قَدَّ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾^۱ (قطعاً خداوند به انجام‌رساننده امر خود است؛ به راستی خدا برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر فرموده است) چگونه امکان دارد دین و شریعت را بدون روشی که مکلفین برای شناخت آنچه از شریعت گرفته و آنچه به آن بازگردانده می‌شود به آن تکیه کنند رها کرده باشد؟!

بله، دینی که به کامل بودن و مهیمن بودن بر تمام دین‌ها تا روز قیامت توصیف می‌شود، امکان ندارد از فقدان قانون و قواعدی رنج ببرد که فرایند اعتمادسازی و پذیرفتن احادیث سنت را سامان می‌بخشد؟! آیا خداوند متعال پس از تشریح شریعت از آوردن چنین قواعدی ناتوان بوده است؟! هرگز چنین نیست؛ یا رسول خدا محمد [الله] ﷺ غفلت کرده، یا از رساندن و تبلیغ آن به مسلمانان غافل بوده، یا آن را تا پیوستن به رفیق اعلا به بوتۀ فراموشی سپرده است؟! یا اینکه این موضوعی حاشیه‌ای بوده است که امت می‌توانسته خودش تأسیس و قاعده‌مندسازی ارکان و راه‌هایش را عهده‌دار شود؟!

هر عاقل حکیمی وقتی به‌عنوان مثال - دستگاهی را تحویل می‌گیرد نخستین سؤالی که برایش پیش می‌آید این است که این وسیله چگونه کار می‌کند و بهترین راه برای استفاده از آن چیست، به طوری که هم استفاده‌کننده و هم خود آن وسیله مورد استفاده محافظت شود؟! اگر کسی چنین سؤالاتی برایش مطرح نشود اگر ضرر و زیانی پیش بیاید هیچ‌کسی جز خودش را نباید سرزنش کند و البته چنین شخصی از نظر عقلا نیز مورد تعریف و تمجید قرار نمی‌گیرد.

از آنجا که انسان‌ها از نظر عقلی و خواسته‌ها و تمایلات متفاوت هستند، پس به‌هیچ‌وجه نمی‌توان قانون‌گذاری روش تعامل با احادیث را به آنان سپرد؛ چراکه چنین کاری واگذاری کار به افرادی با نظرات متعدد و متعارض است، و در نتیجه از همان نقطه شروع و از پایه و اساس

نقض غرض خواهد شد، و سرزدن چنین کاری از خداوند عزوجل محال است؛ این نکته اول. نکته دوم: انسان‌ها از شایستگی و صلاحیت لازم برای وضع قانون و روشی برای اعتبارسنجی و تکیه به احادیث سنت شریف برخوردار نیستند؛ زیرا خود این قانون نیز تشریحی است که به خداوند متعال اختصاص دارد؛ همچنین واضع شریعت کسی است که به جزئیات شریعت و آنچه متون شریعت را حفظ می‌کند آگاه‌ترین است، و صیانت و پایداری آن را در تحدیات و چالش‌ها و مخاطراتی که در سر راهش قرار می‌گیرند و با گذر زمان شدیدتر می‌شوند عهده‌دار شده است.

نکته سوم: اگر قائل به جواز تشریح روش برخورد با احادیث توسط مکلفین باشیم، در این صورت آن‌ها در یک زمان هم تابع می‌شوند و هم متبوع؛ در حالی که تکلیف آنان فقط در پیروی و تسلیم‌شدن به صاحب شرع خلاصه می‌شود و بس. مردم سه دسته‌اند: یا از آنان پیروی می‌شود (متبوع)، یا پیرو هستند (تابع)، یا بدعت‌گذار هستند به شکل مانعة‌الخلو^۱ - و حالت چهارمی در کار نیست. پیروی‌شونده‌ها انبیا و اوصیایی هستند که به اسم و شخصیتشان تصریح شده است، و دیگر مردم، یا پیرو هستند یا بدعت‌گذار؛ و کسی که پیرو حجت‌های خداوند متعال نباشد قطعاً بدعت‌گذار است.

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «مردم فقط دو دسته‌اند: یکی آن که پیرو دین است، و دیگری کسی است که بدعت‌گذار است، در حالی که از جانب خداوند سبحان نه برهانی از سنت دارد و نه روشنایی حجتی.»^۲

پیروها هرگز نمی‌توانند از پیش خود روشی تشریح کنند تا در دینشان از آن روش پیروی

۱. قضیه شرطیه منفصله مانعة‌الخلو: قضیه‌ای که در آن حکم شده است که خالی‌بودن از دو چیز محال است، ولی

واجد بودن هر دو یعنی انصاف به هر دو- ممکن است. (مترجم)

۲. نهج البلاغه (تحقیق صالح): ص ۲۵۴.

کنند؛ چراکه چنین کاری خلاف صفت پیروی است، و تداخلی برای وظیفه پیروی‌شونده و اختصاصات او شمرده می‌شود. پیروی‌شوندگان نیز حق تشریح ندارند مگر در دو حالت: اول: ناتوانی پیروی‌شونده، که چنین حالتی برخلاف فرض شارع الهی بوده است؛ و دوم: وقتی پیروی‌شونده مجوز یا اجازه این کار را داشته باشد یا شارع به او چنین اجازه‌ای داده باشد، و این حالتی است که راهی برای اثباتش نیست و بدون وجود چنین راهی چنین حالتی ناشدنی است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در سفارش‌های خود به کمیل بن زیاد فرموده است: «ای کمیل، دین از آن خداست؛ پس خداوند از هیچ‌کسی نمی‌پذیرد عهده‌دار آن شود، مگر اینکه او فرستاده یا نبی یا وصی باشد. ای کمیل، این نبوت و رسالت و امامت است، و پس از آن یا فقط ولایت‌مداران پیرو هستند یا گمراهان بدعت‌گذار؛ و خداوند فقط از پرهیزگاران می‌پذیرد.»^۱

همچنین ایشان (علیه السلام) فرموده است: «بدعتی ایجاد نمی‌شود جز اینکه سنتی ترک شود. از بدعت‌ها بپرهیزید، و ملتزم راه [هدایت] شوید. امور ریشه‌دار برترین امور، و بدعت‌های نوظهور بدترین‌ها هستند.»^۲

مبحث اول: دوران‌دیشی پیامبر (ص) درباره آینده امت

پیامبر (ص) از وضعیت حاضر و آینده امت خود آگاه بود. ایشان (ص) با چشم خداوند متعال می‌نگریست، و آنچه امت را تهدید می‌کرد و بر سر راهش قرار می‌گرفت بررسی می‌کرد؛ آن هم از دیدگاه رهبری خُبره که به یقین می‌دانست پیکار حقیقی و سختش با ابلیس و سپاهیان‌ش، پس از رحلت او از این زندگی دنیا آغاز خواهد شد، پس با حکمت خود ضمانت‌کننده‌ترین راه را در برابر فتنه‌ها و جریان‌های ویرانگری که در انتظار امت بود

۱. بحارالانوار: ج ۷۴ ص ۴۱۶.

۲. نهج البلاغه (تحقیق صالح): ص ۲۰۲.

درخواست نمود؛ فتنه‌ها و جریان‌هایی که باطل‌پیشگان و گمراهان و منحرفین آن‌ها را رهبری می‌کردند تا آموزه‌های راستین دین را محو، و هویت اسلام ناب را مسخ کنند؛ فرقی نمی‌کند این جریان‌ها از درون اسلام پدیدار شده باشند یا از بیرون آن.

پس پیامبر ﷺ - از همان نخستین روزهای دعوت مبارکش - شروع به زمینه‌سازی برای طرح و استوارسازی ستون‌های اساسی دین اسلام حنیف نمود، و دوراندیشی‌هایی برای تمام اتفاقات ناگواری که در راه امت ایجاد خواهد شد وضع نمود، و قواعد اولیه و ثانویه‌ای برای چگونگی تعامل با متون شرعی - برای پذیرفتن یا نپذیرفتن، و برای تفسیر و عمل به آن‌ها - سنت نهاد؛ پس از آن دیگر فقط مقدار بیداری امت و توسل‌جستن آن‌ها به وصایا و سفارشات آن پیامبر بزرگوار مهربان باقی می‌ماند.

نخستین تکلیف امت، اِمتثال و تسلیم‌شدن به آنچه است که به‌طور مستقیم از امام و خلیفه خداوند در زمینش شنیده‌اند؛ البته در حالتی که به‌دلیل نزدیکی به محل سکونت معصوم و نیز غایب‌نبودنش چنین امکانی برایشان فراهم بوده باشد. به این ترتیب فرصتی برای امت فراهم خواهد شد تا وجود خلیفه و امام را در میان خودشان مستمر کنند، همان‌طور که وضعیت امت با رسول خدا ﷺ این‌چنین بود، و راه‌های شنیدن بی‌واسطه از رسول خدا ﷺ برایشان فراهم بود، و در صورت بروز اشتباه یا توهمات یا دروغ‌پردازی‌ها در برخی از احادیث به ایشان ﷺ تکیه می‌شد؛ ولی این امر از وصایای پیامبر خدا محمد ﷺ و آنچه ایشان ﷺ بر آن تأکید کرده بود خارج شد، و خلفا و اوصیای آن حضرت ﷺ یا رانده و آواره می‌شدند یا زندانی می‌شدند یا به قتل می‌رسیدند. از آنجا که پیامبر از این وقایع اطلاع داشت راه‌حل‌ها و تکلیف‌هایی ثانوی برای حالت دوری یا غیبت امام وضع فرمود.

مهم‌ترین ارکان و قواعد و دوراندیشی‌هایی را که محمد نبی ﷺ به آن‌ها توصیه فرموده و بر آن‌ها بسیار تأکید فرموده بود به‌صورت خلاصه تقدیم می‌کنیم:

اول: معرفی امام پس از خودش

از آنجا که پیامبر خدا محمد ﷺ از سنت خداوند در میان آفریدگان آگاه بود، و می‌دانست آن‌ها بدون امام و هدایتگری که ارادهٔ آسمان را در آن‌ها به جریان بیندازد به استقامت و پایداری نمی‌رسند از همان نخستین روز اعلام دعوت مبارک خود به تعیین و معرفی امام پس از خود و سرپرست شریعت پس از رحلت خودش ﷺ اقدام کردند؛ چراکه ایشان ﷺ از ضرورت این نکته برای استواری امور امت مطلع بود.

اعلام و تأکید پیامبر خدا محمد ﷺ بر این امر، در مراحل و موقعیت‌های متعددی صورت پذیرفته است؛ از جمله:

أ - در آغاز اعلام دعوت مبارک خود.

محمد بن جریر طبری در جامع البیان با سند خود از عبدالله بن عباس، از علی بن ابی‌طالب ﷺ آورده است، فرمود: «وقتی این آیه بر رسول خدا ﷺ نازل شد: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ (و خوبشان نزدیک را انداز بده) رسول خدا ﷺ مرا فراخواند... سپس رسول خدا ﷺ فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، به خدا سوگند من در میان عرب جوانی ندیدم که بهتر از آنچه من برایتان آورده‌ام آورده باشد. به‌راستی من خیر دنیا و آخرت را برایتان آوردم و خداوند به من دستور داده است شما را به آن دعوت کنم. کدام‌یک از شما در این امر مرا یاری می‌دهد و حمایت می‌کند تا برادرم و چنین و چنان شود؟ [علی ﷺ] فرمود: همهٔ آن جماعت سکوت کردند؛ و من - که کوچک‌ترینشان بودم، و چشم‌هایم عیب‌ناک‌ترین آن‌ها بود، و شکم از همه بزرگ‌تر و ساق پاهایم از همه نازک‌تر بود - گفتم: من - ای پیامبر خدا - وزیر و پشتیبان تو در این امر می‌شوم. ایشان شروع به نگرستن به من کرد و سپس فرمود: به‌راستی این شخص، برادرم و چنین و چنان است؛ پس به او گوش دهید و از او اطاعت کنید. [علی ﷺ] فرمود: جماعت برخاستند و در حالی که می‌خندیدند به ابوطالب می‌گفتند: به تو دستور داده

است از پسرت بشنوی و او را اطاعت کنی.»^۱

دست‌کاری و تغییراتی که برای به‌انحراف‌کشیدن برخی از اجزای این حدیث به‌جهت مخفی کردن حقیقت خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام انجام شده است پنهان نیست. به‌جای: «کدامیک از شما در این امر مرا یاری می‌دهد و حمایت می‌کند تا برادرم و چنین و چنان شود؟ ... ایشان شروع به نگرستن به من کرد و سپس فرمود: به‌راستی این شخص، برادرم و چنین و چنان است؛ پس به او گوش دهید و از او اطاعت کنید» در تاریخ طبری و منابع دیگر- متن زیر آمده است: «کدامیک از شما در این امر مرا یاری می‌دهد و حمایت می‌کند تا برادرم و وصی من و جانشین من در میانان شود؟ ... ایشان گردن مرا گرفت و سپس فرمود: به‌راستی این شخص، برادرم و وصی من و جانشین من در میان شماست؛ پس به او گوش دهید و از او اطاعت کنید.»^۲

با صرف‌نظر از شبهه‌ها و ابهامات این واقعه و سخنانی که درباره‌اش گفته شده است، این واقعه اعلان محمد نبی صلی الله علیه و آله برای شخصی را بیان می‌دارد که پس از وی باید از او اطاعت شود، با این گفته خود: «پس به او گوش دهید و از او اطاعت کنید.» و این بی‌تردید به‌وجوب اطاعت از علی بن ابی‌طالب علیه السلام پس از محمد نبی صلی الله علیه و آله دلالت می‌کند.

پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله بر خلافت علی بن ابی‌طالب علیه السلام با حدیث منزلت تأکید فرموده است؛ حدیثی که به‌صراحت بیان می‌دارد علی نسبت به ایشان در جایگاه هارون نسبت به موسی است؛ همچنین با حدیث ولایت که در آن به ولایت علی علیه السلام در دنیا و آخرت تصریح فرموده

۱. جامع البیان عن تأویل آی القرآن، محمد بن جریر الطبری (ت ۳۱۰ ق): ج ۱۹ ص ۱۴۸ و ۱۴۹؛ تفسیر ابن کثیر (ت ۷۷۴ ق): ج ۳ ص ۳۶۴.

۲. تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری (ت ۳۱۰ ق)، چاپ چهارم، ۱۴۰۳/۱۹۸۳ م، مؤسسه اعلمی للمطبوعات. بیروت- لبنان: ج ۲ ص ۶۲ و ۶۳.

است.

بخاری و مسلم در صحیح خود از پیامبر ﷺ آورده‌اند که ایشان به علی رضی الله عنه فرمود: «آیا خشنود می‌شوی که تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی باشی؟!»^۱

احمد بن حنبل فرمایش رسول خدا محمد ﷺ را به علی رضی الله عنه نقل کرده است: «تو در دنیا و آخرت ولی من هستی.»^۲

۱. صحیح بخاری: ج ۴ ص ۲۰۸؛ صحیح مسلم: ج ۷ ص ۱۲۰.
۲. مسند احمد: ج ۱ ص ۳۳۰ و ۳۳۱؛ مجمع الزوائد، هیثمی: ج ۹ ص ۱۱۹ و ۱۲۰. و درباره‌اش گفته است: «احمد و طبرانی آن را در الکبیر و الاوسط به شکل خلاصه روایت کرده‌اند، و رجال احمد رجالی صحیح هستند، به غیر از ابوبلیج فزاری که ثقه است، ولی او لین است [کنایه از ضعف حدیث].» کتاب السنة، ابوبکر عمرو بن ابی عاصم ضحاک بن مخلد شیبانی (ت ۲۸۷ق)، تحقیق به قلم: محمد ناصرالدین آلبنانی، چاپ سوم، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۳م، ناشر: المکتب الاسلامی بیروت - لبنان: ص ۵۸۸ و ۵۸۹ ح ۱۳۵۱؛ خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه، ابو عبدالرحمان احمد بن شعیب نسائی شافعی (ت ۳۰۳ق)، تحقیق و تصحیح سندها و فهرست‌نویسی: محمد هادی امینی، ناشر: کتابخانه جدید نینوا، تهران: ص ۶۱ تا ۶۴؛ المستدرک، حاکم نیشابوری: ج ۳ ص ۱۳۲ تا ۱۴۴ و درباره‌اش گفته است: «این حدیثی با سند صحیح است، ولی آن دو آن را با این اسلوب نیاورده‌اند.» و ذهبی در تلخیص المستدرک با او موافقت کرده و گفته است: «صحیح است.» ذخائرالعقبی فی مناقب ذوی القربی، محب‌الدین احمد بن عبدالله طبری (ت ۶۹۴ق)، ۱۳۵۶ق، ناشر: کتابخانه قدسی، لصاحبها حسام‌الدین قدسی، قاهره: ص ۸۶ تا ۸۸؛ معجم الکبیر، طبرانی: ج ۱۲ ص ۷۷ و ۷۸؛ اتحاف الخیرة المهرة بزوائد المسانید العشرة، احمد بن ابوبکر بن اسماعیل بوصیری (ت ۸۴۰ق)، تحقیق ابو عبدالرحمن و ابواسحاق و عادل بن سعید و سید بن محمود بن اسماعیل، کتابخانه رشد، ریاض، چاپ اول ۱۴۱۹ق / ۱۹۹۸م: ج ۹؛ کتاب المناقب: ج ۶ ص ۲۵۹ تا ۲۶۱ شماره ۸۹۴۴ و درباره‌اش گفته است: «ابویعلی آن را روایت کرده، و لفظ از آن اوست، و احمد بن حنبل... حاکم آن را روایت کرده و صحیح شمرده است...» درالسحابة فی مناقب القرابة و الصحابة، محمد بن علی شوکانی، تحقیق: دکتر حسین بن عبدالله عمری، دارالفکر، دمشق، چاپ اول ۱۴۰۴ق / ۱۹۸۴م: ص ۲۱۶ و ۲۱۷ ولی در نسخه او این عبارت از روایت جا افتاده است، ولی صحیح شمردن سند احمد بن حنبل توسط او برای ما مهم است؛ چرا که وی گفته است: «احمد و طبرانی در الکبیر و الاوسط آن را آورده‌اند، و حاکم آن را صحیح شمرده است؛ و رجال احمد ثقه هستند...» وصی الله بن محمد عباس در تحقیق خود از [کتاب] فضائل الصحابة احمد بن حنبل، آن را صحیح شمرده، چاپ جدید تصحیح شده، دار ابن‌جوزی، پادشاهی عربستان سعودی، چاپ دوم، ۱۴۲۰ق / ۱۹۹۹م: ج ۲ ص ۸۴۹ تا ۸۵۲ شماره ۱۱۶۸ و

ب - تأکید محمد نبی ﷺ بر جایگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام)؛ و اینکه ایشان (علیه السلام) در علم و همان کسی است که به نیابت از وی ﷺ اقدام می‌کند، و اطاعت از علی، اطاعت از اوست و سرپیچی از علی، سرپیچی از اوست.

رسول خدا ﷺ فرموده است: «من شهر علم هستم و علی درب آن است؛ هرکس قصد این شهر را دارد باید از در وارد شود.»^۱

درباره‌اش گفته است: «سندش حسن است.» احمد محمد شاکر در تحقیق خود درباره مسند احمد: ج ۳ ص ۳۳۱ تا ۳۳۳ شماره ۳۰۶۲ آن را صحیح شمرده و درباره‌اش گفته است: «سندش صحیح است. ابوفلج به فتح باء و سکون لام، و آخرش جیم- اسمش یحیی بن سلیم است و گفته می‌شود: یحیی بن ابوالاسود فزاری، که ثقة است. ابن معین و ابن سعد و نسایی و دارقطنی و دیگران او را توثیق کرده‌اند. در التهذیب آمده که بخاری گفته است: «درباره او نظرهایی است! بنده نمی‌دانم او این را از کجا گفته است؟ او شرح حال وی را در الکبیر (۴/ ۲/ ۲۷۹ تا ۲۸۹) آورده و هیچ جرحی برایش ذکر نکرده است، و شرح حالش را در الصغیر نیآورده است؛ و او و نسایی وی را در صُغفا ذکر نکرده‌اند. شعبه از او روایت کرده است در حالی که او فقط از ثقة روایت می‌کند.» حاکم گفته است: «سندش صحیح است و ذهبی با او موافقت کرده است. او همان طور است که این دو گفته‌اند؛ اینکه یکی از روایانش ضعیف است و آنچه را فقط او روایت کرده باشد نمی‌پذیرد؛ همان طور که سخن هیثمی (۹/ ۱۲۰) به آن اشاره دارد: رجال احمد رجالی صحیح هستند، به غیر از ابوبلج فزاری که ثقة است، و او لئین است. [کنایه از ضعف فرد]

۱. حاکم نیشابوری آن را در المستدرک با سه سند روایت کرده است: ج ۳ ص ۱۲۶ و ۱۲۷؛ و طبرانی آن را در المعجم الکبیر: ج ۱۱ ص ۵۵، و سیوطی آن را در جامع الاحادیث: ج ۲ ص ۱۹۳ شماره ۴۷۸۳، و متقی هندی آن را در کنز العمال: ج ۱۳ ص ۱۴۷ و ۱۴۸ شماره ۳۶۴۶۳، و هیثمی در مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۱۴ روایت کرده، و شیخ یوسف مزی آن را در تهذیب الکمال جزو مناقب امام علی (علیه السلام) برشمرده است؛ تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، جمال الدین ابوالحجاج یوسف مزی (ت ۷۴۲ق)، تحقیق دکتر بشار عواد معروف، چاپ چهارم، ۱۴۰۶ق/ ۱۹۸۵م، مؤسسه رسالت بیروت- لبنان: ج ۲۰ ص ۴۷۲ تا ۴۹۰ شرح حال شماره ۴۰۸۹؛ و دیگران.

همه افراد زیر به صحت این حدیث گواهی داده‌اند: یحیی بن معین، تهذیب التهذیب: ج ۶ ص ۲۸۵ و ۲۸۶؛ حاکم نیشابوری، المستدرک: ج ۳ ص ۱۲۶ و ۱۲۷؛ سیوطی، فتح الملک العلی بصره حدیث باب مدینه العلم علی؛ احمد بن محمد بن صدیق حسنی مغربی، تحقیق و تعلیق و تصحیح سندها: محمدهادی امینی، چاپ سوم، ۱۴۰۳ق/ ۱۳۶۲ش، چاپخانه: نقش جهان، تهران، ناشر: کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اصفهان: ص ۶۰؛

از ابوذر رضی الله عنه نقل شده است، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که از من اطاعت کند از خداوند اطاعت کرده، و کسی که از من سرپیچی کند از خدا سرپیچی کرده است؛ و کسی که از علی اطاعت کند از من اطاعت کرده، و کسی که از علی سرپیچی کند از من سرپیچی کرده است.»^۱

محدث علی بن محمد علوی، دفع الاتیاب عن حدیث الباب سید علی بن محمد بن طاهر بن یحیی علوی، چاپخانه: شرف، قم، ناشر: دارالقرآن الکریم قم؛ مولوی حسن زمان در القول المستحسن فی فخر الحسن: ص ٤٥٢ و ٤٥٣؛ شیخ حسن بن علی سقاف در تناقضات الألبانی الواضحات، دارالامام نووی، عمان، اردن، چاپ چهارم، ١٤١٢ق/ ١٩٩٢م: ج ٣ حاشیه صفحه ٨٢ شماره ٥٢؛ و دیگران.

و همه افراد زیر به حسن بودن آن گواهی داده‌اند: حافظ صلاح‌الدین ابوسعید علائی. کشف الخفاء و مزیل الالباس عما اشتهر من الاحادیث علی السنة الناس؛ شیخ اسماعیل بن محمد عجلونی جراحی (ت ١١٦٢م) چاپ سوم، ١٤٠٨ق/ ١٩٨٨م، ناشر: دارالکتب العلمیه، بیروت: ج ١ ص ٢٠٤؛ ابن حجر هیثمی در فتاوی الحدیثیه: ص ١٢٣ و ص ١٩٢؛ ابن حجر عسقلانی، همان طور که ابن حجر هیثمی در فتاوی الحدیثیه از او حکایت کرده است: ص ١٢٣؛ و علی قاری (متوفی ١٠١٤ق) در مرآة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح: ج ١١؛ کتاب مناقب: باب مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام ص ٢٥٣ تحقیق شیخ جمال عیتانی؛ زرکشی در لآلی المنثورة فی الاحادیث المشهورة: ص ١٦٥؛ ابوالخیر محمد بن عبدالرحمان سخاوی (ت ٩٠٢ق) در مقاصد الحسنه فی بیان کثیر من الاحادیث المشتهرة علی الالسنه، تصحیح و تعلیق عبدالله محمد صدیق، دارالکتب العلمیه بیروت، لبنان، ١٣٩٩ق/ ١٩٧٩م: ص ٩٧ و ٩٨ شماره ١٨٩؛ شیخ محمد بن عبدالباقی زرقانی (ت ١١٢٢ق) در مختصر المقاصد الحسنه فی بیان کثیر من الاحادیث المشتهرة علی الالسنه، تحقیق: دکتر محمد بن لطفی صباغ، مکتب الاسلامی، چاپ چهارم، بیروت، لبنان، ١٤٠٩ق/ ١٩٨٩م: ص ٧٩ ح ١٧٠؛ شیخ محمد بن علی شوکانی (ت ١٢٥٠ق) در فوائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه تحقیق عبدالرحمان بن یحیی معلمی یمانی، دارالکتب العلمیه بیروت، لبنان، ١٤١٦ق/ ١٩٩٥م، باب مناقب الخلفاء الاربعه و اهل‌البيت... شماره ٥٢ ص ٣٤٨ و ٣٤٩؛ ابن طوطون صالحی در شذرة فی الاحادیث المشتهرة: ص ١٣٠؛ محمد بن یوسف صالحی (ت ٩٤٢ق) در سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، تحقیق و تعلیق: شیخ عادل احمد عبدالوجود و شیخ علی محمد معوض، دارالکتب العلمیه بیروت، لبنان، چاپ اول، ١٤١٤ق/ ١٩٩٣م: ج ١ ص ٦٣١؛ الفتنی، تذکره الموضوعات: فصل فضیلت صحابه و اهل‌بیت ایشان ص ٩٥؛ گنجی شافعی، کفایه الطالب، تحقیق: محمدهادی امینی: باب ٥٨ ص ٢٢٠ تا ٢٢٢؛ جلال‌الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء، دار ابن‌حزم بیروت، لبنان، چاپ اول ١٤٢٤ق/ ٢٠٠٣م: ص ١٣٧؛ و دیگران.

١. حاکم نیشابوری آن را در المستدرک: ج ٣ ص ١٢١ آورده، و ذهبی از او پیروی کرده و آن را در تلخیص المستدرک

از ابوذر نقل شده است، گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «ای علی، هرکس از من جدا شود از خدا جدا شده، و هرکس از تو ای علی جدا شود از من جدا شده است.»^۱

صحیح شمرده است؛ همچنین متقی هندی آن را در کنز العمال: ج ۱۱ ص ۶۱۴ ح ۳۲۹۷۳ آورده است. دُرالسحابه شوکانی، فصل فضائل علی (علیه السلام): ص ۲۲۷ ح ۱۲۲؛ با همان مضمون در ذخائرالعقبی، محب طبری: ص ۶۶؛ همچنین در ینابیع المودة لذوی القربی، شیخ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (ت ۱۲۹۴ق)، تحقیق: سید علی جمال اشرف حسینی، چاپ اول، ۱۴۱۶ق، چاپخانه اسوه، ناشر: دارالاسوة للطباعة و النشر: ج ۲ ص ۳۱۳ ح ۹۰۰، البته با اختلاف اندک، ولی با یک معنا. ریاض النضرة فی مناقب العشرة، ابوجعفر احمد مشهور به محب طبری (ت ۶۹۴ق)، تصحیح: سید محمد بدرالدین نعسانی حلبی، چاپ اول، مصر: ج ۲ ص ۱۶۷. از جمله شواهدی که این حدیث را تأیید می کند مطلبی است که عبدالله بن عدی در الکامل: ج ۴ ص ۳۴۹ آورده، و ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۲۷۰ با سندشان از یعلی بن مره ثقفی نقل کرده است: از رسول خدا ﷺ، فرمود: «هرکس از من اطاعت کند از من اطاعت کرده، و هرکس که از علی سرپیچی کند از من سرپیچی کرده است؛ و کسی که از من سرپیچی کند از خدا سرپیچی کرده است؛ و کسی که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته، و کسی که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است؛ و کسی که به علی بغض داشته باشد به من بغض داشته، و کسی که به من بغض داشته باشد به خدا بغض داشته است. فقط مؤمن تو را دوست دارد، و فقط کافر یا منافق بغض تو را دارد.» و ابراهیم بن محمد بن مؤید جوینی در فرائد السمطین: ج ۱ ب ۳۶ ح ۱۴۱ و ۱۴۲ ص ۱۷۸ و ۱۷۹ دو روایت به همین مضمون آورده است:

الف. از ابویوب انصاری، از رسول خدا ﷺ: «... ای عمار، اطاعت از علی اطاعت از من، و اطاعت از من اطاعت از خداست.»

ب. از حذیفه، از رسول خدا ﷺ: «اطاعت از علی اطاعت از من، و سرپیچی از علی سرپیچی از من است.»

۱. این حدیث در چند منبع و از چند طریق با اختلافاتی در برخی از کلمات و حروف روایت شده است؛ به صورت زیر: المستدرک: «ای علی، کسی که از من جدا شود از خدا جدا شده، و ای علی کسی که از تو جدا شود از من جدا شده است.»

مجمع الزوائد: «ای علی، کسی که از من جدا شود از خدا جدا شده، و ای علی کسی که از تو جدا شود از من جدا شده است.»

تاریخ مدینه دمشق: «ای علی، کسی که از من جدا شود از خدا جدا شده، و کسی که از تو جدا شود از من جدا شده است.»

معجم الاوسط: «و کسی که از علی جدا شده از من جدا شده است.»

از ام‌سلمه نقل شده است، گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم می‌فرمود: «علی با قرآن است و قرآن با علی است، و آن‌ها هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا [نزد] حوض بر من وارد شوند.»^۱
پیامبر ﷺ فرمود: «علی از من است و من از علی هستم؛ و فقط خودم یا علی به نیابت از من [کاری را] انجام می‌دهد.»^۲

معجم الکبیر: «کسی که از علی جدا شده از من جدا شده است، و کسی که از من جدا شده از خدا جدا شده است.»
میزان الاعتدال: «کسی که از من جدا شود از خدا جدا شده، و کسی که از علی جدا شود از من جدا شده است.»
فضائل الصحابه: «ای علی، به‌راستی کسی که از من جدا شود از خدا جدا شده، و کسی که از تو جدا شود از من جدا شده است.»

المستدرک: «کسی که از من جدا شده از خدا جدا شده است، و کسی که از تو جدا شده از من جدا شده است.»

و تمام این‌ها به یک معنا هستند. حال منابع را ذکر می‌کنیم:

مستدرک، حاکم نیشابوری: ج ۳ ص ۱۲۳ و ۱۲۴ و درباره‌اش گفته است: «سندش صحیح است ولی آن دو آن را نیابردند.» همچنین در جلد سوم ص ۱۴۶؛ مجمع الزوائد، هیثمی: ج ۹ ص ۱۳۵ و درباره‌اش گفته است: «بزاز آن را روایت کرده است، و رجالش ثقه هستند.» فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، تحقیق: وصی‌الله بن محمد عباس: ج ۲ ص ۷۰۴ و ۷۰۵ ح ۹۶۲؛ معجم الاوسط، ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی (۳۶۰ق)، تحقیق: بخش تحقیق دارالحرمین، ۱۴۱۵ق/ ۱۹۹۵م، ناشر: دارالحرمین للطباعة والنظر والتوزیع: ج ۶ ص ۱۶۲ و ۱۶۳؛ معجم الکبیر، طبرانی: ج ۱۲ ص ۳۲۳؛ کنز العمال، متقی هندی: ج ۱۱ ص ۶۱۴ ح ۳۲۹۷۵ و ۳۲۹۷۶؛ ذخائرالعقبی، احمد بن عبدالله طبری: ص ۶۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر: ج ۴۲ ص ۳۰۷؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی: ج ۱۱ ص ۲۹۴؛ ینابیع الموده لدوی القربی، قندوزی: ج ۱ ص ۲۷۲؛ فرائد السمطین، محدث جوینی: ج ۱ ب ۵۵ ص ۲۹۹ ح ۲۳۷ و ص ۳۰۰ ح ۲۳۸؛ ریاض النضره، محب طبری: ج ۲ ص ۱۶۷؛ میزان الاعتدال، ذهبی: ج ۲ ص ۴۹؛ المناقب، موفق بن احمد بن محمد مکی حنفی خوارزمی (ت ۵۶۸ق)، تحقیق: شیخ مالک محمودی، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق، چاپخانه: مؤسسه نشر اسلامی، ناشر: مؤسسه نشر اسلامی زیر نظر جامعه مدرسین قم مشرفه: ص ۱۰۵ ح ۱۰۹؛ القول المقنع فی الرد علی الالبانی المبتدع، حافظ ابن صدیق مغربی: ص ۶، و اعتقاد دارد صحیح است و از آن دفاع کرده است؛ درالسحابه فی مناقب القریابه و الصحابه، محمد بن علی شوکانی: ص ۲۲۶ ح ۱۱۷ و درباره‌اش گفته است: «بزاز آن را با سندی که رجالش ثقه هستند آورده است.»

۱. مستدرک حاکم نیشابوری: ج ۳ ص ۱۲۴ و آن را صحیح شمرده، و ذهبی در تلخیص المستدرک با او موافقت کرده است.

۲. ترمذی این حدیث را در صحیح خود: ج ۵ ص ۲۹۹ و ۳۰۰ شماره ۳۸۰۳ روایت کرده است، و نسایی در سنن

پیامبر ﷺ فرموده است: «هرکس من مولایش هستم علی مولای اوست.»^۱

ابن جریر طبری در جامع البیان (۱۳ / ۱۴۲) با سند خود از ابن عباس آورده است، گفت: وقتی: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (تو فقط انذاردهنده هستی، و هر قومی، هدایتگری دارد) نازل شد آن حضرت ﷺ دستش را روی سینه‌اش قرار داد و فرمود: «من انذاردهنده هستم، و هر قومی هدایتگری دارد» و با دست خود به شانه علی اشاره کرد و فرمود: «ای علی، تو هدایتگری و هدایت‌یافتگان پس از من به‌واسطه تو هدایت می‌شوند.»^۲

حاکم نیشابوری در مستدرک خود با سند خود از علی بن ابی‌طالب علیه السلام آورده است: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (تو فقط انذاردهنده هستی، و هر قومی، هدایتگری دارد). علی گفت: «رسول خدا ﷺ انذار دهنده است، و من هدایتگرم.»^۳

الکبری: ج ۵ ص ۴۵ شماره ۸۱۴۷، و ابن‌ماجه در سنن خود: ج ۱ ص ۴۴ ح ۱۱۹، و احمد بن حنبل در مسند خود: ج ۴ ص ۱۶۵، و طبرانی در معجم الکبیر: ج ۴ ص ۱۶، و سیوطی در جامع الصغیر: ج ۲ ص ۱۷۷ ح ۵۵۹۵، و متقی هندی در کنز العمال: ج ۱۱ ص ۶۰۳ ح ۳۲۹۱۳، و ...

ترمذی آن را در صحیح خود، و علی بن عمر دارقطنی (ت ۳۸۵ق) در الالزامات و التتبع، تحقیق: وادعی، دارالکتب العلمیه بیروت، لبنان، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق / ۱۹۸۵م: ص ۹۴ صحیح برشمرده‌اند، و دارقطنی، آن را جزو احادیثی آورده است که شیخین باید آن را در صحیح خودشان بیاورند.

و وادعی در شرح خود بر الالزامات و التتبع دارقطنی همان منبع پیشین، و شیخ محمد ناصرالدین آل‌بانی در کتاب خود، صحیح سنن ترمذی به صحت آن حکم کرده‌اند. کتابخانه المعارف للنشر و التوزیع، ریاض، چاپ اول از ویراست جدید، ۱۴۲۰ق / ۲۰۰۰م: ج ۳ ص ۵۲۲ شماره ۳۷۱۹.

۱. در صحیح بودن این حدیث فقط به سخن ابن‌حجر عسقلانی در فتح الباری (ج ۷ ص ۶۱) بسنده می‌کنم: «اما حدیث «هرکس من مولایش هستم علی مولای اوست» را ترمذی و نسایی آورده‌اند و طرقتش بسیار زیاد هستند، و ابن‌عقده در کتابی مجزا آن را به دقت واکاوی کرده است. بسیاری از سندهایش صحیح و حسن هستند، و ما آن را از امام احمد روایت کردیم. وی گفته است: درباره هیچ‌کدام از صحابه به اندازه علی بن ابی‌طالب به ما نرسیده است.»

۲. ابن‌حجر در فتح الباری: ج ۸ ص ۲۸۵ درباره این حدیث گفته: سندش حسن است.

۳. مستدرک حاکم نیشابوری: ج ۳ ص ۱۲۹ و ۱۳۰ و درباره‌اش گفته است: «این حدیثی با سند صحیح است ولی آن

ابن ابی حاتم در تفسیر خود: ج ۷ ص ۲۲۲۵ شماره ۱۲۱۵۲ با سندش از علی (علیه السلام) درباره «هر قومی هدایتگری دارد» آورده است که فرمود: «آن هدایتگر، مردی از بنی هاشم است.»
ابن ابی حاتم گفته است: ابن جنید گفت: «و منظور، خود علی بن ابی طالب است.»^۱

تمامی این احادیث به تعیین خلیفه و امام واجب‌الاطاعه پس از رسول خدا (ص) اشاره دارند تا قائم مقام پیامبر (ص) برای سرپرستی امت و برعهده‌گرفتن شریعت و محافظت از دین در برابر ورود بدعت‌ها و انحرافات باشد؛ و احادیث بر این کارکرد و بر ضرورت وجود امام در میان امت

دو آن را نیآورده‌اند.»

۱. ابن ابی حاتم در مقدمه تفسیر خود: ج ۱ ص ۱۴ تصریح کرده که در این کتاب صحیح‌ترین روایات را آورده است. متن سخن وی تقدیم حضور می‌شود: «عده‌ای از برادرانم از من درخواست کردند تفسیر مختصری از قرآن را با صحیح‌ترین سندها تألیف کنم ... و بنده درخواست ایشان را اجابت کردم؛ و توفیق از خداست و از او یاری می‌جوییم؛ و لا حول و لا قوة الا بالله. بنده جست‌وجو کردم و کتابی با روایاتی از صحیح‌ترین سندها و دقیق‌ترین متن‌ها آوردم. وقتی تفسیری از رسول خدا (ص) یافتم دیگر از هیچ کدام از صحابه همانندش را ذکر نکردم؛ و اگر حدیثی از صحابه یافته باشم اگر آن‌ها هم‌نظر بودند از کسی نقل کردم که درجه‌اش بالاتر و سندش صحیح‌تر بوده است، و [روایات] موافقان آن را با حذف سند آوردم. اگر دچار اختلاف بودند اختلافشان را ذکر کردم و برای هیچ کدام از آنان سندی بیان نکردم، و موافقان را با حذف سند آوردم. اگر روایتی را از صحابه نیافتیم و از تابعین یافتیم، برای آنان نیز طبق همان رویه‌ای که درباره صحابه بیان کردم عمل کردم؛ همچنین درباره تابعین تابعین، و تابعین آن‌ها نیز به همین طریق عمل کردم.»

ابن شهادتی از طرف او برای صحت همه روایات و اخباری است که وی در این تفسیر گرد آورده است و همین گفته در توثیق این روایت کافی است.

طبرانی آن را در معجم الاوسط: ج ۲ ص ۹۴ و ج ۵ ص ۱۵۳ و ۱۵۴ آورده است.

ابن حدیث در مسند احمد بن حنبل: ج ۱ ص ۱۲۶ آمده، و احمد محمد شاکر در شرح خود بر مسند احمد: ج ۲ ص ۴۸ و ۴۹ شماره ۱۰۴۱ آن را صحیح شمرده و گفته است: «سندش صحیح است. مطلب بن زیاد بن ابی‌زهیر ثقفی کوفی، ثقه است، و احمد و ابن معین و دیگران او را توثیق کرده‌اند، و بخاری شرح حال وی را در الکبیر ۸/۲/۴ آورده و هیچ جرحی درباره‌اش بیان نکرده است... و این حدیث از زیادات عبدالله بن احمد است.»

و هیشمی در مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۴۱ آن را آورده و گفته است: «عبدالله بن احمد و طبرانی در الصغیر و الاوسط آن را روایت کرده‌اند، و رجال مسند ثقه هستند.»

رویگرد محمدی برای محافظت از سنت ۴۷۱
تأکید داشته‌اند.

از اسحاق بن عمار، از ابوعبدالله علیه السلام نقل شده است، گفت: از ایشان شنیدم می‌فرمود:
«زمین هرگز از امامی خالی نخواهد بود. تا اگر مؤمنان چیزی را افزودند از آنان بازگرداند، و
اگر چیزی کم کردند آن را برایشان کامل کند.»^۱

ابوبصیر از یکی از امام‌های باقر یا صادق علیه السلام نقل کرده است، فرمود: «خداوند زمین را
بدون عالمی رها نمی‌کند؛ و اگر چنین بود حق از باطل بازشناخته نمی‌شد.»^۲

ج - اصرار پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله برای بیان تعداد اوصیای پس از خودش، و اینکه آن‌ها
تا روز قیامت استمرار دارند، و همچون کشتی نوح علیه السلام هستند، و هدایت فقط با
تمسک‌جستن به آن‌ها به همراه کتاب خداوند عزوجل امکان‌پذیر است.

شیخ طوسی با سند خود از ابوعبدالله جعفر بن محمد، از پدرش باقر، از پدرش صاحب
پینه‌ها سیدالعابدین، از پدرش حسین زکی شهید، از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است،
فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در شبی که وفاتش در آن بود به علی علیه السلام فرمود: ای ابوالحسن!
صحیفه و دواتی حاضر کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را ملا کرد تا به این موضع رسید و فرمود:
ای علی، پس از من دوازده امام هستند، و پس از آنان دوازده مهدی؛ و تو ای علی، نخستین
آن دوازده امام هستی...»^۳

از زید بن ارقم نقل شده است، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من در میان شما چیزی را
به جا گذاشتم که تا زمانی که به آن چنگ بزنید پس از من هرگز گمراه نمی‌شوید. یکی از آن
دو بزرگ‌تر از دیگری است؛ کتاب خدا که ربسمانی کشیده شده از آسمان به زمین است، و

۱. کافی: ج ۱ ص ۱۷۸.

۲. کافی: ج ۱ ص ۱۷۸.

۳. غیبت، شیخ طوسی: ص ۱۵۰.

۴۷۲ مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - ارزش ذاتی متن دینی

عترتم اهل بیتم؛ و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا [نزد] حوض بر من وارد شوند. پس دقت کنید چگونه در نبود من با آنان رفتار می‌کنید.»^۱

از جابر بن عبدالله نقل شده است، گفت: رسول خدا ﷺ را در حج در روز عرفه دیدم که بر ناقه خود «قصواء» سوار بود و خطبه می‌خواند. از ایشان شنیدم که می‌فرمود: «ای مردم، من در میان شما چیزی باقی گذاشتم که تا زمانی که آن را بگیرید هرگز گمراه نمی‌شوید؛ کتاب خدا و عترتم اهل بیتم.»^۲

از ابوسعید خدری نقل شده است، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «من در میان شما چیزی باقی گذاشتم که تا زمانی که آن را بگیرید پس از من گمراه هرگز نمی‌شوید؛ دو چیز گران‌بها که یکی از آن دو از دیگری بزرگ‌تر است: کتاب خدا که ریسمانی کشیده‌شده از آسمان به زمین است، و عترتم اهل بیتم. آگاه باشید، این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا [نزد]

۱. ترمذی این حدیث را در سنن خود: ج ۵ ص ۳۲۸ و ۳۲۹ ح ۳۸۷۶ روایت کرده و درباره‌اش گفته است: «این حدیثی حسن و غریب است.» و متقی هندی آن را در کنز العمال: ج ۱ ص ۱۷۳ شماره ۸۷۳ آورده است. ابومحمد عبد بن حمید بن نصر کیسی (ت ۲۴۹ق) آن را در المنتخب من مسند عبد بن حمید روایت کرده است، تحقیق و تصحیح متن و تخریج احادیث: سید صبحی بدری سامرایی و محمود محمد خلیل صعیدی، عالم کتب، کتابخانه نهضة العربیة، چاپ اول، ۱۴۰۸ق / ۱۹۸۸م: ص ۱۰۷ و ۱۰۸ شماره ۲۴۰ با اندکی اختلاف. آلبانی آن را در صحیح سنن الترمذی آورده است، جلد سوم: ص ۵۴۳ و ۵۴۴ شماره ۳۷۸۸ و گفته است: «صحیح است: المشكاة (۶۱۴۴)، الروض النضیر (۹۷۷) و (۹۷۸)، الصحیحة (۴، ۳۵۶، ۳۵۷)؛ همچنین آن را در صحیح الجامع الصغیر و زیادته (الفتح الکبیر) صحیح برشمرده است. شیخ محمد ناصرالدین آلبانی، کتابخانه اسلامی، چاپ سوم، ۱۴۰۸ق / ۱۹۸۸م: ص ۴۸۲ شماره ۲۴۵۸.

۲. ترمذی آن را در صحیح خود: ج ۵ ص ۳۲۷ و ۳۲۸ ح ۳۸۷۴ آورده و درباره‌اش گفته است: «این حدیث غریب و حسن از این وجه است، و سعید بن سلیمان و دیگر اهل علم از او روایت کرده‌اند.» طبرانی آن را در معجم الاوسط: ج ۵ ص ۸۹ روایت کرده است، و نیز طبرانی آن را با همین لفظ در معجم الکبیر: ج ۳ ص ۲۶ شماره ۲۶۸۰ آن را روایت کرده، و آلبانی آن را در سلسله الصحیحة: ج ۴ شماره ۱۷۶۱ بیان کرده و به صحت آن گواهی داده است.

حوض بر من وارد شوند.»^۱

از رسول خدا ﷺ نقل شده است، فرمود: «مَثَل اهل بیت من مَثَل کشتی نوح است؛ هرکس سوارش شود نجات می‌یابد، و هرکس از آن جا بماند غرق می‌شود.»^۲

۱. مسند احمد بن حنبل: ج ۳ ص ۵۹؛ و حمزه احمد زین در تحقیق از مسند احمد: ج ۱۰ ص ۱۸۴ شماره ۱۱۴۹۹ آن را حسن برشمرده و گفته است: «سندش به‌خاطر عوفی، حسن است؛ و آلبانی آن را در سلسله الصحیحه: ج ۴ ص ۳۵۶ و ۳۵۷ ذیل شماره ۱۷۶۱ حسن برشمرده و گفته است: شواهد [این حدیث را] تبدیل به حسن می‌کنند.»
۲. این حدیث به طرق متعدد و با الفاظ بسیار نزدیک همان طور که در ادامه می‌آید روایت شده است:
المستدرک: «بدانید، مَثَل اهل بیت من در میان شما همچون کشتی نوح برای قومش است، که هرکس سوارش شود نجات می‌یابد، و هرکس از آن باز بماند غرق می‌شود.» و «مَثَل اهل بیت من همچون کشتی نوح است. هرکس سوارش شود نجات می‌یابد و هرکس از آن باز بماند غرق می‌شود.»
مجمع الزوائد: «مَثَل اهل بیت من همچون کشتی نوح است. هرکس سوارش شود نجات می‌یابد، و هرکس از آن جا بماند غرق می‌شود؛ و هرکس در آخرالزمان با ما بجنگد همچون کسی است که به‌همراه دجال جنگیده است.» از بزاز و طبرانی با سندشان، از ابوذر.
«مثل اهل بیت من مَثَل کشتی نوح است. هرکس سوارش شود سالم می‌ماند و هرکس ترکش کند غرق می‌شود.» از بزاز با سندش از عبدالله بن زبیر. «مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است. هرکس سوارش شود نجات می‌یابد و هرکس از آن باز بماند غرق می‌شود.» از بزاز و طبرانی با سندشان از ابن عباس.
«فقط مَثَل اهل بیت من در میان شما همچون مَثَل کشتی نوح است، که هرکس سوارش شود، نجات می‌یابد و هرکس از آن جا بماند غرق می‌شود. مَثَل اهل بیت من در میان شما مَثَل باب حطه در بنی اسرائیل است که هرکس واردش شود خداوند او را می‌آمرزد.» از طبرانی، با سندش از ابوسعید خدری.
جامع الصغیر سیوطی: «به‌راستی مَثَل اهل بیت من در میان شما مَثَل کشتی نوح است. هرکس سوارش شود نجات می‌یابد و هرکس از آن جا بماند به هلاکت می‌رسد.» و «مَثَل اهل بیت من مَثَل کشتی نوح است. هرکس سوارش شود نجات می‌یابد و هرکس از آن جا بماند غرق می‌شود.»
و الفاظ دیگری نزدیک به این الفاظ.

حال به سراغ منابع می‌رویم:

فضائل الصحابه، احمد بن حنبل: ج ۲ ص ۹۸۷ ح ۱۴۰۲؛ بحر الزخار (مسند بزاز)، ابوبکر احمد بن عمرو بن عبدالخالق عتکی بزاز (ت ۲۹۲ق)، تحقیق عادل بن سعد، کتابخانه علوم و حکم مدینه منوره، چاپ اول، ۱۴۲۴ق/

۲۰۰۳م: ج ۱۱ ص ۳۲۹ ح ۵۱۴۲؛ مستدرک حاکم نیشابوری: ج ۳ ص ۱۵۰ و ۱۵۱، و ج ۲ ص ۳۴۳، و درباره‌اش گفته است: «این حدیث به شرط مسلم صحیح است ولی آن دو آن را نیاوردند.» معجم الکبیر، طبرانی: ج ۳ ص ۴۵ و ۴۶ ح ۲۶۳۶ و ح ۲۶۳۷ و ۲۶۳۸؛ نوادرالاصول، حکیم ترمذی، کتابخانه امام بخاری، قاهره، چاپ اول، ۱۴۲۹ق/ ۲۰۰۸م: ج ۲ ص ۸۴۰ ح ۱۱۳۳؛ جامع الصغیر سیوطی: ج ۱ ص ۳۷۳ ح ۲۴۴۲ و ج ۲ ص ۵۳۳ ح ۸۱۶۲؛ احیاء المیت، جلال‌الدین سیوطی، تحقیق: د. محمد زینهم، دارالمعارف: ص ۲۰ و ۲۱ ح ۲۴ از ابن‌زبیر، ح ۲۵ از ابن‌عباس، ح ۲۶ از ابوذر، و ح ۲۷ از ابوسعید خدری؛ کنز العمال، متقی هندی: ج ۱۲ ص ۹۴ تا ۹۹ ح ۳۴۱۴۴، ح ۳۴۱۵۱، ح ۳۴۱۶۹ و ح ۳۴۱۷۰؛ مجمع الزوائد، هیثمی: ج ۹ ص ۱۶۸؛ صواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی، تصحیح: محمد بللیسی، چاپخانه وهیبه مصر، ۱۲۹۲ق، ج ۲، باب امان با بقای ایشان است، ص ۲۰۷ و گفته است: «و از طریق‌های بسیاری روایت شده است که یکدیگر را تقویت می‌کنند. «مثل اهل بیتم» و در روایتی «بهر راستی مثل اهل بیتم» و در دیگری «قطعا مثل اهل بیتم» و در روایت دیگری «آگاه باشید، مثل اهل بیتم در میان شما مثل کشتی نوح در قومش است. هرکس سوارش شود نجات می‌یابد و هرکس از آن جا بماند غرق می‌شود.» و در روایتی «هرکس سوارش شود سالم می‌ماند و هرکس سوارش نشود غرق می‌شود؛ و همانا مثل اهل بیتم در میان شما مثل باب حطه در بنی اسرائیل است که هرکس واردش شود خداوند او را می‌آمرزد.» سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی: ج ۱۱ ص ۱۱ و ۱۲ و درباره‌اش گفته است: «حافظ ابوالخیر سخاوی گفته است: و برخی از طریق‌های این حدیث یکدیگر را تقویت می‌کنند.» نظم درالسمطین فی فضائل المصطفی و المرتضی و البتول و السبطین، جمال‌الدین محمد بن یوسف بن حسن بن محمد زرنندی حنفی مدنی (ت ۷۵۰ق)، چاپ اول، ۱۳۸۸ق/ ۱۹۵۸م، الحنفی: ص ۲۳۵؛ نیابیع المودة لذوی القربی، قندوزی: ج ۱ ص ۹۲ تا ۹۴ و ج ۲ ص ۹۰؛ المؤلف و المختلف، علی بن عمر دارقطنی (ت ۳۸۵ق)، تحقیق: دکتر موفق بن عبدالله بن عبدالقادر، دارالغرب الاسلامی بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۶ق/ ۱۹۸۶م: ج ۲ ص ۱۰۴۶؛ ذخائرالعقبی، محب طبری: ص ۲۰؛ کفایة الطالب، گنجی شافعی: ص ۳۷۸ و ۳۷۹؛ رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی، ابوبکر شهاب‌الدین علوی حضرمی، تحقیق: سید علی عاشور، دارالکتب العلمیه بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۸ق/ ۱۹۹۸م: ص ۱۳۵؛ فتح الکبیر نهانی: ج ۳ ص ۱۳۳؛ البلدانیات، محمد بن عبدالرحمان سخاوی متوفی (ت ۹۰۲ق)، تحقیق: حسام بن محمد قطان، دارالعتاء، چاپ اول، ۱۴۲۲ق/ ۲۰۰۱م، ص ۱۸۶ و ۱۸۷ و درباره‌اش گفته است: «این حدیث حسن است.» و سپس در پاسخ به بزاز که درباره‌ منفرد بودن ابوذر در روایت این حدیث در ص ۱۸۸ و ۱۸۹ گفته است: «این چنین نیست؛ بلکه در این باب از ابن‌عباس و ابن‌زبیر و ابوسعید خدری (رضی الله عنهم) آمده است که یکدیگر را تقویت می‌کنند، و به همین دلیل من آن را حسن شمردم.» درالسحابه، شوکانی: ب ۳ ف ۱ ص ۲۶۸ ح ۱۲؛ سراج المنیر با شرح الجامع الصغیر، شیخ علی بن شیخ احمد بن شیخ نورالدین محمد بن شیخ ابراهیم مشهور به عزیز، تعلیق: شیخ محمد حنفی، چاپخانه خیریّه مصر، ۱۲۰۴ق: ج ۳ ص ۲۷۹ و درباره‌اش گفته است: «سندش حسن است.»

پیامبر خدا محمد ﷺ فرموده است: «ستارگان مایه امنیت اهل آسمان هستند و اهل بیتم

مایه امان امتم.»^۱

۱. این معنا در روایات متعدد و با الفاظ مختلفی روایت شده است:

المستدرک: «ستارگان مایه امنیت اهل آسمان هستند. وقتی بروند آنچه به آنان وعده داده شده است برایشان می آید؛ و من تا زمانی که هستم مایه امنیت اصحابم هستم. وقتی رفتم آنچه به آنان وعده داده شده است برایشان می آید؛ و اهل بیتم مایه امنیت امتم هستند و وقتی اهل بیتم بروند آنچه به آنان وعده داده شده است برایشان می آید.» «ستارگان مایه امنیت اهل آسمان هستند. وقتی بروند آنچه به آنان وعده داده شده است برایشان می آید؛ و من تا زمانی که هستم مایه امنیت اصحابم هستم. وقتی رفتم آنچه به آنان وعده داده شده است برایشان می آید؛ و اهل بیتم مایه امنیت امتم هستند و وقتی اهل بیتم بروند آنچه به آنان وعده داده شده است برایشان می آید.» «ستارگان مایه امنیت اهل زمین از غرق شدن، و اهل بیتم مایه امنیت امتم از اختلاف هستند. وقتی قبیله ای از عرب با آنان مقابله کند دچار اختلاف می شوند و حزب ابلیس می گردند.»

معجم الکبیر: «ستارگان مایه امنیت اهل آسمان قرار دادند و اهل بیت من مایه امنیت امتم هستند.» فضائل الصحابه: «ستارگان مایه امنیت اهل آسمان هستند. وقتی ستارگان بروند اهل آسمان می روند؛ و اهل بیت من مایه امنیت اهل زمین هستند. وقتی اهل بیتم بروند اهل زمین می روند.»

جامع الصغیر سیوطی: «ستارگان مایه امنیت اهل آسمان هستند و اهل بیت من مایه امنیت امتم هستند.» و روایات دیگری که با الفاظی نزدیک به این ها نقل شده اند که همه شان به یک معنا هستند؛ اینکه اهل بیت پیامبر ﷺ امان و مایه امنیت اهل زمین و امت هستند.

حال به سراغ منابع می رویم:

المستدرک، حاکم نیشابوری: ج ۲ ص ۴۴۸ و آن را صحیح شمرده است، و ج ۳ ص ۱۴۹ و آن را صحیح شمرده است، و ج ۳ ص ۴۵۷؛ فضائل الصحابه، احمد بن حنبل: ج ۲ ص ۵۳۵ ح ۱۱۴۵؛ جامع الصغیر، سیوطی: ج ۲ ص ۶۸۰ ح ۹۳۱۳؛ احیاء المیت، سیوطی: ص ۲۰ ح ۲۱ و ص ۲۲ ح ۳۵؛ معجم الکبیر، طبرانی: ج ۷ ص ۲۲؛ مجمع الزوائد، هیثمی: ج ۹ ص ۱۷۴؛ کنز العمال، متقی هندی: ج ۱۲ ص ۹۶ ح ۳۴۱۵۵ و ج ۱۲ ص ۱۰۱ و ۱۰۲ ح ۳۴۱۸۸ و ج ۱۲ ص ۱۰۲ ح ۳۴۱۸۹ و ج ۱۲ ص ۱۰۲ ح ۳۴۱۹۰؛ نوادر الاصول حکیم، ترمذی: ج ۲ ص ۸۴۰ ح ۱۱۳۳ اصل ۲۲۴؛ کشف الخفاء، عجلونی: ج ۲ ص ۳۲۷ و ۳۲۸ ح ۲۸۵۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر: ج ۴۰ ص ۲۰؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی: ج ۱۱ ص ۶ و ۷؛ ینابیع الموده لذوی القربی، قندوزی: ج ۱ ص ۷۲ و ج ۲ ص ۱۰۴؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبدالله طبری: ص ۱۷؛ نظم درر السمطین، زرنندی حنفی: ص ۲۳۴؛ صواعق المحرقه، ابن حجر هیثمی: ج ۲ باب امان با بقای ایشان است، ص ۲۰۷ و گفته است: «... و صحیح است که ستارگان مایه

تمامی این احادیث شریف ناظر بر ضرورت تمسک و التزام به امامان اوصیای محمد پیامبر ﷺ هستند؛ با توصیفاتى مثل اینکه آنان ﷺ بر پادارانندگان شریعت آسمان، و مرجع حقیقی مردم برای برگرفتن جزئیات شریعت، و حل و فصل اختلافات، و طرد بدعت‌ها از دین با نفی زیادت‌ها و کامل کردن نقیصه‌ها هستند تا از دین همان‌طور که محمد ﷺ آورده بود - تر و تازه محافظت شود.

وجود مرجعیت الهی حقیقی در میان مردم، یک ضرورت حتمی است تا امت با سالم ماندن متون شرعی - استوار بماند. هیچ بدعت‌گذار یا محاربی دینی نبوده است مگر اینکه به جعل احادیث یا تحریف لفظی یا معنوی احادیث اقدام کرده است؛ و در این هنگام است که نگهبان و پاسدار شریعت باید نقش خود را ایفا کند تا با تمامی شکل‌های دستبرد به متون شریعت مواجه شود و متون را استحکام و ثبات ببخشد، تا حجت بر مردم اقامه شود؛ و گرنه دوغ و دوشاب با یکدیگر مخلوط می‌شود.

شیخ صدوق با سند خود، از جعفر بن محمد، از پدران شریف نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «در هر نسلی از امت من، فرد عادلی از اهل بیتم هست که تحریف غلوکنندگان و جعلیات باطل پیشگان و تأویلات جاهلان را از این دین نفی می‌کند؛ و بدانید این امامان شما هستند که شما را به سوی خداوند عزوجل هدایت می‌کنند، پس ببینید در دین و نمازتان به چه کسی اقتدا می‌کنید.»^۱

طبرانی با سند خود از ابوهیره از رسول خدا ﷺ نقل کرده است، فرمود: «این علم را در

امنیت اهل زمین از غرق شدن، و اهل بیتم مایه امنیت امتم از اختلاف هستند...» همچنین: ج ۲ ب ۱۱ ف ۱ آیه هفتم ص ۱۳۴ گفته است: «و در روایتی که حاکم به شرط شیخین صحیح شمرده، آمده است ستارگان مایه امنیت اهل زمین از غرق شدن، و اهل بیتم، مایه امنیت امتم از اختلاف هستند. وقتی قبیله‌ای از عرب با آنان مخالفت کند دچار اختلاف می‌شوند و در نتیجه حزب ابلیس می‌گردند...»
 ۱. کمال الدین: ص ۲۲۱.

رویگرد محمدی برای محافظت از سنت ۴۷۷

هر نسلی هم‌سنگ‌هایش به دوش می‌کشند؛ کسانی که تحریف غلوکنندگان و جعلیات باطل پیشگان و تأویلات جاهلان را از آن نفی می‌کنند.»^۱

از ابوعبدالله علیه السلام نقل شده است، فرمود: «... ببینید این علمتان را از چه کسی دریافت می‌کنید؛ زیرا در میان ما اهل بیت در هر نسلی جانشینان عادل هستند که تحریف غلوکنندگان و جعلیات باطل پیشگان و تأویلات افراد نادان را از آن نفی می‌کنند.»^۲

از معاویه بن وهب نقل شده است، گفت: از ابوعبدالله علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «برای هر بدعتی که پس از من برای ایمان پدیدار شود سرپرستی از خاندانم گماشته شده است که از ایمان دفاع کند و با الهام خدا سخن بگوید و حق را آشکار و روشن کند، و نیرنگ نیرنگ‌بازان را دفع کند، و زبان حال ضعفا باشد؛ پس ای صاحبان بصیرت، پند بگیرید و به خدا توکل کنید.»^۳

تأکید پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله را بر ارتباط میان وجود امامان با محافظت از احادیث از جعل و تحریف و دست‌کاری ملاحظه کنید. اگر امت امر خود را به امامان از آل محمد (درود خداوند بر ایشان) واگذار می‌کرد ما به چنین اختلافات و ستیزه‌ها و دشمنی‌ها و گسترش مذاهب فاسد و گفته‌های منحرفانه نمی‌رسیدیم، و میراث حدیثی ما به آفت هزاران حدیث جعلی و تحریف‌شده مبتلا نمی‌شد. تمام آنچه اتفاق افتاده است فقط به سبب کنار گذاشتن قائمان و نگهداران دین الهی از جایگاه و مرتبه‌شان بوده است؛ همان جایگاهی که خداوند به آنان

۱. مسند الشامیین، ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب لخمی طبرانی (ت ۳۶۰ ق)، تحقیق: حمدی عبدالمجید سلفی، چاپ دوم، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۶ م، ناشر موسسه رسالت بیروت: ج ۱ ص ۲۴۴؛ تخریج مشکاة المصابیح، آلبانی: ج ۱ ص ۱۶۳ شماره ۲۳۹ و درباره اش گفته است: «مرسل است، ولی به شکل موصول از طریق جماعتی از صحابه روایت شده، و برخی از طریق‌هایش را حافظ علایی صحیح شمرده است.»

۲. کافی: ج ۱ ص ۳۲.

۳. کافی: ج ۱ ص ۵۴.

اختصاص داده است؛ و پس از کنارزدن نگهبان بینای امانت‌دار، انتظاری به‌جز جایگزینی جاعلان هویت و افراد نادان را به‌جای آنان نخواهیم داشت؛ و با تأسف بسیار، شد آنچه شد.

دوم: بیان فتنه‌ها و برحذر داشتن از کثرت دروغ‌پردازی در حدیث

وقتی پیامبر خدا محمد ﷺ از دروغ‌بستن به خودش در طول زندگی‌اش آگاه شد و دانست در اثر کثرت دروغ‌پردازی‌ها پس از وفاتش چه حوادثی واقع خواهد شد آن حضرت ﷺ در بیان حال امت و برحذر داشتنشان از وضعیت فعلی و آینده دروغ‌بستن بر خودش درنگ نکرد، تا حجت را بر همه اقامه کند، و نقش خود را به‌عنوان انذاردهنده‌ای مهربان نسبت به امتی که از امامان و رهبران الهی خود دور خواهند شد ایفا نماید.

نخستین اقدامات پیشگیرانه در برابر هر خطری، با هشدار دادن به آن خطر نمود پیدا می‌کند تا اقدامات لازم دیگر برای از بین بردن یا کاستن از تأثیر این خطر به انجام برسد؛ و پیامبر ﷺ به بهترین شکل این نقش را به انجام رساند، و در طول زندگی‌اش درباره دروغ‌بستن به ایشان و کثرت دروغ‌پردازی پس از وفات خود هشدار داد و برحذر داشت. هر دو گروه شیعه و سنی احادیث صحیحی در این زمینه نقل کرده‌اند.

کلینی در کافی با سند خود از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل کرده است، فرمود: «در زمان رسول خدا ﷺ نسبت دادن دروغ به ایشان بسیار شد؛ تا آنجا که خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود: ای مردم، نسبت‌دهندگان دروغ به من بسیار شده‌اند. هرکس عامدانه به من دروغ ببندد جایگاه خود را از آتش دریابد.»^۱

بخاری و مسلم در صحیح خود با سند از مغیره آورده‌اند که از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «دروغ‌بستن به من همچون دروغ‌بستن به دیگران نیست. هرکس عامدانه به من

دروغ ببندد جایگاه خود را از آتش دریابد.»^۱

احمد بن حنبل در مسند خود با سندش از عریاض بن ساریه آورده است، گفت: رسول خدا ﷺ پند رسایی به ما فرمود که چشم‌ها با آن گریان، و دل‌ها به‌خاطرش ترسان شدند. شخصی گفت: ای رسول خدا، گویی این موعظه کسی است که می‌خواهد وداع کند؛ پس به ما وصیتی بفرما! فرمود: «شما را به تقوای الهی، و شنیدن و اطاعت توصیه می‌کنم؛ حتی اگر بنده‌ای حبشی باشد. هرکدام از شما که پس از من زندگی کند اختلافات بسیاری خواهد دید. بر شما باد به سنت من، و به سنت خلفای راشد مهدیین؛ پس به آن تمسک بجوید، و با چنگ و دندان آن را بگیرید. برحذر باشید از امور نوظهور؛ چراکه هرچیز جدیدی، بدعت است، و هر بدعتی گمراهی.»^۲

این احادیث و احادیث بسیار دیگری که به دلیل مراعات اختصار نیاوردم به‌مثابه هشدار اولیه‌ای بوده‌اند که رسول خدا ﷺ در طول زندگی خود بیان داشته، و در موقعیت‌ها و مواضع متعدد آن را تکرار و بر آن تأکید فرموده است، تا مایه بیداری غافلین شود و حذر کنند و آنچه را برای در امان بودن از فریب‌کاری جاعلین و منافقین باید انجام دهند در پیش بگیرند؛ و این مستلزم توسل به رکنی محکم است که مسلمانان را از افتادن در دام اهل هوا و هوس و سودجویان و دوستداران سیاست‌های اموی و عباسی مصون می‌دارد.

سپس امامان علیهم‌السلام آمدند تا روش جدشان مصطفی را در برحذرداشتن از دروغ‌گویان و

۱. صحیح بخاری: ج ۲ ص ۸۱؛ صحیح مسلم: ج ۱ ص ۸.

۲. مسند احمد: ج ۴ ص ۱۲۶ و ۱۲۷؛ سنن دارمی: ج ۱ ص ۴۴ و ۴۵؛ سنن ابن‌ماجه: ج ۱ ص ۱۵ و ۱۶ شماره ۴۲؛ سنن ابی‌داوود: ج ۲ ص ۳۹۳ شماره ۴۶۰۷؛ مستدرک حاکم نیشابوری: ج ۱ ص ۹۵ و ۹۶ و درباره‌اش گفته است: «حدیث صحیحی است، و نقضی ندارد.» سنت ابن ابی‌عاصم: ص ۲۹، و آلبانی در توضیح آن گفته است: «سندش صحیح است، رجالش ثقه هستند.» صحیح ابن‌حبان: ج ۱ ص ۱۷۸ و ۱۷۹؛ معجم الکبیر طبرانی: ج ۱۸ ص ۲۴۵ و ۲۴۶.

جاعلان ادامه دهند؛ تا آنجا که گاهی اوقات آن‌ها را به اسم مشخص می‌کردند، همان طور که در روایات زیر آمده است:

کلینی در کافی با سند خود از امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام آورده است، فرمود: «... احادیث فقط از چهار [دسته] به شما می‌رسند و پنجمی ندارد: منافقی که تظاهر به اسلام و اظهار ایمان می‌کند و از اینکه عامدانه به رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می‌بندد نه متأثر می‌شود و نه حَرَجی در خود احساس می‌کند...»^۱

کلینی با سند خود از محمد بن مسلم آورده است، گفت: از ابوعبدالله علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «(آیا فکر می‌کنی خوبان شما را از شروراتان تشخیص نمی‌دهم؟! بله، به خدا سوگند بدترین شما کسی است که دوست دارد پشت‌سرش گام بردارند؛ زیرا چنین شخصی حتماً باید یا دروغ‌گو باشد یا ضعیف‌الرأی.»^۲

کشی با سند خود از ابوعبدالله علیه السلام نقل کرده است، فرمود: «ما اهل بیت راست‌گویانی هستیم که از دروغ‌گویی که به ما دروغ می‌بندد و با دروغش راستی ما را نزد مردم ساقط می‌کند برکنار نیستیم...»^۳

از ابوعبدالله علیه السلام نقل شده است، فرمود: «ما اهل بیتهی راست‌گو هستیم. همت و تلاش شما آموزه‌های دینتان، و همت و تلاش دشمنانتان شماست؛ و دل‌های آنان آکنده از بُغض و کینه نسبت به شما شده است. هرآنچه را از شما شنیده‌اند تحریف می‌کنند و برای شما همتیانی قرار می‌دهند، و سپس شما را آماج بهتان‌های خود قرار می‌دهند؛ و همین برای معصیت‌کار بودنشان نزد خدا کافی است.»^۴

۱. کافی: ج ۱ ص ۶۲ و ۶۳.

۲. کافی: ج ۲ ص ۲۹۹.

۳. رجال کشی: ج ۱ ص ۳۲۴.

۴. صفات الشیعه، محمد بن علی بن حسین بن موسی ابن بابویه قمی مشهور به صدوق (ت ۳۸۱ق)، ناشر: کانون

از جعفر باقر علیه السلام نقل شده است، فرمود: «ما اهل بیت از هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله قبض روح شد همواره خوار شده ایم، [از حق خود] دور شده ایم، و گشته و رانده شده ایم. دروغ‌گویان با دروغ‌هایشان برای نزدیک شدن به والیان و قضات و کارگزارانشان در هر سرزمینی به دنبال فرصت بودند، و دشمنان ما و رهبران پیشینشان احادیث دروغ باطل بیان می‌کردند، و آنچه را ما نمی‌گفتیم از ما می‌گفتند و روایت می‌کردند؛ تناقضاتی به ما وارد کردند و دروغ‌هایی به ما نسبت دادند و با فریبکاری و دروغ‌گویی به والیان و قضاتشان تقرب می‌جستند...»^۱

کشی با سند خود از هشام بن حکم نقل کرده است که از ابو عبدالله علیه السلام شنیده است، فرمود: «مغیره بن سعید به عمد به پدرم دروغ می‌بست، و یاران او در میان اصحاب پدرم مخفی [و پراکنده] بودند؛ آن‌ها کتاب‌های اصحاب پدرم را می‌گرفتند و به مغیره می‌دادند و او نیز با فریبکاری مطالب کفرآمیز و ملحدانه در آن‌ها وارد می‌کرد و به پدرم مستند می‌نمود. آنگاه آن کتاب‌ها را به یاران خود می‌داد و به آنان دستور می‌داد آنها را در میان شیعیان گسترش دهند. پس مطالب غلوآمیز که در کتاب‌های اصحاب پدرم وجود دارد همان‌هایی هستند که مغیره بن سعید در کتاب‌های آنها جعل کرده است.»^۲

همچنین: «با سند خود از یونس بن عبدالرحمان نقل کرده است در حالی که برخی از اصحاب ما از او پرسیدند: من هم حاضر بودم. و به او گفتند: ای ابامحمد تو چقدر در احادیث سخت‌گیری می‌کنی، و چقدر روایات اصحاب را انکار می‌کنی؟! چه چیزی تو را وادار به رد احادیث می‌کند؟ او گفت: هشام بن حکم برای من نقل کرد که از امام صادق علیه السلام شنیده است که می‌فرمود: «هیچ حدیثی را از طرف ما نپذیرید مگر آنکه با قرآن و سنت موافق باشد یا در میان احادیث پیشین ما شاهی برایش بیابید؛ زیرا مغیره بن سعید (که لعنت خدا بر او باد)

انتشارات عابدی تهران: ص ۱۵ و ۱۶؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۲۱۸.

۱. بحار الانوار: ج ۲ ص ۲۱۸ و ۲۱۹.

۲. رجال کشی: ج ۲ ص ۴۹۱.

۴۸۲ مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - ارزش ذاتی متن دینی

احادیثی را در کتاب‌های اصحاب پدرم وارد ساخته است که هرگز بر زبان پدرم جاری نشده‌اند. از خدا پروا کنید و هر سخنی را که با کلام پروردگار بزرگ و سنت رسول اکرم ﷺ موافقت ندارد از طرف ما نپذیرید. ما وقتی حدیث می‌گوییم، می‌گوییم خداوند بلندمرتبه و رسول خدا فرموده است.»

یونس گفت: به عراق رسیدم. جماعتی از اصحاب امام باقر و اصحاب امام صادق را دیدم. از آن‌ها [حدیث] شنیدم و شروع به نوشتن از آن‌ها کردم ... سپس آن‌ها را به محضر امام رضا علیه السلام عرضه کردم و ایشان علیه السلام صدور بسیاری از آن احادیث را از امام صادق انکار فرمود و به من فرمود: «ابوالخطاب به پدرم اباعبدالله علیه السلام دروغ بسته است. خدا ابوالخطاب و یارانش را لعنت کند که این احادیث را تا امروز در کتاب‌های شیعیان پدرم اباعبدالله علیه السلام با فریب کاری جا می‌دهند. مخالف قرآن را از زبان ما نپذیرید؛ زیرا ما اگر حدیث نقل کنیم موافق قرآن و موافق سنت نقل می‌کنیم، و ما از خدا و رسولش نقل می‌کنیم، و نمی‌گوییم فلانی و فلانی گفته است تا به این ترتیب کلامان متناقض شود. به راستی کلام آخرین ما همچون کلام اولین ماست، و کلام اولین ما تصدیق‌کننده کلام آخرین ماست. پس هنگامی که کسی خلاف این را برای شما گفت آن را به خودش بازگردانید و بگویید خودت به آنچه آورده‌ای آگاه‌تری. به همراه هر کلام ما حقیقتی است و بر آن نوری است؛ پس هر آنچه حقیقتی به همراه نداشته باشد و نوری بر آن نباشد از کلمات شیطان است.»^۱

سوم: تأکید بر سنت و اهمیت و حجیت آن

از جمله ارکان اساسی که پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله برای عصمت امت از گمراهی بر آن تأکید فرموده است اصرار و پافشاری بسیار بر تمسک‌جستن به سنت شریف نبوی است که عرصه را برای افرادی که دین را به بازی می‌گیرند تنگ می‌کند. سنت، شارح و تبیین‌کننده و

توضیح‌دهنده قرآن کریم است، و تمسک‌جستن به سنت، راه را در برابر تحریف‌کنندگانی که با انواع روش‌ها سعی در تحریف مفاهیم قرآن کریم می‌کنند تا در خدمت خواسته‌ها و نظرات و مذاهب عقیدتی و فقهی و سیاسی‌شان قرار بگیرد می‌بندد؛ به‌علاوه تمسک به سنت راه را بر کسانی که سعی می‌کنند خود سنت را نیز تحریف و احادیث ساختگی جعل کنند می‌بندد؛ زیرا تمسک به سنت و ترویج آن و فعالیت در جهت ریشه‌دار کردن مفاهیمش برای مسلمانان قطعاً به پایه‌گذاری هزاران مبنا و قاعده و اصول شرعی برگرفته‌شده از مغز و هسته احادیث نبوی منجر خواهد شد، که باعث می‌شود افراد امت در برابر بدعت‌ها و انحرافات جعل‌کنندگان و خدعه‌گران ایمن شوند. در این هنگام است که جاعلین و متقلبان خود را در برابر دژی استوار و نفوذناپذیر و مقاوم می‌بینند، و جامعه‌ای با فرهنگی دینی خواهند دید که هیچ راهی برای ترویج بدعت‌ها و گمراهی‌هایشان در آن وجود نخواهد داشت؛ برخلاف وقتی که جامعه از سنت پیامبرش ﷺ به‌دور باشد که در این صورت شکاف‌های گسترده‌ای پدید می‌آید که جاعلین از آن‌ها برای پراکندن سموم و خباثت‌هایشان سوءاستفاده می‌کنند.

احادیث در ضرورت تمسک‌جستن به سنت واقعاً بسیار هستند؛ به‌طوری که در اینجا بازگویی همه‌شان ممکن نیست، و فقط برخی از آن‌ها را می‌آورم:

کلینی با سند خود از یزید بن عبدالملک، از ابوعبدالله علیه السلام آورده است، فرمود: «با یکدیگر دیدار کنید؛ زیرا در دیدارهای شما، زنده کردن دل‌های شما و یاد احادیث ماست؛ و احادیث ما شما را به یکدیگر نزدیک می‌کند. اگر احادیث ما را بگیرید هدایت می‌شوید و نجات می‌یابید، و اگر ترکشان کنید گمراه می‌شوید و به هلاکت می‌رسید. پس احادیث ما را بگیرید که من تضمین‌کننده نجات شما هستم.»^۱

و با سند خود از معاویه بن عمار نقل کرده است، گفت: به ابوعبدالله علیه السلام عرض کردم:

افرادی هستند که حدیث شما را روایت می‌کنند و آن‌ها را در میان مردم گسترش می‌دهند و در قلوب آن‌ها و شیعیان استوار می‌کند؛ ولی چه بسا شخص عابدی از شیعیان شما هم باشد که به این صورت روایتگری نمی‌کند. کدامیک از این دو برتر هستند؟ فرمود: «راوی حدیث ما که با این کار دل‌های شیعیان ما را محکم می‌کند برتر از هزار عابد است.»^۱

علی بن حسین علیه السلام فرمود: «برترین اعمال نزد خدا عملی است که طبق سنت انجام شود، حتی اگر اندک باشد.»^۲

از ابان بن تغلب، از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «... به راستی فقیه فقیه حقیقی - کسی است که در دنیا زاهد، و به آخرت راغب است، در حالی که به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله چنگ زده است.»^۳

از جعفر، از پدرانش، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «گفتاری نیست جز با کردار، و گفتار و کرداری نیست جز با نیت، و گفتار و کردار و نیتی نیست جز با موافقت با سنت.»^۴

از جابر، از ابو جعفر علیه السلام نقل شده است، فرمود: «هرکسی را در راه دین شور و نشاطی، و سپس آرامش و سکونی است؛ آن که آرامش و سکونش به سوی سنت باشد هدایت شده، و آن که آرامش و سکونش به سوی بدعت باشد به طور قطع گمراه شده است.»^۵

از ابو عبد الله علیه السلام نقل شده است، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که در اختلاف امت

۱. کافی: ج ۱ ص ۳۳.

۲. کافی: ج ۱ ص ۷۰.

۳. کافی: ج ۱ ص ۷۰.

۴. کافی: ج ۱ ص ۷۰.

۵. کافی: ج ۱ ص ۷۰.

به سنت من تمسک بجوید پاداش صد شهید را دارد.»^۱

چهارم: امر به کتابت، و تأکید و تشویق به تدوین

نوشتن علم و حدیث از جمله بهترین راه‌ها برای محافظت و ممانعت از اشتباه و فراموشی و تحریف شمرده می‌شود، و به قول معروف: «آنچه نوشته شود ثبت شده، و آنچه حفظ شود گریخته است.» به‌خاطر سپردن، آفاتی دارد که منجر به نابودی و از بین رفتن تدریجی الفاظ حدیث می‌شود که این به‌نوبه خود به معنا و مضمون نیز کشیده می‌شود تا آنجا که این وضعیت در نهایت به اضطراب^۲ و تحریف منجر می‌شود. با گذر روزها و سال‌ها بر حافظه، توانایی انسان برای حفظ و یادآوری تحت‌اللفظی متون کم می‌شود، و غالباً یادآوری تبدیل می‌شود به دست‌کاری معانی و مضامین الفاظ که چه بسا باعث از بین رفتن حقایق و نکاتی شود که بر الفاظ و واژگانی پایه‌ریزی شده بوده‌اند که به دست فرموشی سپرده شده‌اند، یا با واژگانی جایگزین شده‌اند که حافظه به‌عنوان مترادف یا جایگزین الفاظ فراموش شده پیشنهاد داده است. این واژگان جایگزین، الزاماً همه معنا و مفاهیمی را که الفاظ اصلی که مدنظر گوینده بوده‌اند تا منظور و مقصودش را توضیح بدهد نمی‌رسانند، و چه بسا اوقات گاهی کار به آنجا می‌کشد که حافظه، الفاظ جایگزینی را پیشنهاد می‌دهد که معنای کلی لفظ اصلی را نمی‌رساند، و حتی چه بسا واژه پیشنهادی به‌طور کامل از معنای لفظ اصلی به دور باشد، یا به‌طور کلی یا جزئی با آن مخالفت داشته باشد.

پس مقید کردن و نوشتن علم این مخاطرات را از بین می‌برد یا دست‌کم آن‌ها را کاهش می‌دهد، و از تأثیرات ویرانگرش در شریعت کم می‌کند. به همین دلیل امامان علیهم‌السلام به دلیل ترس از فراموشی و خطا، و به دلیل اصرار و پافشاری برای رسیدن احادیث به نسل‌هایی که به

۱. المحاسن: ج ۱ ص ۲۲۴.

۲. آشفتگی و چندگانه شدن حدیث. (مترجم)

احادیث صحیح بسیار نیازمند خواهند بود. اصحاب خود را به تقیید و نوشتن احادیث ارشاد می‌کردند.

از ابوبصیر نقل شده است، گفت: از ابوعبدالله علیه السلام شنیدم می‌فرمود: «بنویسید؛ زیرا شما تا ننویسید [در واقع] حفظ نکرده‌اید.»^۱

از عبید بن زراره نقل شده است، گفت: ابوعبدالله علیه السلام فرمود: «از کتاب‌هایتان محافظت کنید؛ زیرا به‌زودی به آن‌ها نیازمند می‌شوید.»^۲

از مفضل بن عمر نقل شده است، گفت: ابوعبدالله علیه السلام به من فرمود: «بنویس و علمت را در میان برادرانت منتشر کن؛ و اگر مُردی کتاب‌هایت را برای فرزندان به ارث بگذار؛ زیرا دوران آشوبی بر مردم خواهد آمد که در آن دوران، انسی نخواهند داشت مگر با کتاب‌هایشان.»^۳

از ابوبصیر نقل شده است، گفت: خدمت ابوعبدالله علیه السلام وارد شدم. فرمود: «چه چیزی شما را از نوشتن باز می‌دارد؟ شما هرگز حفظ نخواهید کرد مگر اینکه بنویسید. جماعتی از اهل بصره از نزد من بیرون رفتند در حالی که از مسائلی از من پرسیده بودند و آن‌ها را نوشتند.»^۴

از جابر، از ابوجعفر علیه السلام نقل شده است، گفت: امام علیه السلام به نویسنده دفترهای یادداشتش فرمود که این نوشته‌ها باید دسته‌بندی شوند، و فرمود: «ما کتاب‌های علی علیه السلام را نیز دسته‌بندی شده دیدیم.»^۵

پس امام صادق علیه السلام می‌خواست دربارهٔ سنت، دوراندیشی و آن را مستند کند، و از فراموشی

۱. کافی: ج ۱ ص ۵۲.

۲. کافی: ج ۱ ص ۵۲.

۳. کافی: ج ۱ ص ۵۲.

۴. مستدرک الوسائل، میرزای نوری: ج ۱۷ ص ۲۹۲ و ۲۹۳.

۵. مستدرک الوسائل، میرزای نوری: ج ۱۷ ص ۲۹۳.

و اشتباهات و توهامات افراد ثقه محافظت نماید، و سنت از تزویر و تحریف‌های عمدی از سوی دشمنان دین و مؤمنان حفظ شود. خطری که متوجه سنت بود فقط از جنبه دروغ‌پردازی و جعل و تحریف عمدی نبود؛ بلکه از ناحیه توهامات و فراموشی و اشتباهات افراد ثقه نیز بوده است؛ حال هر قدر هم که عدالت داشته و مورد اعتماد بوده باشند؛ چراکه عدالت و وثاقت الزاماً به معنای دقت و عدم اشتباه و فراموشی نیست.

به همین دلیل می‌بینیم امام صادق علیه السلام به یاران و شیعیان و نزدیکان خود برای نوشتن احادیث تأکید می‌فرماید و هیچ‌کسی را به دلیل وثاقت یا عدالتش از این کار استثنا نمی‌فرماید. نوشتن و حفظ کتاب‌های حدیثی از جمله مهم‌ترین اقدامات امنیتی در برابر این حجم انبوه از دشمنان دین - از جمله دشمنان آشکار، پنهان، و افراد نادان - برشمرده می‌شود.

ما روی آوردن رسول خدا محمد و امامان (درود خداوند بر ایشان باد) به پیاده‌سازی برخی طرح‌ها و برنامه‌های حدیثی را در جهت پایداری حفظ و کتابت احادیث سنت، و تشویق مؤمنان به اجرای این طرح‌ها شاهد هستیم؛ طرح‌هایی که توسط بیشتر افراد جامعه قابل انجام هستند؛ مثل طرح چهل حدیث.

از موسی بن ابراهیم مروزی، از ابوالحسن علیه السلام روایت شده است، فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «هرکسی از امت که چهل حدیث از نیازمندی‌های امر دینشان را حفظ کند خداوند او را در روز قیامت [به صورت] فقیهی عالم برمی‌انگیزد.»^۱

از ابو عبد الله علیه السلام نقل شده است، فرمود: «هرکسی چهل حدیث از احادیث ما را حفظ کند خداوند او را در روز قیامت عالمی فقیه برمی‌انگیزد.»^۲

در زمان رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله نقشه‌ای برای نابودی و از بین بردن احادیث سنت نبوی

۱. الخصال، شیخ صدوق: ص ۵۴۱.

۲. کافی: ج ۱ ص ۴۹.

شروع شد و این نقشه تا پس از وفات پیامبر ﷺ نیز ادامه داشت؛ تا آنجا که کار به حبس برخی از صحابه و منع آنان از بیان احادیث از رسول خدا ﷺ نیز کشیده شد؛ ولی پیامبر خدا محمد ﷺ بذر اولیه را برای مقابله با این نقشه شیطانی و بر ملا کردن دلایل واهی اش کاشته بود.

احمد بن حنبل در مسند خود با سندش از عبدالله بن عمرو نقل کرده است، گفت: هر چیزی را که از رسول خدا ﷺ می‌شنیدم برای اینکه حفظش کنم می‌نوشتیم. قریش مرا منع کردند و گفتند: تو هر چیزی را که از رسول خدا ﷺ می‌شنوی می‌نویسی در حالی که رسول خدا ﷺ نیز یک بشر است که در حالت خشم و خشنودی سخن می‌گوید. من از نوشتن باز ایستادم و این را برای رسول خدا ﷺ بیان کردم. ایشان فرمود: «بنویس. سوگند به خدایی که جانم در دستان اوست از [زبان] من جز حق بیرون نیامده است.»^۱

از عمرو بن شعیب، از پدرش، از جدش، از پیامبر ﷺ نقل شده است، فرمود: «علم را با نوشتن در بند بکشید.»^۲

از ابوهریره نقل شده است:

«هیچ کدام از یاران پیامبر ﷺ بیشتر از من از ایشان حدیث نقل نکرده است؛ به جز عبدالله بن عمرو که او می‌نوشت، ولی من نمی‌نوشتیم.»^۳

پنجم: تمجید امینان و حواریون ائمه که از سنت محافظت کردند

شکی نیست که از جمله مهم‌ترین نعمت‌ها برای مؤمنان، شنیدن مستقیم احادیث از معصومین است. شنونده - ضرورتاً - ضامن قطعی الصدور بودن آن است، و فقط باید روی

۱. مسند احمد: ج ۲ ص ۱۶۲؛ سنن دارمی: ج ۱ ص ۱۲۵؛ سنن ابوداود: ج ۲ ص ۱۷۶؛ مستدرک: ج ۱ ص ۱۰۵

و ۱۰۶، و ص ۱۰۴؛ المصنف، ابن ابی شیبه رامهرمزی: ص ۳۶۵.

۲. حد الفاضل، رامهرمزی: ص ۳۶۵.

۳. صحیح بخاری: ج ۱ ص ۳۶.

مضامین کلام معصوم تمرکز داشته باشد. پس از کنارزدن خلفا و اوصیای رسول خدا از اهل بیته امت از این نعمت محروم شد و فرصت‌ها برای دیدار و شنیدن بدون واسطهٔ احادیث ایشان محدود شد؛ تا آنجا که کار به غایب‌کردنشان در زندان‌ها یا منزوی‌کردنشان از شیعیان‌شان به استثنای افرادی معدود منجر شد؛ و ریشهٔ تمام مصیبت‌ها، غیبت معصوم از امت و قطع ارتباط با امت بوده است.

شنیدن مستقیم از معصوم، امت را از تأمین سندها و آفات و رنج و سختی‌هایی که به دنبال دارد بی‌نیاز می‌کند. همچنین امت را از تلاش‌های بسیار برای اثبات صحت صدور از طریق عرضه به کتاب و سنت و کارهای دیگر بی‌نیاز می‌کند؛ چراکه این‌ها به منزلهٔ رویکردی اضطراری بوده‌اند که پیامبر خدا محمد ﷺ برای شرایط دوری مؤمنان از امامانشان ﷺ و وجود مانعی برای دسترسی و شنیدن مستقیم از ایشان ﷺ بنیان نهاده و قانونمند کرده است.

امامان ﷺ این دایره را از طریق تصریح به برخی از یاران‌شان و توثیق آنان و تأکید بر گرفتن احادیث از آنان وسیع‌تر کردند، و این اصحاب امین را همچون سفیران و واسطه‌هایی میان امامان و شیعیان‌شان معرفی کردند. این افراد امین ثقه که به آن‌ها تصریح شده است، افراد معدودی هستند که خداوند آنان را برای این جایگاه رفیع توفیق عطا فرموده است؛ افرادی مثل زراره، محمد بن مسلم، ابوبصیر و افراد مشابه آنان.

کشی با سند خود از سلیمان بن خالد اقطع آورده است، گفت: از ابوعبدالله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هیچ‌کسی را نیافتم که یاد ما و احادیث پدرم را زنده کند، به‌جز زراره و ابوبصیر لیث مرادی و محمد بن مسلم و برید بن معاویه عجلی؛ و اگر اینان نبودند هیچ‌کسی [این نکته را] در نمی‌یافت. این‌ها حافظان دین و امینان پدرم به حلال و حرام خداوند هستند. این‌ها پیشی‌گیرندگان در دنیا به‌سوی ما هستند، و در آخرت [نیز] پیشی‌گیرندگان به‌سوی ما

هستند.»^۱

وی همچنین با سند خود از جمیل بن دراج آورده است، گفت: از ابوعبدالله علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «آنان را که برای خدا خشوع می‌کنند به بهشت بشارت بده: برید بن معاویه عجلای، ابوبصیر لیث بن بختری مرادی، محمد بن مسلم، و زراره. چهار برگزیدهٔ امین بر حلال و حرام خداوند. اگر این‌ها نبودند آثار نبوت از بین می‌رفت و کهنه می‌شد.»^۲

و با سندش از ابراهیم بن عبدالحمید و دیگران نقل کرده است، گفتند: ابوعبدالله علیه السلام فرمود: «خداوند زراره بن اعین را بیمارزد؛ اگر زراره و امثال وی نبودند احادیث پدرم علیه السلام از بین می‌رفت.»^۳

از جمیل بن دراج، از ابوعبدالله علیه السلام در حدیثی که مردی را مذمت می‌کرد روایت شده است، فرمود: «او کسانی را ذکر کرده است که پدرم آنان را امینان بر حلال و حرام خداوند قرار داد، و آن‌ها مخزن علم وی بودند، و امروز نیز نزد من هستند.» تا آنجا که گفت: عرض کردم: آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: «برید و ابوبصیر و زراره و محمد بن مسلم.»^۴

از ابان بن عثمان نقل شده است که ابوعبدالله علیه السلام به او فرمود: «ابان بن تغلب احادیث بسیاری را از من روایت کرده است. آنچه از من برایت روایت کرده است تو آن را از من روایت کن.»^۵

از یونس بن عمار نقل شده است که ابوعبدالله در حدیثی به او فرمود: «اما آنچه زراره از

۱. رجال کشی: ج ۱ ص ۳۴۸؛ وسائل الشیعه (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۴۴.

۲. رجال کشی: ج ۱ ص ۳۹۸؛ وسائل الشیعه (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۴۲.

۳. رجال کشی: ج ۱ ص ۳۴۷ و ۳۴۸؛ وسائل الشیعه (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

۴. فصول المهمه فی اصول الائمه، حر عاملی: ص ۵۸۹.

۵. فصول المهمه فی اصول الائمه، حر عاملی: ص ۵۹۲.

ابوجعفر علیه السلام روایت می‌کند جایز نیست تو آن را رد کنی.^۱

از فضل بن عمر نقل شده است که ابو عبدالله علیه السلام به فیض بن مختار در حدیثی فرمود:
«اگر حدیث ما را می‌خواهی بر تو باد بر این شخصی که نشسته است.» و به یکی از یارانش اشاره کرد. اصحاب ما از او پرسیدند. گفتند: او زراره بن اعین است.^۲

از این روایت و روایات بسیار دیگر - که به جهت مراعات اختصار نیاوردم - دانسته می‌شود امامان علیهم السلام این راویان امین را فقط به خاطر وثاقت متعارف از نظر محدثین مشخص نفرمودند؛ بلکه به دلیل آراسته‌بودنشان به صفاتی گران قدر بوده که آنان را برای این سطح از وثاقت و امانت‌داری و دقت شایسته کرده بود؛ به صورتی که شنیدن از آن‌ها به منزله شنیدن از خود ائمه علیهم السلام بوده است؛ یعنی گواهی ائمه برای آنان و تأکید به برگرفتن از آنان با عباراتی آمده که نهایت تأکید را می‌رساند، و این فقط به جهت منتفی کردن فراموشی و اشتباهاتی بوده که به طور کلی ممکن است برای ثقات اتفاق بیفتد؛ همچنین به جهت اطمینان‌سازی در روح و روان گیرندگان و دریافت‌کنندگان از این راویان به خصوص بوده است. با توجه به این نکات مقدار توهمات استدلال‌کنندگان به این روایات برای حجیت خبرهای آحاد مشخص می‌شود.

بدیهی است تمجید و تحسین این راویان به اسم‌هایشان توسط امامان علیهم السلام تأثیر بزرگی در محافظت از سنت و رویارویی با دروغ‌گویان و جاعلین و مدعیان مذاهب انحرافی داشته است؛ پس گسترش و افزایش پنجره‌های ایمن برای سنت نقش بسیاری در پرکردن خلاء فکری افراد امت، و در نتیجه محافظت از آنان در برابر فریب‌کاری و خدعه‌گری دشمنان دین، و سادگی و حماقت افراد نادان بازی می‌کند؛ به علاوه خاطر نشان می‌کنم تعدد واسطه‌های امین و نزدیکی‌شان به مکلفین حتماً منجر به سرعت‌بخشیدن در تصحیح اشتباهات یا جعل

۱. وسائل الشیعه (آل‌البيت): ج ۲۷ ص ۱۴۳.

۲. وسائل الشیعه (آل‌البيت): ج ۲۷ ص ۱۴۳.

حاصل شده در احادیث می‌شود، و اعتماد را نیز نزد افراد جامعه مسلمان زیاد می‌کند. همچنین راه را در برابر جاعلین حدیث و فریب‌کاران می‌بندد؛ زیرا نمایندگان و وکیلان و امینان امامان در شهرهای مختلفی که در آن‌ها مؤمنان بسیاری وجود داشتند - پراکنده بودند.

ششم: تشویق به تفقه و طلب علم

یکی از مهم‌ترین ارکان جامعه مؤمن، مُسَلِّح کردن افراد آن جامعه به سلاح علم و شناخت است. هر قدر محدوده جهل و ناآگاهی در عقل‌های امت تنگ‌تر شود فرصت‌های پیش‌روی تحریف‌کنندگان و فریب‌کاران برای تلاش در جهت گمراه کردن افراد امت کمتر خواهد شد، که در مقابله با ترویج احادیث جعلی و تحریف‌شده، و ممانعت از ورودشان به دین نقش بسزایی دارد.

به همین دلیل تأکید و تشویق بسیاری را از زبان رسول خدا و اوصیایش (درود خداوند بر آنان) در طلب علم و معرفت، و ترغیب افراد جامعه به اکتساب علم و فراهم آوردن اسباب آن شاهد هستیم. روایات متواتر بسیاری در این خصوص آمده‌اند؛ از جمله:

از ابو عبد الله علیه السلام نقل شده است، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «طلب علم بر هر مسلمانی واجب است. بدانید خداوند جویندگان دانش را دوست دارد.»^۱

از انس بن مالک نقل شده است، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «طلب علم بر هر مسلمانی واجب است.»^۲

۱. کافی: ج ۱ ص ۳۰.

۲. مسند ابویعلی: ج ۵ ص ۲۲۳ شماره ۲۸۳۷؛ معجم الاوسط، طبرانی: ج ۱ ص ۷ و ۸، و ج ۴ ص ۲۴۵ از ابن عباس، و ج ۶ ص ۹۶، و ج ۸ ص ۲۵۸ از ابوسعید خدری؛ سنن ابن ماجه: ج ۱ ص ۸۱ شماره ۲۲۴؛ مجمع الزوائد، هیشمی: ج ۱ ص ۱۱۹.

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «ای مردم، بدانید کمال دین، طلب علم و عمل به آن است؛ و طلب علم بر شما واجب‌تر از طلب مال و ثروت است. مال برای شما تقسیم و تضمین شده، و شخصی عادل آن را برایتان ضمانت کرده است و به‌طور کامل به شما داده خواهد شد؛ ولی علم نزد اهلش ذخیره شده، و به شما دستور داده شده است آن را از اهلش بجوید؛ پس آن را بخواهید.»^۱

از علی بن ابوحزمه نقل شده است، گفت: از ابوعبدالله (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: «در دین تفقه کنید؛ زیرا هرکدام از شما که در دین تفقه نکند آعرابی و بادیه‌نشین است. خداوند در کتاب خود می‌فرماید: ﴿لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ (تا وقتی نزد قومشان بازگشتند در دین تفقه کنند و قومشان را انداز دهند، باشد که حذر کنند)....»^۲

از جمیل بن دراج، از ابان بن تغلب، از ابوعبدالله (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «ای کاش با تازیانه بر سر اصحابم زده می‌شد تا دین را خوب بفهمند.»^۳

از بشیر دهان نقل شده است، گفت: ابوعبدالله (علیه السلام) فرمود: «هیچ خیری در یاران ما که تفقه نمی‌کنند نیست. ای بشیر، اگر مردی از آنان با تفقه خودش بی‌نیاز نشود به آنان [مخالفین] نیازمند خواهد شد، و وقتی به آنان نیازمند شود او را در حالی که خودش متوجه نیست به باب گمراهی خودشان وارد می‌کند.»^۴

۱. کافی: ج ۱ ص ۳۰.

۲. کافی: ج ۱ ص ۳۱.

۳. کافی: ج ۱ ص ۳۱.

۴. کافی: ج ۱ ص ۳۳.

هفتم: تأسیس روش حدیثی محمدی

به‌رغم تلاش‌هایی که پیامبر ﷺ برای محافظت از سنت و ایمن‌سازی امت در برابر فتنه‌ها و انحراف به خرج داد، و به‌رغم تلاش‌های همه امامان اوصیای پس از آن حضرت، ایشان ﷺ از ضعف نفوس‌ها و نادانی مردم و دوری‌شان از معصوم و غیبت ائمه علیهم‌السلام از آنان آگاه بود؛ و از کثرت دشمنان حق، و تطمیع و ارباب و فریب‌کاری و خدعه‌گری‌های آنان نیز اطلاع داشت؛ و تمامی این‌ها، وضع قانون و روشی را برای چگونگی برخورد با میراث حدیثی در حالت دوری مردم از معصوم و مشکل‌بودن دسترسی به آنان یا به یکی از نمایندگان و امینانشان را لازم می‌گرداند.

پس پیامبر خدا محمد ﷺ روش عرضه به کتاب و سنت، و برگرفتن آنچه با کتاب و سنت موافقت دارد و نپذیرفتن آنچه با کتاب و سنت مخالفت دارد را وضع فرمود. این روشی است که براساس بی‌نیازی خود سیستم معرفتی الهی از تمام اسباب و عوامل خارج از آن بنا نهاده شده، چراکه از بی‌نیاز مطلق صادر شده است.

احادیث متواتر و قطعی برای تأسیس روش عرضه به کتاب و سنت آمده‌اند؛ بدون هیچ مجوزی برای پذیرفتن آنچه اصل یا گواه یا شاهدهی در کتاب خداوند عزوجل یا سنت نبی‌اش ﷺ نداشته باشد؛ و این موضوعی است که جزئیات تفصیلی آن را در مبحث سوم این فصل - ان‌شاءالله تعالی - خواهیم آورد.

مبحث دوم: اصل در حجیت سنت است

این مبحث به‌منزله مقدمه یا پیشگفتاری برای مبحث سوم (تأسیس روش حدیثی محمدی) شمرده می‌شود. پیش از واردشدن به اصل این روش (یعنی روش عرضه به کتاب و سنت) لازم است ابتدا برخی از مسائل ضروری برای خواننده بیان شود تا با موضوع آشنا، و منظور از روش عرضه و اینکه چه علل و موجباتی داشته است برایش روشن شود.

نخستین اصل در تعبد و پذیرفتن سنت عبارت است از:

«شنیدن مستقیم از خلیفه خدا و بازگرداندن به او.»

هر محقق می‌داند اصل در حجیت سنت، شنیدن مستقیم از حجت خدا، بدون هیچ واسطه‌ای است. این نخستین اصل اصیل و قدر متیقن است، و جز با دلیل قطعی نمی‌توان از آن خارج شد. به عبارت روشن‌تر: چیزی را که به‌طور مستقیم از امام شنیده نشده باشد نمی‌توان پذیرفت و به آن تعبد داشت، حال ناقل و راوی اش هرطور می‌خواهد بوده باشد؛ زیرا [در صورت نقل توسط راوی] در گرو خصوصیات و صلاحیت‌های ناقلان و راویان قرار خواهد گرفت؛ خصوصیات مثل وثاقت، درستی، دقت، و حفاظت، انتقال دادن صحیح و به‌جا آوردن؛ و به این ترتیب دیگر از تمام جنبه‌ها و ابعاد، سخن امام محسوب نخواهد شد، بلکه کلامی خواهد بود که از امام روایت شده است؛ و این یعنی میان ما و امام ظرفی واسطه شده که حدیث را برای ما حفظ و آن را برای ما نقل کرده است؛ و بدیهی است مظلوم [یعنی چیزی که در ظرف ذخیره شده] تحت تأثیر ظرفی است که قابلیت نقل را داشته باشد؛ علاوه بر قابلیت ظرف برای محافظت و ذخیره‌سازی. اگر ظرف سوراخ یا آلوده باشد مظلوم نیز قطعاً کامل یا پاک نخواهد رسید. به همین دلیل است که نمی‌توان حجیت «مسموع» را به «منقول» سرایت داد؛ چراکه برای مقایسه این دو با یکدیگر مانعی وجود دارد.

پس «منقول» [یعنی آنچه از امام نقل شده است] در گرو ویژگی‌ها و قابلیت‌های راوی و ناقل است؛ ویژگی‌هایی مثل واقع‌گرایی، اعتدال، وثاقت، دقت، حفظ، و شرایط فضای دریافت و ارائه. می‌توان کلام امام را به نوری تشبیه کرد که رنگش با توجه به فیلتری که از آن عبور می‌کند تغییر می‌کند؛ اگر راوی تصویری از امام نباشد چه سطحی از واقع‌نگری و صرف‌نظر از خود را باید داشته باشد تا سایه‌های وابستگی‌ها و خواهش‌های نفسانی و ظلمتش روی متن روایت‌شده تأثیر نگذارد؟ و چقدر باید از شایستگی دقت و حفظ برخوردار باشد تا متن را با همان لفظ شنیده‌شده یا الفاظ مترادف بیان کند که معنا و مقصود از صاحب متن را برساند؟

بنابراین متن روایت‌شده ضرورتی ندارد که حتماً عین خودِ متنی باشد که از امام شنیده شده است؛ چراکه قابلیت‌ها و ویژگی‌های شبکه نقل‌کننده به‌طور سلبی یا ایجابی بر آن تأثیر می‌گذارد.

متن شرعی به‌صورت زیر تقسیم‌بندی می‌شود:

بخش اول: متن مسموع (شنیداری).

بخش دوم: متن منقول (نقل‌شده).

و متن منقول می‌تواند یکی از احتمالات زیر را به خود بگیرد:

۱. دروغین.

۲. لفظ دقیق.

۳. تغییر یافته لفظی؛ و تغییر یافته لفظی نیز به دو دسته تقسیم می‌شود:

أ. تغییر یافته با اراده همان معنی.

ب. تغییر یافته به‌همراه تغییر معنی.

در صدور حدیث مسموع هیچ شکی وجود ندارد؛ همان‌طور که در حجیت آن برای شنونده شکی وجود ندارد، حتی اگر به‌علت صدور آن شک داشته و به‌عنوان مثال آن‌گونه که احادیث دلالت می‌کنند احتمال صدور آن از روی تقیه وجود داشته باشد. خلاصه اینکه حدیث مسموع، در قیدوبند هیچ قانون یا قیدی که اعتبار و پذیرفتنش منوط به آن باشد نیست؛ به‌دلیل اینکه مادام که قصد جدی احراز شده باشد امثال و تسلیم در برابر امام واجب است؛ چراکه ایشان علیه السلام صاحب و سرپرست شرع است و از مخالفت با اراده الهی معصوم داشته شده است؛ و در نتیجه حدیث مسموع در دایره روش عرضه و دیگر روش‌ها قرار نمی‌گیرد؛ چراکه هیچ شک و تردیدی به آن راه ندارد.

ولی برای اطمینان از صحت و سلامت «متن منقول» باید قوانین وجود داشته باشد و به دقت بررسی شود، وگرنه مادام که احتمال تحریف و دروغ‌پردازی وجود دارد جان انسان به آن

اطمینان پیدا نمی‌کند؛ در نتیجه به دلیل حرمت تعبد به ظنیات و گمانه‌زنی‌ها- حجیتی نخواهد داشت. پس وقتی ما دربارهٔ روش عرضه به کتاب و سنت سخن می‌گوییم خواننده دچار این تصور نشود که حدیث مسموع نیز در موضوع این رویکرد قرار خواهد گرفت، بلکه موضوع این روش فقط به احادیث منقول اختصاص دارد.

پس روش عرضه فقط به عنوان راه‌حلی برای خروج از اصل (یعنی مسموع) وضع و تأسیس شده است؛ زیرا خروج از دایرهٔ علم و یقین، گامی خطیر و بسیار حساس است، و مسئولیت‌هایی بزرگ و در نهایت اهمیت به دنبال خواهد داشت؛ چراکه وجود خطا و اشتباه در این گام به معنای اعتبار و اعتماد به متونی شرعی است که از صحت یا دقت رنج می‌برند که این خود منجر به تولد مذاهب و سخنان عقیدتی و فقهی و اخلاقی جدیدی خواهد شد، و به قرن‌های زیادی نیاز ندارد تا اسلام حقیقی تحلیل برود و اسلام دیگری- که صرفاً محصول دخالت‌های روش‌های بشری در برخورد با احادیث هستند- متولد شود.

برای ما هیچ روشی تعبدی برای پذیرفتن به‌غیر از نخستین اصل حدیثی (یعنی اصل مسموع) ثابت نشده است، به‌جز دو روش، و روش سومی غیر از این دو روش وجود ندارد.

روش اول

شنیدن از نابیان ائمه و حواریونی که به اسم‌هایشان تصریح شده است. در روایات متواتر به‌صورت اجمالی آمده است که شنیدن از این افراد به‌منزلهٔ شنیدن از خود ائمه علیهم‌السلام است. پس شنیدن از آن‌ها هرچند شنیدن حقیقی از ائمه علیهم‌السلام نیست، ولی در حکم شنیدن از خود ائمه علیهم‌السلام در نظر گرفته می‌شود؛ چراکه این اعتبار، با روایات متواتر به‌صورت اجمالی ثابت شده است؛ به این ترتیب ما از نخستین اصل یقینی خارج نشده‌ایم، مگر با دلیلی قطعی الصدور و قطعی الدلاله، و این به‌عنوان یک بیمه‌کنندهٔ شرعی که برای برون‌رفت از دایرهٔ قطعیت اولیه به آن تکیه می‌شود کفایت می‌کند.

در پاسخ به قاسم بن علاء، در توقیعی شریف آمده است: «... هیچ‌کدام از موالی و دوست‌داران ما عذر و بهانه‌ای برای تشکیک در آنچه ثقات ما از ما ادا می‌کنند ندارند. آن‌ها به اینکه رازدار ما هستند و ما راز خود را فقط به آن‌ها می‌سپاریم شناخته شده‌اند...»^۱

پس تشکیک منع‌شده نسبت به آنچه ثقات روایت می‌کنند فقط تشکیک در روایت ثقات اهل‌بیت علیهم‌السلام به‌طور خاص است نه هر ثقه‌ای؛ و تفاوتی اساسی میان کسانی که ائمه علیهم‌السلام به‌عنوان ثقه مورد اعتماد بر شرع تصیب می‌فرمایند با کسانی که از نظر مردم ثقه به شمار می‌روند وجود دارد؛ زیرا:

۱- هرکسی که مردم به او اطمینان کنند به‌دلیل گسترش نفاق و دروغ و ریاکاری-

ثقه واقعی نیست؛

۲- بیشتر رجال‌ها از فقر واقع‌گرایی و بی‌طرفی و انصاف در توثیق و تضعیف رنج

می‌برند؛

۳- هرکسی که از نظر مردم ثقه باشد این طور نیست که از خطا و اشتباه در روایت

ایمن بوده باشد.

نمی‌توان به نفی این امور یقین حاصل نمود مگر از سوی امام معصوم؛ زیرا این خصوصیات غالباً برای مردم مخفی و پنهان هستند، و به همین دلیل است که نتوانستیم از نخستین اصل - که عبارت است از شنیدن مستقیم از معصوم - خارج شویم مگر با نص قطعی از خود معصوم.

این توقیع شریف به‌روشنی دلالت دارد بر اینکه منظور از سخن امام علیه‌السلام که می‌فرماید «ثقاتنا: مورد اعتماد ما» یعنی نواب و سفیران و امینان ائمه علیهم‌السلام، نه هر شخص ثقه‌ای؛ به‌دلیل نسبت‌دادن «ثقات» به خودشان «ثقاتنا: مورد اعتماد ما»، و نیز به‌دلیل این فرمایش حضرت:

«آن‌ها به اینکه رازدار ما هستند و ما راز خود را فقط به آن‌ها می‌سپاریم شناخته شده‌اند.» این عبارت صراحت دارد به اینکه این ثقات از حواریون ائمه و ثقات و امینان آن‌ها در سفارت و وساطت میان آن‌ها و شیعیان و پیروانشان هستند؛ یعنی آن‌ها نواب خاص یا در حکم نواب خاص هستند. سخن آخر اینکه صدور این توقیع، به سبب شک و تردید عده‌ای از شیعیان آن زمان در توقیعی بود که در لعن احمد بن علال عبرتائی و برائت از او صادر شده بود. پس تشکیک مدّ نظر در این توقیع فقط تشکیک در روایت نواب و سفیران خاص است نه تشکیک در روایت هر ثقه‌ای.^۱

۱. داستان این توقیع را به صورت کامل بخوانید تا مسئله روشن تر شود:

کشی: علی بن محمد بن قتیبة گفت: ابو حامد احمد بن ابراهیم مراعی گفت: «سخنهای به دست قاسم بن علاء رسید که در آن، ابن هلال لعن شده بود؛ و در ابتدای آن، حضرت علیه السلام به متولیان خود در عراق نوشته بود: از صوفیان متصنّع [خودآرا که با تکلف، سیره نیکویی نشان می‌دهد] بر حذر باشید. گفت: احمد بن هلال ۵۴ بار حج گزارده بود که بیست تائی آن با پای پیاده بود.

گفت: راویان اصحاب ما در عراق او را ملاقات کردند و از آن رونویسی کردند، و آنچه را در مذمت احمد بن هلال وارد شده بود انکار کردند، و قاسم بن علاء را مجبور کردند از امر خود بازگردد. توقیع آمد: امر ما درباره این شخص متصنّع - ابن هلال (خدا رحمتش نکند) - جاری شده است، و همان چیزی که دانستی همچنان برقرار است. خداوند گناهش را نیامرزد و از کرده‌اش درنگزد که او در امر ما بدون اجازه و رضایت ما مداخله می‌کند، و از دیون ما خودداری می‌کند و در امر ما جز مطابق هوا و هوس و خواسته خود سبیر نمی‌کند. خداوند برای این کارش آتش جهنم را برایش خواسته است، و ما صبر کردیم تا خداوند رشته عمرش را با دعای ما بگسلد؛ و ما خبر آن را به جماعتی از دوستان خود در روزگار او دادیم - خداوند رحمتش نکند - و به آنان امر کردیم این را به دوستان خاص ما برسانند و ما از ابن هلال (خداوند رحمتش نکند) و از کسانی که از او برائت نمی‌جویند به سوی خداوند متعال برائت می‌جوئیم.

حال و روز این گناهکار را که به تو خبر دادیم، به اسحاق سلمة الله و اهل بیتش و همه کسانی از اهل شهر او و دیگران که درباره او پرسیده‌اند و می‌پرسند، و به کسانی که سزاوار است از آن مطلع شوند برسان؛ چرا که هیچ کدام از دوستان ما عذر و بهانه‌ای برای تشکیک در چیزی که ثقات ما از ما ادا می‌کنند ندارند. آن‌ها به اینکه رازدار ما هستند و ما راز خود را فقط به آن‌ها می‌سپاریم شناخته شده‌اند و آنچه را از آن حاصل می‌شود ان شاء الله تعالی می‌دانیم.

ابو حامد گفت: عده‌ای بر انکار توقیعی که درباره وی صادر شده بود باقی ماندند و به همان منوال ادامه دادند. توقیع

با توجه به آنچه تقدیم شد منظور از دو روایت بعدی روشن می‌گردد.

کشی با سند خود از علی بن سوید سائی روایت کرده است که ابوالحسن اول وقتی در زندان بود- فرمود: «و اما اینکه گفتی آموزه‌های دینت را از چه کسی اخذ کنی، آن را از غیر شیعه ما اخذ نکن؛ زیرا اگر از شیعه ما تعدی کنی و از غیرشیعه اخذ کنی در این صورت دینت را از خائنین به خدا و رسول و خائنین به امانات خدا و فرستاده‌اش اخذ کرده‌ای...»^۱

از موسی بن جعفر بن وهب روایت شده است که ابوالحسن احمد بن حاتم بن ماهویه به من گفت: به ابالحسن سوم علیه السلام دربارهٔ اینکه آموزه‌های دینم را از چه کسی بگیرم نوشتم؛ و برادرش هم همین را پرسید. امام علیه السلام به هر دو نوشت: «آنچه را بیان کردید دانستم. دین خود را همواره از کسانی که در محبت ما سابقه‌دار هستند و هرکسی که در امر ما ثابت‌قدم است بگیرد، که آن‌ها ان‌شاءالله تعالی شما را کفایت می‌کنند.»^۲

بسیار نامحتمل است که منظور، برگرفتن دین از هر شیعه‌ای باشد که قائل به امامت اهل‌بیت علیهم السلام است. یا اینکه از هر راوی شیعهٔ ثقه گرفته شود؛ بلکه منظور برخی شیعیان ثقهٔ امین هستند که حدیث را همان طور که شنیده‌اند نقل می‌کنند، و تعیین این افراد فقط در انحصار ائمه علیهم السلام است؛ و این‌ها از دایرهٔ نایبان خاص یا کسانی که در حکم آن‌ها هستند فراتر نمی‌رود. این عده یعنی افراد خاص مورد اعتماد اهل‌بیت، و نه همهٔ ثقات. با تعیین و تنصیب ائمه علیهم السلام بر مردم حجت هستند؛ همان طور که در توفیق زیر آمده است: «و اما در حوادث

آمد: قطعاً تقدیر خداوند را شکر می‌گویم که پروردگار، انسان را رها نکرد تا پس از اینکه هدایتش نمود قلبش منحرف نگردد، و منتی را که بر او نهاد همیشگی و مستقر کند و آن را «مستودع»: به صورت موقتی» نگرداند. شما موضوع دهقان (لعله‌الله) و خدمت و طول همراهی او را دانستید؛ و وقتی آن کار را انجام داد خداوند ایمان او را به کفر بدل نمود و در کيفرش شتاب کرد و به او مهلت نداد. و سپاس و ستایش خداوندی که شریکی ندارد؛ و صلی الله علی محمد و آله و سلم» رجال الکشی: ج ۲ ص ۸۱۶ و ۸۱۷.

۱. رجال الکشی: ج ۱ ص ۷ و ۸.

۲. رجال الکشی: ج ۱ ص ۱۵ و ۱۶؛ وسائل الشیعه: ج ۲۷ ص ۱۵۱.

پیش آمده، به راویان حدیث ما مراجعه کنید؛ زیرا آن‌ها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آن‌ها هستم.»^۱

ارجاع به نایبان و سفیران امر پوشیده‌ای نیست، و نیز پنهان نیست که امام مهدی (علیه السلام) حجیت بر مردم را به آن‌ها اعطا کرده است با این فرمایش خود: «آن‌ها حجت من بر شما هستند» و شنیدن از آن‌ها به منزله شنیدن از ایشان (علیهم السلام) و کلام آن‌ها در جایگاه کلام آن حضرت (علیه السلام) و نوشته‌های آن‌ها به منزله نوشته ایشان (علیهم السلام) است؛ و این نکته‌ای است که در حق سفیر و نایب خود محمد بن عثمان عمری تأکید فرموده است: «و اما محمد بن عثمان عمری (خدا از او و پدرش راضی باشد) او مورد اطمینان من، و نوشته او نوشته من است.»^۲ و پیش‌تر سخن امام علی هادی (علیه السلام) در حق عثمان بن سعید عمری آمد، و نیز فرمایش حسن عسکری (علیه السلام) در حق عثمان عمری و پسرش محمد تقدیم شد؛ همچنین در خبر بعدی آمده است:

کلینی با سند خود از عبدالله بن جعفر حمیری آورده است، گفت: و ابوعلی احمد بن اسحاق از ابوالحسن (علیه السلام) به من خبر داد و گفت: از ایشان پرسیدم: با چه کسی تعامل کنم و از چه کسی بگیرم و سخن چه کسی را بپذیرم؟ فرمود: «عمری مورد اطمینان من است. هرچه از من به تو برساند از من رسانده، و هرچه از من به تو بگوید از من گفته است. پس به او گوش بده و از او پیروی کن؛ زیرا او مورد اطمینان و امانت‌دار است.»

ابوعلی به من خبر داد که از ابامحمد (علیه السلام) درباره نماینده امام پرسید. امام (علیه السلام) به او فرمود: «عمری و پسرش هر دو مورد اطمینان من هستند؛ پس هرچه از من به تو برساند حقیقتاً از من رسانده‌اند، و آنچه به تو بگویند از من گفته‌اند. پس به آن دو گوش بده و از آن‌ها پیروی

۱. اکمال الدین، شیخ صدوق: ص ۴۸۴.

۲. اکمال الدین، شیخ صدوق: ص ۴۸۵.

کن؛ زیرا آن‌ها مورد اطمینان و امین من هستند.»^۱

به شدت تأکید بر تمثیل و نمایندگی این امینان به‌جای ائمه علیهم‌السلام دقت کنید، و اینکه گفته‌های آن‌ها سخنان ائمه، و کارهایشان کارهای ائمه علیهم‌السلام است. امام هادی و عسکری و مهدی علیهم‌السلام با زبان و گویشی سخن گفته‌اند که هیچ مجالی برای شک و تردید در روایات و نقل این امینان مورد اطمینان باقی نمی‌گذارد؛ نه به‌صورت عمدی، نه به‌دلیل توهمات، نه از سر نسیان، و نه به‌دلیل اشتباهی از ناحیه آن‌ها؛ و در حقیقت این گفته‌ها با اینکه بفرمایند آن‌ها در تبلیغ عصمت دارند هیچ تفاوتی ندارد؛ زیرا عبارت‌های ائمه علیهم‌السلام در حق این‌ها، به‌طور کامل از جایز بودن سرزدن خطا در نقل، در حق این بزرگواران ممانعت می‌کند؛ و این خصوصیتی است که نمی‌توان به‌طور کلی به ثقات سرایت داد، به آن صورتی که عده‌ای با تأسف شدید تلاش کرده‌اند تا به تعبد به خبر آحاد رنگ و بویی شرعی ببخشند. این در حالی است که این گواهی‌ها و گواهی‌های نظیر آن‌ها را نمی‌توان بر غیر از این افراد مورد اطمینان و امین و نایبان و سفیران خاص ائمه علیهم‌السلام اطلاق کرد؛ یعنی کسانی که شنیدن از آن‌ها در حکم و در جایگاه شنیدن از ائمه علیهم‌السلام قرار دارد؛ همان‌طور که خود ائمه با عبارت‌هایی که در روح و روان انسان، آرامش و اطمینان و قطعیت برای برگزیده‌شدن این امینان ایجاد می‌کند بر آن تأکید کرده‌اند، تا آن‌ها حقیقتاً و به راستی برگزیده و نماینده ائمه معصوم باشند. قطعاً این افراد از روایان محدث هستند؛ همان‌طور که در روایات بعدی برای قرائت «محدث»^۲ و «مفهم»^۳ آمده است:

از صادق علیه‌السلام روایت شده است، فرمود: «منزلت شیعیان ما را به اندازه آنچه از روایات ما می‌دانند بشناسید؛ زیرا ما شیعه فقیه را فقیه نمی‌دانیم تا آنکه محدث باشد.» از امام سؤال

۱. کافی: ج ۱ ص ۲۳۹ و ۲۴۰.

۲. کسی که فرشتگان با او سخن می‌گویند. (مترجم)

۳. کسی که به او فهمانده می‌شود. (مترجم)

رویکرد محمدی برای محافظت از سنت ۵۰۳

شد: آیا مؤمن هم محدث می‌شود؟ حضرت فرمود: «مؤمن مفهّم است، و مفهّم همان محدث است.»^(۱)

و از عبید [عباس] بن هلال روایت شده است که شنیدم ابوالحسن رضا علیه السلام می‌فرمود: «من دوست دارم مؤمن محدث باشد.» به ایشان عرض کردم: محدث یعنی چه؟ فرمود: «مفهّم.»^(۲)

سلمان محمدی بر اساس روایات متعدد محدث بود؛^(۳) و این یعنی تحدیث (سخن گفتن

۱. فهم حدیث به او الهام می‌شود و این الهام از سوی فرشتگان است و در حقیقت گویا فرشتگان با او سخن می‌گویند. (مترجم)

۲. رجال کشی: ج ۱ ص ۶؛ وسائل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۴۹.

۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۲۷۵.

۴. از ابوبصیر، از ابو عبدالله علیه السلام نقل شده است، فرمود: «علی علیه السلام محدث بود، و سلمان محدث بود.» از ایشان پرسیده شد: نشانه محدث چیست؟ فرمود: «فرشته‌ای به سوی او می‌آید و فلان خبر و فلان خبر را در قلب او نقش می‌زند.» (بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار: ص ۳۴۲)

از ابوبصیر، از ابو عبدالله علیه السلام، فرمود: «به خدا سوگند، علی علیه السلام محدث بود و سلمان محدث بود.» گفتم: برایم شرح دهید.» فرمود: «خدا فرشته‌ای را به سوی او می‌فرستد و در گوش او ندا می‌دهد و این خبر و فلان خبر را به او می‌گوید.» (بحار الانوار: ج ۲۲ ص ۳۵۰)

از ابو جعفر علیه السلام نقل شده است، فرمود: «علی علیه السلام محدث بود و سلمان (محدث) بود.» (بحار الانوار: ج ۲۲ ص ۳۴۹)

از عبدالرحمان بن اعین نقل شده است گفت: از اباجعفر علیه السلام شنیدم می‌فرمود: «سلمان از متوسمین بود.» (بحار الانوار: ج ۲ ص ۳۴۹)

از احمد بن حمار مرزی، از صادق علیه السلام در خبری که در آن روایت شده است «سلمان از کسانی بود که با او سخن گفته می‌شد» آمده است که فرمود: «با او از طرف امامش و نه از طرف پروردگارش سخن گفته می‌شد؛ زیرا کسی جز حجت از طرف خداوند عزوجل با او سخن گفته نمی‌شود.» (بحار الانوار: ج ۲۲ ص ۳۴۹)

از حسن بن منصور روایت شده است، گفت: به صادق علیه السلام عرض کردم. آیا سلمان محدث بود؟ فرمود: «بله.» گفتم: چه کسی با او سخن می‌گفت؟ فرمود: «فرشته‌ای بزرگوار.» گفتم: اگر سلمان این‌گونه بوده باشد صاحب او چه چیزی بود؟ فرمود: «این را با توجه به فهم خودت از من بپذیر.» (بحار الانوار: ج ۲۲ ص ۳۵۰).

فرشتگان با آنان) و الهام فقط به خلفای خداوند متعال خلاصه نمی‌شود؛ هرچند آن‌ها با کامل‌ترین و تمام‌ترین تحدیث آراسته می‌شدند. پس روشن می‌شود این امر فقط به اطمینان و عدالت خلاصه نمی‌شود، بلکه بسیار بزرگ‌تر و عمیق‌تر از آن است، و خارج از دایره تشخیص و تعیین مردم است؛ و از همین رو فقط به گزینش و تشخیص ائمه علیهم‌السلام خلاصه شده است. نهایت آنچه مردم می‌توانند بشناسند ظاهر است، نه باطن و حقیقت؛ و آن‌ها نمی‌توانند غیر از اطمینانی که احتمال اشتباه و توهم و فراموشی در آن راه دارد بشناسند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۱ (ظاهری از زندگی دنیا را می‌شناسند؛ و حال آنکه از آخرت غافل‌اند).

پیش از امامان عسکری علیهم‌السلام همه ائمه از پدرانشان بر حواریون و نایبان و سفیران خود و اینکه آن‌ها نمایندگان رسمی ائمه بودند و شیعه حق نداشتند در آن شک داشته باشند یا آن را رد کنند بسیار تأکید می‌کردند.

کشی با سند خود از سلیمان بن خالد اقطع نقل کرده است، گفت: از اباعبدالله علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «هیچ‌کسی را نیافتیم که یاد ما و احادیث پدرم را زنده کند، به‌جز زراره و ابوبصیر لیث مرادی و محمد بن مسلم و برید بن معاویه عجلی؛ و اگر اینان نبودند هیچ‌کس [این نکته را] در نمی‌یافت. این‌ها حافظان دین و امینان پدرم به حلال و حرام خداوند هستند. این‌ها پیشی‌گیرندگان در دنیا به‌سوی ما هستند، و در آخرت [نیز] پیشی‌گیرندگان به‌سوی ما هستند.»^۲

از جمیل بن دراج، از اباعبدالله علیه‌السلام در حدیثی -که مردی را مذمت می‌کرد- روایت شده است که می‌فرمود: «خداوند نه روح او و نه همچون او- را پاک و مبارک نگرداند. او کسانی را گفته است که پدرم در حلال و حرام خدا به آن‌ها اعتماد می‌کرد و آن‌ها مخزن علم او

۱. روم: ۷.

۲. رجال کشی: ج ۱ ص ۳۴۸؛ وسائل الشیعه (آل‌البيت): ج ۲۷ ص ۱۴۴.

رویکرد محمدی برای محافظت از سنت ۵۰۵

بودند، و امروز نیز آن‌ها نزد من حقیقتاً امانت‌دار راز من و اصحاب پدرم هستند. وقتی خدا برای مردم زمین مصیبتی بخواهد آن بدی را به واسطه آن‌ها از ایشان برمی‌گیرد؛ و آن‌ها ستارگان شیعیان من هستند؛ چه زنده و چه مرده‌شان. آن‌ها کسانی هستند که یاد پدر مرا زنده کردند. به وسیله آن‌هاست که خدا هر بدعتی را آشکار می‌کند، و جعلیات باطل پیشگان و تأویلات غلوکنندگان را از این دین نفی می‌کند.» سپس گریست. گفتم: این‌ها چه کسانی هستند؟ فرمود: «کسانی هستند که درودهای خدا و رحمتش بر آن‌ها باد؛ چه زنده و چه مرده‌شان؛ برید عجلی و ابوبصیر و زراره و محمد بن مسلم.»^۱

مضمون این روایت و روایت دیگری که قبل از آن آوردم، بر امانت‌داری و وثاقت این بزرگواران به روشی تأکید می‌کند که از میزان نزدیکی و پیوند آن‌ها با ائمه علیهم‌السلام پرده برمی‌دارد؛ همچنین این حقیقت را آشکار می‌کند که آن‌ها نایبان و سفیرانی هستند که برایشان تصریح شده و به آن‌ها اجازه داده شده در عمل و روایت، تمثیل و نمایندگی ائمه باشند، و حتی به دلیل تصریح بر حرمت رد روایات آن‌ها. جایگاه کلام آن‌ها به منزله جایگاه کلام ائمه علیهم‌السلام معرفی شده است، و این در حالی است که این حرمت برای دیگر روایت‌کنندگان وجود ندارد؛ بلکه ما از سوی ائمه علیهم‌السلام تشدید و تأکید بر ضرورت ثابت کردن و تحقیق و تفکر قبل از پذیرفتن اخبار دیگر راویان را شاهد هستیم، و اینکه لازم است احادیث آن‌ها به عنوان مثال - به کتاب و سنت عرضه شود؛ به عنوان مثال می‌بینیم امام صادق علیه‌السلام بر عدم جواز رد روایات زراره تصریح می‌فرماید:

از یونس بن عمار روایت شده است اباعبدالله علیه‌السلام در حدیثی فرمود: «اما آنچه زراره از ابوجعفر علیه‌السلام روایت می‌کند تو مجاز نیستی آن را رد کنی.»^۲

۱. وسائل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۴۵.

۲. وسائل الشیعه: ج ۲۷ ص ۱۴۳.

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام تأکید می‌فرماید کسی که حدیث اهل بیت علیهم السلام را می‌خواهد باید به سراغ زرارة بن اعین برود. این حدیث به صراحت بیان می‌دارد حدیث زراره عملاً حدیث اهل بیت است به طوری که هیچ تحریفی در آن راه ندارد:

از مفضل بن عمر نقل شده است که ابو عبدالله علیه السلام به فیض بن مختار در حدیثی فرمود: «اگر حدیث ما را می‌خواهی بر تو باد بر این شخصی که نشسته است.» و به یکی از یارانش اشاره کرد. اصحاب ما از او پرسیدند. گفتند: او زرارة بن اعین است.^۱

و می‌بینیم مؤمنان را برای اعتماد به روایات ابان بن تغلب مطمئن می‌سازد، و اینکه روایت از او به منزله روایت از امام معصوم است:

از ابان بن عثمان نقل شده است که ابو عبدالله علیه السلام به او فرمود: «ابان بن تغلب احادیث بسیاری را از من روایت کرده است. آنچه از من برایت روایت کرده است تو آن را از من روایت کن.»^۲

از مسلم بن ابوحیه نقل شده است، گفت: نزد اباعبدالله علیه السلام در خدمتشان بودم. همین که خواستم از ایشان جدا شوم و خداحافظی کنم، گفتم می‌خواهم توشه‌ای بر من بیفزایید. امام فرمود: «نزد ابان بن تغلب برو. او از من حدیث زیادی شنیده است. آنچه را از من برای تو روایت کرد از من روایت کنید.»^۳

و ابو جعفر علیه السلام به او فرموده است: «در مسجد مدینه بنشین و به مردم فتوا بده؛ زیرا من دوست دارم در میان شیعیانم افرادی همچون تو دیده شوند.»^۴

۱. وسائل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۴۳.

۲. فصول المهمه فی اصول الائمه، حر عاملی: ص ۵۹۲.

۳. وسائل الشیعه: ج ۲۷ ص ۱۴۷.

۴. فهرست نجاشی: ص ۱۰، شرح حال ابان بن تغلب بن ریاح، شماره ۷؛ فهرست طوسی: ص ۵۷، شرح ابان بن تغلب، شماره ۶۱.

تأکید امام رضا علیه السلام بر جایگاه زکریا ابن آدم را ببینید که او امین بر دین و دنیا است:

از علی بن مسیب همدانی روایت شده است، گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: راهم دور است و نمی‌توانم همیشه نزد شما بیایم. علوم دینی را از چه کسی اخذ کنم؟ فرمود: «از زکریا ابن آدم قمی؛ که او در دین و دنیا مورد اعتماد است.» علی بن مسیب گوید: وقتی برگشتم نزد زکریا ابن آدم رفتم و آنچه را نیاز داشتم از او پرسیدم.^۱

و همین طور کلام امام صادق علیه السلام در بزرگداشت محمد بن مسلم ثقفی:

از عبدالله بن ابی‌یعفور روایت شده است، گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: همیشه نمی‌توانم شما را ملاقات کنم و امکان آمدن برایتان فراهم نیست؛ در حالی که برخی از اصحاب ما می‌آیند و از من سؤال می‌کنند و من پاسخ همه سؤالاتشان را ندارم. فرمود: «چه چیزی مانع تو از محمد بن مسلم ثقفی می‌شود؟ او از پدرم شنیده است و نزد او وجیه و گران قدر بود.»^۲

این بزرگواران و افراد شبیه آن‌ها، نایبان و سفیران میان امامان و شیعیانشان بوده‌اند، و برای این جایگاه و مقام روایت و نقل از ائمه علیهم السلام به اسم‌هایشان تصریح شده است، و صرفاً راویانی موثق نبوده‌اند. ملاحظه کنید و ببینید چگونه ائمه به روشی که باعث اطمینان و یقین در روح و روان شیعیان می‌شود مراجعه به آن‌ها را برای گرفتن تعلیمات دینشان به صورت قطعی ترویج می‌کرده‌اند. ملاحظه کنید چگونه امام هادی علیه السلام بر مرجعیت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی در سرزمین ری تأکید کرده و فرموده است:

از ابوحماد رازی روایت شده است که می‌گفت: به حضور علی بن محمد علیه السلام در «سَرّ من رای» (سامرا) وارد شدم و از ایشان درباره حلال و حرام پرسیدم، و آن حضرت علیه السلام پاسخ داد.

۱. وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۴۶.

۲. وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۴۴.

وقتی از ایشان وداع کردم، فرمود: «ای حماد، وقتی چیزی از دینت در منطقات برایت مشکل‌ساز شد درباره‌اش از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی سؤال کن؛ و سلام مرا به او برسان.»^۱

و همین‌طور ارجاع امام صادق علیه السلام به ابوبصیر اسدی:

از شعیب عرقوفی نقل شده است: به ابوعبدالله علیه السلام عرض کردم: شاید نیاز پیدا کنیم درباره چیزی سؤال کنیم. از چه کسی بپرسیم؟ ایشان فرمود: «بر تو باد به اسدی.» یعنی ابوبصیر.^۲

و همین‌طور مرجعیت یونس بن عبدالرحمان در روایتی از طرف امام رضا علیه السلام:

از مفضل بن شاذان، از عبدالعزیز بن مهتدی - که بهترین فرد قمی بود که دیده‌ام، و وکیل و از خواص امام رضا علیه السلام بود - نقل شده است، گفت: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: من همیشه شما را نمی‌بینم. معالم دین خود را از چه کسی بگیرم؟ فرمود: «از یونس بن عبدالرحمان بگیر.»^۳

این روایات حتی اگر در حق کسانی که اسمشان به‌طور کامل یا جزئی - ذکر شده است متواتر نباشد، بی‌تردید به‌طور اجمالی متواتر هستند و وجوب دیگری غیر از شنیدن مستقیم

۱. مستدرک الوسائل، میرزا نوری: ج ۱۷ ص ۳۲۱.

۲. وسائل الشیعه (آل‌البيت): ج ۲۷ ص ۱۴۲.

۳. وسائل الشیعه (آل‌البيت): ج ۲۷ ص ۱۴۸.

این روایت با لفظی دیگر نیز روایت شده است: از عبدالعزیز بن مهتدی نقل شده است، گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: من از شما دور هستم و هر لحظه نمی‌توانم به شما دسترسی داشته باشم. آیا معالم دین خود را از یونس مولای آل‌بیطین بگیرم؟ فرمود: «بله.»

از عبدالعزیز مهتدی و حسین بن علی بن بیطین - هر دو - از امام رضا علیه السلام نقل کرده‌اند، گفت: همواره به شما دسترسی ندارم تا تمام نیازمندی‌هایم از معالم دینم را از شما اخذ کنم. آیا یونس بن عبدالرحمان قابل اعتماد است تا هرآنچه را از معالم دینم نیاز دارم از او بگیرم؟ فرمود: «بله.» (وسائل الشیعه (آل‌البيت): ج ۲۷ ص ۱۴۷ و ۱۴۸)

از معصوم را ثابت می‌کنند که عبارت است از راه معتمدان ائمه علیهم‌السلام که در جایگاه ائمه و در حکم شنیدن از ائمه علیهم‌السلام قرار می‌گیرند؛ چراکه ائمه علیهم‌السلام قاطعانه تأکید فرموده‌اند کلام و روایت و کیلان و سفیران و حواریونی که به اسمشان تصریح شده است در حکم کلام و حدیثی است که به طور مستقیم از خود ائمه علیهم‌السلام شنیده شده است، و پذیرفتن و حرمت رد کردن سخنان آنان همچون پذیرفتن و حرمت رد کردن سخن ائمه است. این نکته‌ای است که ما به روشنی در تفسیر ائمه علیهم‌السلام درباره فرمایش خداوند متعال ملاحظه می‌کنیم: ﴿وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيْرًا فِيهَا لِيَالِيَّ وَأَيَّامًا آمِنِينَ﴾^۱ (و میان آن‌ها و شهرهایی که در آن برکات دادیم شهرهایی ظاهری قرار دادیم، و حرکت در آن را مقرر ساختیم. شب و روز با امنیت در آن حرکت کنید).

از محمد بن صالح همدانی نقل شده است، گفت: به صاحب زمان علیه‌السلام نوشتم: خانواده‌ام مرا می‌آزارند، و با حدیثی که از پدران شما علیهم‌السلام روایت شده است بر من خرده می‌گیرند؛ اینکه پدران شما فرموده‌اند: قائمان و خادمان ما بدترین خلق خدا هستند. امام علیه‌السلام نوشت: «وای بر شما، آیا نخوانده‌اید خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً﴾ (و میان آن‌ها و شهرهایی که در آن برکات دادیم شهرهایی ظاهری قرار دادیم). به خدا سوگند ما آن شهرهایی هستیم که خدا در آن‌ها برکت قرار داد، و شما آن شهرهای ظاهری هستید.»^۲

این روایت به صراحت بر سفارت این امینان و تعیین آن‌ها به عنوان شهرهای ظاهری میان ائمه (شهرهای مبارک) و شیعیانشان دلالت دارد؛ و در روایت بعدی جزئیات بیشتری در این خصوص وجود دارد:

۱. سیأ: ۱۸.

۲. کمال الدین: ص ۴۸۳؛ وسائل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۵۱ و ۱۵۲.

از ابو حمزه ثمالی در گفت‌وگویی با امام باقر با حسن بصری آمده است: ابو جعفر علیه السلام فرمود: «پس کی شما ایمن می‌شوید؟ بلکه خداوند متعالی‌ترین مثال‌ها را در قرآن درباره ما فرموده است. ما همان شهرهایی هستیم که خدا در آن برکت قرار داد، و این فرمایش خداوند عزوجل است. پس کسی که به فضل ما اقرار کرده امر کرده است به‌سوی ما بیایند. می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً﴾ (و میان آن‌ها و شهرهایی که در آن برکات دادیم شهرهایی ظاهری قرار دادیم)؛ یعنی میان آن‌ها و شیعیان شهرهایی قرار دادیم که مبارکشان گردانیم. ﴿قُرَى ظَاهِرَةً﴾ (شهرهایی ظاهری)؛ شهرهای ظاهری، رسولان هستند، و آن‌ها از ما به‌سوی شیعیان ما نقل می‌کنند، و فقیهان شیعیان ما به‌سوی شیعیان ما هستند. این فرمایش حق تعالی: ﴿وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ﴾ (و حرکت در آن را مقدر ساختیم). سیر و حرکت، تمثیلی از علم است، و سیر با آن‌ها در شب‌ها و روزها، تمثیلی از علمی است که از طرف ما شب و روز درباره حلال و حرام و فرائض و احکام به‌سویشان حرکت می‌کند، و وقتی از آن‌ها برگیرند از شک و گمراهی و گرویدن از حرام به‌سوی حلال، ایمن می‌شوند؛ زیرا آن‌ها علم را از کسانی گرفتند که بر آن‌ها واجب شده است فقط با معرفت. از آنان بستانند؛ زیرا آن‌ها اهل میراث علم از آدم تا آنجا که به آن منتهی شود هستند؛ فرزندان برگزیده، برخی از برخی؛ و انتخاب و گزینش به شما واگذار نشده است، بلکه به ما واگذار شده است. پس ما آن فرزندان برگزیده هستیم نه تو و نه افراد شبیه تو، ای حسن...»^۱

امام باقر علیه السلام تصریح کرده است که منظور از شهرهای ظاهری در این آیه مبارک «رسولان هستند، و آن‌ها از ما به‌سوی شیعیان ما نقل می‌کنند، و فقیهان شیعیان ما به‌سوی شیعیان ما هستند» و فرمایش خداوند متعال: ﴿وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَأَيَّامًا آمِنِينَ﴾ (و حرکت در آن را مقدر ساختیم. شب و روز با امنیت در آن حرکت کنید) یعنی علم خالی از هرگونه شک و تردید و گمراهی؛ ایشان علیهم السلام فرموده است: «سیر و حرکت، تمثیلی از علم است،

و سیر با آن‌ها در شب‌ها و روزها، تمثیلی از علمی است که از طرف ما شب و روز دربارهٔ حلال و حرام و فرائض و احکام به‌سویشان حرکت می‌کند، و وقتی از آن‌ها بگریزند از شک و گمراهی و گرویدن از حرام به‌سوی حلال، ایمن می‌شوند.»

پس این روایت روشن می‌کند این‌ها و کیلان و سفیران ائمه به‌سوی شیعیان‌شان هستند، و برگرفتن از آن‌ها از افتادن در حرام و مخالفت با ائمه علیهم‌السلام ایمن می‌کند؛ زیرا آن‌ها را ائمهٔ معصوم علیهم‌السلام با علم برگزیده‌اند تا شبکه‌هایی پاک و امین و استوار [برای رساندن علم] میان خودشان با شیعیان‌شان باشند؛ همان‌طور که مفاد روایاتی که در تصریح بر برخی حواریون ائمه به اسم‌هایشان به‌عنوان مرجعی رسمی آمده است این‌چنین است؛ مرجعی رسمی که وظیفه‌اش نقل روایات از ائمه با امانت‌داری و صداقت تمام به شیعیان و پیروانشان در سرزمین‌های مختلف است.

این راه اولی است که با دلیل قطعی ثابت شد، و به نخستین روش اصلی اضافه شد؛ یعنی به روش شنیدن احادیث از خلیفهٔ خدا به‌صورت مستقیم. حال به سراغ روش دوم می‌رویم.

روش دوم

روش دوم - غیر از نخستین روش اصلی - که تعبد به آن اثبات می‌شود روش عرضه به قرآن و سنت است. روایات در قاعده‌مندسازی و تأسیس رویکردی برای حل مشکل تعامل با احادیث در صورت دوربودن خلیفهٔ خدا یا غیبتش از مؤمنین متواتر هستند. پس از فقدان اتصال مستقیم با ائمه علیهم‌السلام، و فقدان اتصال مستقیم با سفیران و نایبان و باب‌های ائمه علیهم‌السلام - که به اسم به ایشان تصریح شده است - در چنین شرایطی هیچ راه شرعی و مطمئنی که هنگام خروج از اصل در تعبد به اخبار، ذمه را بری کند وجود ندارد؛ اما واقعیت و نیاز، وجود یک طریق و رویکرد حدیثی و شرعی را که برای چنین مرحله‌ای مناسب باشد حتمی می‌کند؛ زیرا این وضعیت از دو احتمال خارج نیست: یا شارع مسئولیت بیان تکلیف را در این مرحله خود برعهده می‌گیرد، یا این مسئولیت را به امت می‌گذارد تا برای آن روش و راهی برای تعبد به

خبرها برگزیند. اما احتمال دوم قابل قبول نیست و استدلال برای نفی آن در مطالب قبلی تقدیم حضور شد؛ پس فقط احتمال اول بدون هیچ مزاحم یا رقیبی باقی می‌ماند.

بر این اساس تأسیس و پایه‌گذاری روش عرضه به قرآن و سنت ارائه شده است، و اینکه فقط باید به چیزی بسنده کرد که با قرآن و سنت موافقت داشته باشد، و آنچه با آن‌ها مخالفت دارد باید رد شود؛ بنابراین مرجعیت همچنان در درون خود منظومه الهی باقی می‌ماند، و به هیچ مرجعیتی بیرون از ارکان و اصول سه‌گانه دین - فرستنده (مرسل)، و فرستاده (رسول) و رسالت - واگذار نمی‌شود.

از آنجا که جزئیات بسیاری در بررسی روش عرضه مطرح است بنده مبحث بعدی را به‌عنوان مبحث مستقلی برای این موضوع اختصاص داده‌ام.

مبحث سوم: تأسیس روش حدیثی محمدی

پس از وفات پیامبر خدا محمد ﷺ - همچون دعوت‌های الهی گذشته - انقلابی علیه طرح و برنامه الهی به وقوع پیوست، و آنچه خداوند متعال از آن در کتاب کریم خود خبر داده است محقق شد: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَبْصُرَ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^۱ (و محمد جز فرستاده‌ای نیست که پیش از او [هم] فرستادگانی بوده‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود باز می‌گردید؟ و هرکس از عقیده خود بازگردد هرگز هیچ زبانی به خدا نمی‌رساند؛ و به‌زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد).

این انقلاب به کنار گذاشتن خلفای خدا و اوصیای رسول خدا (درود خداوند بر ایشان) از سکان رهبری و حفاظت از دین و مسلمانان منجر شد، و به‌جای آنان کسانی که به‌دروغ خود

را به امامت و خلافت نسبت می‌دادند در جایگاهشان نشستند؛ همان کسانی که حتی از ظاهر و الفبای شریعت نیز آگاهی نداشتند، چه برسد به باطن و جزئیات و فرعیات آن. این جاعلین هویت بسیار تلاش می‌کردند تا به خلفای خداوند متعال و اوصیای رسول و عترت پاکش (درود خداوند به ایشان) آزار برسانند، و به انواع راه‌های راندن و دور کردن مردم از امامان اهل بیت علیهم‌السلام متوسل شدند؛ تا آنجا که کار به زندان و تبعید و کشتار رسید. در نتیجه دیگر امت نمی‌توانست از حجت‌های خداوند متعال دریافت کند، مگر بسیار اندک و در مقایسه با دورانی که امت پس از وفات محمد نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سپری کرد. در بازه‌های زمانی بسیار کوتاه.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از این نتیجه آگاه بود؛ به دلیل اخبار و روایاتی که برای بیان جزئیات و فتنه‌ها و آزمایش‌هایی که بر سر امت خواهد آمد به شکل متواتر نقل شده است، و ظلم و ستم‌ها و تبعید و زندان و به قتل رساندن‌هایی که بر سر اهل بیت ایشان خواهد آمد؛ تا آنجا که آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خبر داده است دین همان طور که آغاز شده است باز خواهد گشت، و معروف، منکر دانسته خواهد شد، و منکر، معروف، و دین پوستین وارونه به تن خواهد کرد، و مصیبت‌ها و سختی‌های دیگری که در عرصه امت و به‌طور خاص - برای مؤمنین و مخلصین اتفاق خواهد افتاد.

بنابراین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فاصله گرفتن و دور شدن افراد امت از ائمه اوصیا را پس از وفات خودش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درک می‌کرد؛ به‌خصوص در زمان غیبت امام مهدی علیه‌السلام که در اخبار متواتر از سوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و عترت مطهرش علیهم‌السلام درباره‌اش خبر داده شده است. پس حتماً باید قانون یا روشی وضع شود تا نوش‌دارویی برای چنین شرایط بغرنجی باشد؛ برای شرایطی که به دلیل فراهم نبودن یا اندک بودن امکان شنیدن از خلیفه خداوند متعال، یا از باب‌ها و سفیرانش برای شیعیان و پیروانش پیش می‌آمد.

پس نخستین راه اساسی برای تعبّد به احادیث یعنی روش شنیدن مستقیم از خلیفه خدا. بسیار به‌ندرت در دسترس خواهد بود، به‌خصوص پس از مرحله امام صادق علیه‌السلام تا محقق شدن

غیبت امام مهدی (عج) پس واقعاً به قانونی نیاز بود تا با شرایط اضطراری و استثنایی امت هماهنگ باشد و تا آنجا که امکان دارد محکم و استوار در برابر طوفان فتنه‌ها و انحرافات ایستادگی کند.

به‌عنوان راه‌حلی برای این دوری و بریدن از معصوم در هر مرحله‌ای از مراحل، امت پس از رحلت پیامبر خود (ص)، رسول خدا (ص)، روش عرضه به کتاب و سنت را و برگرفتن آنچه اصل یا شاهدهی در محکم کتاب یا سنت ثابت‌شده دارد بنیان نهاد، تا به این ترتیب عدم برون‌رفت امت از مبادی و روح و وحی قرآن کریم و سنت شریف را تضمین نماید، و شریعت را از نفوذ بدعت‌ها و انحراف به آن محافظت کند؛ زیرا با روش عرضه، هرآنچه با مبادی شریعت ثابت‌شده با قرآن و سنت هماهنگی نداشته باشد رد می‌شود.

اما رویکرد سندی، به‌هیچ‌وجه این هدف را برآورده، و شریعت را از بدعت‌ها و انحراف محافظت نمی‌کند؛ چراکه بر مبنای ویژگی‌ها و صفات راوی از نظر ثقّه‌بودن یا نبودن بنا شده است؛ یعنی خصوصیتی که علم جرح و تعدیل فراهم‌بودنش را برای محدثین عهده‌دار شده است؛ ولی برای محافظت از شریعت نمی‌توان صرفاً بر ثقّه‌بودن راویان تکیه کرد؛ زیرا:

۱- شارع ما را به تعدد به آن دستور نداده است. هیچ دلیل تامی برای تشریح روش سندی و حجیت خبر آحاد وجود ندارد؛

۲- هر مذهب و طایفه‌ای -هرقدر هم که در سرگردانی و گمراهی بوده باشد- افراد ثقّه و رجال خودش را دارد؛ و این نکته‌ای است ملموس و قابل‌مشاهده؛

۳- وثاقت، الزاماً دقت را لازم نمی‌گرداند؛ همان طور که نفی وقوع اشتباه و توهم غیرعامدانه را لازم نمی‌گرداند؛ و این نکته‌ای است که از نظر همه قطعی و مسلم است. بدعت‌ها و مصیبت‌های واردشده به دین از ناحیه روایت خود این افراد ثقّه ایجاد شده است؛

۴- ثمرات و نتایج روش سندی در برابر ما قرار دارد، و تمامی امت با آن زندگی می‌کنند و مشاهده می‌کنیم از بسیاری فتنه‌ها و انحرافات و گمراهی‌ها، سیل ویرانگری از

راه رسیده است. هر مذهب، گمراهی و بدعت‌های خود را با روایاتی که از طریق ثقات روایت شده است توجیه می‌کند و آن‌گونه که عده‌ای می‌گویند: «اگر حدیثی صحیح باشد در این صورت مذهبیم است»؛

۵- بنانشدن روش سندی براساس ارزش ذاتی متون، که به معنای کشتن متن و پنهان کردن هویت آن و همه نقاط قوتی است که در اثبات متن بدون در نظر گرفتن سند نقش دارند.

محمد نبی ﷺ در تأکید بر استوارسازی روش عرضه برای مسلمانان بسیار مبالغه می‌کرد، و به کزات آن را اعلام، و در مناسبت‌های متعدد بر آن تأکید فرمود. پیش از پرداختن به دلایل روایی به صورت گذرا، به دلایل قرآنی می‌پردازیم و برخی از آیات کریمه‌ای را که ناظر به محافظت از امت در مواجهه با بدعت‌ها و گمراهی هستند بیان خواهیم کرد.

دلیل قرآنی

در اینکه قرآن کریم نخستین و مهم‌ترین بازدارنده امت است، و اینکه ثقل اکبر از ماترک پیامبر خدا محمد ﷺ در امتش به همراه ثقل اصغر (عترت طاهره) است هیچ شک و تردیدی وجود ندارد. پس باید در کتاب خداوند عزوجل، اصل و ریشه‌ای برای روش عرضه وجود داشته باشد تا برایش گواهی بدهد و بر آن تأکید، و شرعیتش را تضمین می‌کند. مواضع متعددی در قرآن کریم هست که به حاکمیت و شرعی بودن روش عرضه گواهی می‌دهند و ما فقط به برخی از آن‌ها بسنده می‌کنیم.

متن اول:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ﴾

فَرَّذُوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿۱﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید، و فرستاده و اولیای امر خود را اطاعت کنید. پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به خدا و به رسول عرضه بدارید؛ این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است).

این آیه شریفه دو نکته اصلی در خود دارد:

۱- مخاطب قرار دادن و تشویق مؤمنان به اطاعت از خداوند و اطاعت از رسول و اولوالامر؛ و این بر اصلی که می‌گوید اطاعت فقط در اطاعت از خداوند متعال و خلفایش در زمینش خلاصه می‌شود تأکید دارد، که به نوبه خود توحید اطاعت و پیروی را اقتضا می‌کند. پس پیروی از هر تشریح یا هدایتی که از سوی خداوند یا از سوی خلفایش صادر نشده باشند به‌طور کامل با توحید اطاعت و با این فرمایش خداوند متعال مخالفت دارد: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (خدا را اطاعت کنید، و فرستاده و اولیای امر خود را اطاعت کنید)؛ و به این ترتیب هر روش یا طریقی برای تعامل و پذیرفتن یا رد اخبار منتفی است، و کار فقط به آنچه از بطن شریعت بیرون می‌آید که در قرآن کریم و سنت شریف جلوه‌گر است منحصر می‌شود؛ و ما به غیر از روش عرضه به قرآن و سنت، هیچ روش دیگری نیافتیم که از محمد نبی ﷺ صادر شده باشد. در نتیجه با توجه به اینکه این روش، تنها مصداق صادرشده از شریعت الهی است، «امتثال و فرمانبرداری» فقط به آن منحصر می‌شود؛ به‌علاوه پیروی از روش سندی و قائل شدن به حجیت خبر واحد - عملاً - اطاعت از خدا و اطاعت از رسولش را برایمان ضمانت نمی‌کند؛ چراکه اطاعت، فرع بر اثبات تشریح یا امر یقینی است، در حالی که در خبر واحد، یقینی وجود ندارد؛ زیرا نهایت آنچه افاده می‌کند ظن و گمان است و بس؛ و حتی تعبد به خبر آحاد مجرد

قطعاً ما را در معصیت خداوند و رسولش گرفتار می‌کند، و این وضعیتی است که عملاً حاصل شده است. وقتی مردم برای پذیرفتن اخبار به اوصاف راویان تکیه کردند به اخبار جعلی و تحریف‌شده‌ای پایبند شدند که از نظر اعتقادی و فقه، با قرآن و سنت مخالف هستند؛ تا آنجا که در نهایت امت از جایی که خودش نمی‌داند در دایره شرک و گمراهی وارد شد.

۲- بازگرداندن امور یا چیزهایی که محل اختلاف هستند به خداوند و رسول ﷺ. «اختلاف» به وجود آمده است؛ چه در تعیین روش شرعی ایمن تعامل با احادیث، و چه درباره هر کدام از اخبار از این نظر که قطعی‌الصدور است یا نه، و آیا پذیرفتن و تعبد به آن جایز است یا نه؟

در تعیین روشی که از نظر شرعی قابل اعتماد باشد در میان امت اختلاف حاصل شد؛ آیا این روش، همان روش سندی مبتنی بر حجیت اخبار آحاد ظنی است، یا روش مبتنی بر اخباری است که برای صدورشان قطعیت وجود دارد، یا منظور روش مبتنی بر امثال تکلیف و امر در چگونگی برخورد با اخبار است و فرقی نمی‌کند به مطابق با واقع بودنش یقین حاصل شود یا خیر؛ یا منظور روش عرضه به کتاب و سنت است. پس بر امت واجب است این نزاع و اختلاف را با مراجعه به خدا و رسول ﷺ فیصله دهند.

اختلاف در هر خبری به شکل قضیه حقیقه^۱ وجود دارد؛ در اینکه آیا واقعاً سخن معصوم است یا خیر. پس باید کار را با رجوع به خدا و رسولش فیصله دهیم، نه با مراجعه به نظرات و سخنان ناروایی که به طور کامل به دور از شریعت مقدس هستند. هنگام شنیدن خبری از یک راوی به طور معمول-یقین یا اطمینان به صدور آن خبر از معصوم به وجود نمی‌آید؛ پس ناگزیر باید به ملاک الهی که میان حق و باطل، و میان شک و یقین جدایی می‌اندازد مراجعه شود؛

۱. قضیه حقیقه، به معنای قضیه دال بر ثبوت لوازم ماهوی موضوع برای موضوع است. (مترجم)

که این به معنای بازگرداندن به خداوند و رسولش، یعنی به قرآن و سنت قطعی است.

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در توصیه‌های خود به مالک اشتر آمده است: «و جایی که کارها بر تو مشکل و در اموری که برایت شبهه حاصل شد آن‌ها را به خدا و رسول خدا بازگردان که خداوند به مردمی که خواستار هدایتشان شده فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و رسول و اولیای امر خود را اطاعت کنید؛ پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و رسول بازپسین ایمان دارید آن را به خدا و رسول عرضه کنید). عرضه کردن به خدا [به معنی] برگرفتن آیات محکم او، و ارجاع به رسول خدا [به معنی] پذیرفتن سنت اوست که جمع‌کننده‌ای است که پراکنده نمی‌کند.»^۱

ابن قیم جوزیه گفته است:^۲

«مسلمانان اجماع داشته‌اند که بازگردان به خداوند سبحان به معنای بازگرداندن به کتاب خدا، و بازگرداندن به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به معنای بازگرداندن به ایشان در زمان حضور و زندگی‌اش، و در غیبت و پس از وفاتش بازگرداندن به سنت ایشان است.»^۳

قرطبی در تفسیر خود گفته است:

«... ﴿فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ﴾^۴ یعنی آن دآوری را به کتاب خدا و به رسولش

۱. نهج البلاغه، (تحقیق صالح): ص ۴۳۴.

۲. در توضیح فرمایش حق تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و رسول و اولی الامر از خودتان را اطاعت کنید؛ پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و رسول بازپسین ایمان دارید آن را به خدا و رسول عرضه کنید).

۳. اعلام الموقعین عن رب العالمین، ابن قیم جوزیه، قاهره، دار ابن جوزی، چاپ اول، ۲۰۱۲: ج ۱ ص ۱۷۸.

۴. در منبع به این صورت آمده، ولی درست طبق آنچه در مصحف آمده به صورت: ﴿فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ﴾ است.

بازگردانید؛ حال با پرسیدن از آن حضرت در طول زندگی اش یا پس از وفاتش ﷺ با نگاه در سنتش. این نظر مجاهد و اعمش و قتاده است، و نظر درست است. کسی که چنین نظری نداشته باشد نقصانی در ایمانش هست؛ زیرا حق تعالی فرموده است: متعال: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ (اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به خدا و رسول عرضه کنید)....»^۱

ابن حیان اندلسی در تفسیر «بحر المحيط» گفته است:

«... ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ (پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید آن را به خدا و رسول عرضه کنید). مجاهد و قتاده و سدی و اعمش و میمون بن مهران گفته‌اند: آن را به کتاب بازگردانید، و به پرسیدن از رسول خدا ﷺ در طول حیاتش، و پس از وفاتش به سنتش [بازگردانید].»^۲

شنقیطی در «اضواء البیان» گفته است:

«... زیرا حق تعالی فرموده است: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (خدا را اطاعت کنید و رسول و اولی الامر از خودتان را اطاعت کنید) و در ادامه چنین فرموده است: ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ (پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به خدا و به رسول عرضه بدارید؛ این بهتر و نیک‌فراج‌تر است).

این آیه در بازگرداندن هر اختلافی به خدا و رسولش صراحت دارد؛ و بازگرداندن به خداوند یعنی بازگرداندن به کتابش، و بازگرداندن به رسولش ﷺ یعنی بازگرداندن به خود

۱. تفسیر قرطبی (الجامع لاحکام القرآن)، ابو عبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی، تصحیح: احمد عبد العلیم بردونی، دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان، ۱۴۰۵ق / ۱۹۸۵م: ج ۵ ص ۲۶۱.

۲. تفسیر بحرال محیط ابوحیان اندلسی، تحقیق: شیخ عادل احمد عبدالموجود و شیخ علی محمد معوض، چاپ اول، ۱۴۲۲ق / ۲۰۰۱م، دارالکتب العلمیة، بیروت - لبنان: ج ۳ ص ۲۹۱.

ایشان در طول حیاتش، و پس از وفاتش علیه السلام یعنی بازگرداندن به سنت ایشان.)^۱

متن دوم:

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعُوا بِهِ وُلُوَّ زُدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۲ (و چون خبری از ایمنی یا وحشت به آنان برسد انتشارش دهند؛ و حال آنکه اگر آن را به رسول و اولیای امر خود ارجاع دهند قطعاً از میان آنان کسانی هستند که آن را دریابند؛ و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود مسلماً جز اندکی، از شیطان پیروی می‌کردید).

این آیه مبارک -از نظر ارجاع اختلافات و منازعات و فیصله‌دادن امور مهم به خداوند و رسولش، و عدم تعامل و تحکم بر آن‌ها بر اساس نظرات و خواست‌های نفسانی- شبیه آیه پیشین است. این آیه با تصریح به بازگرداندن به اولوالامر نکته‌ای را نیز افزوده است؛ اینکه این‌ها همان خلفا و اوصیا و افراد شایسته استنباط و ترجمان قرآن در هر زمانی هستند.

متن سوم:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾^۳ (و هیچ مرد و زن مؤمنی را نسزد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد؛ و هرکس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری شده است).

۱. اضواءالبیان فی ایضاح القرآن بالقرآن، محمد امین بن محمد مختار شقیطی، تحقیق: کتابخانه مباحث و تحقیقات، ۱۴۱۵ق/ ۱۹۹۵م، بیروت، دارالفکر للطباعة والنشر: ج ۷ ص ۳۲۹.

۲. نساء: ۸۳.

۳. احزاب: ۳۶.

استدلال با این آیه به صورت زیر است:

خداوند و رسولش درباره مسئله مورد اختلاف حکم کرده‌اند که به خدا و رسولش و اولوالامر بازگردانده شود. بازگرداندن به خدا یعنی بازگرداندن به کتاب مجید خدا، و بازگرداندن به رسول خدا محمد و اولوالامر یعنی مراجعه به آن‌ها در طول حیات و در دسترس بودنشان، و در حالت وفات یا غیبتشان به معنی بازگرداندن به احادیث و توصیه‌ها و سنت‌هایشان است.

خداوند سبحان به کسی که با حکم خدا و حکم رسولش مخالفت کند چنین وعده داده است: ﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ (و هرکس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری شده است) و به این ترتیب راه در برابر هر رأی یا انتخابی در فیصله‌دادن به اختلافات در دین بسته می‌شود، و راه حل فقط در بازگرداندن به خدا و رسولش و اولوالامر خلاصه می‌شود.

«احادیث روایت‌شده» از جمله مهم‌ترین و خطرناک‌ترین مسائل محل اختلاف هستند؛ پس در حل نزاع‌ها و اختلافات در آن‌ها حتماً باید به دستور و حکم خداوند متعال گردن نهاده شود؛ یعنی به بازگرداندن به خداوند و رسولش و اولوالامر.

رسول خدا محمد و اوصیایش (درود خداوند بر ایشان) درباره تکلیف در برابر احادیث روایت‌شده از ایشان حکم نهایی را به صورت بازگرداندن و عرضه به قرآن و سنت قطعی صادر کرده‌اند؛ پس هرگونه تلاشی برای بیرون رفتن از این دستور نبوی با هشدار خداوند متعال مواجه خواهد شد: ﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ (و هرکس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است)؛ پس به هیچ وجه نمی‌توانیم از حدود این دستور نبوی بیرون برویم، مگر با قطع و یقین نسبت به منتفی بودن و صحیح نبودنش؛ در حالی که چنین قطعیتی در اینجا وجود ندارد، و مدعی آن ستیزه‌جویی بیش نیست.

متن چهارم:

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا﴾^۱ (و چون به ایشان گفته شود «به‌سوی آنچه خدا نازل کرده و به‌سوی فرستاده بیاید»، منافقان را می‌بینی که به‌شدت از تو منع می‌کنند).

همچنین می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولُو كَانٍ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾^۲ (و چون به آنان گفته شود «به‌سوی آنچه خدا نازل کرده و به‌سوی فرستاده بیاید»، می‌گویند «آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم ما را بس است». آیا هرچند پدرانشان چیزی نمی‌دانسته و هدایت نیافته بودند؟).

فحوای این دو آیه دعوت به‌سوی حکم خداوند متعال و رسول ﷺ برای حل و فصل اختلافات و درگیری‌ها، و پایداری بر حق در هر زمان و مکانی است. خداوند اجابت نکردن این دعوت را نشانه نفاق و طرز تفکر تقلیدکنندگان از پدران و اجداد در برابر فرمان خداوند (جل جلاله) معرفی فرموده است.

روش عرضه به قرآن و سنت، دعوتی به‌سوی حکم خداوند متعال و حکم رسول خدا ﷺ در مهم‌ترین مسائل امت است - که همان سنت روایت‌شده از حجت‌های خداوند متعال است - و دقیقاً همان دعوت قرآنی در دو آیه پیشین، یا مهم‌ترین مصادیق آن‌هاست.

متن پنجم:

﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۳ (اگر نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید).

این آیه کریم در مقام تکلیف در صورت ناآگاهی و ندانستن است؛ یعنی پرسیدن از

۱. نساء: ۶۱.

۲. مائده: ۱۰۴.

۳. نحل: ۴۳.

اهل ذکر و مراجعه به آنان؛ و شکی نیست که ما در همان ابتدای کار پیش از صدور روشنگری از اهل ذکر- در رابطه با قانون چگونگی تعامل با روایات در جهل و نادانی به سر می‌بریم؛ بنابراین تکلیف و دستور، پرسیدن و مراجعه به روش و رویکرد راستینی است که در تعامل با روایات وارد شده از حجت‌های خداوند متعال باید در پیش گرفته شود.

و همان‌طور که روایت‌های زیر بیان شده است- اهل ذکر، اوصیا از فرزندان پیامبر خدا محمد ﷺ هستند:

کلینی: محمد، از احمد، از ابن فضال، از ابن بکیر، از حمزة بن طیار که برخی از سخنان پدر امام صادق علیه السلام را خدمت آن حضرت علیه السلام عرضه می‌کرد، تا اینکه به جایی از آن رسید. امام علیه السلام به او فرمود: «بایست و سکوت کن.» سپس ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «در باره چیزهایی که برایتان نازل می‌شود و شما از آنها اطلاع ندارید باید بازایستید و درنگ کنید و آن را به امامان هدایت بازگردانید، تا در آنها شما را به سرمقصد برسانند، و پرده نایبایی را از برابر دیدگانتان بزدایند و حق را درباره‌شان به شما بشناسانند؛ که حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید) ...»^۱

کلینی با سندش از علی بن حسان، از عمویش عبدالرحمان بن کثیر نقل کرده است، گفت: به ابو عبدالله علیه السلام عرض کردم: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید) فرمود: «"ذکر" محمد ﷺ است، و ما همان اهل ذکری هستیم که از ما پرسیده می‌شود.» می‌گوید: عرض کردم: سخن حق تعالی: ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ﴾ (و به راستی که [قرآن] برای تو و برای قوم تو [مایه] تذکری است، و به زودی [در باره آن] پرسیده خواهید شد). فرمود: «منظور فقط ما هستیم؛ و ما اهل ذکر هستیم؛ و از ما

پرسیده می‌شود.»^۱

کلینی: حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از وشاء، گفت: از رضا عليه السلام پرسیدم: فدایتان شوم: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (اگر نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید) فرمود: «ما اهل ذکر هستیم و از ما پرسیده می‌شود.» عرض کردم: پس از شما پرسیده می‌شود، و ما پرسشگران هستیم؟ فرمود: «بله.» عرض کردم: آیا بر ما واجب است پرسیم؟ فرمود: «بله.» عرض کردم: و بر شما واجب است به ما پاسخ بدهید؟ فرمود: «خیر؛ این به ما واگذار شده است؛ اگر بخواهیم پاسخ می‌دهیم و اگر نخواهیم پاسخ نمی‌دهیم. آیا سخن خداوند تبارک و تعالی را نشنیده‌ای؟ ﴿هُدًى عَطَاؤُنَا فَامْتُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ (این بخشش و عطای ماست؛ [آن را] بی حساب ببخش، یا بازدار) ...»^۲

با مراجعه به عترت محمد نبی (درود خداوند بر ایشان) و پرسیدن از روش درست حدیثی، پاسخ آن‌ها را در روایات متواتر به صورت تأکید بر عرضه احادیث روایت شده به قرآن و سنت ثابت شده مشاهده می‌کنیم تا دلیل را از غیردلیل بازبشناسیم؛ و نیز برحذر داشتنشان را از داوری‌های رجال در این خصوص ملاحظه می‌کنیم.

متن ششم:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيِّبَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾^۳ (و این کتاب را که بیانگر هرچیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارت‌گری است، بر تو نازل کردیم).

۱. کافی: ج ۱ ص ۲۱۰.

۲. کافی: ج ۱ ص ۲۱۰.

۳. نحل: ۸۹.

رویکرد محمدی برای محافظت از سنت ۵۲۵

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^۱

و ما کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف کرده‌اند برای آنان توضیح دهی، و [آن] برای مردمی که ایمان می‌آورند، رهنمون و رحمتی است).

﴿بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۲ [آنان

را] با دلایل آشکار و نوشته‌ها [فرستادیم]؛ و ذکر را به‌سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به‌سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی؛ و امید که آنان بیندیشند).

آیه اول به‌صراحت می‌فرماید «کتاب» بیان‌کننده هرچیزی است، و تردیدی نیست که «سنت» از جمله‌مهم‌ترین و خطرترین چیزهاست. پس «کتاب» باید بیان‌کننده «سنت»، و حاکم بر صحت یا ضعف آن باشد. آیه دوم و سوم این نکته را توضیح می‌دهند که علت فرورستادن «ذکر: کتاب» از بین بردن اختلافات، و هدایت امت، و بیان وحی نازل شده است؛ از جمله مهم‌ترین مسائلی که امت باید به آن هدایت شوند و اختلافات درباره‌اش رفع شود و جهل و نادانی درباره‌اش از بین برود، مسئله روش حق و راستین حدیثی، و چگونگی تعامل با روایات و پذیرفتن یا رد کردن آن‌هاست؛ بنابراین باید در کتاب خدا، راه‌حل و هدایتگری درباره این مسئله وجود داشته باشد، و فصل‌الخطاب برای اثبات انتساب روایات به منظومه معرفتی الهی راستین در کتاب موجود باشد.

متن هفتم:

خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۳ و

این کتابی است که ما آن را پربرکت نازل کردیم؛ پس از آن پیروی کنید و پرهیزگاری نمایید؛

۱. نحل: ۶۴.

۲. نحل: ۴۴.

۳. انعام: ۱۵۵.

باشد که مورد رحمت قرار گیرید).

این آیه مبارک به‌طور کلی و به‌طور مطلق به پیروی از کتاب فروفرستاده شده خداوند فرمان می‌دهد، و بدیهی است «پیروی» به‌معنای امتثال دستورات قرآن و پرهیز از نهی‌هایش است؛ و این عرضه احادیث روایت‌شده به قرآن کریم را لازم می‌گرداند، تا عدم مخالفت آن با کتاب خداوند متعال احراز شود و در مخالفت آنچه در آیه پیشین نهی شده است گرفتار نشویم: «فَاتَّبِعُوهُ»؛ و همان‌طور که پنهان نیست - این نکته‌ای است که روش عرضه به کتاب خدا را تأیید می‌کند.

آیات بسیاری هستند که به روش عرضه دلالت می‌کنند که بنده به‌دلیل خلاصه‌گویی به آنان نپرداخته‌ام؛ و ان‌شاءالله تعالی - آنچه تقدیم شد کفایت می‌کند.

دلیل روایی

اما در خصوص دلایل روایی، اخبار صادرشده از پیامبر و اوصیانش (درود خداوند بر آنان) درباره تشریح و تأسیس و تأکید بر روش عرضه به کتاب و سنت متواتر است؛ و مناسب دیدم - پس از اندک توقفی بر حدیث ثقلین - آن‌ها را به‌دلیل اهمیت بسیار زیادی که در عصمت امت و پاسداری از شریعت از هر شک و گمراهی برخوردار هستند - در قالب مجموعه‌هایی دسته‌بندی کنم.

از زید بن ارقم نقل شده است، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «من در میان شما چیزی به جای گذشته‌ام که تا زمانی که به آن چنگ بزنید پس از من هرگز گمراه نمی‌شوید، و یکی از آن‌ها بزرگ‌تر از دیگری است؛ کتاب خدا که ریسمانی است کِشیده‌شده از آسمان تا زمین است، و عترتم اهل بیتم؛ و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا [نزد] حوض بر من وارد

زمین است، و عترتم اهل بیتم. آگاه باشید، این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا [نزد] حوض بر من وارد شوند.»^۱

میزان تأکید ثقلین به ضرورت تمسک‌جستن به مائت‌ک پیامبر ﷺ بر فرد تیزهوش پوشیده نیست؛ یعنی تأکید بر ثقلین شامل قرآن و عترت؛ و اینکه این دو راه هدایت و نجات امت پس از محمد نبی ﷺ، و ضامن امنیت در برابر فتنه‌ها و گمراهی‌ها هستند. همچنین پنهان نیست که بزرگ‌ترین شکافی که فتنه‌ها و گمراهی‌ها از آن وارد شده‌اند، و سرمنشأ هر بلا و مصیبتی که به امت رسید - از جمله تفرقه‌ها و اختلافات و انحرافات - [سوء استفاده از] روایت حدیث از رسول خدا ﷺ بوده است؛ زیرا هر بدعت‌گذار و خودرأیی در جهت شرعیت‌بخشیدن به بدعت خود تلاش کرده، و لباس و پوشش دین را بر چهره بدعت خود پوشانده است؛ و از آنجا که متون قرآنی در برابر جعل و تزویر مصون داشته شده‌اند پس باب جعل و تزویر حدیث در برابر منحرفان و بدعت‌گذاران و دنیاطلبان گشوده است؛ به‌خصوص که آنان از پیش خود قانونی برای پذیرفتن یا رد احادیث وضع کرده‌اند؛ یعنی روش سندی، پس هرکسی، ویژگی‌ها و صفات خاصی را برای رویان در نظر گرفته است تا حدیث را فقط از کسی بپذیرد که آن ویژگی‌ها را داشته باشد، و مهم‌ترین این خصوصیات، خصوصیتی است که به عقیده یا سیاست بازمی‌گردند؛ و به این ترتیب دین، پیرو و بازیچه نظرات و خواست‌های نفسانی شد، هرچند در ظاهر به پیروی از دین و قرآن تظاهر کرده باشند.

اگر امت به وصیت پیامبر خود ﷺ درباره حدیث ثقلین عمل می‌کردند دچار اختلاف نمی‌شدند و پراکنده و متشتت نمی‌گردیدند. و بابتی که فتنه‌ها از آن نفوذ کرده‌اند به‌طور کامل بسته می‌شد؛ یعنی باب روایت حدیث؛ و قرآن و عترت، حاکم بر حدیث می‌شدند؛ و در نتیجه

۱. مسند احمد بن حنبل: ج ۳ ص ۵۹؛ و حمزه احمد زین در تحقیق از مسند احمد: ج ۱۰ ص ۱۸۴ شماره ۱۱۴۹۹
آن را حسن برشمرده و گفته است: «سندش به خاطر عوفی، حسن است؛ و آلبانی آن را در سلسله الصحیحه: ج ۴ ص ۳۵۶ و ۳۵۷ ذیل شماره ۱۷۶۱ حسن برشمرده و گفته است: شواهد [این حدیث را] تبدیل به حسن می‌کنند.»

در عرصه دین محمدی چیزی جز آنچه شاهی از درون قرآن و سنت قطعی برایش وجود داشت نفوذ نمی‌کرد، و دین الهی هویت و اصالت خود را حفظ می‌کرد، و حال و روز کسی که از آن جدا می‌افتاد - حتی برای کودکان و بانوان پرده‌نشین - همچون آتش بر فراز پرچم مشخص و بدیهی می‌شد.

دلالت حدیث ثقلین بر ضرورت چنگ‌زدن به قرآن و عترت برای برون‌رفت از جهالت‌ها و سرگردانی‌ها و اختلافات و فتنه‌ها روشن است؛ و شکی نیست از جمله مهم‌ترین مصادیق اختلاف و درگیری، بروز اختلاف در احادیثی است که از پیامبر ﷺ روایت شده‌اند. اگر امت، قرآن و عترت را فصل الخطاب و کلمه مشترک میان خود در نظر می‌گرفتند قطعاً ثقلین، مرجع و معیارشان برای پذیرفتن یا رد احادیث می‌شد، و راه در برابر جاعلین و علمای درباری و ریزه‌خواران بنی‌امیه و بنی‌عباس بسته می‌شد.

بنابراین حدیث ثقلین به‌طور کامل با روش عرضه به قرآن و سنت هماهنگی دارد، و چنگ‌زدن به علم جرح و تعدیل به‌عنوان فیلتری برای احادیث، مخالف وصیت پیامبر ﷺ به تمسک‌جستن به ثقلین است؛ و اگر عامل و سبب سومی برای نجات وجود می‌داشت آن فرستاده انسانی قطعاً آن را بیان می‌کرد؛ همان شخصیتی که خداوند متعال او را با چنین توصیفی خطاب قرار داده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ (و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم).

مجموعه اول: موافقت و مخالفت با کتاب و سنت

این‌ها روایات متواتر معنوی از پیامبر و اهل‌بیت پاک و مطهرش (درود خداوند بر ایشان) هستند که با زبان تأسیس و قانونمندسازی و برحذر داشتن، به عرضه حدیث به کتاب و سنت تأکید می‌نمایند. این روایات از مقدار دل‌نگرانی رسول خدا و اوصیانش نسبت به آینده امت

به دلیل گسترش دروغ‌گویان و دشمنان دین خبر می‌دهند. پس باید کارهایی در جهت پیشگیری در برابر نفوذ این جعلیات و دروغ‌پردازی‌ها از دین حنیف صورت می‌گرفت.

با توجه به جست‌وجویی که بنده انجام دادم این مجموعه تقریباً ۳۵ حدیث را شامل می‌شود که نمونه‌هایی از آن‌ها را اینجا بیان خواهیم کرد، و همه آن‌ها را ان‌شاءالله تعالی - در پیوست شماره ۱ فهرست خواهیم کرد.

۱. از ابوعبدالله امام صادق علیه السلام نقل شده است، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بر هر حقی حقیقتی، و بر هر درستی نوری است؛ پس آنچه موافق کتاب خدا باشد بگیرد و آنچه مخالف کتاب خدا باشد رها کنید.»^۱

۲. از ثوبان روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آگاه باشید آسیاب اسلام همواره در گردش است.» گفت: پس چه کنیم ای رسول خدا؟! فرمود: «حدیث مرا به کتاب عرضه کنید؛ آنچه موافق کتاب باشد از من است و من گفته‌ام.»^۲

۳. از زر بن حبیش، از علی بن ابی‌طالب علیه السلام روایت شده است، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پس از من راویانی خواهند بود که از من حدیث روایت می‌کنند. حدیث آنان را به قرآن عرضه کنید؛ آنچه موافق قرآن باشد اخذ کنید، و آنچه موافق قرآن نباشد اخذ نکنید.»^۳

۴. از امیرالمؤمنین علیه السلام در سفارش‌های خود به مالک اشتر آمده است که فرمود: «و جایی که کارها بر تو مشکل و در اموری که برایت شبهه حاصل شد آن‌ها را به خدا و رسول خدا بازگردان که خداوند به مردمی که خواستار هدایتشان شده فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن

۱. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۲. المعجم الكبير للطبرانی: ج ۲ ص ۹۷؛ مجمع الزوائد هيثمي: ج ۱ ص ۱۷۰.

۳. سنن الدارقطني: ج ۴ ص ۱۳۳.

تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ﴿۱﴾
(ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و رسول و اولیای امر خود را اطاعت کنید؛ پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به خدا و رسول عرضه کنید). عرضه کردن به خدا [به معنی] برگرفتن آیات محکم او، و ارجاع به رسول خدا [به معنی] پذیرفتن سنت اوست که جمع کننده‌ای است که پراکنده نمی‌کند. ^۲»

و حضرت ﷺ وقتی مسئله حکمین را شنید فرمود: «... وقتی مردم ما را دعوت کردند که در میانمان قرآن حکم کند، آن گروه روی گرداننده از کتاب خداوند سبحان و متعال ما نبودیم، که خداوند سبحان فرموده است: ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ (اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و رسولش عرضه بدارید). عرضه کردن چیزی به خداوند یعنی ما با کتاب او حکم کنیم، و عرضه کردن به رسولش یعنی ما سنتش را اخذ کنیم. پس اگر از روی صدق

۱. علامه مجلسی در بحار ج ۲ ص ۲۴۴ در شرح این روایت گفته است: « شاید مقصود از جمع کننده، عدم پراکندگی و متواتر بودن است؛ و گفته‌اند: یعنی نیت‌هایشان در جهت اخذ به یک سنت حرکت می‌کند.»
و در توضیح نهج البلاغه از سید محمد حسینی شیرازی، دار التراث الشیعة، تهران - ایران، ج ۴ شرح ص ۱۶۶ آمده است: « و ارجاع به رسول خدا [به معنی] پذیرفتن سنت اوست که جمع کننده‌ای است که پراکنده نمی‌کند یعنی امت اجماع دارند به اینکه از رسول خدا وارد شده است، (و پراکنده نمی‌کند) یعنی سنتی نیست که امت در آن اختلاف کرده باشد و عده‌ای بگویند از سوی رسول است و عده دیگر بگویند جعلی است و به رسول خدا ﷺ دروغ بسته شده است.»
در حاشیه کتاب مصادر نهج البلاغه و اسنادش، سید عبدالزهراء حسینی خطیب، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۸ م، ناشر: دار الزهراء - بیروت، ج ۳ حاشیه ص ۳۹۳ شماره ۴ آمده است: «سنت به جامع و جمع کننده توصیف شده است؛ زیرا سنت بر محور وجوب الفت یا اجتماع بر اطاعت از خدا می‌چرخد، و این فرمایش حضرت: «و پراکنده نمی‌کند» صفت جمع کننده است، نه اینکه سنت به دو نوع جمع کننده و پراکنده کننده تقسیم می‌شود. پس وقتی از رسول خدا ﷺ سنت‌هایی روایت شود که دعوت به پراکندگی می‌کنند سنت او ﷺ نیست، حتی اگر برخی از مردم آن را سنت بنامند.»
۲. نهج البلاغه، (تحقیق صالح): ص ۴۳۴.

در کتاب خدا حکم شود ما به آن از همه مردم سزاوارتریم، و اگر به سنت رسول

خدا ﷺ حکم شود ما از همه مردم به آن سزاوارتر و اولاتریم...»^۱

۵. از ابوجعفر امام باقر علیه السلام در حدیثی روایت شده است، فرمود: «و هنگامی که حدیثی

از ما به شما برسد و یک یا دو شاهد از کتاب خدا برایش یافتید آن را اخذ کنید؛ در

غیر این صورت در آن توقف کنید، و سپس به ما عرضه کنید تا برایتان روشن

شود.»^۲

۶. از ابراهیم بن محمد خزاز و محمد بن حسین، از ابوالحسن رضا علیه السلام نقل شده است

که در حدیث طولانی فرمود: «ای محمد، آنچه کتاب و سنت به آن گواهی دهند

آن را ما بیان کرده‌ایم.»^۳

۷. از محمد بن مسلم روایت شده است، گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «ای محمد،

روایتی از شخصی نیکوکار یا گناهکار که به تو می‌رسد و موافق قرآن است، پس

آن را اخذ کن؛ و روایتی که از شخص نیکوکار یا گناهکار به تو می‌رسد که مخالف

قرآن است، پس آن را اخذ نکن.»^۴

۸. از ایوب بن راشد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، فرمود: «حدیثی که موافق

قرآن نباشد زخرف [آمیخته با دروغ] است.»^۵

۹. هشام بن حکم و دیگران از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود:

پیامبر صلی الله علیه و آله در منا خطبه ایراد کرد و فرمود: «ای مردم، آنچه از من به شما برسد که

۱. نهج البلاغه، (تحقیق صالح): ص ۱۸۲.

۲. کافی: ج ۲ ص ۲۲۲.

۳. کافی: ج ۱ ص ۱۰۰ تا ۱۰۲.

۴. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۸؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۲۴۴.

۵. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

موافق کتاب خداست پس آن را من گفته‌ام، و آنچه به شما برسد و مخالف کتاب خدا باشد من آن را نگفته‌ام.»^۱

۱۰. از یونس بن عبد الرحمان، از ابوالحسن رضا علیه السلام نقل شده است، گفت: و به من فرمود: «ابوالخطاب به پدرم اباعبدالله علیه السلام دروغ بسته است. خدا ابوالخطاب و یارانش را لعنت کند که این احادیث را تا امروز در کتاب‌های شیعیان پدرم اباعبدالله علیه السلام با فریب‌کاری جا می‌دهند. پس مخالف قرآن را از زبان ما نپذیرید؛ زیرا ما اگر حدیث نقل کنیم موافق قرآن و موافق سنت نقل می‌کنیم، و ما از خدا و رسولش نقل می‌کنیم، و نمی‌گوییم فلانی و فلانی گفته است تا به این ترتیب کلامان متناقض شود. به‌راستی کلام آخرین ما همچون کلام اولین ماست، و کلام اولین ما تصدیق‌کننده کلام آخرین ماست. پس هنگامی که کسی خلاف این را برای شما گفت آن را به خودش بازگردانید و بگویید تو به آنچه آورده‌ای آگاه‌تری. به‌همراه هر کلام ما حقیقتی است و بر آن نوری است؛ پس هرآنچه حقیقتی به‌همراه نداشته باشد و نوری بر آن نباشد از کلمات شیطان است.»^۲

۱۱. و از ابن ابی‌یعفور نقل شده است که از امام صادق علیه السلام درباره اختلاف حدیث که راوی‌اش ثقه و غیرثقه است سؤال کرد. فرمود: «وقتی به شما حدیثی رسید و برایش شاهی از کتاب خدا یا از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله یافتید که هیچ؛ در غیر این صورت کسی که آن را آورده است به آن سزاوارتر است.»^۳

۱. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۲. رجال کشی: ج ۲ ص ۴۹۰.

۳. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۱۲. از ایوب بن حر نقل شده است، گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

«هرچیزی به کتاب و سنت عرضه می‌شود، و هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد زخرف [آمیخته با دروغ] است.»^۱

۱۳. از ابوجعفر و ابوعبدالله علیهما السلام نقل شده است که فرموده‌اند: «جز آنچه با کتاب خدا و سنت نبی‌اش صلی الله علیه و آله موافقت داشته باشد بر ما صدق نمی‌کند.»^۲

۱۴. از هشام بن حکم نقل شده است که از امام صادق علیه السلام شنیده است که می‌فرمود:

«هیچ حدیثی را از طرف ما نپذیرید مگر آنکه با قرآن و سنت موافق باشد یا در میان احادیث پیشین ما شاهی برایش بیابید؛ زیرا مغیره بن سعید (که لعنت خدا بر او باد) احادیثی را در کتاب‌های اصحاب پدرم وارد ساخته است که هرگز بر زبان پدرم جاری نشده‌اند. از خدا پروا کنید و هر سخنی را که با کلام پروردگار بزرگ و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله موافقت ندارد از طرف ما نپذیرید. ما وقتی حدیث می‌گوییم، می‌گوییم خداوند بلندمرتبه و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است.»^۳

۱۵. از محمد بن ابی‌عمیر، از عبدالرحمان ابن ابی‌عبدالله نقل شده است، گفت: امام

صادق علیه السلام فرمود: «وقتی برایتان دو حدیث متضاد آوردند آن‌ها را به کتاب خدا عرضه کنید؛ هرآنچه با کتاب خدا موافقت داشت آن را بگیرید، و آنچه را با کتاب خدا مخالف داشت رها کنید. اگر آن دو را در کتاب خدا نیافتید آن‌ها را به اخبار عامه عرضه کنید؛ آن را که با اخبارشان موافقت داشت رد کنید، و آن را که با اخبارشان مخالفت داشت بگیرید.»^۴

مجموعه دوم: هرچیزی اصل و شاهی در کتاب خدا دارد

۱. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۲. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۹؛ بحارالانوار: ج ۲ ص ۲۴۴.

۳. رجال کشی: ج ۲ ص ۴۸۹.

۴. وسائل الشیعه (آل‌البيت): ج ۲۷ ص ۱۱۸ شماره ۳۳۳۶۲.

این‌ها مجموعه روایاتی هستند که با الفاظ مختلف تأکید می‌کنند بر اینکه هرچیزی که دو نفر درباره‌اش دچار اختلاف می‌شوند اصل و راه برون‌رفتی در کتاب خدا یا در سنت رسولش ﷺ دارد؛ و خداوند هیچ‌چیزی را که بندگان به آن نیازمند باشند رها نکرده، مگر اینکه در کتاب خود آن را نازل کرده و برای فرستاده‌اش ﷺ بیان کرده، و برایش دلیلی قرار داده است. این روایات بسیارند و بنده در اینجا فقط به بیان هفت روایت از این روایات بسنده می‌کنم و تمامی روایاتی را که در این خصوص یافته‌ام - ان شاء الله تعالی - در پیوست شماره ۱ بیان خواهم کرد.

- ۱- از معلی بن خنیس نقل شده است، گفت: ابو عبد الله ﷺ فرمود: «هرچیزی که دو نفر درباره‌اش دچار اختلاف می‌شوند اصلی در کتاب خدای عزوجل دارد؛ ولی عقل‌های مردان به آن دست پیدا نمی‌کند.»^۱
- ۲- از سیف بن عمیره، از ابوالمغزاء، از سماعه، از موسی بن جعفر ﷺ روایت شده است، گفت: به امام عرض کردم: آیا همه‌چیز در کتاب خدا و سنت نبی‌اش ﷺ هست، یا شما از خودتان می‌گویید؟ فرمود: «همه‌چیز در کتاب خدا و سنت نبی‌اش هست.»^۲
- ۳- از ابو جعفر ﷺ روایت شده است، فرمود: «خداوند تبارک و تعالی هیچ‌چیزی را که امت به آن نیاز داشته باشند رها نکرده، مگر اینکه آن را در کتاب خود نازل فرموده و برای فرستاده‌اش ﷺ بیان کرده است؛ و برای هرچیزی حدودی قرار داده، و برایش دلیلی قرار داده است که به آن راهنمایی می‌کند؛ و برای هرکسی که از این حدود تجاوز کند حدی مقرر فرموده است.»^۳

۱. کافی: ج ۱ ص ۱۶۰.

۲. کافی: ج ۱ ص ۶۲.

۳. کافی ج ۱ ص ۵۹؛ روضة المتقین، محمدتقی مجلسی: ج ۱۲ ص ۲۰۰، و گفته است حدیث، قوی صحیح است.

- ۴- از امام صادق علیه السلام روایت شده است، فرمود: «به راستی خداوند تبارک و تعالی در قرآن بیان هر چیزی را نازل فرموده است؛ تا آنجا که به خدا سوگند هیچ چیزی را که بندگان به آن نیازمند باشند رها نفرموده است؛ تا بنده‌ای نتواند بگوید کاش این مطلب در قرآن نازل می‌شد؛ مگر اینکه خدا آن را در قرآن نازل فرموده است.»^۱
- ۵- از ابوهریره نقل شده است، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سنت دو نوع است: سنتی در فریضه (واجب)، و سنتی در غیر واجب. سنتی که در واجب است اصلش در کتاب خدا هست و عمل به آن هدایت، و ترکش گمراهی است؛ سنتی که اصلی در کتاب خدا ندارد عمل به آن فضیلت است، و ترکش خطا نیست.»^۲
- ۶- از اسماعیل بن جابر، از ابو عبد الله علیه السلام روایت شده است، فرمود: «در کتاب خدا خبر پیش از شما و خبر پس از شما، و فصل الخطاب میان شما هست، و ما آن را می‌دانیم.»^۳
- ۷- از ابو عبد الله علیه السلام نقل شده است، فرمود: «هیچ چیزی نیست، مگر اینکه درباره اش کتاب یا سنتی هست.»^۴

با اینکه معنای این روایات صریح و روشن است، جا دارد دو نکته را خاطر نشان کنیم:

اول: تأکید روایات پیش گفته بر اینکه قرآن و سنت حل و فصل هر اختلاف یا نزاعی را در میان امت عهده‌دار شده است پنهان نیست؛ به خصوص اختلافاتی که به دین و شریعت بازمی‌گردند؛ و بدیهی است اختلاف در تعیین روش حدیثی درستی که مورد رضای خدا باشد حاصل شده است. پس باید به قرآن و سنت مراجعه شود، و از این دو درباره روش صحیح

۱. کافی: ج ۱ ص ۵۹.

۲. مجمع الزوائد، ابن حجر هیثمی: ج ۱ ص ۱۷۲؛ معجم الاوسط، طبرانی: ج ۴ ص ۲۱۵.

۳. کافی: ج ۱ ص ۶۱.

۴. کافی: ج ۱ ص ۵۹.

برخورد با میراث حدیثی سؤال شود، نه اینکه با وضع روش یا قانونی از پیش خود داوطلب شویم، یا رجال را در دین خداوند متعال حاکم کنیم.

دوم: به علاوه روایات پیش گفته بر اینکه قرآن و سنت همه نیازمندی‌های امت از حلال و حرام را در خود دارند تأکید می‌کنند؛ حتی اگر این شمول، از باب اصول و مبانی و شواهد بوده باشد؛ و این به آن معناست که هر حدیثی که اصل یا شاهی نداشته، یا با روح و مبانی قرآن و سنت انسجام نداشته باشد درست نیست یا جایز نیست. دست‌کم به‌عنوان شرع الهی- به آن معتد بود؛ و این همان معنا و فحوای روش عرضه به قرآن و سنت است.

مجموعه سوم: حصر تعبد به اخبار یقینی و قطعی

این‌ها نیز روایات بسیاری هستند که به‌طور قطع تأکید می‌کنند تعبد فقط باید براساس یقین و قطعیت باشد، و از به‌کارگرفتن ظن و گمان و گمانه‌زنی در دین خداوند متعال باز می‌دارند، و اینکه ذمه فقط در صورتی بری می‌شود که از متون قطعی که اطمینان و آرامش روح و روان و استقرار آن را به‌دنبال دارد امثال شود. زبان حال این روایات، مطلق و کلی و با گویشی تند و شدید و به‌دور از امکان هرگونه استثنا یا تخصیصی بیان شده‌اند؛ بلکه با دیدن برخی از آن‌ها اطمینان پیدا می‌کنیم این‌ها در مقام بیان تأکید بر روش حدیثی الهی در برابر روش حدیثی بشری آمده‌اند که در آن زمان در جامعه مسلمان منتشر شده بود.

این روایات نیز بسیارند و بنده در اینجا فقط به برخی از آن‌ها بسنده می‌کنم؛ و تمامی آنچه را به دست آورده‌ام - ان‌شاءالله تعالی - در پیوست شماره ۱ خواهیم آورد.

- ۱- از مفضل نقل شده است، گفت: از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «کسی که شک یا ظنی داشته باشد و بر اساس شک یا ظن خود عمل کند خداوند عملش را باطل می‌گرداند. به راستی حجت خدا، حجت واضح است.»^۱
- ۲- از ابو عبدالله علیه السلام نقل شده‌اند، فرمود: «امور بر سه دسته‌اند: امری که رشد و هدایتش روشن است پس پیروی می‌شود. امری که ضلالتش روشن است پس اجتناب می‌شود؛ و امری که مشکل‌دار است، که به خدا و به رسول خدا عرضه می‌شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: [حُکْم] حلال روشن است، و حرام نیز روشن؛ ولی در این بین اموری شبهه‌ناک وجود دارند [که حکم صریحشان را مردم نمی‌دانند]. کسی که شبهات را ترک کند از محرمات نجات یابد و کسی که شبهات را اخذ کند مرتکب محرمات می‌شود، و از جایی که نمی‌داند هلاک می‌گردد.»^۲
- ۳- سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود نقل کرده است که علی بن حسین علیه السلام به ابان بن ابی‌عیاش فرمود: «ای برادر عبد قیس، اگر چیزی برایت روشن بود آن را بپذیر، وگرنه سکوت کن تا سالم بمانی، و علم آن را به خداوند بازگردان؛ زیرا تو از آنچه در میان آسمان و زمین است وسیع‌تر هستی.»^۳
- ۴- هشام بن سالم گوید: به اباعبدالله امام صادق علیه السلام عرض کردم: حق خداوند بر خلقش چیست؟ فرمود: «اینکه چیزی را بگویند که می‌دانند، و پرهیز کنند از چیزی که نمی‌دانند. وقتی چنین کنند حق خدا را ادا کرده‌اند.»^۴
- ۵- از امام صادق علیه السلام روایت شده است، فرمود: «خداوند بندگان را به دو آیه از کتابش مخصوص گردانیده است: اینکه نگویند تا وقتی که بدانند، و آنچه را نمی‌دانند رد

۱. کافی: ج ۲ ص ۴۰۰.

۲. کافی: ج ۱ ص ۶۷ و ۶۸.

۳. وسائل الشیعه (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۶۶.

۴. کافی: ج ۱ ص ۵۰.

نکنند. خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُؤْخَذُ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ (آیا از آنان پیمان کتاب گرفته نشد که نسبت به خدا جز حق نگویند؟) و می‌فرماید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾ (بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است).^۱

۶- امام صادق علیه السلام فرموده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که بدون علم عمل کند فسادی که ایجاد می‌کند بیشتر از اصلاحش است.»^۲

۷- عبدالرحمان بن حجاج گفته است: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «از دو خصلت پرهیز کن که هرکسی هلاک شده در آن دو هلاک شده است: پرهیز از اینکه به مردم با رأی خودت فتوا دهی، یا ندانسته دینی را برگیری [از چیزی پیروی کنی].»^۳

۸- از سماعة بن مهران، از ابوالحسن موسی علیه السلام روایت شده است، گفت: عرض کردم خدا شما را اصلاح کند. ما گرد هم جمع می‌شویم و آنچه را نزد ماست یادآوری می‌کنیم. چیزی نیست که بر ما عرضه شود مگر اینکه درباره‌اش چیزی نوشته شده داشته باشیم، و این از جمله فضیلت‌هایی است که خداوند به واسطه شما با آن بر ما منت نهاده است. اما گاهی مسئله کوچکی بر ایمان پیش می‌آید که چیزی نزدمان نیست و از یکدیگر می‌پرسیم و چیزی شبیه آن را نزد خود می‌یابیم، و به بهترین شکل آن را قیاس می‌کنیم. آن حضرت فرمود: «شما را با قیاس چه کار؟! کسانی که پیش از شما بودند فقط به خاطر قیاس هلاک شدند.» سپس فرمود: «وقتی

۱. کافی: ج ۱ ص ۴۳.

۲. کافی: ج ۱ ص ۴۴.

۳. کافی: ج ۱ ص ۴۲.

چیزی پیش آمد که می‌دانید، بگویید، و اگر چیزی پیش آمد که نمی‌دانید، چنین کنید؛ و با دستش به دهان خود اشاره فرمود...»^۱

۹- محمد بن ادریس در پایان «السرائر» به نقل از «مسائل الرجال علی بن محمد امام هادی (علیه السلام)» نقل می‌کند که محمد بن علی بن عیسی به ایشان نامه نوشت و از ایشان پرسید در علمی که از پدران و اجداد شما (علیهم السلام) برای ما نقل می‌شود اختلافاتی ایجاد شده است؛ حال با وجود چنین اختلافاتی چگونه به آنها عمل کنیم؟ آیا باید مسائل مورد اختلاف را فقط به شما ارجاع دهیم؟ امام (علیه السلام) نوشت: «به آنچه دانستید سخن ماست عمل کنید، و آنچه را ندانستید به ما بازگردانید.»^۲

پس منظور از این «علمی» که روایات پیش‌گفته بر آن تأکید کرده‌اند قطع و یقین، یا چیزی است که باعث اطمینان روح و روان و دست‌کم - باعث استقرار و آرامش آن شود؛ و این یعنی نپذیرفتن روش سندی و اخبار آحاد؛ چراکه که این روش همان طور که پیش‌تر گفته شد - عبارت است از گمان‌هایی بر مبنای گمان‌ها؛ و با خارج شدن روش سندی از میدان، فقط روش عرضه به کتاب و سنت باقی می‌ماند که همان روش مطلوب است.

اگر حدیث با کتاب و سنت انسجام و سنخیتی نداشته باشد نمی‌توان به صحت مضمون آن حدیث یقین حاصل کرد؛ پس اگر حدیثی در عرصهٔ ثقلین راهی نداشته باشد روح و روان نسبت به آن آرام نمی‌گیرد؛ چراکه حدیثی است روایت‌شده نه اینکه به‌طور مستقیم از معصوم شنیده شده باشد، حدیثی روایت‌شده در معرض جعل و سهو و فراموشی و اشتباه قرار دارد... پس روح و روان در تزلزل و شک و تردید باقی می‌ماند که به‌معنای فقدان علم و قطعیت و یقین خواهد بود؛ و در دین خداوند جل جلاله از تکیه بر شک و گمان نهی شده است.

۱. کافی: ج ۱ ص ۵۷.

۲. وسائل الشیعة (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۱۹ شماره ۳۳۳۶۹.

مجموعه چهارم: موافقت حدیث با حق و خیر... و با آنچه دل‌ها می‌شناسند

روایات متعدد و متواتر معنوی روایت شده‌اند که بیان می‌دارند حق و هدایت و سخن آسمان با روح و دل ارتباط دارند. درون و وجود انسان به‌سوی آنچه از ملکوت آسمان‌ها پایین می‌آید کشیده می‌شود و در نتیجه اطمینان پیدا می‌کند و آرام می‌گیرد و گویی چیزی او را به‌شدت به تراوشات حق و هدایت می‌کشانند، و این نکته به ارزش ذاتی متون آسمانی دلالت می‌کند؛ از جمله این روایات، روایاتی هستند که به پذیرفتن آنچه موافق حق و خیر است تأکید می‌کنند و اینکه اگر حدیثی با کتاب و سنت موافق نباشد امکان ندارد با حق و خیر و صلاح موافقت داشته باشد؛ زیرا حق یا خیر و صلاحی نیست که در کتاب و سنت به آن تصریح نشده باشد، یا هیچ اصلی از آن در آن‌ها موجود نبوده باشد، و پوشیده نیست این نکته، روش عرضه به کتاب و سنت را تأیید می‌کند.

این روایات بسیارند و بنده به حدود ۱۸ روایت دست یافتم که برخی از آن‌ها را اینجا فهرست می‌کنم، و -ان‌شاءالله تعالی- همه آن‌ها را در پیوست شماره ۱ خواهیم آورد.

۱- کلینی با سند خود از جابر نقل کرده است گفت: ابو جعفر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «حدیث آل محمد صعب و مستصعب است؛ به طوری که جز ملک مقرب یا نبی مرسل یا بنده‌ای که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد به آن ایمان نمی‌آورد.»^۱ هر حدیثی از آل محمد برایتان آمد و دل‌هایتان نسبت به آن نرم شد و آن را شناختید آن را

۱. محمد بن یحیی و دیگران، از محمد بن احمد، از یکی از یاران، گفت: به ابوالحسن صاحب عسکر علیه السلام نوشتم: فدایتان شوم، معنای این فرمایش صادق علیه السلام چیست؟ «حدیث ما را جز فرشته مقرب یا نبی مرسل و مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده است تحمل نمی‌کند. پاسخ آمد: فرمایش صادق علیه السلام یعنی نه هیچ فرشته‌ای آن را تحمل می‌کند، نه پیامبری و نه مؤمنی. فرشته آن را تحمل نمی‌کند تا اینکه آن را به فرشته دیگری بگوید، و پیامبری آن را تحمل نمی‌کند تا اینکه آن را به پیامبر دیگری بگوید، و مؤمنی آن را تحمل نمی‌کند تا اینکه آن را به مؤمن دیگری بگوید. این معنای سخن جدم علیه السلام است.»

بپذیرید، و هرآنچه دل‌هایتان از آن بیزار شد و آن را نپسندیدید آن را به خدا و فرستاده و عالم آل محمد بازگردانید. هلاکت‌شونده از شما کسی است که چیزی از احادیث ما به او گفته شود و آن را تحمل نکند و بگوید به خدا سوگند، این‌گونه نیست، به خدا سوگند، این‌طور نیست؛ و انکار همان کفر است.»^۱

۲- کافی: علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از ابن‌اذینه، از ابوعبدالله علیه السلام روایت کرده است، فرمود: « به‌راستی خداوند عزوجل مردمی را برای حق آفرید، و چون بابی از حق بر آن‌ها گذر کند دل‌هایشان آن را می‌پذیرد حتی اگر آن را نشناسند، و هرگاه بابی از باطل بر آن‌ها گذر کند دل‌هایشان آن را نمی‌پذیرد حتی اگر آن را نشناسند؛ و مردمی را برای غیر حق آفریده است، و چون بابی از حق بر آن‌ها بگذرد دل‌هایشان آن را نمی‌پذیرد حتی اگر آن را نشناسند، و هرگاه بابی از باطل بر آن‌ها بگذرد دل‌هایشان آن را می‌پذیرد حتی اگر آن را نشناسند.»^۲

۳- احمد بن حنبل در مسند خود با سند صحیح از ابوحمید و از ابواسید آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر حدیثی از من شنیدید که دل‌هایتان آن را شناخت و مو و پوستتان برایش نرم شد و دیدید به شما نزدیک است، من از شما به آن سزاوارترم؛ و اگر حدیثی از من شنیدید که دل‌هایتان آن را شناخت و مو و پوستتان از آن بدش آمد و دیدید از شما دور است من از شما از آن دورترم.»^۳

۴- از صادق علیه السلام نقل شده است، فرمود: «خداوند ابا داشته از اینکه باطلی حق شناخته شود؛ و خداوند ابا داشته از اینکه حق را در دل مؤمن، باطلی تردیدناپذیر جلوه دهد؛ و خداوند

۱. کافی: ج ۱ ص ۴۰۱.

۲. کافی: ج ۲ ص ۲۱۴.

۳. مسند احمد: ج ۳ ص ۴۹۷ و ج ۵ ص ۴۲۵ و تخریج و تصحیح آن گفته شد.

ابا داشته از اینکه باطل را در دل کافر حق ستیز به صورت حقی تردیدناپذیر جلوه دهد؛ که اگر چنین نمی کرد حق از باطل بازشناخته نمی شد.»^۱

۵- حمید بن زیاد، از حسن بن محمد، از وهیب بن حفص، از ابوبصیر نقل کرده است، گفت: از ابوعبدالله علیه السلام شنیدم که می فرمود: «خدا رحمت کند بنده ای را که ما را محبوب مردم بگرداند، و ما را منفور آنان نکند. اما به خدا سوگند اگر زیبایی های سخنان ما را روایت می کردند با آن عزتمندتر بودند و هیچ کس نمی توانست اشکالی به آنان وارد کند؛ اما یکی از آنان کلامی [از ما] را می شنود و ده کلمه دیگر به آن اضافه می کند.»^۲

۶- از ایوب بن حر بیاع هروی نقل شده است، گفت ابوعبدالله علیه السلام به من فرمود: «ای ایوب، هیچ کسی نیست که حق به او عرضه شود تا اینکه دلش را دو پاره کند: آن را بپذیرد، یا رد کند؛ زیرا خداوند در کتاب خود می فرماید: ﴿بَلْ تَقْدِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا نَصَفُونَ﴾ (بلکه حق را بر باطل فرو می افکنیم، پس آن را در هم می شکنند، و به ناگاه آن نابود می گردد. وای بر شما از آنچه وصف می کنید). ...»^۳

۷- از ابوهریره رضی الله عنه نقل شده است، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «برخی از دانش ها همچون سیمایی پوشیده اند که جز عالمان الهی کسی آن ها را نمی داند، و هرگاه از این دانش ها سخن گویند کسی جز غافلان از خدا انکارش نمی کند.»^۴

۱. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی: ج ۱ ص ۲۷۷.

۲. کافی: ج ۸ ص ۲۲۹.

۳. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی: ج ۱ ص ۲۷۶؛ بحارالانوار: ج ۵ ص ۳۰۲؛ البرهان فی تفسیر القرآن،

سید هاشم حسینی بحرانی (ت ۱۱۰۷)، تحقیق: بخش تحقیقات اسلامی، مؤسسه بعثت قم: ج ۳ ص ۸۰۷.

۴. الترغیب و الترهیب من الحدیث الشریف، عبدالعظیم بن عبدالقوی منذری (ت ۶۵۶)، تحقیق و تعلیق: مصطفی

محمد عماره، ۱۴۰۸ / ۱۹۸۸م، چاپ و نشر و توزیع دارالفکر، بیروت - لبنان: ج ۱ ص ۱۰۳؛ عهدالمحمدیه،

عبدالوهاب شعرانی (ت ۹۷۳ق)، چاپ دوم، ۱۳۹۳ق / ۱۹۷۳م، ناشر: شرکت کتابخانه و چاپخانه مصطفی بابی حلبی

و فرزندانش در مصر: ص ۲۵؛ کنز العمال، متقی هندی: ج ۱۰ ص ۱۸۱ ح ۲۸۹۴۲؛ مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: ج

۵ ص ۱۶۹.

- ۸- امام صادق علیه السلام درباره سخن خداوند عزوجل: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾ (و بدانید خداوند میان آدمی و دلش حایل می‌گردد) فرمود: «میان "او" و اینکه "باطل را حق بفهمد" فاصله می‌اندازد.»^۱
- ۹- از عبدالله بن ابی‌عفور، از ابوعبدالله علیه السلام روایت شده است، فرمود: «خداوند ابا داشته از اینکه باطلی حق شناخته شود؛ و خداوند ابا داشته از اینکه حق را در دل مؤمن باطلی تردیدناپذیر جلوه دهد؛ و خداوند ابا داشته از اینکه باطل را در دل کافر حق ستیز به صورت حقی تردیدناپذیر جلوه دهد؛ و اگر چنین نمی‌کرد حق از باطل بازشناخته نمی‌شد.»^۲
- ۱۰- از حمزه بن طیار، از ابوعبدالله علیه السلام درباره فرمایش خداوند: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ﴾ (و خدا بر آن نیست گروهی را پس از آنکه هدایتشان نمود گمراه گذارد، مگر آنکه چیزی را که باید از آن پروا کنند برایشان بیان کرده باشد) نقل شده است، فرمود: «تا آنچه را باعث خشنودی‌اش می‌شود و آنچه را باعث خشمش می‌شود به آنان بشناساند.» عرض کرد: ﴿فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ (پس گناهکاری و پرهیزکاری‌اش را به او الهام کرد). فرمود: «آنچه را باید انجام دهد و آنچه را باید ترک گوید برایش بیان کرده است.» عرض کرد: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا﴾ (به راستی ما او را به راه هدایت کردیم؛ یا شکرگزار است یا کافر). فرمود: «به او شناسانندیم؛ حال یا او آن را می‌پذیرد، یا رهاش می‌کند.» و درباره فرمایش خداوند: ﴿يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾ (میان آدمی و دلش حایل می‌شود) از ایشان پرسیدم. فرمود: «انسان با گوش و چشم و زبان و دست و دلش هوس چیزی می‌کند، اما وقتی آن چیز به طرف او می‌آید دلش آن را انکار نموده، آن را پس می‌زند و می‌فهمد حق غیر از آن است.» و درباره سخن خداوند متعال: ﴿وَأَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَىٰ الْهُدَىٰ﴾ (اما تمود، ما آن‌ها را هدایت کردیم؛ ولی آن‌ها نابینایی را بر هدایت ترجیح دادند)

۱. توحید، شیخ صدوق: ص ۳۵۸.

۲. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی: ج ۱ ص ۲۷۷.

پرسیدم. فرمود: «آنان را از کشتن یکدیگر بازداشتیم؛ ولی آنان ناینایی را بر هدایت ترجیح دادند؛ در حالی که خود می دانستند.»^۱

۱۱- احمد در مسند خود با سندش از ابو ثعلبه خشنی آورده است، گفت عرض کردم: ای رسول خدا، به من درباره چیزی که برایم حلال شده و چیزی که بر من حرام شده است خبر بدهید. گفت: پیامبر ﷺ بالا رفت و به من نگاه کرد. پیامبر ﷺ فرمود: «نیکی چیزی است که روح و روان با آن آرام می گیرد و دل به آن اطمینان می یابد؛ و گناه چیزی است که روح و روان با آن آرام نمی گیرد و دل با آن اطمینان پیدا نمی کند؛ هر چند فتنه گر تلاش کند.» و فرمود: «(الاغ اهلی به درنده وحشی نزدیک نمی شود).»^۲

۱۲- احمد بن حنبل، با سندش از حسن بن علی رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آورده است، فرمود: «آنچه را درباره اش شک داری رها کن، و به آنچه به آن شک نداری بپرداز؛ چراکه راستی، اطمینان است، و دروغ، شک است.»^۳

۱۳- از ابوهریره نقل شده است، پیامبر ﷺ فرمود: «اگر حدیثی از من به شما رسید که با حق موافق بود آن را بپذیرید؛ چه من آن را گفته باشم و چه نگفته باشم.»^۴

۱۴- از محمد بن جبیر بن مطعم، از پدرش نقل شده است، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر حدیثی از من به شما رسید که آن را می شناسید آن را بگیرید، و اگر حدیثی از من به شما رسید که آن را نمی شناسید آن را نگیرید؛ زیرا من منکر نمی گویم، و اهل آن نیز نیستیم.»^۵

مجموعه پنجم: چیزی حلال نمی کنم جز آنچه خدا در کتابش حلال کرده است... فقط آنچه را

۱. المحاسن: ج ۱ ص ۲۷۶.

۲. مسند احمد: ج ۴ ص ۱۹۴؛ مجمع الزوائد: ج ۱ ص ۱۷۵ و ۱۷۶. احمد و طبرانی آن را روایت کرده اند، و قسمتی از ابتدای آن در صحیح آمده است، و رجالش ثقه هستند.

۳. مسند احمد: ج ۱ ص ۲۰۰.

۴. تخریج و تصحیح این حدیث گفته شد.

۵. الکفاية فی علم الرواية خطیب بغدادی: ص ۴۷۰؛ الکامل، ابن عدی: ج ۳ ص ۳۲۰.

خدا در کتابش حلال کرده است حلال کردند

این مجموعه از روایات تأکید می‌کنند پیامبر خدا محمد ﷺ فقط چیزی را حلال می‌کند که خداوند سبحان در کتابش حلال کرده، و فقط چیزی را حرام می‌کند که خداوند سبحان در کتاب کریمش حرام کرده است؛ و هرآنچه خداوند درباره‌اش سکوت کرده و آن را در کتابش ذکر نکرده، بخشیده شده است. این مضمون بی‌تردید دلالت دارد بر اینکه قرآن کریم اصول تمام شریعت‌ها و تمام تکالیفی را که خداوند بر بندگانش واجب کرده یا بر آنان حرام کرده است در خود دارد. پس وقتی حدیثی درباره حلال یا حرام کردن چیزی بیاید که در کتاب خداوند متعال نباشد جایز نیست به‌عنوان شرع الهی پذیرفته شود؛ و این همان فحوای روش عرضه به کتاب و سنت است؛ همان طور که پیش‌تر به دفعات توضیحش گذشت.

۱- از سلمان محمدی نقل شده است، گفت: از رسول خدا ﷺ درباره چربی و پنیر و مویز پرسیده شد. ایشان فرمود: «حلال چیزی است که خداوند در کتابش حلال کرده، و حرام چیزی است که خداوند در کتابش حرام کرده است؛ و آنچه درباره‌اش سکوت کرده جزو چیزهایی است که بخشیده شده است.»^۱

۲- از ابودرداء، از رسول خدا ﷺ نقل شده است، فرمود: «آنچه خداوند در کتابش حلال کرده حلال است، و آنچه خداوند حرام کرده حرام است؛ و آنچه درباره‌اش سکوت کرده بخشیده شده است. پس عافیت آن را از خدا بپذیرید؛ زیرا خداوند هیچ چیزی را

۱. سنن ترمذی: ج ۳ ص ۱۳۴ شماره ۱۷۸۰؛ مستدرک، حاکم نیشابوری: ج ۴ ص ۱۱۵؛ سنن ابن‌ماجه: ج ۲ ص ۱۱۷ شماره ۳۳۶۷؛ معجم الکبیر، طبرانی: ج ۶ ص ۲۵۰ و ص ۲۶۱؛ سنن الکبری، بیهقی: ج ۱۰ ص ۱۲ و ج ۹ ص ۳۲۰ با لفظ «در قرآن». جامع الصغیر، سیوطی: ج ۱ ص ۵۹۵ شماره ۳۸۵۸؛ صحیح ترمذی، آلبانی: ج ۲ ص ۲۶۷ و ۲۶۸ شماره ۱۷۲۶ و درباره‌اش گفته است: «حسن است.» صحیح سنن ابن‌ماجه، شیخ محمد شیخ محمد ناصرالدین آلبانی، کتابخانه معارف للنشر و التوزیع، ریاض، چاپ اول، ویرایش جدید، ۱۴۱۷ق/ ۱۹۹۷م: ج ۳ ص ۱۴۱ شماره ۲۷۳۱ و درباره‌اش گفته است: «حسن است.»

فراموش نمی‌کند.» سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾ (پروردگار تو فراموش کار نیست).^۱

۳- از ابوایوب انصاری نقل شده است، گفت: رسول خدا ﷺ هراسان به سوی ما آمد و فرمود: «تا وقتی در میان شما هستم از من اطاعت کنید؛ و بر شما باد به کتاب خدا؛ حلالش را حلال، و حرامش را حرام کنید.»^۲

۴- در مسند احمد با سندش از عبدالله بن عمرو نقل شده است، گفت: رسول خدا ﷺ روزی در حالی که گویی وداع می‌کرد نزد ما آمد و فرمود: «... تا وقتی در میان شما هستم بشنوید و اطاعت کنید؛ اما وقتی برده شدم بر شما باد به کتاب خدا؛ حلالش را حلال، و حرامش را حرام کنید.»^۳

۵- از علی بن ابی طالب رضی الله عنه نقل شده است، فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: «ای مردم، از من چیزی نخواهید که با قرآن مخالفت داشته باشد. من چیزی را حلال نمی‌کنم مگر

۱. بحر الزخار، بزاز: ج ۱۰ ص ۲۶ و ۲۷ شماره ۴۰۸۷ و درباره‌اش گفته است: «سندش نیکوست؛ زیرا مردم از اسماعیل بن عیاش حدیث نقل کرده و حدیثش را پذیرفته‌اند.» مسند الشامیین، طبرانی: ج ۳ ص ۲۰۹ شماره ۲۱۰۲؛ مستدرک حاکم نیشابوری: ج ۲ ص ۳۷۵ و درباره‌اش گفته است: «این حدیثی است که سندش صحیح است، ولی آن دو آن را نیاورده‌اند.» و ذهبی از او پیروی کرده و گفته است: «صحیح است.» سنن دارقطنی: ج ۲ ص ۱۲۰ شماره ۲۰۴۷؛ سنن الکبری، بیهقی: ج ۱۰ ص ۱۲؛ مجمع الزوائد، هیثمی: ج ۱ ص ۱۷۱ و درباره‌اش گفته است: «بزاز و طبرانی آن را در الکبیر روایت کرده‌اند، و سندش حسن است، و رجالش ثقه هستند.» و ج ۷ ص ۵۵ و درباره‌اش گفته است: «بزاز آن را روایت کرده است، و رجالش ثقه هستند.» غایة المرام، آلبانی: ص ۱۴ شماره ۲ و درباره‌اش گفته است: «حسن است.» تعلیقات الرضیة علی الروضة الندیة، آلبانی: ج ۳ ص ۲۴ و در توضیح شماره ۱ گفته است: «در المستدرک (۲، ۳۷۵) و بیهقی (۱۰، ۱۲) از او، و ذهبی برای صحتش با وی موافقت کرده است؛ و او نیز به همین صورت.»

۲. مجمع الزوائد: ج ۱ ص ۱۷۰ و درباره‌اش گفته است: «طبرانی در الکبیر آن را روایت کرده است، و رجالش ثقه هستند.» معجم الکبیر، طبرانی: ج ۱۸ ص ۳۸.

۳. مسند احمد: ج ۲ ص ۱۷۲؛ مجمع الزوائد: ج ۱ ص ۱۶۹.

اینکه خداوند حلال کرده باشد، و چیزی را حرام نمی‌کنم مگر اینکه خداوند حرام کرده باشد؛ و چگونه برخلاف آن بگویم در حالی که خداوند عزوجل مرا به آن هدایت فرموده است؟!»^۱

۶- از عایشه نقل شده است، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «چیزی را به من نسبت ندهید؛ من فقط چیزی را حلال می‌کنم که خداوند در کتابش حلال کرده، و فقط چیزی را حرام می‌کنم که خداوند در کتابش حرام کرده است.»^۲

مجموعه ششم: آنچه از صحابه و تابعین و علما آمده است

۱. در سنن دارمی با سندش از ابوهریره آمده است، گفت: ... وقتی ابن عباس حدیثی بیان می‌کرد می‌گفت: «وقتی از من شنیدید از رسول خدا ﷺ چیزی بیان می‌کنم و آن را در کتاب خدا نیافتید یا از نظر مردم نیکو ندیدید بدانید به من دروغ بسته شده است.»^۳
۲. از ابن عباس، تا آنجا که گفت: «اگر عقال شترم گم شود آن را در کتاب خدا می‌یابم.»^۴
۳. از ابن مسعود نقل شده است، گفت: «دقت کنید چه چیزی با کتاب خدا موافقت دارد تا آن را بگیرید، و آنچه را با کتاب خدا مخالفت دارد رها کنید.»^۵

۱. الايضاح، فضل بن شاذان اردی نیشابوری (ت ۲۶۰ ق)، تحقیق: سید جلال‌الدین حسینی ارموی محدث، ۱۳۶۳ ش، ناشر: مؤسسه نشر و چاپ دانشگاه تهران: ص ۳۱۱ و ۳۱۲.

۲. معجم الاوسط، طبرانی: ج ۶ ص ۴۲ و ۴۳؛ مجمع الزوائد، هیثمی: ج ۱ ص ۱۷۱ و ۱۷۲؛ معرفة السنن و الآثار، احمد بن حسین بیهقی (ت ۴۵۸ ق)، تحقیق: سید کسروی حسن، ناشر: دارالکتب العلمیة، بیروت - لبنان: ج ۲ ص ۱۳۸ تا ۱۴۹؛ کنز العمال، متقی هندی: ج ۱ ص ۱۹۵؛ الإحکام، ابن حزم: ج ۲ ص ۱۹۸ از ربیعة بن ابی عبدالرحمان و درباره اش گفته است: «این [حدیث] مرسل است، ولی معنایش صحیح است.»

۳. سنن دارمی: ج ۱ ص ۱۴۶.

۴. الشنقیطی فی اضواء البیان: ج ۲ ص ۴۲۹.

۵. المصنف، عبدالرزاق صنعانی: ج ۶ ص ۱۱۲.

۴. از ابن مسعود نقل شده است، گفت: «اگر حدیثی به شما بگویم تصدیق آن را از کتاب خدا به شما خبر می‌دهم.»^۱
۵. از معاذ بن جبل نقل شده است، گفت: «همه سخن را به کتاب عرضه کنید، و این طور نباشد که فقط قسمتی از سخن را عرضه کنید.»^۲
۶. ابن ابی حاتم، از ابن عباس آورده است، گفت: «آنچه با قرآن مخالفت دارد از نقشه‌های شیطان است.»^۳
۷. شعبی گفته است: «هر بدعتی که کسی ایجاد کرده است بیانش در کتاب خدا بوده است.»
۸. مسروق گفته است: «از اصحاب محمد درباره چیزی پرسیده نشد مگر اینکه علم آن در قرآن بوده، ولی علم [و فهم] ما از آن قاصر بوده است.»^۴
۹. از برخی از گذشتگان نقل شده است: «هیچ حدیثی نشنیدم مگر اینکه آیه‌ای از کتاب خدا برایش یافته‌ام.»^۵
۱۰. سعید بن جبیر گفته است: «هیچ حدیثی از رسول خدا ﷺ به همان صورتی که بوده است به من نرسید، مگر اینکه مصداقش را در کتاب خدا یافته‌ام.»^۶

۱. الاتقان فی علوم القرآن، جلال‌الدین سیوطی، تحقیق: سعید مندوب، چاپ اول، ۱۴۱۶ق/ ۱۹۹۶م، دارالفکر لبنان: ج ۲ ص ۳۳۱ شماره ۵۳۲۹.

۲. کنز العمال: ج ۱۳ ص ۵۸۴ و ۵۸۵ ح ۳۷۵۰۲؛ تاریخ مدینه دمشق: ج ۱۱ ص ۴۶۳.

۳. درالمنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۱ ص ۱۶۷.

۴. مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: ج ۵ ص ۳۸.

۵. الشنقیطی فی اضواء البیان: ج ۲ ص ۴۲۸.

۶. تفسیر ابن ابی حاتم: ج ۶ ص ۲۰۱۵؛ جامع البیان، محمد بن جریر طبری: ج ۱۲ ص ۲۶ و ۲۷؛ الشنقیطی فی اضواء البیان: ج ۲ ص ۴۲۸.

۱۱. ابوالحکم بن برجان^۱ گفته است: «هر آنچه نبی ﷺ فرموده است یا خودش یا اصلش در قرآن هست، چه فهم آن نزدیک باشد و چه دور. کسی که آن را بفهمد و از سوی ایشان آن را تعمیم بدهد آن را [به درستی] تعمیم داده است؛ و وضعیت هرآنچه به آن حکم می‌دهد یا قضاوت می‌کند نیز به همین صورت است؛ و انسان فقط به قدر تلاش و توانایی و میزان فهمش از آن درک می‌کند.»^۲

۱۲. ابوالحسن علی بن عروه حنبلی^۳ گفته است: «قلب اگر پاک و تمیز و خالص باشد حق را از باطل، راستی را از دروغ، و هدایت را از گمراهی باز می‌شناسد؛ به خصوص وقتی روشنگری و ذوقی از نور نبوی برایش حاصل شده باشد. در این هنگام است که زوایای پنهان و مخفی و ابهامات چیزها و صحیح از سقیم برایش مشخص می‌شود. اگر الفاظ جعلی با سند صحیح به رسول خدا نسبت داده شود یا متن صحیح با سند ضعیف بیاید آن را تشخیص می‌دهد و می‌شناسد و طعمش را می‌چشد و خوب و بد و درست و

۱. ذهبی شرح حال او در سیر اعلام النبلاء: ج ۲۰ ص ۷۲ تا ۷۴ شماره ۴۴ آورده و گفته است: «ابن برجان: شیخ، امام، عارف، پیشوا، ابوالحکم عبدالسلام بن عبدالسلام بن عبدالرحمان بن ابی الرجال محمد بن عبدالرحمان لخمی مغربی افریقی، سپس اندلسی اشبیلی، شیخ صوفیه. "صحیح بخاری" را از ابو عبدالله محمد بن احمد بن منظور صاحب ابوذر هروی شنید و آن را بازگو کرد.

ابو عبدالله بن ابار گفته است: خبره قرائت‌ها و حدیث، و محقق در علم کلام و تصوف بود؛ البته با وجود زهد و اجتهاد در عبادت. کتاب‌های سودمندی داشت؛ از جمله "تفسیر قرآن" که تکمیلش نکرد، و کتاب "شرح اسماء الله الحسنى"؛ و قنطری این دو کتاب را از وی روایت کرده است. در سال ۵۳۶ به دور از وطنش مراکش وفات کرد. قبرش کنار قبر زاهد کبیر ابوالعباس بن عریف است.»

۲. الاتقان فی علوم القرآن، سیوطی: ج ۲ ص ۳۳۲.

۳. عمر کحاله شرح حال وی را در معجم المؤلفین آورده است. ناشر: کتابخانه المثنی، بیروت - لبنان، و دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان: ج ۷ ص ۷۴: «علی بن عروه (۷۵۸ تا ۸۳۷ق...) علی بن حسین بن عروه مشرقی، سپس دمشقی، حنبلی و به نام ابن زکون (ابوالحسن) شناخته می‌شود. وی محدث و فقیه بود، پیش از سال ۷۶۰ق متولد شد، و در منزلش در مسجد القدم در حومه دمشق وفات کرد. از جمله کتاب‌هایش: کواکب الدرّیة فی ترتیب مسند الامام احمد علی ابواب البخاری مشتمل بر بیش از ۱۲۰ جلد، و المعنی را در چند جلد شرح داده است.

نادرست آن را بازمی‌شناسد؛ زیرا الفاظ رسول خدا برای عاقلی که طعم آن را چشیده است پنهان نمی‌ماند. به همین دلیل پیامبر ﷺ فرموده است: «از تیزهوشی مؤمن بترسید، زیرا او با نور خدا می‌نگرد.» این حدیث را ترمذی از حدیث ابوسعید روایت کرده است.»^۱

و ربیع بن خثیم تابعی^۲ گفته است: «حدیث، روشنایی‌ای همچون روشنایی روز دارد که شناخته می‌شود، و تاریکی‌ای همچون تاریکی شب دارد که شناخته نمی‌شود.»^۳

مبحث چهارم: قطعیت سنت طبق روش عرضه

چه بسا گفته شود می‌توان روش عرضه را به‌صورت «پذیرفتن آنچه با محکم قرآن و سنت قطعی مخالفت صریح دارد و پذیرفتن آنچه با قرآن و سنت موافقت دارد» قبول کرد؛ ولی امکان ندارد برای پذیرفتن احادیث موافق با قرآن و سنت فقط به روش عرضه بسنده کرد؛ چراکه احادیث بسیار زیادی هستند که نه با قرآن موافقت دارند و نه با آن مخالف هستند و چه بسا این نوع از احادیث، غالب احادیث سنت را تشکیل می‌دهد و لازمه آن رد غالب احادیث سنت و نپذیرفتنشان به دلیل موافق نبودن با کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ است؛ و این سرنوشتی است که نباید رقم بخورد؛ همچنین چه بسا گفته شود تکیه به روش عرضه، ما را به یک منظومه عقیدتی و فقهی کافی و شافی نمی‌رساند؛ زیرا احادیث متواتر یا قطعی‌الصدور اندک هستند.

۱. قواعدالتحدیث، محمد جمال‌الدین قاسمی (ت ۱۳۲۲ق / ۱۹۱۴م)، تقدیم: شیخ عبدالقادر ارناؤوط، تحقیق: مصطفی شیخ مصطفی، مرکز الرسالة للدراسات و تحقیق التراث، دمشق - سوریه، چاپ اول، ۱۴۳۳ق / ۲۰۱۲م: ص ۲۷۲ و ۲۷۳.

۲. شرح حال وی پیش‌تر تقدیم شد.

۳. النکت علی کتاب ابن‌الصلاح، ابن‌حجر عسقلانی: ص ۳۶۰.

در اینجا چند ملاحظه وجود دارد:

ملاحظه اول: ما این ادعا را که بیشتر احادیث سنت از نوع نه مخالف و نه موافق هستند نمی‌پذیریم. چه بسا این ادعا زمانی پذیرفته شود که فقط به عرضه به قرآن بسنده شود، ولی با ضمیمه کردن به عرضه به سنت ثابت، مجالی برای واقعی بودن این ادعا باقی نمی‌ماند.

ملاحظه دوم: روش عرضه از سوی خداوند متعال و به واسطه خلفا و حجت‌هایش بر خلقش تشریع و قانون‌گذاری شده است و خداوند دانا و حکیم مطلق است؛ پس امکان ندارد قانون یا روشی از او صادر شود که فایده‌ای به دنبال نداشته باشد و هدف را محقق نسازد؛ چراکه خداوند از آینده امت و موانعی که در سر راهش وجود دارد، و اینکه راه درامان ماندن و محافظت از امت از بدعت‌ها و گمراهی چیست آگاهی کامل دارد. پس فقط مسئله پرداختن به دلایل قانون‌گذاری روش عرضه باقی می‌ماند، و اگر تشریع آن ثابت شود سخن‌پردازی درباره سودمند بودن و شایستگی آن معنایی نخواهد داشت.

ملاحظه سوم: امت روش عرضه الهی را تجربه نکرده‌اند مگر در سطحی بسیار اندک؛ به این معنا که برای پیاده‌سازی آن به عنوان تنها روش غالب و مسلط بر میراث حدیثی تلاش کرده باشند؛ و اگر فقط یک‌دهم تلاش و زمانی را که برای روش سندی صرف کرده‌اند برای اجرا و عملی کردن روش عرضه به کار می‌بستند، قطعاً هزاران قاعده حدیثی استوار و محکم که از متون قرآنی و حدیثی تألیف شده‌اند مشخص، و تمام عناصر میراث حدیثی به اصل یا شاهد قرآنی یا سنت خود بازگردانده می‌شد؛ و اگر از همان قرن اول به این روش تکیه می‌شد امت هرگز به چنین اختلافات عقیدتی و فقهی نمی‌رسید.

ملاحظه چهارم: شیعه از قرن اول بر فرهنگ تدوین و کتابت، و محافظت کتاب‌ها و عرضه آنان به امامان علیهم‌السلام و به‌ارث گذاشتن یا سفارش کردن به آن‌ها برای گسترش بهره‌مندی از آن‌ها رشد کرده است؛ و این رویه زیر نظر و تحت سرپرستی امامان با تأکید ایشان علیهم‌السلام بر تدوین و نوشتن و حفاظت از کتاب‌ها در پیش گرفته شده است؛ و نیز از طریق پیگیری‌های

شخصی ایشان نسبت به بسیاری از کتاب‌های حدیث و تدقیق و تصحیح آن‌ها و اعلام اعتبار و جایز بودن عمل به آن‌ها انجام شده است.

این رویکرد سهم بسزایی در انتشار و ازدیاد سنت قابل اعتماد و صحیح داشته، و فرهنگ اسلامی را با صدها یا هزاران قانون و قاعده و مبادی اساسی غنی کرده است؛ اصول و مبادی و قواعدی که از این شایستگی برخوردارند تا میراث حدیثی برای غربالگری و پاک‌سازی به آن‌ها عرضه شوند. حر عاملی بیان کرده است که بیش از ده هزار مسئله عقیدتی و فقهی وجود دارد که علما به تواتر روایات درباره‌شان تصریح کرده‌اند. متن سخن وی تقدیم حضور می‌شود:

«اگر بخواهیم تمام آن مسائلی را که اخبار به تواتر درباره‌شان تصریح کرده‌اند گرد بیاوریم، بیش از ده هزار مسئله از اصول و فروع جمع‌آوری خواهیم کرد.»^۱

و سید مرتضی بیان کرده است بیشتر آنچه پیروان ائمه علیهم‌السلام روایت کرده و در کتاب‌هایشان مدوّن کرده‌اند متواترند و باعث علم و یقین می‌شوند. متن سخن وی:

«همه اخباری که اصحاب ما روایت کرده و آن‌ها را در کتاب‌های خود به ودیعه نهاده‌اند - اگرچه به معدود راویان آحادی مستند هستند - فقط تعداد اندکی از آن‌ها در حکم اخبار آحاد هستند؛ بلکه بیشتر این اخبار، متواترهایی هستند که موجب علم می‌شوند.»^۲

ملاحظه پنجم: روش عرضه چیزی شبیه اعلام وضعیت اضطراری است، و این یعنی شرایطی استثنایی که احتیاط و مراقبت را اقتضا می‌کند؛ احتیاط و مراقبت، بسنده کردن به آنچه بر آن یقین باشد^۳ و فقط مسائلی که ایمن داشته شده‌اند را لازم می‌گرداند تا مسائل

۱. فوائد الطوسیه، حرّ عاملی: ص ۲۶۱.

۲. رسائل، سید مرتضی: ج ۱ ص ۲۶.

۳. قدر متیقن.

مشکوک و محتملِ خطا، به کنار گذاشته شود، و فرقی نمی‌کند واقعاً اشتباه بوده باشند یا صحیح. این یک شرایط طبیعی است که در هر وضعیت استثنایی جاری است؛ پس ما انتظار نداریم نتایج و محصول روش عرضه به‌طور کامل همانند نتایج حالت طبیعی باشد که معصوم در ظاهر وجود دارد و دسترسی به وی آسان است و از ایشان یا از نمایندگان و باب‌هایش می‌توان شنید؛ بلکه به‌طور معمول احتمال وجود خسارت‌ها و قربانی‌ها در شرایط استثنایی وجود دارد؛ ولی آنچه کار را آسان می‌کند این نکته است که روش عرضه و نتایج حاصل از آن از نظر شرعی، ایمنی به‌دنبال می‌آورد؛ برخلاف روش سندی و نتایج حاصل از رد اخبار که به‌دنبال دارد.

«روش عرضه» عدم نفوذ بدعت‌ها را به شریعت برایمان تضمین می‌کند؛ چراکه این روش آنچه را با مذاق شریعت ثابت‌شده با کتاب و سنت هم‌خوانی و انسجام نداشته باشد تأیید نمی‌کند؛ در نتیجه مکلف از امتثال تکالیف جدیدی که با اصول و مبانی کتاب و سنت هم‌خوانی نداشته باشد به‌دور می‌شود، و نیز از گرفتارشدن در محرمات ایمن می‌شود؛ به‌خصوص هنگامی که در «شبهات تحریمیه» قائل به احتیاط باشیم.

ملاحظه ششم: این گفته که شکل‌گیری منظومه اعتقادی و فقهی براساس روش عرضه ناممکن است از فقدان دقت و واقع‌گرایی رنج می‌برد؛ زیرا:

۱- گفته‌های برخی از علما به تواتر ده‌ها هزار مسئله عقیدتی و فقهی، یا تواتر و قطعیت همه یا غالب احادیث کتاب‌های حدیثی قابل اعتماد ما به‌معنی موجود بودن حجم بزرگی از مسائل و اصول شرعی است که می‌توان احادیث را به آن‌ها عرضه داشت؛ البته در کنار فرصت عرضه به قرآن کریم، و با توجه به این نکته که سنت همچون بنای محکمی می‌شود که هر قسمت از آن به قسمت قبل از خودش تکیه می‌کند، به‌طوری که همه مستحکم شده‌اند؛ و به این ترتیب همه محکم می‌شوند، و قسمت‌های مختلف آن با یکدیگر منسجم و متحد می‌گردند.

۲- آنچه در نکته بالا گفته شد صرفاً یک نظریه‌پردازی به دور از واقعیت نیست؛ بلکه در عمل از سوی بزرگان متقدم و متأخر امت جامعه عمل به آن پوشانده شده است. بسیاری از علمای ما عمل به روایات آحاد را قاطعانه رد کرده‌اند و این عده در اعتقادات و فقه و تفسیر جزو بزرگان و اعلام بوده‌اند، و حتی برخی از آنان تمثیل مرجعیت و ریاست همه شیعه بوده‌اند. رد کردن روایات آحاد یا روش سندی توسط آنان، برای شکل‌گیری سیستم اعتقادی و فقهی با بسنده کردن آن‌ها به روایات قطعی مانعی محسوب نمی‌شده است؛ بزرگانی همچون شیخ مفید، سید مرتضی، سید بن ادریس، محقق حلی، حر عاملی، و دیگران؛ و وجود دایرةالمعارف‌های حدیثی مثل کافی، من لایحضره الفقیه، التهذیب، وسائل الشیعه، بحار الانوار، وافى، و کتاب‌های دیگر- بهترین دلیل برای وجود مواد حدیثی کافی برای پیاده‌سازی روش عرضه است.

شیخ مفید (ت ۴۱۳ق) از جمله قائلین به عدم حجیت خبر آحاد مجرد، و از نظر علمی و عملی- از جمله ندادندگان به وجوب کفایت سنت قطعی بوده است، و با این وجود می‌بینیم دنیا از کتاب‌های فقهی و عقیدتی او پر شده است.^۱

۱. شیخ مفید در «تذکره باصول الفقه: ص ۴۴ و ۴۵ گفته است: «اخباری که علم و یقین با دقت در آن‌ها واجب می‌شود بر دو دسته‌اند:

اول: تواتر که دروغ بودن آن بدون تبانی برای دروغ‌گویی محال است، یا آنچه در حکم آن قرار می‌گیرد.
دوم: خبر واحدی که قرینه‌ای به همراهش باشد که از لحاظ اثبات صحت خبر و دفع باطل و فساد از آن، آن را از نظر حجیت در جایگاه تواتر قرار می‌دهد.

اما خبر واحدی که عذر و بهانه را از بین می‌برد، خبری است که دلیلی به همراه دارد که با دقت نظر در آن می‌توان درباره صحت خبر دهنده‌اش به علم و قطعیت رسید؛ و شاید این دلیل، حجتی عقلی باشد، و چه بسا شاهد و گواهی از عرف باشد، و چه بسا اجماعی بدون هیچ اختلافی باشد. پس اگر خبر واحد دلالتی به همراه نداشته باشد که باعث قطع و یقین به صحت خبر دهنده‌اش بگردد همان طور که گفتیم- حجت نیست، و به هیچ وجه منجر به قطع و یقین و عمل نمی‌شود.»

سید مرتضی (ت ۴۳۶ق) در سخت‌گیری نسبت به نفی عمل به اخبار واحد و تقبیح کسی که به آن تکیه کند کار را به نهایت رسانده است؛ ولی با این وجود می‌بینیم کتاب‌های او سرشار از نوشته‌های مسائل اصولی و فقهی است؛ و بسنده کردن وی به فقط اخبار متواتر، او را از نوشتن مسائل فقهی و اصولی باز نداشته است.

قاضی عبدالعزیز بن براج طرابلسی (ت ۴۸۱ق) نیز از جمله قائلین به نفی حجیت آحاد بوده است، و کتابی فقهی به نام «المذهب» در دو جلد، و نیز کتاب «جواهرالفقه» را دارد.

این سید بن ادریس حلی (ت ۵۹۸ق) است که کتاب «السرائر» را به‌طور کامل در فقه نوشته؛ با وجود اینکه او از جمله سرسخت‌ترین ردکنندگان قطعی و کامل اخبار واحد بوده است. وی در مقدمه «السرائر» پس از آوردن سخن سید مرتضی در نفی عمل به اخبار واحد، گفته است:

«بنده براساس دلایلی که گفته شد عمل می‌کنم، و آن‌ها را دستاویز قرار می‌دهم، و فتوا می‌دهم، و خداوند متعال را عبادت می‌کنم، و به سیاهی‌های نوشته‌شده و سخنان ناروای به‌دور از حق توجه نمی‌کنم، و تنها دلایل واضح و برهان روشن را گردن‌آویز خود قرار می‌دهم و به‌سوی اخبار واحد منحرف نمی‌شوم. مگر همین اخبار آحاد نبود که اسلام را ویران کرد؟!»^۱

و این محقق حلی (ت ۶۷۶ق) است که فقه کاملی (شرائع الاسلام) نوشته است و با این وجود از جمله ردکنندگان عمل به اخبار آحاد مجرّد است.^۲

۱. السرائر، ابن‌ادریس حلی: ج ۱ ص ۵۱.

۲. محقق حلی در معتبر، ج ۱ ص ۲۹، ۳۱ می‌گوید:

«مسئله: حشویه در عمل به خبر واحد افراط کردند؛ تا آنجا که به هر خبری اعتماد کردند و به تناقضات موجود در آن‌ها توجهی نکردند. از جمله این اخبار، سخن پیامبر ﷺ است: "پس از من، کسانی که به من سخن نسبت می‌دهند بسیارند." و سخن صادق علیه‌السلام: "برای هر مردی از ما مردی هست که به او دروغ می‌بندد." عده‌ای نیز تقریب کردند و

گفتند فقط به روایات صحیح‌السند می‌توان عمل کرد و توجه نکردند که چه بسا فرد دروغ‌گو، راست بگوید، و توجه نکردند که این طعنه‌ای بر علمای شیعه و طعنه‌ای بر مذهب است؛ زیرا هیچ مصنف و محدثی نیست مگر آنکه به خبر مجروح و ضعیف عمل می‌کند؛ همان طور که به خبر عادل عمل می‌کند؛ عده‌ای دیگر نیز در رد اخبار زیاده‌روی کردند؛ تا آنجا که بهره‌بردن از اخبار را از نظر عقلی و نقلی ناممکن کردند؛ و عده‌ای دیگر راه اقتصار را در پیش گرفتند [به عقل رضایت دادند] و عقل را مانع ندانستند، اما گفتند شرع عمل به آن را اجازه نمی‌دهد. همه این سخنان انحراف از سنت است و میانه‌روی بهتر است؛ پس هرچه اصحاب پذیرفته‌اند یا قرینه‌هایی به درستی‌اش دلالت کند باید به آن عمل شود، و هرچه اصحاب از آن اعراض کردند یا بنا به وجوهی- شاذ بوده است باید به کنار گذاشته شود؛ و این وجوه عبارت‌اند از:

اول: هیچ مزیتی وجود نداشته باشد؛ به طوری که جواز صدق آن برابر با جواز کذب آن شود؛ و شرع با وجود احتمال کذب ثابت نمی‌شود.

دوم: اینکه ظن و گمانی را برساند یا نرساند هیچ فایده‌ای ندارد، و در هر دو صورت به آن عمل نمی‌شود. اینکه هیچ ظنی را نرساند بر آن اتفاق نظر وجود دارد، اما اگر رساننده ظن و گمان باشد، بنا بر وجوهی به آن توجه نمی‌شود؛ اول: فرمایش حق تعالی: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ (و چیزی را که به آن علم نداری پیروی مکن)؛ دوم: فرمایش حق تعالی: ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ (به راستی ظن و گمان به هیچ وجه از حق بی‌نیاز نمی‌کند)؛ و سوم: فرمایش حق تعالی: ﴿وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (و اینکه چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت دهید).

سوم: اگر دلیل کلی تخصیص بزند، از یقینی بودن به ظنی و گمانی عدول می‌شود؛ و اگر از حکم اصلی منتقل شود عسر و زیان خواهد بود و با دلیل، منتهی است. چه بسا گفته شود مفید ظن و گمان است پس برای پرهیز از زیان ظنی به آن عمل می‌شود؛ [اما باید گفت] ما از عمل به افاده ظن منع شده‌ایم، زیرا رسول خدا ﷺ فرموده است: «پس از من عده بسیاری به من دروغ می‌بندند. وقتی از من حدیثی برایتان آمد آن را به کتاب خدای عزیز عرضه کنید؛ اگر با آن موافق بود به آن عمل کنید، وگرنه آن را رد کنید.» و خبر ایشان مصداق است؛ پس هیچ خبری از این قبیل نیست مگر اینکه احتمال برود از دروغ‌پردازی‌ها باشد. گفته نشود این خبر واحد است؛ زیرا ما می‌گوییم اگر خبر حجت باشد این هم یکی از اخبار است، و اگر حجت نباشد همه باطل می‌شوند. گفته نشود امامیه به اخبار عمل می‌کنند و عملشان حجت است؛ زیرا ما از این بازمی‌داریم. بیشتر آنان خبر را به دلیل واحد یا شاذ بودن رد می‌کنند؛ و اگر استنادشان به اخبار به‌شکلی نباشد که عمل به آن را لازم بگرداند عملشان پیشنه‌ای است؛ اما از فرقه ناجیه انتظار نمی‌رود با وجود عدم پیروزی بر اشکال‌گیرنده و مخالفت با مضمون آن به آن عمل کند؛ زیرا با عدم وقوف بر اشکال‌گیرنده و مخالف با آن، یقین پیدا می‌شود که آن حق است؛ به دلیل محال بودن متمایل شدن اصحاب به سخن باطل، و پنهان بودن حق در میانشان. اما در صورت وجود قرینه‌ها، از آنجا که خودش به‌تنهایی حجت است، پس به صدق و راستی مضمون حدیث دلالت می‌کند و به احتجاج به آن تأکید می‌شود. گفته نشود اگر خبر واحد حجت نبود در این صورت نقل

هرچند ما به تمامی آنچه در کتاب‌های فقهی و عقیدتی آنان آمده است ملتزم نیستیم ولی اکثر آن‌ها قابل قبول و صحیح هستند؛ به‌خصوص اصول، و تکالیف شرعی مبتلابه عموم و مشهور. پس به‌رغم سخت‌گیری آن‌ها در حدیث و بسنده کردن به اخبار یقینی، کتاب‌های عقیدتی و فقهی‌شان پر از سیاهی مُرکب‌هاست؛ و این بی‌تردید به وفور میراث حدیثی ما و بسیار بودن روایات در مسائل آن دلالت دارد؛ البته اگر قائل به تواتر آن نباشیم؛ و اینکه در عمل فقط بسنده کردن به اخبار قطعی، به‌معنای رد بیشتر روایات نیست؛ و این برخلاف آنچه عده‌ای پنداشته‌اند. به وسعت و ظرفیت راه پیش‌روی پیاده‌سازی روش عرضه به کتاب و سنت دلالت می‌کند.

ملاحظه هفتم: منظور از قطع و یقینی که در شریعت شرط است، ضرورتاً همان قطعیت منطقی استدلالی ارسطویی نیست که احتمال خلافش وجود نداشته باشد و ضرورتاً در ذهن شکل می‌گیرد؛ بلکه قطعیت استدلالی نظری، و آنچه روح و روان با آن به آرامش و اطمینان می‌رسد کفایت می‌کند؛ یعنی ظن قوی قریب به یقین. چنین وضعیتی غالباً در جامعه‌های انسانی شناخته شده است. اما قطعیت استدلالی ضروری، چه بسا حتی در اصول شرایع مشهور و مورد اتفاق نیز حاصل نشود؛ زیرا هیچ مسئله‌ای نیست مگر اینکه یک شخص در آن تشکیک وارد می‌کند، یا هنگام تأمل و تحقیق، احتمال مخالفی در ذهن انسان شکل می‌گیرد، حتی اگر به آن توجهی نشود.

«یقین» یک مفهوم متواطی نیست؛ بلکه درست این است که مفهومی مُشکک و دارای مراتبی است؛^۱ و این به دلیل اختلاف مراتب و درجات یقین مردم در تمامی حوادث و

نمی‌شد؛ زیرا ما این گفته را با نقل خبر کسی که فسق و گناه و کفرش دانسته شده است، و کسی که به جعل اخبار و غلو متهم می‌شود رد می‌کنیم؛ همچنین با اخباری که در بحث‌های علمی مثل توحید و عدل به آن استدلال کرده‌اند؛ و پاسخ در همه این‌ها روشن است.»

۱. کلی از جهت صدق بر افراد به دو قسمت متواطی و مشکک منقسم می‌شود. کلی متواطی، یکی از اصطلاحات به‌کاررفته در علم منطق بوده و به‌معنای مفهوم کلی منطبق بر مصادیق خود به نحو یکسان و متساوی است؛ و کلی

رخدادهاست که یک امر وجدانی است؛ همچنین ما می‌دانیم مؤمنان، به خداوند متعال و شرایع و آخرت و بهشت و جهنم یقین دارند، ولی قطعاً این یقین مثل یقین انبیا و اوصیا نیست، و برای افراد با درحات پایین‌تر نیز به همین ترتیب است. چه بسا یقین دیگر مردم، برای اولیا شک و تردیدی تلقی شود که شب و روز برایش استغفار می‌کنند.

ظاهراً تفاوت قائل‌شدن میان یقین شرعی و یقین استدلالی برای متشرعه شناخته‌شده بوده است؛ همان‌طور که از سخن سید نعمت‌الله جزائری (ت ۱۱۱۲ق) در حاشیه‌اش بر الاستبصار طوسی دانسته می‌شود. او می‌گوید:

«منظور از علم در اینجا علم شرعی است که شامل ظن و گمان راجح نیز می‌شود؛ و شکی نیست از آن قرآن، چنین علمی و وجوب عمل به آن حاصل می‌شود.»^۱

و محقق بحرانی (ت ۱۱۸۶ق) سخن مهمی در «ذُررُ النجفیه» دربارهٔ این موضوع بیان کرده است که بد نیست مروری بر آن داشته باشیم. وی گفته است:

«و با توجه به آنچه ذکر کردیم -در بارهٔ برگرفتن آنچه فهمیده می‌شود و ذهن به آن می‌رسد- عمل همهٔ اخباری‌ها و مجتهدهاست که احکام را از «کتاب» عزیز و سنت پاک برمی‌گیرند؛ هرچند در نام‌گذاری و اطلاق "علم" یا "ظن و گمان" به آنچه فهمشان می‌رساند اختلاف نظر دارند. اخباری‌ها این را علم می‌نامند، حال آنکه مجتهدین آن را ظن و گمان می‌نامند. ما می‌بینیم آنان در چندین جا در استنباط احکام از دو راهنمای گفته‌شده [کتاب و سنت] به‌طور یکسان عمل می‌کنند؛ هرچند از نام‌گذاری‌های متفاوتی برای این منظور استفاده می‌کنند.

مشکک مفهومی است که بر افراد و مصادیق خود به نحو متفاوت حمل می‌شود؛ مثل مفاهیم کلی «سفیدی»، «عدد» و «وجود». این تفاوت ممکن است در شدت و ضعف یا زیادت و نقصان یا اولویت یا تقدم و تأخر و امثال آن باشد. (مترجم)

۱. کشف الاسرار فی شرح الاستبصار، نعمت‌الله جزائری: ج ۲ ص ۱۰۷.

ظاهر نشان می‌دهد هرکدام از مجتهدین که ظن و گمان را به چیزی اطلاق می‌کند منظورش از علم همان اعتقاد جازم و قطعی مطابق با واقع است؛ به طوری که قابلیت نقیض را نداشته باشد؛ و هرکدام از اخباری‌ها که ظن را بر چیزی اطلاق می‌کند منظورش مفهومی عام‌تر است؛ یعنی چیزی که روح و روان با آن آرام می‌گیرد و به آن اطمینان می‌یابد؛ زیرا "علم" مراتب مختلفی دارد و از درجات قوت و ضعف بسیاری برخوردار است ... به این ترتیب "ظن و گمان" ملاک عمل نیست؛ بلکه با علم و یقین است که ما به عمل به آن‌ها امر شده‌ایم و اینکه آن‌ها را بگیریم؛ و اقامه احتمال ضعیف در برابر ظن غالب، اشکالی در آن وارد نمی‌کند و آن را نفی نمی‌کند. اینکه مشهور شده است وقتی احتمالی مطرح می‌شود "استدلال" باطل می‌گردد، صرفاً سخنی شعرگونه و الزامی جدلی است؛ زیرا اگر این چنین بود باب استدلال بسته می‌شد؛ چراکه هیچ سخنی نیست مگر اینکه گوینده در آن مجالی دارد، و هیچ دلیلی نیست مگر اینکه قابلیت ورود احتمالی را داشته باشد؛ همچنین به دلیل وجود عذر و بهانه منکرین نبوت‌ها با احتمالاتی که با آن‌ها با دلایل تسلیم‌شدگان مقابله می‌کنند؛ و همین‌طور منکرین توحید، و تمامی کسانی که گفته‌ها و نظراتی داشته‌اند.^۱

فیض کاشانی (ت ۱۰۹۱ ق) گفته است:

«یقین مثل ظن - مراتب قوت و ضعف متعددی دارد، و با زیاد شدن نور عقل و شرع، افزایش می‌یابد، و هرکدام از آن‌ها [عقل و شرع] دیگری را تقویت می‌کند. در احکام شرعی، به پایین‌ترین مرتبه یقین کفایت می‌شود؛ با وجود اینکه قوت بیشتر اخبار مربوط به احکام از نظر متنی و سندی - کمتر از اخبار امامت نیست. پس هر خبری که روح و روان به آن اطمینان می‌یابد به آن عمل می‌شود، و هر آنچه نفس به آن آرام نمی‌گیرد به حال خودش رها می‌شود.»^۲

با توجه به سخنانی که این علمای بزرگ بیان کرده‌اند راه در برابر پیاده‌سازی روش عرضه

۱. دُرُ النجفیه من الملتقطات الیوسفیه، محقق بحرانی: ج ۱ ص ۳۲۰ تا ۳۲۲.

۲. حق المبین فی تحقیق کیفیت التفقہ فی الدین، فیض کاشانی: ص ۸ و ۹.

به قرآن و سنت، بسیار وسیع و گسترده است؛ زیرا قطعی الصدور و الدلاله، چیزی است که نفس و روان انسان با آن آرام می‌گیرد و به آن اطمینان می‌یابد؛ هر چند یقین استدلالی ضروری نباشد؛ و این استواری بهره‌ما را از سنت ثابت شده بسیار بزرگ قرار می‌دهد؛ عاملی که اجرای عرضه به کتاب و سنت را در سطحی بسیار گسترده تسهیل می‌کند.

ملاحظه هشتم: تکلیف صادر شده از روایات عرضه و دیگر روایات، فقط امتثال امر به مراجعه به قرآن و سنت بوده است، و نه الزاماً رسیدن به واقعیت قطعی. امتثال امر معصوم با مراجعه به قرآن و سنت برای پذیرفتن احادیث حتماً رسیدن به حکم واقعی را به صورت قطعی لازم نمی‌گرداند. چه بسا در فرآیند عرضه احادیث به کتاب و سنت، پذیرفتن احادیث باطلی حاصل شود که پنداشته می‌شوند با کتاب و سنت موافقت دارند، یا احادیث صحیحی رد شوند که پنداشته می‌شوند با کتاب و سنت موافقت ندارند. چنین وضعیتی مُحتمل است، و انصاف حکم می‌کند هیچ دلیل قطعی برای منتفی شدن آن وجود نداشته باشد؛ چرا که عقل‌ها و سطح درک‌ها متفاوت هستند؛ و همان طور که اندکی قبل عرض کردم روش عرضه فقط برای شرایط اضطراری استثنایی وضع شده است که هنگام اجرا و پیاده‌سازی اش ممکن است قربانی‌هایی هم لازم شود.

تکلیف کردن امت به رسیدن به واقعیت و حقیقت، تکلیف کردن به کاری است که در توان نیست، و قطعاً ممنوع است. پس چیزی جز «قدر متیقن»^۱ باقی نمی‌ماند، که همان تکلیف امت به امتثال توجیهات صادر شده از شارع است تا راه علاجی برای دوری یا جداشدن امت از خلیفه خداوند در زمینش باشد؛ و همان طور که از برخی روایات دانسته می‌شود. نرسیدن به واقعیت هنگام پیاده‌سازی روش عرضه، بخشیده شده است. از ابو جعفر (علیه السلام) روایت شده

۱. قدر متیقن، فرد یا حصه‌ای از مطلق است که به یقین حکم شامل آن می‌شود، مانند: «قُلِّدَ الْمُجْتَهِدُ» که قدر متیقن از آن، تقلید از مجتهد اعلم است. (مترجم)

است، فرمود: «خداوند در حسابرسی روز قیامت فقط به اندازه عقلی که در دنیا به بندگان داده است درباره‌اش دقت به خرج می‌دهد.»^۱

از برید رزاز، از ابو عبدالله علیه السلام نقل شده است: ابو جعفر علیه السلام فرمود: «ای فرزندم، جایگاه شیعه را به اندازه روایت و شناختشان بشناس؛ زیرا شناخت، همان فهم روایت است، و با فهم روایت‌ها مؤمن به بالاترین درجات ایمان ارتقا پیدا می‌کند. من در کتاب علی علیه السلام نگاه کردم و در آن کتاب دیدم ارزش و قدر هر شخص، [به میزان] شناخت اوست. خداوند تبارک و تعالی مردم را به اندازه عقلی که در دار دنیا به آنان داده است حسابرسی می‌کند.»^۲

محقق بحرانی در «دررالنجدیه» در توضیح این حدیث گفته است:

«بنابراین دانسته می‌شود شکی نیست که تکلیفی که در سنت و «کتاب» آمده فقط براساس عقل و خردی که خداوند روزی‌اش کرده است محاسبه می‌شود. به این ترتیب پس از به‌کار بستن توانش درباره تمام ادله‌ای که به حکم تعلق دارد و به‌دست آوردن آن از جاهایی که گمانش می‌رود و جست‌وجوی نقض‌کننده یا تأیید‌کننده یا قرینه یا ناسخ یا تخصیص‌زننده یا مقید‌کننده یا شواهدی از این دست، هر نتیجه‌ای که فهمش به آن دست یابد، بر ناظر واجب است آن را بپذیرد و به آن عمل کند حتی اگر فرض شود به واقعیت نرسیده است. ظاهر این است که وی همان‌طور که گفتیم - بعد از به‌کار بستن توانش مؤاخذه نخواهد شد؛ زیرا این فراتر از تکلیفی است که به آن مأمور بوده است، و این نتیجه‌ای است که فهمی که به وی روزی داده شده به آن دست یافته است.

بله، اگر اشتباه او ناشی از به‌کار بستن توانش در دلایل بوده باشد، یا در به‌دست آوردن آن اموری باشد که به آن اضافه شده است - بدیهی است - مؤاخذه او به دلیل کوتاهی‌اش در

۱. کافی: ج ۱ ص ۱۱.

۲. معانی الاخبار، صدوق: ص ۱ و ۲.

تلاش و جست‌وجو بعید نخواهد بود.»^۱

بله، هر اندازه مکلف به مرتبه بالاتری از علم و شناخت دست یابد به اندازه دقت فهمش از قرآن و سنت مسئول خواهد بود و به همین مقدار حسابرسی‌اش در روز قیامت شدیدتر خواهد بود؛ همان طور که در حدیث از ابو عبد الله علیه السلام آمده است:

از حفص بن غیاث، از ابو عبد الله علیه السلام نقل شده است، فرمود: «ای حفص، قبل از اینکه برای آگاه و دانشمند یک گناه آموخته شود برای جاهل هفتاد گناه آموخته می‌شود.»^۲

به همین دلیل است که می‌بینیم ائمه علیهم السلام شیعیان‌شان را به علم و شناخت و پیگیری حدیث اهل بیت علیهم السلام تشویق و تأکید می‌کردند تا به اسرار و معانی و فهم آن دست یابند؛ همان طور که در روایات زیر آمده است:

از داوود بن فرقد نقل شده است، گفت: از ابو عبد الله علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «اگر شما معانی سخن ما را بشناسید فقیه‌ترین مردم خواهید بود. کلمه به وجوه مختلفی بازمی‌گردد. اگر انسان بخواند کلام خود را هر طور بخواهد جهت‌دهی می‌کند، در حالی که دروغ نمی‌گوید.»^۳

از ابراهیم کرخی، از ابو عبد الله علیه السلام روایت شده است، فرمود: «حدیثی که آن را درک کنی بهتر از هزار حدیث است که فقط روایت کنی. هیچ‌کدام از شما فقیه نخواهد شد مگر اینکه استعاره‌ها و کنایه‌های^۴ سخنان پوشیده‌ها ما را بفهمد. کلمه‌ای از کلام ما به هفتاد وجه

۱. دررالتجفیه من الملتقطات الیوسفیه، محقق بحرانی: ج ۱ ص ۳۱۹.

۲. کافی: ج ۱ ص ۴۷.

۳. معانی الاخبار، صدوق: ص ۱.

۴. معاریض.

بازمی‌گردد که ما برای همه آن‌ها توضیحی داریم.»^۱

از ابو عبدالله علیه السلام نقل شده است، فرمود: «ما هیچ‌کدام از شیعیان خود را فقیه نمی‌دانیم مگر اینکه [خبر] اشتباهی به او گفته شود و او متوجه آن اشتباه شود...»^۲

پس هیچ‌گزیزی از بسنده کردن به روش عرضه وجود ندارد؛ زیرا:

- ۱- شارع به ما فرمان داده از روش عرضه پیروی کنیم و بسیار بر آن تأکید داشته است؛ پس باید گردن نهاده شود.
- ۲- هیچ روش شرعی ایمن دیگری وجود ندارد؛ و حال و روز روش سندی روشن شده است.
- ۳- مطلوب در روش عرضه، امثال و فرمان‌برداری تکلیف است، نه رسیدن به واقعیت؛ و این به معنای بری شدن ذمه خطاکار پس از به‌کار بستن سعی و تلاشش است.
- ۴- وقتی امت بر مسیر روش عرضه حرکت کند، در تحصیل اعتصام به قرآن و سنت به تدریج پیشرفت خواهد کرد، و هزاران اصول شرعی از بطن کتاب و سنت متولد خواهد شد؛ به طوری که راه را بر دروغ‌گویان و جاعلان خواهد بست.
- ۵- فرهنگ مرجعیت کتاب و سنت برای امت آشکار می‌شود، که به معنای مداومت مراجعه به این دو منبع و متعهدبودن به آن‌ها خواهد بود؛ نکته‌ای که قطعاً و یقیناً به شناخت مبادی قرآن و تصحیح تصورات نادرست - اگر وجود داشته باشد - منجر خواهد شد، و به این ترتیب آگاهی و مهارت افراد امت در طول قرن‌ها انباشته می‌شود تا آنجا که طرز تفکر جمعی امت، به تدریج به سوی اراده الهی که در کتاب و سنت جلوه‌گر شده است نزدیک می‌شود.

۱. معانی الاخبار، صدوق: ص ۲.

۲. الغیبة النعمانی: ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

۶- وقتی امت برای گردن نهادن به تکلیف الهی در پیروی از روش حدیثی محمدی اصرار بورزند ما از خداوند جل جلاله جز توفیق و تسدید الهی انتظار نخواهیم داشت؛ چراکه خودش سبحان و متعال- می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱ (و آنان که در راه ما تلاش کرده اند به یقین راه های خود را به آنان می نمایم؛ و به راستی خدا با نیکوکاران است).

﴿... وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾^۲ (... و هر کس از خدا پروا کند [خدا] راه برون رفتی برایش قرار می دهد. * و از جایی که حسابش را نمی کند به او روزی می رساند؛ و هر کس به خدا اعتماد کند او برایش بس است. خداوند به انجام رساننده امر خود است. به راستی خدا برای هر چیزی اندازه ای مقرر کرده است).

﴿... وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۳ (... و تقوای الهی پیشه کنید، و خداوند به شما می آموزاند؛ و خداوند به هر چیزی داناست).

از رسول خدا محمد ﷺ روایت شده است، فرمود: «خداوند متعال می فرماید: من مطابق گمان بنده ام نسبت به خودم هستم. من با او هستم وقتی او مرا یاد کند. اگر مرا در نفس و جان خود یاد کند من نیز او را در نفس خودم یاد می کنم؛ و اگر مرا در آشکارا یاد کند من نیز او را در آشکارایی که بهتر از آنان است یاد می کنم؛ و اگر او یک وجب به من نزدیک شود، من یک آرنج به او نزدیک می شود؛ و اگر او یک آرنج به من نزدیک شود من به اندازه گشودن هر دو دست به او نزدیک می شود؛ و اگر او پیاده به سویم بیاید من دوان دوان به سویش

۱. عنکبوت: ۶۹.

۲. طلاق: ۲ و ۳.

۳. بقره: ۲۸۲.

فصل پنجم

پژوهشی در روش «عرضه»

- مبحث اول: دسته‌بندی روایات عرضه.
- مبحث دوم: اثبات صحت صدور روایات عرضه.
- مبحث سوم: تحقیقی در دلالت روایات عرضه.

پژوهشی در روش «عرضه»

از جمله مهم‌ترین دلایل ثبوت ارزش ذاتی متون دینی، روایت متواتری هستند که به ضرورت و وجوب عرضه احادیث و روایات به قرآن کریم و سنت پیامبر - که از سوی ایشان و از سوی اوصیای ایشان (درود خدا بر ایشان) ثابت شده‌اند- دلالت دارند. اینکه صحت صدور احادیث شریف از طریق عرضه به قرآن کریم و سنت قطعی ثابت می‌شود ضرورتاً به این معناست که متون دینی از ارزش ذاتی و مزایای درونی برخوردارند که ارتباط یا جذب‌شدنشان را به سوی اصل یا همانندشان عهده‌دار شده‌اند. اگر این ارزش ذاتی در احادیث دینی وجود نداشت و فراهم نبود امکان نداشت نتیجه قطعی از عرضه آن‌ها به قرآن و سنت حاصل شود، و این معادله قطعاً به عنصر سوم نیاز داشت تا نقش رابط و سنجش میان قرآن کریم و سنت ثابت را با احادیث عرضه‌شده به قرآن کریم و سنت ثابت عهده‌دار شود.

از آنجا که قاعده عرضه به قرآن و سنت، رکن اساسی در روش نقد متن و شناخت صحت احادیث از طریق ارزش ذاتی آن‌هاست پس بر ما لازم است ابهامات مطرح‌شده درباره این موضوع را فهرست کنیم و به بیان علل و موجبات آن و کیفیت «عرضه» بپردازیم؛ و این کار را در چند مبحث انجام خواهیم داد.

مبحث اول: دسته‌بندی روایات عرضه

«روایت عرضه» الفاظ و مضامین متعددی دارند. برخی از آن‌ها فقط به ذکر عرضه به قرآن کریم بسنده کرده‌اند، و دسته‌ای دیگر سنت پیامبر خدا محمد ﷺ را نیز به آن افزوده‌اند، و گروه سوم، احادیث اهل بیت اوصیای پیامبر خدا محمد (درود خداوند بر ایشان) را نیز به آن‌ها افزوده‌اند.

گروه اول: روایات عرضه به قرآن کریم

- ۱- از اباعبدالله امام صادق علیه السلام نقل شده است، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بر هر حقیقی، و بر هر درستی، نوری است؛ پس آنچه موافق کتاب خدا باشد بگیرید و آنچه مخالف کتاب خدا باشد رها کنید.»^۱
- ۲- از جعفر، از پدرش علیه السلام نقل شده است، فرمود: «در کتاب علی علیه السلام خواندم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: همان طور که به پیشینیان من دروغ بستند در آینده به من نیز دروغ خواهند بست. پس هر حدیثی که از سوی من برای شما آمد که با کتاب خدا موافقت داشت آن حدیث من است و هر حدیثی که با کتاب خدا مخالفت داشت حدیث من نیست.»^۲
- ۳- از محمد بن مسلم روایت شده است، گفت: اباعبدالله امام صادق علیه السلام فرمود: «ای محمد، روایتی که از شخص نیکوکار یا گناهکار به تو می‌رسد و موافق قرآن بود آن را بگیر، و روایتی را که از شخص نیکوکار یا گناهکار به تو می‌رسد و مخالف قرآن بود آن را اخذ نکن.»^۳
- ۴- از ایوب بن راشد، از امام صادق علیه السلام روایت شده است، فرمود: «حدیثی که موافق قرآن نباشد زخرف [آمیخته با دروغ] است.»^۴
- ۵- هشام بن حکم و دیگران از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در منا خطبه ایراد کرد و فرمود: «ای مردم، آنچه از من به شما برسد که

۱. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۲. قرب الاسناد، شیخ ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری (قرن ۳ق)، تحقیق: مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، چاپ

اول، ۱۴۱۳ق، چاپخانه مهر، قم، ناشر: مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، قم: ص ۹۲؛ بحارالانوار: ج ۲ ص ۲۲۷.

۳. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۸؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۲۴۴.

۴. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

موافق کتاب خدا باشد پس آن را من گفته‌ام، و آنچه به شما برسد و مخالف کتاب خدا باشد من آن را نگفته‌ام.»^۱

۶- از جمیل بن دراج، از ابو عبد الله علیه السلام نقل شده است، فرمود: «توقف در شبهه بهتر از افتادن در چاه هلاکت است. به راستی بر هر حقی حقیقتی، و بر هر درستی، نوری است؛ پس آنچه موافق کتاب خدا باشد بگیرد و آنچه مخالف کتاب خدا باشد رهاش کنید.»^۲

۷- از جابر نقل شده است، گفت: خدمت ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام وارد شدیم و ما جماعتی بودیم که مناسکمان [اعمال حجامان] را به پایان رسانده بودیم. هنگام وداع با ایشان، به ایشان عرض کردیم: ای پسر رسول خدا، به ما توصیه‌ای بفرما. ایشان علیه السلام فرمود: «توانمندان شما باید به ضعیفاتان کمک کنند، و اغنیای شما باید به فقرایتان مهربانی کنند. هرکس باید برادر [دینی] اش را همچون خودش نصیحت کند. اسرار ما را حفظ کنید و پوشیده نگه دارید، و مردم را بر گُرده‌های ما سوار نکنید. به فرمان ما و آنچه از ما به‌سوی شما آمده است نگاه کنید؛ اگر آن را موافق قرآن دیدید آن را بگیرید و اگر آن را موافق قرآن ندیدید رهاش کنید؛ و اگر چیزی برای شما مُشْتَبِه شد در آن متوقف شوید و آن را به ما بازگردانید تا آن را برایتان همان‌طور که برایمان توضیح داده شده است. توضیح دهیم؛ و اگر شما همان‌طور که به شما توصیه کردیم باشید به سمت و سوی دیگری نمی‌روید. هرکس پیش از خروج قائم ما بمیرد شهید است، و هرکدام از شما که قائم ما را درک کند و با او کشته شود پاداش دو شهید را دارد و کسی که در رکاب وی دشمن ما را بکشد پاداش بیست شهید را خواهد داشت.»^۳

۱. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۲. وسائل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۱۹ شماره ۳۳۳۶۸.

۳. امالی شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (ت ۴۶۰)، تحقیق: بخش پژوهش‌های اسلامی مؤسسه بعثت، چاپ

۸- از جمله پاسخ‌هایی که ابوالحسن علی بن محمد عسکری علیه السلام در نامه خود به مردم اهواز -وقتی از ایشان علیهم السلام درباره جبر و تفویض پرسیده بودند- نوشت، آمده است: «... اگر کتاب خدا به تصدیق و حقیقت بودن خبری گواهی دهد ولی گروهی از امت آن را انکار کنند و با حدیثی از این احادیث باطل با او مخالفت کنند، آن‌ها با توجه به انکارشان و با توجه به اینکه با کتاب مخالفت نموده‌اند کافرانی گمراه شده‌اند.

صحیح‌ترین خبر چیزی است که حق بودنش از کتاب دانسته شود...»^۱

۹- از ثوبان روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آگاه باشید آسیاب اسلام همواره در گردش است.» گفت: پس چه کنیم ای رسول خدا؟ فرمود: «حدیث مرا به کتاب عرضه کنید؛ آنچه موافق کتاب باشد از من است و من گفته‌ام.»^۲

۱۰- از زر بن حبیش، از علی بن ابی‌طالب علیه السلام روایت شده است، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پس از من راویانی خواهند بود که از من حدیث روایت می‌کنند. حدیث آنان را به قرآن عرضه کنید؛ آنچه موافق قرآن باشد اخذ کنید، و آنچه موافق قرآن نباشد اخذ نکنید.»^۳

۱۱- از عبدالله بن عمر، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است، فرمود: «احادیثی از من رواج خواهد یافت. درباره حدیثی که از من به شما می‌رسد کتاب خدا را بخوانید و آن را ارزیابی کنید؛ پس آنچه موافق کتاب خدا باشد من گفته‌ام، و آنچه موافق کتاب خدا نباشد من نگفته‌ام.»^۴

این روایات و روایات دیگر، به ضرورت عرضه احادیث به کتاب خداوند متعال تصریح

اول، ۱۴۱۴ق، ناشر: چاپ و نشر و توزیع دارالفقاهه، قم: ص ۲۳۱ و ۲۳۲ ح ۴۱۰؛ بحارالانوار: ج ۲ ص ۲۳۵ و ۲۳۶.

۱. احتجاج: ج ۲ ص ۲۵۱ و ۲۵۲؛ بحارالانوار: ج ۲ ص ۲۲۵ و ۲۲۶؛ تفسیر البرهان: ج ۲ ص ۳۲۳.

۲. المعجم الكبير للطبرانی: ج ۲ ص ۹۷؛ مجمع الزوائد هیثمی: ج ۱ ص ۱۷۰.

۳. سنن الدارقطنی: ج ۴ ص ۱۳۳.

۴. المعجم الكبير للطبرانی: ج ۱۲ ص ۲۴۴؛ مجمع الزوائد هیثمی: ج ۱ ص ۱۷۰.

می‌کنند تا [حدیث] درست از نادرست بازشناخته شود. این تکلیفی است که از صاحب شرع و از صاحب سنت محمد مصطفی ﷺ صادر شده است؛ و آن حضرت ﷺ به مراقبت از سنت و امت و شیعه‌اش از گمراهی و انحراف سزاوارترین است، و هیچ‌کسی جز ایشان ﷺ حق ندارد پیشقدم شود و روش یا تکلیفی مخالف با روش صاحب و شبان شریعت وضع نماید، و به قول معروف: مردم مکه به راه‌های آن آگاه‌ترند؛ و اهل خانه نیز به آنچه در آن است آگاه‌ترند.

یک نکته باقی می‌ماند؛ اینکه آیا تأکید این روایات بر عرضه به قرآن بدون بیان عرضه به سنت، با روایاتی که به ضرورت عرضه حدیث به سنت ثابت تصریح می‌کنند مخالفت دارد؟

پاسخ: موافقت حدیث با سنت ثابت شده ضرورتاً به معنای وجود اصلی برایش در کتاب خداوند متعال است؛ زیرا در کتاب خدا جزئیات و بیان هرچیزی آمده است؛ چراکه حق تعالی می‌فرماید: ﴿... وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيِّبًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾^۱ (.... و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان‌کننده هرچیزی است، و هدایت و رحمت و بشارتی برای مسلمانان است).

ولی تمامی این‌ها را فقط صاحبان قرآن درک می‌کنند، همان طور که در سخن صادق علیهِ السلام آمده است:

از معلی بن خنیس نقل شده است، گفت: ابو عبدالله علیهِ السلام فرمود: «هرچیزی که دو نفر درباره‌اش دچار اختلاف می‌شوند اصلی در کتاب خدای عزوجل دارد، ولی عقل‌های مردان به آن دست پیدا نمی‌کند.»^۲

پس تفسیر و تأویل همه آیات کتاب فقط در سینه حجت‌ها و خلفای خداوند متعال در زمینش به ودیعه نهاده شده است؛ همان طور که اوصیای رسول (درود خداوند بر ایشان) با

۱. نحل: ۸۹.

۲. کافی: ج ۱ ص ۱۶۰.

روشن‌ترین و واضح‌ترین بیان توضیح داده‌اند:

از ابوبصیر نقل شده است، گفت: ابو جعفر علیه السلام دربارهٔ این آیه: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ (بلکه این‌ها آیات روشنی هستند در سینه کسانی که به آنان علم داده شده است) فرمود: «به خدا سوگند ای ابومحمد آنچه بین دو جلد مصحف گفته شده است.» عرض کردم: فدایتان شوم، آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: «انتظار دارند چه کسی غیر از ما باشد؟»^۱

از هارون بن حمزه، از ابو عبد الله علیه السلام نقل شده است، گفت: از ایشان شنیدم که می‌فرمود: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ (بلکه این‌ها آیات روشنی هستند در سینه کسانی که به آنان علم داده شده است). فرمود: «این‌ها فقط امامان علیهم السلام هستند.»^۲

وقتی هنگام عرضه حدیثی به قرآن کریم عقل‌ها به نتیجه‌ای نمی‌رسند و نتیجه و راه‌حل با عرضه به سنت ثابت حاصل می‌شود این به آن معنا نیست که این حدیث در واقع اصلی در قرآن کریم نداشته است؛ بلکه اصلی دارد ولی عقل مردان به آن نمی‌رسد. همچنین به آن معنا نیست که سنت، غیر از قرآن است؛ چرا که سنت، تفصیل و تفریع و بیان قرآن است، و چیزی در سنت نیست که اصلی در قرآن نداشته باشد؛ کسی که این اصل را بشناسد آن را تشخیص می‌دهد و کسی که آن را نشناسد متوجهش نمی‌شود. اهل بیت علیهم السلام برخلاف قرآن یا با چیزی که اصلی در قرآن نداشته باشد سخن نمی‌گویند؛ همان‌طور که خودشان از این نکته خبر داده و بر آن تأکید فرموده‌اند:

از هشام بن حکم نقل شده است که از امام صادق علیه السلام شنیده است که می‌فرمود: «هیچ حدیثی را از طرف ما نپذیرید مگر آنکه با قرآن و سنت موافق باشد یا در میان احادیث پیشین

۱. کافی: ج ۱ ص ۲۱۴.

۲. کافی: ج ۱ ص ۲۱۴.

ما شاهدی برایش بیابید؛ زیرا مغیره بن سعید (که لعنت خدا بر او باد) احادیثی را در کتاب‌های اصحاب پدرم وارد ساخته است که هرگز بر زبان پدرم جاری نشده‌اند. از خدا پروا کنید و هر سخنی را که با کلام پروردگار بزرگ و سنت رسول اکرم ﷺ موافقت ندارد از طرف ما نپذیرید. ما وقتی حدیث می‌گوییم، می‌گوییم خداوند بلندمرتبه و رسول خدا فرموده است.»^۱

از یونس بن عبدالرحمان، از ابوالحسن رضا رضی الله عنه روایت شده است، فرمود: «ابوالخطاب به پدرم اباعبدالله رضی الله عنه دروغ بسته است. خدا ابوالخطاب و یارانش را لعنت کند که این احادیث را تا امروز در کتاب‌های شیعیان پدرم اباعبدالله رضی الله عنه با فریب‌کاری جا می‌دهند. پس مخالف قرآن را از زبان ما نپذیرید؛ زیرا ما اگر حدیث نقل کنیم موافق قرآن و موافق سنت نقل می‌کنیم، و ما از خدا و رسولش نقل می‌کنیم، و نمی‌گوییم فلانی و فلانی گفته است تا به این ترتیب کلامان متناقض شود. به‌راستی کلام آخرین ما همچون کلام اولین ماست، و کلام اولین ما تصدیق‌کننده کلام آخرین ماست. پس هنگامی که کسی خلاف این را برای شما گفت آن را به خودش بازگردانید و بگویید تو به آنچه آورده‌ای آگاه‌تری. به‌همراه هر کلام ما حقیقتی است و بر آن نوری است؛ پس هرآنچه حقیقتی به‌همراه نداشته باشد و نوری بر آن نباشد از کلمات شیطان است.»^۲

به این ترتیب روشن می‌شود انتقال به عرضه به سنت، راه‌حلی ثانوی است برای تسهیل کار مؤمنان؛ زیرا سنت از تفصیلات و تفریعات بیشتر، و نیکویی کمتری [نسبت به قرآن] برخوردار است؛ وگرنه هیچ‌چیزی نیست که درباره‌اش اختلاف وجود داشته باشد مگر اینکه اصلی در قرآن کریم دارد. همچنین روشن می‌شود عرضه به سنت، همان عرضه به قرآن کریم است؛ چراکه سنت، بیان و توضیح و تفسیر قرآن کریم است؛ همان طور که حق تعالی

۱. رجال کشی: ج ۲ ص ۴۸۹.

۲. رجال کشی: ج ۲ ص ۴۹۰.

۵۷۶ مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - ارزش ذاتی متن دینی

فرموده است: ﴿... وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱ (... و ما ذکر را به‌سوی تو نازل کردیم به‌خاطر اینکه برای مردم آنچه را به‌سویشان نازل شده است بیان کنی و برای اینکه ببیندیشند).

و چه بسا مهم‌تر از آنچه گفته شد این نکته باشد که سنت نیز «وحی» است؛ همان‌طور که حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۲ (از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. * جز وحیی که وحی می‌شود نیست).

«عرضه» چه به قرآن انجام شود و چه به سنت در واقع - عرضه به وحی خداوند متعال است؛ یعنی عرضه به متن الهی ثابت است؛ و این همان مطلوب است.

گروه دوم: روایات عرضه به قرآن و سنت

۱- از ابن ابی‌یعفور نقل شده است که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ اختلاف احادیثی سؤال کرد که راویان برخی از آن‌ها مورد وثوق ما هستند در حالی که راویان برخی دیگر از نظر ما قابل اعتماد نیستند. ایشان علیه السلام فرمود: «وقتی به شما حدیثی رسید و برایش شاهی از کتاب خدا یا از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله یافتید که هیچ [و آن را بپذیرید]؛ در غیر این صورت کسی که آن را آورده است به آن سزاوارتر است.»^۳

۲- از ایوب بن حر نقل شده است، گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «هرچیزی به کتاب و سنت عرضه می‌شود، و هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد زخرف [آمیخته با دروغ] است.»^۴

۱. نحل: ۴۴.

۲. نجم: ۳ و ۴.

۳. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۴. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

- ۳- از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است، فرموده‌اند: «هیچ گفته‌ای را نمی‌توان به ما نسبت داد مگر آنچه با کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله موافق باشد.»^۱
- ۴- رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجة الوداع فرمود: «کسانی که به من دروغ می‌بندند بسیار شده‌اند، و پس از من بیشتر هم می‌شوند. هرکس عامدانه به من دروغ ببندد باید جایگاه خود را از آتش دریابد. وقتی حدیثی از من برایتان آمد آن را به کتاب خدا و سنتم عرضه کنید؛ هرآنچه با کتاب و سنتم موافقت داشت آن را بپذیرید، و آنچه با کتاب خدا و سنتم مخالفت داشت آن را نپذیرید.»^۲
- ۵- از ابوهریره نقل شده است، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «احادیث مختلفی از طرف من به شما عرضه خواهد شد. پس هرآنچه موافق کتاب خدا و سنتم بیاید از من است، و هرآنچه مخالف کتاب خدا و سنتم بیاید از من نیست.»^۳

گروه سوم: عرضه به احادیث امامان علیهم السلام

این‌ها دسته‌ای از احادیث هستند به عرضه احادیث به احادیث ثابت‌شده عترت پاک و طاهر تصریح می‌کنند تا درست از نادرست بازشناخته شود. تعدادی از این روایات تقدیم حضور می‌شود:

- ۱- حسن بن جهم، از عبد صالح [امام رضا علیه السلام] روایت کرده است که ایشان فرمود: «اگر دو حدیث مختلف برای شما آمد هر دو را به کتاب خدا و احادیث ما عرضه کنید؛ اگر شبیه آن‌ها بودند درست است، و اگر شبیه آن‌ها نبودند باطل است.»^۴

۱. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۹؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۲۴۴.

۲. احتجاج: ج ۲ ص ۲۴۵ و ۲۴۶.

۳. سنن دارقطنی: ج ۴ ص ۱۳۳؛ کفایة فی علم الروایة، خطیب بغدادی: ص ۴۷۰ و ۴۷۱؛ ذم الکلام و اهله، هروی: ج ۴ ص ۵۵ و ۵۶.

۴. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۹.

۲- از هشام بن حکم نقل شده که از ابو عبدالله علیه السلام شنیده است که فرمود: « حدیثی را از ما نپذیرید مگر اینکه با قرآن و سنت موافقت داشته باشد یا برایش شاهی از احادیث پیشین ما بیاید.»^۱

۳- از جابر نقل شده است، گفت: ابو جعفر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: « حدیث آل محمد صعب و مستصعب است؛ به طوری که جز ملک مقرب یا نبی مرسل یا بنده‌ای که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد به آن ایمان نمی‌آورد. هر حدیثی که از آل محمد برایتان آمد و دل‌هایتان نسبت به آن نرم شد و آن را شناختید آن را بپذیرید، و هر آنچه دل‌هایتان از آن بیزار شد و نپسندیدید آن را به خدا و فرستاده و عالم آل محمد بازگردانید. هلاکت‌شونده از شما کسی است که چیزی از احادیث ما به او گفته شود و آن را تحمل نکند و بگوید به خدا سوگند این‌گونه نیست، به خدا سوگند این‌طور نیست؛ و انکار همان کفر است.»^۲

۴- از اسحاق بن عمار، از جعفر، از پدرش علیه السلام نقل شده است، فرمود: « رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر آنچه در کتاب خدا بیابی عمل به آن لازم است و شما برای ترک‌گفتنش هیچ عذر و بهانه‌ای ندارید؛ و هر آنچه در کتاب خدا نیست ولی سنتی درباره‌اش هست شما هیچ عذر و بهانه‌ای برای ترک سنت من ندارید؛ و هر آنچه در آن سنتی از من نیست آنچه را اصحابم گفته‌اند بگیرید؛ چراکه مثل یاران من در میان شما همچون مثل ستارگان است که به هر کدام از آنان تمسک جوید هدایت می‌شوید، و هر کدام از سخنان یارانم را که بگیرید هدایت می‌یابید؛ و اختلاف اصحابم برای شما رحمت است.» گفته شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله اصحاب شما چه کسانی هستند؟ فرمود: « اهل بیت.»^۳

۱. رجال کشی: ج ۲ ص ۴۸۹.

۲. کافی: ج ۱ ص ۴۰۱.

۳. بصائر الدرجات: ص ۳۱.

۵- از ابن مسکان، از سدیر نقل شده است، گفت: به ابوجعفر علیه السلام عرض کردم: «من موالی شما را که با یکدیگر اختلاف داشتند و از یکدیگر بیزاری می‌جستند ترک گفتم.» فرمود: «تو را با این مسئله چه کار؟ مردم فقط به سه چیز تکلیف شده‌اند: شناخت امامان، تسلیم‌شدن به آنان در مسائلی که برایشان پیش می‌آید و بازگرداندن هرآنچه درباره‌اش اختلاف دارند به آنان.»^۱

۶- از ابوبکر بن محمد حضرمی، از حجاج خیبری نقل شده است، گفت: به ابوعبدالله علیه السلام عرض کردم: گاهی در موقعیتی هستیم که حدیث بزرگی از شما روایت می‌شود. پس برخی از ما به یکدیگر می‌گویند این گفته، سخن آنان است؛ ولی پذیرفتن این مسئله برای برخی از ما سخت است. ایشان علیه السلام فرمود: «گویا تو می‌خواهی امامی باشی که به تو یا به او اقتدا شود. کسی که به ما بازگرداند سالم می‌ماند.»^۲

۷- از محمد بن مسلم نقل شده است، گفت: از ابوجعفر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «نزد هیچ‌کدام از مردم حق یا درستی نیست، و هیچ‌کدام از مردم به درستی حکم نمی‌کند مگر آنچه از ما اهل بیت صادر شود؛ و وقتی کارها بر آن‌ها شاخه‌شاخه شود اشتباهات از آن‌ها، و درستی از علی علیه السلام است.»^۳

۸- حرّ عاملی در الوسائل گفته است: «محمد بن ادریس در پایان «السرائر» به نقل از «مسائل الرجال علی بن محمد امام هادی علیه السلام» نقل می‌کند که محمد بن علی بن عیسی به ایشان نامه نوشت و از ایشان پرسید در علمی که از پدران و اجداد شما علیهم السلام برای ما نقل می‌شود اختلافاتی ایجاد شده است؛ حال با وجود چنین اختلافاتی چگونه به آن‌ها عمل کنیم؟ آیا باید مسائل مورد اختلاف را فقط به شما ارجاع دهیم؟ امام علیه السلام

۱. کافی: ج ۱ ص ۳۹۰.

۲. مختصر بصائرالدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۹۴؛ بحارالانوار: ج ۲۵ ص ۳۶۵.

۳. کافی: ج ۱ ص ۳۹۹.

نوشت: «به آنچه دانستید سخن ماست عمل کنید، و آنچه را ندانستید به ما بازگردانید.»^۱

برخی از این احادیث، به «عرضه» به اخبار و روایات اهل بیت - اوصیای رسول خدا محمد (درود خداوند بر ایشان) - صراحت دارند، و برخی از آن‌ها به بازگرداندن احادیث ناشناخته به اهل بیت علیهم‌السلام تصریح می‌کنند؛ و بازگرداندن به ایشان به معنای بازگشت به خود آنان علیهم‌السلام برای شناخت درست از نادرست، یا بازگرداندن و عرضه به روایات قطعی و ثابت‌شده ایشان علیهم‌السلام است، در صورتی که در دسترس نباشند یا در غیبت باشند و نتوان با آنان علیهم‌السلام ارتباط برقرار کرد.

همان طور که میان روایاتی که به ذکر عرضه به قرآن کریم اختصاص دارند با روایاتی که عرضه به سنت را نیز می‌افزایند تعارض وجود ندارد. چراکه سنت نیز وحی الهی و متن قطعی است، و بیان و توضیح و تفریح و تفسیر قرآن کریم است. به همین ترتیب هیچ تعارضی میان روایات مخصوص به ذکر عرضه به قرآن و سنت با روایاتی که عرضه به احادیث اهل بیت علیهم‌السلام را نیز می‌افزایند وجود ندارد؛ زیرا احادیث اهل بیت علیهم‌السلام نیز چیزی جز احادیث و سنت رسول خدا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیستند؛ به طوری که بزرگی از بزرگی به ارث برده است، و خود اهل بیت علیهم‌السلام نیز به این نکته تصریح کرده‌اند:

از هشام بن سالم و حماد بن عثمان و دیگران نقل شده است، گفته‌اند: شنیدیم ابو عبدالله علیه‌السلام می‌فرمود: «حدیث من حدیث پدرم است، و حدیث پدرم حدیث جدم است، و حدیث جدم حدیث حسین است، و حدیث حسین حدیث حسن است، و حدیث حسن حدیث امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، و حدیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همان کلام خداوند عزوجل است.»^۲

۱. وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۱۹ و ۱۲۰.

۲. کافی: ج ۱ ص ۵۳.

از جابر نقل شده است، گفت: به ابوجعفر علیه السلام عرض کردم: وقتی حدیثی برایم بیان می‌فرماید آن را با سند برایم بیان بفرما. ایشان فرمود: «پدرم، از جدم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل، از خداوند تبارک و تعالی به من حدیث گفت؛ و هرآنچه به تو می‌گویم با این سند است.»^۱

از کتاب حفص بن بختری نقل شده است: به ابوعبدالله علیه السلام عرض کردم حدیثی از شما می‌شنویم و نمی‌دانیم از شما شنیده شده است یا از پدرتان. فرمود: «هرآنچه از من شنیدی آن را از پدرم روایت کن، و هرآنچه را از من شنیدی آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کن.»^۲

از کتاب حسن بن محبوب، با سندش نقل شده است، گفت: به ابوعبدالله علیه السلام عرض کردم حدیثی می‌شنوم و نمی‌دانم از شما شنیده‌ام یا از پدرتان؟ فرمود: «آنچه را از من شنیدی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کن.»^۳

یونس بن قتیبه گوید: مردی از امام صادق علیه السلام مسئله‌ای پرسید و حضرت پاسخش را داد. مرد عرض کرد به من خبر بده اگر چنین و چنان باشد جوابش چیست؟ فرمود: «خاموش باش! هر پاسخی که به تو دادم از رسول خدا صلی الله علیه و آله است. ما از خود رأی و نظری نداریم.»^۴

از سیف بن عمیره، از ابوالمغزاء، از سماعه، از موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده است، گفت به امام عرض کردم: آیا همه چیز در کتاب خدا و سنت نبی اش صلی الله علیه و آله هست، یا شما از خودتان

۱. امالی، شیخ ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان عکبری، ملقب به شیخ مفید (ت ۴۱۳ ق)، تحقیق: حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم مقدسه، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۳ م: ص ۴۲؛ وسائل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۹۷؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۱۷۸.

۲. وسائل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۰۴.

۳. بحار الانوار: ج ۲ ص ۱۶۱.

۴. کافی: ج ۱ ص ۵۸.

می‌گویید؟ فرمود: «همه‌چیز در کتاب خدا و سنت نبی‌اش هست.»^۱

از امام صادق علیه السلام نقل شده است، فرمود: «ما اگر با رأی و خواسته خودمان به مردم فتوا می‌دادیم از هلاک‌شدگان می‌بودیم، ولی این‌ها آثاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصل علمی است که ما از پدرانمان به ارث می‌بریم و می‌اندوزیم؛ همان طور که مردم طلا و نقره خود را می‌اندوزند.»^۲

از عبدالله بن سنان، از ابو‌جارود نقل شده است، گفت: ابو‌جعفر علیه السلام فرمود: «اگر چیزی به شما گفتم از [جای آن در] کتاب خدا از من بپرسید.» سپس در یکی از سخنانش فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله از قیل‌و‌قال و فساد مال و درخواست‌های بسیار نهی فرموده است.» به ایشان عرض شد: ای پسر رسول خدا، این در کجای کتاب خداست؟ فرمود: «خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ﴾ (در بسیاری از رازگویی‌های ایشان خیری نیست؛ مگر کسی که به صدقه یا کار پسندیده یا سازشی میان مردم فرمان دهد) و ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾ (و اموال خود را که خداوند آن را وسیله قوام شما قرار داده است به سفیهان ندهید) و نیز می‌فرماید: ﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْوُكُمْ﴾ (از چیزهایی نپرسید که اگر برایتان آشکار شود اندوهناکتان می‌کند).»^۳

تمامی این احادیث و احادیث بسیار دیگری که به‌جهت مراعات اختصار در اینجا نیاوردیم - به صراحت و روشنی دلالت می‌کنند به اینکه احادیث عترت طاهر فقط از سنت پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله سرچشمه گرفته و از آن منشعب شده‌اند؛ در نتیجه عرضه به احادیث اهل بیت علیهم السلام دقیقاً همان عرضه به سنت محمد صلی الله علیه و آله و دقیقاً همان عرضه به قرآن کریم است؛ و احادیث

۱. کافی: ج ۱ ص ۶۲.

۲. بصائر الدرجات: ص ۳۱۹ و ۳۲۰؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۱۷۲.

۳. کافی: ج ۱ ص ۶۰.

اوصیای مصطفی (درود خداوند بر ایشان) یا میراثی از رسول خدا ﷺ به صورت بزرگی از بزرگی دیگر بوده، یا بیان و توضیح و تفسیر سنت پیامبر خدا محمد ﷺ بوده است، و هر دوی این‌ها یکسان هستند.

مبحث دوم: اثبات صحت صدور روایات عرضه

روایات بازگرداندن و عرضه به کتاب خداوند متعال و سنت پیامبر و احادیث اهل بیت (درود خداوند بر ایشان) ثابت شده و متواتر معنوی هستند، و از سوی هر دو گروه شیعه و سنی برای نقل آن‌ها اجماع وجود دارد؛ به خصوص فصل مشترک میان هر دو گروه یعنی «محکم کتاب و سنت ثابت»؛ و تلاش برای انکار و تضعیف و کاستن از شأن آن‌ها تلاش‌هایی بوده است که از فقدان انصاف و واقع‌گرایی رنج می‌برده‌اند، و چه بسا تلاش‌هایی عامدانه و با طرح و نقشه قبلی بوده‌اند؛ چراکه تکیه روش عرضه به کتاب و سنت و اعتماد به نقد متون احادیث، در نهایت به ریشه‌کن کردن کامل روش سندی می‌انجامد، و آن را بر فرجامی می‌رساند که گویی اصلاً وجود نداشته است. تکیه به روش عرضه به کتاب و سنت و جهت‌گیری جامعه مسلمانان به سمت و سوی فرهنگ نقد متون، قطعاً فرهنگی بسیار قدرتمند و استوار مبتنی بر آگاهی و فهم و درایت مفاهیم و معانی قرآن و سنت نتیجه خواهد داد که به تدریج راه را در برابر هر بیگانه و جاعل و فریب‌کار در شریعت می‌بندد، چه در سطح اعتقادی و چه در سطح فقهی و اخلاقی. در نتیجه امت در طول تنها چند دهه با استفاده از قرآن و سنت به بی‌نیازی کامل برای شناخت احادیث صحیح و ضعیف خواهد رسید؛ و این یعنی قطعاً کهنه و فرسوده شدن کالای ناچیز بندگان روش سندی و رجال، و روشن شدن بی‌فایده بودن این روش، و روشن شدن این نکته که این روش فقط برای پنهان و محو کردن روش الهی برای بررسی متون دینی وضع شده بوده است.

برای اینکه امت با علم رجالی که هیچ سود و بهره‌ای به دنبال ندارد و تشنگی هیچ

تشنه‌لی را سیراب نمی‌کند همچنان مسحور و فریب‌خورده باقی بماند، و به‌جهت اینکه هر فرقه همچنان راویان خودش و کسانی را که با مبادی‌شان هماهنگی دارند تعدیل و توثیق کنند، و راویان دشمنان خود و کسانی را که به نقل آنچه با نظر خودشان هماهنگی ندارند رد و تضعیف کنند، به‌دلیل چنین مصالح قومی-قبیله‌ای تنگ‌نظرانه، قرآن و سنت قطعی و ثابت‌شده، از قیمومیت و سرپرستی دین خداوند متعال در اعتقادات و فقه و اخلاق به کنار نهاده، و با چیز دیگری جایگزین شد که هیچ ارتباطی با دین خداوند ندارد؛ در نتیجه روش «پذیرفتن موافق با قرآن و نپذیرفتن مخالف با قرآن» به روش «پذیرفتن موافق مذهب و هوای نفس، و نپذیرفتن مخالف با مذهب و هوای نفس» جایگزین شد.

روایات «عرضه و بازگرداندن» از نظر شیعه به‌معنای عامّ عرضه و بازگرداندن- متواتر و قطعی‌الصدر و قطعی‌الدلاله هستند؛ اما عموم یا غالب فرقه اهل سنت، روایات عرضه به قرآن و سنت را پنهان کردند و آنچه را که در تصنیفات و کتاب‌ها و میراث حدیثی‌شان آشکار و روایت شده، تضعیف و تحقیر کرده‌اند؛ ولی آنان چه بخواهند و چه نخواهند به مدلولات احادیث عرضه به قرآن و سنت باید ملتزم و پایبند باشند؛ زیرا پذیرفتن اعتماد به احادیث مخالف قرآن و سنت، و رد احادیث موافق با قرآن و سنت تفکری است که امکان ندارد هیچ مسلمانی قائل به آن باشد. به همین دلیل می‌بینیم به نظر مشهورترین علمای آنان و حتی اجماع دارند بر اینکه احادیث مخالف محکم قرآن و سنت رد می‌شود، حتی اگر سلسله‌سندشان جزو مشهورترین و مورد اعتمادترین و عادل‌ترین راویان بوده باشد؛ همچنین به صحیح‌بودن معنای احادیثی که با قرآن و سنت موافقت دارند اجماع داشته‌اند، حتی اگر راویانشان به دروغ‌پردازی و جعل شهره بوده باشند.

در نتیجه آنان به مضمون کلی احادیث عرضه به قرآن و سنت قائل هستند، هرچند خود احادیث روایت‌شده در این زمینه را انکار کنند؛ و حتی انکار احادیث عرضه و بازگرداندن توسط آنان، جنایت بزرگی در حق قرآن و میراث رسول خدا محمد ﷺ محسوب می‌شود. چه اشکالی در حدیثی وجود دارد که به عرضه و بازگرداندن احادیث مشتبّه به قرآن و سنت ثابت از

مصطفی ﷺ دستور می‌دهد؟! در حالی که خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿... وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾^۱ (... و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان‌کننده هر چیزی است، و هدایت و رحمت و بشارتی برای مسلمانان است) و فرستاده خدا محمد ﷺ فرموده است: من در میان شما دو شیء گران‌بها به جای گذاشته‌ام، کتاب خدا و عترتم ... تا زمانی که به این دو چنگ بزنید هرگز گمراه نمی‌شوید. چه بیان و چه عصمت و چه هدایتی هست که انتظار می‌رود از غیر از کتاب خدا و سنت رسول اکرم ﷺ گرفته شود؟!

اما تلاش برای جداکردن «عرضه به قرآن» با «مخالفت با قرآن» به این معنا که وجوب مُبادرت به عرضه احادیث به قرآن، نه کاری واجب است و نه شرعی، ولی رد و نپذیرفتن احادیث مخالف با قرآن واجب و بدیهی است. چنین تلاش‌هایی در برابر اهمیت و استواری روشی که عرضه از آن برخوردار است واقعاً شرم‌آور هستند. آیا موافقت و مخالفت از راهی جز عرضه و بازگرداندن دانسته می‌شود؟!

به هر حال، پس از اقرار به وجوب رد حدیث مخالف با محکم کتاب خداوند متعال دیگر هیچ ارزشی برای سخن شافعی و دیگرانی که روش عرضه به کتاب خداوند متعال را رد می‌کنند باقی نمی‌ماند، و فرقی نمی‌کند روایات عرضه، از نظر سندی صحیح بوده باشند یا خیر؛ زیرا این معنا، ثابت و صحیح است، و جز دشمن ستیزه‌جو آن را انکار نمی‌کند. قرآن از ابتدا تا انتهایش به امتثال اوامر و نواهی موجود در کتاب خدا دستور می‌دهد؛ و سنت نیز در تأکید بر پیروی از آیات خداوند متعال در قرآن کریم به‌عنوان نخستین منبع و اساس تشریح، و به اعتبار اینکه محکم آن، قطعی‌الصدور و قطعی‌الدلاله است. بسیار مبالغه کرده است، و اینکه مخالف با قطعی‌الدلاله و قطعی‌الصدور قطعاً و یقیناً جزو دین خدا نیست؛ چراکه دین

خدا هرگز ضدونقیض نبوده است و دچار تعارض نمی‌شود؛ بلکه تعارض و تناقض دلیلی برای ویژگی قوانین و دستورات وضعی زمینی است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۱ (آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند).

به‌علاوه احادیث عرضه و آنچه در مضمون آن‌هاست - در منابع اهل سنت، بسیار و مستفیض هستند؛ به‌طوری که روح انسان در برابرشان آرام می‌گیرد و دل به آنان اطمینان می‌یابد و حتی می‌توان قائل به تواتر آن‌ها شد؛ به‌خصوص وقتی به روایات منابع شیعه پیوست شوند و نیز وقتی موافقت آن‌ها با قرآن و انسجامشان با روح و منبع شریعت یعنی ثقلین - که پیامبر خدا محمد ﷺ به تمسک جستن به آن وصیت کرده، و نجات و هدایت را تا روز قیامت با آن تضمین کرده است - در نظر گرفته شود.

احادیث عرضه با طرق متعددی آمده‌اند؛ به‌طوری که رد کردن مجموع آن‌ها به‌طور کلی، صحیح نیست؛ از علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ثوبان، ابوهریره، عبدالله بن عمر، عایشه، و دیگران:

۱- از ثوبان روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «آگاه باشید آسیاب اسلام همواره در گردش است.» گفت: پس چه کنیم ای رسول خدا؟ فرمود: «حدیث مرا به کتاب عرضه کنید؛ آنچه موافق کتاب باشد از من است و من گفته‌ام.»^۲

۲- از زر بن حبیش، از علی بن ابی‌طالب علیه السلام روایت شده است، فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: «پس از من راویانی خواهند بود که از من حدیث روایت می‌کنند. حدیث آنان را به قرآن عرضه کنید؛ آنچه موافق قرآن باشد اخذ کنید، و آنچه موافق قرآن نباشد اخذ نکنید.»^۳

۱. نساء: ۸۲.

۲. المعجم الكبير للطبرانی: ج ۲ ص ۹۷؛ مجمع الزوائد هيثمي: ج ۱ ص ۱۷۰.

۳. سنن الدارقطني: ج ۴ ص ۱۳۳.

- ۳- از عبدالله بن عمر، از پیامبر ﷺ روایت شده است، فرمود: «احادیثی از من رواج خواهد یافت. برای حدیثی که از من به شما می‌رسد کتاب خدا را بخوانید و آن را ارزیابی کنید؛ پس آنچه موافق کتاب خدا باشد من گفته‌ام، و آنچه موافق کتاب خدا نباشد من نگفته‌ام.»^۱
- ۴- از ابوهریره نقل شده است، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «احادیث مختلفی از من به شما خواهد رسید؛ پس آنچه موافق کتاب خدا و سنت من به شما برسد از من است، و آنچه مخالف کتاب خدا و سنت من به شما برسد از من نیست.»^۲
- ۵- از ابوهریره نقل شده است که پیامبر ﷺ فرمود: «اگر از من حدیثی نقل شد که موافق با حق بود آن را بگیرید، چه آن را گفته باشم و چه نگفته باشم.»^۳
- ۶- از ابوحمید و از ابواسید نقل شده است که پیامبر ﷺ فرمود: «هنگامی که حدیثی منسوب به من را شنیدید و دل‌هایتان آن را شناخت و پوست و مویتان برایش نرم شد و با آن احساس نزدیکی و قرابت نمودید من سزاوارترین شما به آن هستم، و هنگامی که حدیثی از من شنیدید که دل‌هایتان آن را انکار کرد و پوست و مویتان از آن متنفر شد و از آن احساس دوری نمودید من دورترین شما از آن هستم.»^۴
- ۷- از ابوهریره نقل شده است، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «وقتی حدیثی از من شنیدید که آن را می‌شناختید و انکارش نمی‌کردید، چه من آن را گفته باشم و چه نگفته باشم، آن را تصدیق کنید. چیزی که من می‌گویم شناخته می‌شود و انکار نمی‌شود؛ و اگر

۱. المعجم الكبير للطبرانی: ج ۱۲ ص ۲۴۴؛ مجمع الزوائد هیثمی: ج ۱ ص ۱۷۰.

۲. سنن الدارقطنی: ج ۴ ص ۱۳۳؛ الکفایة فی علم الروایة، خطیب بغدادی: ص ۴۷۰ و ۴۷۱؛ ذم الکلام و اهله، هروی: ج ۴ ص ۵۵ و ۵۶.

۳. تصحیح و تخریج آن تقدیم گردید.

۴. مسند احمد: ج ۳ ص ۴۹۷ و ج ۵ ص ۴۲۵؛ و تصحیح و تخریج آن گفته شد.

حدیثی به شما رسید که انکارش می‌کردید و آن را نمی‌شناختید آن را تکذیب کنید؛ زیرا من چیزی نمی‌گویم که انکار شود و شناخته نشود.»^۱

۸- از زهری، از محمد بن جبیر بن مطعم، از پدرش نقل شده است، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر حدیثی از من به شما رسید که آن را می‌شناسید آن را بگیرید، و اگر حدیثی از من به شما رسید که آن را نمی‌شناسید آن را نگیرید؛ زیرا من منکر نمی‌گویم، و اهل آن نیز نیستم.»^۲

۹- احمد بن حنبل در مسند خود با سندش از ابوهریره آورده است، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «هیچ کدام از شما را نبینم که حدیثی از من به او برسد و او بر پشتی خود تکیه بدهد و بگوید: برای آن [آیه‌ای از] قرآن برایم بخوانید. هر [سخن] خیری از من به شما برسد - چه من آن را گفته باشم و چه نگفته باشم - من آن را گفته‌ام، و هر [سخن] شری از من به شما برسد؛ [بدانید] من هیچ شری نمی‌گویم.»^۳

۱۰- از عایشه نقل شده است، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «چیزی را به من نسبت ندهید؛ من فقط چیزی را حلال می‌کنم که خداوند در کتابش حلال کرده، و فقط چیزی را حرام می‌کنم که خداوند در کتابش حرام کرده است.»^۴

در این حدیث، پیامبر ﷺ بر دنبال‌روی سنت از قرآن، و مسلط بودن قرآن بر سنت تأکید می‌فرماید؛ زیرا تأکید می‌فرماید چیزی جز آنچه خداوند در کتابش حلال کرده است حلال نیست، و چیزی جز آنچه خداوند در کتابش حرام کرده است حرام نیست؛ قطعاً منظور ایشان در اینجا از موافقت حلال یا حرام بودن، تطابق متن به صورت تحت‌اللفظی نیست؛ زیرا اگر این چنین بود دیگر سنت هیچ فایده قابل‌ذکری نداشت.

۱. القول المسدد فی مسند احمد، ابن حجر عسقلانی: ص ۱۴۰؛ و تصحیح و تخریج آن گفته شد.

۲. الکفایة فی علم الروایة خطیب بغدادی: ص ۴۷۰؛ الکامل، ابن عدی: ج ۳ ص ۳۲۰.

۳. مسند احمد: ج ۲ ص ۳۶۷ و ص ۴۸۳؛ و تصحیح و تخریج آن گفته شد.

۴. معجم الاوسط، طبرانی: ج ۶ ص ۴۲ و ۴۳؛ و تصحیح و تخریج آن گفته شد.

۱۱- از سلمان محمدی نقل شده است، گفت: از رسول خدا ﷺ درباره چربی و پنیر و مو پرسیده شد. ایشان فرمود: «حلال چیزی است که خداوند در کتابش حلال کرده، و حرام چیزی است که خداوند در کتابش حرام کرده است؛ و آنچه درباره اش سکوت کرده جزو چیزهایی است که بخشیده شده است.»^۱

این حدیث برای تأکید بیشتر بر این نکته آمده است که قرآن کریم تمام حلال‌ها و حرام‌ها را در خود دارد؛ و این دلیلی است برای اینکه هر حدیثی درباره حلال و حرام باید موافق با قرآن کریم باشد، حتی اگر این موافقت از بُعد روح حدیث و مبدأ باشد؛ یا از این نظر باشد که اصل یا شاهی در کتاب خداوند متعال داشته باشد.

۱۲- از ابودرداء، از رسول خدا ﷺ نقل شده است، فرمود: «آنچه خداوند در کتابش حلال کرده حلال است، و آنچه خداوند حرام کرده حرام است؛ و آنچه درباره اش سکوت کرده بخشیده شده است. پس عافیت آن را از خدا بپذیرید؛ زیرا خداوند هیچ چیزی را فراموش نمی‌کند.» سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾ (پروردگار تو فراموش کار نیست).^۲

این احادیث پشت سر یکدیگر آورده شده‌اند تا به آن روشی که صاحب شریعت محمد مصطفی ﷺ بنیان نهاده است تأکید کنند؛ یعنی به روش عرضه به قرآن و سنت برای شناسایی احادیث درست از نادرست. این احادیث می‌آیند تا تأکید کنند حلال و حرام چیزی است که خداوند ذکر کرده و در کتاب خود به ودیعه نهاده است؛ اما آنچه درباره اش سکوت کرده و در قرآن ذکر نشده است، یا بخشیده شده است، یا از سنت‌های مستحبی است که مکلف برای ترک کردنشان عقوبت نمی‌شود. طبق دلالت

۱. سنن ترمذی: ج ۳ ص ۱۳۴ شماره ۱۷۸۰؛ و تخریج و توثیق آن گفته شد.

۲. بحر الزخار، بزاز: ج ۱۰ ص ۲۶ و ۲۷ شماره ۴۰۸۷؛ و تخریج و تصحیح این حدیث تقدیم شد...

این حدیث و احادیث مشابه آن- روشن می‌شود هر حدیثی که حلالی را حلال، یا حرامی را حرام کند اگر با کتاب خداوند متعال موافقت نداشته باشد رد می‌شود.

۱۳- از ابوهریره نقل شده است، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «سنت دو نوع است: سنتی در فریضه (واجب)، و سنتی در غیرواجب. سنتی که درباره واجب است اصلش در کتاب خدا هست و عمل به آن هدایت، و ترکش گمراهی است؛ سنتی که اصلی در کتاب خدا ندارد عمل به آن فضیلت است، و ترکش خطا نیست.»^۱

این حدیث نیز به واقعیتی تأیید می‌کند که احادیث عرضه به آن تأکیده کرده‌اند. این حدیث تصریح می‌کند هر حدیثی که سنت یا شریعت واجبی می‌آورد باید اصلی در کتاب خداوند متعال داشته باشد؛ و این یعنی هر حدیثی که حلالی را حلال، و حرامی را حرام می‌کند، اگر اصلی در کتاب خداوند متعال نداشته باشد قابل قبول نیست؛ که این دقیقاً همان مدلول احادیث عرضه است.

۱۴- ترمذی در سنن خود با سندش از علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) از رسول خدا ﷺ آورده است، فرمود: «آگاه باشید به زودی فتنه‌ای خواهد بود.» عرض کردم: «ای رسول خدا، راه خروج از آن چیست؟» فرمود: «کتاب خدا که خبر پیش از شما در آن هست، و خبر پس از شما در آن هست، و حکم مسائل بین شما در آن هست، و این سخن نهایی است و گزافه نیست. هرکسی از سر تکبر آن را ترک کند خداوند او را نابودش می‌کند، و کسی که هدایت را در غیر آن بجوید خداوند او را گمراه می‌کند. آن [کتاب خدا] همان ریسمان محکم خداست، همان ذکر حکیم است، و همان راه مستقیم است. همانی است که هواهای نفسانی به واسطه‌اش منحرف نمی‌شوند، و زبان‌ها با آن در شبهه نمی‌افتند، و علما و دانشمندان از آن سیری ندارند، و از بسیاری پاسخ‌ها ملول نمی‌شود، و عجایبش تمامی ندارد. همانی است که چون جنیان آن را شنیدند از آن

دست برنداشتند، تا آنجا که گفتند: ﴿إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ﴾ (ما قرآنی شگفت‌انگیز را شنیدیم که به رشد هدایت می‌کند و به آن ایمان آوردیم). هرکس مطابق آن سخن بگوید راست گفته است، و هرکس مطابق آن عمل کند پاداش می‌گیرد، و کسی که مطابق آن حکم کند به عدالت رفتار کرده است، و کسی که به‌سوی آن فراخواند به‌سوی راه مستقیم هدایت شده است.^۱

این حدیث به علوم و حقایقی اشاره دارد که در کتاب خدا هست، و به نقش آن در هدایت امت و عصمت و استواری آن بر راه مستقیم، و تسدید آن برای پایان دادن به دشمنی‌ها و اختلافات و هدایت به حق اشاره می‌کند. احادیث با این معانی و ویژگی‌ها - که برای کتاب خداوند متعال ثابت می‌شوند - به معنای احادیث عرضه و تأییدات آن‌ها دلالت می‌کند؛ اینکه قرآن کریم به‌گونه‌ای بر شریعت مسلط است که امکان ندارد حلال یا حرامی باشد که اصل یا شاهی در کتاب خداوند متعال نداشته باشد؛ و به باور بنده این معنایی است که از هرگونه تأیید و استدلال بی‌نیاز است؛ زیرا خود قرآن به گسترده‌تر و وسیع‌تر از این‌ها تصریح می‌کند؛ یعنی هیمنه و تسلط قرآن بر تمامی کتاب‌های آسمانی پیش از خود، مثل تورات و انجیل. خداوند (جل جلاله) می‌فرماید: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ...﴾^۲ (و ما این کتاب را به‌حق به‌سوی تو فروفرستادیم، در حالی که تصدیق‌کننده کتاب‌های پیشین، و مسلط و حاکم بر آن‌هاست).

۱- از عبدالله بن مسعود نقل شده است، گفت: «این قرآن شفیعی است که شفاعتش پذیرفته می‌شود. کسی را که از آن پیروی کند به‌سوی بهشت هدایت می‌کند، و کسی

۱. سنن ترمذی: ج ۴ ص ۲۴۵ و ۲۴۶ شماره ۳۰۷۰.

۲. مائده: ۴۸.

که آن را رها کند یا از آن روی‌گردان شود (یا تعبیری مثل این) از پشت در آتش انداخته می‌شود.»^۱

شکی نیست که از جمله مصداق‌های پیروی از قرآن، مرجعیت و تحکُّم قرآن بر شریعت و داوری بر سنت روایت‌شده با آن است؛ به‌گونه‌ای که فقط احادیثی برگرفته شود که با قرآن موافقت داشته باشند؛ البته با توجه به ارشاداتی که احادیث عرضه ارائه می‌کنند.

۱۶- از ابویوب انصاری نقل شده است، گفت: رسول خدا ﷺ هراسان به‌سوی ما آمد و فرمود: «تا وقتی در میان شما هستم از من اطاعت کنید؛ و بر شما باد به کتاب خدا؛ حلالش را حلال، و حرامش را حرام کنید.»^۲

۱۷- در مسند احمد با سندش از عبدالله بن عمرو نقل شده است، گفت: رسول خدا ﷺ روزی در حالی که گویی وداع می‌کرد. نزد ما آمد و فرمود: «... تا وقتی در میان شما هستم بشنوید و اطاعت کنید؛ اما وقتی بُرده شدم بر شما باد به کتاب خدا؛ حلالش را حلال، و حرامش را حرام کنید.»^۳

این حدیث از نظر دلالت بر تأکید بر ضرورت تمسک‌جستن به قرآن کریم و پیروی از آن و حلال کردن حلالش و حرام کردن حرامش با احادیث پیشین انسجام دارد؛ و شکی نیست که برگرفتن احادیث مخالف با محکم قرآن، حلال کردن چیزی است که قرآن حرام کرده، یا حرام کردن چیزی است که قرآن حلال کرده است؛ و این همان کاری است که احادیثی که ما در اینجا درصدد فهرستشان هستیم از آن نهی می‌کنند. و با قدری تأمل، تندى و شدت این نهی را ملاحظه می‌کنیم. این نکته لازم می‌گرداند

۱. مجمع الزوائد، ابن حجر هیثمی: ج ۱ ص ۱۷۱؛ المصنف، ابن ابی‌شبهه کوفی: ج ۷ ص ۱۷۲؛ معجم الکبیر، طبرانی: ج ۹ ص ۱۳۲.

۲. مجمع الزوائد: ج ۱ ص ۱۷۰ و درباره‌اش گفته است: «طبرانی در الکبیر آن را روایت کرده است، و رجالش ثقہ هستند.» معجم الکبیر، طبرانی: ج ۱۸ ص ۳۸.

۳. مسند احمد: ج ۲ ص ۱۷۲؛ مجمع الزوائد: ج ۱ ص ۱۶۹.

احادیث را به قرآن عرضه کنیم تا از حلال کردن آنچه خداوند حرام کرده، یا حرام کردن آنچه خداوند متعال حلال کرده است اجتناب کنیم؛ چراکه هیچ راهی برای این کار به جز عرضه به قرآن کریم وجود ندارد.

۱۸- طبرانی در معجم الکبیر با سند خود از معقل بن یسار آورده است، گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «به قرآن عمل کنید، و حلالش را حلال و حرامش را حرام کنید، و به آن اقتدا کنید و به هیچ چیزی از آن کفر نورزید؛ و آنچه را برای شما متشابه می‌شود به خداوند و صاحبان امر پس از من بازگردانید تا به شما خبر بدهند؛ و به تورات و انجیل و زبور و آنچه از سوی پروردگار انبیا به آنان داده شده است ایمان بیاورید؛ و قرآن و بیانی که در آن است برایتان کافی است؛ که قرآن، شفیع است که شفاعتش پذیرفته می‌شود، و شکایت‌کننده‌ای است که تصدیق می‌شود، و تا روز قیامت برای هر آیه‌ای از آن نوری است. اما به من از "ذکر"، سوره بقره داده شد، و از الواح موسی، طه و طور به من داده شد، و از گنج زیر عرش، فاتحه‌الکتاب، و خواتیم سوره بقره [آیات پایانی آن] از گنج زیر عرش داده شد، و [سوره‌های] مفصل به‌عنوان نافله به من داده شده‌اند.»^۱

۱۹- طبرانی در معجم الصغیر با سندش از انس بن مالک، از پیامبر ﷺ آورده است، فرمود: «کسی که ساعت‌های شب و روز را با خواندن قرآن زنده نگه دارد و حلالش را حلال، و حرامش را حرام کند، خداوند گوشت و خونش را بر آتش حرام می‌کند، و او را مصاحب و همراه سفیران کریم نیکوکار قرار می‌دهد؛ تا آنجا که در روز قیامت قرآن، حجت و دلیل اوست.»^۲

۱. مجمع الزوائد، ابن حجر هیثمی: ج ۱ ص ۱۶۹ و ۱۷۰؛ معجم الکبیر: ج ۲۰ ص ۲۲۵ و ۲۲۶.
۲. معجم الصغیر، ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی (۳۶۰ ق) ناشر: دارالکتب العلمیه، بیروت - لبنان: ج ۲ ص ۱۲۵ و ۱۲۶؛ ابن حجر، هیثمی: ج ۱ ص ۱۷۰.

درباره این دو حدیث نیز همان چیزی گفته می‌شود که درباره احادیث پیشین در خصوص حلال شمردن آنچه قرآن حلال کرده و حرام شمردن آنچه قرآن حرام کرده است گفته شد. پس گریزی نیست از اینکه احادیث به کتاب خداوند متعال عرضه شوند تا از پذیرفتن احادیثی که آنچه را قرآن حرام کرده است حلال می‌کنند یا آنچه را قرآن حلال کرده است حرام می‌کنند اجتناب شود. این احادیث و نیز احادیث بسیار دیگری نیز هستند که در فهرست احادیث عرضه وارد می‌شوند، و مدلول‌ها و فحوای همه آن‌ها در وجوب عرضه احادیث به کتاب خداوند متعال یکسان است.

پس از تمامی این احادیثی که تقدیم شد هیچ مجالی برای شک و تردید در تواتر معنوی آن‌ها باقی نمی‌ماند؛ اینکه عرضه حدیث به قرآن و سنت ثابت، یک ضرورت است، و آنچه با قرآن موافقت ندارد یا شاهدی در آن ندارد نباید پذیرفته شود، یا می‌توانیم در اینجا بگوییم آنچه با قرآن مخالفت دارد نباید پذیرفته شود؛ مثل حلال کردن آنچه قرآن حرام کرده، یا حرام کردن آنچه قرآن حلال کرده است. در اینجا به همین مقدار بسنده می‌کنیم، و موضع‌گیری در برابر احادیثی که نه با قرآن مخالفت دارند و نه با قرآن موافق هستند در ادامه خواهد آمد، و ان‌شاءالله تعالی جزئیات آن در فصل پنجم بیان خواهد شد.

ضعف سند برخی از روایات پیش‌گفته هیچ زیانی وارد نمی‌کند؛ چراکه در صورت وجود تواتر، صحت طرق احادیث شرط نیست، و این نکته‌ای معلوم و مشخص برای آگاهان از علم درایة‌الحدیث است؛ زیرا حدیث همان طور که به خودی خود صحیح می‌شود، به واسطه شواهد و متابعات و پشتیبانی روایات با مضمون یکسان نیز صحیح می‌شود. در نتیجه حتی اگر برخی از روایات از نظر سندی ضعیف باشند باز هم به صحت صدور آن‌ها حکم می‌شود؛ پس هیچ ملازمتی میان ضعف سند و ضعف متن و نیز برعکس آن وجود ندارد. چه بسا گاهی سند ضعیف است ولی متن صحیح؛ چراکه با سند صحیح دیگری آمده، یا در سنت به صورت متواتر معنوی آمده است؛ و گاهی سند صحیح است ولی متن در نهایت ضعف و سستی قرار دارد، و حتی چه بسا جعلی باشد.

می‌توان روایات عرضه و ملحقاتشان را در شش نکته خلاصه کرد:

نکته اول: تعدد و تکثیر این احادیث تا حد مُستفیض بودن که باعث اطمینان می‌شود، اگر قائل به تواتر آن نباشیم. ما دربارهٔ یک یا دو یا سه روایت سخن نمی‌گوییم، بلکه دربارهٔ روایات بسیاری با طرق و الفاظ مختلف سخن می‌گوییم، و همان طور که خبرگان تصریح کرده‌اند برخی از آن‌ها از نظر سندی صحیح، و برخی حَسَن هستند.

نکته دوم: اجماع مسلمانان (شیعه و اهل سنت) برای نقل و صحت روایات عرضه و ملحقات آن؛ هرچند در صحت روایات عرضه سخنانی گفته شده است، ولی آنچه معنای وجوب عرضه ارائه می‌دهد صحیح شمرده شده است؛ و این‌ها روایاتی هستند که به ضرورت حلال کردن آنچه خداوند در کتاب خود حلال کرده، و نیز حرام کردن آنچه خداوند در کتاب خود حرام کرده است تصریح می‌کنند؛ و گفتیم این یعنی دست‌کم رد همهٔ احادیثی که از نظر حلال یا حرام کردن با کتاب خدا مخالفت دارند؛ و این نکته عرضه به کتاب خدا را لازم می‌گرداند؛ زیرا مخالفت و موافقت جز از طریق عرضه شناخته نمی‌شود.

در مطالب تقدیم‌شده گفته‌های علمای [اهل] سنّت که قائل به صحت خصوص روایات عرضه بوده‌اند یا دست‌کم قائل به صحت معنای آن‌ها بوده‌اند تقدیم گردید؛ افرادی مثل شاطبی و دیگران که به روش عرضه تکیه داشته‌اند. اینکه این روایات با راه‌های معتبر از هر دو گروه «شیعه و سنی» نقل شده‌اند بی‌تردید نکتهٔ قوت مهمی برای روایات عرضه محسوب می‌شود و اجماع به صحت و اعتبار متنی یا معنایی آن‌ها نیز به این نکته افزوده می‌شود؛ و هرکدام از علمای اهل سنّت که معنای آن را انکار کند در واقع واضح‌ترین واضحات را انکار کرده است، و همان طور که گفته می‌شود توضیح واضحات از جمله مشکل‌ترین مشکلات است.

نکته سوم: دلالت این احادیث بر مطلوب، صریح است و حتی به وجوب عرضهٔ احادیث به کتاب خداوند متعال دلالت قطعی دارند؛ همچنین به ضرورت پایبندی به آنچه خداوند

متعال در کتاب کریم خود حلال یا حرام کرده است. این معنایی است که به قائل شدن به وجوب عرضه احادیث به کتاب دلالت دارد؛ چراکه موافقت و مخالفت فقط از این طریق شناخته می‌شود. حتی در ادامه خواهد آمد این احادیث فقط به رد آنچه با قرآن مخالفت دارد دلالت نمی‌کنند؛ بلکه به رد آنچه با قرآن موافقت ندارد، و التزام و پایبندی به آنچه شاهد یا اصلی در کتاب خدا ندارد نیز دلالت می‌کنند؛ همان طور که برخی از احادیث و روایات به این نکته تصریح داشته‌اند؛ پس صراحت روایات و قطعیت دلالتشان، نکته‌ای بنیادین در عرصه اثبات دلالتی و صدوری نیز هست.

نکته چهارم: ورود و آمدن روایات عرضه و احادیث شبیه به آن‌ها به شکل قاعده‌سازی و قانون‌گذاری و چگونگی تعامل با سنت برای پذیرفتن و رد احادیث از جمله نکاتی است که با اطلاق خود، وضوح و قصدیت و جدیت را آشکار می‌کند. این‌ها روایاتی حاشیه‌ای نیست که در مناسبت‌هایی بیگانه از معنا و مضمونشان بیان شده باشند؛ بلکه می‌بینیم همه به یک موضوع واحد با لحنی شدید و به زبان تأسیس و قاعده‌سازی برای موضوعی مفصل و در قلب شریعت آسمانی دلالت می‌کنند؛ یعنی به قانون چگونگی تعامل با میراث حدیثی و غربالگری و پاک‌سازی احادیث درست از نادرست.

اینکه این احادیث از سوی صاحب و سرپرست شرع با زبان قاعده‌سازی و قانون‌گذاری آمده‌اند اهمیت عظیمی به آن می‌بخشد؛ به طوری که حذر و احتیاط شدیدی را در برخورد با آن و واکاوی‌های دقیقی را در اعتبار صدور آن‌ها لازم می‌گرداند؛ چراکه سهل‌انگاری در این زمینه، به معنای پرتاب کردن تمامی سنت در وادی نابودی‌ها و انحرافات است؛ زیرا قانون، همچون نگهبان است و چیزی که نگهبانی نداشته باشد قطعاً نابود می‌شود. با در نظر داشتن این نکته که این روایات از خود صاحب میراث حدیثی صادر شده‌اند اهمیت دقت و تأنی در برخورد با این روایات افزوده می‌شود؛ چراکه قطعاً خود او نسبت به آنچه به صلاح یا فساد سنت و شریعتش است آگاه‌تر است؛ زیرا جبار آسمان‌ها و زمین او را با این فرمایش خود

توصیف می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ﴾^۱ (از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. * جز وحیی که وحی می‌شود نیست * که شدید القوی (فرشته بسیار نیرومند) به او آموخته است).

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي﴾^۲ (و هرگاه برای آنان آیاتی نیاوری می‌گویند «چرا آن را خود برنگزیدی؟» بگو من فقط آنچه را از پروردگارم به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم).

پس باید در محاسبات خود این‌طور در نظر بگیریم که سهل‌انگاری در تعامل با این چنین روایات قانون‌گذاری به‌معنای پا گذاشتن در عرصه رد قانون آسمان خواهد بود که عهده‌دار حفظ شریعت الهی از بدعت‌ها و شک‌ها، و جایگزین کردن آن با قانون زمینی بدعت‌آمیزی است؛ و این به‌مثابه اعلام جدایی کامل از صراط مستقیم، و روی گردانی کامل از منبع حق و هدایت است؛ و این بی‌تردید به‌معنای اعلام عزا و سوگواری برای امت اسلامی است.

نکته پنجم: موافقت مضمون این احادیث با اصل و قدر متیقن [علم قطعی و یقینی]. اخبار آحاد مجرد روایت‌شده در بهترین حالت ظنی‌الصدور هستند و "اصل" عدم حجیت ظنیات را اقتضا می‌کند؛ مگر اینکه از عرصه ظنیات خارج و به عرصه علم و قطعیت وارد شود؛ و این همان قدر متیقن درباره اعتبار اخبار است؛ یعنی اعتماد به فقط اخبار قطعی‌الصدور و قطعی‌الدلاله، نه اخبار آحاد مجردی که حتی روایانش در نهایت وثاقت بوده و ظاهر نیکو داشته باشند.

«روایات عرضه» به‌طور کامل با این اصل اصیل موافقت دارند؛ زیرا برای پذیرفتن اخبار، موافقت‌داشتن یا مخالفت‌نداشتنتشان با کتاب را شرط می‌کنند، و این نکته‌ای که اخبار عرضه

۱. نجم: ۳ تا ۵.

۲. اعراف: ۲۰۳.

بر آن تأکید می‌کنند از ثوابت شریعت است؛ به طوری که به هیچ دلیل و شرح و تفصیلی نیاز ندارد. پس از دور کردن روش نقد سندی از میدان، هیچ روشی جز روش نقد متن برایمان باقی نمی‌ماند؛ یعنی همان ارزش ذاتی متون دینی؛ و از جمله مهم‌ترین ستون‌های روش نقد متن، موافقت و انسجام متن حدیث با ثوابت اسلامی است؛ و بدیهی است منبع اصلی دین اسلام، در قرآن و سنت ثابت خلاصه می‌شود و هرآنچه با این دو مخالفت داشته باشد بدون هیچ شکی بدعت است؛ بنابراین باید احادیث را قبل از اعتماد و عمل به آن‌ها به کتاب و سنت عرضه کرد.

نکته ششم: در نظر داشتن اینکه این روش به طور کامل از اهداف و غایات جعل کنندگان و بدعت‌گذاران و دشمنان دین به دور است. انگیزه‌های جعل، یا از درون خود محیط اسلامی سر بر می‌آورد، مثل تعصبات مذهبی یا شخصی یا قومی و قبیله‌ای، یا به دلیل کسب منفعت بوده است، مثل بازارگرایی برای سنگ یا معدن یا میوه یا مشابه آن‌ها؛ یا انگیزه‌های جعل خارجی از سوی دشمنان اسلام داشته است، مثل ناصبی‌های یهود و ملحدین و افراد مشابه آن‌ها. همه این‌ها همت و تلاش خود را در جهت تضعیف قرآن و سنت و صاحبشان مصطفی ﷺ به کار بسته‌اند؛ در حالی که روایات عرضه برای حمایت از کتاب و سنت، و فراهم آوردن کرسی سیادت و سروری برای این دو در تمام عرصه‌های زندگی امت یکدیگر را تقویت می‌کنند، و در آن‌ها هیچ چیزی در جهت ترویج مذهب یا سرزمین یا قبیله‌ای خاص وجود ندارد؛ بلکه یک صدا برای همگان فریاد برمی‌آورند: ﴿تَعَالُوا إِلَيَّ كَلِمَةً سَوَاءٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ﴾ (بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم)؛ یعنی همان قرآن کریم که میزبانی همه جعل کنندگان و منافقین را واژگونه کرده است و حتی «روش عرضه» طرح و برنامه‌ای محکم و استوار برای مقابله با انواع دروغ‌پردازی‌ها و جعلیات، و پاسداری از سنت در مقابل هر مزاحم یا فرومایه‌ای شمرده می‌شود.

مبحث سوم: تحقیق در دلالت روایات عرضه

احادیثی که به عرضه «سنتِ روایت‌شده» به کتاب خدا و سنت ثابت پیامبر ﷺ فرمان می‌دهند به دو اصطلاح اساسی تصریح می‌کنند: «موافقت»، و «مخالفت» یا «عدم موافقت»؛ یعنی موافق بودن با قرآن و سنت، و مخالفت با آن‌ها؛ و سازوکاری را که این موافقت و مخالفت با آن شناخته می‌شود «عرضه»، «بازگرداندن» و «مقایسه» معرفی کرده‌اند، و همه این‌ها به‌طور خلاصه- با توجه به آنچه به پژوهش ما اختصاص دارد به یک معنا هستند.

احادیث بر پذیرفتن آنچه با کتاب خدا موافقت دارد تأکید کرده‌اند، و نیز بر اینکه آنچه با کتاب خدا مخالفت دارد پذیرفته نشود و کنار گذاشته شود؛ همان طور که در مثال‌های زیر آمده است:

از رسول خدا ﷺ نقل شده است، فرمود: «بر هر حقی حقیقتی، و بر هر درستی نوری است؛ پس آنچه موافق کتاب خدا باشد بگیرید و آنچه مخالف کتاب خدا باشد رها کنید.»^۱

همچنین از ایشان ﷺ نقل شده است: «هر حدیثی که از من برایتان آمد و با کتاب خدا موافقت داشت حدیث من است؛ اما آنچه با کتاب خدا مخالفت داشته باشد حدیث من نیست.»^۲

و نیز از رسول خدا ﷺ نقل شده است: «ای مردم، هر آنچه از من برایتان آمد که با کتاب خدا موافقت داشت من آن را گفته‌ام؛ و هر آنچه برایتان آمد که با کتاب خدا مخالفت داشت من آن را نگفته‌ام.»^۳

۱. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۲. قرب الاسناد، حمیری قمی: ۹۲؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۲۲۷.

۳. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۶۰۰ مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - ارزش ذاتی متن دینی

از محمد بن مسلم روایت شده است، گفت: اباعبدالله امام صادق علیه السلام فرمود: «ای محمد، روایتی که از شخص نیکوکار یا گناهکار به تو می‌رسد و موافق قرآن بود آن را بگیر، و روایتی را که از شخص نیکوکار یا گناهکار به تو می‌رسد و مخالف قرآن بود آن را اخذ نکن.»^۱

از ایوب بن راشد، از امام صادق علیه السلام روایت شده است، فرمود: «حدیثی که موافق قرآن نباشد زخرف [آمیخته با دروغ] است.»^۲

سید عبدالاعلی سبزواری درباره مخالفت و موافقت با کتاب گفته است:

«به علاوه بدیهی است معصوم علیه السلام دعوت‌کننده به کتاب خداوند متعال، و تفسیرکننده و بیان‌کننده آن است؛ و کسی که به سوی چیزی دعوت و آن را تفسیر و بیان می‌کند عاقلانه نیست مخالف آن باشد و با آن تباین داشته باشد. عدم صدور مخالف کتاب از سوی معصوم علیه السلام جزو فطریاتی است که ملازم دعوت او به سوی کتاب است، و جزو تعبدیات نیست...»

دوم: دانستی موافقت با کتاب جزو مرجحات است، و هماهنگ با آن خواهد بود. وقتی حکم در کتاب و موافق با آن باشد، و همان طور که در اخبار اخیر آمده است - می‌توان آن را به عدم مخالفت حمل کرد، و سپس عدم مخالفت را - حتی اگرچه به شکل سالبه به انتفاء موضوع - به عدم مخالفت حمل کرد؛ در نتیجه - همان طور که مشخص است - دایره مخالفت‌نداشتن در این صورت گسترده‌تر از دایره موافقت است.»^۳

شهید محمد باقر صدر این روایات را به سه دسته تقسیم کرده است:

دسته اول:

۱. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۸؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۲۴۴.

۲. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۳. تهذیب الاصول، سید عبدالاعلی موسوی سبزواری، چاپخانه هادی، ناشر: دفتر سید سبزواری، چاپ سوم،

۱۴۱۷ق/۱۹۹۶م: ج ۱ ص ۱۸۲ تا ۱۸۴.

«روایاتی که با زبان تقبیح و اجتناب، به صدور آنچه با کتاب مخالفت دارد توسط معصومین علیهم السلام اشاره دارد؛ و از جمله اخبار این دسته، روایت ایوب بن حمر است که گفته است: از ابوعبدالله علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «هر حدیثی به کتاب و سنت بازگردانده می‌شود، و هرچیزی که با کتاب خدا موافقت ندارد زخرف [باطل و دروغ‌آمیز] است.» و همانند آن، روایت ایوب بن راشد از ابوعبدالله علیه السلام است که فرموده است: «هر حدیثی که با قرآن موافقت ندارد زخرف است.» سند این دو صحیح است.»^۱

دسته دوم:

«روایاتی که عمل به روایت را به موافق بودن با کتاب و اینکه شاهی از کتاب برایش وجود داشته باشد مشروط می‌کنند؛ از جمله روایت ابی‌یعفور که می‌گوید: از امام صادق علیه السلام دربارهٔ اختلاف احادیثی پرسیده شد که راویان برخی از آن‌ها مورد وثوق ما هستند در حالی که راویان برخی دیگر از نظر ما قابل اعتماد نیستند. ایشان علیه السلام فرمود: «وقتی به شما حدیثی رسید و برایش شاهی از کتاب خدا یا از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله یافتید که هیچ [و آن را بپذیرید]؛ در غیر این صورت کسی که آن را آورده است به آن سزاوارتر است.»^۲

دسته سوم:

«روایاتی که مفادشان نفی حجیت چیزی است که با کتاب کریم مخالفت داشته باشد؛ از جمله روایت سکونی، که از ابوعبدالله علیه السلام نقل کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بر هر حقی حقیقتی، و بر هر درستی نوری است؛ پس آنچه را موافق کتاب خدا باشد بگیرید و آنچه را مخالف کتاب خدا باشد رها کنید.» و روایت جمیل بن دراج از ابوعبدالله علیه السلام که فرمود: «توقف در شبهه بهتر از افتادن در چاه هلاکت است.»

۱. بحوث فی علم الاصول: ج ۷ ص ۳۱۵.

۲. بحوث فی علم الاصول: ج ۷ ص ۳۱۸.

به‌راستی بر هر حقی حقیقتی، و بر هر درستی نوری است؛ پس آنچه را موافق کتاب خدا باشد بگیرید و آنچه را مخالف کتاب خدا باشد رها کنید.» سند روایت اول بی‌عیب نیست، ولی سند دومی صحیح است.^۱

بیاید در ابعاد و حدود مهم‌ترین معناهای این روایات تأملی داشته باشیم.

مفهوم موافقت و مخالفت

شهید سید محمد باقر صدر برای موافقت و مخالفت در این روایات دو معنا را بیان کرده است:

معنای اول:

«تفسیر مشهور مفاد این دسته: ^۲ اینکه هر حدیثی که در قرآن دلالتی ندارد - حتی به‌شکل عموم یا کلی - تا با مدلول آن موافقت داشته باشد و برایشان گواهی بدهد، پذیرفتنی نیست.»^۳

معنای دوم:

«تفسیر آن به این صورت است که: بعید نیست منظور از کنار گذاشتن آنچه با کتاب کریم مخالفت دارد یا شاهی از کتاب برایش وجود ندارد، کنار گذاشتن چیزی باشد که با روح کلی قرآن کریم مخالفت داشته باشد، و نظیر و شبیه آن در قرآن موجود نباشد؛ و معنای آن - در این صورت - چنین می‌شود که دلیل ظنی، اگر با ماهیت تشریح‌های قرآن و روح احکام قرآن انسجام نداشته باشد حجت نخواهد بود؛ و منظور، مخالفت و موافقت

۱. بحوث فی علم الاصول: ج ۷ ص ۳۲۴.

۲. یعنی دسته دوم از سه دسته.

۳. بحوث فی علم الاصول: ج ۷ ص ۳۱۸.

معنایی عینی^۱ با آیات قرآن نیست.^۲

شهید صدر چند اشکال درباره معنای اول بیان کرده، و روایاتی را که به آن تصریح و دلالت می‌کنند به نقد کشیده است؛ در حالی که همان طور که بالاتر خواندید. عده بسیاری به پذیرفتن در معنای دوم متمایل شده‌اند. در واقع سخن شهید صدر جای شگفتی دارد؛ زیرا وی این را که احادیث عرضه طبق تعبیر خودش. ناظر بر موافقت و مخالفت عینی بوده باشد بعید دانسته است، و معنای موافقت و مخالفت با روح کلی قرآن و روح کلی احکامش را ترجیح می‌دهد؛ در حالی که در واقعیت حال، هیچ تعارض یا منافاتی میان این دو معنا وجود ندارد؛ بلکه اگر منظور از احادیث عرضه، موافقت و مخالفت با روح کلی قرآن بوده باشد سزاوارتر است که ناظر و تعبیرکننده مخالفت و موافقت عینی با قرآن کریم باشد، و این وضعیت مثل مقایسه حرمت «زدن والدین» با حرمت «گفتن اف به آن‌ها» است.

اگر حدیث قابل قبول باشد به این دلیل که با مبادی کلی قرآن موافقت دارد. این یعنی حدیث، هرچقدر به موافقت متنی با کتاب نزدیک‌تر باشد، بیشتر و شدیدتر مورد پذیرش قرار می‌گیرد، نه برعکس؛ همچنین اگر حدیث رد شود به این دلیل که با مبادی کلی قرآن مخالفت داشته است. این یعنی هر اندازه مخالفت حدیث به مخالفت با متن قرآنی نزدیک‌تر باشد رد کردن آن شدیدتر و قوی‌تر خواهد بود، نه برعکس. پس وضعیت در سخن شهید صدر به‌طور کامل واژگونه می‌شود؛ از این جهت که هر اندازه موافقت و مخالفت، عینی و دقیق‌تر باشد و هر اندازه به موافقت و مخالفت متنی نزدیک‌تر باشد به همان نسبت «قدر متیقن» دلالت احادیث عرضه می‌شود، و اگر «قدر مشکوکی» برای دلالت احادیث عرضه وجود داشته باشد موافقت و مخالفت به‌دور از متن قرآنی و مضمون عینی و دقیق آن خواهد بود؛ مگر

۱. المخالفة و الموافقة المضمونیه حدیة.

۲. بحوث فی علم الاصول: ج ۷ ص ۳۳۳ تا ۳۳۵..

اینکه شهید صدر از این روایات، فقط حصر در موافقت متنی یا عینی را فهمیده باشد؛ که با توجه به مطالب گفته شده وضعیت این برداشت را دانستید.

واقعیت این است که میان موافقت و مخالفت متنی یا معنایی عینی، با موافقت و مخالفت با روح کلی قرآن، تعارضی وجود ندارد تا فقط مُلزم به انتخاب یکی از این دو معنا باشیم. هر دو معنا منظور و مقصود از احادیث عرضه است؛ ولی هرچقدر احادیث به متن قرآنی و مضامین قطعی آن نزدیک‌تر باشد روح و روان ما اطمینان بیشتری پیدا می‌کند و آرامش بیشتری می‌یابد، و هرچقدر احادیث به مخالفت متن قرآنی یا به مخالفت معناهای روشن محکم قرآن نزدیک‌تر باشد جان و روان ما مضطرب‌تر می‌شود؛ در حالی که برای موافقت با روح قرآن و مبادی کلی آن باید دقت و واقع‌نگری داشت تا به مخالفت و موافقت حقیقی و واقعی - نه پنداری - قطعیت و یقین پیدا کرد؛ پس مخالفت با قرآن کریم در اینجا به معنی منافات داشتن و تعارض با متن قرآن کریم و مضامین و مبادی کلی آن است؛ به شکلی که حدیث به طور کامل با مفاد قطعی قرآن تلاقی داشته باشد، و این حالتی است که «تعارض پایدار» نامیده می‌شود؛ در برابر «تعارض ناپایدار»^۱؛ مثل آمدن حدیثی که عموم قرآن را تخصیص می‌زند، یا اطلاق آن را مقید می‌کند؛ و این از باب بیان و تفسیر است، نه تعارض.

رد هر حدیثی که مخالف دلیل قطعی باشد مسئله‌ای مسلم و پذیرفته شده برای همه است و کتاب خدای متعال نخستین دلایل و اصول قطعی شمرده می‌شود؛ و بدیهی است قائل شدن به جواز برگرفتن آنچه با محکم قرآن مخالفت دارد از دین خارج است، و ما به هیچ وجه از عموم مسلمین نشنیده‌ایم که کسی قائل به چنین نظری بوده باشد؛ در نتیجه معنا و دلالت «احادیث عرضه» برای رد آنچه با قرآن کریم مخالفت دارد موضوعی است که درباره اش اجماع دارند، و هیچ اشکالی بر آن وارد نیست.

مخالفت، همان طور که به مخالفت با محتوای قرآن صدق می‌کند، به چیزی که موافقی

۱. التعارض المستقر، و التعارض غیر المستقر.

از قرآن برایش وجود نداشته باشد نیز صدق می‌کند؛ به این معنا که فرقی نمی‌کند حدیث عملاً با یک حکم موجود در کتاب خدا مخالفت داشته باشد، یا حکمی بیاورد که در کتاب خدا وجود نداشته باشد؛ در هر دو حالت مخالف کتاب خداوند متعال شمرده می‌شود.

با استفاده از دو گروه از روایات به این نکته استدلال شده است؛ اول: روایاتی که به ذکر آنچه با قرآن کریم موافقت ندارد بسنده کرده‌اند؛ و دوم: روایاتی که آنچه را که با سنت پاک موافقت ندارد نیز افزوده‌اند.

گروه اول:

از ایوب بن راشد، از امام صادق علیه السلام روایت شده است، فرمود: «حدیثی که موافق قرآن نباشد زخرف [آمیخته با دروغ] است.»^۱

از ایوب بن حر نقل شده است، گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «هرچیزی به کتاب و سنت عرضه می‌شود، و هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد زخرف [آمیخته با دروغ] است.»^۲

از جابر، از ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام نقل شده است، فرمود: «... در امر ما و آنچه از ما برایتان می‌آید دقت کنید؛ اگر آن را موافق با قرآن یافتید آن را بگیرید، و اگر آن را موافق با قرآن نیافتید آن را رد کنید؛ و اگر امر بر شما مشتبه شد توقف کنید و آن را به ما بازگردانید تا آنچه را برایمان شرح داده شده است درباره آن برایتان شرح دهیم...»^۳

ابوجعفر علیه السلام در حدیثی فرمود: «و هنگامی که حدیثی از ما به شما رسید و یک یا دو شاهد

۱. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۲. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۳. امالی شیخ طوسی: ص ۲۳۱ و ۲۳۲ ح ۴۱۰؛ بحارالانوار: ج ۲ ص ۲۳۵ و ۲۳۶.

از کتاب خدا برایش یافتید آن را اخذ کنید؛ در غیر این صورت در آن توقف کنید و سپس به ما عرضه کنید تا برایتان روشن شود.»^۱

این روایات در این معنا که «هر حدیثی که با کتاب خدا موافقت ندارد یا یک یا چند شاهد از کتاب خداوند متعال ندارد باید رد شود» متحد المعنی هستند؛ و بدیهی است وقتی حدیث را به قرآن کریم عرضه می‌کنیم از سه احتمال خالی نخواهد بود: یا حدیث موافق با قرآن است، یا مخالف با قرآن است، یا نه موافقت دارد و نه مخالفت. اگر ما تصور اول را برای احادیث پیش گفته در نظر بگیریم تکیه و اعتبار فقط از آن احادیثی خواهد بود که با کتاب خدا موافقت دارند؛ اما در این صورت رد و نپذیرفتن، فقط احادیث مخالف را شامل نمی‌شود، بلکه احادیثی را که نه موافق و نه مخالف قرآن کریم باشند نیز شامل خواهد شد؛ پس این تصور، در ضمن زبان حال احادیثی قرار می‌گیرد که هر حدیثی را که با قرآن موافق نباشد یا شاهدهی از قرآن کریم برایش وجود نداشته باشد منع می‌کنند و رد می‌نمایند.

ولی هنگام بررسی و تحقیق روایات طاهرین علیهم‌السلام برای ما روشن می‌شود احادیثی که بر رد و نپذیرفتن هر حدیثی که با کتاب خدا موافقت ندارد تأکید می‌کنند غالباً به معنای موافقت در مرحله ثبوت و خود امر است و نه مرحله اثبات برای ملکفها؛ زیرا در حقیقت حال-هیچ چیزی نیست مگر اینکه در قرآن اصلی داشته باشد. هیچ حق یا هدایتی نیست مگر اینکه اصلی در کتاب خدا دارد و در نتیجه آنچه اصلی در کتاب خدا ندارد قطعاً باطل و زخرف و سخن دروغ‌آمیز است. پس هنگام عرضه احادیث به قرآن کریم در این مرحله احادیث به دو دسته تقسیم می‌شوند: یا موافق قرآن هستند و اصل و شاهدهی دارند که در این صورت پذیرفته می‌شوند، یا مخالف قرآن هستند که در این صورت رد می‌شوند و پذیرفته نمی‌شوند؛ و «مخالف» در اینجا شامل چیزی می‌شود که هیچ معارض واقعی قرآنی نداشته باشد و نیز چیزی است که اصلی در قرآن نداشته باشد حتی اگر با متن یا مفهوم قرآنی تعارض نداشته

باشد.

متون شرعی از خداوند متعال و از خلفای پاک و مطهرش علیهم السلام تأکید دارند بر اینکه قرآن کریم، بیان‌کننده هرچیزی است؛ و هیچ حق یا باطلی نیست، مگر اینکه اصلی در قرآن کریم دارد:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿... وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾^۱ (... و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان‌کننده هرچیزی است، و هدایت و رحمت و بشارتی برای مسلمانان است).

﴿مَا فَزَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾^۲ (ما در کتاب، هیچ چیزی را فروگذار نکردیم).

از ابو عبد الله علیه السلام روایت شده است، فرمود: از ابو جعفر امام باقر علیه السلام نقل شده است، فرمود: «همانا خداوند تبارک و تعالی چیزی را که امت به آن نیاز داشته باشند ترک نفرموده است، مگر آنکه آن را در کتاب خود نازل، و برای فرستاده‌اش صلی الله علیه و آله بیان فرموده است؛ و برای هرچیزی حد و مرزی قرار داده و برایش دلیلی قرار داده است که به آن دلالت می‌کند، و برای کسی که از آن حد تجاوز کند حدی قرار داده است.»^۳

از امام صادق علیه السلام روایت شده است، فرمود: «به راستی خداوند تبارک و تعالی در قرآن بیان هرچیزی را نازل فرموده است؛ تا آنجا که به خدا سوگند هیچ چیزی را که بندگان به آن نیازمند باشند رها نفرموده است، تا بنده‌ای نتواند بگوید کاش این مطلب در قرآن نازل می‌شد؛

۱. نحل: ۸۹.

۲. انعام: ۳۸.

۳. کافی: ج ۱ ص ۵۹؛ روضة المتقین، محمد تقی مجلسی: ج ۱۲ ص ۲۰۰. و گفته است این حدیث قوی همچون

صحیح است.

مگر اینکه خدا آن را در قرآن نازل فرموده است.»^۱

در حدیثی از ابو عبدالله علیه السلام نقل شده است، فرمود: «... سپس از بندگان خدا، محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله را انتخاب کرد که بهترین ولادت را در میان افراد داشت. خداوند او را به حق برانگیخت و کتاب را بر او فرو فرستاد. هیچ چیزی نیست مگر اینکه بیانش در کتاب خدا هست.»^۲

از معلی بن خنیس نقل شده است، گفت: ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «هر چیزی که دو نفر در باره اش دچار اختلاف می‌شوند اصلی در کتاب خدای عزوجل دارد؛ ولی عقل‌های مردان به آن دست پیدا نمی‌کند.»^۳

این متون شرعی تأکید می‌کنند بر اینکه هیچ چیزی نیست که بندگان به آن نیاز داشته باشند، مگر اینکه در کتاب خداوند متعال وجود داشته باشد؛ و چیزی که بندگان بیش از هر چیز دیگری به آن نیازمند هستند حدود هدایت و گمراهی در سطوح مختلف عقیدتی و فقهی است؛ پس هیچ حدیثی نیست که به چیزی دستور بدهد یا از چیزی نهی کند، مگر اینکه اصل یا شاهی در کتاب خداوند متعال داشته باشد که به راست یا کذب بودنش گواهی می‌دهد.

احادیثی که تأکید می‌کنند هر چیزی که با قرآن موافقت ندارد زخرف و باطل و مردود است به این معنا و به این سطح اشاره می‌کنند که قرآن کریم (کتاب تدوینی) مهیمن و دربردارنده وجود (کتاب تکوینی) است؛ پس هیچ چیزی در «وجود» نیست، مگر اینکه کتاب به‌شکلی به آن دلالت داشته باشد، و علم دین و هدایت و گمراهی، قدر متیقن یا روشن‌ترین مصداق آن است. پس هیچ سخن حق یا روش درستی نیست مگر اینکه شاهد یا اصلی در کتاب خداوند متعال دارد که به آن بازمی‌گردد و به آن تعلق دارد. پس هر آنچه اصلی در کتاب خدا ندارد،

۱. کافی: ج ۱ ص ۵۹.

۲. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی: ج ۱ ص ۲۶۷ و ۲۶۸.

۳. کافی: ج ۱ ص ۱۶۰.

زخرف و باطل است و به نور خداوند جل جلاله تعلق ندارد.

پس همان طور که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است «علم یک نقطه است که افراد نادان زیادش کرده‌اند.»^۱ پس هرچقدر جهل و نادانی افزایش یابد و بیشتر شود جزئیات علم نیز افزایش می‌یابد و بیشتر می‌شود؛ ولی این جزئیات و فرعیات، در چهارچوب هویت و همان نقطه اصلی باقی می‌ماند؛ درست مثل فرزندان و نوه‌ها که زن‌ها یا ویژگی‌های پدران و اجداد را در خود حفظ می‌کنند. پس فرع باید وجه شبهات به اصل را حفظ کند. نور و روشنایی هر اندازه منتشر و گسترده شود نورانیت خود را -که آن را از تاریکی متمایز می‌گرداند- حفظ می‌کند. پس نور اگرچه هر اندازه از اصل و منبعش دورتر شود تمرکز و شدتش کمتر می‌شود، ولی ما به‌شکل یقینی می‌دانیم هر اندازه هم که نور ضعیف باشد باید به منبع نورانی شدیدی متصل باشد و هیچ شک و هیچ اختلافی در نوربودنش وجود ندارد. علم الهی نیز این چنین است و هر اندازه در میان بندگان گسترده و منتشر شود باز هم نوربودن خود را حفظ می‌کند، حتی اگر شدت این نور با دورشدن از منبع و اصل خود کم شده باشد. هر حدیثی که در میان اجزایش، حلقه ارتباطی و جذب به سوی اصل و منبعش یعنی قرآن کریم- را در خود نداشته باشد این به آن معنا خواهد بود که از نسل آن [قرآن] و جزو موضوعات آن نیست، و به قول معروف: «آنچه شبیه چیزی است به‌سویش جذب می‌شود.»

اما یک نکته باقی می‌ماند: آیا همه مردم می‌توانند همه احادیث را به اصل و اساسشان در قرآن کریم بازگردانند، تا نتیجه بشود هرآنچه اصل یا شاهدهی در قرآن کریم ندارد زخرف و باطل است و باید آن را رد کرد؟

۱. عوالی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة، شیخ محمد بن علی بن ابراهیم احسانی، معروف به ابن ابی‌جمهور (ت: حدود ۸۸۰ق)، مقدمه‌نویسی: سید شهاب‌الدین نجفی مرعشی، تحقیق: حاج آقا مجتبی تهران‌ی، چاپ اول، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م، چاپخانه سیدالشهدا قم: ج ۴ ص ۱۲۹؛ مستدرک نهج‌البلاغه، شیخ هادی کاشف‌الغطاء: ص

پاسخ: به‌رغم اینکه احادیث تأکید دارند بر اینکه کتاب خدای متعال، بیان‌کننده هرچیزی است و در آن فصل الخطاب هر اختلاف و دشمنی وجود دارد و اینکه هر حدیثی که با قرآن موافقت ندارد دروغین یا باطل است، ولی همان‌طور که گفته شد این در مرحله ثبوت و خود امر است، و ضرورتی ندارد همه بندگان به این مرحله و این مرتبه رسیده باشند. این مرحله و مرتبه، ابتدائاً به سفیران خدا به‌سوی آفریدگانش اختصاص دارد که حجت‌ها و خلفایش در زمینش هستند.

این امام باقر علیه السلام است که می‌فرماید: «اگر چیزی به شما گفتم از [جای آن در] کتاب خدا از من بپرسید.» سپس در یکی از سخنانش فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله از قیل و قال و فساد مال و درخواست‌های بسیار نهی فرموده است.» به ایشان عرض شد: ای پسر رسول خدا، این در کجای کتاب خداست؟ فرمود: «خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ﴾ (در بسیاری از رازگویی‌های ایشان خیری نیست؛ مگر کسی که به صدقه یا کار پسندیده یا سازشی میان مردم فرمان دهد) و ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾ (و اموال خود را که خداوند آن را وسیله قوام شما قرار داده است به سفیهان ندهید) و نیز می‌فرماید: ﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾ (از چیزهایی نپرسید که اگر برایتان آشکار شود اندوهناکتان می‌کند).»^۱

در اینجا امام باقر علیه السلام می‌خواهد دو نکته مهم را ثابت کند: اول: هر حدیث صحیحی حتماً باید شاهی در قرآن کریم داشته باشد، و هر حدیثی که با کتاب خدا موافقت نداشته باشد صحیح نیست. نکته دوم: اینکه ایشان علیه السلام امام معصوم و حجت بر آفریدگانش است؛ زیرا بر کتاب خدا مسلط است و به‌هیچ‌وجه از سر هوا و هوس سخن نمی‌گوید، و با وجود کتاب خدا، از هر بنی بشری بی‌نیاز است، و او به شواهد و اصول کتاب خدا آگاه‌ترین و داناترین است؛ و این یعنی ایشان علیه السلام حقیقتاً و واقعاً اهل قرآن است، و اهل هر خانه به آنچه در آن خانه هست

آگاه‌ترند.

از ابو عبد الله رضی الله عنه نقل شده است، فرمود: «هر چیزی که دو نفر درباره‌اش دچار اختلاف می‌شوند اصلی در کتاب خدای عزوجل دارد، ولی عقل‌های مردان به آن دست پیدا نمی‌کند.»^۱

این حدیث آنچه را پیش‌تر بیان کردم به‌طور کامل تأیید می‌کند؛ زیرا در وجود اصلی در کتاب خدای متعال برای هر چیزی که درباره‌اش اختلاف دارند صراحت دارد؛ ولی عقل‌های مردان از درک همه آن یا احاطه به تمامی آن قاصر است؛ و فقط سفیران خداوند به‌سوی مخلوقاتش و ترجمان وحی‌اش برای بندگانش به این مرتبه اختصاص داده شده‌اند. در این مرحله و مرتبه حتماً هر حدیث صحیحی باید اصل و ریشه‌ای در کتاب خداوند متعال داشته باشد، و هر حدیثی که با کتاب خداوند موافقت نداشته باشد زخرف (دروغین) و باطل است.

از علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه نقل شده است، فرمود: «علم هر چیزی در قرآن است، ولی نظرات مردان از رسیدن به آن ناتوان است.»^۲

از ابن مسعود نقل شده است: «خداوند در این کتاب بیان هر چیزی را نازل کرده است، و ما برخی از آن‌ها را که در قرآن بر ایمان بیان شده است می‌دانیم. سپس تلاوت کرد: ﴿وَوَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ (و این کتاب را که روشن‌گر هر چیزی است بر تو نازل کردیم).»^۳

شعبی گفته است: «هیچ‌کس بدعتی نیاورده است، مگر اینکه بیان آن در کتاب خدا بوده

۱. کافی: ج ۱ ص ۱۶۰.

۲. تفسیر سمرقندی، ابواللیث سمرقندی، تحقیق: دکتر محمود مطرجی، دارالفکر، بیروت - لبنان: ج ۱ ص ۳۵؛ ینایع الموده لذوی القربی، قندوزی: ج ۳ ص ۲۱۸.

۳. تفسیر ابن ابی‌حاتم: ج ۷ ص ۲۲۹۷.

است.»^۱

مسروق گفته است: «از یاران محمد درباره چیزی پرسیده نشد، مگر اینکه علم آن در قرآن بوده است، ولی علم و دانش ما از رسیدن به آن ناتوان است.»^۲

و وقتی در احادیث زیر تأمل می‌کنیم مسئله برایمان روشن‌تر می‌شود:

از ابو عبد الله رضی الله عنه نقل شده است، فرمود: امیر المؤمنین رضی الله عنه فرمود: «ای مردم، خداوند تبارک و تعالی رسول صلی الله علیه و آله را برای شما فرستاد، و کتاب را به حق به سوی او فر فرستاد... پس برای آنان نسخه‌ای از آنچه در صحیفه‌های نخستین بود آورد، و تصدیق آنچه پیش از او بود، و جداسازی حلال از آنچه در مظان حرام است. این قرآن است؛ از او بخواهید سخن بگوید، و او هرگز با شما سخن نمی‌گوید؛ [ولی] من از آن برایتان خبر می‌دهم. علم گذشته و علم آنچه تا روز قیامت می‌آید در آن هست، و حکم آنچه بین شماست، و روشنگری از آنچه درباره‌اش دچار اختلاف می‌شوید؛ پس اگر از من درباره‌اش بپرسید قطعاً به شما خواهم آموخت.»^۳

از عبدالاعلی بن اعین نقل شده است، گفت: از ابو عبد الله رضی الله عنه شنیدم که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به دنیا آورده است، و من داناترین به کتاب خدا هستم؛ و در آن آغاز آفرینش و آنچه تا روز قیامت اتفاق می‌افتد هست؛ و در آن خبر آسمان و خبر زمین و خبر بهشت و خبر آتش و خبر گذشته و خبر آینده هست. من این‌ها را مثل کف دست خودم می‌شناسم. خداوند می‌فرماید: بیان هر چیزی در آن است.»^۴

از اسماعیل بن جابر، از ابو عبد الله رضی الله عنه نقل شده است، فرمود: «در کتاب خدا خبر پیش از

۱. مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: ج ۵ ص ۳۸.

۲. مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: ج ۵ ص ۳۸.

۳. کافی: ج ۱ ص ۶۰ و ۶۱.

۴. کافی: ج ۱ ص ۶۱.

شما و خبر بعد از شما، و فصل الخطاب بین شما هست؛ و ما آن را می‌دانیم.»^۱

از اصبع بن نباته، از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «سوگند به خدایی که محمد (صلی الله علیه و آله) را به حق برانگیخت و اهل بیتش را کرامت داد، هرچیزی را که بخواهید از سوختن یا غرق شدن حفظ شود و از سرقت و خفگی در امان باشد یا اگر بخواهید حیوانی از شما تلف نشود یا بنده‌ای گم نشود و نگریزد، حرز آن در کتاب خدا هست. پس هرکس می‌خواهد آن را بداند از من بپرسد...»^۲

این احادیث و روایات به روشنی تصریح می‌کنند این مرتبه از علم قرآن فقط به خلفای خدا در زمینش اختصاص دارد؛ به طوری که علم آنان در قرآن فقط به علم حلال و حرام خلاصه نمی‌شود؛ بلکه به شناخت گذشته و آینده و خبر دنیا و آخرت نیز تسری می‌یابد.

به رغم اینکه پیامبر خدا محمد (صلی الله علیه و آله) در طول زندگی خود به مسلمانان منفعت و فیض و بخشش بسیاری رساند، ولی قطعاً همه قرآن کریم و مسائل مربوط به آن را بیان و تفسیر نکرد، و هرآنچه را که وقتش فرا نرسیده بود و اهلش حاضر نبودند بیان نکرد؛ و آن‌ها را به صورت تمام و کمال نزد اوصیای خود به ارث گذاشت و آن‌ها آن را بزرگی از بزرگی به ارث می‌برند؛ همان طور که در روایت از ایشان (علیهم السلام) آمده است:

از هشام بن سالم نقل شده است، گفت: به ابوعبدالله (علیه السلام) عرض کردم: فدایتان شوم، آیا نزد عامه از احادیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چیزی هست که صحیح باشد؟ فرمود: «بله؛ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیان کرد و بیان کرد و بیان کرد، و نزد ما معیارهای علم و سخن نهایی بین مردم هست.»^۳

از ابوعبدالله (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) هزار باب علم آموخت

۱. کافی: ج ۱ ص ۶۱.

۲. کافی: ج ۲ ص ۶۲۴ تا ۶۲۶.

۳. بصائرالدرجات: ص ۳۸۳.

که از هر بابی هزار [باب] باز می‌شود.»^۱

از اصبح بن نباته، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است، گفت: از ایشان علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب حلال و حرام به من آموخت؛ و از آنچه بوده است و از آنچه تا روز قیامت خواهد آمد [به من آموخت]. از هر باب آن هزار باب باز می‌شود. این‌ها هزار هزار باب هستند؛ تا آنجا که من علم منایا و بلایا و فصل الخطاب را می‌دانم.»^۲

از ابو عبدالله علیه السلام نقل شده است، فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام بابی آموخت که از آن هزار باب باز می‌شود، و هر باب هزار باب را می‌گشاید.»^۳

از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام هزار حرف آموخت که از هر حرف، هزار حرف باز می‌شود؛ و از هر کدام از این هزار حرف، هزار حرف باز می‌شود.»^۴

اگر امت آنچه را خداوند متعال به آن‌ها فرمان داده بود پیروی می‌کردند و به آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله از تمسک‌جستن به ثقلین و هدایت‌جستن به واسطه آن‌ها برایشان آورده بود چنگ می‌زدند به تدریج به آنچه نزد اوصیای محمد صلی الله علیه و آله بوده است دست پیدا می‌کردند؛ تا آنجا که بندگان و آحاد این امت با علم قرآن و هدایت و نورش سرشار می‌شدند و به این ترتیب خودشان صورتی از معصوم می‌شدند؛ به طوری که گنج‌ها و مرواریدهای کتاب خدا را برداشت می‌کردند، و جان‌هایشان با روح قرآن و معانی و موازین و مبادی آن مأنوس می‌شد. پس هر حدیثی را که به گوششان می‌رسید می‌بوییدند و می‌چشیدند؛ اگر صحیح بود اصل و منبع آن را از کتاب خداوند متعال می‌شناختند، و این همان خصوصیتی است که ما در توصیف جامعه دولت عدل الهی مشاهده می‌کنیم؛ تا آنجا که حتی زنان در خانه‌هایشان براساس قرآن کریم

۱. کافی: ج ۱ ص ۲۳۸.

۲. الخصال، شیخ صدوق: ص ۶۴۵ و ۶۴۶.

۳. الخصال، شیخ صدوق ص ۶۴۷.

۴. الخصال، شیخ صدوق: ص ۶۴۸ و ۶۴۹.

و سنت رسول خدا ﷺ حکم می‌کنند؛ همان طور که در روایت زیر آمده است:

از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «گویی می‌بینم این دین شما پیوسته در خون خود می‌پیچد؛ تا اینکه [در نهایت] هیچ‌کسی جز مردی از ما اهل بیت آن را به شما باز نمی‌گرداند؛ پس او در سال، دو بار به شما عطا می‌کند، در ماه دو بار به شما روزی می‌دهد؛ و در روزگار او به شما حکمت داده می‌شود، تا آنجا که یک زن در خانه‌اش بر اساس کتاب خداوند متعال و سنت رسول خدا ﷺ قضاوت می‌کند.»^۱

امام صادق علیه السلام حکمت اختصاص داشتن همه علم قرآن کریم را به حجت‌های خدا بیان کرده است؛ و این به خاطر آن است که مردم به عجز و نادانی خود اعتراف کنند تا مجبور شوند به ریسمان خلفای خدا و سفیرانش در میان آفریدگانش پناه ببرند:

از ابو عبدالله علیه السلام آمده است که در نامه‌ای فرمود: «و اما آنچه درباره قرآن پرسیدی، این نیز از جمله ذهنیات ناهماهنگ و ناسازگار توست؛ زیرا قرآن به آن صورتی که تو بیان کردی نیست، و همه آنچه شنیده‌ای معنایش غیر از چیزی است که تو بیان می‌کنی؛ بلکه قرآن مثل‌هایی است فقط برای افرادی که می‌دانند، نه دیگران؛ و برای جماعتی است که آن را آن‌گونه که شایسته‌اش هست تلاوت می‌کنند؛ و آنان کسانی هستند که به آن ایمان می‌آورند و آن را می‌شناسند. اما دیگران، اشکالاتش چقدر برایشان زیاد است و چقدر از دیدگاه‌های دل‌هایشان به دور است. به همین دلیل رسول خدا ﷺ فرموده است: هیچ‌چیزی دورتر از تفسیر قرآن از دل‌های مردان نیست؛ و در [فهم] این قرآن تمامی خلائق حیران شده‌اند، به جز کسانی که خدا خواسته است؛ و خداوند با پوشاندن [تفسیر قرآن] اراده فرمود تا آن‌ها در نهایت- به باب و صراط او هدایت شوند، و او را عبادت کنند و با گفته‌های او در نهایت با اطاعت از قائمان به کتابش و ناطقین به امرش برسند و درباره تفسیرهایی که به آن نیازمند

هستند از آن‌ها بخواهند برایشان سخن بگویند، نه اینکه از پیش خودشان چیزی بگویند. سپس می‌فرماید: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ (و حال آنکه اگر آن را به رسول و اولیای امر خود ارجاع دهند قطعاً از میان آنان کسانی هستند که آن را دریابند). اما دیگرانی غیر از آنان به‌هیچ‌وجه این را نمی‌دانند و چنین چیزی نشدنی است؛ و تو دانستی نمی‌شود همه مخلوقات والیان امر باشند، زیرا در این صورت کسی را نمی‌یابند که به او فرمان دهند، نه کسی را که امر و نهی خدا را به او برسانند. پس خداوند والیان را افراد خاصی قرار داد تا کسانی را که به این امر اختصاص داده است به آنان اقتدا کنند. ان‌شاءالله که این مطلب را متوجه شدی. برحذر باش و برحذر باش که قرآن را طبق نظر خودت تلاوت [و تفسیر] کنی؛ زیرا مردم به آن صورتی که در دیگر امور با یکدیگر اشتراک دارند. در علم قرآن با یکدیگر اشتراک ندارند، و به آن احاطه ندارند و توانایی تأویلش را ندارند، مگر از همان حدود و درب آن که خداوند برایشان مقرر فرموده است. ان‌شاءالله که متوجه شدی؛ و این امر را از جایگاهش بجوی که ان‌شاءالله آن را خواهی یافت.»^۱

در این فرمایش امام علیه السلام دقت کنید: «و خداوند با پوشاندن [تفسیر قرآن] اراده فرمود تا آن‌ها در نهایت به باب و صراط او هدایت شوند، و او را عبادت کنند و با گفته‌های او در نهایت با اطاعت از قائمان به کتابش و ناطقین به امرش برسند و درباره تفسیرهایی که به آن نیازمند هستند از آن‌ها بخواهند برایشان سخن بگویند، نه اینکه از پیش خودشان چیزی بگویند.» پس این روایت به‌صراحت درباره حکمت وجود تشابهات در قرآن کریم سخن می‌گوید؛ برای اینکه ناتوانی مردم از احاطه به شرع خداوند متعال را ثابت کند، و برای اینکه مردم به خلفای خدا و حجت‌های خدا پناه ببرند، و حقانیت و شایستگی خلفای خدا برای امامت و هدایت را ثابت کند.

این همان نکته مدّ نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله در طول زندگی‌اش بود، هنگامی که اعلام‌بودن

امیرالمؤمنین (علیه السلام) را اعلام و بر آن تأکید فرمود، و اینکه ایشان دروازه شهر علم است، به طوری که هرکسی که جویای علم است باید از دروازه اش وارد شود:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من شهر علم هستم و علی دروازه آن است؛ پس هرکس جویای علم است باید از دروازه وارد شود.»^۱

ایشان (علیه السلام) فرمود: «علی از من است و من از علی هستم؛ و فقط من یا علی از طرف من [کاری را] انجام می‌دهد.»^۲

ایشان (علیه السلام) فرمود: «علی با قرآن است و قرآن با علی است، و آن‌ها هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا [نزد] حوض بر من وارد شوند.»^۳

از ابوذر نقل شده است، فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «کسی که از من اطاعت کند از خداوند اطاعت کرده، و کسی که از من سرپیچی کند از خدا سرپیچی کرده است؛ و کسی که از علی اطاعت کند از من اطاعت کرده، و کسی که از علی سرپیچی کند از من سرپیچی کرده است.»^۴

بنابراین اگر امت، پس از رحلت پیامبر خدا محمد (صلی الله علیه و آله) از همان کسی که خدا و فرستاده اش انتخاب کرده‌اند پیروی می‌کردند و به او تمسک می‌جستند در فتنه‌ها و اختلافات گرفتار نمی‌شدند، و به مذاهب و طوایف تقسیم نمی‌شدند؛ به طوری که هر طایفه به روش خودش دین‌دار شود؛ روشی که تکیه و اعتماد به احادیثی را که فقط در جهت مصالح اعتقادات و پیشوایانی بوده باشد که برای خودشان انتخاب کرده‌اند برایش تضمین کند؛ تا به این ترتیب

۱. تخریب این حدیث گفته شد.

۲. تخریب این حدیث گفته شد.

۳. تخریب این حدیث گفته شد.

۴. تخریب این حدیث گفته شد.

دین خداوند و اهلس در هر زمانی غریب باقی بمانند.

اگر سفر انحرافی و سرگردانی امت، چهارده قرن پس از وفات پیامبر خدا ﷺ امت را به پناه‌بردن به اوصیای حقیقی محمد و به برگرفتن علوم قرآنی از ایشان ﷺ کشانده است، پس در حال حاضر در عمل - ما بهترین امتی را داریم که برای مردم پدیدار شده است؛ امت واحده‌ای با یک ماهیت فکری الهی که به‌طور کامل با اراده الهی انسجام دارد؛ و قطعاً مسئله عرضه حدیث به قرآن و سنت و شناخت درست از نادرست در دسترس کودکان و بچه‌ها نیز قرار خواهد گرفت. چه برسد به جوانان و شیوخ؛ و این قطعاً در دسترس اهل حرفه‌ها و صنایع نیز قرار خواهد گرفت چه برسد به اهل علم و معرفت؛ و باب میراث اسلامی به‌طور کامل در برابر هر حدیث جعلی یا تقلبی بسته خواهد شد؛ و چیزی جز آنچه از جنس و ماهیت خودش باشد به آن نفوذ نخواهد کرد؛ بنابراین این دسته از احادیثی که به رد هر حدیثی که با کتاب خداوند متعال موافقت ندارد تصریح می‌کنند، به‌معنای تکلیف اولیه امت هنگام پیروی و تمسک‌جستن به خلیفه خداوند در هر زمانی است. بنابراین در این هنگام هیچ حدیث صحیحی باقی نمی‌ماند مگر اینکه اصل و شاهدش از کتاب خداوند متعال استخراج شده باشد، و این کار به‌واسطه امام معصوم پاسدار و سرپرست دین انجام می‌شود؛ ولی هنگام سرگردانی و انحراف امت از امام و پیشوای حقیقی اش قطعاً امت در تاروپود جهل و آشفتگی و پیروی از مدعیان علم و معرفت گرفتار می‌شود، و نتیجه همان‌طور که حال‌وروز امروز امت گواهی می‌دهد - پدید آمدن ده‌ها فرقه و مذهب مختلف است؛ و آن‌ها همان‌طور می‌شوند که شاعر می‌گوید:

و هرکسی مدعی وصال لیلی است * * * حال آنکه لیلی اصلاً به آنان توجهی ندارد

گروه دوم:

دسته دوم از روایاتی که با آن‌ها برای رد احادیثی که با کتاب خدا موافقت ندارد استدلال می‌شود - حتی اگر با متن یا مضمون آن مخالفت نداشته باشد - احادیثی هستند که به موافقت

با کتاب خدا، موافق بودن با سنت شریف رسول خدا محمد و عترت پاکش (درود خداوند بر ایشان) را نیز افزوده‌اند. این دسته از احادیث به رد احادیثی تأکید می‌کنند که هیچ شاهی از کتاب یا سنت نداشته باشند؛ از جمله:

از ابن ابی‌جعفور نقل شده است که وی از امام صادق علیه السلام دربارهٔ اختلاف احادیثی سؤال کرد که راویان برخی از آنها مورد وثوق ما هستند در حالی که راویان برخی دیگر از نظر ما قابل اعتماد نیستند. ایشان علیه السلام فرمود: «وقتی به شما حدیثی رسید و برایش شاهی از کتاب خدا یا از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یافتید که هیچ [و آن را بپذیرید]؛ در غیر این صورت کسی که آن را آورده است به آن سزاوارتر است.»^۱

پس ابن ابی‌جعفور دربارهٔ اختلاف احادیثی می‌پرسد که توسط افراد ثقه و غیرثقه روایت می‌شوند و اینکه تکلیف در برابر آنها چیست؟

امام صادق علیه السلام در اینجا به‌طور کامل از مسئلهٔ وثاقت یا عدم‌وثاقت راویان چشم می‌پوشد، و فقط به موافقت داشتن با کتاب خدا و سنت پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم تکیه می‌فرماید؛ پس اگر حدیث با کتاب خدا یا سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم موافقت نداشته باشد خود راوی به آنچه نقل کرده سزاوارتر و به آن آگاه‌تر است، و هیچ حجتی در نقل آن برای دیگران وجود ندارد، حتی اگر او ثقه و راست‌گو بوده باشد؛ یا اینکه «به آن سزاوارتر است» به این معناست که این حدیث سزاوارتر است به او نسبت داده شود، نه به اهل بیت علیهم السلام؛ و این چه بسا اشاره‌ای به دروغین یا نادرست بودن چیزی داشته باشد که هیچ شاهی از قرآن یا سنت برایش در دست نیست.

از هشام بن حکم نقل شده است که از امام صادق علیه السلام شنیده است که می‌فرمود: «هیچ حدیثی را از طرف ما نپذیرید، مگر آنکه با قرآن و سنت موافق باشد یا در میان احادیث پیشین ما شاهی برایش بیابید؛ زیرا مغیره بن سعید (که لعنت خدا بر او باد) احادیثی را در کتاب‌های

اصحاب پدرم وارد ساخته است که هرگز بر زبان پدرم جاری نشده‌اند. از خدا پروا کنید و هر سخنی را که با کلام پروردگار بزرگ و سنت رسول اکرم ﷺ موافقت ندارد از طرف ما نپذیرید. ما وقتی حدیث می‌گوییم، می‌گوییم خداوند بلندمرتبه و رسول خدا فرموده است.»^۱

از یونس بن عبدالرحمان، از ابوالحسن رضا علیه السلام نقل شده است، فرمود: «ابوالخطاب به پدرم اباعبدالله علیه السلام دروغ بسته است. خدا ابوالخطاب و یارانش را لعنت کند که این احادیث را تا امروز در کتاب‌های شیعیان پدرم اباعبدالله علیه السلام با فریب کاری جای می‌دهند. پس مخالف قرآن از زبان ما نپذیرید؛ زیرا ما اگر حدیث نقل کنیم موافق قرآن و موافق سنت نقل می‌کنیم، و ما از خدا و رسولش نقل می‌کنیم، و نمی‌گوییم فلانی و فلانی گفته است تا به این ترتیب کلاممان متناقض شود. به راستی کلام آخرین ما همچون کلام اولین ماست، و کلام اولین ما تصدیق‌کننده کلام آخرین ماست. پس هنگامی که کسی خلاف این را برای شما گفت آن را به خودش بازگردانید و بگویید تو به آنچه آورده‌ای آگاه‌تری. به همراه هر کلام ما حقیقتی است و بر آن نوری است؛ پس هر آنچه حقیقتی به همراه نداشته باشد و نوری بر آن نباشد از کلمات شیطان است.»^۲

از امام باقر و امام صادق روایت شده است، فرموده‌اند: «هیچ گفته‌ای را نمی‌توان به ما نسبت داد مگر آنچه با کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ موافق باشد.»^۳

حسن بن جهم، از عبد صالح [امام رضا] علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «اگر دو حدیث مختلف برای شما آمد، هر دو را به کتاب خدا و احادیث ما عرضه کنید؛ اگر شبیه آن‌ها بودند درست است، و اگر شبیه آن‌ها نبودند باطل است.»^۴

۱. رجال کشی: ج ۲ ص ۴۸۹.

۲. رجال کشی: ج ۲ ص ۴۹۰.

۳. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۹؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۲۴۴.

۴. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۹.

دلالت این روایات به تأکید امامان علیهم السلام بر ضرورت بسنده کردن به پذیرفتن احادیث موافق با قرآن و سنت، و رد احادیثی که شاهدهی از قرآن و سنت ندارند و با وحی و روح و مبادی قانون ثابت شده الهی یعنی قرآن و سنت مطهر- هماهنگی و همراهی ندارند پنهان نیست. امامان با استفاده از انواع راهها برای قانع کردن و نهادینه کردن این عقیده نزد امت، بر این حقیقت تأکید ورزیده اند؛ همان طور که در روایات زیر آمده است:

از عمر بن قیس، از ابوجعفر امام باقر علیه السلام نقل شده است، فرمود: «همانا خداوند تبارک و تعالی چیزی را که امت به آن نیاز داشته باشند ترک نفرموده است، مگر آنکه آن را در کتاب خود نازل، و برای فرستاده اش صلی الله علیه و آله بیان فرموده است؛ و برای هر چیزی حد و مرزی و دلیلی قرار داده است که به آن دلالت می کند، و برای کسی که از آن حد تجاوز کند حدی قرار داده است.»^۱

از حماد، از ابوعبدالله علیه السلام نقل شده است، گفت: از ایشان شنیدم که می فرمود: «هیچ چیزی نیست، مگر اینکه درباره اش کتاب یا سنتی است.»^۲

از سماعه، از ابوالحسن موسی علیه السلام روایت شده است، گفت: به امام عرض کردم: آیا همه چیز در کتاب خدا و سنت نبی اش صلی الله علیه و آله هست، یا شما از خودتان می گوئید؟ فرمود: «البته همه چیز در کتاب خدا و سنت نبی اش هست.»^۳

از جعفر بن محمد علیه السلام درباره چیزی که قاضی براساس آن حکم می کند پرسیده شد،

۱. کافی: ج ۱ ص ۵۹؛ روضة المتقین، محمدتقی مجلسی: ج ۱۲ ص ۲۰۰، و گفته است این حدیث قوی همچون صحیح است.

۲. کافی: ج ۱ ص ۵۹.

۳. کافی: ج ۱ ص ۶۲؛ روضة المتقین، محمدتقی مجلسی: ج ۱۲ ص ۱۹۸، و گفته است همچون صحیح مؤثق است.

فرمود: «بر اساس کتاب.» عرض شد: و آنچه در کتاب نیست؟ فرمود: «با سنت.» عرض شد: و آنچه در کتاب نیست و در سنت نباشد چطور؟ فرمود: «هیچ چیزی از دین خدا نیست، مگر اینکه در کتاب و سنت باشد. خداوند دین را کامل کرده است. حق تعالی (جل ذکره) فرموده است: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ (امروز دینتان را برایتان کامل کردم.)» سپس ایشان علیه السلام فرمود: «هرکدام از آفریدگانش را که خدا بخواهد، او را توفیق عطا می‌فرماید و برای این کار تسدیدش می‌کند؛ و به آن صورتی که شما گمان می‌کنید نیست.»^۱

از سعید اعرج نقل شده است، گفت: به ابو عبدالله علیه السلام عرض کردم: برخی نزد ما می‌آیند که تفقه می‌کنند و می‌گویند: برای ما مسائلی پیش می‌آید که ما آن‌ها را نه در کتاب خدا می‌شناسیم و نه در سنت؛ پس نظر خودمان را درباره‌شان بیان می‌کنیم. ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «دروغ گفتند. هیچ چیزی نیست، مگر اینکه در کتاب آمده است، و سنتی درباره‌اش آمده است.»^۲

از سماعه، از عبد صالح علیه السلام نقل شده است، گفت: از ایشان پرسیدم: برخی از یاران ما پدر و جد شما را دیده، و از آن‌ها احادیثی شنیده‌اند. چه بسا مسائلی باشد که برخی از یاران ما به آن مبتلا باشند، و نزد آنان در این خصوص چیزی نباشد که درباره‌اش فتوا بدهند، ولی مشابه آن نزدشان هست. آیا می‌توانند قیاس کنند؟ فرمود: «هیچ چیزی نیست مگر اینکه در کتاب و سنت آمده است.»^۳

از سماعه بن مهران، از عبد صالح ابوالحسن موسی علیه السلام روایت شده است، گفت عرض

۱. دعائم الاسلام، قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حیون تمیمی مغربی (ت ۳۶۳ق)، تحقیق: آصف بن علی اصغر فیضی، ۱۳۸۳ق/ ۱۹۶۳م، ناشر: دارالمعارف قاهره: ج ۲ ص ۵۳۵؛ مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۲۵۲ ح ۲۱۲۶۲.

۲. بصائرالدرجات، صفار: ص ۳۲۱ و ۳۲۲؛ بحارالانوار: ج ۲ ص ۳۰۴ به نقل از بصائر و اختصاص مفید.

۳. بصائرالدرجات صفار: ص ۳۲۲؛ بحارالانوار: ج ۲ ص ۳۰۵ به نقل از بصائر و اختصاص مفید.

کردم: خدا شما را اصلاح کند، ما گرد هم جمع می‌شویم و آنچه را نزدمان هست یادآوری می‌کنیم. چیزی نیست که بر ما عرضه شود مگر اینکه در باره‌اش مطلبی نوشته شده داشته باشیم، و این از جمله فضیلت‌هایی است که خداوند به‌واسطه شما با آن بر ما منت نهاده است. اما گاهی مسئله کوچکی بر ایمان پیش می‌آید که چیزی نزدمان نیست و از یکدیگر می‌پرسیم و چیزی شبیه به آن را نزد خود می‌یابیم، و به بهترین شکل آن را قیاس می‌کنیم. آن حضرت فرمود: «شما را با قیاس چه کار؟! کسانی که پیش از شما بودند فقط به‌خاطر قیاس هلاک شدند.» سپس فرمود: «وقتی چیزی پیش آمد که می‌دانید، بگویید، و اگر چیزی پیش آمد که نمی‌دانید، چنین کنید؛ (و با دستش به دهان خود اشاره فرمود).» سپس فرمود: «خدا ابوحنیفه را لعنت کند؛ او می‌گفت: علی چنین گفت، و من چنان می‌گویم؛ و صحابه چنین گفتند و من چنان می‌گویم.» سپس فرمود: «آیا با او هم نشین می‌شوی؟» عرض کردم: خیر؛ ولی این سخن اوست. عرض کردم: خداوند شما را اصلاح کند؛ آیا رسول خدا ﷺ برای مردم آنچه را در زمان خود نیاز داشتند آورد؟ فرمود: «بله؛ و آنچه را تا روز قیامت به آن نیاز خواهند داشت.» عرض کردم: آیا چیزی از آن از بین رفته است؟ فرمود: «خیر؛ نزد اهلش است.»^۱

میزان شدت تأکید امامان علیهم‌السلام بر اینکه همه حلال و حرام و اعتقادات و اخلاق که امت به آن‌ها نیاز دارند در قرآن و سنت موجود است پوشیده نیست؛ و در نتیجه امکان ندارد حدیثی بیاید که هیچ شاهد یا اصلی در کتاب خداوند متعال نداشته باشد، یا در سنت رسول خدا و احادیث اهل بیت (درود خداوند بر ایشان) اصل و شاهی نداشته باشد. پس روایاتی که به رد هر حدیثی که با قرآن و سنت موافقت ندارد تصریح می‌کنند به‌معنای عدم موافقت با نبود اصل و شاهی در قرآن و سنت است، حتی اگر با متن یا مضمون قرآنی یا حدیثی مخالفت نداشته باشد؛ و از آنجا که همه مکلف‌ها از توانایی استنباط اصول و شواهد از قرآن کریم برخوردار نیستند خداوند باب راحت‌تر و آسان‌تری را برایشان گشوده است؛ یعنی استنباط آن

۱. کافی: ج ۱ ص ۵۷؛ روضة‌المتقین، محمدتقی مجلسی: ج ۱۲ ص ۱۹۶ و گفته است: موثق مثل صحیح است.

از سنت قطعی؛ و اینکه حدیث، شاهد یا اصلی در سنت قطعی داشته باشد نشان می‌دهد آن حدیث، اصلی در قرآن کریم دارد که به‌طور مستقیم از قرآن آشکار نشده است.

پس روایات دسته دوم دلیلی است برای اینکه منظور و مقصود از روایات دسته اول - که به رد هر حدیثی که با قرآن موافقت ندارد تصریح می‌کند- این نیست که به آن صورتی که عده‌ای می‌پندارند این احادیث دلالت دارند بر اینکه هرآنچه به‌طور مستقیم شاهدهی در کتاب خداوند متعال ندارد رد می‌شود؛ بلکه منظور از آن‌ها تأکید بر حقیقت مشخصی است که در همان امر ثابت شده است؛ و این مرحله‌ای است که در آن چیزی طبق نظر معصوم و حجت خدا با قرآن موافقت نداشته باشد؛ چراکه قرآن روشنگر هرچیزی است، و هرچیزی که مردم در باره‌اش اختلاف دارند اصلی در قرآن کریم دارد، ولی علم به تمامی این‌ها فقط به خلیفه و حجت خدا بر آفریدگانش اختصاص دارد، و او به‌نوبه خود برای مردم بیان می‌کند و شواهد و اصول هر حدیثی را که ثابت شده نیست یا درباره‌اش اختلاف وجود دارد استنباط می‌کند.

پس این دسته دوم روایات از راه رسیده‌اند تا روشن کنند درباره احادیثی که شاهد و گواهی در کتاب خدا برایشان پیدا نشده است می‌توان به جست‌وجوی گواه و شاهدهی برایشان در سنت ثابت شده از رسول خدا و از عترت پاکش (درود خدا بر ایشان) پرداخت، نه اینکه فقط با توجه به عدم دسترسی به موافقت با کتاب خدا رد شود؛ چراکه موافقت با سنت قطعی در حکم موافقت با کتاب خداست؛ زیرا سنت، بیان و توضیح و تفسیر کتاب خداوند متعال است، و به این دلیل که خداوند به وجوب برگرفتن از آن دستور داده و بر آن تأکید فرموده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۱ (از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. * جز وحیی که وحی می‌شود نیست).

﴿...وَمَا أَنَا كُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۲ (... آنچه را

۱. نجم: ۳ و ۴.

۲. حشر: ۲.

پیامبر به شما عطا کرد بگیرید و از آنچه شما را از آن نهی کرد بازایستید؛ بهراستی خدا سخت کیفر است).

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾^۱ (و هیچ مرد و زن مؤمنی را نسزد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد؛ و هرکس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است).

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ﴾^۲ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید، و رسول و اولیای امر خود را اطاعت کنید؛ پس هرگاه در امری نزاع کردید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به خدا و رسول عرضه بدارید).

این آیات و دیگر آیات، شواهد و اصولی هستند که صحت روایات عرضه به سنت پاک و مطهر را ثابت می‌کنند، نه فقط بسنده کردن به کتاب خدا؛ به این خاطر که عرضه، مقدمه و راهی برای شناخت سخنان و سیره رسول خدا محمد ﷺ است. صاحبان سندها وقتی به‌عنوان مثال می‌گویند «فقط عمل به احادیثی که سند صحیح دارند درست است» این به آن معنا خواهد بود که قبل از عمل به هر حدیثی، باید ابتدا درباره سندش تحقیق کرد؛ اگر سندش صحیح باشد به آن عمل می‌شود، و اگر سندش ضعیف است به‌طور کلی- به آن عمل نمی‌شود. به همین ترتیب وقتی گفته می‌شود آیات و روایات، متواتر و ثابت شده هستند، یعنی باید به سخنان رسول خدا محمد ﷺ و سنت ایشان گردن نهاد، و باید اختلافات را به آن بازگرداند تا به وسیله آن حل و فصل شود، و امثال تشریحی برای هیچ‌کسی به‌جز رسول خدا

۱. احزاب: ۳۶.

۲. نساء: ۵۹.

محمد ﷺ جایز نیست؛ پس وقتی حدیثی منسوب به پیامبر خدا محمد ﷺ برای ما می‌آید باید ابتدا پیش از هر اقدامی - صحت انتساب آن به پیامبر خدا محمد ﷺ و موافقتش با روش و سنت شریف آن حضرت ﷺ برایمان محرز شود؛ و این متوقف بر عرضه احادیث به کتاب خدا و سنت مصطفی ﷺ است؛ اگر موافق باشد شرعاً به آن عمل می‌شود و اگر مخالف باشد مردود و باطل خواهد بود. پس مسئله وجوب عرضه حدیث به کتاب خدا و سنت ثابت، الزاماً مسئله‌ای ثابت شده است؛ به طوری که مؤمن هیچ راهی برای تعدی از آن ندارد. در نتیجه به هیچ وجه نمی‌توان به پذیرفتن آنچه موافق و شاهدی از کتاب و سنت ندارد رسید، حتی اگر [این موافقت و شاهد] از باب شامل بودن حدیث، تحت قواعد و مبادی کلی قرآن و سنت بوده باشد؛ چراکه:

أ - وارد شدن چیزی که هیچ شاهدی از شریعت (قرآن و سنت) ندارد «افزودن به شریعت» بر شمرده می‌شود، و اینکه از حجت‌های معصوم روایت شده باشد در اینجا هیچ فایده‌ای به حالش نخواهد داشت؛ زیرا روی سخن درباره چیزی که [به طور مستقیم] از امام شنیده می‌شود نیست؛ بلکه درباره چیزی است که از امام روایت می‌شود، و تفاوت بین این دو برای خردمند پنهان نیست. پس از اینکه عدالت و وثاقت راوی را پذیرفتیم باز هم راوی می‌تواند دچار خطا و فراموشی و توهم و اشتباه شود. پس هیچ ملازمی میان وثاقت با صحت و دقت نقل وجود ندارد و حتی هیچ ملازمی میان دقیق بودن (ضبط) با دقت در نقل وجود ندارد. چه بسا فرد ضابط دقیق در برخی موارد اشتباه کند یا دچار شبهه شود؛ زیرا توصیف وضعیت او به ضبط و دقت و استواری صرفاً ناشی از حالت کلی اوست، نه اینکه این توصیف حکم دقیق حقیقی برای همه روایات و اخبار آحاد او بوده باشد؛ و ما در مقام سخن درباره شریعتی هستیم که از ظنیات و گمانه‌زنی‌ها برگرفته نمی‌شود و فقط از کسانی گرفته می‌شود که خداوند دستور داده است از آنان برگرفته شود، و در برابر اخبار و روایاتشان از خداوند و فرستادگانش تسلیم باشیم.

ب - نکته مهم‌تر، این نکته است که ما از سوی نگاهبانان و سرپرستان دین مأمور شده‌ایم به حدیثی که هیچ شاهی از قرآن و سنت ندارد تکیه نکنیم؛ و اهل دین و حافظان دین به صلاح شریعت داناتر و آگاه‌ترند و حدود آن را بهتر می‌شناسند؛ به طوری که هر آنچه را که می‌تواند بدعت یا راهی برای بدعت‌ها در دین باشد می‌شناسند؛ به خصوص اینکه خود آنان علیهم‌السلام نیز با مشکل دروغ‌پردازی و فریب‌کاری در احادیث مواجه بوده، و دیده‌اند چگونه امت فریب خورده، و به فرقه‌ها و مذاهب تقسیم شده‌اند. در نتیجه ایشان علیهم‌السلام با حکمت و عصمتشان اقدام به تعیین سوپاپ اطمینانی برای امت و نسل‌های دور از امامان و پیشوایان ربانی‌شان کرده‌اند. پس این قواعد را وضع کردند در حالی که به خوبی از وضعیت حال و آینده امت مطلع بوده‌اند، و برای درمان این مشکل، هیچ راه دیگری جز عرضه به قرآن و سنت یا آنچه به این دو باز می‌گردد از آن‌ها صادر نشده است؛ و آن‌ها علیهم‌السلام به بسنده کردن به احادیثی که با قرآن و سنت موافق هستند یا شاهی از قرآن یا سنت دارند بسیار تأکید کرده‌اند، و اینکه هر آنچه غیر از این باشد زخرف (دروغین) است و نباید به آن اعتماد کرد.

بنابراین چگونه می‌توان برای اعتبارسنجی روایاتی که نصی از سوی امامان علیهم‌السلام برایشان نیامده است به راه دیگری اعتماد کرد، تا این راه، بانی برای داوری عقاید و فقه و اخلاق و مسائل دیگری باشد که به دین و شریعت منسوب است؟ حتی در سطح ساده‌ترین امور دنیوی، وقتی شرکتی دستگاه خاصی می‌سازد دفترچه راهنمایی برای استفاده و کار با آن ارائه می‌دهد و وقتی شرایط استفاده از آن نقض شود شرکت برای خرابی یا آسیب وارد شده به آن دستگاه به کار گرفته شده، مسئولیت و گارانتی نخواهد داشت. این درباره شریعت از اولویت بالاتری برخوردار است؛ به طوری که اصلاً نمی‌توان آن را با نیازهای دنیوی مقایسه کرد؛ پس چگونه سنتی که در بردارنده دین‌بندگان و آخرت آنان است بدون دفترچه راهنمایی برای شناخت درست از نادرست رها می‌شود؟!

کسی که از پیش خود به‌غیر از دفترچه راهنمای خود صاحب سنت- دفترچه‌ای برای استفاده از سنت ارائه می‌دهد در چیزی که مالکش نبوده و در کاری که جزو اختیارات صاحب سنت بوده، دخالت کرده است. پس چنین شخصی وقتی گمراه شد و به هلاکت رسید هیچ‌کسی جز خودش را نباید سرزنش کند.

در اینجا به برخی از اشکالات شهید صدر درباره موافقت و مخالفت مضمونی و حدی (مخالفت عینی)، و روایات دلالت‌کننده به آن می‌پردازیم، و توضیحات متناسب با این جایگاه را ارائه می‌دهیم:

سخن شهید صدر درباره گروه اول از تقسیم‌بندی‌اش:

«اول: مشخص کردن منظور از آنچه با کتاب موافقت ندارد: آیا منظور از آن مخالفت با کتاب به این صورت است که به کتاب عرضه شده است و [کتاب] با حدیث موافقت ندارد؟ یا به‌صورت عمومی‌تر، منظور این است که کتاب اصلاً به این موضوع نپرداخته است، و در نتیجه عدم موافقت حدیث با آن از باب سالبه به انتفاء موضوع بوده است؟»

در اینکه آنچه عرفاً استظهار می‌شود همان اولی باشد نمی‌توان اشکالی وارد کرد؛ زیرا جمله «آنچه با کتاب موافقت ندارد» هرچند قضیه سالبه است، ولی از نظر منطقی، اعم از سالبه به انتفاء موضوع و سالبه به انتفاء محمول است؛ ولی آنچه از نظر عرفی فهمیده می‌شود سالبه به انتفاء محمول است به اینکه عدم موافقت با کتاب با وجود دلالت کتابی است؛ و اینکه حدیث سوم از آنچه در برابر موافقت کتاب قرار می‌گیرد، به مخالفت تعبیر کرده، آن را تأیید می‌کند؛ و در نتیجه شاهدی برای این است که این معنا عدم موافقت را اراده کرده است.»^۱

درباره آن باید گفت: دلالت احادیثی که به رد آنچه با قرآن موافقت ندارند تصریح می‌کنند صریح است؛ و بر چیزی که هیچ شاهدی در قرآن ندارد، اطلاق نمی‌شود موافق با قرآن است؛

در نتیجه طبق تصریح روایات بسیار، این‌ها مردود هستند. پس همان طور که عدم موافقت، بر آنچه به صورت متنی یا معنایی با قرآن مخالفت دارد اطلاق می‌شود، به همین ترتیب به آنچه در قرآن کریم شاهی ندارد نیز اطلاق می‌شود؛ و ما صرفاً با تأویلاتی که هیچ دلیلی برایشان در دست نیست نمی‌توانیم از این دلالت صریح کوتاه بیایم. پس هیچ منع شرعی وجود ندارد که ما را از پذیرفتن دلالت صریح این روایات بازدارد؛ یعنی رد هر حدیثی که با قرآن کریم موافقت ندارد، به این معنا که هیچ اصل یا شاهی در کتاب خدای متعال نداشته باشد.

ادعای سید صدر درباره استظهار عرفی درباره اراده مخالف دلالت کتابی قرآنی، با ادعای برعکسی روبه‌رو می‌شود که اصرار دارد بر اینکه عدم موافقت با قرآن، فقط به مخالفت بسنده نمی‌کند، بلکه عدم وجود اصل یا شاهی برای حدیث در کتاب خداوند متعال را نیز شامل می‌شود. پس وقتی حدیث را به کتاب خدا عرضه می‌کنیم به دو دسته تقسیم می‌شود: موافق، و غیرموافق؛ غیرموافق نیز به خود دو دسته تقسیم می‌شود: دسته اول، عدم موافقت، به معنای مخالفت با متن یا مضمون قرآنی؛ دسته دوم، عدم وجود شاهد یا اصلی برای آن حدیث در کتاب خداوند متعال است. پس هرآنچه برایش در کتاب خداوند متعال شاهد و گواهی نباشد قطعاً به عدم موافقت با قرآن توصیف می‌شود، و اگر این چنین نباشد پس موافق با قرآن است؛ و این برخلاف فرض است. روی سخن درباره مخالفت و عدم مخالفت نیست تا استظهار شهید صدر درست باشد؛ و تا گفته شود «مخالفت» فقط به تعارض داشتن با متن یا مضمون قرآنی اختصاص دارد. زبان حال روایات به صورتی قابل توجه- روی موافقت و عدم موافقت، و رد هرآنچه با کتاب خداوند متعال موافقت ندارد تأکید دارد؛ و روشن است آنچه با کتاب موافقت ندارد بر حدیثی منطبق می‌شود که هیچ شاهی از کتاب خدا نداشته باشد؛ همان طور که بر مخالفت با کتاب خدا منطبق می‌شود. بلکه آنچه شاهی در کتاب خدا ندارد شامل حدیث مخالف با دلالت کتاب می‌شود. پس حدیثی که با متن یا مضمون قرآنی تعارض دارد، این توصیف بر آن منطبق می‌شود که در کتاب خداوند متعال شاهد و گواهی ندارد.

۶۳۰ مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - ارزش ذاتی متن دینی

به متون روایات دقت کنید تا سخن شهید صدر و اشکالات وارد بر آن برایتان روشن شود:

«هر حدیثی که با قرآن موافقت ندارد زُخرف (باطل و دروغین) است.»

«هر حدیثی که با کتاب خدا موافقت ندارد زخرف است.»

«آنچه را با کتاب خدا موافقت دارد بگیرید، و آنچه را با کتاب خدا مخالفت دارد رها کنید.»

«ای مردم، آنچه از من برایتان آمد که با کتاب خدا موافقت دارد من آن را گفته‌ام، و آنچه

برایتان آمد که با کتاب خدا مخالفت دارد من آن را نگفته‌ام.»

«به امر ما و آنچه از سوی ما آمده است نگاه کنید؛ اگر آن را موافق با قرآن دیدید آن را

بگیرید، و اگر موافق با قرآن ندیدید آن را رد کنید.»

«اگر حدیثی از ما برایتان آمد و یک یا دو شاهد از کتاب خدا برایش پیدا کردید آن را

بگیرید، وگرنه نزد آن توقف کنید. سپس آن را به‌سوی ما بازگردانید تا برایتان روشن شود.»

«اگر حدیثی برایتان آمد و برایش شاهی از کتاب خدا یا از سخن رسول خدا ﷺ یافتید که

هیچ [آن را نپذیرید]؛ وگرنه کسی که آن را برای شما آورده است به آن سزاوارتر است.»

«از ما حدیثی نپذیرید، مگر اینکه با قرآن و سنت موافق باشد، یا گواه و شاهی از احادیث

پیشین ما برایش بیاید.»

«از ما برخلاف قرآن نپذیرید. ما اگر چیزی بگوییم با موافقت با قرآن و موافقت با سنت

می‌گوییم.»

«هیچ سخنی را از ما راست نשמاییم، مگر اینکه با کتاب خدا و سنت نبی اش ﷺ موافقت

داشته باشد.»

«اگر دو حدیث مختلف برایت آمد آن دو را به کتاب خدا و احادیث پیشین ما عرضه کنید؛

اگر مشابه آن‌ها [کتاب و سنت] بودند حق است، و اگر مشابه آن‌ها نبودند باطل هستند.»

«هر حدیثی از من برایتان آمد و با کتاب خدا موافقت داشته باشد حدیث من است؛ اما حدیثی که با کتاب خدا مخالفت داشته باشد حدیث من نیست.»

«حدیث مرا به کتاب خدا عرضه کنید؛ آنچه با کتاب خدا موافقت دارد از من است و من آن را گفته‌ام.»

«هر حدیثی از من برایتان آمد کتاب خدا را بخوانید و در آن دقت کنید. هر حدیثی که با کتاب خدا موافقت داشته باشد من آن را گفته‌ام، و هر آنچه با کتاب خدا موافقت نداشته باشد من آن را نگفته‌ام.»

«احادیث مختلفی از زبان من برای شما خواهد آمد. هر حدیثی برایتان بیاید که با کتاب خدا و سنتم موافقت داشته باشد از من است، و هر حدیثی برایتان بیاید که با کتاب خدا و سنتم مخالفت داشته باشد از من نیست.»

این احادیث به‌شکلی روشن- اجماع و اتفاق نظر دارند که فقط حدیثی پذیرفته می‌شود که با کتاب خدا موافقت دارد، یا شاهی در کتاب خدا دارد؛ و بدیهی است آنچه شاهی در کتاب ندارد «موافق قرآن» نامیده نمی‌شود.

اما درباره این گفته شهید صدر :

«و ملاحظه زیر این نکته را تأیید می‌کند: حدیث سوم، از آنچه در برابر موافقت کتاب قرار می‌گیرد، به مخالفت تعبیر کرده است؛ در نتیجه شاهی برای این است که این معنا عدم موافقت را اراده کرده است.»

باید گفت:

۱- حدیث سوم در سخن شهید صدر رحمته الله علیه از هشام بن حکم و دیگران، از ابو عبد الله رضی الله عنه است که پیامبر صلی الله علیه و آله در منا خطبه‌ای خواند و فرمود: «ای مردم، هر حدیثی از من

برایتان آمد که با کتاب خدا موافقت داشت من آن را گفته‌ام، و هر حدیثی از من

برایتان آمد که با کتاب خدا مخالفت داشت من آن را نگفته‌ام.»^۱

واقعیت این است که آمدن «مخالفت» در اینجا در برابر «موافقت» صلاحیت این را ندارد که به‌عنوان یگانه‌شاهد و گواه برای اراده مخالفت با متون و مضامینی که در قرآن آمده است در نظر گرفته شود؛ به این دلیل که مخالفت در اینجا، هرچند با آیات کتاب خداوند متعال در تعارض است، از سویی دیگر تحت مفهوم حدیثی قرار می‌گیرد که شاهدی برایش در کتاب خداوند متعال موجود نیست؛ پس مخالف با کتاب به‌معنی آنچه شاهدی برایش در کتاب نیست و موافق آن نیست هم محسوب می‌شود.

۲- می‌توان گفت مخالفت در این حدیث، به‌معنای حدیثی است که شاهدی برایش در

کتاب خداوند متعال وجود نداشته باشد؛ زیرا خداوند متعال درباره قرآن کریم با این

توصیف که «بیان هرچیزی است» خبر داده است؛ و می‌فرماید: ﴿... وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ

الْكِتَابَ تَبَيِّنًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾^۲ (... و ما این کتاب را بر

تو نازل کردیم که بیان‌کننده هرچیزی است، و هدایت و رحمت و بشارتی برای

مسلمانان است).

روایات در تصریح و اشاره به اینکه هر حدیثی که متضمن قانون‌گذاری و تشریحی است

باید در کتاب خدای متعال اصلی داشته باشد متواتر هستند؛ از جمله:

از ابو جعفر امام باقر علیه السلام نقل شده است، فرمود: «همانا خداوند تبارک و تعالی چیزی را که

امت به آن نیاز داشته باشند ترک نفرموده است، مگر آنکه آن را در کتاب خود نازل، و برای

فرستاده‌اش صلوات الله علیه بیان فرموده است؛ و برای هرچیزی حدومرزی قرار داده و برایش دلیلی قرار

۱. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۲. نحل: ۸۹.

داده است که به آن دلالت می‌کند، و برای کسی که از آن حد تجاوز کند حدی قرار داده است.»^۱

از امام صادق علیه السلام روایت شده است، فرمود: «به راستی خداوند تبارک و تعالی در قرآن بیان هر چیزی را نازل فرموده است، تا آنجا که به خدا سوگند هیچ چیزی را که بندگان به آن نیازمند باشند رها نفرموده است، تا بنده‌ای نتواند بگوید کاش این مطلب در قرآن نازل می‌شد؛ مگر اینکه خدا آن را در قرآن نازل فرموده است.»^۲

از حماد، از ابوعبدالله علیه السلام نقل شده است، گفت: از ایشان شنیدم می‌فرمود: «هیچ چیزی نیست، مگر اینکه درباره‌اش کتاب یا سنتی هست.»^۳

از سماعه، از ابوالحسن موسی علیه السلام روایت شده است، گفت: به امام عرض کردم: آیا همه چیز در کتاب خدا و سنت نبی صلی الله علیه و آله هست، یا شما از خودتان می‌گویید؟ فرمود: «بلکه همه چیز در کتاب خدا و سنت نبی صلی الله علیه و آله هست.»^۴

از جعفر بن محمد علیه السلام نقل شده است، فرمود: «هیچ چیزی از دین خدا نیست، مگر اینکه در کتاب و سنت باشد. خداوند دین را کامل کرده است. حق تعالی (جل ذکره) فرموده است: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ (امروز دینتان را برایتان کامل کردم).»^۵

از ابوعبدالله علیه السلام در حدیثی نقل شده است، فرمود: «دروغ گفتند. هیچ چیزی نیست، مگر

۱. کافی: ج ۱ ص ۵۹؛ روضة المتقین، محمدتقی مجلسی: ج ۱۲ ص ۲۰۰، و گفته است این حدیث قوی همچون صحیح است.

۲. کافی: ج ۱ ص ۵۹.

۳. کافی: ج ۱ ص ۵۹.

۴. کافی: ج ۱ ص ۶۲؛ روضة المتقین، محمد تقی مجلسی: ج ۱۲ ص ۱۹۸، و گفته است: همچون صحیح موثق است.

۵. دعائم الاسلام، قاضی نعمان مغربی: ج ۲ ص ۵۳۵؛ مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۲۵۲ ح ۲۱۲۶۲.

اینکه در کتاب و سنت درباره‌اش آمده است.»^۱

از سماعه، از عبد صالح رضی الله عنه نقل شده است، فرمود: «... هیچ چیزی نیست مگر اینکه در کتاب و سنت آمده است.»^۲

در حدیثی از ابو عبد الله رضی الله عنه نقل شده است، فرمود: «... هیچ چیزی نیست مگر اینکه بیانش در کتاب خدا هست.»^۳

از ابو عبد الله رضی الله عنه نقل شده است، فرمود: «هر چیزی که دو نفر درباره‌اش دچار اختلاف می‌شوند اصلی در کتاب خدای عزوجل دارد، ولی عقل‌های مردان به آن دست پیدا نمی‌کند.»^۴

پس اگر کتاب خدا بیان هر چیزی است، و هر حدیثی که حلالی را حلال، یا حرامی را حرام می‌کند حتماً باید اصل یا شاهی در کتاب خداوند متعال داشته باشد، این دلیلی است برای اینکه هر آنچه برایش شاهی در قرآن وجود نداشته باشد باطل است و در نتیجه قطعاً و یقیناً مخالف قرآن است؛ به این معنا که چیزی را که قرآن حلال کرده است حلال می‌کند یا چیزی را که قرآن حرام کرده است حرام می‌کند، و به این ترتیب مخالف قرآن است؛ چرا که خداوند ما را متعبد کرده است در تشریح فقط به وحی او پایبند باشیم؛ و نیز به این دلیل که آنچه اصل یا شاهی در کتاب خدا ندارد، افزودن به قرآن و شریعت شمرده می‌شود. پس اگر چیزی حق باشد اصل یا شاهی در منظومه معرفتی قرآن دارد. تشریحی که اصلی در کتاب خدا ندارد باطل است، و هر باطلی قطعاً با آموزه‌ها و مبادی قرآن مخالفت دارد. پس همان طور که قرآن، احقاقی برای هر حقی است، ابطالی برای هر باطلی نیز هست؛ به این معنا که

۱. بصائر الدرجات، صفار: ص ۳۲۱ و ۳۲۲؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۳۰۴ به نقل از بصائر و اختصاص مفید.

۲. بصائر الدرجات صفار: ص ۳۲۲؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۳۰۵ به نقل از بصائر و اختصاص مفید.

۳. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی: ج ۱ ص ۲۶۷ و ۲۶۸.

۴. کافی: ج ۱ ص ۱۶۰.

در قرآن، شاهد و اصلی هست که به بطلان هر بدعتی در دین خداوند متعال دلالت می‌کند و کسی که آن را بشناسد به شناخت رسیده است، و کسی که از آن اطلاع نداشته باشد نادان است.

پس مخالف در اینجا به معنای عدم انسجام حدیث با آموزه‌های قرآن کریم، و عدم انتسابش با اصل و ریشه‌ای به قرآن است؛ یعنی منتفی بودن شاهدی از کتاب خدا برایش؛ نکته‌ای که محل بازگشتش در نهایت به مخالفت واقعی با کتاب خداوند متعال منجر می‌شود. پس لازمه نداشتن شاهد تأییدکننده، منتفی بودن شاهد مخالف نیست؛ بلکه هرآنچه تأییدکننده‌ای از کتاب خدا ندارد قطعاً معارضی از قرآن دارد؛ ولی گاهی این معارض، شناخته‌شده و روشن است، و در نتیجه مخالفت به صورت تحت‌اللفظی یا معنایی است، و گاهی این معارض به‌رغم موجودبودنش در کتاب خدا به صورت پنهانی است، که در این صورت مخالفت از دید ما به صورت حکمی خواهد بود. در هر دو حالت هر حدیثی که شاهدی در کتاب خدا ندارد مخالف کتاب است، حال چه این مخالفت آشکار بوده باشد و چه پنهان؛ و اینکه مخفی بودن مخالفت با کتاب خدا به صورت تحت‌اللفظی باشد یا معنایی، برای ما اهمیتی ندارد. پس ما مأمور هستیم به جست‌وجوی شواهد تأییدکننده حدیث بپردازیم؛ ولی درباره شواهد مخالف، اگر کشف شود طبق آن عمل می‌شود؛ وگرنه فقط به ظهور شواهدی تکیه می‌شود که تأییدکننده است. پس هر حدیثی که شاهد یا اصلی در کتاب یا سنت ندارد رد می‌شود و کنار گذاشته می‌شود، و درباره‌اش به مخالفت داشتن با کتاب خدای متعال حکم می‌شود.

استناد سید صدر به «آمدن کلمه مخالفت در برابر موافقت» برای اینکه منظور، مخالفت روشن و صریح بوده است کامل نیست؛ چراکه همان طور که پیش‌تر گفته شد معنای «مخالفت» فقط در مخالفت صریح و آشکار محصور نمی‌شود.

۳- روایاتی که به بیان رد آنچه با کتاب خدا مخالفت دارد پرداخته‌اند و درباره رد آنچه شاهی از کتاب خدا برایش وجود ندارد سکوت کرده‌اند: برای این روایات با توجه به روایاتی که به رد یا توقف حدیثی تأکید دارند که شاهی برایشان موجود نیست، حکم داده می‌شود؛ و بدیهی است بیان‌کننده چیزی حاکم بر سکوت‌کننده برای آن است. پس هیچ تعارضی میان این دو دسته از روایات وجود ندارد. بنابراین روایاتی که به رد هر آنچه مخالف کتاب خداست تصریح کرده‌اند - حتی اگر ما آن را فقط به مخالفت ظاهری آشکار حمل کنیم - با روایاتی که به رد آنچه برایش شاهی از کتاب خدا نیست تصریح و بر آن تأکید می‌کنند هیچ تعارضی ندارند؛ و می‌دانیم اثبات چیزی به معنای نفی غیر آن نیست.

پس وقتی ما روایاتی را دنبال می‌کنیم که به رد آنچه شاهی از کتاب خدا ندارد تأکید می‌کنند، این روایات را در ممانعت از پذیرفتن احادیثی که شاهد یا اصلی در کتاب خداوند متعال ندارند شدیدالحن می‌بینیم. بیایید نگاهی به برخی از این احادیث بیندازیم:

از ابو عبد الله علیه السلام نقل شده است، فرمود: «وقتی به شما حدیثی رسید و برایش شاهی از کتاب خدا یا از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یافتید که هیچ [و آن را بپذیرید]؛ در غیر این صورت کسی که آن را آورده است به آن سزاوارتر است.»^۱

از امام صادق علیه السلام نقل شده است، فرمود: «هر چیزی به کتاب و سنت عرضه می‌شود، و هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد زخرف [آمیخته با دروغ] است.»^۲

از ابو عبد الله علیه السلام نقل شده است، فرمود: «هر حدیثی که با قرآن موافق نباشد زخرف

۱. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۲. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

است.»^۱

ابوجعفر علیه السلام در حدیثی فرمود: «و هنگامی که حدیثی از ما به شما برسد و یک یا دو شاهد از کتاب خدا برایش یافتید آن را اخذ کنید؛ در غیر این صورت در آن توقف کنید، و سپس به ما عرضه کنید تا برایتان روشن شود.»^۲

از ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام نقل شده است، فرمود: «... در امر ما و آنچه از ما برایتان می‌آید دقت کنید؛ اگر آن را موافق با قرآن یافتید آن را بگیرید، و اگر آن را موافق با قرآن نیافتید آن را رد کنید؛ و اگر امر بر شما مشتبه شد توقف کنید و آن را به ما بازگردانید تا آنچه را برایمان شرح داده شده است درباره آن برایتان شرح دهیم...»^۳

از ثوبان روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آگاه باشید آسیاب اسلام همواره در گردش است.» گفت: پس چه کنیم ای رسول خدا؟ فرمود: «حدیث مرا به کتاب عرضه کنید؛ آنچه موافق کتاب باشد از من است و من گفته‌ام.»^۴

از عبدالله بن عمر، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است، فرمود: «احادیثی از من رواج خواهد یافت. درباره حدیثی که از من به شما می‌رسد کتاب خدا را بخوانید و آن را ارزیابی کنید؛ پس آنچه موافق کتاب خدا باشد من گفته‌ام، و آنچه موافق کتاب خدا نباشد من نگفته‌ام.»^۵

از ابوعبدالله علیه السلام نقل شده است، فرمود: «حدیثی را از ما نپذیرید مگر اینکه با قرآن و سنت

۱. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۲. کافی: ج ۲ ص ۲۲۲.

۳. امالی شیخ طوسی: ص ۲۳۱ و ۲۳۲ ح ۴۱۰؛ بحارالانوار: ج ۲ ص ۲۳۵ و ۲۳۶.

۴. المعجم الکبیر للطبرانی: ج ۲ ص ۹۷؛ مجمع الزوائد هیثمی: ج ۱ ص ۱۷۰.

۵. المعجم الکبیر للطبرانی: ج ۱۲ ص ۲۴۴؛ مجمع الزوائد هیثمی: ج ۱ ص ۱۷۰.

موافقت داشته باشد؛ یا برایش شاهی از احادیث پیشین ما بیاید.»^۱

از امام باقر و امام صادق روایت شده است، فرموده‌اند: «هیچ گفته‌ای را نمی‌توان به ما نسبت داد مگر آنچه با کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ موافق باشد.»^۲

از عبد صالح [امام رضا] علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: «اگر دو حدیث مختلف برای شما آمد هر دو را به کتاب خدا و احادیث ما عرضه کنید؛ اگر شبیه آن‌ها بودند درست است، و اگر شبیه آن‌ها نبودند باطل است.»^۳

زبان حال این روایات در سخت‌گیری و تأکید بر نپذیرفتن هیچ‌چیزی از احادیث، روشن و واضح است، مگر چیزی که با کتاب خداوند متعال موافقت داشته، یا اصل و شاهی در کتاب خداوند متعال داشته باشد؛ در نتیجه امکان ندارد این نکته را نادیده گرفت و از آن چشم پوشید؛ زیرا متواتر، و موافق با قرآن کریم است و معارضی ندارد؛ و اگر روایاتی باشند که وجوب رد حدیثی را که با کتاب خداوند متعال مخالفت دارد یادآور می‌شوند این روایات با روایات بسنده‌کردن به پذیرفتن روایاتی که فقط با کتاب خدا موافقت دارند تعارض یا تضادی ندارند؛ و این به دلیل اختلاف موضوع در این دو دسته از روایات است؛ موضوع یکی از این روایات، حدیثی است که با قرآن مخالفت دارد، در حالی که موضوع دیگری، روایتی است که شاهی از قرآن برایش وجود نداشته باشد. پس دو دسته از احادیث رد شده‌اند: اول: آنچه با قرآن مخالفت دارد؛ و دوم: آنچه شاهی از قرآن نداشته باشد؛ و قابل قبول، فقط یک نوع از احادیث هستند؛ یعنی احادیثی که با قرآن کریم موافقت دارند.

البته این در صورتی است که ما کوتاه بیاییم و جزئیات را بررسی کنیم؛ وگرنه اولاً مخالفت صریح با قرآن کریم زیرمجموعه مفهوم «چیزی که شاهی از کتاب خدا برایش وجود ندارد»

۱. رجال کشی: ج ۲ ص ۴۸۹.

۲. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۹؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۲۴۴.

۳. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۹.

قرار می‌گیرد. پس بدیهی است- روایتی که مخالف با قرآن است نیز روایتی است که شاهدی برایش وجود ندارد. دوم: مرجع و اصل نبودن شاهدی از کتاب خدا در نهایت- به مخالفت واقعی و روشن با کتاب خداوند متعال بازمی‌گردد؛ زیرا قرآن همان طور که احق‌ای برای هر حقی است، ابطالی برای هر باطلی نیز هست؛ و همان طور که هر حقی، شاهد تأییدکننده‌ای دارد، هر باطلی نیز شاهد مخالفی دارد، و فرقی نمی‌کند این شاهد ظاهر و آشکار بوده باشد یا پنهان و پوشیده؛ ولی برای خلیفه خدا همیشه آشکار و روشن است. در نتیجه حدیثی که می‌فرماید: «آنچه را با قرآن موافقت دارد بگیرید و آنچه را با قرآن مخالفت دارد رد کنید» به این معناست که آنچه را شاهدی در قرآن دارد بگیرید، و روایتی را که شاهدی ندارد رد کنید؛ و به‌طور کلی روایتی که با قرآن موافقت ندارد- طبق تعبیر روایات بسیار- زُخرف (سخنی دروغین) و مردود است.

پس هر روایتی که با کتاب مخالفت داشته باشد شاهدی در کتاب ندارد، و هر روایتی که شاهدی در کتاب نداشته باشد مخالف کتاب است؛ و همین کافی خواهد بود که گفته شود: فقط روایتی را قبول کنید که با قرآن موافقت دارد؛ همان طور که زبان حال برخی از روایات فقط فرموده‌اند: «هر حدیثی که با قرآن موافقت ندارد زخرف [سخنی بی‌هوده و دروغین] است.»

تا اینجا ضعف دیدگاه شهید صدر مشخص می‌شود؛ این گفته‌ی وی که منظور از روایتی که با کتاب موافقت ندارد «عدم موافقت با کتاب با وجود دلالت کتابی» است. با دلایل روایی صریح ثابت شد حدیث قابل قبول فقط حدیثی است که با کتاب موافقت دارد، یا حدیثی است که- طبق تعبیر برخی روایات- شاهدی در کتاب دارد. همچنین ثابت شد حدیث مردود روایاتی را شامل می‌شود که با دلالت کتابی قرآن کریم مخالفت دارند و نیز روایاتی را که شاهدی در قرآن کریم ندارند نیز شامل می‌شود.

شهید محمد باقر صدر در توضیح روایات دسته دوم گفته است:

«می‌توان برای استدلال به این گروه از روایات چند تناقض را خاطر نشان کرد:

اول، مفاد آن‌ها از نظر عرفی درباره حکم الغای حجیت خبر واحد است؛ ولی باید در نظر داشت خود این اخبار، خبرهای واحدی هستند و نمی‌توان برای الغای حجیت خبر واحد، به خبر واحد استناد کرد.

اما درباره مفاد این اخبار در حکم الغا، اگرچه به عدم حجیت خصوص چیزی که برایش شاهی از کتاب کریم وجود نداشته باشد دلالت کرده است، ولی از نظر عرفی اثرگذاری آن به طور کلی- به الغای هر خبری کشیده می‌شود؛ در حالی که هدف نهایی عرفی از حجیت بخشیدن به یک خبر، اثبات چیزی بوده است که برایش دلیل مسلمی از کتاب یا سنت که آن را به درجه قطعیت برساند وجود نداشته است.

اما برای الغای حجیت خبر واحد، نمی‌توان به خبر واحد استناد کرد؛ زیرا بدیهی است- این کار «خلاف فرض»^۱ را لازم می‌گرداند.

این اعتراضی صحیح است و هیچ پاسخی ندارد»^۲

توضیحات پاسخ به این گفته در مبحث چهارم از فصل اول گفته شد و نیازی به تکرار نیست.

۱. یستلزم الخلف.

۲. بحوث فی اصول الفقه: ج ۷ ص ۳۱۹.

پایان

هدف از این پژوهش، بررسی جدی ریشه‌ای و واقع‌گرایانه سازوکارهای اثبات صدور سنت روایت‌شده از خلفای خداوند (جل جلاله)، و نیز مطلع شدن از میزان شرعیت و شایستگی روش مشهور (یعنی روش سندی) بوده است؛ و اینکه آیا روشی الهی وجود داشته که شارع به آن تصریح و بر آن تأکید کرده است، یا خیر؟ و اگر روشی الهی وجود داشته است، پس چرا در طول تمام این قرن‌ها از آن روی‌گردان بوده‌اند؟ و آیا این روش عملاً قابل پیاده‌سازی بوده است، یا خیر؟

پس از به‌پایان رسیدن دوران پیامبر ﷺ و پایان یافتن عصر صحابه، ترویج روش سندی آغاز شد؛ و این روش به‌عنوان یک طرح و نقشه‌ای که از نظر شرعی ایمن است مطرح گردید؛ به‌عنوان یک سوپاپ اطمینان برای شریعت که اگر آن نبود، دین استوار نمی‌شد و ادامه پیدا نمی‌کرد و به سلامت به نسل‌های آینده نمی‌رسید؛ به نسل‌هایی که میراث پیشینیان خود را غالباً بدون غربالگری دریافت می‌کردند، مگر کسی که خداوند سبحان او را مصون داشته باشد؛ به‌طوری که کسی که به عمق این مسئله نپرداخته باشد گمان می‌کند روش سندی یک واقعیت قرآنی و برنامه‌نوی بوده است که با احادیث متواتر قطعی‌الدلاله بنیان نهاده شده و با آیات قرآنی محکم‌الدلاله تأیید شده است.

در حالی که او فقط یک روش ساخته‌وپرداخته بشر را دیده است که می‌تواند در بوته نقد و بررسی قرار بگیرد و نقض شود؛ روشی که دلایل مورد ادعایش در دوران گذشته و جدید توسط همه طوایف و مذاهب اسلامی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است؛ و اینکه روش سندی اصلاً شرعیت ندارد، و هیچ ارزشی برای خدمت‌رسانی به دین و مؤمنان ندارد؛ و حتی به نظر عده‌ای این روش در نتیجه تباهی و دشمنی و ستیزه‌گری میان سرزمین‌ها و بندگان به وجود آمده است، و در نتیجه عاقلانه نیست این روش به‌عنوان یک روش الهی آسمانی قلمداد شود. این روش در سطوح مختلف باعث گمراهی و فروپاشی و تفرقه‌امت، و رخنه و نفوذ فتنه‌ها و

گمراهی‌ها به آن شده است؛ به طوری که تبدیل به عاملی برای عملی شدن این پیشگویی پیامبر خدا محمد ﷺ شده است که امتش به ۷۳ فرقه تقسیم خواهند شد و همه آن‌ها در آتش اند به جز یک فرقه؛ و بدیهی است علت استحقاق هلاکت و خشم الهی، بدعت‌گذاری مذاهب و نظرات باطلی بوده است که از پایه و اساس مبتنی بر احادیث جعلی و تحریفی بوده‌اند؛ مذاهب باطلی که زیر سایه روش سندی و تحت سرپرستی علمای جرح و تعدیل زمین حاصلخیزی برای پیدایش و توسعه خود پیدا کردند!

عاقلاً نه نیست پیامبر خدا محمد ﷺ میراث حدیثی بزرگی را به جا گذاشته، و به پیروی و مراجعه به آن هم در مسائل فقهی و هم عقیدتی و هم اخلاقی - دستور داده باشد، ولی هیچ روشی را برای نگهبانی و پاسداری از این میراث در برابر تحریف و نابودی و ورود بدعت‌ها ایجاد نکرده باشد؛ روشی که مؤمنان و دنباله‌روان راستین را به گام‌های صحیح موفق‌ی راهنمایی کرده باشد که عهده‌دار رسیدن به سنت‌های درست و دوری از بدعت‌ها بوده باشد. اهمال در چنین کاری بی‌تردید مخالفت با حکمت، و نکوهشی برای عقلا و کاستن از شأن و جایگاه آن‌هاست.

این پژوهش برآوردن دو هدف اصلی را در سرلوحه خود قرار داده است:

اول: نقد روش سندی مشهور، و روشنگری از فقدان هر گونه دلیل شرعی برای این روش، تا انتسابش را به شرع الهی آسمانی ثابت کند؛ و همچنین بی‌فایده بودن و کارایی نداشتنش برای ادای وظیفه‌ای که به آن سپرده شده است؛ یعنی وظیفه پاسداری از میراث حدیثی از تحریف و جعل و فریبکاری؛ در حالی که حال و روز آن به وضعیتی کاملاً واژگونه رسید تا آنجا که روش سندی، باعث به وجود آمدن یک فاجعه فکری به تمام معنا گردید!

دوم: مطرح کردن دیدگاهی جدید که چه بسا راه حل ایده‌آل در جهت یکپارچه کردن امت بر یک کلمه مشترک، و ایستادگی محکم در برابر احادیث جعلی و تحریف شده باشد؛ همان احادیثی که باعث پراکندگی امت، و نفوذ انحرافات و شرک و گمراهی در امت شده‌اند، تا آنجا

که آن‌ها شروع به لعنت یکدیگر می‌کنند و از یکدیگر بیزار می‌جویند، و یکدیگر را به قتل می‌رسانند؛ انگار نه انگار که خدایشان یکی است، پیامبرشان یکی است، کتابشان یکی است، و قبله‌شان یکی است!

این دیدگاه با بازگشت به نقطه جدایی، و با خالی شدن از خواست‌های نفسانی و تعصبات، و تحکیم قرآن کریم به‌عنوان کلمه مشترکی که امت را متحد، و هرگونه اختلافی را از آن طرد می‌کند به دست می‌آید؛ و هیچ اشکالی ندارد که از سنت ثابت‌شده‌ای که در میان مسلمانان برایش اتفاق نظر وجود دارد کمک گرفته شود و هرآنچه با محکم قرآن کریم و سنت ثابت مخالفت دارد به کنار گذاشته شود؛ تا امت در طول نسل‌هایی که سپری می‌کند پیوسته زیر سایه شرع الهی، به‌دور از فریب‌کاری‌های ابلیس و سپاهیان انس و جنّی‌اش قرار بگیرد.

چه بسا خواننده به فراهم‌بودن دلایل قرآنی و حدیثی که برای استدلال بر روش عرضه به قرآن و سنت فهرست شده است با بنده هم‌نظر باشد، و اینکه این دلایل به‌شکل تأسیس و قانون‌گذاری صریح برای چگونگی تعامل با میراث حدیثی آمده‌اند و ما را قبل از هرگونه اقدام برای انکار یا روی‌گردانی از روش عرضه و کاستن از جایگاه آن وادار به تفکر بسیار می‌کنند؛ به‌خصوص پس از دانستن اینکه قوانین و تأسیس روش ارائه‌شده به‌عنوان جایگزین روش عرضه، از داشتن ادله صریح رنج می‌برند، و حتی از داشتن هرگونه دلیل با صدور تام و تمام و دلالت عاری هستند؛ همان‌طور که علمای مشهور به این مطلب تصریح کرده‌اند و نظراتشان در طول این تحقیق تقدیم شد.

نقاط قوتی را که روش عرضه در خود دارد می‌توان خلاصه‌وار به‌صورت زیر فهرست کرد:

- اول: این روش، روشی است اصیل، به‌طوری که نمی‌توان استدلال آورد روش دیگری پیش از آن بوده است؛ و حتی مشهورترین اتباع روش سندی هم تصریح داشته‌اند به اینکه روش سندی و بررسی‌سندها در میان مسلمانان مشهور نبوده، و تفتیش‌سندها فقط پس از وقوع «فتنه» آغاز شده است.

- دوم: «روش عرضه» یک واقعیت عملی است که وجودش در میان مسلمانان در زمان پیامبر ﷺ و زمان صحابه پذیرفته شده است. احادیثی که بیان می‌دارند صحابه و اهل بیت ﷺ برای بررسی احادیث از روش عرضه به کتاب خدای سبحان و سنت ثابت پیامبر ﷺ استفاده می‌کرده‌اند متواتر هستند؛ در حالی که روش سندی در آن دوران رایج نبوده، یا دست‌کم برای وجودش اتفاق نظری وجود ندارد. پس وجودش در آن زمان در پرده‌ای از شک و تردید قرار دارد، در حالی که وجود روش عرضه، امری است یقینی و مورد اتفاق.
- سوم: «روش عرضه» مبتنی بر سخنان رسول خدا محمد ﷺ و بر تصدی‌گری آن حضرت برای بیان روش راستین برای محافظت از سنت استوار است و در نتیجه روشی است منتسب به صاحب شرع؛ در حالی که روش سندی به اعتراف صاحبان خود این روش - پس از زمان پیامبر ﷺ مطرح شده است، و به این ترتیب این روش به سخنان و تشریح‌های رسول خدا ﷺ منسوب نیست؛ بلکه به شروع پیدایش آن پس از «فتنه» تصریح شده است. البته عده‌ای هم هستند که قائل‌اند ریشه‌های این روش در زمان صحابه - مثل ابوبکر و عمر بن خطاب - وجود داشته است، که البته این گفته جای چون و چرا دارد.
- به هر حال صراحت انتساب «روش عرضه» به رسول خدا ﷺ و شریعت الهی به حدی است که امکان ندارد هیچ روش دیگری از نظر روشنی و صراحت انتساب به شریعت الهی با آن مقایسه شود.
- چهارم: احادیثی هستند که با آن‌ها به زبان حال قاعده‌مندی و تأسیس، و با قطعیت به روش عرضه استدلال می‌شود؛ و به‌طور کلی - حتی پیروان روش سندی - در صراحت و قوت دلالت این احادیث مناقشه‌ای نکرده‌اند؛ در حالی که چنین خاصیتی همان‌طور که پیش‌تر توضیح داده شد - در متون مورد ادعا برای دلالت به روش سندی به‌طور کامل مفقود است.

- پنجم: «روش عرضه» هدفِ باقی نگه‌داشتن فرهنگ امت را در چهارچوب محکم قرآن و سنت دنبال می‌کند، که به‌نوبه خود سهم بزرگی در بقای نشان و هویت دین الهی ولو از نظر مضمون و روح و محتوا- برعهده دارد؛ در حالی که روش سندی، خروج از محدوده و چهارچوب قرآن و سنت را به‌راحتی می‌پذیرد؛ چراکه این روش بر مدار وثاقت راویان دور می‌زند که چه بسا گاهی صفت وثاقت به دروغ‌گویان، فریب‌کاران و دشمنان دین نیز نسبت داده شده است، و این به آن معنا نیست که هرکس وثاقتش ثابت شده است عدم اشتباه و فراموشی و توهم نیز برایش ثابت شده باشد. دین از سوی افراد ثقه و مورد اعتماد گرفتار مصیبت‌هایی شده است که از سوی منافقین و دروغ‌گویان دچارش نشده است!
- ششم: چه بسا در حین پیاده‌سازی روش عرضه در صورتی که اشتباهی اتفاق بیفتد معذوریتی وجود داشته باشد؛ به‌خصوص هنگامی که تلاش‌هایی بی‌طرفانه و واقع‌گرایانه انجام شود؛ زیرا این روشی است که از سوی خداوند سبحان تشریح شده است، در حالی که چنین معذوریتی در صورت بروز اشتباه در پیاده‌سازی روش سندی به‌هیچ‌وجه وجود ندارد؛ زیرا روشی است که از سوی خداوند متعال تشریح نشده است.
- هفتم: صحت ابزار و ادوات «روش عرضه» قطعی است (یعنی محکم قرآن و سنت ثابت‌شده)، در حالی که ابزار و ادوات روش سندی می‌تواند دروغین و غیرواقعی بوده باشد. عده بسیاری به وضع سندهای دروغین و فریب‌کارانه برای احادیث با هدف ترویج آن‌ها در جامعه اسلامی شهره برده‌اند. تعداد بسیاری از دروغ‌گویان و افراد سهل‌انگار در نقل احادیث هم بوده‌اند که طبق اصول و مبادی برگرفته از خواست‌های نفسانی و تعصبات عقیدتی و سیاسی و قبیله‌ای توثیق شده‌اند.
- هشتم: «روش عرضه» به ضرورت اهتمام‌ورزی بر نقد و غربال متن حدیث و مقایسه‌اش با کتاب و سنت تأکید دارد که این، ارتقای افراد امت و مشغول‌شدن دائمی‌شان به کاوشگری در قرآن و سنت را لازم می‌گرداند؛ و این نکته‌ای است که

قطعاً و یقیناً به افزایش سطح معرفتی و فرهنگی امت خواهد انجامید، و این خصوصیت حتی به اهل صنایع دنیوی نیز کشیده خواهد شد؛ در حالی که روش سندی، امت را به دور از کشتزار قرآن و سنت باقی نگه می‌دارد، و آن‌ها را به سندها و گفته‌های اهل جرح و تعدیل مشغول می‌کند؛ و بدیهی است این خسارت بزرگی برای تلاش‌ها و عمر با ارزش خواهد بود.

• نهم: «روش عرضه» به‌سوی تکامل و بلوغ عملی جهت‌گیری می‌کند؛ به این معنا که هرچقدر امت زمان بیشتری را در پیاده‌سازی این روش سپری کند متناسب با آن شناخت و دقتش در عرضه حدیث به کتاب و سنت افزایش خواهد یافت، و افراد امت از اشتباهات خود و تجارب افراد بزرگوار و تیزهوش خود بیشتر بهره‌مند می‌شوند، و در نتیجه امت به تدریج به‌سوی تمسک‌جستن کامل به کتاب و سنت حرکت خواهد کرد؛ در حالی که روش سندی عبارت است از یک روش را کد آشفته که امت بیش از هزار سال از عمرش را در آن سپری کرده و هیچ نتیجه قابل‌ذکری از آن برداشت نکرده، و این روش در عصمت یا نزدیک‌شدن امت به حقیقت الهی هیچ نقشی ایفا نکرده، و در نتیجه هیچ سهمی در جهت اتحاد و اجتماع به‌سوی هدایت و استقامت نداشته است.

• دهم: «روش عرضه» به ارزش ذاتی متون دینی تکیه دارد، و فرقی نمی‌کند این ارزش متعلق به یک متن به‌تنهایی بوده باشد، یا متعلق به متن به‌عنوان جزئی از منظومه یکپارچه معرفتی بوده باشد؛ و این خصوصیتی است که دین الهی را به‌صورت درونی-غنی و بی‌نیاز می‌گرداند؛ به‌طوری که از هرچیزی خارج از حد و مرزهای خودش بی‌نیاز می‌شود. این خصوصیتی است که فقط به خداوند متعال اختصاص دارد، و خداوند آن را به حجت‌هایش بر آفریدگانش اختصاص داده است؛ در حالی که روش سندی دین را در معرض تندبادهایی که نیازمند و محتاج به جرح و تعدیل است قرار می‌دهد؛ جرح و تعدیل‌هایی که غالباً محصول مجالس غیبت و بهتان و تعصبات بوده

است. پس «روش عرضه» عزت و سربلندی دین الهی را تضمین می‌کند، برخلاف روش سندی که دین را محتاج علمای جرح و تعدیل کرده است!

• یازدهم: برای شکست و ناکامی روش سندی در محافظت از سنت و عدم اتحاد امت استدلال‌هایی آورده شده است؛ به طوری که بسیاری از اصولی‌ها - اندک‌اندک - به جای تکیه به «خصوص خبر فرد ثقه» به سوی تکیه به «خبر موثوق» حرکت کرده‌اند؛ و عده‌ای به تقبیح منابع رجالی و کاستن از ارزش و جایگاه آن‌ها و خاطر نشان کردن تناقضات و سستی‌ها و کمبودها و توهمات موجود در آن‌ها پرداخته‌اند.

اما در خصوص «روش عرضه» امت این روش را هنوز در سطح گسترده‌ای به کار نگرفته است؛ پس هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند تجربه و واقعیت، شکست و ناکامی روش عرضه و عدم شایستگی آن را برای محافظت و پاسداری از سنت از مخاطرات فریب‌کاری و تحریف ثابت می‌کند؛ و همین به‌تنهایی، نقطه قوت برجسته‌ای برای روش عرضه محسوب می‌شود. حکمت اقتضا می‌کند آنچه تجربه و واقعیت به شکست و ناکامی‌اش گواهی داده است به کنار گذاشته شود و به جست‌وجوی جایگزین جدیدی که هنوز ناکامی‌اش ثابت نشده است پرداخته شود.

• دوازدهم: «روش عرضه» از این صلاحیت برخوردار است که تبدیل به روشی برای همه فرقه‌ها و مذاهب مسلمانان بشود؛ چراکه این روش به استوارسازی کلمه‌ای که همه مسلمانان به حجیتش اتفاق نظر دارند (یعنی کتاب و سنت ثابت) فرامی‌خواند؛ هرچند تفسیرهایی برای کتاب و سنت وجود موجود هستند که وابستگی‌هایی به جریان‌های مذهبی دارند؛ اما زمان و تبادل نظرات و اندیشه‌ها برای از بین رفتن چنین وضعیتی کافی است، و در نهایت جامعه اسلامی به تدریج به سوی اتحاد و یکپارچگی نظرات و تفکرات و فهم کتاب و سنت حرکت خواهد کرد؛ فهمی بی‌طرف و واقع‌گرایانه به دور از تعصبات مذهبی و سیاسی؛ و به این ترتیب دایره مبادی و اصولی که مسلمانان بر آن‌ها اتفاق نظر دارند گسترش می‌یابد، که این خود انعطاف بیشتری در

پیااده‌سازی روش عرضه به ارمغان خواهد آورد؛ به طوری که تمام احادیث مربوط به شئون مسلمانان را در بر خواهد گرفت؛ چه نیازمندی‌های فقهی، چه عقیدتی، چه اخلاقی، و چه تاریخی.

اما «روش سندی» از این شایستگی که روشی برای همه فرق‌ها و طوایف مسلمانان باشد برخوردار نیست؛ زیرا هر طایفه‌ای در داوری‌های رجالی خود - غالباً - از دید منطقی مذهبی طایفه‌ای خودش به مسئله نگاه می‌کند و در نتیجه برای توثیق و تعدیل اهل سنت و استقامت، براساس دیدگاه‌های خودش حکم صادر می‌کند، و برای ضعف و ترک اهل بدعت و گمراهی نیز براساس دیدگاه‌های خودش حکم صادر می‌کند؛ و در نتیجه هر طایفه، رجال و راویان قابل اعتماد خودش را برای نقل احادیث نبی ﷺ خواهد داشت، که این باعث شده است هر طایفه از میراث فکری فقهی و عقیدتی مخصوص به خودش - که به طور کامل با طایفه دیگر تفاوت دارد - برخوردار شود؛ تا آنجا که کار به تعارض و تضاد کامل کشیده شده و این باعث گسترده‌تر شدن شکاف میان مسلمانان و ریشه‌دار شدن اختلافات و دشمنی‌ها و ستیزه‌جویی‌ها شده است. بیش از هزار سال است که از پیااده‌سازی روش سندی سپری شده، و جز بدی بر حال و روز مسلمین افزوده نشده است، و مسلمانان به سوی یک دیدگاه رجالی متحد و هماهنگ نزدیک نشده‌اند، و حتی در افق هیچ‌کدام از استراتژی‌ها چیزی وارد نشده است که اتحاد و هماهنگی روش رجالی در میان مسلمانان را هدف‌گذاری کرده باشد؛ بلکه - اگر نگوییم وضعیت را کد و ایستا بوده است - به سوی گسترش اختلافات و قدم‌به‌قدم به سوی ورود تعصبات و درگیری‌های میان طوایف مسلمانان حرکت کرده است.

• سیزدهم: «روش عرضه» به طور کامل از ورود به غیبت مسلمانان و تحقیر آنان و ریختن آبرویشان اجتناب می‌کند؛ در حالی که روش سندی این کارها را - با توجیه اصرار داشتن بر مصلحت اسلام و مسلمین - به عنوان ماده اولیه خود در نظر می‌گیرد؛ تا آنجا که کار به عیب‌جویی از افراد معروفی رسیده که ائمه علیهم‌السلام به بهشتی بودنشان

گواهی داده‌اند، و سیره آنان همچون عطری خوش‌بو در اخلاص برای دین و فداکاری با گران‌بهارترین دارایی‌هایشان در راه خداوند سبحان و متعال بوده است!

ابن ابی‌حاتم این مسئله را در بوتهٔ نقد و بررسی قرار داده و از تألیف کتاب جرح و تعدیل توسط خودش اظهار ندامت و پشیمانی کرده است. از محمد بن فضل عباسی نقل شده است، گفت: «ما نزد عبدالرحمان بن ابی‌حاتم بودیم و او کتاب جرح و تعدیل را برای ما قرائت می‌کرد. یوسف بن حسین رازی وارد شد و به او گفت: ای ابومحمد، این چیزی که برای مردم می‌خوانی چیست؟ پاسخ داد: کتابی است که در جرح و تعدیل نوشته‌ام. گفت: جرح و تعدیل چیست؟ پاسخ داد: حالات اهل علم را آشکار می‌کنم؛ اینکه کدامیک ثقه است و کدامیک غیرثقه. یوسف بن حسین گفت: ای ابومحمد، من از این کار تو خجالت می‌کشم؛ چه بسیار از این مردم هستند که از صد یا دویست سال پیش رحل اقامت در بهشت افکنده‌اند، در حالی که تو آن‌ها را روی زمین یاد، و غیبتشان می‌کنی! عبدالرحمان گریست و گفت: ای ابویعقوب، اگر این سخن را پیش از نوشتن این کتاب می‌شنیدم آن را نمی‌نوشتم.»^۱

این‌ها سیزده نقطهٔ قوت روش عرضه به کتاب و سنت بود، و در عین حال نقاط ضعفی برای روش سندی؛ و چه بسا نقاط دیگری هم باشند که به نفع روش عرضه، و علیه و به ضرر روش سندی باشند؛ ولی - ان شاء الله تعالی - همین‌ها که بیان شد کفایت می‌کنند.

پس روش عرضه و تکیه به ارزش ذاتی متون دینی می‌تواند همان ابزار مؤثر برای حفاظت از سنت و محافظت از مسلمانان در برابر اهل بدعت و گمراهی باشد؛ به‌خصوص پس از ملاحظهٔ تشریح این روش از سوی شارح، و تأکیدات قابل توجهی که برایش وارد شده است؛

۱. الکفایة فی علم الروایة، خطیب بغدادی: ص ۵۵.

و دست‌کم «روش عرضه» بسیار بهتر از روش سندی به نظر می‌رسد. پس هیچ اشکالی ندارد آن را به‌عنوان راه‌حلی الهی بدانیم که در برابر روش سندی - که حال‌وروش این چنین است - برای مسلمانان مطرح شده است. امید است قدر الهی در جهت هم‌گرایی تلاش‌های مسلمانان برای تحکیم ارکان این روش، و اشتیاق برای پیاده‌سازی و ترویج آن در میان افراد و طوایف امت اسلامی پیش برود. بنده به آن اندازه که به صحت و مشروعیت اصل مطلب اطمینان دارم روی صحت و درستی تمام آنچه در این تحقیق گرد آورده‌ام شرط نمی‌بندم؛ یعنی به صحت تحکیم و استوارسازی کتاب و سنت هنگام بروز اختلافات و شک‌وت‌دید و سرگردانی؛ چراکه حق تعالی می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُواكَ فِيمَا سَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱ (نه چنین نیست؛ به پروردگارت سوگند آنان مؤمن نیستند مگر آنکه تو را درباره آنچه میانشان مایه اختلاف است داور گردانند؛ سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند، و به‌طور کامل سر تسلیم فرود آورند).

﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهِ وَلَوَّ رَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۲ (و چون خبری از ایمنی یا وحشت به آنان برسد انتشارش دهند؛ و حال آنکه اگر آن را به رسول و اولیای امر خود ارجاع دهند قطعاً از میان آنان کسانی هستند که آن را دریابند؛ و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود مسلماً جز اندکی، از شیطان پیروی می‌کردید).

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^۳ (ای

۱. نساء: ۶۵.

۲. نساء: ۸۳.

۳. نساء: ۵۹.

کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید، و فرستاده و اولیای امر خود را اطاعت کنید. پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به خدا و به رسول عرضه بدارید؛ این بهتر و نیک‌فروتر است).

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودًا﴾^۱
 (و چون به ایشان گفته شود «به‌سوی آنچه خدا نازل کرده و به‌سوی فرستاده بیاید»، منافقان را می‌بینی که به‌شدت از تو منع می‌کنند).

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَٰئِكَ كَانُ آبَائُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾^۲ (و چون به آنان گفته شود «به‌سوی آنچه خدا نازل کرده و به‌سوی فرستاده بیاید»، می‌گویند «آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم ما را بس است»، آیا هرچند پدرانشان چیزی نمی‌دانسته و هدایت نیافته بودند؟).

﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۳ (اگر نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید).

درگیری و اختلاف امت در مشخص کردن روش صحیح برای تعامل با میراث حدیثی و پذیرش و رد احادیث پنهان نیست؛ به‌علاوه درگیری و اختلاف در هر حدیثی نیز مادام که همه افراد و مذاهب اسلامی ضروریات را قبول نداشته باشند به‌نوبه خود پابرجاست؛ بلکه وقتی از صحت هر حدیث روایت‌شده‌ای اطلاع نداشته باشیم لازم است در جهت فرمان‌برداری از فرمان حق تعالی: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (اگر نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید) به‌سوی پرسشگری از اهل ذکر شتاب کنیم، نه به‌سوی پرسشگری از اهل جرح و تعدیل، یا پرسش از کسانی که خود نیازمند به علم و یقین هستند، و کسانی که بیش از نظرات

۱. نساء: ۶۱.

۲. مائده: ۱۰۴.

۳. نحل: ۴۳.

و گفته‌هایی در چننه ندارند که نهایت آنچه می‌توان درباره‌شان گفت این است که گمان‌هایی است که حتی صاحبانشان به مطابقت داشتن با واقعیتی که مورد رضای خداوند جل جلاله است یقین ندارند؛ و حتی زبان کتاب خدا را در ضرورت استحکام بخشی رسول خدا ﷺ در رفع درگیری‌ها و اختلافات میان مؤمنان شدید می‌بینیم، و اینکه ایمان را به مراجعه و داوری و تسلیم بودن به حکم رسول خدا ﷺ منوط کرده است؛ همان طور که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (نه چنین نیست؛ به پروردگارت سوگند آنان مؤمن نیستند مگر آنکه تو را درباره آنچه میانشان مایه اختلاف است داور گردانند؛ سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند، و به‌طور کامل سر تسلیم فرود آورند).

امیرالمؤمنین (علیه السلام) این فرمایش حق تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید، و رسول و اولیای امر خود را اطاعت کنید. پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به خدا و به رسول عرضه بدارید؛ این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است) را به بازگرداندن و عرضه به محکم قرآن و سنت جامع تفسیر فرموده است؛ آنجا که در توصیه‌های خود به مالک اشتر آمده است: «و جایی که کارها بر تو مشکل و در اموری که برایت شبهه حاصل شد آن‌ها را به خدا و رسول خدا بازگردان که خداوند به مردمی که خواستار هدایتشان شده فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و رسول و اولیای امر خود را اطاعت کنید؛ پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به خدا و رسول عرضه کنید). عرضه کردن به خدا [به معنی] برگرفتن آیات محکم او، و ارجاع به رسول

خدا [به معنی] پذیرفتن سنت اوست که جمع کننده‌ای است که پراکنده نمی‌کند.»^۱

و حضرت ﷺ وقتی مسئله حکمین را شنید فرمود: «... وقتی مردم ما را دعوت کردند که در میانمان قرآن حکم کند، آن گروه روی گرداننده از کتاب خداوند سبحان و متعال ما نبودیم، که خداوند سبحان فرموده است: ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ (اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و رسولش عرضه بدارید). عرضه کردن چیزی به خداوند یعنی ما با کتاب او حکم کنیم، و عرضه کردن به رسولش یعنی ما سنتش را اخذ کنیم. پس اگر از روی صدق در کتاب خدا حکم شود ما به آن از همه مردم سزاوارتریم، و اگر به سنت رسول خدا ﷺ حکم شود ما از همه مردم به آن سزاوارتر و اولاتریم...»^۲

پس دعوت به داوری کتاب و سنت، یک واقعیت قرآنی است؛ همان طور که در سخن حق تعالی آمده است: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا﴾ (و چون به ایشان گفته شود «به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی فرستاده بیایید»، منافقان را می‌بینی که به شدت از تو منع می‌کنند)؛ و نیز می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلُو كَانِ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾ (و چون به آنان گفته شود «به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی فرستاده بیایید»، می‌گویند «آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم ما را بس است». آیا هر چند پدرانشان چیزی نمی‌دانسته و هدایت نیافته بودند؟).

بنده احادیث نزد هر دو گروه «شیعه و سنی» را برای منحصر بودن هدایت و استواری در کتاب و سنت به شما یادآور می‌شوم. پس در کتاب و سنت، برای هر درگیری و اختلافی فصل الخطاب موجود است، و گل سر سبد این احادیث، حدیث متواتر و صحیح ثقلین نزد

۱. نهج البلاغه، (تحقیق صالح): ص ۴۳۴.

۲. نهج البلاغه، (تحقیق صالح): ص ۱۸۲.

مسلمانان است. اما اخبار عرضه که به ضرورت عرضه احادیث روایت شده به کتاب و سنت برای مطلع شدن از حقیقت آن‌ها تأکید کرده‌اند، به‌طور کلی از اصل این مطلب اصیل بیرون نمی‌روند.

والحمد لله رب العالمین؛ و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین الائمة و المهیدیین و سلم
تسلیماً.

Summary

This research is about the Divine law and method in dealing with the Hadiths narrated from the successors of Allah SWT. When people stray away from the Imam or when the Imam is in the occultation, they face a massive amount of Hadiths that are ascribed to the successors of Allah SWT. Hence, people are left with three options, either to accept all the narrations, deny all the narrations or accept some and deny others. The third option is certainly the correct one.

However, the problem lies in determining the method of appointing which of the narrated Hadiths is accepted and authentic. How can we know whether a Hadith is authentic and hence to be accepted, or a Hadith is false and hence to be rejected? If the infallible imam is present or accessible, the solution would be to ask him. But what is the solution when it is difficult or impossible to ask the infallible Imam?

Since the popular modern method now is the Sanad approach, which means that the descriptions of the narrators are used a base to determine the authenticity of a narration; it became necessary to discuss this approach and to determine the extent of its eligibility and authenticity, and whether this approach is accepted in religion or not. Is it permissible in religion to ascribe the words of a successor of Allah and work by it just because it is narrated by an honest or reliable narrator?

Is the method of determining the honesty or unreliability of a narrator subjected to reliable ways of determination or are they subjected to self-

opinion, racial, sectarian and political intolerances? Has the Sanad approach succeeded in protecting the religious knowledge system from distortions and forgery, thus unifying the nation on the true path and guidance, while setting it up for more than a thousand years? Or is it exactly the opposite?!

This research will discuss this issue and others objectively. It will then discuss a narrative approach that would be a good alternative to the Sanad approach. This alternative approach depends on the value of the religious text. That is, the religious text is the one who ensures its authenticity and belonging to the religious knowledge system. Hence, it does not require help from outside the religious system as a way and method to prove and appoint the authentic Hadiths. Therefore, it is possible to determine what belongs to this fortress just by looking at the merits and attributes of the religious text (the Qur'anic verses that have a definitive meaning and the Sunnah that has been definitively narrated by the infallible ones and carry a definitive meaning not subjected to interpretation).

According to this approach, it is necessary to judge the Hadiths based on the words of the Quran that have a definitive meaning and not subjected to interpretation, and the Sunnah that have been definitely narrated by the infallible ones and carry a definitive meaning and not subjected to interpretation. This approach allows us to determine whether the Hadith matches with the divine religion. It is confirmed by the successive narrations of Prophet Muhammad (PBUH) and his purified successors (PBUT). It is necessary to get into the chapters of this research to know all the details. So let us begin.

خلاصه

این پژوهش به تحقیق دربارهٔ قانون و روش الهی تعامل با احادیث روایت شده از جانشینان خداوند متعال پرداخته است. مردم وقتی از امام دور می‌شوند یا وقتی امام در غیبت است، با حجم عظیمی از احادیث منسوب به آنان روبه‌رو می‌شوند. به این ترتیب مردم با سه گزینه مواجه می‌شوند: پذیرفتن همهٔ روایات، نفی همهٔ روایات، یا پذیرفتن برخی و انکار برخی دیگر؛ و گزینه سوم مطمئناً گزینهٔ درست است.

اما مشکل در مشخص کردن روش درست برای تعیین اینکه کدامیک از احادیث روایت شده قابل قبول و معتبر است نهفته است؛ اینکه از کجا بفهمیم یک حدیث صحیح است تا آن را بپذیریم، یا نادرست است تا آن را رد کنیم. اگر امام معصوم حاضر یا در دسترس باشد راه حل، پرسیدن از اوست؛ اما هنگامی که مانعی وجود دارد یا نمی‌توان از امام معصوم سؤال کرد راه حل چیست؟

از آنجا که امروزه روش رایج، رویکرد سندشناسی است - که به این معناست که از توصیفات راویان به عنوان مبنایی برای تشخیص صحت یک روایت استفاده می‌شود - لازم است دربارهٔ این رویکرد و تعیین میزان مشروعیت و اعتبار و جواز آن در دین تحقیقی صورت پذیرد. آیا در دین جایز است کلماتی را به جانشین خدا نسبت دهیم، آن هم صرفاً به این دلیل که راوی آن شخصی صادق یا قابل اعتماد بوده است؟

آیا روش تعیین صداقت یا اعتبار یک راوی، مبتنی بر روش‌هایی واقع‌بینانه است؟ یا خود این روش می‌تواند در معرض مخاطرات ناشی از نظرات شخصی یا تعصبات نژادی و فرقه‌ای و سیاسی قرار بگیرد؟ آیا روش سندی، منظومهٔ معرفتی دینی را از تحریف و جعل حفظ کرده، و آیا توانسته است در طول بیش از هزار سال، امت اسلام را در راه حق و هدایت، متحد و یکپارچه نگه دارد؟! یا وضعیت به‌طور کامل برعکس بوده است؟!

این پژوهش به‌طور واقع‌گرایانه به تحقیق دربارهٔ این موضوع و دیگر موضوعات خواهد پرداخت؛ و سپس رویکرد روایی دیگری را که جایگزین خوبی برای روش سندی است مورد

بحث و بررسی قرار خواهد داد؛ و این روش جایگزین به ارزش ذاتی متن دینی تکیه دارد؛ یعنی این خودِ متن دینی است که اصالت و تعلق داشتن خودش را به منظومه معرفتی دینی ثابت می‌کند. بنابراین این روش - برای اثبات و گزینش احادیث - هیچ نیازی به کمک گرفتن از خارج از نظام دینی ندارد؛ بنابراین این امکان وجود دارد که فقط با در نظر گرفتن خصوصیات و ویژگی‌های خودِ متن دینی (یعنی آیات قرآنی که معنای قطعی دارند، و سنت و روایات قطعی از معصومین که حامل معنای قطعی بوده و دارای تفسیرهای مختلف نیستند) احادیث متعلق به این دژ محکم را شناسایی کنیم.

بر اساس این رویکرد قضاوت درباره احادیث باید با توجه به این اصل انجام شوند: اول: کلمات قرآن که دارای معنای قطعی و غیر قابل تأویل هستند؛ و دوم: سنت قطعی که توسط معصومین روایت شده و دارای معنی قطعی بوده و قابل تأویل نباشند. این رویکرد - که روایات متواتر پیامبر اسلام حضرت محمد ﷺ و جانشینان پاک آن حضرت ﷺ تأییدش می‌کنند - در تعیین مطابقت یا عدم مطابقت احادیث با دین الهی راه‌گشا خواهد بود. حال بیایید به مطالعه فصول این تحقیق وارد شویم تا از جزئیات به‌طور کامل مطلع شویم؛ بیایید مطالعه‌مان را شروع کنیم.

پیوست شماره ۱

احادیث و اخباری که برای استدلال برای روش عرضه به کتاب و سنت به آن‌ها استناد می‌شود؛ که شامل چند دسته می‌شوند:

دسته اول: موافقت با کتاب و سنت

۱. از امام صادق علیه السلام نقل شده است، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بر هر حقی حقیقتی، و بر هر درستی نوری است؛ پس آنچه را موافق کتاب خدا باشد بگیرید و آنچه را مخالف کتاب خدا باشد رها کنید.»^۱
۲. از ثوبان روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آگاه باشید آسیاب اسلام همواره در گردش است.» گفت: پس چه کنیم ای رسول خدا؟ فرمود: «حدیث مرا به کتاب عرضه کنید؛ آنچه موافق کتاب باشد از من است و من گفته‌ام.»^۲
۳. از زر بن حبیش، از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پس از من راویانی خواهند بود که از من حدیث روایت می‌کنند. حدیث آنان را به قرآن عرضه کنید؛ آنچه موافق قرآن باشد اخذ کنید، و آنچه موافق قرآن نباشد اخذ نکنید.»^۳
۴. از امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیه‌های خود به مالک اشتر آمده است: «و جایی که کارها بر تو مشکل و در اموری که برایت شبهه حاصل شد آن‌ها را به خدا و رسول خدا بازگردان که خداوند به مردمی که خواستار هدایتشان شده فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ

۱. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۲. المعجم الكبير للطبرانی: ج ۲ ص ۹۷؛ مجمع الزوائد هيثمي: ج ۱ ص ۱۷۰.

۳. سنن الدارقطني: ج ۴ ص ۱۳۳.

إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ﴿ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و رسول و اولیای امر خودتان را اطاعت کنید؛ پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به خدا و رسول عرضه کنید). عرضه کردن به خدا [به معنی] برگرفتن آیات محکم او، و ارجاع به رسول خدا [به معنی] پذیرفتن سنت اوست که جمع‌کننده‌ای است که پراکنده نمی‌کند.»^۱

۵. و حضرت ﷺ وقتی مسئله حکمین را شنید فرمود: «... وقتی مردم ما را دعوت کردند که در میانمان قرآن حکم کند، آن گروه روی گرداننده از کتاب خداوند سبحان و متعال ما نبودیم، که خداوند سبحان فرموده است: ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ﴾ (اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و رسولش عرضه بدارید). عرضه کردن چیزی به خداوند یعنی ما با کتاب او حکم کنیم، و عرضه کردن به رسولش یعنی ما سنتش را اخذ کنیم. پس اگر از روی صدق در کتاب خدا حکم شود ما به آن از همه مردم سزاوارتریم، و اگر به سنت رسول خدا ﷺ حکم شود ما از همه مردم به آن سزاوارتر و اولاتریم...»^۲

۶. از امام باقر ﷺ در حدیثی روایت شده است، فرمود: «و هنگامی که حدیثی از ما به شما برسد و یک یا دو شاهد از کتاب خدا برایش یافتید آن را اخذ کنید؛ در غیر این صورت در آن توقف کنید، و سپس به ما عرضه کنید تا برایتان روشن شود.»^۳

۷. از ابراهیم بن محمد خزاز و محمد بن حسین، از ابوالحسن رضا ﷺ نقل شده است که در حدیثی طولانی فرمود: «ای محمد، آنچه کتاب و سنت به آن گواهی دهند آن را ما بیان کرده‌ایم.»^۴

۱. نهج البلاغه، (تحقیق صالح): ص ۴۳۴.

۲. نهج البلاغه، (تحقیق صالح): ص ۱۸۲.

۳. کافی: ج ۲ ص ۲۲۲.

۴. کافی: ج ۱ ص ۱۰۰ تا ۱۰۲.

۸. از محمد بن مسلم روایت شده است، گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «ای محمد، روایتی از شخصی نیکوکار یا گناهکار که به تو می‌رسد و موافق قرآن است، پس آن را اخذ کن؛ و روایتی که از شخص نیکوکار یا گناهکار به تو می‌رسد که مخالف قرآن است، پس آن را اخذ نکن.»^۱
۹. از ایوب بن راشد، از امام صادق علیه السلام روایت شده است، فرمود: «حدیثی که موافق قرآن نباشد زخرف [آمیخته با دروغ] است.»^۲
۱۰. از ایوب بن حر نقل شده است، گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «هر چیزی به کتاب و سنت عرضه می‌شود، و هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد زخرف [آمیخته با دروغ] است.»^۳
۱۱. هشام بن حکم و دیگران از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در منا خطبه ایراد کرد و فرمود: «ای مردم، آنچه از من به شما برسد که موافق کتاب خداست پس آن را من گفته‌ام، و آنچه به شما برسد و مخالف کتاب خدا باشد من آن را نگفته‌ام.»^۴
۱۲. از یونس بن عبدالرحمان، از ابوالحسن رضا علیه السلام نقل شده است: و به من فرمود: «ابوالخطاب به پدرم اباعبدالله علیه السلام دروغ بسته است. خدا ابوالخطاب و یارانش را لعنت کند که این احادیث را تا امروز در کتاب‌های شیعیان پدرم اباعبدالله علیه السلام با فریب کاری جای می‌دهند. مخالف قرآن را از زبان ما نپذیرید؛ زیرا ما اگر حدیث نقل کنیم موافق قرآن و موافق سنت نقل می‌کنیم، و ما از خدا و رسولش نقل می‌کنیم، و نمی‌گوییم

۱. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۸؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۲۴۴.

۲. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۳. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۴. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

فلانی و فلانی گفته است تا به این ترتیب کلامان متناقض شود. به راستی کلام آخرین ما همچون کلام اولین ماست، و کلام اولین ما تصدیق‌کننده کلام آخرین ماست. پس هنگامی که کسی خلاف این را به شما گفت آن را به خودش بازگردانید و بگویید تو به آنچه آورده‌ای آگاه‌تری. به همراه هر کلام ما حقیقتی است و بر آن نوری است؛ پس هر آنچه حقیقتی به همراه نداشته باشد و نوری بر آن نباشد از کلمات شیطان است.»^۱

۱۳. و از ابن ابی‌یعفور نقل شده است که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ اختلاف حدیث که راوی‌اش ثقه و غیرثقه است سؤال کرد. فرمود: «وقتی به شما حدیثی رسید و برایش شاهی از کتاب خدا یا از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله یافتید که هیچ؛ در غیر این صورت کسی که آن را آورده به آن سزاوارتر است.»^۲

۱۴. از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است، فرموده‌اند: «هیچ گفته‌ای را نمی‌توان به ما نسبت داد مگر آنچه با کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله موافق باشد.»^۳

۱۵. از هشام بن حکم نقل شده از امام صادق علیه السلام شنیده است که می‌فرمود: «هیچ حدیثی را از طرف ما نپذیرید مگر آنکه با قرآن و سنت موافق باشد یا در میان احادیث پیشین ما شاهی برایش بیابید؛ زیرا مغیره بن سعید (که لعنت خدا بر او باد) احادیثی را در کتاب‌های اصحاب پدرم وارد ساخته است که هرگز بر زبان پدرم جاری نشده‌اند. از خدا پروا کنید و هر سخنی را که با کلام پروردگار بزرگ و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله موافقت ندارد از طرف ما نپذیرید. ما وقتی حدیث می‌گوییم، می‌گوییم خداوند بلندمرتبه و رسول خدا فرموده است.»^۴

۱. رجال کشی: ج ۲ ص ۴۹۰.

۲. کافی: ج ۱ ص ۶۹.

۳. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۹؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۲۴۴.

۴. رجال کشی: ج ۲ ص ۴۸۹.

۱۶. از محمد بن ابی عمیر، از عبدالرحمان ابن ابی عبدالله نقل شده است، گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی برایتان دو حدیث متضاد آوردند آن‌ها را به کتاب خدا عرضه کنید؛ آن را که با کتاب خدا موافقت داشت بگیرید، و آن را که با کتاب خدا مخالف داشت رها کنید. اگر آن دو را در کتاب خدا نیافتید آن‌ها را به اخبار عامه عرضه کنید؛ آن را که با اخبارشان موافقت داشت رد کنید، و آن را که با اخبارشان مخالفت داشت بگیرید.»^۱

۱۷. از جواد علیه السلام نقل شده است، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجة الوداع فرمود: «کسانی که به من دروغ می‌بندند بسیار شده‌اند، و پس از من بیشتر هم می‌شوند. هرکس عامدانه به من دروغ ببندد باید جایگاه خود را از آتش دریابد. وقتی حدیثی از من برایتان آمد آن را به کتاب خدا و سنتم عرضه کنید؛ هرآنچه با کتاب و سنتم موافقت داشت آن را بپذیرید، و آنچه با کتاب خدا و سنتم مخالفت داشت آن را نپذیرید.»^۲

۱۸. از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است، فرمود: «من نمی‌دانم؛ چه بسا پس از من شما سخنانی را از من نقل کنید که من نگفته‌ام. هرچه به شما از من گفته شد که موافق قرآن است آن را تصدیق کنید، و هرچه از من به شما گفته شد که با قرآن موافق نیست آن را تصدیق نکنید.»^۳

۱۹. از عبدالرحیم بن عتیک قصیر نقل شده است، گفت: توسط عبدالملک بن اعین برای ابو عبدالله علیه السلام نوشتم که جماعتی در عراق، خداوند را با صورت و طرح و شکل و هیبت توصیف می‌کنند. خداوند مرا فدای شما کند، اگر صلاح می‌دانید مذهب صحیح را درباره توحید برایم مرقوم بفرمایید. ایشان برایم نوشت: «خدا تو را رحمت کند. از توحید

۱. وسائل الشیعه (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۱۸ شماره ۳۳۳۶۲.

۲. احتجاج: ج ۲ ص ۲۴۵ و ۲۴۶.

۳. إحکام فی اصول الأحکام، ابن حزم: ج ۲ ص ۱۹۸.

- سؤال کردی، و آنچه را که پیش از تو [یعنی اهل عراق] درباره‌اش گفته بودند. بزرگ است خدایی که هیچ چیزی مثل او نیست، و او شنوا و بیناست. بزرگ‌تر است از آنچه توصیف‌کنندگان توصیف می‌کنند. آنان که خدا را به مخلوقاتش تشبیه می‌کنند کسانی هستند که بدون هیچ علمی به خدا دروغ می‌بندند. پس بدان - خدا تو را رحمت کند - مذهب صحیح در توحید همان است که قرآن از صفات خداوند متعال نازل کرده است. پس از خداوند بطلان و تشبیه را نفی کن؛ نه نفی هست و نه تشبیهی. اوست الله، آن ثابت موجود. بزرگ‌تر است خداوند از آنچه توصیف‌کنندگان توصیف می‌کنند؛ و از قرآن تجاوز نکنید که پس از بیان، به ضلالت و گمراهی می‌افتید.»^۱
۲۰. از مفضل نقل شده است، گفت: از ابوالحسن علیه السلام از گوشه‌هایی از صفت [خدا] پرسیدم. فرمود: «از آنچه در قرآن است تجاوز نکن.»^۲
۲۱. قرب‌الاسناد، از جعفر، از پدرش علیه السلام نقل شده است، فرمود: «در کتاب علی علیه السلام خواندم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «همان طور که بر پیشینیان من دروغ بسته‌اند در آینده به من نیز دروغ خواهند بست. پس هر حدیثی که از سوی من برای شما آمد که با کتاب خدا موافقت داشت آن حدیث من است؛ و هر حدیثی که با کتاب خدا مخالفت داشت حدیث من نیست.»^۳
۲۲. از جمیل بن دراج، از ابوعبدالله علیه السلام نقل شده است، فرمود: «توقف در شبهه بهتر از افتادن در چاه هلاکت است. به‌راستی بر هر حقی حقیقتی، و بر هر درستی نوری است؛ پس آنچه را موافق کتاب خدا باشد بگیرد و آنچه را مخالف کتاب خدا باشد رهاش کن.»^۴

۱. کافی: ج ۱ ص ۱۰۰.

۲. کافی: ج ۱ ص ۱۰۲.

۳. قرب‌الاسناد: ص ۹۲؛ بحارالانوار: ج ۲ ص ۲۲۷.

۴. وسائل الشیعه (آل‌البيت): ج ۲۷ ص ۱۱۹ شماره ۳۳۳۶۸.

۲۳. از ابوجعفر، از پدرش، از علی علیه السلام نقل شده است، فرمود: «توقف در شبهه بهتر از افتادن در چاه هلاکت است، و اگر حدیثی را که به درستی برایت روایت نشده واگذاری، بهتر از این است که حدیثی را که از آن آگاهی کامل نداری روایت کنی. بر هر حقی حقیقتی، و بر هر درستی نوری است؛ پس آنچه را موافق کتاب خدا باشد بگیرد و آنچه را مخالف کتاب خدا باشد رها کنيد.»^۱

۲۴. از جابر نقل شده است، گفت: خدمت ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام وارد شدیم؛ و ما جماعتی بودیم که مناسکمان [اعمال حجامان] را به پایان رسانده بودیم. هنگام وداع با ایشان، به ایشان عرض کردیم: ای پسر رسول خدا، به ما توصیه‌ای بفرما. ایشان علیه السلام فرمود: «توانمندان شما باید به ضعیفان کمک کنند، و اغنیای شما باید به فقرا بپردازند. اسرار ما را کتمان کنید، و مردم را بر گرده‌های ما سوار نکنید. به فرمان ما و آنچه از ما به‌سوی شما آمده است نگاه کنید؛ اگر آن را موافق با قرآن دیدید آن را بگیرید و اگر آن را موافق با قرآن ندیدید رهاش کنید؛ و اگر چیزی برای شما مُشْتَبِه شد در آن توقف کنید و آن را به ما بازگردانید تا آن را برایتان همان‌طور که برایمان توضیح داده شده است. توضیح دهیم؛ و اگر شما همان‌طور که به شما توصیه کردیم باشید به سمت‌وسوی دیگری نمی‌روید. هرکس پیش از خروج قائم ما بمیرد شهید است، و هرکدام از شما که قائم ما را درک کند و با او کشته شود پاداش دو شهید را دارد؛ و کسی که در رکاب وی دشمن ما را بکشد پاداش بیست شهید را خواهد داشت.»^۲

۱. تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۸.

۲. امالی، شیخ طوسی: ص ۲۳۱ و ۲۳۲ ح ۴۱۰؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۲۳۵ و ۲۳۶.

۲۵. از کلیب اسدی نقل شده است، گفت: شنیدم ابو عبدالله علیه السلام می‌فرمود: «هر حدیثی

از ما برایتان آمد که کتاب خدا آن را تصدیق نمی‌کند زخرف است.»^۱

۲۶. از ابو عبدالله علیه السلام نقل شده است، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه سخنی

از من به شما گفته شد گواراترین، آسان‌ترین و راهنماترین آن را به من نسبت

بدهید. پس اگر با کتاب خدا موافقت داشت من آن را گفته‌ام، و اگر با کتاب

خدا موافقت نداشت من آن را نگفته‌ام.»^۲

۲۷. از جمله پاسخ‌هایی که ابوالحسن علی بن محمد عسکری علیه السلام در نامه خود به مردم

اهواز هوقتی از ایشان علیه السلام درباره جبر و تفویض پرسیده بودند نوشت، آمده است:

«...اگر کتاب خدا به تصدیق و حقیقت‌بودن خبری گواهی دهد ولی گروهی از امت

آن را انکار کنند و با حدیثی از این احادیث باطل با او مخالفت کنند آن‌ها با توجه به

انکارشان و اینکه با کتاب مخالفت نموده‌اند کافرانی گمراه شده‌اند. صحیح‌ترین خبر

چیزی است که حق بودنش از کتاب دانسته شود...»^۳

۲۸. حسن بن جهم، از عبد صالح [امام رضا] علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «اگر

دو حدیث مختلف برای شما آمد هر دو را به کتاب خدا و احادیث ما عرضه کنید؛ اگر

شبهه آن‌ها بودند درست است، و اگر شبهه آن‌ها نبودند باطل است.»^۴

۲۹. از اسحاق بن عمار، از جعفر، از پدرش علیه السلام نقل شده است، فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرموده است: هرآنچه در کتاب خدا بیابای عمل به آن لازم است و شما برای

ترک گفتنش هیچ عذر و بهانه‌ای ندارید؛ و هرآنچه در کتاب خدا نیست ولی سنتی

درباره‌اش هست شما هیچ عذر و بهانه‌ای برای ترک سنت من ندارید؛ و هرآنچه در

۱. المحاسن احمد بن محمد بن خالد برقی: ج ۱ ص ۲۲۱؛ مستدرک الوسائل، میرزای نوری: ج ۱۷ ص ۳۰۴ و ۳۰۵.

۲. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی: ج ۱ ص ۲۲۱؛ بحارالانوار: ج ۲ ص ۲۴۲.

۳. احتجاج: ج ۲ ص ۲۵۱ و ۲۵۲؛ بحارالانوار: ج ۲ ص ۲۲۵ و ۲۲۶؛ تفسیر البرهان: ج ۲ ص ۳۲۳.

۴. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۹.

آن سنتی از من نیست آنچه را اصحابم گفته‌اند برگیرید؛ چراکه مثل یاران من در میان شما همچون مثل ستارگان است که به هرکدام از آنان تمسک جوید هدایت می‌شوید، و هرکدام از سخنان یارانم را که بگیرید هدایت می‌یابید؛ و اختلاف اصحابم برای شما رحمت است.» گفته شد: ای رسول خدا ﷺ اصحاب شما چه کسانی هستند؟ فرمود: «اهل بیتم.»^۱

۳۰. از عبدالله بن سنان، از ابوجارود نقل شده است، گفت: ابوجعفر علیه السلام فرمود: «اگر چیزی به شما گفتم از [جای آن در] کتاب خدا از من بپرسید.» سپس در یکی از سخنانش فرمود: «رسول خدا ﷺ از قیل و قال و فساد مال و درخواست‌های بسیار نهی فرموده است.» به ایشان عرض شد: ای پسر رسول خدا، این در کجای کتاب خداست؟ فرمود: «خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ﴾ (در بسیاری از رازگویی‌های آنان خیری نیست؛ مگر کسی که به صدقه یا کار پسندیده یا سازشی میان مردم فرمان دهد) و ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾ (و اموال خود را که خداوند آن را وسیله قوام شما قرار داده است به سفیهان ندهید) و نیز می‌فرماید: ﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْوُكُمْ﴾ (از چیزهایی نپرسید که اگر برایتان آشکار شود اندوهناکتان می‌کند).»^۲

۳۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام: پدرم و ابن‌ولید، از سعد، از مسمعی، از میثمی نقل کرده است روزی از رضا علیه السلام در حالی که جماعتی از یارانش نزدش بودند و درباره دو حدیث مختلف روایت شده از رسول خدا ﷺ که درباره یک چیز بودند نزاع می‌کردند پرسید. ایشان علیه السلام فرمود: «خداوند (عزوجل) حرام را حرام کرد و حلال را حلال کرد، و

۱. بصائر الدرجات: ص ۳۱.

۲. کافی: ج ۱ ص ۶۰.

واجباتی را واجب کرد. هرآنچه درباره حلال کردن چیزی آمده که خداوند حرام کرده است یا درباره حرام کردن چیزی آمده که خداوند حلال کرده یا رد کردن واجبی باشد که در کتاب خداست و آن را بدون نسخ‌کننده‌ای نوشته باشد آن را نباید پذیرفت؛ زیرا رسول خدا ﷺ این‌طور نبود که آنچه را خداوند حلال کرده است حرام کند و آنچه را خداوند حرام کرده است حلال کند؛ و واجبات و احکام خدا را تغییر نمی‌داد و در تمام این‌ها دنباله‌رو و تسلیم و انجام‌دهنده از سوی خداوند عزوجل بود؛ و این سخن خداوند عزوجل است که می‌فرماید: ﴿إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيْكُمْ﴾ (جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم). پس آن حضرت ﷺ فقط از خداوند پیروی می‌کرد، و تبلیغ رسالت را که به او دستور داده شده بود از سوی خداوند انجام می‌داد. «عرض کردم: از شما، از رسول خدا ﷺ درباره چیزی حدیثی می‌آید که در کتاب نیست، ولی در سنت هست و سپس خلافتش می‌آید. ایشان فرمود: «و رسول خدا ﷺ از چیزهایی نهی فرموده؛ از حرام نهی فرمود و نهی او در این کار با نهی خداوند متعال موافقت دارد؛ و به چیزهایی دستور داد، و در نتیجه این‌ها امور واجب لازم همچون واجبات خداوند متعال گردید؛ و دستور ایشان نیز در این خصوص با دستور خداوند متعال موافقت دارد. پس هرچه از نهی از حرام از رسول خدا ﷺ آمده باشد [را ببینید] و سپس مطلبی خلاف آن [از طرف ما] بیاید به کار بستن آن صحیح نیست؛ و همین وضعیت درباره آنچه رسول خدا ﷺ به آن امر کرده است نیز برقرار است؛ زیرا ما درباره آنچه رسول خدا ﷺ اجازه‌اش را صادر نکرده است اجازه‌ای صادر نمی‌کنیم، و برخلاف آنچه رسول خدا ﷺ دستور داده است دستوری نمی‌دهیم؛ مگر بنا به علت ترس از ضرورت؛ اما اینکه آنچه را رسول خدا ﷺ حرام کرده حلال کنیم یا آنچه را رسول خدا ﷺ حلال کرده است حرام کنیم، هرگز چنین نیست؛ زیرا ما دنباله‌روی رسول خدا ﷺ و تسلیم ایشان هستیم، همان‌طور که رسول خدا ﷺ دنباله‌روی دستور پروردگار (عزوجل) خود و تسلیم او بود. خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (و آنچه را فرستاده به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را بازداشت

بازایستید)... پس اگر دو خبر مختلف برایتان آمد، هر دو را به کتاب خدا عرضه کنید. درباره آنچه از حلال یا حرام در کتاب خدا موجود باشد از آنچه با کتاب خدا موافقت دارد پیروی کنید، و آنچه در کتاب موجود نیست آن را به سنت‌های رسول خدا ﷺ عرضه کنید. آنچه در سنت موجود باشد که از آن به‌عنوان نهی حرام منع شده باشد، یا از رسول خدا ﷺ دستوری به التزام به آن موجود باشد، از آنچه با نهی رسول خدا ﷺ و با دستور رسول خدا ﷺ موافقت دارد پیروی کنید...»^۱

۳۲. از موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده است، فرمود: «بسم الله الرحمن الرحيم؛ همه مسائل ادیان بر چهار قسم است: امری که هیچ اختلافی در آن نیست، و منظور از آن اجماع امت به ضرورتی است که اخبار اجماع شده به آن، آن را لازم می‌گردانند؛ و این همان غایتی است که هر شبهه‌ای به آن عرضه می‌شود و هر اتفاقی از آن استنباط می‌گردد؛ و [دوم] امری است که احتمال شک و انکار در آن هست، و راه [برون رفت از] آن خیرخواهی اهل آن برای کسانی است که خود را به آن منتسب می‌دانند با حجتی از کتاب خدا که بر تأویل اجماع وجود دارد [و اختلافی در آن نیست]؛ و [سوم] سنتی که بر آن اجماع است و اختلافی در آن نیست...»^۲

۳۳. از عبدالله بن عمر، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است، فرمود: «احادیثی از من رواج خواهد یافت. درباره حدیثی که از من به شما می‌رسد، کتاب خدا را بخوانید و آن را ارزیابی کنید؛ پس آنچه موافق کتاب خدا باشد من گفته‌ام، و آنچه موافق کتاب خدا نباشد من نگفته‌ام.»^۳

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق: ج ۲ ص ۲۲ تا ۲۴؛ وسائل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۱۳ تا ۱۱۵ شماره

۳۳۳۵۴: بحار الانوار: ج ۲ ص ۲۳۳ و ۲۳۴.

۲. وسائل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۱۳ تا ۱۱۵ شماره ۳۳۳۲۹.

۳. المعجم الكبير للطبرانی: ج ۱۲ ص ۲۴۴؛ مجمع الزوائد هیثمی: ج ۱ ص ۱۷۰.

۳۴. از ابوهیریره نقل شده است، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «احادیث مختلفی از من به شما خواهد رسید؛ پس آنچه موافق کتاب خدا و سنت من به شما برسد از من است، و آنچه مخالف کتاب خدا و سنت من به شما برسد از من نیست.»^۱

۳۵. روایت شده است که مولای ما حسن مجتبیٰ ﷺ سخن خداوند عزوجل را تلاوت فرمود: ﴿وَلَا رَظَبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ (و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است). معاویه به وی گفت: «داستان ریش من و ریش شما در کجای کتاب است؟» - و ریش حسن ﷺ زیبا بود، ولی ریش معاویه زشت بود. ایشان ﷺ فرمود: «این فرمایش خداوند عزوجل: ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِأَذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي حَبَّتْ لَآيْخُرْجَ إِلَّا نَكْدًا﴾ (و زمین پاک، گیاهش به اذن پروردگارش برمی آید؛ و آن [زمینی] که ناپاک است [گیاهش] جز اندک و بی فایده بر نمی آید).»^۲

دسته دوم: هرچیزی اصل و شاهی در کتاب خدا دارد

۱. از معلی بن خنیس نقل شده است، گفت: ابوعبدالله ﷺ فرمود: «هرچیزی که دو نفر درباره اش دچار اختلاف می‌شوند اصلی در کتاب خدای عزوجل دارد؛ ولی عقل‌های مردان به آن دست پیدا نمی‌کند.»^۳

۱. سنن الدارقطنی: ج ۴ ص ۱۳۳؛ الکفایة فی علم الروایة، خطیب بغدادی: ص ۴۷۰ و ۴۷۱؛ ذم الکلام و اهله، هروی: ج ۴ ص ۵۵ و ۵۶.

۲. اصول الاصلیة، محمد محسن فیض کاشانی، ۲۵ محرم الحرام ۱۳۹۰، ناشر: چاپ دانشگاه ایران، میرجلال‌الدین حسینی ارموی برای چاپ و نشر و تصحیح و شرح بر آن اقدام نموده است: ص ۱۵؛ حدائق الناضره، محقق یوسف بحرانی: ج ۱ حاشیه ص ۳۲.

۳. کافی: ج ۱ ص ۱۶۰.

۲. از سیف بن عمیره، از ابوالمغزاء، از سماعه، از موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده است، گفت: به امام عرض کردم: آیا همه چیز در کتاب خدا و سنت نبی صلی الله علیه و آله هست، یا شما از خودتان می گوید؟ فرمود: «همه چیز در کتاب خدا و سنت نبی صلی الله علیه و آله هست.»^۱
۳. از ابوجعفر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «خداوند تبارک و تعالی هیچ چیزی را که امت به آن نیاز داشته باشند رها نکرده، مگر اینکه آن را در کتاب خود نازل فرموده و برای فرستاده اش صلی الله علیه و آله بیان کرده است؛ و برای هر چیزی حدودی قرار داده، و برایش دلیلی قرار داده است که به آن راهنمایی می کند؛ و برای هر کسی که از این حدود تجاوز کند حدی مقرر فرموده است.»^۲
۴. از امام صادق علیه السلام روایت شده است، فرمود: «به راستی خداوند تبارک و تعالی در قرآن بیان هر چیزی را نازل فرموده است؛ تا آنجا که به خدا سوگند هیچ چیزی را که بندگان به آن نیازمند باشند رها نفرموده است، تا بنده ای نتواند بگوید کاش این مطلب در قرآن نازل می شد؛ مگر اینکه خدا آن را در قرآن نازل فرموده است.»^۳
۵. از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش به شکل مرسل نقل شده است، گفت: ابوجعفر علیه السلام فرمود: «هیچ کسی را جز خداوند به عنوان ولیجه^۴ نگیرید که در این صورت مؤمن نخواهید بود. هر سبب و نسب و نزدیکی و دوستی خاص و بدعت و شبهه ای بریده می شود، مگر آنچه قرآن ثابت کرده است.»^۵

۱. کافی: ج ۱ ص ۶۲.

۲. کافی ج ۱ ص ۵۹؛ روضة المتقین، محمدتقی مجلسی: ج ۱۲ ص ۲۰۰، و گفته است حدیث قوی صحیح است.

۳. کافی: ج ۱ ص ۵۹.

۴. دوست صمیمی و بسیار معتمد. (مترجم)

۵. کافی: ج ۱ ص ۵۹.

۶. از علی بن ابی‌طالب علیه السلام نقل شده است، فرمود: «علم هر چیزی در قرآن هست؛ ولی نظرات مردان از رسیدن به آن ناتوان است.»^۱
۷. از ابو عبدالله علیه السلام نقل شده است، فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ای مردم، خداوند تبارک و تعالی رسول صلی الله علیه و آله را برای شما فرستاد، و کتاب را به حق به سوی او فرو فرستاد... پس برای آنان نسخه‌ای از آنچه در صحیفه‌های نخستین بود آورد، و تصدیق آنچه پیش از او بود، و جداسازی حلال از آنچه در مظانّ حرام است. این قرآن است؛ از او بخواهید سخن بگوید، و او هرگز با شما سخن نمی‌گوید؛ [ولی] من از آن برایتان خبر می‌دهم. علم گذشته و علم آنچه تا روز قیامت می‌آید در آن هست، و حکم آنچه بین شماست، و روشنگری از آنچه درباره‌اش دچار اختلاف می‌شوید؛ پس اگر از من درباره‌اش بپرسید قطعاً به شما خواهیم آموخت.»^۲
۸. از عبدالاعلی بن اعین نقل شده است، گفت: از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به دنیا آورده است، و من داناترین به کتاب خدا هستم؛ و در آن آغاز آفرینش و آنچه تا روز قیامت اتفاق می‌افتد هست؛ و در آن خبر آسمان و خبر زمین و خبر بهشت و خبر آتش و خبر گذشته و خبر آینده هست. من این‌ها را مانند کف دست خودم می‌شناسم. خداوند می‌فرماید: بیان هر چیزی در آن هست.»^۳
۹. از اسماعیل بن جابر، از ابو عبدالله علیه السلام نقل شده است، فرمود: «در کتاب خدا خبر پیش از شما و خبر بعد از شما، و فصل الخطاب بین شما هست؛ و ما آن را می‌دانیم.»^۴

۱. تفسیر سمرقندی، ابواللیث سمرقندی: ج ۱ ص ۳۵؛ یبایع المودة لذوی القربی، قندوزی: ج ۳ ص ۲۱۸.

۲. کافی: ج ۱ ص ۶۰ و ۶۱.

۳. کافی: ج ۱ ص ۶۱.

۴. کافی: ج ۱ ص ۶۱.

۱۰. از حماد، از ابو عبدالله علیه السلام نقل شده است، گفت: از ایشان شنیدم که می فرمود:

«هیچ چیزی نیست، مگر اینکه درباره اش کتاب یا سنتی هست.»^۱

۱۱. از جعفر بن محمد علیه السلام درباره چیزی که قاضی براساس آن حکم می کند پرسیده شد:

فرمود: «براساس کتاب.» عرض شد: و آنچه در کتاب نیست؟ فرمود: «با سنت.»

عرض شد: و آنچه در کتاب نیست و در سنت نباشد چطور؟ فرمود: «هیچ چیزی از

دین خدا نیست، مگر اینکه در کتاب و سنت باشد. خداوند دین را کامل کرده است.

حق تعالی (جل ذکره) فرموده است: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ (امروز دینتان را

برایتان کامل کردم.) سپس ایشان علیه السلام فرمود: «هرکدام از آفریدگانش را که خدا

بخواهد، او را توفیق عطا می فرماید و برای این کار تسدیدش می کند؛ و به آن صورتی

که شما گمان می کنید نیست.»^۲

۱۲. از سعید اعرج نقل شده است، گفت: به ابو عبدالله علیه السلام عرض کردم: برخی از کسانی

که تفقه می کنند نزد ما می آیند و به می گویند: برای ما مسائلی پیش می آید که ما

آن ها را نه در کتاب خدا می شناسیم و نه در سنت؛ پس نظر خودمان را درباره شان

بیان می کنیم. ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «دروغ گفتند. هیچ چیزی نیست، مگر اینکه در

کتاب آمده است، و سنتی درباره اش آمده است.»^۳

۱۳. از سماعه، از عبد صالح علیه السلام نقل شده است، گفت: از ایشان پرسیدم: برخی از یاران

ما پدر و جد شما را دیده، و از آن ها احادیثی شنیده اند. چه بسا مسائلی باشد که برخی

از یاران ما به آن مبتلا باشند، و نزد آنان در این خصوص چیزی نباشد که درباره اش

۱. کافی: ج ۱ ص ۵۹.

۲. دعائم الاسلام، قاضی نعمان مغربی: ج ۲ ص ۵۳۵؛ مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۲۵۲ ح ۲۱۲۶۲.

۳. بصائر الدرجات، صفار: ص ۳۲۱ و ۳۲۲؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۳۰۴ به نقل از بصائر و اختصاص مفید.

فتوا بدهند، ولی مشابه آن نزدشان هست. آیا می‌توانند قیاس کنند؟ فرمود:

«هیچ چیزی نیست مگر اینکه در کتاب و سنت آمده باشد.»^۱

۱۴. از سماعة بن مهران، از ابوالحسن موسی علیه السلام روایت شده است، گفت: عرض کردم:

خدا شما را اصلاح کند. ما گرد هم جمع می‌شویم و آنچه را نزدمان است یادآوری می‌کنیم. چیزی نیست که بر ما عرضه شود مگر اینکه در باره‌اش مطلبی نوشته شده

داشته باشیم، و این از جمله فضیلت‌هایی است که خداوند به واسطه شما با آن بر ما منت نهاده است. اما گاهی مسئله کوچکی برایمان پیش می‌آید که چیزی نزدمان

نیست و از یکدیگر می‌پرسیم و چیزی شبیه آن را نزد خود می‌یابیم، و به بهترین شکل آن را قیاس می‌کنیم. آن حضرت فرمود: «شما را باقی‌اس چه کار؟! کسانی که پیش

از شما بودند فقط به خاطر قیاس هلاک شدند.» سپس فرمود: «وقتی چیزی پیش آمد که می‌دانید بگویید، و اگر چیزی پیش آمد که نمی‌دانید چنین کنید؛ و با دستش

به دهان خود اشاره فرمود.» سپس فرمود: «خدا ابوحنیفه را لعنت کند؛ او می‌گفت: علی چنین گفت، و من چنان می‌گویم؛ و صحابه چنین گفتند و من چنان می‌گویم.»

سپس فرمود: «آیا با او هم‌نشین می‌شوی؟» عرض کردم: خیر؛ ولی این سخن اوست. عرض کردم: خداوند شما را اصلاح کند؛ آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم آنچه را

در زمان خود نیاز داشتند آورد؟ فرمود: «بله؛ و آنچه را تا روز قیامت به آن نیاز خواهند داشت.» عرض کردم: آیا چیزی از آن از بین رفته است؟ فرمود: «نه؛ نزد اهلش

هست.»^۲

۱۵. از ابوهریره نقل شده است، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سنت دو نوع است: سنتی

در فریضه (واجب)، و سنتی در غیرواجب. سنتی که در واجب است اصلش در کتاب

۱. بصائرالدرجات صفار: ص ۳۲۲؛ بحارالانوار: ج ۲ ص ۳۰۵ به نقل از بصائر و اختصاص مفید.

۲. کافی: ج ۱ ص ۵۷؛ روضة‌المتقین، محمدنقی مجلسی: ج ۱۲ ص ۱۹۶ و گفته است: موثق مثل صحیح است.

خداست که عمل به آن هدایت و ترکش گمراهی است؛ سنتی که اصلی در کتاب خدا ندارد عمل به آن فضیلت است، و ترکش خطا نیست.»^۱

دسته سوم: منحصر کردن تعبد به اخبار قطعی علم آور

۱. از زرارۀ بن اعین نقل شده است، گفت: از ابو جعفر علیه السلام پرسیدم: حق خداوند بر بندگان چیست؟ فرمود: «اینکه آنچه یقین دارند بگویند، و درباره آنچه یقین ندارند توقف کنند.»^۲
۲. از هشام بن سالم نقل شده است، گفت: به ابو عبدالله علیه السلام عرض کردم: حق خداوند بر آفریدگانش چیست؟ فرمود: «اینکه آنچه می دانند بگویند، و در آنچه نمی دانند توقف کنند؛ وقتی چنین کنند حق خداوند را آدا کرده اند.»^۳
۳. از ابوسعید زهری، از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «توقف هنگام شبهه بهتر از افتادن در هلاکت است؛ و اینکه حدیثی را روایت نکنی بهتر از آن است که حدیثی را نفهمیده روایت کنی.»^۴
۴. از محمد بن احمد بن محمد بن زیاد و موسی بن محمد بن علی بن موسی نقل شده است، گفت: به ابوالحسن نامه ای نوشتم و درباره علم نقل شده از پدران و اجداد ایشان (درود خداوند بر ایشان) پرسیدم که با اختلافاتی برای ما روایت شده است؛ اینکه با وجود این اختلاف چگونه به آن ها عمل کنیم و آنچه را اختلاف دارند چگونه

۱. مجمع الزوائد، ابن حزم هیثمی: ج ۱ ص ۱۷۲؛ معجم الاوسط، طبرانی: ج ۴ ص ۲۱۵.

۲. کافی: ج ۱ ص ۴۳.

۳. کافی: ج ۱ ص ۵۰.

۴. کافی: ج ۱ ص ۵۰.

به‌سوی شما بازگردانیم؟ ایشان علیه السلام نوشت: «آنچه را یقین دارید سخن ماست به آن پایبند باشید، و آنچه را یقین ندارید به ما بازگردانید.»^۱

۵. از امام صادق علیه السلام روایت شده است، فرمود: «خداوند بندگانش را به دو آیه از کتابش

مخصوص گردانیده است: اینکه نگویند تا وقتی که بدانند، و آنچه را نمی‌دانند رد

نکنند. خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُؤْخَذُ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى

اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ (آیا از آنان پیمان کتاب گرفته نشد که درباره خدا جز حق نگویند؟) و

می‌فرماید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾ (بلکه چیزی را دروغ

شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است).^۲

۶. امام صادق علیه السلام فرموده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که بدون علم عمل کند

فسادی که ایجاد می‌کند بیشتر از اصلاحش است.»^۳

۷. عبدالرحمان بن حجاج گفته است: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «از دو خصلت پرهیز

کن که هرکس هلاک شده در آن دو هلاک شده است: بپرهیز از اینکه به مردم با

رای خود فتوا دهی، یا ندانسته دینی را برگیری [از چیزی پیروی کنی].»^۴

۸. مفضل بن یزید گفته است: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «تو را از دو خصلت نهی

می‌کنم که مردم در آن دو هلاک شده‌اند. تو را نهی می‌کنم از اینکه به باطل خدا را

بندگی کنی، و چیزی را که نمی‌دانی به مردم فتوا بدهی.»^۵

۹. از حمزه بن طیار که برخی از سخنان پدر امام صادق علیه السلام را خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله

عرضه می‌کرد، تا اینکه به جایی از آن رسید. امام علیه السلام به او فرمود: «بایست و سکوت

۱. بحارالانوار: ج ۲ ص ۲۴۵.

۲. کافی: ج ۱ ص ۴۳.

۳. کافی: ج ۱ ص ۴۴.

۴. کافی: ج ۱ ص ۴۲.

۵. کافی: ج ۱ ص ۴۲.

کن.» سپس ابو عبد الله علیه السلام فرمود: «درباره چیزهایی که برایتان نازل می‌شود و شما از آن‌ها اطلاع ندارید باید بازایستید و درنگ کنید و آن را به امامان هدایت بازگردانید، تا در آن‌ها شما را به سرمقصد برسانند، و پرده نایبایی را از برابر دیدگانتان بردارند و حق را درباره‌شان به شما بشناسانند؛ که حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید) ...»^۱

۱۰. زیاد بن ابی‌رجاء از ابو جعفر امام جواد علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «آنچه را می‌دانید بگوئید، و آنچه را نمی‌دانید بگوئید خدا دانایتر است. شخصی از قرآن آیه‌ای استخراج می‌کند و با این کار به فاصله دورتر از آسمان تا زمین سقوط می‌کند.»^۲

۱۱. از سماعة بن مهران، از ابوالحسن موسی علیه السلام روایت شده است، گفت: عرض کردم: خدا شما را اصلاح کند. ما گرد هم جمع می‌شویم و آنچه را نزدمان هست یادآوری می‌کنیم. چیزی نیست که بر ما عرضه شود مگر اینکه درباره‌اش مطلبی نوشته شده داشته باشیم، و این از جمله فضیلت‌هایی است که خداوند به واسطه شما با آن بر ما منت نهاده است. اما گاهی مسئله کوچکی برایمان پیش می‌آید که چیزی نزدمان نیست و از یکدیگر می‌پرسیم و چیزی شبیه آن را نزد خود می‌یابیم، و به بهترین شکل آن را قیاس می‌کنیم. آن حضرت فرمود: «شما را باقیاس چه کار؟! کسانی که پیش از شما بودند فقط به خاطر قیاس هلاک شدند.» سپس فرمود: «وقتی چیزی پیش آمد که می‌دانید بگوئید، و اگر چیزی پیش آمد که نمی‌دانید چنین کنید؛ و با دستش به دهان خود اشاره فرمود [اشاره به سکوت] ...»^۳

۱. کافی: ج ۱ ص ۵۰.

۲. کافی: ج ۱ ص ۴۲.

۳. کافی: ج ۱ ص ۵۷؛ روضة المتقین، محمدتقی مجلسی: ج ۱۲ ص ۱۹۶ و گفته است: موثق مثل صحیح است.

۱۲. از عبدالعظیم حسنی، از علی بن جعفر، از برادرش، از پدرش، از علی بن حسین علیه السلام نقل شده است، فرمود: «تو نمی‌توانی هرطور می‌خواهی سخن بگویی؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ (و از چیزی که به آن علم نداری پیروی مکن) و نمی‌توانی هرطور دوست داری بشنوی؛ زیرا خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ (گوش و چشم و دل، همه برایش بازخواست می‌شوند).»^۱
۱۳. از مفضل نقل شده است، گفت: از ابوعبدالله علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «کسی که شک یا ظنی داشته باشد و براساس شک یا ظن خود عمل کند خداوند عملش را باطل می‌گرداند. به‌راستی حجت خدا، حجت واضح است.»^۲
۱۴. از ابوعبدالله علیه السلام نقل شده‌اند، فرمود: «امور بر سه دسته‌اند: امری که رشد و هدایتش روشن است پس پیروی می‌شود. امری که ضلالتش روشن است پس اجتناب می‌شود؛ و امری که مشکل‌دار است، که به خدا و به رسول خدا عرضه می‌شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: [حُکْم] حلال روشن است، و حرام نیز روشن؛ ولی در این بین اموری شبهه‌ناک وجود دارند [که حکم صریحشان را مردم نمی‌دانند]. کسی که شبهات را ترک کند از محرمات نجات یابد و کسی که شبهات را اخذ کند مرتکب محرمات می‌شود، و از جایی که نمی‌داند هلاک می‌گردد.»^۳
۱۵. سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود نقل کرده است که علی بن حسین علیه السلام به ابان بن ابی عیاش فرمود: «ای برادر عبد قیس، اگر چیزی برایت روشن بود آن را بپذیر، وگرنه

۱. وسائل الشیعه (آل‌البيت): ج ۱۵ ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

۲. کافی: ج ۲ ص ۴۰۰.

۳. کافی: ج ۱ ص ۶۷ و ۶۸.

سکوت کن تا سالم بمانی، و علم آن را به خداوند بازگردان؛ زیرا تو از آنچه در میان آسمان و زمین است وسیع‌تر هستی.»^۱

دسته چهارم: موافقت حدیث با حق و خیر ... و آنچه دل‌هایتان می‌شناسد

۱. کلینی با سند خود از جابر نقل کرده است، گفت: ابوجعفر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حدیث آل محمد صعب و مستصعب است؛ به طوری که جز ملک مقرب یا نبی مرسل یا بنده‌ای که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد به آن ایمان نمی‌آورد.»^۲ هر حدیثی که از آل محمد برایتان آمد و دل‌هایتان نسبت به آن نرم شد و آن را شناختید آن را بپذیرید؛ و هر آنچه دل‌هایتان از آن بیزار شد و آن را نپسندیدید آن را به خدا و فرستاده و عالم آل محمد بازگردانید. هلاکت‌شونده از شما کسی است که چیزی از احادیث ما به او گفته شود و آن را تحمل نکند و بگوید به خدا سوگند این‌گونه نیست، به خدا سوگند این‌طور نیست؛ و انکار همان کفر است.»^۳
۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از ابن‌اذینه، از ابوعبدالله علیه السلام روایت کرده است، فرمود: «به راستی خداوند عزوجل مردمی را برای حق آفرید، و چون بآبی

۱. وسائل الشیعه (آل‌البیت): ج ۲۷ ص ۱۶۶.

۲. محمد بن یحیی و دیگران، از محمد بن احمد، از یکی از یاران، گفت: به ابوالحسن صاحب عسکر علیه السلام نوشتم: فدایتان شوم، معنای این فرمایش صادق علیه السلام چیست؟ «حدیث ما را جز فرشته مقرب یا نبی مرسل یا مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده است تحمل نمی‌کند.» پاسخ آمد: «فرمایش صادق علیه السلام یعنی هیچ فرشته‌ای و هیچ پیامبری و هیچ مؤمنی آن را تحمل نمی‌کند. فرشته آن را تحمل نمی‌کند تا اینکه آن را به فرشته دیگری بگوید، و پیامبری آن را تحمل نمی‌کند تا اینکه آن را به پیامبر دیگری بگوید، و مؤمنی آن را تحمل نمی‌کند تا اینکه آن را به مؤمن دیگری بگوید. این معنای سخن جدم علیه السلام است.»

۳. کافی: ج ۱ ص ۴۰۱.

از حق بر آن‌ها گذر کند دل‌هایشان آن را می‌پذیرد حتی اگر آن را نشناسند، و هرگاه بایی از باطل بر آن‌ها گذر کند دل‌هایشان آن را نمی‌پذیرد حتی اگر آن را نشناسند؛ و مردمی را برای غیر حق آفریده است، و چون بایی از حق بر آن‌ها بگذرد دل‌هایشان آن را نمی‌پذیرد حتی اگر آن را نشناسند، و هرگاه بایی از باطل بر آن‌ها بگذرد دل‌هایشان آن را می‌پذیرد حتی اگر آن را نشناسند.»^۱

۳. احمد بن حنبل در مسند خود با سند صحیح- از ابوحمید و از ابواسید آورده که پیامبر ﷺ فرموده است: «هنگامی که حدیثی منسوب به من را شنیدید و دل‌هایتان آن را شناخت و مو و پوستتان برایش نرم شد و با آن احساس نزدیکی و قربت نمودید من سزاوارترین شما به آن هستم، و هنگامی که حدیثی از من شنیدید که دل‌هایتان آن را انکار کرد و مو و پوستتان از آن متنفر شد و از آن احساس دوری نمودید من دورترین شما از آن هستم.»^۲

۴. از ابوهریره نقل شده است، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «وقتی حدیثی از من شنیدید که آن را می‌شناختید و انکارش نمی‌کردید، چه من آن را گفته باشم و چه نگفته باشم، آن را تصدیق کنید. چیزی که من می‌گویم شناخته می‌شود و انکار نمی‌شود؛ و اگر حدیثی به شما رسید که انکارش می‌کردید و آن را نمی‌شناختید آن را تکذیب کنید؛ زیرا من چیزی نمی‌گویم که انکار شود و شناخته نشود.»^۳

۵. از صادق علیه السلام نقل شده است، فرمود: «خداوند ابا داشته از اینکه باطلی حق شناخته شود؛ و خداوند ابا داشته از اینکه حق را در دل مؤمن، باطلی تردیدناپذیر جلوه دهد؛ و

۱. کافی: ج ۲ ص ۲۱۴.

۲. مسند احمد: ج ۳ ص ۴۹۷ و ج ۵ ص ۴۲۵؛ و تصحیح و تخریح آن پیش‌تر گفته شد.

۳. القول المسدد فی الذب عن المسند امام احمد، ابوالفضل شهاب‌الدین احمد بن علی معروف به ابن حجر عسقلانی:

ص ۱۴۰.

- خداوند ابا داشته از اینکه باطل را در دل کافر حق ستیز، به صورت حقی تردیدناپذیر جلوه دهد؛ که اگر چنین نمی کرد حق از باطل بازشناخته نمی شد.»^۱
۶. از عبدالسلام بن صالح هروی نقل شده است، گفت: از ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: «خداوند بنده‌ای را پیامزد که امر ما را زنده کند.» به ایشان عرض شد: امر شما چگونه زنده می شود؟ فرمود: «علوم ما را پیامزد و به مردم آموزش دهد؛ زیرا مردم وقتی زیبایی‌های سخن ما را بدانند از ما پیروی می کنند.»^۲
۷. حمید بن زیاد، از حسن بن محمد، از وهیب بن حفص، از ابوبصیر نقل کرده است، گفت: از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که می فرمود: «خدا رحمت کند بنده‌ای را که ما را محبوب مردم گرداند، و ما را منفور آنان نکند. اما به خدا سوگند اگر زیبایی‌های سخنان ما را روایت می کردند با آن عزتمندتر بودند و هیچ کس نمی توانست اشکالی به آنان وارد کند؛ اما یکی از آنان کلامی [از ما] را می شنود و ده کلمه دیگر به آن اضافه می کند.»^۳
۸. از ابو خالد کابلی، از اصبع بن نباته، از امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی- درباره اختلاف شیعه پرسیده شد، و فرمود: «دین خدا با مردان شناخته نمی شود؛ بلکه با آیه حق [شناخته می شود]. پس حق را بشناس تا اهلس را بشناسی. به راستی حق، بهترین حدیث است؛ و کسی که آشکارا آن را بگوید مجاهد است...»^۴
۹. از ایوب بن حر بیاع هروی نقل شده است، گفت: ابو عبدالله علیه السلام به من فرمود: «ای ایوب، هیچ کسی نیست که حق به او عرضه شود تا اینکه دلش را دو پاره کند: آن را

۱. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی: ج ۱ ص ۲۷۷؛ بحار الانوار: ج ۵ ص ۳۰۳.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۲۷۵؛ معانی الاخبار: ص ۱۸۰.

۳. کافی: ج ۸ ص ۲۲۹.

۴. وسائل الشیعه (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۳۵.

بپذیرد، یا رد کند؛ زیرا خداوند در کتاب خود می‌فرماید: ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ﴾ (بلکه حق را بر باطل فرومی‌افکنیم، پس آن را در هم می‌شکنند، و به‌ناگاه نابود می‌شود. وای بر شما از آنچه وصف می‌کنید)....^۱

۱۰. از ابوهریره رضی الله عنه نقل شده است، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «برخی از دانش‌ها همچون سیمایی پوشیده‌اند که جز عالمان الهی کسی آن‌ها را نمی‌داند، و هرگاه از این دانش‌ها سخن گویند کسی جز غافلان از خدا انکارش نمی‌کند»^۲

۱۱. امام صادق علیه السلام درباره سخن خداوند عزوجل: ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾ (و بدانید خداوند میان آدمی و دلش حایل می‌گردد) فرمود: «میان "او" و اینکه "باطل را حق بفهمد" فاصله می‌اندازد»^۳

۱۲. از حمزة بن طیار، از ابو عبدالله علیه السلام درباره فرمایش خداوند: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ﴾ (و خدا چنین نیست که گروهی را پس از آنکه هدایتشان کرده است گمراه کند، مگر اینکه آنچه را که باید از آن پرهیز کنند برایشان بیان کند [و آنان تمرد کنند]). نقل شده است، فرمود: «تا آنچه را باعث خشنودی‌اش می‌شود و آنچه را باعث خشمش می‌شود به آنان بشناساند.» عرض کرد: ﴿فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ (پس گناهکاری و پرهیزکاری‌اش را به او الهام کرد). فرمود: «آنچه را باید انجام دهد و آنچه را باید ترک گوید برایش بیان کرده است.» عرض کرد: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا﴾ (به‌راستی ما او را به

۱. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی: ج ۱ ص ۲۷۶؛ بحارالانوار: ج ۵ ص ۳۰۲؛ البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم حسینی بحرانی: ج ۳ ص ۸۰۷.

۲. الترغیب و الترہیب من الحدیث الشریف، عبدالعظیم بن عبدالقوی منذری: ج ۱ ص ۱۰۳؛ عهودالمحمدیة، عبدالوہاب شعرانی: ص ۲۵؛ کنزالعمال، متقی ہندی: ج ۱۰ ص ۱۸۱ ح ۲۸۹۴۲؛ مجموع الفتاوی، ابن تیمیہ: ج ۵ ص ۱۶۹.

۳. توحید، شیخ صدوق: ص ۳۵۸.

راه هدایت کردیم؛ یا شکرگزار است یا کافر). فرمود: «به او شناسانندیم؛ حال یا او آن را پیش می‌گیرد، یا رها می‌کند.» و درباره فرمایش خداوند: ﴿يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾ (میان آدمی و دلش حایل می‌شود) از ایشان پرسیدم. فرمود: «انسان با گوش و چشم و زبان و دست و دلش هوس چیزی می‌کند، اما وقتی آن چیز به طرف او می‌آید دلش آن را انکار نموده، آن را پس می‌زند و می‌فهمد حق غیر از آن است.» و درباره سخن خداوند متعال: ﴿وَأَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى﴾ (اما ثمود، ما آن‌ها را هدایت کردیم؛ ولی آن‌ها ناینبایی را بر هدایت ترجیح دادند) پرسیدم. فرمود: «آنان را از کشتن یکدیگر بازداشتیم؛ ولی آنان ناینبایی را بر هدایت ترجیح دادند؛ در حالی که خود می‌دانستند.»^۱

۱۳. از حسن بن علی بن فضال، از عبدالله بن بکیر، از زرارة بن اعین نقل شده است، گفت: از ابوعبدالله علیه السلام درباره سخن خداوند پرسیدم: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ (ما راه را به او نشان دادیم؛ یا شکرگزار است یا کافر). فرمود: «راه را به او نشان داد؛ یا آن را برمی‌گیرد که در این صورت شاکر است، یا رها می‌کند که در این صورت کافر است.»

۱۴. احمد در مسند خود با سندش از ابوثعلبه خشنی آورده است، گفت: عرض کردم: ای رسول خدا، به من درباره چیزی که برایم حلال شده و چیزی که بر من حرام شده است خبر بدهید. گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله بالا رفت و به من نگاه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نیکی چیزی است که روح و روان با آن آرام می‌گیرد و دل به آن اطمینان می‌یابد؛ و گناه چیزی است که روح و روان با آن آرام نمی‌گیرد و دل با آن اطمینان پیدا نمی‌کند؛

هرچند فتنه‌گر تلاش کند.» و فرمود: «الاغ اهلی به درنده وحشی نزدیک نمی‌شود.»^۱

۱۵. احمد بن حنبل، با سندش از حسن بن علی رضی الله عنه، از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است، فرمود: «آنچه را درباره‌اش شک داری رها کن، و به آنچه به آن شک نداری بپرداز؛ چراکه راستی، اطمینان است، و دروغ، شک است.»^۲

۱۶. از محمد بن جبیر بن مطعم، از پدرش نقل شده است، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر حدیثی از من به شما رسید که آن را می‌شناسید آن را بگیریید، و اگر حدیثی از من به شما رسید که آن را نمی‌شناسید آن را نگیریید؛ زیرا من منکر نمی‌گویم، و اهل آن نیز نیستیم.»^۳

۱۷. احمد بن حنبل در مسند خود با سندش از ابوهریره آورده است، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ کدام از شما را نبینم که حدیثی از من به او برسد و او بر پشتی خود تکیه بدهد و بگوید: برای آن [آیه‌ای از] قرآن برایم بخوانید. هر [سخن] خیری از من به شما برسد - چه من آن را گفته باشم و چه نگفته باشم - من آن را گفته‌ام، و هر [سخن] شری از من به شما برسد؛ [بدانید] من هیچ شری نمی‌گویم.»^۴

۱. مسند احمد: ج ۴ ص ۱۹۴؛ مجمع الزوائد: ج ۱ ص ۱۷۵ و ۱۷۶. احمد و طبرانی آن را روایت کرده‌اند، و قسمتی از ابتدای آن در صحیح آمده است، و رجالش ثقه هستند.

۲. مسند احمد: ج ۱ ص ۲۰۰.

۳. الکفایة فی علم الروایة خطیب بغدادی: ص ۴۷۰؛ الکامل، ابن عدی: ج ۳ ص ۳۲۰.

۴. مسند احمد: ج ۲ ص ۳۶۷ و ۴۸۳؛ مجمع الزوائد: ج ۱ ص ۱۵۴ و درباره‌اش گفته است: «در سند آن ابو معشر نجیح است که احمد و دیگران تضعیفش کرده‌اند، ولی او وی را توثیق کرده است.» مسند احمد، تحقیق: حمزه احمد زین: ج ۹ ص ۲ شماره ۸۷۸۷، و درباره‌اش گفته است: «سندش حسن است.» ابن ماجه آن را در سنن خود: ج ۱ ص ۱۰ با سند خود از مقبری، از جدش، از ابوهریره با این لفظ روایت کرده است: «هیچ کدام از شما را نبینم که حدیثی از من به او برسد و او بر پشتی خود تکیه بدهد و بگوید: برای آن [آیه‌ای از] قرآن برایم بخوانید. هر [سخن] نیکی که گفته شود من آن را گفته‌ام.»

۱۸. از باقر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «دل تا زمانی که به حق نرسیده است پیوسته از جای خود تا حنجره می‌آید و برمی‌گردد و چون به حق رسید قرار می‌گیرد.» سپس انگشتان خود را جمع کرد و این آیه را خواند: ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا﴾ (پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید؛ و هر که را بخواهد گمراه کند دلش را سخت تنگ می‌گرداند).^۱

دسته پنجم: چیزی جز آنچه خدا در کتابش حلال کرده، حلال نیست... آنچه را خداوند در کتابش حلال کرده است حلال کرده‌اند

۱. از سلمان محمدی نقل شده است، گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره چربی و پنیر و مو پرسیده شد. ایشان فرمود: «حلال چیزی است که خداوند در کتابش حلال کرده، و حرام چیزی است که خداوند در کتابش حرام کرده است؛ و آنچه درباره اش سکوت کرده است جزو چیزهایی است که بخشیده شده است.»^۲
۲. از ابودرداء، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است، فرمود: «آنچه خداوند در کتابش حلال کرده، حلال است، و آنچه خداوند حرام کرده، حرام است؛ و آنچه درباره اش سکوت کرده، بخشیده شده است. پس عافیت آن را از خدا بپذیرید؛ زیرا خداوند هیچ چیزی را فراموش نمی‌کند.» سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾ (پروردگار تو فراموش کار نیست).^۳

۱. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی: ج ۱ ص ۲۰۲؛ بحار الانوار: ج ۵ ص ۲۰۴.

۲. سنن ترمذی: ج ۳ ص ۱۳۴ شماره ۱۷۸۰؛ و تخریج و توثیق آن گفته شد.

۳. بحر الزخار، بزاز: ج ۱۰ ص ۲۶ و ۲۷ شماره ۴۰۸۷؛ و تخریج و تصحیح این حدیث تقدیم گردید.

۳. از ابو ایوب انصاری نقل شده است، گفت: رسول خدا ﷺ هراسان به سوی ما آمد و فرمود: «تا وقتی در میان شما هستم از من اطاعت کنید؛ و بر شما باد به کتاب خدا؛ حلالش را حلال، و حرامش را حرام کنید.»^۱
۴. در مسند احمد با سندش از عبدالله بن عمرو، گفت: رسول خدا ﷺ روزی -در حالی که گویی وداع می‌کرد- نزد ما آمد و فرمود: «... تا وقتی در میان شما هستم بشنوید و اطاعت کنید. وقتی برده شدم بر شما باد به کتاب خدا؛ حلالش را حلال، و حرامش را حرام کنید.»^۲
۵. از علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه نقل شده است، فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: «ای مردم، از من چیزی نخواهید که با قرآن مخالفت داشته باشد. من چیزی را حلال نمی‌کنم مگر اینکه خداوند حلال کرده باشد، و چیزی را حرام نمی‌کنم مگر اینکه خداوند حرام کرده باشد؛ و چگونه برخلاف آن بگوییم در حالی که خداوند عزوجل مرا به آن هدایت فرموده است؟!»^۳
۶. از عایشه نقل شده است، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «چیزی را به من نسبت ندهید؛ من فقط چیزی را حلال می‌کنم که خداوند در کتابش حلال کرده، و فقط چیزی را حرام می‌کنم که خداوند در کتابش حرام کرده است.»^۴

دسته ششم: آنچه از صحابه و تابعین و علما آمده است

-
۱. مجمع الزوائد: ج ۱ ص ۱۷۰ و درباره‌اش گفته است: «طبرانی در الکبیر آن را روایت کرده است، و رجالش ثقه هستند.» معجم الکبیر، طبرانی: ج ۱۸ ص ۳۸.
۲. مسند احمد: ج ۲ ص ۱۷۲؛ مجمع الزوائد: ج ۱ ص ۱۶۹.
۳. الايضاح، فضل بن شاذان ازدی نیشابوری: ص ۳۱۱ و ۳۱۲.
۴. معجم الاوسط، طبرانی: ج ۶ ص ۴۲ و ۴۳؛ و تخریج و تصحیح آن گفته شد.

۱. در سنن دارمی با سندش از ابوهریره آمده است، گفت: ... وقتی ابن عباس حدیثی بیان می‌کرد می‌گفت: «وقتی از طرف من شنیدید از رسول خدا ﷺ چیزی بیان می‌کنم و آن را در کتاب خدا نیافتید یا از نظر مردم نیکو ندیدید، بدانید به من دروغ بسته شده است.»^۱
۲. از ابن عباس نقل شده است، تا آنجا که گفت: «اگر عقال شترم گم شود آن را در کتاب خدا می‌یابم.»^۲
۳. از ابن مسعود نقل شده است، گفت: «دقت کنید چه چیزی با کتاب خدا موافقت دارد تا آن را بگیرید، و آنچه را با کتاب خدا مخالفت دارد رها کنید.»^۳
۴. از ابن مسعود نقل شده است، گفت: «اگر حدیثی به شما بگویم تصدیق آن را از کتاب خدا به شما خبر می‌دهم.»^۴
۵. از معاذ بن جبل نقل شده است، گفت: «همه سخن را به کتاب عرضه کنید، و فقط قسمتی از سخن را عرضه نکنید.»^۵
۶. ابن ابی حاتم، از ابن عباس آورده است، گفت: «آنچه با قرآن مخالفت دارد از نقشه‌های شیطان است.»^۶
۷. شعبی گفته است: «هر بدعتی که کسی ایجاد کرده است بیانش در کتاب خدا بوده است.»

۱. سنن دارمی: ج ۱ ص ۱۴۶.

۲. الشنقیطی فی اضواءالبیان: ج ۲ ص ۴۲۹.

۳. المصنف، عبدالرزاق صنعانی: ج ۶ ص ۱۱۲.

۴. الاتقان فی علوم القرآن، جلال‌الدین سیوطی، تحقیق: سعید مندوب، چاپ اول، ۱۴۱۶ق/ ۱۹۹۶م، دارالفکر

لبنان: ج ۲ ص ۳۳۱ شماره ۵۳۲۹.

۵. کنز العمال: ج ۱۳ ص ۵۸۴ و ۵۸۵ ح ۳۷۵۰۲؛ تاریخ مدینه دمشق: ج ۱۱ ص ۴۶۳.

۶. درالمنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی: ج ۱ ص ۱۶۷.

۸. مسروق گفته است: «از اصحاب محمد درباره چیزی پرسیده نشد مگر اینکه علم آن

در قرآن بوده، ولی علم ما از آن قاصر بوده است.»^۱

۹. از برخی از گذشتگان نقل شده است: «هیچ حدیثی نشنیدم مگر اینکه آیه‌ای از کتاب

خدا برایش یافتم.»^۲

۱۰. سعید بن جبیر گفته است: «هیچ حدیثی از رسول خدا ﷺ به همان صورتی که بوده

است به من نرسید، مگر اینکه مصداقش را در کتاب خدا یافتم.»^۳

۱۱. ابوالحکم بن برجان^۴ گفته است: «هر آنچه نبی ﷺ فرموده است یا خودش یا اصلش

در قرآن هست، چه فهم آن نزدیک باشد و چه دور. کسی که آن را بفهمد و از سوی

ایشان آن را تعمیم بدهد آن را [به درستی] تعمیم داده است؛ و وضعیت هر آنچه به

آن حکم می‌دهد یا قضاوت می‌کند نیز به همین صورت است؛ و انسان فقط به قدر

تلاش و توانایی و میزان فهمش از آن درک می‌کند.»^۵

۱۲. ابوالحسن علی بن عروه حنبلی^۶ گفته است: «قلب اگر پاک و تمیز و خالص باشد حق

را از باطل، راستی را از دروغ، و هدایت را از گمراهی بازمی‌شناسد؛ به خصوص وقتی

روشنگری و ذوقی از نور نبوی برایش حاصل شده باشد. در این هنگام است که زوایای

پنهان و مخفی و ابهامات چیزها و صحیح از سقیم برایش مشخص می‌شود. اگر

الفاظ جعلی با سند صحیح به رسول خدا نسبت داده شود یا متن صحیح با سند ضعیف

بیاید آن را تشخیص می‌دهد و می‌شناسد و طعمش را می‌چشد و خوب و بد و درست

۱. مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: ج ۵ ص ۳۸.

۲. الشنقیطی فی اضواء البیان: ج ۲ ص ۴۲۸.

۳. تفسیر ابن ابی حاتم: ج ۶ ص ۲۰۱۵؛ جامع البیان، محمد بن جریر طبری: ج ۱۲ ص ۲۶ و ۲۷؛ الشنقیطی فی

اضواء البیان: ج ۲ ص ۴۲۸.

۴. شرح حال وی تقدیم گردید.

۵. الاتقان فی علوم القرآن، سیوطی: ج ۲ ص ۳۳۲.

۶. شرح حال وی تقدیم شد.

و نادرست آن را بازمی‌شناسد؛ زیرا الفاظ رسول خدا برای عاقلی که طعم آن را چشیده است پنهان نمی‌ماند. به همین دلیل پیامبر ﷺ فرموده است: «از تیزهوشی مؤمن بترسید، زیرا او با نور خدا می‌نگرد.» این حدیث را ترمذی از حدیث ابوسعید روایت کرده است.^۱

۱۳. ربیع بن خثیم تابعی^۲ گفته است: «حدیث، روشنایی ای همچون روشنایی روز دارد که شناخته می‌شود، و تاریکی ای همچون تاریکی شب دارد که شناخته نمی‌شود.»^۳

۱۴. ابن قیم جوزیه گفته است:^۴ «مسلمانان اجماع داشته‌اند که بازگرداندن به خداوند سبحان به معنای بازگرداندن به کتاب خدا، و بازگرداندن به رسول خدا ﷺ به معنای بازگرداندن به ایشان در زمان حضور و زندگی‌اش، و در غیبت و پس از وفاتش بازگرداندن به سنت ایشان است.»^۵

۱. القاسی فی قواعد التحدیث: ص ۲۷۲ و ۲۷۳.

۲. شرح حال وی پیش‌تر تقدیم شد.

۳. النکت علی کتاب ابن الصلاح، ابن حجر عسقلانی: ص ۳۶۰.

۴. در توضیح فرمایش حق تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و رسول و اولیای امر خودتان را اطاعت کنید؛ پس هرگاه در امری اختلاف‌نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به خدا و رسول عرضه کنید).

۵. اعلام الموقعین عن رب العالمین، ابن قیم جوزیه: ج ۱ ص ۱۷۸.

پیوست شماره ۲

برخی از نمونه‌هایی که برای پیاده‌سازی روش عرضه به قرآن و سنت روایت شده‌اند در اینجا بیان می‌کنم تا خواننده از مرحله نظری - هرچند به صورتی موجز و مختصر - به مرحله عملی منتقل شود.

مثال اول:

«بنی اشجع» شهادت دادند که رسول خدا ﷺ برای «بروع بنت واشق»^۱ به مهرالمثل و ارث‌بری و عده حکم داده است، تا فتوای عبدالله بن مسعود را درباره مردی که با زنی ازدواج کرده و پیش از اینکه با آن زن آمیزش کند وفات کرده بود، و صدق و مهریه‌ای برایش تعیین نکرده بود تأیید کند؛ همان طور که در روایت زیر است:

مسند احمد: از عبدالله بن عتبة بن مسعود، گفت:

«آن‌ها در این خصوص یک ماه یا نزدیک به یک ماه نزد ابن مسعود رفت‌وآمد می‌کردند، و می‌گفتند: تو باید نظر بدهی. گفت: من برای همانند صدق (مهریه) زنی از زنانشان نه کمتر و نه بیشتر - حکم می‌دهم، و اینکه او ارث می‌برد و باید عده نگه دارد. اگر حکم من درست باشد از سوی خداوند عزوجل است، و اگر خطا باشد از من و شیطان بوده است، و خدای عزوجل و فرستاده‌اش بری و پاک‌اند. عده‌ای از مردان اشجع که جراح و ابوسنان نیز در میانشان بودند برخاستند و گفتند: ما گواهی می‌دهیم که رسول خدا ﷺ درباره زنی از ما که بروع دختر واشق نامیده می‌شود حکمی همانند حکمی که تو دادی داده است. پس ابن مسعود به سبب اینکه سخنش با حکم رسول خدا ﷺ موافقت داشت بسیار

۱. وقتی همسرش وفات کرد در حالی که با او آمیزش نکرده و برایش مهریه‌ای نیز مشخص نکرده بود.

خوشحال شد.»^۱

ولی می‌بینیم امیرالمؤمنین علیه السلام به شدت در برابر روایت بنی‌اشجع که ابوسنان معقل بن سنان اشجعی صحابی نیز در میانشان حضور داشت ایستادگی کرد و فرمود: «گفته اعرابی اشجع با توجه به کتاب خداوند عزوجل پذیرفته نیست.»^۲

امیرالمؤمنین علیه السلام در رد و تخطئه همه آنها و کاستن از جایگاه روایت آنان به دلیل مخالفت با کتاب خداوند متعال درنگ نمی‌کند، و درباره زنی که برایش مهریه تعیین نشده و شوهرش پیش از آمیزش با وی وفات کرده است حکم به عدم استحقاق مهریه داده است. امام علی علیه السلام تصریح کرده است که روایت اشجعی با کتاب خداوند متعال مخالف است.

مثال دوم:

کلینی آورده است: احمد بن ادريس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن يحيى نقل کرده است، گفت: ابوقرّه محدث از من خواست او را خدمت ابوالحسن رضا علیه السلام ببرم. بنده در این خصوص از ایشان اجازه گرفتم و ایشان علیه السلام به من اجازه داد. ابوقرّه به حضور حضرت علیه السلام وارد شد و از ایشان علیه السلام درباره حلال و حرام و احکام پرسید تا به پرسش از توحید رسید. ابوقرّه گفت: ما روایت کرده‌ایم که خداوند، رؤیت و کلام را میان پیامبران تقسیم کرده است؛ و کلام از آن موسی، و رؤیت از آن محمد بوده است. ابوالحسن علیه السلام فرمود: «چه کسی از طرف خداوند به ثقلین از جن و انس تبلیغ می‌کند؛ خدایی که دیدگان درکش نمی‌کنند و به آن احاطه ندارند، و هیچ چیزی همانندش نیست. آیا غیر از محمد بوده است؟» گفت: بله. فرمود: «چگونه یک شخص به سوی همه مخلوقات می‌آید و به آنان خبر می‌دهد از سوی خدا آمده است، و او به دستور خدا آنان را به سوی خدا دعوت می‌کند، و می‌گوید دیدگان او را در نمی‌یابند و به او احاطه

۱. تخریج و تصحیح آن پیش‌تر گفته شد.

۲. سنن سعید بن منصور: ج ۱ ص ۲۳۲ و ۲۳۳ به شماره ۹۳۱: السنن الکبری، بیهقی: ج ۷ ص ۲۴۷.

ندارند و هیچ چیزی همانندش نیست؛ و سپس می‌گوید من او را با چشم خود دیدم، و علم من به او احاطه دارم و او در هیئت یک بشر است؟! آیا شرم نمی‌کنید. شرم نمی‌کنید؟ حتی زندیق‌ها (بی‌دین‌ها) هم نتوانستند پیغمبر اسلام را از این طریق حتک حرمت کنند؛ اینکه از طرف خدا چیزی بیاورد، و سپس به صورتی دیگر خلاف آن را بیاورد! «ابوقره گفت: اما خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ رَأَوْا نَزْلَةَ أُخْرَىٰ﴾ (و بی‌تردید یک بار دیگر هم او را دیده است). امام علیه السلام فرمود: «پس از همین آیه، فرمایش دیگری هست که به اینکه چه چیزی را دیده است دلالت می‌کند: ﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ﴾ (آنچه را دل دید انکار [ش] نکرد). می‌فرماید: آنچه را محمد به چشم‌هایش دید دلش انکار نکرد؛ سپس از آنچه دیده است خبر می‌دهد و می‌فرماید: ﴿لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ﴾ (به‌راستی که از آیات بزرگ پروردگار خود را بدید) و آیات خدا غیر از خود خداست؛ و خداوند فرموده است: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ (و حال آنکه دانش آنان به آن احاطه ندارد). اگر دیده‌ها او را دیده باشند در این صورت علم بشر به وی احاطه پیدا کرده، و شناخت کامل حاصل شده است.»

ابوقره به ایشان عرض کرد: آیا روایات را تکذیب می‌کنی؟ امام رضا علیه السلام فرمود: «اگر روایات با قرآن مخالفت داشته باشند آن‌ها را تکذیب می‌کنم؛ و آنچه مسلمانان به آن اجماع دارند این است که هیچ علمی به او احاطه نیابد، و دیدگان او را درنیابند، و هیچ چیزی شبیه او نیست.»^۱

مثال سوم:

در خبری طولانی -در کتاب احتجاج شیخ طبرسی- که مناظره زیبایی را میان امام جواد علیه السلام و یحیی بن اکثم حکایت می‌کند، درباره بحث احادیث جعلی آمده است:

روایت شده است: مأمون پس از اینکه دخترش ام‌الفضل را به ازدواج ابوجعفر درآورد، در مجلسی بود، و ابوجعفر علیه السلام و یحیی بن اکثم و جماعت بسیار دیگری نیز نزدش بودند.

یحیی بن اکثم به ایشان علیه السلام گفت: ای پسر رسول خدا، درباره این خبری که روایت شده است چه می‌گویی: «جبرئیل علیه السلام خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد، و عرض کرد: ای محمد، خداوند عزوجل به تو سلام می‌رساند و به تو می‌گوید: از ابوبکر پیرس آیا از من خشنود است؟ زیرا من از او خشنود هستم.» ابوجعفر علیه السلام فرمود: «من فضیلت ابوبکر را انکار نمی‌کنم، ولی برای صاحب این خبر واجب است خبری مثل خبری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجة‌الوداع فرموده است بپذیرد؛ آنجا که فرمود: «کسانی که به من دروغ می‌بندند بسیار شده‌اند، و پس از من بیشتر هم می‌شوند. هرکس عامدانه به من دروغ ببندد باید جایگاه خود را از آتش دریابد. وقتی حدیثی از من برایتان آمد آن را به کتاب خدا و سنتم عرضه کنید؛ هرآنچه با کتاب و سنتم موافقت داشت آن را بپذیرید، و آنچه با کتاب خدا و سنتم مخالفت داشت آن را نپذیرید»؛ و این خبر با کتاب خداوند موافقت ندارد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلِمُ مَا تُوسُّوسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ (و به راستی ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم نفس او چه و سوسه‌ای به او می‌کند، و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم). حال چگونه خشم و رضایت برای خداوند عزوجل پنهان مانده است تا خداوند درباره این راز پنهان وی بپرسد؟! این از نظر عقلی محال است!»

سپس یحیی بن اکثم گفت: روایت شده است: «مثل ابوبکر و عمر در زمین همچون مثل جبرئیل و میکائیل در آسمان است.» ایشان علیه السلام فرمود: «در این روایت نیز باید دقت شود؛ زیرا جبرئیل و میکائیل دو ملک مقرب هستند که هرگز اندکی از خداوند سرپیچی نکرده‌اند، و حتی یک لحظه از طاعت خداوند جدا نشده‌اند؛ ولی این دو نفر به خداوند عزوجل شرک ورزیده‌اند - حتی اگر پس از شرک، اسلام آورده باشند - و بیشتر روزهایشان در شرک به خدا سپری شده است. پس محال است این دو نفر مشابه آن دو باشند.»

یحیی گفت: همچنین روایت شده است: «این دو سرور پیرهای اهل بهشت هستند.»

در این باره چه می‌گویید؟ ایشان علیه السلام فرمود: «این خبر نیز محال است؛ زیرا همه اهل بهشت جوان هستند و در میانشان پیری وجود ندارد. این خبر را نیز بنی‌امیه جعل کرده‌اند تا در برابر خبری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره حسن و حسین علیهما السلام فرموده است - که آنها سروران جوانان بهشت هستند - قرار بگیرد.»

یحیی بن اکثم گفت: روایت شده است: «عمر بن خطاب چراغ اهل بهشت است.» ایشان علیه السلام فرمود: «این نیز محال است؛ زیرا در بهشت، فرشتگان مقرب خدا هستند، و نیز آدم و محمد و همه انبیا و فرستادگان. آیا بهشت با نور ایشان درخشان نیست تا با نور عمر نورانی شود؟!»

یحیی گفت: روایت شده است: «آرامش بر زبان عمر جاری است.» ایشان علیه السلام فرمود: «بنده منکر فضیلت عمر نیستم، ولی ابوبکر که برتر از عمر است بر بالای منبر گفت: «من شیطانی دارم که مرا می‌فریبد؛ اگر [به او] متمایل شدم مرا استوار سازید.»

یحیی گفت: روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «اگر من مبعوث نمی‌شدم قطعاً عمر مبعوث می‌شد.» ایشان علیه السلام فرمود: «کتاب خدا راست‌گوتر از این حدیث است. خداوند در کتابش می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ﴾ (و یاد کن) هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح). خداوند از انبیا پیمان گرفته است؛ پس چگونه ممکن است پیمان خود را تغییر دهد؟ و همه انبیا علیهم السلام حتی چشم‌برهم‌زدنی به خداوند شرک نوززیده‌اند؛ پس چگونه شخصی را که شرک ورزیده و بیشتر روزهایش را در شرک به خدا سپری کرده است به نبوت مبعوث می‌فرماید؟! و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «من در حالی نبی شدم که آدم در میان روح و جسد بود.»

یحیی بن اکثم گفت: همچنین روایت شده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «هرگز وحی از من بازداشته نشد مگر اینکه گمان می‌کردم بر خاندان خطاب فرود آمده است.» ایشان علیه السلام فرمود: «این نیز محال است؛ زیرا جایز نیست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نبوت خودش شک و تردید داشته باشد.»

۶۹۶ مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - ارزش ذاتی متن دینی

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ﴾ (خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند، و نیز از میان مردم). پس چگونه ممکن است نبوت از کسی که خداوند متعال او را برگزیده به کسی که مشرک بوده است منتقل شود؟!»

یحیی گفت: روایت شده پیامبر ﷺ فرموده است: «اگر عذاب فرستاده شود هیچ‌کسی جز عمر از آن رهایی نمی‌یابد.» ایشان ﷺ فرمود: «این نیز محال است؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ (و تا تو در میان آنان هستی خدا بر آن نیست آنان را عذاب کند، و تا آنان طلب آمرزش می‌کنند خدا عذاب‌کننده ایشان نخواهد بود). پس خداوند سبحان خبر داده است مادام که رسول خدا ﷺ در میان آنان است و مادام که آنان طلب آمرزش می‌کنند هیچ‌کسی را عذاب نمی‌کند.»

مثال چهارم:

کلینی در کافی: از عبدالرحیم بن عتیک قصیر نقل شده است، گفت: توسط عبدالملک بن اعین برای ابوعبدالله ﷺ نوشتم که جماعتی در عراق، خداوند را با صورت و طرح و شکل و هیبت توصیف می‌کنند. خداوند مرا فدای شما کند، اگر صلاح می‌دانید مذهب صحیح را درباره توحید برایم مرقوم بفرمایید. ایشان برایم نوشت: «خدا تو را رحمت کند. از توحید سؤال کردی، و آنچه را که پیش از تو [یعنی اهل عراق] درباره‌اش گفته بودند. بزرگ است خدایی که هیچ‌چیزی مثل او نیست، و او شنوا و بیناست. بزرگ‌تر است از آنچه توصیف‌کنندگان توصیفش می‌کنند؛ آنان که خدا را به مخلوقاتش تشبیه می‌کنند کسانی هستند که بدون هیچ علمی به خدا دروغ می‌بندند. پس بدان خدا تو را رحمت کند. مذهب صحیح در توحید همان است که قرآن از صفات خداوند متعال نازل کرده است. پس بطلان و تشبیه از خداوند را نفی کن؛ پس نه نفیی هست و نه تشبیهی. اوست الله، آن ثابت موجود. بزرگ‌تر است خداوند از

آنچه توصف کنندگان توصیفش می‌کنند؛ و از قرآن تجاوز نکنید که پس از بیان، به ضلالت و گمراهی می‌افتید.»^۱

مثال پنجم:

وقتی ابوبکر میراث فاطمه زهرا (ع) را با این استدلال که از رسول خدا (ص) شنیده که فرموده است «ما ارثی به جای نمی‌گذاریم. آنچه بعد از خود می‌گذاریم صدقه است»^۲ منع کرد، آن تربیت‌شده وحی و رسالت و امایبها بر آن شد تا از طریق قرآن کریم، عدم صحت استدلال ابوبکر به این حدیث را بیان کند. ایشان در خطبه‌ای طولانی در مجلس مهاجرین و انصار فرمود: «... ای ابن ابی‌قحافه، آیا در کتاب خدا چنین است که تو از پدرت ارث می‌بری و من از پدرم ارث نمی‌برم؟ به‌راستی چه سخن ناروایی گفתי! آیا به‌عمد کتاب خدا را رها کردید و آن را پشت‌سرتان انداختید؟ آنجا که می‌فرماید: ﴿وَوَرِثَ سَلِيمَانُ دَاوُدَ﴾ (وسلیمان از داوود ارث برد) و آنجا که خبر یحیی بن زکریا را نقل می‌کند می‌فرماید: ﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾ (پس از نزد خودت به من ولی و دوستی عطا کن * که از من ارث ببرد و از خاندان یعقوب ارث ببرد) و نیز می‌فرماید: ﴿وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ (و نزدیکان نسبت به یکدیگر در کتاب خدا سزاوارترند) و می‌فرماید: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾ (خداوند شما را به فرزندانان وصیت می‌کند، که برای مرد

۱. کافی: ج ۱ ص ۱۰۰.

۲. بخاری در صحیح خود: ج ۴ ص ۴۲ با سندش از عروه بن زبیران آورده است که عایشه به او خبر داده است: «فاطمه (ع) دختر رسول خدا (ص) پس از وفات رسول خدا (ص) از ابوبکر صدیق درخواست کرد میراثش را به او تحویل دهد؛ از آنچه رسول خدا (ص) به‌عنوان فئی که خداوند به او داده است باقی گذاشته بود. ابوبکر گفت: رسول خدا (ص) فرموده است: «ما ارثی به جا نمی‌گذاریم. آنچه باقی می‌گذاریم صدقه است.» فاطمه دختر رسول خدا (ص) خشمگین شد و از ابوبکر روی‌گردان شد. و روی‌گردانی‌اش تا زمان وفاتش ادامه داشت. او پس از رسول خدا (ص) شش ماه زندگی کرد.»

مثل سهم دو زن است) و می‌فرماید: ﴿إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأُولَادِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ (اگر خیری به جای گذاشت برای فرزندان و نزدیکان به نیکی وصیت کند؛ این حق است برعهده پرهیزگاران) و ادعا کردید من هیچ بهره‌ای ندارم و هیچ ارثی از پدرم نمی‌برم، و نزدیکی و قرابتی میان ما نیست؟! آیا خداوند شما را با آیه‌ای مخصوص گردانیده که [حکم] پدرم را از آن [قانون] خارج کرده است؟ یا شما می‌گویید [ما از] اهل دو آیین [هستیم که از یکدیگر] ارث نمی‌برند؟ مگر من و پدرم اهل یک آیین نبوده‌ایم؟ یا تو از پدرم و پسرعمویم از خصوص و عموم قرآن آگاه‌ترید؟...»^۱

مثال ششم:

روایت شده است عمر بن خطاب برای مردم خطبه خواند و خداوند متعال را ستایش کرد و او را ثنا نمود و گفت: «آگاه باشید، مهریه زنان را بالا نگیرید. اگر به من برسد کسی بیشتر از آنچه رسول خدا ﷺ داده است داده، یا بیشتر به او داده شده، مقدار بیشتر از آن را جزو بیت‌المال قرار می‌دهم؛ و سپس پایین آمد. زنی از قریش متعرض او شد و گفت: ای امیرالمؤمنین، آیا سزاوارتر این است که کتاب خداوند متعال پیروی شود یا گفته تو؟ گفت: بلکه کتاب خدای متعال. چه شده؟ گفت: الآن مردم را نهی کردی که مهریه زنان را بالا نگیرند، در حالی که خداوند متعال در کتاب خود فرموده است: ﴿وَأْتَيْتُمُ إِخْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا﴾ (و اگر به یکی از آن‌ها مال بسیار زیادی داده بودید هیچ چیزی را از او نگیرید). عمر دو یا سه مرتبه گفت: همه از عمر داناترند. سپس به منبر بازگشت و به مردم گفت: من شما را منع کردم از اینکه مهریه زنان را بالا بگیرید. آگاه باشید! هرکس هر کاری دوست دارد با مالش انجام دهد.»^۲

۱. احتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۱۳۱ تا ۱۴۴.

۲. سنن الکبری، بیهقی: ج ۷ ص ۲۳۳؛ و هیشمی مثل آن را در مجمع الزوائد: ج ۴ ص ۲۸۳ و ۲۸۴ نقل کرده و درباره‌اش گفته است: «ابویعلی در الکبیر آن را روایت کرده، و مجالد بن سعید در آن است، و در وی ضعف است ولی

مثال هفتم:

آنچه صاحب کتاب «احتجاج» دربارهٔ پاسخ امام هادی علیه السلام به مردم اهواز روایت کرده است، و اینکه چگونه احادیث و اعتقادات را از کتاب خدا و سنت نبی صلی الله علیه و آله ثابت کرده است. وی گفته است:

از جمله پاسخ‌هایی که ابوالحسن علی بن محمد عسکری علیه السلام در نامهٔ خود به مردم اهواز وقتی از ایشان علیه السلام دربارهٔ جبر و تفویض پرسیده بودند نوشت، آمده است که فرمود: «همهٔ امت با قاطعیت اجماع داشته‌اند بر اینکه اختلافی در میانشان نیست که قرآن، حقیقتی است که در میان تمامی فرقه‌ها هیچ شک و تردیدی درباره‌اش وجود ندارد. آنان در حالت اجماع آن، بر حق هستند و با تصدیق آنچه خداوند فر فرستاده است هدایت یافته‌اند؛ به دلیل این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله: «امت من بر گمراهی اجماع نمی‌کنند.» پس آن حضرت صلی الله علیه و آله خبر داده است که آنچه امت بر آن اجتماع کردند و هیچ‌کسی با دیگری درباره‌اش اختلاف نداشته است، حق است؛ و این معنای حدیث است، نه آنچه جاهلان تأویل کرده‌اند، و نه آنچه معاندان گفته‌اند، و حکم کتاب را باطل، و از حکم احادیث جعلی و روایات دروغین پیروی کرده‌اند، و به دنبال خواست‌های نفسانیِ هلاک‌کننده‌ای بوده‌اند که با متن کتاب، و محقق شدن آیات واضح نورانی مخالفت دارند؛ و از خداوند خواستاریم ما را توفیق رسیدن به حق عطا کند، و به سوی رشد و بالندگی هدایت فرماید.»

توثیق شده است.» و همانند آن را به شکل مختصر در المصنف، عبدالرزاق صنعانی: ج ۶ ص ۱۸۰ شماره ۱۰۴۲۰، و مانند آن در تخریج الاحادیث و الآثار، عبدالله بن یوسف بن محمد زبلی (ت ۷۶۲)، تحقیق: عبدالله بن عبدالرحمان سعد، چاپ اول ۱۴۱۴ق، چاپخانه: ریاض - دار ابن خزیمه، ناشر: دار ابن خزیمه: ج ۱ ص ۲۹۶ و ۲۹۷ آورده و درباره‌اش گفته است: «سندش قوی است.» و در تذکرة الموضوعات، الفتنی: ص ۱۳۲ و ۱۳۳ آورده و درباره‌اش گفته است: «سندش قوی است.» و همانند آن در تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۴۷۸ آمده و درباره‌اش گفته است: «سندش خوب و قوی است.»

سپس ایشان علیه السلام فرمود: «اگر کتاب خدا به تصدیق و حقیقت بودن خبری گواهی دهد ولی گروهی از امت آن را انکار کنند و با حدیثی از این احادیث باطل با او مخالفت کنند آن‌ها با توجه به انکارشان و با توجه به اینکه با کتاب مخالفت نموده‌اند کافرانی گمراه شده‌اند. صحیح‌ترین خبر چیزی است که حق بودنش از کتاب دانسته شود؛ مثل خبری که به صدورش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجماع وجود دارد؛ زیرا ایشان علیهم السلام فرموده است: «من در میان شما دو جانشین به جا می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم. تا زمانی که به این دو چنگ بزیند هرگز پس از من گمراه نمی‌شود؛ و این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا اینکه [نزد] حوض بر من وارد شوند.» و در لفظ دیگری به همین معنا از ایشان علیهم السلام آمده است: «من میان شما دو چیز گران‌بها باقی گذاشتم: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم؛ و آن‌ها از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند؛ و تا هنگامی که به آن دو چنگ بزیند هرگز گمراه نمی‌شود.» وقتی به دنبال شواهدی برای این حدیث بگردیم متن‌هایی از کتاب خدا می‌یابیم؛ مثل این فرمایش: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ (ولی شما فقط خدا و فرستاده‌اش است؛ و نیز کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز بر پا می‌دارند و زکات می‌دهند در حالی که در رکوع هستند).

روایات علما اتفاق نظر دارند بر اینکه این آیه در خصوص امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است؛ اینکه آن حضرت علیه السلام هنگامی که در رکوع بود انگشترش را صدقه داد و خداوند نیز از کارش سپاسگزاری کرد و این آیه را درباره‌اش نازل فرمود. به‌علاوه دیده‌ایم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این مطلب را برای اصحاب خود با این لفظ آشکار کرده است: «هرکس من مولای او هستم، علی مولای اوست. خدایا، هرکس او را دوست می‌دارد دوست بدار، و هرکس با او دشمن است دشمن بدار.» و نیز ایشان علیهم السلام فرموده است: «علی دین مرا ادا می‌کند و وعده مرا عملی می‌کند و او جانشین من بر شما پس از من است.» و سخن ایشان علیهم السلام وقتی وی را در مدینه جانشین خود کرد؛ ایشان علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا، آیا مرا به‌عنوان سرپرست زن‌ها و بچه‌ها جانشین قرار می‌دهی؟ ایشان فرمود: «آیا راضی نمی‌شوی تو نسبت به من در جایگاه هارون نسبت به

موسی باشی؛ با این تفاوت که پیامبری پس از من نیست.»

پس ما دانستیم کتاب، به تصدیق این اخبار و تحقیق این شواهد گواهی داده است؛ پس اگر این اخبار با قرآن موافقت داشته باشند امت باید به آنها اقرار کنند؛ و قرآن با این اخبار موافقت کرده است. وقتی ما اینها را موافق با کتاب خدا یافتیم و کتاب خدا را موافق با این اخبار و به‌عنوان دلیل برای آنها یافتیم، پس اقتدا به این اخبار واجب می‌شود و جز اهل دشمنی و فساد از آن تعدی نمی‌کند.» سپس ایشان علیه السلام فرمود: «و منظور و مقصود ما از سخن درباره جبر و تفویض، و توضیح و بیان آنها، و هرآنچه پیش‌تر بیان داشتیم برای این بود که باید میان کتاب و اخبار موافقت وجود داشته باشد. اگر این اتفاق وجود داشته باشد این دلیلی است برای آنچه ما اراده کرده‌ایم، و قوتی است برای آنچه ما در این خصوص بیان داشتیم، ان شاء الله.» (ایشان فرمود:) «اما جبر و تفویض؛ وقتی از صادق جعفر بن محمد علیه السلام در این خصوص پرسیده شد، فرمود: نه جبر است و نه تفویض، بلکه امری است بین این دو امر. گفته شد: ای پسر رسول خدا، چگونه؟ فرمود: سالم‌بودن عقل، مهیا کردن راه،^۱ مهلت داشتن در وقت، توشه قبل از سفر، و انگیزه فاعل از عمل خویش؛ و اینها پنج چیز است که اگر بنده در یکی از آنها کمبودی داشته باشد، عمل از جانب وی متروک خواهد بود؛ و من برای هر یک از این سه باب - که همان جبر و اختیار و جایگاه بین دو جایگاه است - مثالی می‌آورم که معنا و مفهوم را برای طالب آن نزدیک نماید و شرح بحث را بر وی آسان گرداند، و قرآن با آیات متین و استوارش به آن گواهی دهد، و تأیید آن از سوی خردمندان محقق شود؛ و عصمت و توفیق فقط با خداست.»

سپس فرمود: «اما در خصوص جبر؛ هرکس گمان کند و بگوید خداوند عزوجل، بندگان را بر گناهان مجبور کرده است و آنان را به خاطر آن گناهان مجازات می‌کند، به خداوند ظلم

کرده و نسبت دروغ داده است؛ و این فرمایش حق تعالی پاسخ به اوست: ﴿وَلَا يَطْلُمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾ (و پروردگار تو به هیچ کس ستم نمی‌کند) و نیز این فرمایش: ﴿ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَالِمٍ لِّلْعَبِيدِ﴾ (این [کیفر] به سزای آنچه است که دست‌های تو از پیش فرستاده است؛ و گرنه خدا نسبت به بندگان بیدادگر نیست) و آیات بسیار دیگری در این خصوص. هر کس گمان کند مجبور به انجام گناهان است در واقع خدا را عهده‌دار گناهان خود دانسته و در مجازات خداوند نسبت به خودش به او ظلم کرده است؛ و هر کس به خدای خود ظلم کند قرآن را تکذیب کرده است، و هر کس قرآن را تکذیب کند - طبق اجماع امت - کافر شده است. مثالی که در این خصوص آورده می‌شود، مثل مردی است که بنده‌ای مملوک (برده) را خریداری کرده و آن بنده مالک هیچ چیزی جز خودش نیست و هیچ بهره و نصیبی از دنیا و مادیات آن نبوده است، و صاحب وی به طور کامل از این مسئله آگاهی داشته است؛ با این وجود او با علم به این‌ها - به وی دستور داده است به بازار رود تا نیازی را برآورده کند و کالایی را برایش بخرد و بیاورد در حالی که پولی برای پرداخت به وی نداده است، و مولای آن بنده می‌دانسته صاحب آن کالا مردی است که هیچ کس نمی‌تواند آن کالا را بدون اینکه بهای دل‌خواه او را پرداخت کند از وی بخرد. مولای این بنده که خود را به عدالت و انصاف و حکمت و ظلم‌ستیزی توصیف کرده، بنده خود را تهدید کرده است که اگر کالا را نیاورد وی را مجازات خواهد کرد. هنگامی که آن بنده راهی بازار شد و خواست کالای مدّ نظر مولای خود را بخرد مانعی در برابر خود دید؛ به این صورت که فقط در صورت داشتن بهای آن می‌توانست آن را با خود ببرد، و حال آنکه آن بنده، بهای آن را در اختیار نداشت؛ پس ناامید از برآوردن آن حاجت، نزد مولای خود بازگشت؛ و مولای وی نیز عصبانی شد و او را مجازات کرد. به این ترتیب او ظالمی تجاوزگر بوده، و بر توصیفات خود - که خود را به عدالت و انصاف و حکمت توصیف کرده - خط بطلان کشیده است؛ و از سوی دیگر اگر آن بنده را مجازات نمی‌کرد خودش را تکذیب کرده است؛ آیا واجب نبود او را مجازات نکند؟ و دروغ و ظلم، عدالت و حکمت را باطل می‌کند؛ و خداوند بسی برتر و بالاتر است از آنچه جبرگرایان توصیفش می‌کنند.»

سپس امام علیه السلام بعد از سخنانی طولانی- فرمود: «اَمَّا تَفْوِیْضُ (اختیار) که امام صادق علیه السلام آن را باطل نموده و کسی را که به آن اعتقاد دارد خطاکار دانسته، این است که کسی بگوید خداوند عزوجل اختیار امر و نهی خودش را به بندگان سپرده است؛ و آنان را [به خودشان] وانهاده است.»^۱

مثال هشتم:

اشعث بن حاتم گفت: ذوالریاستین گفت: به ابوالحسن رضا علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، به من از مسئله رؤیت که مردم در آن اختلاف دارند خبر بدهید؛ عده‌ای می‌گویند: دیده نمی‌شود. ایشان فرمود: «ای ابوالعباس، کسی که خدا را برخلاف آنچه خودش را به آن توصیفی کرده است توصیف کند به‌راستی بزرگ‌ترین افترا را به خدا نسبت داده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ (چشم‌ها او را در نمی‌یابند، و او چشم‌ها را درمی‌یابد؛ و او لطیف و خبیر است). منظور از چشم‌ها در اینجا همان چشم سر نیست، بلکه چشم‌هایی هستند که در دل قرار دارند، و اوها بر آن واقع نمی‌شود و در نمی‌یابند او چگونه است.»^۲

مثال نهم:

امام باقر علیه السلام روایتی را که حسن بصری آورده بود و می‌گفت: «کسانی که علم را کتمان می‌کنند بوی شکمشان اهل آتش را اذیت می‌کند» با استدلال به داستان مؤمن آل فرعون -که ایمانش را کتمان می‌کرد و در قرآن کریم آمده است- رد کرده است؛ همچنین اینکه علم تا زمان بعثت پیامبر خدا نوح علیه السلام پنهان بود.

۱. احتجاج، طبرسی: ج ۲ ص ۲۵۱ تا ۲۵۴؛ بحارالانوار: ج ۲ ص ۲۲۵ و ۲۲۶ و ج ۵ ص ۲۰ تا ۲۵.

۲. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۳۷۳.

شیخ کلینی در کافی: ج ۱ ص ۵۱ با سند خود از عبدالله بن سلیمان آورده است، گفت: شنیدم مردی از اهل بصره - که به او عثمان اعمی می‌گفتند - نزد ابوجعفر علیه السلام بود و می‌گفت: «حسن بصری ادعا می‌کند کسانی که علم را کتمان می‌کنند بوی شکمشان اهل آتش را اذیت می‌کند.» ابوجعفر علیه السلام فرمود: «پس مؤمن آل فرعون به هلاکت رسیده است! علم تا وقتی نوح علیه السلام برانگیخته شد مکتوم بود. حسن هرچقدر هم به چپ و راست برود، به خدا سوگند علم را فقط اینجا می‌یابد.»

محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از حسین بن عثمان، از یحیی بن حلبی، از پدرش، از ابوجعفر علیه السلام به ما گفت که ایشان فرمود: مردی گفت و من نزدش بودم: حسن بصری روایت می‌کند که رسول خدا فرموده است: کسی که علمی را کتمان کند در روز قیامت او را در حالی که لگامی از آتش دارد می‌آورند. فرمود: «دروغ می‌گوید. وای بر او. پس این سخن خداوند متعال چیست؟» **﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ﴾** (مردی مؤمن از آل فرعون که ایمانش را کتمان می‌کرد گفت: آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید پروردگارم الله است؟) سپس ابوجعفر علیه السلام صدایش را بلند کرد و فرمود: «هرجا می‌خواهند بروند؛ اما به خدا سوگند، علم را فقط اینجا می‌یابند.» سپس اندکی سکوت کرد. سپس ابوجعفر علیه السلام فرمود: «نزد آل محمد.»^۱

مثال دهم:

مسلم در صحیح خود: ج ۴ ص ۱۹۸ از ابواسحاق آورده است، گفت: به همراه اسود بن یزید در مسجد اعظم نشسته بودم و شعبی با ما بود. شعبی ماجرای فاطمه دختر قیس را گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای او اسکان و نفقه‌ای معین نفرموده بود. سپس اسود یک مشت سنگ ریزه برداشت و به طرف او پرتاب کرد و گفت: وای بر تو که چنین حدیثی می‌گویی. عمر

گفت: ما کتاب خدا و سنت پیامبرمان ﷺ را به خاطر گفته‌های یک زن که نمی‌دانیم شاید به‌خوبی یادش مانده باشد یا فراموش کرده است رها نمی‌کنیم. او از حق اسکان و نفقه برخوردار است. خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ﴾ (آنان را از خانه‌هایشان بیرون نکنید و آنان هم بیرون نروند مگر اینکه مرتکب عمل زشت آشکاری شوند).»

مثال یازدهم:

روایت شده است که عایشه دختر ابوبکر، وقتی روایت عمر بن خطاب و پسرش عبدالله، از رسول الله ﷺ برای نقل شد که می‌گفت میت با گریه خانواده‌اش برایش معذب می‌شود با استدلال به فرمایش خداوند متعال: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ (هیچ‌کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد) صحت این حدیث را رد کرد. این ماجرا در صحیحین روایت شده است.

بخاری در صحیح خود با سندش از عبدالله بن عبیدالله بن ابی‌ملیکه آورده است، گفت: «... عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) به عمرو بن عثمان گفت: آیا از گریه و عزاداری منع نمی‌کنی؟ زیرا رسول خدا ﷺ فرموده است: میت با گریه خانواده‌اش برایش عذاب می‌بیند. ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت: عمر برخی از این مطالب را از ایشان نقل کرده بود. سپس گفت: ... وقتی عمر مجروح شد صهیب وارد شد، در حالی که گریان بود و می‌گفت: وای برادرم، وای همراهم! عمر گفت: ای صهیب، آیا برای من گریه می‌کنی؟ در حالی که رسول خدا ﷺ فرموده است: میت با گریه خانواده‌اش برایش معذب می‌شود؟! ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت: وقتی عمر وفات کرد، این را برای عایشه (رضی الله عنها) بیان کردم. گفت: خدا عمر را بیامرزد. به خدا سوگند رسول خدا ﷺ این را که خداوند مؤمن را به خاطر گریه‌اش برای خانواده‌اش عذاب می‌کند بیان نفرموده است؛ ولی رسول خدا فرموده است: خداوند کافر را به خاطر گریه خانواده‌اش برایش عذاب می‌کند؛ و گفت: قرآن برایتان کافی است: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ (هیچ‌کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد)...»

ابن عباس رضی الله عنه گفت: خداوند کسی است که می‌خنداند و می‌گریاند. ابن ابی‌ملیکه گفت: «به خدا سوگند، ابن عمر رضی الله عنه هیچ چیزی درباره آن دو نگفت.»^۱

مثال دوازدهم:

بخاری در صحیح خود با سندش از مسروق نقل کرده و گفت است: «به عایشه (رضی الله عنها) گفتم: ای مادر! آیا محمد صلی الله علیه و آله پروردگارش را دیده است؟ گفت: موهایم از این گفته تو سیخ شد. تو کدام‌یک از این سه [دسته] هستی؟ هرکس چنین چیزی برایت روایت کرده دروغ گفته است. هرکس برایت روایت کند محمد پروردگارش را دیده دروغ گفته است. سپس این آیه را خواند: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ (چشم‌ها او را در نمی‌یابند، ولی او چشم‌ها را درمی‌یابد، و او لطیف و آگاه است) و ﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾ (و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن بگوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی)؛ و هرکس به تو بگوید او حوادث فردا را می‌داند دروغ گفته است؛ و سپس این آیه را خواند: ﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا﴾ (و هیچ‌کس نمی‌داند فردا چه چیزی به دست می‌آورد)؛ و هرکس به تو بگوید او [قسمت‌هایی از وحی را] کتمان کرده دروغ گفته است؛ و سپس این آیه را خواند: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ (ای رسول! آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است ابلاغ کن) تا انتهای آیه؛ ولی آن حضرت جبرئیل علیه السلام را دو بار در شکل خودش دیده بود.^۲

مثال سیزدهم:

همچنین بخاری با سند خود از هشام، از پدرش نقل کرده است، گفت: «نزد عایشه (رضی الله عنها) گفتند: ابن عمر این حدیث را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده است: «میت در قبرش در

۱. صحیح بخاری: ج ۲ ص ۸۰ و ۸۱.

۲. صحیح بخاری: ج ۶ ص ۵۰.

اثر گریستن خانواده اش معذب می شود.» عایشه گفت: ابن عمر رضی الله عنهما اشتباه کرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «میت در اثر خطا و گناه خود معذب می شود، و خانواده اش اکنون بر او می گریند.» سپس گفت: و این مثل این فرمایش است: رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای چاهی که کشتگان مشرکین در آن بودند ایستاد و گفته شده مثل چنین سخنی فرمود: «آنها آنچه را می گویم می شنوند.» در حالی که چنین گفته بود: «آنها اکنون می دانند آنچه به آنها می گفتم درست بود.» و سپس عایشه این آیه را خواند: ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى﴾ (بی تردید تو نمی توانی به مردگان بشنوانی) و ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ﴾ (تو نمی توانی به کسانی که در قبرها هستند بشنوانی). این آیه درباره هنگامی است که آنها در جایگاه خود در آتش قرار می گیرند.»

مثال چهاردهم:

مسلم آورده است: از داوود، از شعبی، از مسروق نقل کرده است، گفت: نزد عایشه تکیه داده بودم. عایشه گفت: ای ابو عایشه، سه چیز هستند که هرکس یکی از آنها را بگوید دروغ بزرگی به خدا بسته است. عرض کردم: کدامها هستند؟ گفت: کسی که ادعا کند محمد صلی الله علیه و آله پروردگارش را دیده است به خداوند دروغ بسته است. گفت: من که تکیه داده بودم، نشستم. گفتم: ای ام المؤمنین، به من فرصت بده و شتاب نکن. مگر خداوند عزوجل نفرموده است: ﴿وَلَقَدْ رَأَاهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ﴾ (و بی تردید او را در افق روشن دید) و ﴿وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى﴾ (و بی تردید یک بار دیگر هم او را دیده است)؟ عایشه گفت: من نخستین فرد از این امت بودم که در این باره از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم؛ و ایشان فرمود او جبرئیل بود؛ و من او را به همان شکل خودش که آفریده شده است ندیده ام، به غیر از این دو مرتبه؛ او را دیدم که از آسمان

۱. صحیح بخاری: ج ۵ ص؛ با توجه به این نکته که عایشه دختر ابوبکر در اعتراض به اینکه اهل قبور صدای مردم زنده را می شنوند اشتباه کرده است.

فرود می‌آمد در حالی که بزرگی خلقتش ما بین آسمان تا زمین را پر کرده بود.

عایشه گفت: آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن بگوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی، یا فرستاده‌ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید. آری، اوست بلندمرتبه سنجیده‌کار).

عایشه گفت: و کسی که ادعا کند رسول خدا ﷺ چیزی از کتاب خدا را کتمان کرده، به خداوند دروغ بسته است؛ در حالی که خداوند می‌فرماید: ﴿بِأَيِّهَا الرَّسُولُ بَلَغَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ (ای فرستاده، آنچه را از جانب پروردگارت به‌سوی تو نازل شده است ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیام او را نرسانده‌ای).

عایشه گفت: و کسی که ادعا کند از آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد خبر می‌داده است به خداوند دروغ بسته است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (بگو هیچ‌کس در آسمان‌ها و زمین غیب را نمی‌داند به‌جز خدا).^۱

مثال پانزدهم:

حاکم نیشابوری آورده است: از عروة بن زبیر نقل شده است، گفت: به عایشه (خداوند از او راضی باشد) رسید که ابوه‌ریره می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرموده است: تازیانه‌خوردن در راه خدا برایم دوست‌داشتنی‌تر از این است که «ولد زنا: زنازاده» را آزاد کنم. رسول خدا ﷺ فرموده است: «زنازاده بدترین سه [فرد] است؛ و میت با گریه زنده عذاب می‌شود.»

عایشه گفت: خداوند ابوه‌ریره را بیامرزد؛ بد شنید و بد رساند. (اما این گفته): تازیانه‌خوردن در راه خدا برایم دوست‌داشتنی‌تر است از اینکه «ولد زنا: زنازاده» را آزاد کنم؛ وقتی ﴿فَلَا

اَفْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَ مَا اُدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ ﴿﴾ (از آن گردنه سخت عبور نکرد * و تو چه می‌دانی آن گردنه چیست؟) نازل شد گفته شد: ای رسول خدا، ما هیچ‌کسی را نداریم که آزادش کنیم، به‌جز اینکه یکی از ما کنیز سیاهی دارد که خدمتش می‌کند و برایش کار می‌کند. اگر صلاح بدانید به آنان دستور دهیم زنا کنند و فرزندان بیابوند و ما آنان را آزاد کنیم. رسول خدا ﷺ فرمود: اگر در راه خدا تازیانه بخورم برایم دوست‌داشتنی‌تر است از اینکه به زنا فرمان دهم و سپس فرزندان [حاصل از آن زنا] را آزاد کنم.

(اما این گفته): زنازاده بدترین سه [فرد] است؛ این حدیث به این صورت نبوده است. یکی از منافقین بود که به رسول خدا ﷺ آزار می‌رساند. فرمود: چه کسی مرا از [شر] فلانی نجات می‌دهد؟ عرض شد: ای رسول خدا، با وجود اینکه زنازاده است؟ رسول خدا ﷺ فرمود: او بدترین سه [فرد] است؛ و خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ (و هیچ باربردارنده‌ای بار [گناه] دیگری را بر نمی‌دارد).^۱

مثال شانزدهم:

از ابوهریره نقل شده است، گفت: «از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام که دستور می‌داد با چیزی که آتش به آن رسیده است وضو بگیرند.»^۲

نسایی آورده است: از عبدالرحمان بن عمر اوزاعی، که او از مطلب بن عبدالله بن حنطب شنیده است که می‌گفت: ابن عباس گفت: «با غذایی که آن را در کتاب خدا حلال یافته‌ام وضو می‌سازم؛ زیرا آتش آن را لمس کرده است.»^۳

۱. مستدرک حاکم نیشابوری: ج ۲ ص ۲۱۵، و درباره‌اش گفته است: «این حدیث به شرط مسلم صحیح است، ولی آن دو آن را نیاورده‌اند.»

۲. سنن نسایی: ج ۱ ص ۱۰۵.

۳. سنن نسایی: ج ۱ ص ۱۰۶.

۷۱۰ مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان شناسی - ارزش ذاتی متن دینی

منابع

١. قرآن كريم، كتاب خداوند سبحان و متعال.
٢. اتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة، احمد بن ابى بكر بن اسماعيل بوسيرى (ت ٨٤٠ق)، تحقيق: ابو عبد الرحمان و ابو اسحاق و عادل بن سعيد و سيد بن محمود بن اسماعيل، كتابخانه الرشد - رياض، چاپ اول، ١٤١٩ق / ١٩٩٨م.
٣. الاتقان فى علوم القرآن، جلال الدين سيوطى، تحقيق: سعيد المنذوب، چاپ اول، ١٤١٦ق / ١٩٩٦م، دارالفكر - لبنان.
٤. اثبات صدور الحديث بين منهجى نقد السند و نقد المتن، سيد على حسن مطر هاشمى، چاپ اول، ١٤٣٠ق / ٢٠٠٩م، انتشارات ناظرين - قم.
٥. اجتهاد و التجديد، مجله فصلنامه مخصوص اجتهاد و فقه اسلامى، رئيس تحريريه: حيدر حب الله، شماره نوزده، ١٤٣٢ق / ٢٠١١م.
٦. اجتهاد و تقليد من التنقيح فى شرح العروة الوثقى، تقرير بحث آية الله العظمى سيد ابوالقاسم خوئى، تأليف: ميرزا على غروى تبريزى، ناشر: دارالهادى للمطبوعات، قم، چاپ سوم، ذى الحجه ١٤١٠ق، چاپخانه: صدر - قم، توزيع: دارالانصارىان - قم.
٧. الإحكام فى اصول الأحكام، ابو محمد على بن حزم اندلسى ظاهرى، چاپخانه عاصمة - قاهره، ناشر: زكريا على يوسف، زير نظر: احمد شاکر.
٨. أحكام القرآن، ابوبكر احمد بن على رازى جصاص (ت ٣٧٠ق)، تدقيق متن و تخریج آیات: عبدالسلام محمد على شاهين، دارالکتب العلمیه بیروت - لبنان، چاپ اول، ١٤١٥ق / ١٩٩٤م.
٩. الإحكام فى اصول الأحكام، على بن محمد آمدى، تعليق: شيخ عبدالرزاق عفيفى، چاپ دوم، ١٤٠٢ق، ناشر: المكتب الاسلامى.
١٠. الاحتجاج، شيخ ابومنصور احمد بن على بن ابى طالب طبرسى، تحقيق: سيد محمد باقر خراسان، ١٣٨٦ق / ١٩٦٦م، ناشر: دارالنعمان للطباعة والنشر - نجف اشرف.

۱۱. احیاء المیت، جلال‌الدین سیوطی، تحقیق: د. محمد زینهم، دارالمعارف.
۱۲. اخبار الدخيلة، شیخ محمد تقی تستری، تعلیق: علی‌اکبر غفاری.
۱۳. اختصاص الشیعه فی التمسک بالقرآن الکریم، شیخ حسین غیب غلامی هرساوی، ترجمه: علاء تبریزیان، مرکز پژوهش‌های اعتقادی، ایران - قم، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
۱۴. اربع رسائل فی علوم الحدیث، ذکر من یعتمد قوله فی الجرح و التعديل، شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی (ت ۷۴۸ ق)، بازبینی توسط: عبدالفتاح ابوغده، ناشر: المكتب المطبوعات الاسلامیه فی الحلب. چاپ و تولید: دارالبشائر الاسلامیه للطباعة والنشر و التوزيع، بیروت - لبنان، چاپ چهارم.
۱۵. الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (ت ۴۶۰ ق) تحقیق و تعلیق: سید حسن موسوی خراسان، ناشر: دارالکتب الاسلامیه - تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۳ ش، چاپخانه: خورشید.
۱۶. الاستذکار، ابو عمر یوسف بن عبدالبر نمری قرطبی معروف به ابن عبدالبر، تحقیق: سالم محمد عطا و محمد علی معوض، چاپ اول: ۲۰۰۰ م، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۷. الأسرار المرفوعة فی الاخبار الموضوعة (الموضوعات الكبرى)، ملا علی قاری، تحقیق: محمد بن لطفی صباغ، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ق، ناشر: المكتب الاسلامی - بیروت.
۱۸. أُسس الحکم علی الرجال حتی نهاية القرن الثالث الهجری، دکتر عزیز رشید محمد داینی، تدقیق: استاد دکتر بشار عواد معروف عبیدی، دارالکتب العلمیه، بیروت - لبنان، چاپ اول، ۲۰۰۶ م / ۱۴۲۷ ق.
۱۹. الإصابة فی تميز الصحابة، احمد بن علی بن حجر عسقلانی (ت ۸۵۲ ق)، تحقیق: شیخ عادل احمد عبدال موجود و شیخ علی محمد معوض، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۵ م، ناشر: دارالکتب العلمیه - بیروت.
۲۰. الأصول الاصلية، محمد محسن فیض کاشانی، ۲۵ محرم الحرام ۱۳۹۰، ناشر: سازمان چاپ دانشگاه - ایران، نشر و تصحیح و تعلیق: میر جلال‌الدین حسینی ارموی.

٢١. اصول البحث، دكتور شيخ عبدالهادى فضلى، دارالكتاب الاسلامى - قم، چاپ دوم، ١٤٢٧ ق / ٢٠٠٧ م.
٢٢. اصول الحديث دكتور شيخ عبدالهادى فضلى، چاپ دوم، جمادى الثانى ١٤١٦، ناشر: موسسه ام القرى للتحقيق و النشر، بيروت - لبنان.
٢٣. اصول السرخسى، ابوبكر محمد بن احمد بن ابى سهل سرخسى (ت ٤٩٠ ق)، تحقيق: ابوالوفا افغانى، چاپ اول، ١٤١٤ ق / ١٩٩٣ م، ناشر: دارالكتب العلمية، بيروت - لبنان.
٢٤. اصول علم الرجال، دكتور شيخ عبدالهادى فضلى، مركز غدير للدراسات و النشر و التوزيع، لبنان - بيروت، چاپ دوم، ١٤٣٠ ق / ٢٠٠٩ م.
٢٥. اصول الفقه، شيخ محمدرضا مظفر، موسسه نشر اسلامى، زير نظر جامعه مدرسین قم مقدس.
٢٦. اصول الفقه، شيخ محمد خضرى شافعى (ت ١٣٤٥ ق)، تحقيق و شرح: نواف جراح، دار صادر، بيروت - لبنان، چاپ اول، ١٤٢٦ ق / ٢٠٠٥ م.
٢٧. اضواء البيان فى ايضاح القرآن بالقرآن، محمد امين بن محمد مختار شنقيطى، تحقيق: مكتب البحوث و الدراسات، ١٤١٥ ق / ١٩٩٥ م، بيروت، دارالفكر للطباعة والنشر.
٢٨. اضواء على السنة المحمدية، محمود ابوريّة، چاپ پنجم، نشر البطحاء.
٢٩. الاعتدال فى صفات الانبياء و الائمة، شيخ ناظم عقيلى، انتشارات انصار الامام المهدي عليه السلام، شماره ٢٩٨، چاپ اول، ١٤٣٨ ق / ٢٠١٧ م.
٣٠. الأعلام، خيرالدين زركلى، چاپ پنجم، ناشر: دارالعلم للملايين، بيروت - لبنان، ١٩٨٠ م.
٣١. اعلام الموقعين عن رب العالمين، ابن قيم جوزيه، قاهره: دار ابن جوزى، چاپ اول، ٢٠١٢ م.
٣٢. اعيان الشيعه، سيد محسن امين، تحقيق و تخريج: حسن امين، ناشر: دارالتعارف للمطبوعات، بيروت - لبنان.

۷۱۴ مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان شناسی - ارزش ذاتی متن دینی

۳۳. الاقتراح فی بیان الاصطلاح، تقی الدین بن دقیق عید (ت ۷۰۲ ق)، دارالکتب العلمیة، بیروت - لبنان، ۱۴۰۶ ق / ۱۹۸۶ م.

۳۴. الزامات و التبع، علی بن عمر دارقطنی (ت ۳۸۵ ق)، پژوهش و تحقیق: وادعی، دارالکتب العلمیة، بیروت - لبنان، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م.

۳۵. امالی، شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (ت ۴۶۰ ق)، تحقیق: بخش پژوهش های اسلامی، مؤسسه بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق، ناشر: دارالثقافه للطباعة والنشر و التوزیع - قم.

۳۶. امالی، شیخ ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، ملقب به شیخ مفید (ت ۴۱۳ ق)، تحقیق حسین استاد ولی، و علی اکبر غفاری، انتشارات جامعه مدرسین در حوزه علمیه - قم مقدسه، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۳ م.

۳۷. ۳۷: امل الآمل، شیخ محمد بن حسن حر عاملی (ت ۱۱۰۴ ق)، تحقیق: سید احمد حسینی، چاپخانه: آداب نجف اشرف، ناشر کتابخانه اندلس، بغداد.

۳۸. انتصاراً للوصیة، شیخ ناظم عقیلی، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام شماره ۵۷، چاپ دوم، ۱۴۳۲ ق / ۲۰۱۱ م.

۳۹. الانتقاء فی فضائل الثلاثة الائمة الفقهاء، ابو عمر یوسف بن عبدالبر نمری قرطبی، معروف به ابن عبدالبر، چاپخانه: بیروت - دارالکتب العلمیة، ناشر: دارالکتب العلمیة.

۴۰. اوائل المقالات، شیخ ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، ملقب به شیخ مفید (ت ۴۱۳ ق)، تحقیق: شیخ ابراهیم انصاری، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۳ م، ناشر: دارالمفید للطباعة والنشر و التوزیع، بیروت - لبنان.

۴۱. الايضاح، فضل بن شاذان ازدی نیشابوری (ت ۲۶۰ ق)، تحقیق: سید جلال الدین حسینی ارموی محدث، ۱۳۶۳ ش، ناشر: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه - تهران.

۴۲. بحار الانوار، شیخ محمد باقر مجلسی، چاپ دوم تصحیح شده، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م، ناشر: مؤسسه الوفاء، بیروت - لبنان.

۴۳. البحث الاصولی، عالم سبیط نیلی، دارالمحجة البيضاء، بیروت - لبنان، چاپ اول، ۱۴۲۹ ق / ۲۰۰۸ م.
۴۴. البحر الزخار (مسند بزاز)، ابوبکر احمد بن عمرو بن عبدالخالق عتکی بزاز (ت ۲۹۲ ق)، تحقیق: عادل بن سعد، کتابخانه علوم و حکم، مدینه منوره، چاپ اول، ۱۴۲۴ ق / ۲۰۰۳ م.
۴۵. البحر المحيط فی اصول الفقه، بدرالدین محمد بن بهادر بن عبدالله زرکشی (ت ۷۹۴ ق)، تدقیق و تخریج احادیث و توضیح: دکتر محمد محمد تامر، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق / ۲۰۰۰ م، ناشر: دارالکتب العلمیة، بیروت - لبنان.
۴۶. بحوث فی تاریخ السنة المشرفة، د. اکرم ضیاء العمری، کتابخانه علوم و حکم، مدینه منوره، چاپ پنجم.
۴۷. بحوث فی علم الاصول، تقریر بحث شهید سید محمد باقر صدر، نوشته سید محمود هاشمی، چاپ سوم، ۱۴۲۶ ق / ۲۰۰۵ م، ناشر: موسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی علیه السلام طبق مذهب اهل بیت علیهم السلام.
۴۸. بحوث فی علم الرجال، محمد آصف محسنی، بازبینی: کمال سلمان عنزی (حزباوی)، چاپ پنجم، ۱۴۳۲ ق / ۱۳۸۹ ش، مرکز ترجمه و نشر بین المللی المصطفی صلی الله علیه و آله - قم.
۴۹. البدر المنیر فی تخریج الاحادیث و الآثار الواقعة فی الشرح الكبير، ابوحفص عمر بن علی بن احمد انصاری شافعی، معروف به ابن الملقن (ت ۸۰۴ ق)، تحقیق: مصطفی ابوالغیظ عبدالحی و ابی محمد عبدالله بن سلیمان و ابی عمار یاسر بن کمال، دارالهجرة للنشر والتوزیع، ریاض، چاپ اول، ۱۴۲۵ ق / ۲۰۰۴ م.
۵۰. البرهان فی اصول الفقه، عبدالملک بن عبدالله بن یوسف جوینی ابوالعالی (ت ۴۷۸ ق)، تحقیق: دکتر عبدالعظیم دیب، چاپ اول، ۱۳۹۹ ق.
۵۱. البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم حسینی بحرانی (ت ۱۱۰۷ ق)، تحقیق: بخش پژوهش های اسلامی، موسسه بعثت - قم.

۷۱۶..... مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - ارزش ذاتی متن دینی

۵۲. البرهان فی علوم القرآن، بدرالدین محمد بن عبدالله زرکشی (ت ۷۹۴ ق)، تحقیق:

محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ اول، ۱۳۷۶ ق / ۱۹۵۷ م، دار احیاء الکتب العربیة.

۵۳. بصائر الدرجات، ابوجعفر محمد بن الحسن بن فروخ صفار (ت ۲۹۰ ق)، تصحیح و تعلیق

و تقدیم: حاج میرزا حسن کوچه باغی، ۱۴۰۴ ق / ۱۳۶۲ ش، چاپخانه احمدی - تهران،
ناشر: انتشارات اعلمی - تهران.

۵۴. البلدانیات محمد بن عبدالرحمن سخاوی، متوفی (ت ۹۰۲ ق)، تحقیق: حسام بن

محمد قطان، دارالعتاء، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق / ۲۰۰۱ م.

۵۵. تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان

ذهبی (ت ۷۴۸ ق)، تحقیق: دکتر عمر عبدالسلام تدمری، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق /
۱۹۸۷ م، دارالکتب العربی، بیروت - لبنان.

۵۶. تاریخ بغداد، ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی (ت ۴۶۳ ق)، تحقیق: مصطفی

عبدالقادر عطا، دارالکتب العلمیة، بیروت - لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۷ م.

۵۷. تاریخ التشریح الاسلامی، دکتر شیخ عبدالهادی فضلی، دارالکتب الاسلامی، چاپ اول،

۱۴۲۷ ق / ۲۰۰۶ م.

۵۸. تاریخ التشریح الاسلامی، شیخ محمد خضری بک (ت ۱۹۲۷ م)، دارالغد الجدید للطباعة

والنشر و التوزیع، چاپ اول، ۱۴۳۴ ق / ۲۰۱۲ م، قاهره - مصر.

۵۹. تاریخ الخلفاء، جلال‌الدین سیوطی، دار ابن حزم، بیروت - لبنان، چاپ اول ۱۴۲۴ ق /

۲۰۰۳ م.

۶۰. تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری (ت ۳۱۰ ق)، چاپ چهارم، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م،

موسسه اعلمی للمطبوعات، بیروت - لبنان.

۶۱. تاریخ مدینة دمشق، ابوالقاسم علی بن حسن ابن هبة‌الله بن عبدالله شافعی، معروف به

ابن عساکر (ت ۵۷۱ ق)، پژوهش و تحقیق: علی شیری، دارالفکر، بیروت - لبنان،

۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۵ م.

٦٢. تاويل مختلف الحديث، ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبه دينورى (ت ٢٧٦ ق)، دارالكتب العلمية، بيروت - لبنان.
٦٣. التبيان فى تفسير القرآن، ابو جعفر محمد بن حسن طوسى (ت ٤٦٠ ق)، تحقيق و تصحيح: احمد حبيب قصير عاملى، چاپ اول، ٥١٤٠٩هـ، ناشر: مكتب الإعلام الاسلامى.
٦٤. تميم امل الآمل، شيخ عبدالنبي قزوينى، تحقيق سيد احمد حسيني، ١٤٠٧ ق، چاپخانه: چاپخانه خيام - قم، ناشر: كتابخانه آية الله مرعشى - قم.
٦٥. تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، ابو محمد حسن بن على بن حسين بن شعبه حرانى، تصحيح و تعليق: على اكبر غفارى، چاپ دوم، ١٣٦٣ ش / ١٤٠٤ ق، موسسه نشر اسلامى، زير نظر جامعه مدرسین قم مشرفه - ايران.
٦٦. تخريج الاحاديث و الآثار، عبدالله بن يوسف بن محمد زيلعى (ت ٧٦٢ ق)، تحقيق: عبدالله بن عبدالرحمن سعد، چاپ اول، ١٤١٤ ق، چاپخانه رياض، دار ابن خزيمه، ناشر: دار ابن خزيمه.
٦٧. تخريج مشكاة المصابيح (هداية الرواة الى تخريج احاديث المصابيح و المشكاة)، احمد بن على بن حجر عسقلانى (ت ٨٥٢ ق)، تخريج: شيخ محمد ناصرالدين ألبانى، تحقيق: على بن حسن عبدالحميد حلبى، دار ابن قيم - دمام، دار ابن عفان - قاهره، ١٤٢٢ ق / ٢٠٠١ م.
٦٨. تدريب الراوى فى شرح تقريب النواوى، جلال الدين عبدالرحمن بن ابوبكر سيوطى (ت ٩١١ ق)، تعليق: ابو عبدالرحمن صلاح بن محمد بن عويضة، دارالكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ اول، ١٤١٧ ق / ١٩٩٦ م.
٦٩. تذكرة باصول الفقه، شيخ مفيد ابو عبدالله محمد بن محمد نعمان عكبرى بغدادى (ت ٤١٣ ق) تحقيق: شيخ مهدى نجف، چاپ دوم، ١٤١٤ ق / ١٩٩٣ م، دار المفيد للطباعة والنشر و التوزيع، بيروت - لبنان.

٧١٨ مؤسسة آموزش عالی مطالعات دینی و زبان شناسی - ارزش ذاتی متن دینی

٧٠. تذكرة الحفاظ، شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى (ت ٧٤٨ ق)، دار احياء التراث العربى، بيروت - لبنان.

٧١. تذكرة الموضوعات، محمد طاهر بن على هندى فتنى (ت ٩٨٦ ق)

٧٢. الترغيب و الترهيب من الحديث الشريف، عبدالعظيم بن عبدالقوى منذرى (ت ٦٥٦)، تحقيق و تعليق: مصطفى محمد عماره، ١٤٠٨ ق / ١٩٨٨ م، دارالفكر للطباعة والنشر و التوزيع، بيروت - لبنان.

٧٣. تلخيص البيان فى مجازات القرآن، شريف رضى ابوالحسن محمد بن حسين بن موسى موسوى بغدادى (ت ٤٠٦ ق)، تحقيق و تقديم و فهرست نويسى: محمد عبدالغنى حسن، چاپ اول، ١٣٧٤ ق / ١٩٥٥ م، دار احياء الكتب العربية - قاهره.

٧٤. التلخيص الحبير فى تخريج الراعى الكبير، ابوالفضل احمد بن على بن حجر عسقلانى (ت ٨٥٢ ق)، دارالفكر.

٧٥. تلخيص المستدرک، شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى (ت ٧٤٨ ق).

٧٦. التعليقات الرضية على الروضة الندية، صديق حسن خان (ت ١٣٠٧ ق)، به قلم: شيخ محمد بن ناصرالدين ألبانى، تحقيق: على بن حسن بن على بن عبدالحميد حلبى اثرى، دار ابن عفان قاهره، دار ابن قيم، رياض، چاپ اول، ١٤٢٣ ق / ٢٠٠٣ م.

٧٧. تفسير ابن ابى حاتم (تفسير القرآن العظيم)، عبد الرحمن بن محمد بن ادريس رازى بن ابى حاتم (ت ٣٢٧ ق)، تحقيق: اسعد محمد طيب، دارالفكر للطباعة والنشر و التوزيع، ١٤٢٤ ق / ٢٠٠٣ م، بيروت - لبنان.

٧٨. تفسير البحر المحيط، ابوحيان اندلسى، تحقيق: شيخ عادل احمد عبدالموجود و شيخ على محمد معوض، چاپ اول، ١٤٢٢ ق / ٢٠٠١ م، دارالكتب العلمية، بيروت - لبنان.

٧٩. تفسير الرازى، فخرالدين محمد بن عمر بن حسين رازى (ت ٦٠٦ ق) چاپ سوم.

٨٠. تفسير السمرقندى، ابوالليث السمرقندى، تحقيق: د. محمود مطرجى، دارالفكر، بيروت - لبنان.

٨١. تفسير العياشى، ابوالنظر محمد بن مسعود بن عياش سلمى سمرقندى، معروف به عياشى، تحقيق: حاج سيد هاشم رسولى محلاتى، مكتبة العلمية الاسلامية - تهران.
٨٢. تفسير القرآن العظيم (تفسير ابن كثير)، ابوالفداء اسماعيل بن كثير قرشى دمشقى (ت ٧٧٤ ق)، تقديم: يوسف عبدالرحمن مرعشلى، ١٤١٢ ق / ١٩٩٢ م، دارالمعرفة للطباعة والنشر و التوزيع، بيروت - لبنان.
٨٣. تفسير القرطبى (الجامع لاحكام القرآن)، ابو عبدالله محمد بن احمد انصارى قرطبى، تصحيح: احمد عبد العليم بردونى، داراحياء التراث العربى، بيروت - لبنان، ١٤٠٥ ق / ١٩٨٥ م.
٨٤. تفسير القمى، ابوالحسن على بن ابراهيم قمى، تصحيح و تعليق و تقديم: سيد طيب موسوى جزائرى، چاپ سوم، ١٤٠٤ ق، موسسه دارالكتاب للطباعة والنشر، قم - ايران.
٨٥. التفسير الكاشف، محمد جواد مغنيه، چاپ سوم، ١٩٨١ م، دارالعلم للملايين، بيروت - لبنان.
٨٦. تفسير مجمع البيان، شيخ ابوعلى فضل بن حسن طبرسى، تحقيق و تعليق: گروهى از علما و محققين متخصص، تقديم: سيد محسن امين عاملى، چاپ اول، ١٤١٥ ق / ١٩٩٥ م، موسسه اعلمى للمطبوعات، بيروت - لبنان.
٨٧. تفسير الميزان، سيد محمد حسين طباطبائى، موسسه نشر اسلامى، زير نظر جامعه مدرسین قم مشرفه.
٨٨. التمهيد، ابو عمر يوسف بن عبد البر نمرى قرطبى، معروف به ابن عبدالبر، تحقيق: مصطفى بن احمد علوى و محمد عبد الكبير بكرى، مغرب، وزرات عموم اوقاف و شؤونات اسلامى، ١٣٨٧.
٨٩. تناقضات الألبانى الواضحات، شيخ حسن بن على سقاف، دارالامام النووى، عمان - اردن، چاپ چهارم، ١٤١٢ ق / ١٩٩٢ م.

۷۲۰..... مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان شناسی - ارزش ذاتی متن دینی

۹۰. تنزیه الشریعة المرفوعة عن الاخبار الشنیعة الموضوعة، ابوالحسن علی بن محمد بن عراق کنانی (ت ۹۶۳ ق)، تحقیق: سید عبدالله بن صدیق غماری - عبدالوهاب عبداللطیف، چاپخانه عاطف، مصر، ناشر: کتابخانه قاهر، علی یوسف سلیمان، چاپ اول.

۹۱. تهذیب احادیث الشیعه، احمد قیانچی، مؤسسه انتشار عربی، بیروت - لبنان، چاپ اول، ۲۰۰۹ م.

۹۲. تهذیب الاحکام فی شرح المقنعة، شیخ مفید (رضوان الله علیه) ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (ت ۴۶۰ ق)، تحقیق و تعلیق: سید حسن موسوی خراسان، چاپ سوم، ۱۳۶۳ ش، دارالکتب الاسلامیة - تهران.

۹۳. تهذیب الاصول، سید عبد الاعلی موسوی سبزواری، چاپخانه هادی، ناشر: کتابخانه سید سبزواری، چاپ سوم، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۶ م.

۹۴. تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین احمد بن علی بن حجر عسقلانی (ت ۵۲۸ ق)، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق / ۱۹۸۴ م، دارالفکر للطباعة والنشر و التوزیع.

۹۵. تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، جمال الدین ابوالحجاج یوسف مزی (ت ۷۴۲ ق)، تحقیق: دکتر بشار عواد معروف، چاپ چهارم، ۱۴۰۶ ق / ۱۹۸۵ م، مؤسسه الرسالة، بیروت - لبنان.

۹۶. توحید، شیخ صدوق ابوجعفر محمد علی بن حسین بن بابویه قمی (ت ۳۸۱ ق)، تصحیح و تعلیق: سید هاشم حسینی تهرانی، مؤسسه نشر اسلامی، زیر نظر جامعه مدرسین قم مشرفه.

۹۷. توضیح المقال فی علم الرجال، ملا علی کنی (ت ۱۳۰۶ ق)، تحقیق: محمد حسین مولوی، دارالحديث للطباعة والنشر - قم، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق / ۱۳۷۹ ش.

۹۸. توضیح نهج البلاغه، سید محمد حسینی شیرازی، دار تراث الشیعه، تهران - ایران.

۹۹. الثقات، محمد بن حبان بن احمد ابی حاتم تمیمی بستی (ت ۳۵۴ ق)، چاپخانه مجلس دائرة المعارف العثمانیه در حیدرآباد دکن هند، ناشر: موسسه کتب فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۹۳ ق / ۱۹۷۳ م.
۱۰۰. جامع البیان عن تاویل آی القرآن، ابو جعفر محمد بن جریر طبری (ت ۳۱۰ ق)، تقدیم: شیخ خلیل میس، ضبط و توثیق و تخریج: صدقی جمیل عطار، دارالفکر للطباعة والنشر و التوزیع، بیروت - لبنان، ۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۵ م.
۱۰۱. جامع بیان العلم و فضله، ابو عمر یوسف بن عبدالبر نمری قرطبی، معروف به ابن عبدالبر، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۸ ق، بیروت - لبنان.
۱۰۲. جامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی (ت ۹۱۱ ق)، دارالفکر للطباعة والنشر و التوزیع، چاپ اول، ۱۴۰۱ ق / ۱۹۸۱ م، بیروت - لبنان.
۱۰۳. الجرح و التعذیل، ابو محمد عبدالرحمن بن ابی حاتم محمد بن ادريس بن منذر تمیمی حنظلی رازی (ت ۳۲۷ ق)، چاپخانه مجلس دائرة المعارف العثمانیه در حیدرآباد دکن هند، چاپ اول، ۱۳۷۱ ق / ۱۹۵۲ م، ناشر: داراحیاء التراث العربی - بیروت.
۱۰۴. الجرح و التعذیل بین المتشددين و المتساهلین، د. محمد طاهر جوابی، دارالعربیة کتاب تونس، ۱۹۹۷ م.
۱۰۵. الحاشیة علی اصول الکافی، سید بدرالدین بن احمد حسینی عاملی، جمع آوری و ترتیب: سید محمد تقی موسوی در سال ۱۰۹۴، تحقیق علی فاضلی، چاپخانه: دارالحديث، چاپ اول، ۱۴۲۵ ق / ۱۳۸۳ ش، ناشر: دارالحديث للطباعة والنشر، ایران - قم مقدس.
۱۰۶. الحاشیة علی اصول الکافی، سید محمد بن حیدر نائینی، تحقیق محمد حسین درایتی، چاپخانه: دارالحديث، چاپ اول، ۱۴۲۴ ق / ۱۳۸۲ ش، ناشر: دارالحديث للطباعة والنشر، ایران - قم مقدس.

- ۷۲۲ مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - ارزش ذاتی متن دینی
۱۰۷. الحبل المتین (ط.ق)، شیخ بهاء‌الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی، معروف به شیخ بهایی (ت ۱۰۳۱ ق)، انتشارات کتابخانه بصیرتی - قم.
۱۰۸. حجة الحدیث، حیدر حب الله، موسسه انتشار عربی، بیروت - لبنان، چاپ اول، ۲۰۱۶.
۱۰۹. حجة خبر الأحاد فی العقاید و الاحکام، د. عبدالله بن عبدالرحمن شریف، مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف بالمدينة المنورة، ۱۴۰۳ ق.
۱۱۰. حجة خبر الواحد، تقرير بحث‌های سيد علی سيستاني، به قلم سيد محمد علی ربانی، نسخه اوليه محدوده التداول، ۱۴۳۷ ق.
۱۱۱. حجة السنة، عبدالغنی عبدالباقي، مطابع الوفاء، منصوره.
۱۱۲. حجة السنة فی الفكر الاسلامی، حیدر حب الله، موسسه انتشار عربی، بیروت - لبنان، چاپ اول، ۲۰۱۱ م.
۱۱۳. الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، شیخ يوسف بحرانی (ت ۱۱۸۶ ق)، موسسه نشر اسلامي، زیر نظر جامعه مدرسین در قم مشرفه، اقدام به نشر: شیخ علی آخوندی.
۱۱۴. حق المبین فی تحقیق کیفیتة التفقه فی الدین، شیخ محمد بن مرتضی، معروف به فیض کاشانی (ت ۱۰۹۱ ق)، تصحیح: میر جلال الدین حسینی ارموی، ناشر: سازمان چاپ دانشگاه.
۱۱۵. خاتمة المستدرک، میرزا شیخ حسین نوری طبرسی (ت ۱۳۲۰ ق)، تحقیق: موسسه آل البيت عليه السلام لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق، چاپخانه: ستاره - قم، ناشر: موسسه آل البيت عليه السلام لاحیاء التراث، قم - ایران.
۱۱۶. خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام، ابو عبدالرحمن احمد بن شعيب نسائی شافعی (ت ۳۰۳ ق)، تحقیق و تصحیح سندها و فهرست‌نویسی: محمد هادی امینی، ناشر: کتابخانه جدید نینوا - تهران.

١١٧. الخصال ابو جعفر محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى (ت ٣٨١ ق)، تصحيح و تعليق: على اكبر غفارى، ١٨ ذى القعدة الحرام ١٤٠٣ ق / ١٣٦٢ ش، ناشر: موسسه نشر اسلامى، زير نظر جامعه مدرسين قم مشرفه.
١١٨. خلاصة الاقوال فى معرفة الرجال، علامه حلى ابومنصور حسن بن يوسف بن مطهر اسدى (ت ٧٢٦ ق)، تحقيق: شيخ جواد قيومى، چاپ اول، ١٤١٧ ق، چاپخانه: موسسه نشر اسلامى، ناشر: موسسه نشر الفقهاهه.
١١٩. دراسات فى الجرح و التعديل، دكتور محمد ضياء الرحمن اعظمى، عالم الكتب، بيروت - لبنان، چاپ اول، ١٤٣٢ ق / ٢٠١١ م.
١٢٠. دراسات فى علم الاصول، تقرير بحث سيد خويى، نوشته: سيد على هاشمى شاهرودى، چاپ اول، ١٤١٩ ق / ١٩٩٨ م، چاپخانه: محمد، ناشر: مركز الغدير للدراسات الاسلاميه.
١٢١. الدراية فى منهج الرجال و الرواية، شيخ عباس سلامى، انتشارات ذوى القربى - قم، چاپ اول، ١٤٣٦ ق / ٢٠١٥ م.
١٢٢. درر النجفیه من الملتقطات اليوسفيه، محقق محدث شيخ يوسف بن احمد بحراني (ت ١١٨٦ ق)، تحقيق: شركت دارالمصطفى ﷺ لاحياء التراث، چاپ اول، ١٤٢٣ ق / ٢٠٠٢ م، ناشر: شركت دارالمصطفى ﷺ لاحياء التراث، لبنان - بيروت.
١٢٣. الدرر السحابه فى مناقب القرابه و الصحابه، محمد بن على شوكانى، تحقيق: دكتور حسين بن عبدالله عمرى، دارالفكر، دمشق، چاپ اول، ١٤٠٤ ق / ١٩٨٤ م.
١٢٤. الدر المنثور فى التفسير بالماثور، جلال الدين سيوطى (ت ٩١١ ق)، ناشر: دارالمعرفة للطباعة والنشر، بيروت - لبنان.
١٢٥. دروس فى علم الاصول، سيد شهيد محمد باقر صدر، چاپ دوم، ١٤٠٦ ق / ١٩٨٦ م، ناشر: دارالكتاب اللبنانى، بيروت - لبنان، كتابخانه مدرسه، بيروت - لبنان.

۷۲۴ مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - ارزش ذاتی متن دینی

۱۲۶. دروس فی اصول فقه الامامية، دکتر عبدالهادی فضلی، مرکز غدیر للدراسات و النشر و التوزيع، لبنان - بیروت، ۱۴۲۸ق / ۲۰۰۷م.

۱۲۷. دعائم الاسلام، قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حیون تیمیمی مغربی (ت ۳۶۳ ق)، تحقیق: آصف بن علی اصغر فیضی، ۱۳۸۳ق / ۱۹۶۳م، ناشر: دارالمعارف - قاهره.

۱۲۸. دفع الازتیاب عن حدیث الباب، سید علی بن محمد بن طاهر بن یحیی علوی، چاپخانه: شرف - قم، ناشر: دارالقرآن الکریم - قم.

۱۲۹. دفع شبه التشبيه باکف التنزیه، ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی حنبلی (ت ۵۹۷ ق)، تحقیق و تقدیم: حسن سقاف، چاپ سوم، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۲م، ناشر: دارالامام نووی، عمان - اردن.

۱۳۰. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، محب الدین احمد بن عبدالله طبری (ت ۶۹۴ ق) ۱۳۵۶ ق، ناشر: کتابخانه قدسی لصاحبها حسام الدین القدسی - قاهره.

۱۳۱. الذریعة الی تصانیف الشیعه، علامه آقا بزرگ تهرانی، دارالاضواء، بیروت - لبنان، چاپ سوم، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م.

۱۳۲. الذریعة فی اصول الفقه، سید مرتضی علم الهدی ابوالقاسم علی بن حسین موسوی (ت ۴۳۶ ق)، تحقیق: تصحیح و تقدیم و تعلیق: ابوالقاسم گرجی، ۱۳۴۶ش، چاپخانه دانشگاه تهران.

۱۳۳. ذکر اسماء من تُکلم فیهِ و هو موثق، محمد بن احمد بن عثمان ذهبی (ت ۷۴۸ ق)، تحقیق و تعلیق: محمد شکور بن محمود حاجی میادینی، کتابخانه منار - اردن زرقاء، چاپ اول، ۱۴۰۶ق / ۱۹۸۶م.

۱۳۴. ذکری الشیعه فی احکام الشریعه، شهید اول محمد بن جمال الدین مکی عاملی جزینی (ت ۷۸۶ ق)، تحقیق: موسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۹ق، چاپخانه: ستاره - قم، ناشر: موسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث - قم.

۱۳۵. ذم الکلام و اهله، ابواسماعیل هروی عبدالله بن محمد بن علی انصاری، تحقیق: عبدالرحمن عبدالعزيز شبلی، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق / ۱۹۹۸ م، چاپخانه: مدینه منوره، کتابخانه علوم و حکم، ناشر: کتابخانه علوم و حکم.
۱۳۶. رجال ابن غضائری، ابوالحسین احمد بن حسین بن عبیدالله بن ابراهیم واسطی بغدادی (ت قرن پنجم قمری)، تحقیق: سید محمد رضا حسینی جلالی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق / ۱۳۸۰ ش، چاپخانه: سرور، ناشر: دارالحديث للطباعة والنشر - قم.
۱۳۷. رجال الخاقانی، شیخ علی خاقانی، تحقیق: سید محمد صادق بحر العلوم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق، چاپخانه: مکتب الاعلام الاسلامی، ناشر: مرکز نشر مکتب الاعلام الاسلامی - قم.
۱۳۸. رجال الطوسی (الابواب)، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (ت ۴۶۰ ق)، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق، ناشر: موسسه نشر اسلامی، زیر نظر جامعه مدرسین - قم مشرفه.
۱۳۹. رجال الکشی (اختیار معرفة الرجال)، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (ت ۵۶۰ ق)، تصحیح و تعلیق: میرداماد استرآبادی، تحقیق: سید مهدی رجایی، ۱۴۰۴ ق، چاپخانه: بعثت - قم، ناشر: موسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.
۱۴۰. رد الحديث من جهة المتن، د. معزز خطیب، الشبكة العربية لبحاث و النشر، بیروت - لبنان، چاپ اول، ۲۰۱۱ م.
۱۴۱. الرسائل، سید روح الله خمینی موسوی، با پاورقی های مجتبی تهرانی، ۱۳۸۵ ق، چاپخانه: موسسه اسماعیلیان، ناشر: موسسه اسماعیلیان للطباعة والنشر و التوزیع.
۱۴۲. الرسائل الرجالية، ابوالعالی محمد بن محمد ابراهیم کلباسی (ت ۱۳۱۵ ق)، تحقیق: محمد حسین درایتی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق / ۱۳۸۰ ش، ناشر: دارالحديث.

- ۷۲۶..... مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان شناسی - ارزش ذاتی متن دینی
۱۴۳. رسائل الشهيد الثاني (ط.ج)، شيخ زين الدين بن علي عاملي، مشهور به شهيد ثاني، تحقيق رضا مختاری، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق / ۱۳۸۰ ش، چاپخانه: دفتر تبليغات اسلامي، ناشر: مركز نشر، زیر نظر دفتر تبليغات اسلامي، قم - ايران.
۱۴۴. رسائل في دراية الحديث، آماده سازی: ابوالفضل حافظيان بابلي، دارالحديث للطباعة والنشر - قم مقدسه، چاپ دوم، ۱۴۲۸ ق.
۱۴۵. رسائل المرتضى، سيد مرتضى علم الهدی ابوالقاسم علی بن حسين موسوی (ت ۴۳۶ ق)، مقدمه نگاری: سيداحمد حسینی، آماده سازی: سيدمهدي رجایی، ۱۴۰۵ ق، چاپخانه: چاپخانه سيدالشهداء قم، ناشر: دارالقرآن الکریم - قم.
۱۴۶. رساله، محمد بن ادريس شافعی (ت ۲۰۴ ق)، تحقيق و شرح: احمد محمد شاکر، ناشر: کتابخانه علمي، بيروت - لبنان.
۱۴۷. رسالة في رواية كتاب الله و سنتي، شيخ ناظم عقيلي، انتشارات انصار امام مهدي عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۳۱ ق / ۲۰۱۰ م.
۱۴۸. رشفة الصادي من بحر فضائل بنی النبی الهادي، ابوبکر شهاب الدين علوی حصرمی، تحقيق: سيدعلی عاشور، دارالکتب العلمیة، بيروت - لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق / ۱۹۹۸ م.
۱۴۹. الرعاية في علم الدراية، شهيد ثاني زين الدين بن علي بن احمد جبعي عاملي (ت ۹۶۵ ق)، تحقيق: عبد الحسين محمدعلی بقال، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق، چاپخانه: بهمن، ناشر: کتابخانه آية الله العظمی مرعشی نجفی - قم مقدسه.
۱۵۰. الرفع و التكميل في الجرح و التعديل، ابوالحسنات محمد عبدالحی لکنوی هندی (ت ۱۳۰۴ ق)، تحقيق و تخريج و تعليق: عبدالفتاح ابوغده، کتابخانه ابن تيميه للطباعة والنشر و التوزيع.
۱۵۱. الرواشح السماوية، مير داماد محمد باقر حسینی استرآبادی، تحقيق: غلامحسين قصيريهها و نعمت الله جليلی، دارالحديث - قم، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.

۱۵۲. روضة البهيه فى شرح اللعة الدمشقية، شهيد ثانى زين الدين بن على بن احمد جبعى عاملى (ت ۹۶۵ ق)، تحقيق: سيد محمد كالانتر، چاپ اول و دوم، ۱۳۸۶ - ۱۳۹۸ هـ، ناشر: انتشارات دانشكده دينى نجف.
۱۵۳. روضة المتقين فى شرح من لا يحضره الفقيه، محمد تقى مجلسى (ت ۱۰۷۰ ق)، پيراست و تعليق و ناظر چاپ: سيدحسن موسوى كرمانى و شيخ على پناه اشتهاردى، بنياد فرهنگ اسلامى حاج محمد حسين كوشانپور.
۱۵۴. روضة الواعظين، محمد بن فتال نيشابورى (ت ۵۰۸ ق)، مقدمه نگارى: سيد محمد مهدي سيدحسن خراسان، ناشر: انتشارات شريف رضى - قم.
۱۵۵. الرياض النضرة فى مناقب العشرة، ابو جعفر احمد، مشهور به محب طبرى (ت ۶۹۴ ق)، تصحيح: سيد محمد بدرالدين نعسانى حلبى، چاپ اول - مصر.
۱۵۶. سبل الهدى و الرشاد فى سيرة خيرالعباد، محمد بن يوسف صالحى شامى (ت ۹۴۲ ق)، تحقيق و تعليق: شيخ عادل احمد عبدالوجود و شيخ على محمد معوض، دارالكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۳ م.
۱۵۷. السرائر، ابو جعفر محمد بن منصور بن احمد بن ادريس حلى (ت ۵۹۸ ق)، موسسه نشر اسلامى، زير نظر جامعه مدرسین قم مشرفه، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.
۱۵۸. السراج المنير بشرح الجامع الصغير، شيخ على بن شيخ احمد بن شيخ نورالدين محمد بن شيخ ابراهيم، مشهور به عزيزى، تعليق: شيخ محمد حنفى، چاپ خيريه، مصر، ۱۳۰۴ ق.
۱۵۹. سلامة القرآن من التحريف، دكتور فتح الله محمدى، ناشر: موسسه فرهنگى و هنرى مشعر، تهران - ايران، ۱۴۲۴ ق.
۱۶۰. السلسلة الصحيحة، شيخ محمد ناصرالدين آلبنابى، كتابخانه معارف للنشر والتوزيع، چاپ جديد اصلاح و افزون شده، ۱۴۲۵ ق / ۱۹۹۵ م.

۷۲۸ مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان شناسی - ارزش ذاتی متن دینی

۱۶۱. سماء المقال فی علم الرجال، ابوالهدی کلباسی (ت ۱۳۵۶ ق)، تحقیق: سید

محمد حسینی قزوینی، چاپ اول، ۱۴۱۹ق، چاپخانه: امیر قم، ناشر: موسسه پژوهش های اسلامی ولی عصر (عج)، قم - مشرفه.

۱۶۲. سنن ابن ماجه، ابو عبدالله محمد بن یزید قزوینی ابن ماجه (ت ۲۷۵ ق)، تحقیق و

ترقیم و تعلیق: محمد فواد عبدالباقی، ناشر: دارالفکر للطباعة والنشر و التوزیع.

۱۶۳. سنن ابوداوود سجستانی، ابوداوود سلیمان بن اشعث سجستانی (ت ۲۷۵ ق)،

تحقیق و تعلیق: سعید محمد لحم، چاپ اول، ۱۴۱۰ق / ۱۹۹۰م، ناشر: دارالفکر للطباعة والنشر و التوزیع.

۱۶۴. سنن الترمذی (جامع الصغیر)، ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره ترمذی (ت

۲۷۹ ق)، تحقیق و تصحیح: عبدالوهاب عبداللطیف، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳م، ناشر: دارالفکر للطباعة والنشر و التوزیع، بیروت - لبنان.

۱۶۵. سنن الدارقطنی، علی بن عمر دارقطنی (ت ۳۸۵ ق)، تعلیق و تخریج: مجدی بن

منصور سید شوری، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۶م، ناشر: دارالکتب العلمیه، بیروت - لبنان.

۱۶۶. سنن الدارمی، ابو محمد عبدالله بن رحمن بن فضل بن بهرام (ت ۲۵۵ ق)،

چاپخانه: چاپخانه اعتدال - دمشق.

۱۶۷. سنن سعید بن منصور، سعید بن منصور بن سعبه خراسانی مکی (ت ۲۲۷ ق)،

تحقیق و تعلیق: حبیب رحمان اعظمی، ناشر: دارالکتب العلمیه، بیروت - لبنان.

۱۶۸. سنن الکبری، ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب نسایی (ت ۳۰۳ ق)، تحقیق:

عبدالغفار سلیمان بنداری و سید کسروی حسن، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۱م، ناشر: دارالکتب العلمیه، بیروت - لبنان.

۱۶۹. سنن الکبری - بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین بن علی بیهقی (ت ۴۵۸ ق)،

دارالفکر.

١٧٠. سنن النسائي، ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب نسائي (ت ٣٠٣ ق)، چاپ اول، ١٣٤٨ ق / ١٩٣٠ م، ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر و التوزيع، بيروت - لبنان.
١٧١. السنّة في الشريعة الاسلامية، سيد محمد تقى حكيم.
١٧٢. السنّة قبل التدوين، محمد عجاج خطيب، ام القرى للطباعة والنشر و التوزيع - قاهره، چاپ دوم، ١٤٠٨ ق / ١٩٨٨ م.
١٧٣. السنّة و مكاتبتها في التشريع الاسلامى، مصطفى سباعى، كتابخانه اسلامى، دارالوراق للنشر والتوزيع.
١٧٤. سير اعلام النبلاء، شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى (ت ٧٤٨ ق)، اشراف و تخريج: شعيب ارنؤوط، تحقيق حسين اسد، چاپ نهم، ١٤١٣ ق / ١٩٩٣ م، ناشر: موسسه الرساله، بيروت - لبنان.
١٧٥. شرح احقاق الحق، قاضى سيد نور الله حسينى مرعشى تسترى (ت ١٠١٩ ق)، تعليق: سيد شهاب الدين مرعشى نجفى، تصحيح: سيد ابراهيم ميانجى، ناشر: انتشارات كتابخانه آية الله العظمى نجفى، قم - ايران.
١٧٦. شرح اصول الكافى، مولى محمد صالح مازندرانى (ت ١٠٨١ ق)، ميرزا ابوالحسن شعرانى، تدقيق و تصحيح: سيد على عاشور، چاپ اول، ١٤٢١ ق / ٢٠٠٠ م، ناشر: دار احياء تراث العربى للطباعة والنشر و التوزيع، بيروت - لبنان.
١٧٧. شرح السنّة، حسين بن مسعود بغوى (ت ٥١٦ ق)، تحقيق: شعيب ارنؤوط، كتابخانه اسلامى بيروت، ١٤٠٣ ق / ١٩٨٣ م.
١٧٨. شرح صحيح مسلم، ابوزكريا محى الدين بن شرف نووى دمشقى (ت ٦٧٦ ق)، ١٤٠٧ ق / ١٩٨٧ م، ناشر: دارالكتاب العربى، بيروت - لبنان.
١٧٩. شرح العروة الوثقى - الطهارة (موسوعة الامام الخوئى)، تقرير بحث سيد خوئى نوشتة غروى، چاپ دوم، ١٤٢٦ ق / ٢٠٠٥ م، ناشر: موسسه احياء آثار امام خوئى.

۷۳۰..... مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - ارزش ذاتی متن دینی

۱۸۰. شرح نهج البلاغه، میثم بن علی بن میثم بحرانی (ت ۶۷۹ ق)، چاپ اول، ۱۳۶۲ش، ناشر: مرکز نشر کتابخانه تبلیغات اسلامی، حوزه علمیه قم - ایران.

۱۸۱. شعب الایمان، ابوبکر احمد بن حسین بیهقی (ت ۴۵۸ ق)، تحقیق: ابوهاجر محمد سعید بن بسیونی زغلول، مقدمه‌نگاری: دکتر عبدالغفار سلیمان بنداری، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق / ۱۹۹۰م، ناشر: دارالکتب العلمیه، بیروت - لبنان.

۱۸۲. صحیح ابن حبان به ترتیب ابن بلبان، علاءالدین علی بن بلبان فارسی (ت ۷۳۹ ق)، تحقیق: شعیب ارنؤوط، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۳م، ناشر: مؤسسه رسالت.

۱۸۳. صحیح ابن خزیمه، ابوبکر محمد بن اسحاق بن خزیمه سلمی نیشابوری (ت ۳۱۱ ق)، تحقیق و تعلیق و تخریج و تقدیم: دکتر محمد مصطفی اعظمی، چاپ دوم، ۱۴۱۲ ق / ۱۹۹۲م، ناشر: کتابخانه اسلامی.

۱۸۴. صحیح البخاری، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزیه بخاری جعفی (ت ۲۵۶ ق)، ۱۴۰۱ ق / ۱۹۸۱م، ناشر: دارالفکر للطباعة والنشر و التوزیع.

۱۸۵. صحیح الجامع الصغیر و زیادته (الفتح الکبیر)، شیخ محمد ناصرالدین آلبنی، کتابخانه اسلامی، چاپ سوم، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸م.

۱۸۶. صحیح سنن ابن ماجه، شیخ محمد ناصرالدین آلبنی، کتابخانه المعارف للنشر والتوزیع - ریاض، چاپ اول، چاپ جدید، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۷م.

۱۸۷. صحیح سنن ابوداود، شیخ محمد ناصرالدین آلبنی، کتابخانه المعارف للنشر والتوزیع - ریاض، چاپ اول، چاپ جدید، ۱۴۱۹ ق / ۱۹۹۸م.

۱۸۸. صحیح سنن الترمذی، شیخ محمد ناصرالدین آلبنی، کتابخانه المعارف للنشر والتوزیع - ریاض، چاپ اول، چاپ جدید، ۱۴۲۰ ق / ۲۰۰۰م.

۱۸۹. صحیح سنن النسائی، شیخ محمد ناصرالدین آلبنی، کتابخانه المعارف للنشر والتوزیع - ریاض، چاپ اول، چاپ جدید، ۱۴۱۹ ق / ۱۹۹۸م.

۱۹۰. صحیح شرح العقيدة الطحاوية، شيخ حسن بن على سقاف قرشى هاشمى حسینی، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق / ۱۹۹۵ م، ناشر: دارالامام نووی، عمان - اردن.
۱۹۱. صحیح مسلم، ابوالحسین مسلم بن حجاج ابن مسلم قشیری نیشابوری (ت ۲۶۱ ق) ناشر: دارالفکر، بیروت - لبنان.
۱۹۲. الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، شیخ زین الدین ابومحمد علی بن یونس عاملی نباطی بیاضی (ت ۸۷۷ ق)، تصحیح و تعلیق: محمد باقر بهبودی، چاپ اول، ۱۳۸۴ ق، چاپخانه: حیدری، ناشر: کتابخانه مرتضویه برای حفظ آثار جعفریه.
۱۹۳. صفات الشیعه، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، مشهور به صدوق (ت ۳۸۱ ق) ناشر: کانون انتشارات عابدی - تهران.
۱۹۴. الصواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی، تصحیح محمد بلیسی، چاپخانه الوهیبیه، مصر، ۱۲۹۲ ق.
۱۹۵. طبقات الشافعية الكبرى، ابونصر عبدالوهاب بن علی بن عبدالکافی سبکی (ت ۷۷۱ ق)، تحقیق: محمود محمد طناحی و عبد الفتاح محمد حلو، ناشر: داراحیاء الکتب العربیة.
۱۹۶. الطبقات الكبرى، ابو عبدالله محمد بن سعید بن منیع بصری زهری (ت ۲۳۰ ق)، دار صادر، بیروت.
۱۹۷. ظفر الامانی فی مختصر الجرجانی، ابوالحسنات محمد عبدالحی لکنوی (ت ۱۳۰۴ ق)، تحقیق: دکتر تقی الدین ندوی، دارالقلم - دبی.
۱۹۸. العتب الجمیل علی اهل الجرح و التعديل، سید محمد بن عقیل بن عبدالله بن یحیی علوی حسینی حصرمی، تحقیق و تعلیق: حسن بن علی سقاف، دارالامام نووی، عمان - اردن، چاپ اول، ۱۴۲۵ ق / ۲۰۰۴ م.
۱۹۹. عدة الاصول (ط.ج) ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (ت ۴۶۰ ق)، تحقیق: محمدرضا انصاری قمی، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق / ۱۳۷۶ ش، چاپخانه ستاره - قم.

۷۳۲ مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان شناسی - ارزش ذاتی متن دینی

۲۰۰. العلل، احمد بن محمد بن حنبل (ت ۲۴۱ ق)، تحقیق: دکتر وصی الله بن محمود عباس، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق، چاپخانه کتابخانه اسلامی بیروت، ناشر: دارالخانی - ریاض.

۲۰۱. علل الشرایع، شیخ صدوق ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (ت ۳۸۱ ق)، تقدیم: سید محمد صادق بحر العلوم، ۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۶ م، ناشر: انتشارات کتابخانه حیدریه و چاپخانه اش، نجف اشرف.

۲۰۲. علم الرجال نشأته و تطوره، د. محمد بن مطر زهرانی، دارالخضیری.

۲۰۳. علوم الحدیث و مصطلحه، دکتر صبحی صالح، انتشارات کتابخانه حیدریه - قم، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق / ۱۳۷۵ ش.

۲۰۴. عناية الاصول فی شرح کفایة الاصول، سید مرتضی حسینی فیروزآبادی، چاپ هفتم؛ ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶، ناشر: انتشارات فیروزآبادی - قم.

۲۰۵. العهود المحمديه، عبدالوهاب شعرانی (ت ۹۷۳ ق)، چاپ دوم، ۱۳۹۳ ق / ۱۹۷۳ م، ناشر: شرکت کتابخانه و چاپخانه مصطفی بابی حلبی و پسران در مصر.

۲۰۶. عوالی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة، شیخ محمد بن علی بن ابراهیم احسائی، معروف به ابن ابی جمهور (ت مقارن ۸۸۰ ق)، مقدمه نگاری: سیدشهاب الدین نجفی مرعشی، تحقیق: حاج آقا مجتبی عراقی، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م، چاپخانه سید الشهداء - قم.

۲۰۷. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ابوجعفر صدوق محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (ت ۳۸۱ ق)، تصحیح و تعلیق و تقدیم: شیخ حسین اعلمی، ۱۴۰۴ ق / ۱۹۸۴ م، موسسه اعلمی للمطبوعات، بیروت - لبنان.

۲۰۸. عیون الحکم و المواعظ، ابوالحسن علی بن محمد لیثی واسطی (قرن ۶)، تحقیق: شیخ حسین حسینی بیرجندی، چاپ اول، دارالحدیث.

۲۰۹. غایة المرام فی تخریج احادیث الحلال و الحرام، شیخ محمد ناصرالدین آلبنانی، کتابخانه اسلامی، دمشق - بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۰ ق / ۱۹۸۰ م.

۲۱۰. فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، چاپ دوم، دارالمعرفه للطباعة والنشر، بیروت - لبنان.
۲۱۱. فتح الملک العلی بصحة حدیث باب مدینه العلم علی، احمد بن محمد بن محمد بن صدیق حسنی مغربی، تحقیق و تعلیق و تصحیح سندها: محمد هادی امینی، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق / ۱۳۶۲ ش، چاپخانه: مطابع نقش جهان - تهران، ناشر: کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) - اصفهان.
۲۱۲. فرائد الاصول، شیخ مرتضی انصاری (ت ۱۲۸۱ ق)، چاپ اول، ۱۴۱۹ هـ، چاپخانه باقری - قم، ناشر: مجمع الفکر الاسلامی.
۲۱۳. الفصول فی الاصول، احمد بن علی رازی جصاص (ت ۳۷۰ ق)، تحقیق: دکتر عجبیل جاسم النمشی، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م.
۲۱۴. الفصول المهمة فی اصول الائمه، شیخ محمد بن حسن حر عاملی (ت ۱۱۰۴ ق)، تحقیق و اشراف: محمد بن محمد حسین قائینی، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق / ۱۳۷۶ ش، چاپخانه نگین - قم، ناشر: موسسه معارف اسلامی امام رضا (علیه السلام).
۲۱۵. فضائل الصحابه، احمد بن محمد بن حنبل، تحقیق وصی الله بن محمد عباس، چاپ جدید ویراست شده، دار ابن جوزی، پادشاهی عربستان سعودی، چاپ دوم، ۱۴۲۰ ق / ۱۹۹۹ م.
۲۱۶. الفهرست، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (ت ۴۶۰ ق)، تحقیق: شیخ جواد قیومی، چاپ اول، شعبان المعظم ۱۴۱۷ ق، چاپخانه: موسسه نشر اسلامی، ناشر: موسسه نشر فقاہت.
۲۱۷. فہرست اسماء مصنفی الشیعہ (رجال نجاشی)، شیخ ابوالعباس احمد بن علی بن احمد بن عباس نجاشی اسدی کوفی (ت ۴۵۰ ق)، تحقیق: سید موسی شبیری زنجانی، موسسه نشر اسلامی زیر نظر جامعه مدرسین قم مشرفه، چاپ پنجم، ۱۴۱۶ ق.

۷۳۴ مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - ارزش ذاتی متن دینی

۲۱۸. فوائد الاصول من افادات میرزا محمد حسین غروی نائینی (ت ۱۳۵۵ ق)، شیخ

محمد علی کاظمی خراسانی (ت ۱۳۶۵ ق)، تعلیق: شیخ آغا ضیاء الدین عراقی، ۱۴۰۴ ق، ناشر: موسسه نشر اسلامی زیر نظر جامعه مدرسین قم مشرفه.

۲۱۹. الفوائد الرجالیه، شیخ مهدی کجوری (ت ۱۲۹۳ ق)، تحقیق: محمد کاظم رحمن

ستایش، دارالحدیث للطباعة والنشر، قم، ۱۴۲۸ ق، چاپ دوم.

۲۲۰. الفوائد الرجالیه، سید محمد مهدی بحر العلوم طباطبائی (ت ۱۲۱۲ ق)، تحقیق و

تعلیق: محمد صادق بحر العلوم وحسین بحر العلوم، چاپ اول، ۱۳۶۳ ش، چاپخانه آفتاب، ناشر: مکتبه الصادق - تهران.

۲۲۱. الفوائد الطوسیه، شیخ محمد بن حسن حر عاملی (ت ۱۱۰۴ ق)، تعلیق و تصحیح:

حاج سید مهدی لازوردی و شیخ محمد درودی، ۱۴۰۳ ق، چاپخانه: چاپخانه علمی - قم.

۲۲۲. الفوائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه، شیخ محمد بن علی شوکانی

(ت ۱۲۵۰ ه) تحقیق: عبد الرحمن بن یحیی معلمی یمانی، دارالکتب العلمیه، بیروت - لبنان، ۱۴۱۶ ق / ۱۹۹۵ م.

۲۲۳. الفوائد المدنیة، مولی محمد امین استرآبادی (ت ۱۰۳۳ ق)، تحقیق: شیخ رحمت

الله رحمتی اراکی، موسسه نشر اسلامی زیر نظر جامعه مدرسین قم مشرفه، چاپ سوم، ۱۴۲۹ ق.

۲۲۴. قرب الاسناد، شیخ ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری (ق سوم هجری)، تحقیق:

موسسه آل البيت علیه السلام لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق، چاپخانه مهر - قم، ناشر: موسسه آل البيت علیه السلام لاحیاء التراث - قم.

۲۲۵. قواعد التحدیث، محمد جمال الدین قاسمی (ت ۱۳۳۲ ق / ۱۹۱۴ م) مقدمه‌نگار:

شیخ عبدالله قادر ارناؤوط، تحقیق: مصطفی شیخ مصطفی، مرکز رسالت للدراسات و تحقیق التراث، دمشق - سوریه، چاپ اول، ۱۴۳۳ ق / ۲۰۱۲ م.

٢٢٦. قواعد الحديث، محى الدين موسى غُريفي، چاپ دوم، ١٤٠٦ ق / ١٩٨٦ م، ناشر: دارالاضواء، بيروت - لبنان.
٢٢٧. قواعد فى علوم الحديث، ظفر احمد عثمانى تهاوندى (ت ١٣٩٤ ق)، تحقيق و تعليق: عبد الفتاح ابوغده، دارالبشائر الاسلاميه للطباعة والنشر و التوزيع، بيروت - لبنان، چاپ دهم، ١٤٢٨ ق / ٢٠٠٧ م.
٢٢٨. القول المسدد فى الذب عن المسند امام احمد، ابوالفضل شهاب الدين احمد بن على معروف به ابن حجر عسقلانى (ت ٨٥٢ ق)، چاپ اول، ١٤٠٤ ق / ١٩٨٤ م، ناشر: عالم الكتب.
٢٢٩. القول المقنع فى الرد على الالبنانى المبتدع، حافظ عبدالله بن محمد غمارى حسنى (ابن صديق غمارى).
٢٣٠. الكافى، ابوجعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق كلينى رازى (ت ٣٢٨ يا ٣٢٩ ق)، تصحيح و تعليق: على اكبر غفارى، چاپ پنجم، ١٣٦٣ ش، چاپخانه: چاپخانه حيدرى، ناشر: دارالكتب الاسلامى، تهران - ايران.
٢٣١. الكامل فى ضعفاء الرجال، ابواحمد عبدالله بن عدى جرجانى (ت ٣٦٥ ق)، قرائت و تدقيق: يحيى مختار غزاوى، چاپ سوم، ١٤٠٩ ق / ١٩٨٨ م، ناشر: دارالفكر للطباعة والنشر و التوزيع، بيروت - لبنان.
٢٣٢. كتاب الام الشافعي ابوعبدالله محمد بن ادريس شافعى (ت ٢٠٤ ق)، چاپ دوم، ١٤٠٣ ق / ١٩٨٣ م، ناشر: دارالفكر للطباعة والنشر و التوزيع.
٢٣٣. كتاب السنّة، ابوبكر عمرو بن ابى عاصم ضحاک بن مخلد شيبانى (ت ٢٨٧ ق)، تحقيق: به قلم محمد ناصرالدين البانى، چاپ سوم، ١٤١٣ ق / ١٩٩٣ م، ناشر: كتابخانه اسلامى بيروت - لبنان.

- ۷۳۶ مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان‌شناسی - ارزش ذاتی متن دینی
۲۳۴. کتاب الطهارة (التنقيح في شرح العروة الوثقى)، تقرير بحث سيدابوالقاسم موسوی خوئی توسط ميرزا علی غروی تبریزی، چاپ سوم، ۱۴۱۰ ق، چاپخانه صدر - قم، ناشر: دارالهادی للمطبوعات - قم، توزیع: دارالانصاریان - قم.
۲۳۵. کتاب الطهارة (ط.ج) سيد خمینی، تحقیق و نشر: موسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم، ۱۴۲۷ ق / ۱۳۸۵ ش، چاپ: چاپخانه موسسه عروج.
۲۳۶. کتابة الغيبة، شيخ ابو عبدالله محمد بن ابراهيم بن جعفر كاتب، معروف به ابن ابوزينب نعمانی (ت ۳۶۰ ق)، تحقیق: فارس حسون کریم، چاپ اول، ۱۴۲۲، چاپخانه مهر - قم، ناشر: انوارالهدی.
۲۳۷. كشف الاسرار في شرح الاستبصار، سيد نعمت الله جزائری (ت ۱۱۱۲ ق)، تحقیق: موسسه علوم آل محمد (عليه السلام)، زير نظر: سيد طيب جزائری، چاپ اول، سال ۱۴۱۳ ق، چاپخانه امير - قم مقدسه، ناشر: موسسه دارالکتاب - قم.
۲۳۸. كشف الخفاء و مزيل الالباس عما اشتهر من الاحاديث على السنة الناس، شيخ اسماعيل بن محمد عجلونی جراحی (ت ۱۱۶۲ ق)، چاپ سوم، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م، ناشر: دارالکتب العلمية - بيروت.
۲۳۹. كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء (ط.ج)، شيخ جعفر كاشف الغطاء (ت ۱۲۲۸ ق)، تحقیق: کتابخانه تبليغات اسلامی - بخش خراسان، محققين: عباس تبريزيان، محمدرضا ذاکری (طاهريان) و عبدالحليم حلی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق / ۱۳۸۰ ش، چاپ: چاپخانه دفتر تبليغات اسلامی، ناشر: مرکز انتشارات دفتر تبليغات اسلامی (زير نظر دفتر تبليغات اسلامی).
۲۴۰. كشف الغمة في معرفة الائمة، علی بن عيسى بن ابی فتح اربلی (ت ۶۹۳ ق)، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م، ناشر: دارالاضواء بيروت - لبنان.
۲۴۱. كشف المشكل من حديث الصحيحين، ابو فرج عبدالرحمن ابن جوزی (ت ۵۹۷ ق)، تحقیق: دکتر علی حسين بواب، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق / ۱۹۹۷ م، ناشر: دارالوطن للنشر - ریاض.

۲۴۲. کفایة فی علم الروایة خطیب بغدادی، ابوالاحمد بن علی، معروف به خطیب بغدادی (ت ۴۶۳ ق)، تحقیق: احمد عمر هاشم، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م، ناشر: دارالکتاب العربی - بیروت.
۲۴۳. کلیات فی علم الرجال، شیخ جعفر سبحانی، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق، چاپخانه موسسه نشر اسلامی، ناشر: موسسه انتشارات اسلامی زیر نظر جامعه مدرسین در قم مشرفه.
۲۴۴. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (ت ۳۸۱ ق)، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، ۱۴۰۵ ق / ۱۳۶۳ ش، ناشر: موسسه انتشارات اسلامی زیر نظر جامعه مدرسین قم مشرفه.
۲۴۵. کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، علاءالدین علی متقی بن حسام الدین هندی برهان فوری (ت ۹۷۵ ق)، ضبط و تفسیر: شیخ بکری حیانی، تصحیح و فهرست نویسی: شیخ صفوة سقا، ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۹ م، ناشر: موسسه رسالت، بیروت - لبنان.
۲۴۶. لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، ابوالفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی (ت ۸۵۲ ق)، چاپ دوم، ۱۳۹۰ ق / ۱۹۷۱ م، ناشر: موسسه اعلمی للمطبوعات، بیروت - لبنان.
۲۴۷. الممع فی اصول الفقه، ابواسحاق ابراهیم بن علی شیرازی (ت ۴۷۶ ق)، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ه، ناشر: عالم الکتب - بیروت.
۲۴۸. المؤلف و المختلف، علی بن عمر دارقطنی (ت ۳۸۵ ق)، تحقیق: د. موفق بن عبدالله بن عبدالقادر، دارالغرب الاسلامی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق / ۱۹۸۶ م.
۲۴۹. مبانی تکملة المنهاج، سید ابوالقاسم موسوی خوئی، چاپخانه آداب - نجف اشرف.
۲۵۰. مبانی نقد متن الحدیث، قاسم بیضانی، ناشر: انتشارات مرکز جهانی پژوهش های اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۷ ق / ۱۳۸۵ ش.

٧٣٨ مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان شناسی - ارزش ذاتی متن دینی

٢٥١. المجروحین، ابن حبان، محمد بن حبان بن احمد ابی حاتم تمیمی بستی (ت ٣٥٤

ق)، تحقیق: محمود ابراهیم زاید، توزیع: دارالباز للنشر والتوزیع - مکه مکرمه.

٢٥٢. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، نور الدین علی بن ابی بکر هیثمی (ت ٨٠٧ ق)، ١٤٠٨

ق / ١٩٨٨ م، ناشر: دارالکتب العلمیة، بیروت - لبنان.

٢٥٣. المجموع، ابوزکریا محیی الدین بن شرف نووی (ت ٦٧٦ ق)، دارالفکر.

٢٥٤. مجموع الفتاوی، احمد بن تیمیه حرانی (ت ٧٢٨ ق)، چاپ: شیخ عبدالرحمن بن

قاسم.

٢٥٥. المحاسن، ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد برقی (ت ٢٧٤ ق)، تصحیح و تعلیق:

سید جلال الدین حسینی، ١٣٧٠ ق / ١٣٣٠ ش، ناشر: دارالکتب الاسلامی - تهران.

٢٥٦. الحد الفاصل بین الراوی و الواعی، قاضی حسن بن عبدالرحمن رامهرمزی (ت

٣٦٠ ق)، تحقیق: دکتر محمد عجاج خطیب، چاپ سوم، ١٤٠٤ ق، ناشر: دارالفکر -

بیروت.

٢٥٧. المحرر الوجیز فی تفسیرالکتاب العزیز، ابن عطیة اندلسی، تحقیق: عبد السلام

عبد الشافی محمد، چاپ اول، ١٤١٣ ق. ١٩٩٣ م، لبنان، دارالکتب العلمیة، ناشر:

دارالکتب العلمیة.

٢٥٨. المحکم فی اصول الفقه، سید محمد سعید حکیم، چاپ اول، ١٤١٤ ق / ١٩٩٤ م،

چاپخانه جاوید، ناشر: موسسه المنار.

٢٥٩. مختصر بصائر الدرجات، شیخ حسن بن سلیمان حلی (ق نهم هجری)، چاپ اول،

١٣٧٠ ق / ١٩٥٠ م، ناشر: انتشارات چاپخانه حیدریه - نجف اشرف.

٢٦٠. مختصر المقاصد الحسنه فی بیان کثیر من الاحادیث المشتهرة علی الالسنه، شیخ

محمد بن عبدالباقی زرقانی (ت ١١٢٢ ق)، تحقیق: دکتر محمد بن لطفی صباغ، دفتر

اسلامی، چاپ چهارم، بیروت - لبنان، ١٤٠٩ ق / ١٩٨٩ م.

٢٦١. المدخل الی دراسة علم الجرح و التعديل، سید عبد الماجد غوری، دار ابن کثیر،

دمشق - بیروت، چاپ اول، ١٤٢٨ ق / ٢٠٠٧ م.

۲۶۲. المدخل الى موسوعة الحديث النبوی عند الامامية، حيدر حب الله، نشر: مركز تحقیقات معاصر، بیروت - لبنان، چاپ اول، ۲۰۱۴ م.
۲۶۳. مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، علامه محمد باقر مجلسی (ت ۱۱۱۱ ق)، مقدمه نگار: سید مرتضی عسکری، اخراج و مقابله و تصحیح: سید هاشم رسولی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق / ۱۳۶۳ ش، چاپخانه مروی، ناشر: دارالکتب الاسلامیه.
۲۶۴. مستدرکات علم رجال الحديث، شیخ علی نمازی شاهرودی (ت ۱۴۰۵ ق)، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ، چاپخانه شفق تهران، ناشر: پسر مؤلف.
۲۶۵. المستدرک علی الصحیحین، ابو عبد الله حاکم نیشابوری (ت ۴۰۵ ق)، اشراف: د. یوسف عبدالرحمن مرعشلی، دارالمعرفه، بیروت - لبنان.
۲۶۶. مستدرک نهج البلاغه، شیخ هادی کاشف الغطاء، انتشارات دفتر اندلس، بیروت - لبنان.
۲۶۷. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، حاج میرزا حسین نوری طبرسی (ت ۱۳۲۰ ق)، تحقیق: موسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، چاپ اول ویراست شده، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۷ م، ناشر: موسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، بیروت - لبنان.
۲۶۸. المستصفی فی علم الاصول، ابو حامد محمد بن محمد بن محمد غزالی (ت ۵۰۵ ق)، تصحیح: محمد عبد السلام عبد الشافی، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۶ م، ناشر: دارالکتب العلمیه، بیروت - لبنان.
۲۶۹. مسند ابوداوود طیالسی، سلیمان بن داوود بن جارود فارسی بصری، معروف به ابوداوود طیالسی (ت ۲۰۴ ق) ناشر: دارالمعرفه، بیروت - لبنان.
۲۷۰. مسند ابویعلی موصلی، احمد بن علی بن مثنی تمیمی (ت ۳۰۷ ق)، تحقیق حسین سلیم اسد، ناشر: دار المأمون للتراث.
۲۷۱. مسند احمد بن حنبل، احمد بن محمد بن حنبل، ناشر: دار صادر، بیروت - لبنان.

- ٧٤٠..... مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان شناسی - ارزش ذاتی متن دینی
٢٧٢. مسند احمد بن حنبل، تعليق و تخريج: احمد شاکر، دارالحدیث - قاهره، چاپ اول، ١٤١٦ق / ١٩٩٥م.
٢٧٣. مسند احمد بن حنبل، تعليق و تخريج: حمزه احمد زين، دارالحدیث - قاهره، چاپ اول، ١٤١٦ق / ١٩٩٥م.
٢٧٤. مسند احمد بن حنبل، تحقيق و تخريج: شعيب ارنؤوط، موسسه رسالت - بيروت.
٢٧٥. مسند الحمیدی، عبدالله بن زبير حمیدی (ت ٢١٩ ق)، تحقيق و تعليق: حبيب الرحمن اعظمی، چاپ اول، ١٤٠٩ ق / ١٩٨٨م، ناشر: دارالکتب العلمیة، بيروت - لبنان.
٢٧٦. مسند الشاميين، ابوالقاسم سليمان بن احمد بن ايوب لخمى طبرانى (ت ٣٦٠ ق)، تحقيق: حمدى عبد المجيد سلفى، چاپ دوم، ١٤١٧ق. ١٩٩٦م، ناشر: موسسه رسالت - بيروت.
٢٧٧. مسند الفاروق، اسماعيل بن عمر بن كثير شافعى دمشقى (ت ٧٧٤ ق)، تحقيق و تخريج: دكتور عبدالمعطى قلعجى، دارالوفاء للطباعة والنشر و التوزيع، منصوره، چاپ اول، ١٤١١ق / ١٩٩١م.
٢٧٨. مشكلة الحديث، يحيى محمد، موسسه انتشار عربى، بيروت - لبنان، چاپ اول، ٢٠٠٧م.
٢٧٩. مصادر نهج البلاغة و اسانیده، سيد عبد الزهرا حسینی خطيب، چاپ اول، ١٤٠٩ق / ١٩٨٨م، ناشر: دار الزهرا بيروت.
٢٨٠. مصباح الفقيه (ط.ق)، آقا رضا همدانى (ت ١٣٢٢ ق)، ناشر: انتشارات دفتر نجاج - تهران.
٢٨١. المصطلحات، تهيه: مركز معجم فقهى.
٢٨٢. المصنف، ابوبكر عبدالرزاق بن همام صنعانى (ت ٢١١ ق)، تحقيق و تخريج و تعليق: شيخ حبيب الرحمن اعظمى.

٢٨٣. مصنف ابن ابى شيبه فى الاحاديث والآثار، عبدالله بن محمد بن ابى شيبه ابراهيم بن عثمان بن ابى بسكر بن ابى شيبه كوفى عيسى (ت ٢٣٥ ق)، تحقيق و تعليق: سعيد لحام، چاپ اول، ١٤٠٩ ق / ١٩٨٩ م، ناشر: دارالفكر للطباعة والنشر و التوزيع، بيروت - لبنان.
٢٨٤. معارج الاصول، محقق حلى شيخ نجم الدين ابوالقاسم جعفر بن حسن هذلى صاحب شرائع (ت ٦٧٦ ق)، تهيه و تنظيم: محمد حسين رضوى، چاپ اول، ١٤٠٣ ق، چاپخانه سيدالشهدا عليه السلام، قم - ايران، ناشر: موسسه آل البيت عليهم السلام للطباعة والنشر.
٢٨٥. معانى الاخبار، شيخ صدوق ابوجعفر محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى (ت ٣٨١ ق)، تصحيح و تعليق: على اكبر عفارى، ١٣٧٩ ق / ١٣٣٨ ش، ناشر: موسسه انتشارات اسلامى، زير نظر جامعه مدرسین قم مشرفه.
٢٨٦. المعايير العلمية لنقد الحديث، شيخ محمد حسين انصارى، الأميرة للطباعة والنشر و التوزيع، بيروت - لبنان، چاپ اول، ٢٠٠٦ م / ١٤٢٧ ق.
٢٨٧. المعتبر فى شرح المختصر، محقق حلى نجم الدين ابوالقاسم جعفر بن حسن هذلى صاحب شرائع (ت ٦٧٦ ق)، اشراف: ناصر مكارم شيرازى، ١٣٦٤ / ٣ / ١٤ ش، چاپخانه: مدرسه امام اميرالمؤمنين عليه السلام ناشر: موسسه سيدالشهدا - قم.
٢٨٨. معجم الاوسط، ابوالقاسم سليمان بن احمد طبرانى (٣٦٠ ق)، تحقيق: بخش تحقيق دارالحرمين، ١٤١٥ ق / ١٩٩٥ م، ناشر: دارالحرمين للطباعة والنشر و التوزيع.
٢٨٩. معجم رجال الحديث، سيدابوالقاسم موسى خوى (ت ١٤١٣ ق)، چاپ پنجم، ١٤١٣ ق / ١٩٩٢ م.
٢٩٠. المعجم الصغير، ابوالقاسم سليمان بن احمد طبرانى (٣٦٠ ق)، ناشر: دارالكتب العلمية، بيروت - لبنان.
٢٩١. المعجم الكبير، ابوالقاسم سليمان بن احمد طبرانى (٣٦٠ ق)، تحقيق و تخريج: حمدى عبدالمجيد سلفى، چاپ دوم، ناشر: دار احياء التراث العربى.

- ٧٤٢..... مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان شناسی - ارزش ذاتی متن دینی
٢٩٢. معجم المؤلفين، عمر رضا كحاله، ناشر: كتابخانه المثنى، بيروت - لبنان، و دار احياء التراث العربى، بيروت - لبنان.
٢٩٣. معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهيّة، د.محمود عبدالرحمن عندالمنعم، ناشر: دارالفضيلة.
٢٩٤. معرفة الحديث و تاريخ نشره و تدوينه و ثقافته عندالشيعة الامامية، شيخ محمدباقر بهبودى، دارالهادى للطباعة والنشر و التوزيع، بيروت - لبنان، چاپ اول، ١٤٢٧ق / ٢٠٠٦م.
٢٩٥. ٢٩٥: معرفة السنن و الآثار، احمد بن حسين بيهقى (ت ٤٥٨ ق)، تحقيق: سيد كسروى حسن، ناشر: دارالكتب العلميه، بيروت - لبنان.
٢٩٦. معرفة علوم الحديث، حاكم نيشابورى، حاكم ابوعبدالله محمد بن عبدالله حافظ نيشابورى (ت ٤٠٥ ق)، تحقيق هيئت احياء التراث العربى في دارالآفاق الجديد، تصحيح: سيد معظم حسين، چاپ چهارم، ١٤٠٠ق / ١٩٨٠م، ناشر: انتشارات دارالآفاق حديث - بيروت.
٢٩٧. المفيد من معجم رجال الحديث، شيخ محمد جواهرى، چاپ دوم، ١٤٢٤ق، چاپخانه علمى، ناشر: كتابخانه محلاتى، قم - ايران.
٢٩٨. المقاصد الحسنه فى بيان كثير من الاحاديث المشتهرة على اللسنة، ابوالخير محمد بن عبدالرحمن سخاوى (ت ٩٠٢ ق)، تصحيح و تعليق: عبدالله محمد صديق، دارالكتب العلميه، بيروت - لبنان، ١٣٩٩ق / ١٩٧٩م.
٢٩٩. مقباس الهداية فى علم الدراية، شيخ عبدالله مامقانى (ت ١٣٥١ ق)، تحقيق: شيخ محمد رضا مامقانى، انتشارات دليل ما، ايران - قم، چاپ مختصر دوم، ١٤٣٥ق / ٥١٣٩٣ش.
٣٠٠. مقدمة ابن الصلاح فى علوم الحديث، ابن صلاح ابوعمر و عثمان بن عبدالرحمن شهرزورى (ت ٦٤٣ ق)، تعليق و شرح و تخريج: ابوعبدالرحمن صلاح بن محمد بن عويضة، چاپ اول، ١٤١٦ق / ١٩٩٥م، ناشر: دارالكتب العلميه، بيروت - لبنان.

۳۰۱. المقنعة، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان عكبرى بغدادی، ملقب به شیخ مفید (ت ۴۱۳ ق)، تحقیق موسسه انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق، ناشر: موسسه انتشارات اسلامی زیر نظر جامعه مدرسین قم مشرفه.
۳۰۲. ملاذ الاختیار فی فهم تهذیب الاخبار، علامه شیخ محمد باقر مجلسی (ت ۱۱۱۱ ق) تحقیق سید مهدی رجایی، ۱۴۰۶ ق، چاپخانه: چاپخانه خیام قم، ناشر: کتابخانه آیة الله مرعشی - قم.
۳۰۳. المناقب، موفق بن احمد بن محمد مکی حنفی خوارزمی (ت ۵۶۸ ق)، تحقیق: شیخ مالک محمودی، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق، چاپخانه: موسسه انتشارات اسلامی، ناشر: موسسه انتشارات اسلامی زیر نظر جامعه مدرسین قم مشرفه.
۳۰۴. المنتخب من مسند عبد بن حمید، ابو محمد عبد بن حمید بن نصر کسی (ت ۲۴۹ ق)، تحقیق و تدقیق و تخریج احادیث: سید صبحی بدری سامرائی و محمود محمد خلیل صعیدی، عالم الکتب، کتابخانه النهضة العربية، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م.
۳۰۵. المنتقى من السنن المسندة، ابو محمد عبدالله بن جارود (ت ۳۰۷ ق)، فهرست نویسی و تعلیق: عبدالله عمر بارودی، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م، ناشر: دارالجنان للطباعة والنشر و التوزیع، بیروت - لبنان، موسسه کتب فرهنگی، بیروت - لبنان.
۳۰۶. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (ت ۳۸۱ ق)، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، چاپ دوم، ناشر: موسسه انتشارات اسلامی زیر نظر جامعه مدرسین قم مشرفه.
۳۰۷. المنهج الرجالی، سید محمد رضا حسینی جلالی، مرکز تحقیقات و پژوهش های اسلامی - قم، ناشر: بوستان کتاب - قم (مرکز انتشاراتی زیر نظر دفتر تبلیغات اسلامی)، چاپ دوم.

٧٤٤ مؤسسة آموزش عالی مطالعات دینی و زبان شناسی - ارزش ذاتی متن دینی

٣٠٨. منهج النقد فی علوم الحديث، دکتر نورالدین عتر، دارالفکر دمشق، چاپ دوم، ١٣٩٩ق / ١٩٧٩م.

٣٠٩. منهج النقد عند المحدثين مقارناً بالمنهج النقدي الغربي، دکتر اکرم ضياء عمری، مرکز پژوهش ها و تبليغات، دار اشبيليا - رياض، چاپ اول، ١٤١٧ق / ١٩٩٧م.

٣١٠. موارد الضمان، نورالدین علی بن ابی بکر هیثمی (ت ٨٠٧ ق)، تحقیق: حسین سلیم اسد دارانی، چاپ اول، ١٤١١ق / ١٩٩٠م، ناشر: دارالثقافة العربيه.

٣١١. موافقة الخُبر الخَبر فی تخریج احادیث المختصر، علی بن احمد بن حجر عسقلانی (ت ٨٥٠ ق)، تحقیق و تعلیق: حمدی عبدالمجید سلفی و صبحی سید جاسم سامرائی، ناشر: کتابخانه رشد - رياض، چاپ سوم، ١٤١٩ق / ١٩٩٨م.

٣١٢. الموطأ، مالک بن انس (ت ١٧٩ ق)، تصحیح و تعلیق: محمد فواد عبدالباقي، ١٤٠٦ق / ١٩٨٥م، ناشر: دار احیاء تراث عربي، بیروت - لبنان.

٣١٣. میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان ذهبی (ت ٧٤٨ ق)، تحقیق: علی محمد بجاوی، چاپ اول، ١٣٨٣ق / ١٩٦٣م، ناشر: دارالمعرفه للطباعة والنشر، بیروت - لبنان.

٣١٤. میزان الحکمة، محمد ری شهری، چاپ اول، چاپخانه: دارالحديث، ناشر: دارالحديث.

٣١٥. النجعة فی شرح اللمعة، شیخ محمد تقی تستری (ت ١٤١٦ ق)، چاپ اول، ١٤٠٦ق، ناشر: کتابفروشی صدوق.

٣١٦. نشر الصحيفة فی ذکر الصحيح من اقوال ائمة الجرح و التعديل فی ابی حنیفة، مقبل بن هادی و ادعی (ت ١٤٢٢ ق)، دارالحرمين - قاهره.

٣١٧. النظام القرآنی، عالم سبیط نیلی، ناشر: انتشارات ذوی القربی، قم، چاپ اول، ١٤٢٧ق.

٣١٨. نظرية السنة فی الفكر الامامی الشيعی، حيدر حب الله، موسسه انتشار عربي، بیروت - لبنان، چاپ اول، ٢٠٠٦م.

٣١٩. نظم درر السمطين في فضائل المصطفى و المرتضى و البتول و السبطين، جمال الدين محمد بن يوسف بن حسن بن محمد زرندي حنفي مدني (ت ٧٥٠ ق) ف چاپ اول، ١٣٧٧ق / ١٩٥٨م.
٣٢٠. نقد الحديث في علم الرواية و علم الدراية، دكتور حسين حاج حسن، موسسه الوفاء، بيروت - لبنان، چاپ اول، ١٤٠٥ق / ١٩٨٥م.
٣٢١. النكت على كتاب ابن الصلاح، ابن حجر عسقلاني (ت ٨٥٢ ق)، تحقيق: مسعود عبدالحميد سعدى و محمد فارس، چاپ اول، ١٤١٤ق / ١٩٩٤م، ناشر: دارالكتب العلمية، بيروت - لبنان.
٣٢٢. نهاية الافكار، تقرير بحث آقا ضياء الدين عراقى بروجردى، ١٤٠٥ق / ١٣٦٤ش، ناشر: موسسه انتشارات اسلامى زير نظر جامعه مدرسین قم مشرفه.
٣٢٣. نهاية الدراية في شرح الرسالة الموسومة بالوجيزة بهائى، سيدحسن صدر (ت ١٣٥٤ ق)، تحقيق: ماجد غرباوى، چاپخانه اعتماد - قم، ناشر: نشر مشعر.
٣٢٤. نهج البلاغة، شريف ابوالحسن محمد رضى بن حسن موسى (ت ٤٠٦ ق)، تحقيق: دكتور صبحى صالح، چاپ اول، ١٣٨٧ق / ١٩٦٧م، بيروت.
٣٢٥. نهج البلاغة، شريف ابوالحسن محمد رضى بن حسن موسى (ت ٤٠٦ ق)، شرح: شيخ محمد عبده، چاپ اول، ١٤١٢ق / ١٣٧٠ش، چاپخانه: نهضت - قم، ناشر: دارالذخائر، قم - ايران.
٣٢٦. نوادر الاصول، حكيم ترمذى، كتابخانه امام بخارى للنشر - قاهره، چاپ اول، ١٤٢٩ق / ٢٠٠٨م.
٣٢٧. هداية الابرار الى طريق الائمة الاطهار عليهم السلام، شيخ حسين بن شهاب الدين كركى (ت ١٠٧٦ ق)، اشراف و تصحيح و تقديم: رؤوف جمال الدين، چاپ اول، ١٩٧٧م.
٣٢٨. هدية العارفين، اسماعيل باشا بغدادى (ت ١٣٣٩ق)، ناشر: دار احياء التراث العربى، بيروت - لبنان.

٧٤٦ مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان شناسی - ارزش ذاتی متن دینی

٣٢٩. الوافی، محمد محسن مشهور به فیض کاشانی (ت ١٠٩١ق)، تحقیق و تصحیح و مقابله با اصل: ضیاءالدین حسینی اصفهانی، چاپ اول، ١٤٠٦ق، کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام - اصفهان.

٣٣٠. الوافیة فی اصول الفقه، فاضل التونی مولی عبدالله بن محمد بشروی خراسانی (ت ١٠٧١ق)، تحقیق: سید محمد حسین رضوی کشمیری، چاپ اول ویراست شده، ١٤١٢ق، چاپخانه موسسه اسماعیلیان، ناشر: مجمع الفكر الاسلامی.

٣٣١. وسائل الشیعة، شیخ محمد بن حسین حر عاملی (ت ١١٠٤ق)، تحقیق: موسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، چاپ دوم، ١٤١٤ق، چاپخانه مهر قم، ناشر: موسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث - قم مقدسه.

٣٣٢. وسائل الشیعة، شیخ محمد بن حسن حر عاملی (ت ١١٠٤ق)، تحقیق و تصحیح و پاورقی: شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی، چاپ پنجم، ١٤٠٣ق / ١٩٨٣م، ناشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان.

٣٣٣. وصول الاخبار الی اصول الاخبار، شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی (ت ٩٨٤ق)، تحقیق: سید عبد اللطیف کوهکمری، چاپ اول، ١٤٠١ق، چاپخانه خیام، ناشر: مجمع الذخائر الاسلامیه.

٣٣٤. وهم الالحاد (توهم بی خدایی)، سید احمد الحسن، چاپ اول، ١٤٣٤ق / ٢٠١٣م، ناشر: شرکت نجمة الصباح للطباعة والنشر و التوزیع، عراق - بغداد.

٣٣٥. الیقینی و الظنی من الاخبار، شریف حاتم بن عارف عونى، شبکه العربی للأبحاث و النشر، چاپ اول، ١٤٣٢ق / ٢٠١١م، بیروت - لبنان.

٣٣٦. بینایع المودة لذوی القربی، شیخ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (ت ١٢٩٤ق)، تحقیق: سید علی جمال اشرف حسینی، چاپ اول، ١٤١٦ق، چاپخانه: أسوه، ناشر: دارالأسوه للطباعة والنشر.